

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228223

UNIVERSAL
LIBRARY

TEXT FLY WITHIN THE
BOOK ONLY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حمد و سپاس مر خدا را بر سر است جاثانه که از اظفار افاضات نعمتها می
 بے تناهی خود و بالنسبه بمواد قابله مشتمل خاک را باین گونه نکالات آراسته و پیرشته
 و این لیل بکمال قدرت دست جلت عصمت و درود غیر محدود و غیر محدود و اول و باد
 و بعد از این عید محتاج بر جنت حی و ذوالمنن ولی الله این محمد خراسانی
 الاصل محلاتی المسکن ضمیمه نیر کافه مؤمنین و اخوانین انعامی دارد که این
 شریک طالب فضل المسمی بقصص العلماء از تالیفات فخر الحققین و الموفقین و المتهدین
 جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول لفاضل الموفی جناب قاضی محمد تقی کاشانی در بیان
 کیفیت احوال سعادت مال علماء را علام و فقها را کرام و حاملین احکام را امام
 علیه علی که اکل التیمه و السلام متوسمین تاج مداد العلماء افضل من الارشاد
 از زمان تصنیف الی زمان غیبت قائم الاولیاء و فخر کلام علماء استی کانی
 نبی اسرائیل که بیست شتم بر فواید بسیار و عواید شتایا رانیست شفیق و جلیس است مدتی
 سلسله کلماتش رنگ گیسوی حوالعین و نقاطش نگینده رونق بازار خال خیر و راه جبین
 مباحثاتش صیقین مبنده فهم هر صاحب مادی و طایباتش مصداق مخرج المؤمنین عباد
 کلام را اسنادش غیرت مانع ارم بوستان حکایتش مفرح خاطر و درم و در حقیقت
 تصنیف است بعدیل و تالیف است بشیریل در بیست و شتاب نهریست هرگز از دیر و نایاب
 مشوق اولی الالباب چون بقا چاشنی بود بخاطر در هم و بر هم و نجان بسیار کلماتین قلبی شایسته و از الهام
 و مدیم بامید نوایین رجا و جلیل ترین تمت بالازده بنام مائی اسم گرامی سرکار زو است طالب معالی تعالی باشد
 قباله کمال کا و صدق بنا کو کتب خدا کمال الت و الطود و الغیم صا الوجه العظیم من الامام العالمین علی
 الا فاضل العالمین امیر ابن امیر غیبت الکمال عیدم انظر در جوامع فضل و انوار کرامت و کمال
 و جلال ملک فغانان بیک و ام قباله و اجلا لخط کتب و انصاف کلامه لایح یکلیع آتش فخر و تقوی

این کتاب در بیان احوال و سعادت مال علماء و فقها و حاملین احکام و امام علیه علی که اکل التیمه و السلام متوسمین تاج مداد العلماء افضل من الارشاد از زمان تصنیف الی زمان غیبت قائم الاولیاء و فخر کلام علماء استی کانی نبی اسرائیل که بیست شتم بر فواید بسیار و عواید شتایا رانیست شفیق و جلیس است مدتی سلسله کلماتش رنگ گیسوی حوالعین و نقاطش نگینده رونق بازار خال خیر و راه جبین مباحثاتش صیقین مبنده فهم هر صاحب مادی و طایباتش مصداق مخرج المؤمنین عباد کلام را اسنادش غیرت مانع ارم بوستان حکایتش مفرح خاطر و درم و در حقیقت تصنیف است بعدیل و تالیف است بشیریل در بیست و شتاب نهریست هرگز از دیر و نایاب مشوق اولی الالباب چون بقا چاشنی بود بخاطر در هم و بر هم و نجان بسیار کلماتین قلبی شایسته و از الهام و مدیم بامید نوایین رجا و جلیل ترین تمت بالازده بنام مائی اسم گرامی سرکار زو است طالب معالی تعالی باشد قباله کمال کا و صدق بنا کو کتب خدا کمال الت و الطود و الغیم صا الوجه العظیم من الامام العالمین علی الا فاضل العالمین امیر ابن امیر غیبت الکمال عیدم انظر در جوامع فضل و انوار کرامت و کمال و جلال ملک فغانان بیک و ام قباله و اجلا لخط کتب و انصاف کلامه لایح یکلیع آتش فخر و تقوی



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العالی القادر المتعال وعلی وسلم علی الشیخ الشفیع یوم المال وعلی العترة والا لعل
چنین گوید این فقیر فانی محمد بن سلیمان الشکابی که این کلمات است که برای فهرست کتاب قصص العلماء برشته
تحریر آمد تا در پیدا کردن سامی و حکایات علماء اعلام سهولت حاصل یابد و بر سر هر سری بحساب یک جزوه
هجا نشان گذاشتم بعد از خطبه و دیباچه اقا سید ابوالحسن بن سید محمد باقر الموسوی استاد مولف این کتاب
در تعداد و ملافتن آن بزرگوار و بیان در سن و وفور علم مناظره حاجی شیخ محمدی با صاحب المصابیح و سائیدها و
و کیفیت تفصیلش رویای استاد جدده اش را تا لیفات او حافظه وجودت خطا زواج و اولاد و اخلاق او
حکایات مضحکه و مجلس درس و تشنیع صاحب تیج بیان مراتب اجتهاد و اجان استاد برای مولف کتاب نقل
عبارت اجان زهد و وفاء و ای غریبه که انا استاد نجات و دانش شیعیه را که مجوس بود غرائب حکایات
و روایات مسموعه واقعیه فیما بین استاد و شیخ محمد حسن نجفی مشایخه میان استاد صاحب فضول و وفات
او استدلالات غریبه انا استاد در عدالت و می و در عموم منزل در رضاع و تحقیق قاعص که مولف بر رضاع
نموده ام در غرائب استدلال شیخ محمد حسن نجفی و مسئله مضارعه مولد حاجی محمد تقی شخصه ثالث مر
خواب دیدن پدرش بمغیرا در طریق تحصیل شهید و اسانید او در وصف عبادت شهید در کلمات متفرقه بیان
مولف و شهید ثالث حکایت سلطنت مرحوم اقا محمد خان در بیان شهید مراتب اجتهاد و در مناظره مولف
با شهید در مسئله نبوت عبادت صفتی در مخالف واقعیه فیما بین شهید و صاحب قوانین خلاف شهید با علما

ایران در بدل ملی مدت انقطاع را قفا و اسکی غریبه در اجازات شهید و مشایخ اجان او در اجان شهید بر
 مولف کتاب و ذکر عبادت اجان و سوال مرحوم فتحعلی شاه حکایت نائب سلطنت و احوال شهید
 در مکالمه شهید با مرحوم محمد شاه و در باب فروختن قبول و قرینه خالصه در مناظره حکیم با شیخ با شهید در باب انگشتی
 شهید ثالث با مرحوم محمد شاه و ذکر حکایات قیلوس در محاضره حاجی سید محمد تقی با شهید در تالیفات شهید بحاجه
 شهید با اخوند ملا صفر علی حاجه شهید با اخوانش در محاجه او با حاجی ملا احمد زرقی در کرامات او و خواب جویم فتحعلی شاه
 فاطمه را در اینکه کسی قصد قتل او کرد و قدرت نیافت در اینکه کسی قصد قتلش کرد آتش در انبار پنبه اش قناد در
 رویای او پیغمبر تحقیق مولف در سلسله تعبیه در بد و تکفیر شیخ احمد الحسائی در مناظرات شیخ احمد در ادوار و افاضل شیخ
 و فروختن بخت و فروختن با قاسم رضا بهشت را در جواب شیخ از کیمیا و مطایبه در رویای شیخ احمد امیه را
 و تحقیق خوارق عادات از محقق و مبل حکایت ریاضات هندو حکایت در ویشی که طی الارض داشت حکایت
 هندی که خدمت حضرت صادق رسید و میگفت هر چه را که در دست نچنان میکرد و در تقسیم ریاضت بشرعیه و صوفیه
 در بطلان ریاضت صوفیه مکاشفه محی الدین عربی مناظره مولف کتاب با ملا ابوطالب بقارواشی در مناظره شهید
 ثالث با شیخ احمد حسینی انت رکن الدوله شهید و شیخ احمد را در حکم با فساد شهید و صاییت شخصی را که شیخی بود در مناظره
 حاجی سید کاظم با شریف العلماء و ملا محمد صفر استرآبادی در محضر قاسم مهدی در تعداد مکلفین شیخ احمد از علماء و زلمه
 معاد که موجب تکفیر شیخ احمد شد در اسامی عالم مثال در مکالمه مولف کتاب با حاجه ملا با دسبرواری حاضر
 شدن امیر المومنین در سر هر محضری و اشعار دیوان در پودن امیر المومنین در یک شب همان نهاد و نفر دند بختیم هر
 در محو و در شبهه کل و ماکول در سلسله معراج جسمانی در جواب از شبهه عدم جواز خرق و الیام در افلاک بسبب معراج
 پنجم در اینکه شیخ احمد امیه را علل زبعمیداند در جواب از استدلال شیخ احمد در علل اربعه در جواب از مشیت و تحقیق
 ان در جواب بکتبون الکتاب در جواب حسن الخلقین در جواب از خلق من الطین در جواب انا خالق السموات
 و الارض حاجه شیخ عبدالرحیم با حاجی محمد کریم خان مناظره مولف کتاب با عباس قلینان جوان شیر در رویای
 حاجی ملا محمد صالح بن عانی پیغمبر را در کندر خوردن شیخ احمد در تکفیر شیخ احمد جمعی از ضنادید علماء را در تکفیر شیخ احمد
 ملا حسن فیض را در عقاید با طه محی الدین عربی در محاسبه خشن علاء الدوله سمنانی محی الدین را در تحقیق اثبات کفر
 و ایمان در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی با شیخ الحسائی در محاجه میرزا محمد حسن خلف اخوند ملا علی با حاجی سید کاظم در اعتقاد
 شیخ احمد در آیت که لغبد که علی باید قصد کرد و در جواب از شبهه شیخ احمد در آیت که لغبد در استفتاء اهل هند خدمت اقا
 میرزا ابراهیم و حاجی سید کاظم در شهادت شهید ثالث و مسیبه بدست جماعت بابتیه در مذنب بر علی محمد باب و تقسیم
 مذایب طبقات شیخ احتجاج میرزا محمد حسین ساوری با حاجی سید کاظم در احوال میر علی محمد باب و مذممتش

نه و ابطال نهش بد و طلوع او و مناظره علما ستمین بامیر علی محمد باب در محضر ناصرالدین شاه در زمانیکه
ولیعهد بود و الزام و سیاست او و قتل او -

شیخ اقا سید محمد باقر بن سید علی قزوینی و بدو تحصیل او و مشایخ او و اجازه برای مولف کتاب و نقل عبادت
و اجازت او و تالیفات او و اخراج او از وطن و سبب از دنیا و عمر علما بدو وجه -

و محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبد المطلب بن علی النکائی مولف این کتاب احوال اجداد و احوال اولاد
و کرامتش حکایت ملا مهربان صفحانی با والد احوال خال مفضل اقا سید ابو جعفر و کرامت معصوم و کرامت
عبد العظیم و وعظی که از بزرگان و رفع استبعاد فرنگیان در انشقاق قمر و رویا کربلا و اثبات نبوت خاصه
در تالیفات مولف از نحو و تفسیر و صرف و معانی بیان و بدیع و منطق و ادب مناظره و لغت و علم حروف و علم
لغت و حساب و هیت و اصول و فقه و خبر و مزاج و رمل و انشاء و درآیه و رجال و قرأت و غیر آن در مشایخ معقول
مولف و حال خال مفضل اقا سید علی و اثبات امام دوازدهم از طریق شیخ احمد -

و حاجی ملا محمد صالح بن برغانی در سانسید و مشایخ و اجازت تالیفات او و بیان کتب معتبره اخبار صیبت و مطایب
او و وفات او و احوال مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب و تحقیق حکمت زنده بودن عیسی و نزول نبرین و غار در خلف امام
عصر روحی فداد و عجل الله فرجه اخوند ملا صفر علی لاهیجی تالیفات و اجازت اش و لغت مولف با
و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی و در اوصاف او و در وصیت اقا سید علی استاد او با و در تدریس
او و حکایت غریبه در عدم اشتغال او و جماعت نکردن او و دیدن کتاب حاجی کلایسی مناظره حاجی ملا
احمد و حجة الاسلام در رویائے او در باب حج سید تقی -

ر حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی در تالیفات او و بدقیق او در علم صرف و در حکایات مضحکه منقول از
ح اخوند ملا حسن نیردی در تقوی و کرامت اخوند در رویای اخوند بنیمیرا در منع اخوند ذکر از اینکه شیر که
قبلگاه امام امیر المومنین بود -

ط شیخ محمد حسن نجفی در احوال او و بسیار امان دادن او و پشیمان شدن در اخر در تالیفات و مشایخ او در
طریقه شیخ در نماز خواندن و نماز حجة الاسلام و تحقیق مراتب صحو و محو و جمع و جمع البجمع و تفرد
می شیخ مرتضی شتری در مشایخ و زهد و ورع و علم و عبادت و تالیفات او و اخوند ملا زامی
در مکالماتش با تادش شریف العلماء و طریقه تدریس و تدریس و علم و زهد و تالیفات او و اوصاف کتب
در خواب دیدن او بن ابی الحدید و مناظره با او و مناظره او با و فقر و و مناظره او با افندی بغداد
سید محمد شریف بن ماسن علی ملقب بشریف العلماء در مشایخ او در کیفیت اصول او در تدریس و احوال

شیخ محمد حسین صاحب فصول مناظرہ حاجی ملا اسد اللہ و شریف العلماء و اقا سید ابراہیم مکالمہ حاجی ملا اسد اللہ
بلا اسمیل یزدی و حاضر شدن در محضر شریف العلماء -

میج شیخ محمد تقی بن محمد رحیم صفحانی در تالیف ابو احوال شیخ محمد حسین برادر او -

ید حلیہ محمد ابراہیم کلہاسی در شاخ او تالیفات او در کجفر و اقا سید رضی را در نفرین برہاکم اصفہان
و نفرین او بر شخصی و ہلاک آن شخص در شاعرہ جناب حاجی کلہاسی و رضوان ارامگاہ فتح علی شاہ در اجازت
بہ حاجی ملا علی کئی تالیف او و نقاہت او -

یو اقا سید محمد صادق طباطبائی و اوصاف و اخلاق او -

یزد اقا سید اسد اللہ بن حجت الاسلام در نقاہت و عبادت او -

میج حاجی ملا محمد اشرفی در کرامت او در عزل حاکم کرامت دیگر و دیدن اقطاب -

یظ شیخ زین العابدین بارق و شے ساکن کر بلا -

ک اقا سید حسین ترک و مشایخ اجازہ -

کا اقا سید محمد مهدی ابن اقا سید علی در تدریس و زہد و مسافرت بطہران باب بیود و فاش احوال ملا محمد شیری
کب اقا سید محمد بن اقا سید علی در شاخ او در مناظرہ او با میرزا قاسم حکایت والدہ و توفیق کتاب با او
در تالیفات او در بعضی از اغلاط مشہورہ و کسب و نداشتن حسرت و خواب فخر الحقیقین در نداشتن
سید الشہدا بکر بلا در تحقیق شجاعت روز عاشورا والدہ اقا سید محمد در اقامہ باصفہان تاراج و نابیتہ
در جہاد و احوال محمد علی نورے فنا و ای غریبہ -

کج حاجی ملا احمد زرقی تالیفات او فنا و ای غریبہ مکالمہ با فتح علی شاہ در مرض فرزند در حاجی ملا محمد
خلف او با محمد شاہ در ورود حاجی ملا احمد مجلس نظام -

کد ملا محمدی زرقی در شاخ او در طریق تحصیل او در تالیفات او در تعلیظ زہر در اب کردن و باہم
دادن تحقیق نقل اخبار ضعاف و توثیق ابراہیم بن ہاشم ثقی -

کہ آقا محمد علی بن محمد باقر و حجت شیخ جعفر احوال میرزا محمد باقر و اب احوال شیخ محمد رفیع احوال حاجی محمد
آبادہ احوال اقا سید صدر الدین الملی احوال ملا علی اکبر خوانساری احوال حاجی سید شفیع ابرو جردے -

کو حلیہ سید محمد باقر در علم او تالیف او تدریس او احوال جعفر نظر آبادی در مناجات خم عشرہ و تحقیق اینکه از
معصومیت یا نیست در عرض با و توثیق او را بسبب زیادتی لکات حکایت تضرع و التہال سید در روشن کردن
جراخ در اتحام و سترائیدن در عدم سہو و در نماز در مراعات غریبہ او کہ کشف از فراست و کبالت او در

در قزوین فاته و بدو امر در محله بحر العلوم با او در محله آقا سید علی با او در محله وضیافت او والد لیون
در رحم او بر ساق کرکین در ثروت او آوردن قبل از بهند در وصف کتب او و سبب چهار او در مکالمه سلطان
با او در پس اول در اخلاق او در سطوت و صولت و ابرم جوف او در ورود او بدین محدث شاه در اجازت و
در تفسیق او حاجی ملا اسد الله را و احوال میرزا محمد تقی نوری و فتوایش بر عدم مخطوب بودن دخان صوم را و
احوال حاجی ملا محمد ممدق رشتی و حکایت حاج میرزا مسیح و آقا محمد در سخاوت حجة الاسلام در احوال بیدل
و پیچو بیدل حاج میرزا آقاسی وزیر و حکایت تخشیم و کرامات بیدل و انعام سید به بیدل و بذل امیر حمزه
تومان را در یک ساعت و بنام مسجد بیدل او در آقا طلب حجة الاسلام در احوال اخوند
ملا علی نوری و در مکالمه ملا علی با آقا سید علی در حکایت غلیان در تکفیر ملا علی صوفیه را در مرسله ملا علی
میرزای قتی و جانش در کرامت آقا سید محمد باقر حجة الاسلام -

کمر آقا سید مهدی بحر العلوم و در تالیفات او در آقامه او بکلمه و تسالم او بایکی از عامه در شیخ امام جمعه که در
کرامات او محاکات میان او و میرزای قتی دیدن او امام را در عسکریه یک شونده شدن در امیر المومنین برای او
دیدنش امام عصر را اخبار بر سر نهانی در اخلاق او و احوال صدر الدین در کرامت و در بلول شدن انسان بی غلط را حاج
کح آقا سید علی صاحب فیض در نسب او و تحصیل و مکالمه میرزا آقا سید علی در کرامات آقا سید علی در تالیفات او و احوال
میرزا محمد اخباری مکالمه او با حجة الاسلام مباحله شیخ جعفر با میرزا محمد آوردن او و شیخ روضه امیر و آقا سید علی
کط میرزای قتی در کیفیت تحصیل و ماندن در دات به حکایاتش و مسافرت بشیر از اصفهان و خریدن کتب
بیران و فتوای غریبه او و مشایخ اجانه و مدفن و تالیفات -

آل شیخ جعفر بن شیخ خضر در احوال شیخ علی بن شیخ جعفر در احوال صاحب دین و معارضه اخون شیخ حسن
و شیخ علی در مطایبه شیخ حسن در وصایای شیخ جعفر در مطایبه شیخ حسن در مناظره شیخ و آقا سید ابراهیم با علماء
عالمه حکایت ابن علوسی که از علماء عالمه بود و در بابل شیعه بود در صل خیریت طود و آیه شریفه در شیخ ابن علوسی
فتاوی شیخ حسن احوال شیخ محمد و شیخ مهدی اخفا و شیخ جعفر در ورود و نفس اخوند ملا علی نوری و استقبال
شیخ علی در کیفیت فقهت شیخ جعفر در مشایخ اجانه او در مطایبه تدریس شیخ سید صدقه شریع را در مطایبه
و مضاحکه کرامت شیخ در استجابت دعا و در غط شیخ در بلده رشت ترغیب بنواغل موعظه او در قزوین در
بیان و قرب وسیله در تشهد و خواب پدر شیخ پیغمبر را کرامت شیخ در شفا کور در آدن شیخ فتح علی شاه را در امر
سلطنته در کرامت در مجلس فتح علی شاه در ورود شیخ مجلس درس اخوند ملا علی نوری در خواب شیخ پیغمبر را و
ملا علی با شیخ جعفر در افتاء شیخ با میر جماعت و بتکلیف ملا علی نوری در امانت در سخاوت شیخ در اخلاق

سید زکریا علی واپس آمدند کاپطینی و احوال سید عبداللہ شیر و شیخ جعفر ابی حرام نمود و کرامت او در بجان در
مروت و خلاف نفس شیخ در قوا و ای غریب شیخ جعفر در ایلیات شیخ -

لَا اَقَاتِدُ عَنْ كَاطِمِيْنَ تَالِيَاَتِ سَيِّدِ وَاَقْدَاكَرُوْنَ شَيْخِ اَحْمَد - سَيِّدِ

الباقا محمد باقر بھیجئے احوال پدرش ملا محمد اکل خواب دیدن اقا محمد باقر امام را احوال اقا محمد علی بن اقا باقر کرامت اقا در سخاں و رودنیج جعفر باقا محمد علی واعطی اقا محمد علی حکایت اقا محمد علی باقا محمد خان تالیفات اقا محمد علی در خواب دیدن اقا باقر امام حسین در درس خواندن اقا باقر سیوطی را بر نزد دعائش در زہد و سخا اقا محمد باقر در تغیر اقا باقر نعمد احسن تالیفات اقا محمد باقر در مروجین مذہب شیعیہ در رس ہر ماہ -

الحاج آخوند ملا محمد باقر مجلسی وجه تسمیه مجلسی کرامات او حضور اجنه مجلس درس او در خواب شخصی امیر را در زمان ولادت او دیدن خوابی که امیر المومنین و غیره بازوی مجلسی را گرفته و بردند در خواب شخصی که پیغمبر بسیار التفات مجلسی کرده کرامت آخوند در وعاش شب جمعه در اخلاق مجلسی طریقه تالیف او و هیت او در محافظت کتب علیه در تدریس مجلسی در علم کلام در شیرندادن مادر او را در حالت جنابت ترتیب و تبویب علم فقه و اخبار سبب اختلاف اخبار در محمدین ثلثه او اهل و کتب رابعه و محمدین ثلثه او آخر در تجاری مجلسی و صاحب سائل در تالیفات مجلسی و ضبطات زائدات و تفصیل کتب و مجلدات بکار در مطایبه مجلسی در وفات مجلسی و مناسخ احوال -

لقد ملأ محمداً صالحاً ما زلنا نرى في ذلكم حافظاً برون او حكايت نيت طالب علم و نيت ملا سعد تقا زان في حكايت کلي و ناليفات
لله اقامه دوی در از از سکت و نذر ترجمه قران و کرامت او —

لو ملا محمد تقی مجلسی تالیفات او در کرامت او و شایع اجان و موعظ او و حکایت اطاعت اجنه او را -
 لری شیخ بهائی احوال ملا عبد الله صاحب حاشیه و کرامت او و کرامات شیخ بهائی و فتن شیخ بهنجف و احوال او با ملا
 احمد اردبیلی و مناظره شیخ با ملائی ششی کرامت شیخ در باب شیر و احوال میر فندرسک و خواب شیخ صدوق را و توفیق
 ابراهیم بن هاشم و عمل شیخ برای رفع و باور فتن بکوه سرانندید در سیاحت شیخ در کلامی مشکل که از شیخ صدور یافت
 و جواب شیخ ناصبی را و طعن بعضی بر شیخ و جواب ان و در بردن پادشاه شیخ و میر انبشار در جهان شدن و وعالم
 معارضه شیخ بهائی با طعنه حکایت شیخ و فاسم صاحب اسرار تالیفات شیخ -

الحج شیخ حسین بن عبد الصمد احوال او واجازت او و تالیفات و آمدن جبرین و معاوضه با شیخ و درود و لات و وفات
 خط الرقین شحید ثانی در زندان و نزد محقق ثانی در کرامت او کرامت در مداد قلم او صاف او تالیفات او توبه حناک
 اخراج علماء و اخلاف و قایم شهادت او کرامت جفا او در کرامت اخبار بغیب -

هر ملا خلیل قزوینی در قول ملا حسیل که صغری و کبری در شکل اول مستلزم نتیجه نیستند و جواز ترجیح بلامرجه و جواز از شبهاست او در مباحثه او با ملا میرزا -

ما اقا حسین خوانساری و تالیف او -

مب اقا جمال و احوالش -

مجمع ملا میرزای شیردانی فتوای غریب رحل او معی را در مطایبه او با اقا جمال در مجلس ملا میرزا هفتاد و نه شرح جامی را در احوال خلیفه سلطان و تالیفات او و هروله نکردن در حج -

ملا عبد الله تونی تالیف او در مکالمه او با میر داماد در مکالمه او با شاه عباس -

ممه یوسف بن احمد بن ابراهیم صاحب حدیث و مرید و احوال و کیفیت تحصیل و تالیفات او و در وفات او و نماز گذاردن اقا باقر بهیجانی بر او و احوال برادرش شیخ عبدالعلی و فتوای غریب او که جهر با خیرین باشد و احوال برادر دیگر شیخ محمد -

موسو شیخ حسین بن محمد بن جعفر بحرانی -

هر شیخ سلیمان بن عبد الله مازنی و ولادت و وفات و تلامذه او و تالیفات او -

مجمع شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان -

مسط شیخ علی بن سلیمان بن درویش پسرش شیخ صلاح الدین و شیخ حاتم شیخ جعفر و پسرش علی بن جعفر -

ن شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف و اجازت مجلسی برامی صحبت محقق تبریزی با او و تالیفات او و احوال پسرش شیخ محمد بن

نما سید علی بن سید علی بن ابی الحسن ملقب بسید نور الدین و احوال پسرش سید جلال الدین -

بن سید محمد صاحب مدارک تلامذ صاحب مدارک و نزاد معتمد و بیلی و احترام او و مقام عالم را و فتوای غریب صاحب مدارک و غفلات او در مدارک و توجیه ان -

نخ در شیخ حسن بن شهید ثانی در نوشتن صاحب عالم آیه را بر سر قبر صاحب مدارک و مرثیه بر او و تاریخ ولادت و

مناخ اجازت او صاحب مدارک و تالیفات صاحب عالم و وفات او و احوال سید حسین پسر صاحب مدارک

و احوال پدر او و احوال سید علی بن صالح و تالیفات او

محمد شیخ محمد بن مابجهرانی و تالیفات او و مناظره او با شیخ سلیمان بن عبد الله مازنی در انکه وضع را می سجده شرط

نرسید هشتم بن سید سلیمان و تالیفات او و احوال سید عبدالعظیم بن سید عباس استرآبادی -

نوش شیخ فخر الدین طریقی و مناخ اجازت او و احوال شیخ صفی الدین پسر شیخ فخر الدین -

نوش شیخ صالح بن عبدالکریم و تالیفات او -

مح شیخ جعفر بن کمال الدین بخرانی -

نقطہ شیخ احمد بن صالح و دوازی بحرانی و تالیفات او۔

س علی بن عبد اللہ بن احمد بلا دی و تالیفات او -

سأ علی بن حسن بن یوسف -

سب شیخ محمود بن عبد السلام -

سبح محمد بن حسن صاحب وسائل و تالیفات او -

سید شیخ زین الدین نوارہ شیخ ثانی و مشائخ او در رد بر شیخ نیر الدین و صاحب حدائق و رد صاحب

وسائل و مالیات و سایر اخبار میں ورڈ بر ملا محمد امین استر آبادی -

سہ شیعہ محمد بن شیخ حسن نوازہ شہید ثانی در کرامت شیخ محمد و تالیفات او رد بر صاحب ہدایت قرآن و حدیث

سوشیج علی بن محمد و تالیفات او -

سمر شیخ سلیمان بن صالح حکایت عجیبہ حوالہ شیخ محمد بن سلیمان شیخ عبدالغنی و شیخ سلیمان بن سلیمان شیخ زمر الدین بن سلیمان

سمی شیخ احمد بن ابراهیم والد صاحب الملقب بباحثه او با شیخ عبد الصمد تالیفات او و وفات او داخل شهر محرم فی شعبان

سط شیخ عبداللہ بن حاج صالح تالیفات او۔

ع میر محمد مومن استر ابادی -

عالمیر محمد صالح بن عبد الواسع -

عبد محمد قاسم بن محمد صادق استرآبادی -

عج محمد بن حسن اصفهانی فاضل نبیدی و در بلوغ بمرتبه اجتماع قبل از اكمال سنیر سال تالیفات و در فضل چهار ساله

عالم در احوال شیخ ابو علی بن سینا در قوت سامعیه او در قوت بایصره از دیدن او عطار در برابر وی شمس از ندان

رقوة دراکہ اور قوتہ حافظہ اور اداء عا و تعلیم را در معارضہ او با خند کی در کما و ور معالجہ او یرقان قبل السالغ

در ترتیب اول زلزله شتر را و خواب فافله در فتوائی او بندهایت دلالت الفاظ در معارضه شیخ ابوسعید انجمی را

در خواب دیدن شخص بغدادی در اینجه ابو سعید یا او در شکل اول در مناظره او با همسار در دعوی ثبوت حرکت

و با طیبیه و زالیقا و در معارضه و همینا در زانچ طالع ولادت او معارضه و با ابو علم بن مسکویه و زانچ و وفات

عبد ملا محمد امین استرآبادی -

عنه میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرآبادی در دیدن او صاحب الزمان را -

هو ملا محسن فیض درمباشه او با فرنگی در تنه کینز برای او در زهد او و ورع او و اخباری بودنش و در رومائی

علامه‌ای اورا و تالیفات او در مشایخ او و مسافرت بیشتر از دستخان و فعال از دیوان و مشایخ اجازه ملاصدری
در احوال سیرا ابراهیم پسر ملاصدری و نسب ملاصدری و تالیفات او و اجازت او و تلامذات او و احوال ملاعبدالزاق تلمیذ او
و تلمیذ دیگرش شیخ حسین نمک‌بانی در مذہب ملاصدری و مطایبه خوش مزه در مذہب عشق -
عزیز محمد باقر داد و مشایخ او و تفصیل ملاصدری سیر داماد را در فتاویٰ غریبه سیر داماد در تاثیر نفرین و تالیفات او
و وفات او و رویای علامه‌ای سیر داماد را -

عج شیخ عبدالعالی بن علی -

عوط سید ماجد اخباری در احوال شیخ محمد بن حسن و شیخ محمد بن علی و شیخ احمد بن محمد در نزاع شیخ محمد و شیخ علی در مسئله طلاق
ف ملاعبده ششتری -

فا شیخ نعمت‌الله بن احمد بن محمد بن خاتون و احوال ایشان و مشایخ اجازت ایشان -

فب شیخ محمد بن کتی شحید اول در اجازه داشتن او از نه نفر در کرامات شحید اول و شش کرامت ذکر شد در احوال
کیفیت شهادتش در تلامذات در فقیه بودن و دختر او زن او و پدر او و تالیفات او -

فج ملا احمد اردبیلی تاریخ وفات در زهد او و عدم صدور مباح از او در بیست سال و کرامات او و دیدن او امام را
و اتفاق او علامه خود بر فقر او و تالیفات او -

فد محقق ثانی علی بن عبدالعالی کرکی در احوالش و تالیفات شیخ علی بن عبدالعالی میسی در احوال محمد بن داود
در خلاص نامه طما سبب باین محقق ثانی وفات او و تالیفات او -

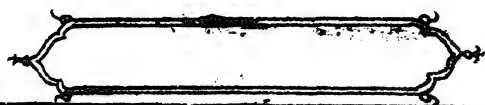
فه شیخ ابراهیم بن سلیمان قطفی در تلامذات او و دیدن او امام عصر او و معارضات او با محقق ثانی در رد و اجازه
سلطان و تالیفات او در تلامذات او -

فو فخر المحققین محمد بن الحسن در اجتماع پدرش و جدش پدرش و عمش و خال پدرش و دو پسر عمش و یک پسر عمش
و تالیفات او و اجتماع قبل از بلوغ و تاریخ ولادت و وفات و مسئله که میان فخر المحققین و علامه خلاف شد -

فر قطب المحققین صاحب شرح شمسه صورت اجازت علامه بر اسی او در وفات او و تالیفات او -

فح علامه کلبی تاریخ ولادت و وفات منظره علامه با عامه و منظره علامه با تلمیذ موصلی و رباعی شعر از او محاجه شعریه او
مطایبه بنا با علامه مطایبه علامه با محقق دیدن علامه صاحب الزمان را در تقدیم علامه بر جمیع علماء در رویای شخصی در
در مصاحبت علامه با صاحب الزمان در سفر زیارت در الزام علامه با فیض را و رواج دادن او مذہب سیر علامه مطایبه
کاشمی در حکایات غریبه منقول از این حکاکان در تاریخ او و تالیفات او -

فوط محقق اول و اجتماع پدرش و جدش و تاریخ مولد و وفات و ورود و خواجه نصیر الدین در مجلس درس محقق و ایراد



بر محقق در سده قبله و سوال خواجه از محقق که اعلم این جماعت کیست اشعارش بر سید و وفات محقق و اشعار
محقق برای پدرش و اشعار محقق در وعظ و مشایخ اجازه او و اینکه اول تاخرین است و مایعات او -
ص خواجه نصیرالدین طوسی تاریخ ولادت و تاریخ اتمام شرح اشارات و رسیدن تصنیف پنج و حکایت مشهوره که
خواجه فیاض وقت قول بن حاجب و اینکه ابن حکایت غلط مشهور است در احوال ابن حاجب شرح شافیه و شروح
کافیه و سبب تالیف اشک و صرف میر و کیا و تعداد حواشی جامی و مشاعر ملا جلال محسن فیض و احوالات شریف
و ملا صدیق و مایعات ایشان در شعر ملا سعد و سید شریف و ولادت سید شریف و وفات او و مباحثه خواجه
نصیر با ملا قطب شیرازی و ملذذ ملا قطب نزد خواجه و شنیده شدنش و فرمان آوردن خواجه در مذبح خواجه در علم
از م اقامه بر این بر عقاید و قول خواجه شیخ سعدی شاعر در مناظره مؤلف یا علما در باب حافظ شاعر
در توجیه اخوند ملا علی شعر حافظ را در محبت خواجه نصیرالدین با ملا کبیری در سرستی بودن امام فخر رازی در معانی
شعریه خیام با خواجه در شب تیل متعصم خلیفه عباسی در هلاک ملا کو خلیفه با نشان خواجه در صد بستن مراغه
با ملا کو و علما و اینکه با خواجه صاحب بودند و مشایخ معقول و منقول خواجه صورت جان سالم بدران مصر
برای خواجه در توصیف علامه خواجه را در سوال علامه اقامت را از خواجه در وفات خواجه و ظهور کرامت درین
او در تصانیف خواجه در احوال محمد خضری در کلام خضری یا و شاه اسماعیل در تالیفات خواجه در احوال قاضی حنیف و
سبب خاشه قاضی بعضی از علما دعائه و وفات قاضی اریق قاضی بر عبارت قواعد و جواب هائمه و تالیفات قاضی
بیضا و فی مناقضات قاضی در تفسیرش -

صا محقق سبزواری و مایعات و مشایخ او -

ص ب محمد بن عبد الفتاح تنکابنی معروف بمراب و مایعات او و مشایخ و اجات او -

ص د علی ابن بابویه و دعای امام برای او جهت فرزند و وفات و مایعات او -

ص ه صدوق و مایعات او در حادثه ملا خیر الفقیه مناظره صدوق با خالین و مجلس طائیان و ای غیر صدوق و وفات او -

ص و محمد بن یعقوب کلینی تعداد اخبار کتابی در کرامت سیدین پسیدن بدش مایعات او -

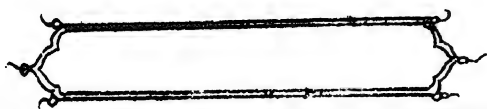
ص ز شیخ مفید مناظره قاضی عبد الجبار مناظره شیخ در کرامت شیخ در یاد امام اول و زفا و ای غیره و مطایبه و با قاضی ابو بکر طایفه

و دیگر مناظره او با فاضل کسبی مناظره او با ابی عمر و طوسی مناظره او با شریف عبد القیوم شیخ در دفع شبهه لا تخف و احتیاج و با عمر

و خواجه کرامت و با سید خرمی و قاضی المومنین ابن عبد متقی تاریخ ولادت و وفات و سبب مریه سبب الامم و شمس سبب و مایعات

صح سید مرتضی در جامع عامه بر چهار مذمت سید عارید که اجات بر پنج مذمت میکنند در کرامت سید و حکایت

سید و در ویش کرامت سید و غرق نشدن طالب علم کرامت سید در ملقب بلم الهی و توجیه سید بی ثمانین



در جو دستید در جای وظیفه بر شیخ و ابن البراج کشیدن ابی العلام مقرری از مجلس قیادای غریبه و تالیفات او
 صط سید رضی برادر تفضی در اشعریات و از شاعران قریش و زیادتید آمدن نبرد و زیوفات سید رضی بر کات
 او در حاضر جوابی مامون خاین عباسی جمع مساوی در اشعار سید رضی خاصه و تالیفات سید رضی در اشعار
 قی شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی قایم تفضی از بی احوال غزالی شمع روشن قیاب احمد بن طایس و علی بن طایس
 قی شیخ محمد بن علی بن شایم در حکایت غزبه و شعر و در سلسله غویه قیامی بن احمد صاحب قیامی شیخ مقصد و تالیفات او
 قی شیخ نجیب الدین علی دراجان ابنا از اباء در بابویه بن سعد اجازه ابنا چکانف و نفوذ و نفوذ و تالیفات او
 قی ابن المتبحر و مشایخ او تالیفات او و مقبره او فتح سید تاج الدین تلامذ او و مشایخ اجازه او و قطب علی بن
 و پسرش و برادرش و برادرزاده اش اجازه علامه این شیخ نفراتی صاحب مجمع البیان و تالیفات و وفات
 قی شیخ محمد بن محمد بن تلامذ اش اشعارش قیاب شیخ ورام بن ابی فراس و مشایخ او و تالیفات او و تلامذ او
 قی شیخ حمزه بن زهره صاحب غنیه و مشایخ او و ذکر برادرش و برادرش و فائده محمد و اهل غنیه با اهل غبر
 او و کرامت او و تالیف او -

قیاب احمد بن طالب طبرسی و تالیف او و مشایخ اجازه اش و خط بعضی از متأخرین در او -

قیاب ابن ادریس و قدح او و تعریف و مدح علماء او و مصنفات او -

قیاب حسن بن داود و صاحب کتاب رجال و تالیفات او -

قیاب نجیب الدین بن نما و پسرش و نواده اش و ذکران نما -

قیاب سید مخاذ و حکایت ابواب ابن ابی احمدید -

قیاب شیخ عربی بن مسافر و الیاس بن هشام -

قیاب شیخ حسن بن شیخ الطایفه و تالیفات او -

قیاب محمد بن شهر آشوب مازندرانی و مشایخ اجازه اش از خاصه و عامه -

قیاب شیخ جعفر و دوشنی و اولادش و نواده اش و شعر بعضی از آنها -

قیاب جعفر بن محمد بن موسی بن قوی و مشایخ او و تلامذه او و وفات او و کرامت او -

قیاب حسن بن ابی عقیل و غلط مشهور بود و علان به تشدیدیم و تالیفات او و قیادای غریبه و در قبل از اذان آقا

قیاب ابن جنید و برشتش از عمل اقیاس و تالیف او -

قیاب سلا بن عبد الغزیز و ملی مشایخ او و نیابتش از شیخ مفید در نسخ و در نسخ و در نسخ و تالیفات او

قیاب قاضی عبد الغزیز بن براج و مشایخ او و تالیفات او و تلامذه او و وظیفه بودن او شیخ طوسی را -

فلم ابو الصلاح ملین و توصیف شیخ اور ادب کتاب رجال و مشایخ او و مالیات او۔

فقط عبدالعزیز بن ابی کامل طرابلسی در مشایخ اچان او -

قل محمد بن علی بن عثمان کراچلی و مشایخ او و تالیفات او قلا محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی و ترجمه کش و تلامذه او و مشایخ او و احوال شیخ داود جزیری و مدرسه اختن کشی راجحوف معجزه کورن و کتب بیان شستن سه ولاد او که فضلا بودند و قلب شیخ نجاشی و ذکر نسب او و وفات او و قلب ابن خضایری و تلامذه او و وفات او و کرامت او که اگر تضعیف باشد بود و ذکر معارضه کند کلام او و تضعیف او موهوزست قلید محمد بن احمد جعفی تالیفات او و تلامذه او و قلید حسین بن عیسی و تلامذه قلید محمد بن محمد بصری و مشایخ اجازه و تلامذه او قلید محمد بن حسین قطب کیدری و تالیفات او —

فلح حسین بن علی رازی تلامذہ او تالیف و از انجد تفسیر در سب مجلد قلط سعید بن ہبہ اللہ را و ندے طبع
نقطب الدین تلامذہ او و شرح او بر نوح البلاغۃ و مشائخ اہل او و مدفن او در قم قمر محمد بن علی بن جبر طوسی ایضا
قوام فی الدین محمد بن حبیبہ در تلامذہ او مقب ابن ابی المجد و زمان او —

فتح حسن بن ابی طالب یوسفی تلید محقق و صاحب کشف الرموز مقدمہ جبرجانی و زمان او و تالیف او۔
فتح علی بن محمد قاشی و تالیفات او مقدمہ محمد بن شجاع قطاف و مشایخ او و تالیف او۔

مفتی علی بن محمد قاضی و تالیفات او مفتی محمد بن شجاع قطاف و متناجی او و تالیفات او -

قرابن فمد و تالیف او و مشایخ او و تلامذه او و فتح شیخ فضل صبری و مشایخ او و تالیف او و احوال سربز شیخ حسین
قطر کا طبع محقق و آدمی گویند و مشایخ او و تالیفات او ۔

قرمیر فیض اللہ تفریشی و مشایخ او و تالیف او و تلامذہ او و قمار فیع الدین نائینی و تلامذہ او و تالیف او -
قرب سید ذوالقار مشایخ او و تلامذہ او و انیکہ او زیادہ از صد و یانزدہ سال عمر کرده -

قنب سید ذوالفقار مشایخ او و ملاندہ او و انیکہ از زیادہ از صد و پانزدہ سال عمر کر وہ -

قنچ سید نعمت الله جزایری در شاخ او و طریق تحصیل او و اسفار او و رحلت او و کرامات او بدو تحصیل و عصا کشی برای کوری و علف کشی و اقرع شدن و خور دن پوست خربزه و در شرط بگیرسی آمدن فتون بشیر از جریان خون از دستهایش و کرامت او در پیدا شدن غذا و عبور باندرون بازار و مسافرت با صفحان و تلمذ در خدمت علامه محلی و مسافرت بعبات و دیدن روزها و گرفتار شدن در میان طویله و آزار سادات سامره و محاسبه بایستد سامری و کرامت و شفای چشم و کرامت پیدا شدنش بعد از بعد از کم شدن و ایستادن کشتی در سفر جزایر و اخبار در مدح آب فرات و رفتن به نزو

سلطان بصره و از آنجا بخوئنه در نزد دستد علیخان و رفتن به نبرد

محرم زمان خان و ساقا نیر و دمنرا عبد اللہ و شکستہ بہت سید و مسافر ہمشہد

و منتهی را بنویسم سایر مستغایم در وصف از آنکه او فواید را بگوید

من کنتا ابتداء اقتصادم لخر ان واحازد فقیہ ماجازت روا الدعو ووالساجده



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين
وبعد فيقول العبد الذليل عبد العلي بن أبي القاسم الشيباني القاجاني المرحوم في الطالقاني ان هذا كتابا بالمسمى بقصص العلماء
من ابيات فخر المحققين والمحققين المجهدين جامع المعقول والمنقول والفروع والاصول الذي يعجز العبارة عن تحديده وصفه و
تقصير الطويل الطويل عن تحديده صاحب كتاب اسان الصدق في علم الاصول وصاحب كتاب جامع الاحكام في شرح شرايع الاسلام
من الطهارت الى الديات في سبعة عشر مجلدا وصاحب التفسير ومشكلات العلوم وكشكول المواعظ وقد زبر مولاه ووصفاته من الرسائل
وكتب في العلوم العقلية والنقلية والرياضية والعربية منظوما ونثرا مما يميزه على ما بين بل تفرغ لطلبه لثمانية وثمانين سنة هذا المقدار انما ليس
في انما هذا متعذر ليس في الامور في ابدات مالم العصر وروح العالمين لم الفدا فلا غرو في حق الطالقاني انما علامته لاني لم وكلامه
والعلم الوحد النور الشيد لا في امير محمد الشكافي سلاية الله وقد ملأ في علوم النقلية عند صاحب كتاب الفصول والنتائج والدلائل قاسم باسم
الابو دوى على انه معارفه صاحب الحجاب ابو الشيخ حسن بن شيخ جعفر الخفيف والشيخ محمد بن جعفر الشيخ المرقضي والملافاي الذي ربه في الملا عبد الكريم الايرواني
والحاجي محمد جعفر الاسترآبادي على انه معارفهم لكن اصل سنده في علوم النقلية باسند صاحب الفصول والنتائج والاشهاد على علمه في علوم النقلية
اشهد انما وجه الاستلام الاقاسم محمد باقر الجبلي في وغيره ما قد ملأ في العلوم العقلية عند ملا الفضال الاقاسم علي بن السيد محمد حسن بن المشكافي
انما في بقية الطهران المديرة مد رشتان المديرة عند الملا محمد القرويه والشيخ محمد بن المشكافي والامام السيد في المازنداني في غيرهم العلم من فاضله وفريقه

کتاب قصص العلماء من تالیف العبد کانی

الفانی محمد بن سلیمان الشنقیزی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انعم علی العباد بالعلوم الکافیة فی السداد والتمجید الیه فی الرشد ونصب السفراء الانجاد المرشدين الی غیر
المبدأ والمعاد ثم اقام مقامهم القوام الذین بهم تم السداد وبهم اتمت الفرقة بین الائمة ودفع الشقاق والعناد ولجوا کما
الشع بالتواتر والاحاد ثم بعد غروب الشمس سماء الرسالة واختفاء بروج الولاية عین العلماء للارشاد وجعل مودتهم
والنظر الی وجوههم ومتابعتهم وسیلة النجاة یوم التمام والصلوة والسلام علی خاتم السفرة الکرام البررة قاسم الکفر
واللداد الموجی الیه یجتبى هو لكل قوم هاد الهاد الی سبیل الانقیاد واد الالکین الاشرقیین الفضیلین
الطیبین الاطهرین الانجاد **ولعن** بنده شرمسار درگا وافریدگار محمد بن سلیمان التکابن صیغته
صحیفة اذ بان اعیان واجلاء اخلاء اخوان می نگار دک چون حضرت حکیم منان پس از غروب شمس سالت و اختفاء بدو و کمال
علما اعلام و فقها کرام را از فرقه حق ناجیه اشنی عشره مرجع دلاذ و طبا و معاذ امور معاش و معاد معین فرمود و بسیاری
از ایشان بمرور زمان مجول الاسم والقدرة والتالیف والتوصیف گردیدند با اینکه جمعی کثیری از ایشان ارباب کرامات
باهره بوده و اعلا و افنا مراتب عالیة ایشان مزید رغبت ست و تحصیل علم و محبت اهل علم و تنمیه اذهان
افهام و فی الحقیقة محبت ایشان محبت امامان می باشد و عجب عجاب از جمعی از اصحاب که عمر را بتالیف نواح
مصروف داشته قضایای نصرانیان و مجوسان و بت پرستان را در آن مندرج و منجج ساختند بلکه بعضی شعرا را
که از مصداق الشعراء بیت بجم الغاؤون احوال ایشان و زبده اشعار ایشان را در کن بی ستقل جمع و آن کتاب
را بطبع و اشتہار در میان ابناء روزگار یافته و در احوال علما کثیر تراخته اند بلی کتابی که نوشته اند یکے معالم العلم

که از محمد بن علی بن شهر آشوب است که از شیخ اجازه پدر محقق طوسی است و در سنه پانصد و چهل و هجری بوده و این نسخه آنرا ندیده بلکه مسموع شده که او علما زمان خود را تا شیخ طوسی که در سنه چهار صد و هجری متوفی شده و دیگر عبد الله بن علی که از نوادگان برادر صدوق است او هم کتابی در این باب نوشته که فهرست نام اوست و در او علما زمان شیخ طوسی را خود نوشته و این فقیر آنرا ندیده و دیگر کتابی لامل در بیان احوال علما جبل است که از تالیف صاحب مسائل محمد بن حسن بن حر عاملی است و بسیار مختصر است و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتابی بیاض العلماء است که آنرا میرزا عبد الله که از تلامذه علامه مجلسی است نوشته است و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتابی لؤلؤة البحرین است که شیخ یوسف صاحب صلیق آنرا در اجازه و برادر زاده اش نوشته که یکی شیخ خلف و دیگری شیخ حسین است و دیگر کتابی روضه البهیة است که آنرا آقا سید شیخ بر دخی تالیف کرده در اجازه پدرش سید علی اکبر و سید مریوز شاگردان شریف العلماء میباشد و این روضه البهیة همان لؤلؤة است و چندان زیادتی ندارد و دیگری قاضی نور الله ششمی بعضی از پنجاه مشایخ علمای در کتاب مجاز المؤمنین نوشته و دیگر کتاب مذکرة العلماء است که این حقیر قبل از هشت سال آنرا تالیف کرده بافقان اسباب و قلت تتبع و دیگر رساله است از تالیف شیخ اسد الله و در آن قلیلی از علما را درج کرده است و او از شاگردان شیخ جعفر نجفی و داماد اوست فلذا این فقیر خواست که از مقولات و محفوظات و کلامی از اسامی علما نامدار و مدت اعمار و زمان تولد و وفات و تالیفات ایشان و اساتید و مشایخ اجازه ایشان و تلامذه ایشان و اینکه کین از ایشان اجازه داشته اند و صحبت ایشان بعضی با بعضی مناظرات و احوال ایشان با سلاطین عصر خودشان و طریق زیارات و تفاوت و تفاوت و منجسمی تحصیل ایشان و کرامت صاحبان کرامت و نامیدم این کتاب را به **مخصص العلماء** امید که برای خواص و محووم مفید باشد تقید و طالب علم و عباد و زهاد سودمند آید و اسم سامی و نام نامی ایشان در قنوت نماز و ترید کرده و طلبت از برای ایشان نموده تا از ارواح عالیة ایشان نیز افاضه حاصل آید و معین در تحصیل و طریق عبادت گردد و این فقیر رساله علحد سابقا در کرامات علما نوشته و فی الحقیقة ذکر کرامات علما و ثبوت و یقین بکرامات و معجزات ائمه و انبیا و بصاعت حقیقت شریعت خاتم المرسلین است صلی الله علیه و بارک وسلم امید که ثواب را نیز بطلب مغفرت یا دوش نماید و این حقیر در کتاب مذکرة العلماء اسمای علما را بترتیب حروف بیجا ذکر کرده ام چنانکه ارباب علم رجال اسماء رجال را بترتیب حروف بیجا مذکور داشته اند لیکن درین کتاب اسمای علما را بترتیب اجازات و ترتیب از من و اعصا مرتب داشته ام و بحساب ابجد بحروف نشان گذاشتم و ابتدا نمودم به علما زمان خود و در میان ایشان ابتدا نمودم به اسم و نام نامی سید استاد بالا جواد الانجاد -

آقا سید ابراهیم بن سید محمد باقر الموسوی حجة الله

استاد این خاکسار شمره هر دیار و حیدامصار و اعصار و در علم فقه و اصول رجال نامور و روزگار و در تدریس کوی سبق از فیفا
و مضمار مدرسین عالی مقدار بوده علم توفیق و منار تحقیق و طوفانهاست کوشش برای متوسط و مستفید و مفید مفید
هر یک بفرخنده احوال از درس او بهره مند میبودند و در عقبه علمیه عالیجینیه مسکن و در مسجد مدرسه سرور که مشعل سخن
مبارک جناب حضرت سید الشهدا است تدریس میفرمود -

در تلامذہ سید استاد از معارف و مسلمین

و در مجلس درس از به قصد تاج و تاج از نفراز طلاب و فاضلین و فقها و مجتهدین و مستنبطین می نشستند از جمله ایشان
آقا شیخ زین العابدین بارفروشی و آقا سید حسین ترک و آقا سید اسد الله نخل حبه الاسلام و آقا شیخ مهدی کجوری که در
شیراز است و مرحوم آقا سید ابوالحسن تنکابنی و حاجی محمد کریم مجتهد لاهیجی و مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی و مرحوم ملا
علی محمد ترک و جناب حاجی ملا علی کنی سلمه الله تعالى و میرزا محمد بن ساری و میرزا محمد محسن اردبیلی و آقا میرزا
عرب و آقا میرزا رضائی و امقانی و شیخ محمد طاهر گیلانی و ملا محمد صادق ترک و آقا جمال البیرونی و امثال ایشان
که هر یک در صفتی از اصناف مرجع و ملاذ انامند و این فقیر نیز در سنواتی در خدمت ایشان تلمذ می نمودم و در
علوم نقلیه از فقه و اصول و رجال استندادم بآن جناب است و دو درس میفرمود و در بعضی از اوقات چنان
از دحام میشد که از کثرت طلاب که مسجد کور پر میخورد و واروی مسجد را بلند میکردند و تا نصف سخن بدین
طلاب و علمای نشسته یک درس اصول می فرمود که عنوان آن تبیج الافکار آنجا بود و چند سطر عبارت
را میخواندند و بیان میکردند و یک درس از کتاب شریع محقق اول که دو سطر از عبارت آن میخواندند و در خارج تغییر
مسئله میفرمودند و در اکثر اوقات بر ترتیب فقه که می نوشت درس میفرمود و بعد از درس همان عبارت نوشت خود
که دلایل الاحکام در شرح شرایع اسلام است میخواند و در اغلب اوقات میفرمود که اگر کسی استخنی است در دو
بجای است و یا دلیلی زیاد تر اقامه کرده بگوید و هرگز در مجلس درس کسی در محاجه و احتجاج او را عاجز نداشت و اگر در غیر
مجلس درس کسی با او مناظره میکرد آنجناب جواب میگفت و اگر میدید که طرف مقابل منظورش مجادله است نه فهمیدن حقیقت
مسئله متوجه پس سکوت میفرمود و صاحب فصول مرحوم شیخ محمد حسین بااد معاصر بود و در بعضی از مجالس که با استناد
عالی مقدار مجالس میشد صحبت میداشت و از ایشان سوال میکرد و استاد جواب میگفت شیخ در مقام محاجره می آمد
استاد ساکت و تصدیق میکرد تا اینکه تلمیذ استاد حاجی شیخ محمد مهدی کجوری بر آن اطلاع یافت چنین مجالس
در خدمت استاد میرفت و هرگاه صحبت میشد شیخ مهدی بر صاحب فصول غالب می آمد شبی در مسئله اجتماع امر و
نهی صحبت شد شیخ محمد حسین نافعی و شیخ مهدی مثبت بود شیخ مهدی برا و طلبه کرد و استاد ساکت نشسته بود از آن پس
کار بجای رسیده بود که در مجلس شیخ مهدی صاحب فصول صحبت نه میداشت و صاحب فصول نهایت کم تقریر بود

و شیخ مهدی باقری و جامع بین العقول و المنقول بود و استاد آقا سید محمد باقر از اهل خوین از دهات حرمه و ساکن قزوین بود
از آن پس پیشتر است و در کربلا نشأان همراه خود برد و خود در نزد شاهزاده آزاده محمد علی میرزا قاضی کرده و معلم شاهزادگان شد و فرزند
ارجمندش سید استاد را بکر بلا نگه داشت -

در اساتید استاد و کیفیت تحصیل آن جناب

و سید استاد در اواخر عالم حنفی و فی صنف تقی نقی جلی آقا سید علی اخطا الله مقامه صاحب شرح کبیر و صغیر و در رس و حاضر شیدان
پس در خدمت عالم عیلم بحر فاضل علم اوق عین ارباب التحقيق مؤسس اصول محمد شریف بن ملا حسن اعلی مازندرانی ثقلین
العلما که کربلا بسکن و مدفن او بود تلمذ نمود و در مجلس درس شریف العلما نیز از نفر نگه زیاده از طلاب و علمای مشتتند و چون
شریف العلما در اوائل حال فقه تدریس نمی فرمود و سید استاد پس از تحصیل اصول به پنج شرف مشرف شد و در مجلس عالم فقه
اکرم افضل علم ترس ارباب تحقیق و دقیق صنیع بستان قضاوت و کل کلین گلشن و بستان جلالت و قضاوت شیخ علی بن
شیخ جعفر امارا الله ترجمه که معروف به محقق ثالث بود در درس فقه او در مدت هفتده ماه حاضر می شد و استفادۀ فقه نموده
از آن پس بکر بلا را مراجعت فرمود و شریف العلما بدین سبب از پنجاب منکسر الخواطر گردیده که چو را آخر کار از من کناره نمود
بعضی از تلامذه متعذر شدند که شما فقه تدریس نمی کنید و فقه طلاب را ضرر و اصول مقدمه اوست پس شریف العلما یکبار
فقه بهم بنا گزاشته و مستبدیع فصول را بعنوان فرمود و مدت هشت ماه در آن مستند استدلال می فرمود تا بجا رحمت حق
پیوست و یکی از تلامذه اش که مرحوم شیخ مرتضی قزوینی استری باشد در کتاب مناجات خواجه اقبال استاد و خود شریف العلما را ذکر نموده
انجمن استاد استاد در زمان حیوة شریف العلما مشغول به تدریس شد و در همان زمان قریب بعد نفر در مجلس سامی آن جناب
کتاب قضا را مستقلاً مستفید می شدند -

در رویای استاد حضرت صدیقه کبریٰ فاطمه را

پس و فتنه در عالم رویا جده اش فاطمه را در خواب دیدن که دو ات و تله با و عطا فرمود که ای فرزند فتنه نبویس و چون بستان
غفر الله له در خدمت فرزند لبند آقا سید علی آقا سید محمد بنی امامه عهده صاحب مناهل و میخانه الاصول نیز قلیلی تلمذ کرده بود
پس آقا سید محمد او را ترغیب بتالیف فقه فرمود و اسباب بحسب تقصیر بقدر حاجت با و داده او را امری کرد که کتاب قضا
تصنیف نماید آنجناب کتاب قضا را مستقلاً تصنیف فرمود بعد از چندی که مردم خویشمند رساله فارسیه ادا و شدند که
تقلید کنند آنجناب بکلام الله استخاره نمود این آیه برآمد **يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اٰتُوا زَكٰتَکُمْ**
وَرِیٰلَکُمْ اٰتَاکُمْ

در تالیفات آقا سید استاد

آنجناب کتاب ضوابط الاصول در دو جلد معروف است که آنرا در مدت دو ماه تالیف فرمود و این از کرامات آنجناب
و تالیفات آن جامع اتفاق است تا اینکه نسخ را به نحوی نوشت که در اکثر صفحات سطور در اوایل و اواخر در حرف تنقیح بود مثلاً

یک صفحه در اول هر سطر الف داشته در آخر آن در سیمه سطور وزن بوده یا لام بوده و کذا و در مدت دو ماه و تالیف همه دوره
اصول با آن مانت آن هم نسخه اصل را به نحو فرمود نوشتن که اتفاق در حد و اول سطور و آخر سطور اتفاق افتد نیست
از تأیید آگهی و کرامت بے نهایت حضرت احدیت - و این فقیر را نیز بر ضوابط حاشی بسیارست - و کتاب نتائج
الافکار در اصول که تقریباً بقدر محال است و همه دوره اصول اوله و اقوال را دارست با عبا فیضیه که دو نهایت فصاحت
و بلاغت است و انتخاب رفته الله عنه آنرا اعزاز مے کرد و درس میفرمود و در همان سنوات این فقیر نیز مجلس
درس ایشان استفاده مینمود و حاشی بسیار بر این کتاب نوشته ام و کتاب در اصول باین بلاغت و فصاحت و
جزالت و غنویت نوشته نشده است و تلامذه آنجا شرح بسیار بر آن کتاب نوشته اند از آنجمله آقا شیخ محمدی
النجوری و آقا سید ابوالحسن کتابی ساکن قزوین و غیر ایشان و کتاب نتائج نیز در دو مجلد صغیرین میباشد و رساله در
حجیت ظن که به سبط تمام تالیف فرمود و بسیار خوب نوشته تحقیقاتی بی اندازه دارد و کتاب دلائل الاحکام در شرح
شیراع الاسلام که از اول طهارت تا حدود قصاص نوشته مشتمل بر چندین مجلد آنچه در نزد این فقیرست هلمات یک مجلد
صلوة یک مجلد بزرگ زکوة و خمس یک مجلد جمیع متاجره مجلد نکاح یک مجلد طلاق و طهار و لعان و ایلاء و فلع و غلبه
یک مجلد بزرگ عصب یک مجلد قصید و زباجه و اطعمه و اشربه یک مجلد بقیه را بعد از مراجعت از خدمت ایشان
نوشته کتاب مشتمل بر فروع بسیار و اوله بشمار که در کتب مبسوطه دیگر یافت نمی شود با عبا فیضیه بلقیه موجزه
محرره از نکاح تا باخرا می توانم که ادعا کنم علی سبیل تحقیقه نیز مبنی بر مبالغه که چنین کتاب در تدقیق و تحقیق در فقه نوشته
و این فقیر در مین تدیس و تصنیف نکاح و طلاق و فلع و مبارات و طهار و لعان و ایلاء و اقرار در خدمت ایشان استفا
مینمود و رساله فارسیه در طهارت و صوم و صلوة و رساله عربیه در طهارت و صوم و رساله در مساکح و رساله حرمت در
و فروع آن و رساله در نماز جمعه و میفرمود که من پانصد قاعده از قواعد فقهیه سبعه نمودم که قواعد کلیه تالیف نمایم لیکن در کتاب
دیات قواعد کلیه چندان ندارد و همه اکثر بروقی دلیل دارد است -

در حفظ استاد

و آنجا را حافظه زیاد بود که هر چه را یک دفعه مرمینو حفظ میکرد و لیکن میفرمود که زود از غول طمر من میرود و مینماید
و آنجا را خط خوب بوده و نسخ و شکسته مستعین که دین و قلم میفرمود که من دو ورق بیشتر مشق نکردم و این
کرامات آنجا است و میفرمود که هر شصت دفعه کتاب قوانین را درس گفته ام -

در ازواج و اولاد

و آنجا بعد از شریف العلما بمختلفه او را اختیار نمود اما از آن ضعیف از براس است و اولاد نشه و از زن دیگر چند نفر
داشت که یکی را مرحوم طاعلی محمد خطبه کرد و سید اجابت فرمود و از فضلا شاگردان استاد بود و در ایام حیره استاد بمقتضای

و نماز جماعت و وعظ و تدریس اشتغال داشت و بعد از وفات استاذ و مخلفه او را که مخلفه شریف العلماء بود احسب که
کما ترین تدان اما پر طول نکشید که بعضی از اهل بلد اخوند ملا علی محمد اورا مہانی خواستند و اورا مسموم نمودند و ان
جناب از یک زوجہ و دو پسر باقی ماند و قلعہ سامرہ با تمام ستاد انجام یافت و ہر سالہ تنخواہ ہے بسیار از موقوفات
ہند میفرستادند کہ بدستاری ایشان فقراء و تعمیر مشاہد مشرفہ مصروف مے گشت و اما در اخلاق آن بزرگوار
بہتر تہ بود کہ توصیف آن از تحریر بیرون ست بلکہ این فقیر در میان علماء عرب و عجم نیکو تر از آن بحر قلم ختم
در اخلاق ندیمم اگر کود کہ میفرچہ عامی و چغیر عامی چہ از نجبا و چہ غیر آنہا اگر با و وارد مے شدند تو اضح میگرد
از جاسے خود بر میخواست و این احوال در احدے از انباء روزگار نبو و و اگر او را کتر مے گفتند و العیا و ابائے
فحش میدادند سکوت میفرمود بجدی کہ مشاہدہ نمودم کہ روزے یکی از اعراب کہ از مریدان سید محمد کاظم رشتی شیخ
بود میان شیخیہ و طبقہ فقہاء نہایت منافرت و مباحثت و مشاقہ بود آن عرب در مجمع درس آنجناب حاضر شدند
زبان ہرزہ درائی و کترہ و فحش باز و خجیر ہم بہ کیش بود و پیش می آمد کہ سید استاذ و غور اللہ مضجعہ سر بریر افگندہ و
سکوت داشت یکی از سادات خدام ہنگامہ مطلع گردید آمد و گریان این ملعون را گرفته کہ سید استاذ فرمود او را
کاری مدار و او را تادیب و سیاست مکن کہ او مجنون ست آن سید خادم از آن مجلس اورا کشید و در محن مبارک حضرت
سید الشہداء برودہ و او را انداخت و چوب بسیار با و زد و او را تادیب و سیاست نمود و ہرگز در مجلس درس
برای گفتگو می طلب متغیر نہ مے شد با اینکه اکثرے مجادلہ و محاورہ و مقاولہ میکرد و بلکہ بقاعدہ و قانون مناظرہ
با ایشان منازعہ و مشاجرہ و مباحثہ میفرمود و اگر زیاد اوقات اورا تلخ نمیدادیم میفرمود در وی مبارک را از و بر میگذاشت
و مے گفت نامر بوطلمو زیادہ ازین تغیر و مجلس درس وغیرہ ہرگز ادا مشاہدہ نہ کردیم و در این چند سال کہ در خدمت
آن بزرگوار بودیم دوسہ دفعہ برای مہمی موخلفہ فرمود بار شافت لسان و طلاقت زبان و سلامت بیان با وقایع
تفسیر قرآن -

در حکایت مضحکہ کہ از آن جناب مسموع شد

و از جملہ حکایات مضحکہ کہ از آنجناب استماع نمودم اینکه کسے در مقامی را روزگار با خکار رسید و سمیت نمود کہ فلان شخص از آن
مرتب محروم نمسید و می آن شخص از عالمی از اہالی آن رستاق کہ باصول فقہ ما نوس نبود استکشاف از حکم این مسئلہ نمود
آن عالم در جواب گفت کہ نظر بقاعدہ باید موصی نہ را محروم داشت برای اینکه نفی در نفی موجب اثبات ست کہ
عبارت از اثبات حرمان باشد و باید چیزی با و داد از قضا یا بعد از چند می عالمی اصولی بدان تفسیرہ وارد و عندین
مسئلہ را و فتوی ملای سابق و دلیلش را با و اظهار داشتند آن عالم اصولی گفت کہ جواب صواب آنکہ بموی
اللیہ چیزی داوہ باشند قاعدہ نفی در نفی درین مقام جریان ندارد زیرا کہ الفاظ آثار و اوقاف و وصایا را بر ہم

عرف باید چل نمود و عرفا و چشمن کلام قطعاً مفهوم عرفی آن است که باید بموصی الیه چیزی داد و فهم عرف وارد بر قاعده است -

حکایت مصحح که کردن در مجلس درس گفت شد

حکایت اخری که در مجلس درس صحبت شد و آن است که استاد طیب الله تربت و قتی مسئله جواز دینی و برزوق را در درس میفرمودند و ادله بر جواز ذکر میفرمودند تا استقصاء ادله نمودند از آن پس فرمودند که خبر که زیاد و برای دلیل فکر کرد و بیان کند پس ملا علی محمد ترک که یک از افاضل تلامذه آنجناب بود عرض نمود که من در این باب دلیلی علاوه فکر کردم آن جناب فرمود که امست عرض کرد سیرة علما نیز بر آن استقرار یافته است پس استاد و حاضران بخندیدند - حکایت ثالثة زمانی استاد نور الله مرقدہ در مجلس این مسئله را در درس میفرمودند اگر کسی مالی را به کسی بدهد و او را وکیل در انفاق طائفه خاصه کند و این وکیل اوان طائفه باشد آیا جائز است که خود نیز سهم بردارد فرمودند که احوط آن است که خود نیز ندارد و مرحوم ملا علی محمد از روی طرافت و مطالبه عرض کرد که این احتیاط فتوایست یا علمی آن جناب تبسم فرمود و فرمود که سالبه بانقض موضوع است و همیشه از روی طرافت و تشیع بر منافع فیض اجاری میفرمود که لوسماه بختصر المسالک لکان اولی مرادش آنکه منافع جزو مطالب مسالک چیزی ندارد و همیشه میفرمود که اجتهاد بر سه گونه است یک آنکه در بیان مسئله رفته اقوال و شهرت و اجماع را تحصیل کرده از آن پس استدلال اقوال را بیان نموده و یک آنکه از آنرا اختصار نموده و مسئله را تمام می نماید دوم آنکه استقصاء ادله و جرح و تعدیل دلیل پیش از پیشین نماید و قدری از فروع هم ذکر کند سوم آنکه قواعد کلیه را که مسئله بر آن متبنی است بنحو اتم بخیر و تقریر کند و در ادله آن قدر گفتگو شود که فتوی را علمی یا قریب بعلم کند و آن قدر فروع ذکر کند که بے نهایت باشد و تصحیف دلیل متقابل بنحو یکند که قریب به بدیهی البطلان باشد و آقا سید علی طباطبائی شرح کبیر را بر پنج اول نوشته مولف کتاب گوید که مراد استاد آن نیست که صاحب ریاض زیاده از اول درجات اجتهاد مرتبه نداشت بکده مرادش آنکه ریاض که شرح کبیر است بسکول درجه اجتهاد است و الاجاب آقا سید علی اعلی الله درجه استاد اجتهادین است عالم عظیم و قلزم خفتم است چنانکه در ترجمه آن جناب خواهد آمد و مخفی ننماید که یک از بر این تعلیم اعلم که بدان رفته ایم در ساله مفزود و در تعلیم اعلم نوشته ایم آنکه مشارب فقها در مقدمات اجتهاد و اصول این درجات متقدمه خلاف دارد و بلکه هر کس در یکی از آنما مهارت دارد و یک عوایت و پیش و یک اکل در رجال و یک در اصول و یکی در ادله لفظیه و یکی در تعلیم و یک در درجات متقدمه و یک در عبادات و یک در معاملات پس شخصی باشد که در همه فقه و مقدمات آن و در همه این مشارب اعلم باشد

در اجازت سید استاد که برای مؤلف نوشته اند

و جناب سید اول کسی است که تصدیق بر آن اجتهاد این فقیر نوشته اند اما اجازه روایتی نه نوشته و من هم از آنجا
 اگر چه بالا التزام دلال بر اجازه روایت هم دارد و مستحسن اینکه اجازه تصدیق آن جناب را بعین عبارتش تحریر نمایم تا از جهت
 تقریر حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و غنایت کلام آن خبر بدو عالم حسیب و حسن و ثوق و اشفاق و
 الطاف و بالنسبه باین فقیر گاه و از استیع و مطالعه در مشوره آن بزرگوار مستفید گردند و بده عبارت
 بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الحمد لله الذی من علینا بالابدأ بشریعه خاتم الانبیاء و ارشدنا بالارشاد
 الاوصیاء و احدا بعد واحد الی حضرت سیدنا و مولانا قایم الاما صلوٰۃ الله علیه و سلم الی یوم النجاء ثم فی زمن الغیبه امرنا
 بالتبع العلم الذین فضل برادهم علی دماء الشهداء اصحابنا فالدی بهم بیان و لایسبغی ستره و کتمان و هو ان
 العالم العامل و الفاضل الکامل بحر الحقایق کثر الدقایق منبع الافانات و یسیر الفیوضات معدن المنطوق و المعجم
 و مخزن المشور و المنظوم المحقق فی الفروع و الاصول و المدقق فی المعقول و المنقول و حید زمانه و فیه آدانه علامه
 العلل الاعلام و منجبه الفضلاء الکرام ذالفضل العظیم و الطبع السیم و الفهم المستقیم حاوی الحما و الماکثر و جامع المکارم و
 المفایر و لذنا الغریز الروافی جناب آقا میرزا محمد التکابنی متع الله الانام بفضل و ارشاده و ارشد بهم بدهایه و اسعاده
 قد استغرب عن الاهل و الاوطان حضرت لدی جمله من الزمان و برهته من الاوان و بذل مجهوده فی تحصیل العلوم و تکمیل
 و الرسوم و اتعب فکره فی تحصیل المراتب العلیه و تالیف المسائل الفقهیه و تصنیف الکتب و الرسائل الاصولیه و مشکه
 علی المنظوم و المنشور فی کمال الفصاحت و غایت البلاغت کانتها الدرر المنثوره و الآلی المنظومه المشهوره حاویه
 الغرر الفوائد و درر الغرر اند فل شکره و قدس سره حیث سلک فی تالیفها مساکل اولی الالباب و لاحظ فیها فوائد الایام
 و الاطناب فی جمیع الابواب مع بایناسب من ذکر القوائد الممته و القواعد المحکمه و توضیح الفروع المبهته و کثیر من تحقیقات
 الایقنه و التدریقات الرشیده و ادق نظره فی دفع الایزوات الفاسده المخذله علی ناقضیه الضوابط و الدوله و فاق کل
 قرانه الاجله فاجاد ما تنجبه نتایج افکاره و نعم افاد من الضوابط بدقایق انظاره فی مسائل الحلال و المحرم المستنبطه
 من دلائل الاحکام حقیق ان یتفع بها السالک و الداخل و الواسطه و الوصل فنیثا لذلك الجناب المستطاب
 حیث بلغ مرتبه الاستنباط و درجه الاجتهاد و مؤید بالاثباتیه و التوفیق السمریه و اعانه القوه القدریه
 الیه هی من اعظم الشرایط و اقوم الوسائل و الوسایط و مثل الله تعالی له بدوام التائید کما یلیق و یجمل له التوفیق
 خیر رفیق حتی یکون مرجا للمسلمین و منار یتهدی به اسل الملتد و الدین و ان لایسانی فی الخوات و مضطان الاجاب
 من صبح الدعوات انه قاضی الحاجات و ولی الخیرات انتی کلام السید الاستاد بدانکه در زمانه که در صفت
 عالیا متوجهیم سید استاد سرآمد علما آن بلاد و مرجع کلیه عب و بود و در آن زمان در نجف اشرف در مجلس درس

مرحوم شیخ محمد حسن رحمة الله صاحب جواهر الکلام شمس است بمقادیر می شستند و در مجلس درس مرحوم شیخ مرتضی انصاری
تقریباً جمیع بیشه اندیشمار مرحوم استاد زیاده از دیگران بوده از قضایای اتفاقیه از شیراز شخصی وفات نموده و مبلغ چهار هزار تومان
از بابت ثلث حسب الوصیت خدمت سیداستاد آورده اند مرحوم شیخ محمد حسن از بخت بمانده سیداستاد وارد و گفت تا سهم من
ندهی نخواهم از اینجای بیرون رفت پس استاد مبلغ چهار صد تومان تسلیم او نمود و پس از مرحوم حجة الاسلام رساله مرحوم استاد
را در قزوین چاپ زدند کفایت همان شهر نه کرد و باره همان رساله را بچاپ انداختند در میان چاپ آنجناب وفات یافت
پس از وفات آن بزرگوار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی اعلی الله مقامه علم شتبار بر فراخت و از جمله وقایع اینکه مرحوم شیخ محمد حسن
در بدو امر احکام مرحوم استاد را امضاء می نمود تا اینکه شاگردان آنجناب در خدمت شیخ محمد حسن آمد و رفت کردند و شیخ تصدیق کردند
و این از غریب روزگار است باینکه اصول و رجال و عربیت استاد و مسلک زیاده از شیخ بوده بلکه فقه است آن بزرگوار و دو
و تقوی و پیش از شیخ بود و شاید بر شیخ آگاهی از احوال استاد در بدو امر نبود و الله العالم -

در زیاده استاد

مراتب زیاده است و اینکه بارسیدن نخواهند بدست او که زیاده از بیست هزار تومان بود و با وجود رسیدن وجوه بسیار
از ایران و عربستان بدست او بسیار فقیر بود و جز گران بود مییه نهایت قناعت چیزی نداشت و دولتی جمع ننمود و زمان شیخ
السلطنه که یکی از صبیایه خاقان مغفور فتحعلی شاه بود و نهایت مشهوره در کمال و مال و جمال بوده و فتح علی شاه از مرحوم خوان
طاحسن نیرودی صاحب هیچ الاخران خواهش نمود که منیاء السلطنه را بفرزند اخوند تریج نماید اخوند قبول نکرد و متعذر بماند
که ما رعایا قابل آن نیستیم که بنات سلاطین در خانه های ما باشند چنانچه معروف است که فاضل قمی صاحب قوانین را پسری بود
و مرحوم فتح علی شاه خواهش نمود که یکی از صبیایای خود را به پسر میرزا داده باشند بعد از انقضاء مجلس میرزا از خدا بقای خود
که اگر باید شاهزاده بجزا و جت پسر من در آید پس پسر مرا که بعد از انجام دعاء پسر میرزا در میان حوض خانه غرق شد و وقت
یافت مجمل بعد از فتح علی شاه منیاء السلطنه بعبات عالیات عرش درجات رفت او را در نزد مرحوم آقا سید محمد
پسر آقا سید علی طباطبائی فرستاد که مرا افتیار کن سید امتناع نمود و جواب گفت مسئولیت بیکر قبول موصول نشد و آقا
مهدی از اهلبزادر روزگار بود از آن پس شاهزاده منیاء السلطنه از شیخ محمد حسین صاحب فصول خواهش فرادجت نمود شیخ
نیز قبول نفرمود تا آنکه در خدمت سیداستاد کس فرستاد و خواهش مناکحت و مواصلا نمود استاد در جواب فرمود که خارج شما
شاهزادگان بسیار است و ما بجز فقر و فاقه حاصل نیست و از عهده خارج شما نتوانیم که برائیم شاهزاده دیگر بابر کس فرستاد
که من از شما هیچ خارج مطالبه نمی کنم بلکه خرج شما و عیال شما هم با من باشند آنجناب در جواب گفت که مرا عیال دزن
و فرزند است که در حال عسر و فقر با ما بسر بردند و لازم بمواصلا شما آنکه از ایشان چشم پوشم و این قبیح است شاهزاده
بزرگوار کس فرستاد که شما در نزد عیال خود منزل داشته منظور آنکه اسم شما بر من باشد سیداستاد امتناع نموده بالکلیه انما

یاس او نمود -

در فتا وائے غریبه اُستاد

و از جمله فتا وائے غریبه اُستاد اینکه در کتاب صوم از دلائل الاحکام نوشته است که در ابطال مخالف صوم زامود و جت
اظهار اینکه و در حاشیه من نوشته است که دخان بمطل صوم نیست و مؤلف چون کتاب صوم و دلائل اُستاد را استنسخ نمودیم
و باین مقام رسیدیم خدمت آن جناب علی الله مقامه مشرف شدم و عرض کردم که شکاشیدین غلیان را مفسط صوم نمیدانید
انجناب فرمود که من چنین فتوای نداده ام عرض کردم که اگر چه در کتاب دلائل در مفسط بودن دخان صوم را توقف فرموده
لیکن در حاشیه من نوشته اید که اظهار عدم مفسط بودن دخان است آن جناب فرمود که مقتضای دلیل را نوشته ام لیکن آن
بآن نداده ام و راضی بر آن نیستم که کسی این فتوای را نسبت بمن دهد -

کرامات سید اُستاد

و اما کرامات آن جناب پس آن بسیار است از جمله آنها حکایت خواب دیدن صدیق کبری است که قلم و دوات دست
او داد و فرمود که فقه نویسی چنانکه گزشت - و از جمله کرامات آن جناب آن است که برای رساله نوشتن استخاره نمود
این آیه برآمد دیناً قیماً مِلَّةَ ابْنِ اِهْتِمَّ حَنِيفًا چنانکه سبق ذکر یافت - و از جمله کرامات آن جناب چیرنی است که
در البته بسیار و در امصار در فایت اشتمار است که اهل بلاد هند و ستان بآن بزرگوار عیینه نگار شدند که براسه مار سالد اهل
فرموده که تقلید شما نمائیم آن جناب رساله با مرسلجات هند و ستان ار مغان و ارسال داشت طاین
رساله در کشتی نشسته چون بوسط دریا رسیدند باد مخالف وزیدن گرفت و آب بموج درآمد نزدیک بان شد که کشتی اهل
و لکان کیسر غریب بچاه فاشوند پس اسباب و احوال و اثقال را در آب بخریشتند تا کشتی سبکبار و از باد مخالف با و آزاری
وارد نیابد و کان خور چین که رساله و مرسلجات در آن بود آن نیز در آب انداخته شد پس سکان کشتی هند رسیدند و
ماجرای را برای سکنه هند حکایت داشتند بار دیگر اهل هند عیینه نگار بخدمت آن بزرگوار گشتند که رساله و مرسلجات
باب انداخته اند بار دیگر مجدداً رساله ارسال فرمائید آن جناب مجدداً درین خیال شد که نسخه دیگر را نسخ استنسخ کرده
بار دیگر به هند فرستاده باشد پس چندی نوشتجات از اهل هند رسید که مرسلجات شما بار رساله بعجت و سلامت
بما رسید تفصیل این اجمال اینکه روزی بغرم تفرج بکنار دریا رسیدیم دیدیم که حیوان غریب از حیوانات دریایی
و مرده و شکم او درم کرده شکم او را شکافیم دیدیم که خو حبسینی در میان شکم دوست سرخو حبسین را شکافیم دیدیم
که رساله و مرسلجات شما همه در آن است و هیچ آفتی با شما نرسیده و هیچ سیاه نشده و آب در آن با تا شیرین کرده
و از جمله کرامات ظاهره و باطنی بزرگوار آن است که یک از تلامذۀ انجناب میزنا من راد بیلی بوده که دین
زمان از مشایخه آذینارست و در مجلس درس سخن بسیار میگفت که نافع آن مانند اکسیر و جاعت اتراک غالباً فلفلف

الطبع بیابانده و بیابانست و میجگر و استاده و هر چه در جواب امر کرد و او جز آنکار کاری نکرد و استاده گفت نامر بوطه گو میزرا
مخبر جن گفت نامر بوطه شوم آنجناب سکوت فرمود پس از آنقضای مجلس درس میزرا محمد حسن بمنزل مراجعت کردند و منزل
بالا و فوقانی درجات داشته همین که خواست از پله بالا رود که شش بی اختیاری برآمد و هر چند معالجه کرد سودمند نشد
پس از فوت استاده نذر کرد که بزیارت کر بلا آید فائده نه بخشید و برای پسر استاده ستمری قرار داد و هر ساله خدمات کثیره
برای بازماندگان استاده می نمود و زیارت بیت الله در وقت علاج نشد اکنون همان مرض گرفتار است و آن مجلس کرات
آنجناب اینکه در آن از من سید ابراهیم نام زعفرانی در کربلاء از رؤسای اشرار آن دیار و همیشه از خدمت سلطان
امصار در مقام انکار و جناب استاده نیز از شرارت آن شیر بر در کار بجای که کاسه آب از در مجلس استاده بر زمین زد و شکست
و مال فقر او تنخواه بند را خود مطالبه داد استاده داشت که گرفته صرف خود نماید و در آن مجلس شیخ محمد بن شیخ علی بن
شیخ جعفر حضور داشت و شطب می کشید پس شطب خود را بجهت سوء ادب ابراهیم زعفرانی بر سر آورد و به نحو یک
شطب شکست پس بعد از زمانی پاشاه بغداد با اهل غناد بر آن شقاوت بنیاد غلبه کرد و روزی آن ظالم
باز بنحیر برای همی مجلس استاده حاضر نمودند و از بغداد حکم شد که در آن مجلس نه نشینند و در یک ساعت بیشتر در خدمت
سید استاده نمانند پس پایی استاده را بوسیله استاده و اورا نشاند و مهم او را انجراح فرمود و از این قبیل کرامت بغیر آنچه مذکور
شد حقیر خود مشاهد نموده - کرامت دیگر اینکه زمانی که آنجناب در بنجفت اشرف بودند و در مجلس شیخ علی خان غازی
شدند و خواب دیدند که حضرت امیر المومنین علیه السلام با او امر فرمودند که باید بکر بلارفته باشی آنجناب بملاحظه سینه
عدم حجت رویا است نشان نکردند پس دفعه دوم باز همان خواب را دیدند و حضرت امیر علیه السلام فرمودند که خواب
اول تو صدق بوده و نحو تغییر می هم فرمودند پس آنجناب باز سینه و پشت پس دفعه ثالثه باز حضرت امیر را
بخواب دیدند که حکم فرمودند که باید بکر بلارفته و در آنجا اقامه نمائی پس آنجناب اقبال کرده بکر بلا آمدند و در آنجا
اقامه فرمودند - از آنجمله یک از اسادات از تلامذه استاده با اشرار که بلا مناسبت و موانت داشت او را علم کردند
و مجلس درس برای او می ساختند و مردم را با کراه بدرس او می بردند جناب استاده را هم خواستند که شنبه
به مجلس درس حاضر شود آنجناب اجابت فرمود و متغیر بآن شد که صبحها در مجلس درس است و فرصت نه
می شود پس کار را بر او تنگ ساختند آنجناب بجزم زیارت کاظمین علیه السلام و تفسیر سوره بکاظمین گفت که آن
پس پاشاه بغداد بغرم محاصره و بنحیر کربلا با عساکر زیاد حرکت نموده در همان آوان این حقیر در بالای سر مرقد مطهر جناب
حضرت سید الشهداء استخاره نمودم که حرکت نکنم و در همان جا بمانم این آیه آمد ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوا
الفر و اسباب حرکت هم موجود نبود و از افاضات امام بلا فاصله خرجی فراهم آمد و حرکت بجا بکاظمین علیه السلام
نمودم و در اندک زمانی پاشاه بر کربلا غالب و دنب و اسر و قتل کرد و اشرار را گرفته مقید و مغلول بجا بکربلا

اوروند من در آن روز برای منی با جمعی از طلاب بیخدا در قه در بغداد کمنه اسراء را میبردند و آن سید را که تکیه استاد بود و مدرس شده بود و خواهش حضور استاد در مجلس درس می نمود باز بخیر در گردن و باز بسته و سر برهنه از بغداد کمنه میگزینید که به بغداد تازه برنند و در مورد سیاست و قتل در آید پس آن سید مدرس یکے از طلاب را شناخته گفت خدمت استاد خدمت دار که اگر من بد کرده ام شما عفو و اغماض فرموده مرا از قتل نجات دهید استاد علیه الرحمه بلافاصله به تبار بغداد نوشت که تنخواه مایه بگذارید و سید را بخیرید من هم آن تنخواه را بشمار دهم که کم پس تبار بنزد پادشاه فرستند و استاد هم رفته بیاد پادشاه نوشت که سید را بمن بفرستید پادشاه در جواب استاد عیضه کرد که سید را بشما بختیم و از قتل او در گزشتیم ولیکن لا محاله باید او را باسلامبول بفرستیم که خوانکار او را دیده ولیکن من متعجبم که او را سیاست نکند پس او را باسلامبول فرستادند پادشاه توسط کرد خوانکار از قتل او در گزشت و او را مرخص کرد - مقصود آنکه این از الطاف آسمی و کرامت آنجناب بود که نهایت هتک حرمت او نمود خداوند عالم بلافاصله او را در معرض قتل درآورد و محتاج باستاد شد استاد و او را نجات داد -

در غرایب حکایات و روایات مسموعه از استاد

و از جمله حکایات غریبه مسموعه از استاد اینکه روزی در خدمت آن بزرگوار از بیان کبریا در نشرش استفاده نمودم و سخن از بزرگی مایه در آمد استاد حشی الله تریبه نوزا فرمود که حضرت آفریدگار در توحیت بحضرت یکم خطاب فرموده که کن و در دریا یک مایه خلق کرده ام و هر روز سه مایه غذا سے آن قرار داده ام که در رازی هر یک از آن سه مایه سته راه است از آن پس استاد فرمود که حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیهم السلام من الملک المنان چون با عیال کظفر کافر و جنود نامعود و کینار دریا کے محیط به بیضا زمین ست رسید کسی از لشکر این خواست که تواند از طرف و منتها سے آن دریا اطلاع یابد و خبری رساند پس مرغ کوچکی آمد که هر روز یکدانہ گندم غذا سے او بود و هر روز یکسال راه طیران می نمود پس سه دانہ گندم همراه او نمودند و او را روانه ساختند روز اول آن مرغ فلک آشتیان در طیران آمد و وقت شام تله دریا کن دریا سے بی پایان پدیدار و عیان گردید آن مرغ در بالای آن تل مکان و یک دانہ گندم را خورده چون شام تمام و صبح صادق نمایان شد آن مرغ پر واز و بساز و باز مسافرت و مساز گشت آن روز نیز تا بانجام طی مسافت نمود روز سوم آن مرغ باز پر واز آمد و آن روز را هم مقدار یک سال مسافت طی نمود که من البعد و الے انختم است سه ساله راه طی شد پس باز تله بنظر درآورد و بر بالاسے او آفتاب را اقامه نمود و دانہ سوم آن گندم را خورده آن شب را مانند تار و زبر و زور و خورشید رخشده ظهور نمود آن مرغ در حیرت افتاد که هنوز مسافت آن دریا انجام نه پذیرفت و قوت لایموت فوت شد اکنون نه قدرت بر رفتن ست و نه کنت بر رجعت بناگاه مایه سراز آب برآورد و بقدرت پروردگار با آن مرغ بمکالمه آمد که سبب حیرت تو چیست مرغ کیفیت آن مقام را من البعد و الے انختم تمام بیان کرد مایه گفت که این سه روز که سه سال راه طی کردی آن تل اول که در روز

اول قرار گرفتی بالاسے ذنب من بود و آن تل دوم که در روز دوم از کجگاه توشه بالاسے کمر من بود و این تل سوم که اکنون نشینت بالاسے سر من ست - و من از خوف ماہی بے گداز در وسط این دریا میاستند مجرت آن بود که میان دریا بروم زیرا که مرا بلعے نمایند لهذا من در کنار دریا منزل گرفته ام پس ترا چگونہ توانائی آن ست کہ گفت این بھر را طلی نمائی اکنون مراجعت کن و کیفیت احوال را بعرض حضرت سلیمان علی نبینا واکہ و اصحابہ و علیہم السلام برسان آن مرغ گفت کہ مرا قدرت بر رجعت نیست آن ماہی گفت کہ من در همین ساعت ترا بسوالت بساکن دریا میرسانم پس آن ماہی حرکت کردہ سر خود را بجانب ساحل برد و آن مرغ پرواز نمود و بخدمت حضرت سلیمان علی نبینا و علیہ السلام آمد و کچھ واقع شدہ بود بعرض آنجناب رسانید -

واقعه کہ میان استاد و شیخ محمد حسین روسے نمود

واقعه کہ میان شیخ محمد حسین صاحب فصول و استاد بوقوع پیوست اہل الشائیکہ کے نکاحے کرد و امر منجر بشجرہ و منازعہ بین المتناکحین انجامید پس سید استاد و المجتہد شواہ حکم بطلان آن نکاح نمود براسے اینکه منکوہ رشیدہ بنود و شیخ محمد حسین حکم صحت نمود و آن منازعہ بطول انجامید تا اینکه امر منجر بفتنہ و نجف شد پس شیخ علی محقق ثالث خلف شیخ جعفر نجفی بہ تقویت استدلال و حکم بطلان آن عقد نمود و سائر فتوای نجف نیز متابعت کردند و امر فیصل یافت و استاد در سلسلہ آزارناخوشی و با وفات یافت پس اہل کربلا جنازہ اش را در کوچہ ہاگردانیدند ہمہ سینہ زنان و مرثیہ خوانان با گریہا نامی چاک آغختند و در جنب صحن در بقعہ مخصوصہ نزد یک بجائہ اش دفن نمودند و این فقیر در منظومہ علم درانیہ کہ مستامہ منبع الانحکام و داراسے قواعد کلیہ رجالیہ است گفتہ ام شیخ اجازتی ہوا استاد دہولے الی جنابہ استناد السید المشہور فی الاصحاب کا شمس فی رابعۃ النہار الموسوی سید الفحول محقق الفروع و الاصول سیدنا استادنا ابراہیم عالمہ بالکرم الحسیم مدفنہ فی اہل کرب و البلاء و ہوشیاد و توفی بالوباء و کان فی مدرسہ سبئۃ من فضلاء و فحول طلبت تالیفہ ضوابط الاصول دلائل المنقول و ظاہر اینکه عمر شریف آنجناب قریب بشصت سال باشد و از جملہ سیدالاعظم غریبہ است کہ استاد در کتاب و حایا سے از دلائل و سئلۃ اینکه عدالت و دروسی شرط نیست بفعل مسلم بن عقیل تمسک جستہ کہ عمر سعد را و صی ساختہ و فعل مسلم محمول بر صحت ست و قول باینکہ عمر بن سعد عادل بودہ بطلان ش بدینی ست مسلم علم بفنق او نہ داشت اغرب ست زیرا کہ همان انصار نکردن عمر از مسلم باینکہ نایب خاص بود موجب ارتداد ست باینکہ عمر بہ یزید نوشت کہ مسلم کو فہر امعشوش کرد و کو فہ از دست تو در رفت و قول باینکہ مسلم اشتراط عدالت را نہ میدانست آن ہم از اغرب غرایب ست و فرقی مابین اختیار و اضطرار نیست و از غرایب استدلالات اینکہ استاد در رد بر قول بعوم منزلہ رضاع در نکاح دلائل استدلال کرد بقولہ قل و بنات عکبت پس دختر عموی بغیر بغیر حلال ست بنص آیہ و بن بر عموم منزلہ باید دختر عمو یا بمنزلہ برادر زاد و بنعمہ

باشند چه پیمبر با حمزه شیر خورده و دختر با سه برادران حمزه برادرزاده پیمبر می شوند پس باید حرام شوند
 با اینکه بنص آیه شریفه طلال میباشند آنچه کلام الاستاد اگر گوئی این سخن در دختر حمزه نیز جاریست چه او
 حقیقه برادرزاده رضاعی پیمبر است پس باید بر پیمبر حرام باشد با اینکه نص آیه دلالت بر حرمت میکند و آن
 گوئیم دختر حمزه بعموم حکم من الرضاع مایحرم من النسب بیرون رفت پس اوله رضاع دختر حمزه را تخصیص دادیم
 و اگر گوئی که دلیل رضاع با آیه نسبت ایشان عموم من وجه است چه حلیت دختر عم اسم از آن است که رضاع
 در میان باشد یا نه و اوله رضاع دلالت بر حرمت خویشان رضاعی دارند چه دختر عم باشد یا نه پس نسبت عموم من
 وجه است و تخصیص دادن احوال عامین من وجه را بر دیگرے ترجیح بلامرجح خلاف محاورات عرفیه و خلاف
 دیدن فقهاء است جواب گوئیم که نسبت اگر چه عموم من وجه است لیکن اگر احوال عامین من وجه اقل مورد
 باشد بمنزله اخص مطلق خواهد بود و تخصیص عام دیگرے شود و نظرایل العرف و طریقه الفقهاء و شک نیست که
 مورد رضاع در غایت قلت و بنات غم در غایت کثرت است پس اوله رضاع تخصیص بنات عم خواهد بود و
 تحقیق در معصام اینکه در محرمات رضاعیه باید عنوان رضاع را عنوان نسب قرار داد از آن پس حکم بر حرمت
 نمود مثلاً در نسب فرموده و اخواتکم خواهران شما بر شما حرامند پس باید در رضاع نیز چنین عنوان قرار داد که و اخواتکم
 من الرضاة فلذا اگر برادر زید با کسی شیر خورده و دختر رضاعیه برادر زید حرام می شود زیرا که خواهر رضاعی او
 و اخواتکم من الرضاة بر او صادق است و لیکن آن دختر بر زید حرام نخواهد بود زیرا که آن دختر خواهر رضاعی
 زید نیست بلکه خواهر رضاعی برادر زید است و در نسب آنچه حرام بود و اخواتکم بودند اخوات احکیم و این دختر
 خواهر رضاعی برادر زید است نه خواهر رضاعی زید و خواهر برادر در نسب حرام نیست و در صورتیکه خواهر خود
 شخص نباشد پس در رضاع عم خواهر برادر حرام نمی شود مگر در صورتیکه خواهر رضاعی خود شخص هم باشد و احلیه
 لغوی است دلالات چیز نیست که شیخ محمد حسن در جواب الکلام در مسئله جواز مصارعه و کشتی گرفتن تمسک نموده
 بفعل حسنین علیهم السلام که با یکدیگر کشتی گرفتند و محض پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام در صغره و کبر هرگز
 حرام از او صادر نمی شد سیما فقر یعنی بر صلی الله علیه و آله و سلم هم بوده پس باید کشتی گرفتن هم جائز باشد پس
 کن و الله العالم -

حاجی ملا محمد تقی برغانی ملقب به شهید ثالث

حاجی ملا محمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی عالم عامل و فقیه عادل و جامع مجامع و جوامع علوم کامل افاضل
 امثال نخبه رفاصل باذل مولد آنجناب در برغان که از قراء دارالخلافه طهران است و مکنش و مدفنش در دارالطه
 قزوین و ایشان سه برادر بودند حاجی ملا محمد تقی که برادر بزرگ بود و حاجی ملا محمد صالح برادر وسط و هر دو فقهم

و حاجی ملا علی با در کوچک کہ او از شاگردان شیخ احمد کسائی بود و در زمان واقعه میر علی محمد اوسیر میل بیاب داشته و در آنجا
و عظم مردہ باب حاضر میشد و پدرایشان در نهایت تقدس تقوی بود و مرحوم حاجی ملا محمد صالح می گفت کہ پدرم در خواب دید
کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جامے نشسته علما و خدمت آن بزرگوار نشسته اند و برہمہ مقدم تر ازین خدمت علیہ السلام
نشسته است پس پدرم در مقام تعجب آمد کہ این ہم علما باشند تا را ایشان چگونه پست تر از این فہم و موفرت و در مجلس
شده اند با اینکہ ابن ہمداد و نزاد عیان علما اعلام است ہمارا ہمکی نیست پس از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
سیر آن استفسار نمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ سبب آنست کہ لقیۃ از علما حاضرین اگر مال فقراء و زندقہ
ایشان بود و فقراء می آمدند و درخواست احسان میکردند ایشان اذ مال فقراء فقراء میدادند و اگر مالے از فقراء و زندقہ
ایشان نبود و جواب میکردند لیکن ابن ہمداد کسی بود کہ ہرگز فقراء را از نزد خود محروم نمیکرد اگر از مال فقراء و زندقہ
او بود بایشان میداد و اگر نبود از مال خود بدیل می کرد لهذا استحقاق این مرتبہ و این مکان و تقدم بر علما اورا سپرد
شد و حاجی ملا محمد تقی خود براے این فقیر بیان فرمود کہ در بدو تحصیل در قزوین تحصیل می نمودم از ان پس ببلدہ
طوسیہ قم گزاردم شد و در آنجا در مجلس درس فاضل قمی صاحب توانین حاضر شدم و آن درس مرا پسندیدند پس
با صفہان رفتم و در خدمت علما آنجا بتحصیل علوم دینیہ مشغول گردیدم و غالباً در علم حکمت اشتغال داشته ام
و بوسیہ را کہ از تصانیف ملا صدیقی است درس میگفتم از ان پس بعقبات عالیات مشرف و در مجلس درس عالم
حکیم و تیم قزوین حضرت آقا سید علی بن سید محمد طباطبائی صاحب ریاض کہ شرح کبیر است حاضر شدم -

اصل تدریس حاجی ملا محمد تقی بدو و ختم

روز اول آن جناب در مسئلہ نسخ و جوب و عدم بقاء جواز تدریس میفرمود من اورا بفضل شجرہ مقطوعہ نمودم کہ
مصل رفت جنس باقی ماند ناگاہ جوانی غیر متحی در نزد سید نشستہ بود او با من بہ تکلم درآمد باہایت فصاحت و علم
و طلاق لسان پس نزدیک بان شد کہ مرا ملزم کند و من نمیتوانستم کہ از عمدہ او برآیم و با او مقاومت کنیم
متغیر شدم و گفتم ای طفل چرا نامربوط میگوئی پس جناب آقا سید علی اعلم اللہ و رتبہ من فقیر فرمود و گفت بخند
با او موافق قاعدہ نظم کن و اگر چه کچ است اما شیر کچہ است پس از لب آن جوان سؤال کردم گفت نہ کہ اولفا
سید ہمدی فرزند لبند و خلف باشرف آقا سید علی است پس من سکوت نمودم محلاً شہید ثالث ملا محمد تقی
و خطبہ ادا می کرد و در نهایت فصاحت و جودت تقریر و در موقع غلطی سبق از مضامین آن اعصار روبرو غلط
او در نهایت فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت و عذوبت و ملاحت و مؤثر در قلوب و حکایات غیر
فضل می فرمود و در کیز رزون بمصیبت حضرت خاسر آل عبا مشککہ بود و سخنان علمیہ و مسائل اعتقادیہ عنوان
میفرمود و آیات بسیار تفسیر و تاویل بر وجه اتم و اکمل بیان میکرد و در مجلس غطا و علما و طلاب بسیار جمعی

و تقریرات و خط اور اے نوشتند۔

در وصف عبادت شہید ثالث

عبادت آن جناب قدس سرہ بدان نحو بود کہ از نصف شب علی الدوام تا طلوع صبح صادق بہ مسجد خود میرفت بناجات و ادعیہ و تضرع و زاری و بھیراری و گریہ و ناله اشتغال داشت و مناجات خمسہ عشر را از حفظ می خواند و بر این سجدہ و شیوہ سنیہ استمرار داشت تا ہمان شب کہ شربت شہادت نوشید و مکر در میان زمستان دیدیم کہ آن جناب در پشت بام مسجد خود در صحن شدت آمدن برف در نیمہ شب پوستینی بردوش و عمامہ بر سر مشغول تضرع و مناجات بود و ایستادہ و دستہا را با آسمان برداشتہ تا اینکہ برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا سر سفید و پوشانیدہ بود۔ و مرحوم حاجے ملا محمد صالح برغانی نیز فرمود کہ برادر کوچک و حاجی ملا علی دایم تحصیل نیز ہمیشہ شبہائے گریہ و بہ گردن خود زنجیر انداخت و بر سر زنجیر میخ بود کہ بر زمین کوبید و تا صبح مشغول عبادت بود و ما چہ فائدہ کہ در آخر امر از مریدان ملا علی محمد باب شد۔

و از جبکہ و قیام کہ از آنجناب مسجوع شدہ اینکہ روزے در کتا بخائے آنجناب خدمت ایشان شرف یاب شد م و مجلس خالی از اغیار بود من از ایشان سوال کردم کہ در میان کتب فقہیہ کہ ام یک بہتر می باشد آنجناب در جواب تذکرہ علامہ اعلیٰ اللہ مقامہ را ترجیح داد پس از کیفیت سید استاد و تالیف و احوال استفسار فرمودم در جواب گفتم کہ فہم ایشان و تدقیق و تحقیق بے نظیر و تالیف ایشان در نہایت وثاقت و رشاقت و نہایت است آن جناب فرمود کہ من ایشان را در سفر جہاد و در خدمت مرحوم آقا سید محمد دیدم روزی جناب سید ہنوز غیر متحی بود از مرحوم آقا سید سوالے کرد و آقا سید محمد در مقام جواب برآمد و آقا سید ابراہیم با نہایت وقت حکم مے نمود پس اورا نہایت صاحب فہم یافتیم پس شہید ثالث از تالیفات من سوال کرد و مفصل فرست تالیفات خود را با عرضہ داشتیم آنجناب فرمود کہ توفیق خدا تعالی ترافیق شدہ کہ در این سن کم و زما اندک موفق باین تالیفات شدی و ہر مؤلفی را مالخولی ضرورت کہ دامیدار و اورا بتالیف و نیک گزارد کہ بکار باشد۔ و اجتمہا در اہم مالخولی عیت کہ اورا دامیدار و باجہتا و بلکہ ہر کاری را مالخولی ضرورت۔

و سلطنت راہم مالخولی سنت کہ اگر آن مالخولی نباشد سلطنت انجام نہ گیرد۔ و آقا محمد خان شش ہفت ہذا داشت در بد و امر در استر آباد روزی برادران اتفاق کردند و یکے از خودشان را سلطنت برداشتند و در مقام انتظام شہر برآمدند و مرحوم آقا محمد خان را بجنور نحو استند چون شب درآمد ہمہ برادران در یکجا جمع شدہ در مقام مشورت کار فردا برآمدند کہ ناگاہ آقا محمد خان برادر اکبر و از مادر با ایشان جدا شدہ بود با یک نفر پیش خدمت مجلس ایشان حاضر شدند و بہ برادران گفت کہ شنیدم امروز شما اجماع کردہ و یک برادر را سلطنت نصیب کردید

و این باز نہ بودن من جسمع نہ میشود بلکه سلطنت باید بنام نامی من باشد اگر تمکین سے کنید بسیار خوب والا
صبح میان من و شما منازعہ و محاربه خواهد شد و این مجادلہ باعث تمامی طرفین است آن وقت امر سلطنت
بر هیچ یک نخواهد قرار گرفت پس اگر تمکین نخواہید بر من نمود امشب بہ تنہائی آمدہ ام کہ مرا در خلوت
کشتہ باشید و صبح مقابل و منازعی نہ دارید و امر سلطنت بر شما خواهد استقرار یافت برادران در تامل و فکر
شدند دیدند کشتن برادران ہم برادر بزرگ انہم بے منازعہ و بسلطنت موہومہ کہ هنوز استقراری نیافتہ
در قوۃ کسی نیست پس ہمہ متفق الراسے آقا محمد خان را بسلطنت نصب نمودند و کمر انقیاد او را بستند
پس شہید ثالث فرمود کہ در آقا محمد خان مایخو لیاے سلطنت بود و دیگران نبود و او بسلطنت رسید
نرسیدند۔

در بیان مراتب اجتهاد و تقبیر شہید ثالث

پس شہید ثالث فرمود کہ اجتهاد مراتب بسیارست مانند سرمایہ تجارت بعضی دہ تومان سرمایہ دارد بعضی
بیت بعضی صد بعضی ہزار و ہکذا اکثر یا بیشتر و اجتهاد مانند چرخ پنہ رسیدن سے یکے چرخ اور ورمی یک
تخم پنہ میر رسید و دیگر دو تخم و سہ تخم و یکے بیشتر و یکے کمتر اجتهاد نیز مراتب آن بر ہمین منوال است۔
و روزے در کتاب خانہ انتخاب مباحثہ میان مؤلف کتاب با شہید ثالث اتفاق افتاد و صحبت باین شد
کہ عبادات صبیان شرعی است یا قمری و سخن بطول انجامید تا اینکه کلام بخیرہ تکلیف بالا ایطاق شد
و انتخاب فرمودند کہ تکلیف بالا ایطاق در مندوبات جائز و واقع است زیرا کہ مکلف بہ جائز الترتک است
برائے اینکه مستحب است پس عقل بحت جواز ترک و الترتک بر قبح تکلیف بالا ایطاق ندارد و من عرض کرد کہ
تکلیف بالا ایطاق عقلاً قبیح است چہ در مستحبات باشد و چہ در واجبات فلذا اگر مولے بعد خود گوید کہ مستحب
منووم بر تو طیران بسوے آسمان را ہرگزینہ عقلاً اورا مذمت سے نمایند و آن مولی را تسفیہ میکنند و قوۃ قلم
بر قبیح آن حاکم و بنائے عقلاً بر قبیح آن استقرار یافته و در عرف نیز چنین تکلیف واقع نیست۔ شہید ثالث فرمود
کہ چہے گوئی در او امر مذہبیہ کہ از شارع صدور یافته و آن تکالیف از طاقت مکلفین خارج است زیرا کہ در ہر
زمان کہ فرض کنی مستحب است بر ہر مکلف صلوة فرستادن و همچنین تسبیح خدای گفتن و همچنین قرآن خواندن
و همچنین نماز مستحبی خواندن و ہکذا الے لایکفی با اینکه عمل آوردن ہمہ در یک آن طوق انسان نیست و حق
ذلک این تکالیف بوقوع پیوستہ برای اینکه جائز الترتک میباشد من در جواب گفتم کہ او امر مستحبہ محمود
تخیر است و استحباب یعنی ندارد پس تکلیف بالا ایطاق نخواہد بود و ایشان ساکت شدند و من در تفریحی بود
عبادت صبی داین مناظرہ رسالہ نمونہ شہید ثالث کہ خالی از لطافت نیست و انتخاب در خدمت رضوان

در احوال شهید ثالث

آشیان آقا سید علی صاحب شج کبیر تلمذ نمود از شیخ از تحصیل بطهران آمد و در آنجا اشتهاری پیدا کرده و این مرد زه ن فاضل قلمی بوده پس مردمان از میرزای قلمی سوال نمودند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد است یا نه آنجناب فرمود که ملاقات میان من و ایشان نشده ولیکن شناسند از او سوال کنید که فتوای در آن مسئله بفرموده است دلالت با بنجام رساند و آن نوشته را بنزد من آورده باشید تا بدانیم که قابل استنباط احکام شرعی است یا نه پس از شهید ثالث سوال کردند -

مناظره شهید ثالث با صاحب قوانین بلسله و مکاتبات

که زید علی را بعد و انتقال نموده و بکرض من درک آن شده آیا چنین ضمان صحیح است یا نه شهید ثالث رساله مختصره در آن مسئله نوشته و در آن جا اختصار عدم صحت ضمان فرموده و با استدلال طویل و تفصیل فیصل مشبهات نموده پس آن رساله را بنظر مبارک میرزای قلمی صاحب قوانین رسانیدند میرزا تعلیقیه در رساله مفترده بر رساله شهید ثالث ارقام فرموده و در آنجا استدلالات شهید ثالث را در معرض ابطال و ابطال بر آمده آن تعلیقیه میرزای قلمی را در نزد شهید ثالث آوردند شهید تعلیقیه بر تعلیقیه میرزا در رساله مفترده تالیف فرموده و ارادات میرزا را بالکلیه رد نموده و هر سه رساله در نزد حقیر است پس شهید ثالث کمره ثانیه بزیارت عبات عالیات مشرف و اذاستاد عالی مقدارش آقا سید علی اجازه گرفت بایران و نقاری میان ایشان و فتح علی شاه واقع شد پس بدار السلطنت قزوین نزول اجلال نمود و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی که از علمای آن دیار و شهره امصار و از زوهار آن اعمار بوده در مقام کلمات و رواج و اشتهار شهید ثالث از هر جهت بر آمده - و از جمله مناظرات شهید ثالث آنکه در دار السلطنت قزوین شخصی صاحب ثروت و فوات یافت و دولت وافر بگذاشت و ارث او منقسم بدختری کبیر و بدو شخصی دیگر برای طمع در آن مال آن دختر را ولایت براسه پسر صغیر خود بعتد انقطاع در آورده چون مدت گزشت دختر بجهت کم و صغر پس مبرنخواست نمود مبلغی جزیل بدل مینمود که مدت انقطاع او را بدل نمایند و او بدیگر بکسر از دلج کند شهید ثالث گفت که بدل دلی مدت انقطاع را جاز نیست بلکه لازم است که صبر نماید تا زوج او ببلوغ برسد آن دختر مبلغ چهار صد تومان بملانته بدل مینمود که قوی دهر بر جواز بدل ولی اجل متعذر امر مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قوی بر جواز داد و علماء قزوین او را متابعت نمودند مگر حاجی ملا صالح که متابعت برادرش نموده بدفعات بحاس مناظره آراستند و علماء را خواستند و با شهید در مقام مکافه و مجادله و مقاوله و مشاجره و مباحثه آمدند و علماء آن دیار قوه مقاومت و مغالبه بر شهید نداشتند کار بطول انجامید تا اینکه بعضی امصار استفسار و استفتاء نمودند همه با حاجی ملا علی بابا توافق کردند و از مرحوم حجت الاسلام حاجی

حاجی سید محمد باقر رضی اللہ عنہ در اصفهان استقفا نمودند آنجناب نیز بر جزا فتوی دادند و معترض لائل آن شد
از جمله ادله ایشان آن بود که نظر بقانون استقراء ولی در امور مولی علیہ تصرف و ولایت دارد و در مشکوک کبریا
بذل مدت باشد حاصل بر غالب می نماید پس باید که ولی در بذل هم ولایت داشته باشد و اما مضمون صدق نمون
خیر مشحون الطلاق بیدمن اقد باساق پس مخصوص بطلاق است و استقراء در بذل سلیم از معارض خواهد بود
و مرحوم حجة الاسلام رساله مفروده در این مسئله تالیف فرمودند با همه این احوال نتوانستند که بر شہید غلبه
نمایند پس چون مسلم کل در آن اعصار مرحوم آقا سید محمد صاحب منابل و مفتاح بخل آقا سید علی بود
استفسار و از آن پس درخواست کردند که ایشان ملائے از کربلا بقزوین نفرستند که اجوائے این حکم نموده
و مدت انقطاع را بوکالت از ولی زوج بذل نماید پس آقا سید محمد فتوی بر جواز داده و ملائے فرستاد
و آن امر را انجام و آن حکم را با تمام رسانیہ و شہید ثالث رساله مفروده در این مسئله نوشته و استقصا
ادله بر منع در آن نموده و در کتاب طلاق منہج خویش نیز معترض این مسئلہ شده و از مفتیین قائلین
بنفع آقا سید مهدی بحر العلوم و آقا سید محمد تقی خراسانی را شمرده و آقا سید محمد فقیہ ماہر داز تلامذہ عالم
عظیم بلا ثانی آقا محمد باقر اصفہانی بہبانی رحمتہ اللہ بودہ -

در فتاویٰ غریبہ شہید ثالث

و آن جناب را فتاویٰ غریبہ بودہ از انجملہ عصیر عینی را بعد از غلیان و قبل از ذهاب ثلثین پاک سید
و حاجی ملا احمد زائے ہم ہمین قول را اختیار نموده باینکہ دو اجماع منقول بر نجاست آن ثابت است
و از جمله فتاویٰ غریبہ آنجناب اینکہ جائز میدانت کہ مترفعین اداء را بقسم صلح نمایند و جائز میدانت
کہ متولی آن حلف و صلح مقلد باشد و برادرش حاجی ملا محمد صالح نیز ہمین قول را اختیار نموده و از جمله
فتاویٰ آنجناب اینکہ جائز است کہ حاکم شرع برائے خود در مرفعه جعل اجرت بگیرد یعنی در نوشتن و ذکر
بالائے منبر میفرمود کہ بر من حکم کردن لازم است لیکن نوشتن لازم نیست و برائے نوشتن اجرت بگیرم
فلذا مردم می گفتند کہ شہید ثالث رشوئے گیر و العیاذ باللہ کہ رشوئے بگیرد بلکه اجرت بر ای کتب سجل
می گرفت و فاضل ہندی صاحب کشف اللثام نیز اجرت می گرفت باین نحو کہ او فقیر و صاحب عیال
بود و بکتابت امر خود را میگزرا نید و اگر مترفعین نزد او می آمدند میگفت من فقیرم و خرج یومیہ را از کتابت
تحصیل می نمایم و در مرفعه نمودن باید معطل شد و از تحصیل قوت عاجز میمانم اگر مرفعه شنایم
در اجازات شہید ثالث از مشایخ اجازه

و جناب شہید ثالث اجازه دارد از استادش آقا سید علی اعلی اللہ مقامہ و عالم اذخر شیخ جعفر نجفی صاحب

کشف الغطاء و سید سید معتمد مجد استند آقا سید محمد خلف آقا سید علی و چون آقا سید محمد در سفر جهاد بقیه
 دارو شد از او سؤال کردند که حاجی ملا محمد صاحب بر فانی مجتهد است یا نه سید قیصر و تفصیل بر اجتهاد او فرمودند
 و جناب حاجی ملا محمد صاحب از تلامذه آقا سید محمد بوده و او اخرا آقا سید علی را هم ادراک کرده و بدرس او
 حاضر میشده پس از آقا سید محمد پرسیدند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد است یا نه آنجناب فرمودند که مرد فاضل است
 و تعریف و توصیف فضیلتش فرمودند و این سائل چنان شهرت داد که سید قیصر بر اجتهاد و شهیدیت
 نمود و چون این خبر به حاجی ملا عبد الوهاب رسید و سید سید هم در خانه او منزل داشتند پس حاجی
 ملا عبد الوهاب آن سائل را طلبید و او را تعزیر کرد که تو چرا افترا بسته او که قیصر بر اجتهاد و شهید ثالث نبوده
 و میان حاجی ملا عبد الوهاب و حاجی ملا محمد تقی نقار بهم بود پس چون خبر تعزیر انتشار یافت و همه
 در قزوین شیوع یافت جناب شهبه ثالث فرمودند که احترام ما آقا سید محمد را برای آنست که سپهر
 اوستاد است نه از جهت دیگر بالجمله چون آنکس را خواهر شهید ثالث بشنود راسه جناب آقا سید محمد افتاد یک
 روز نامه را در خانه حاجی ملا محمد تقی صرف نمود و اظهار التفات با و نمود و اجازه او را نوشت و در همان روز
 به مسجد شهبه ثالث رفت و بعد از نماز به پله منبر نشست و نهایت توصیف فضیلت او نمود و قیصر بر
 اجتهاد او نمود و مردم را از این قضیه اعلام فرمود و مؤلف این کتاب تصدیق و اجازه انقال آن سند
 شهبه ثالث دارد و اجازه این فقیر از او اقتصر سانیست من است زیرا که سائر اجازات که این فقیر دارم به واسطه
 آقا سید علی صاحب ریاض منتهی میشو و لیکن اجازه شهبه ثالث بیک واسطه با آقا سید علی میرسد زیرا که
 شهبه ثالث از تلامذه آقا سید علی و از او اجازه داشته و دیگران از آقا سید علی اجازه دارند بیک واسطه و چون
 این فقیر از عبات عالیات که مراجعت مینمودم آنکه مطالبه اجازه و تصدیق بر اجتهاد نموده تا اینکه حال
 مفصل این فقیر آقا سید مسعود تنگابنی که از ائمه جماعت در قصبه لنگرود و گیلان بود و فاضل جامع
 و اربستگین علما آند یار بود بقزوین بعد از مراجعت از زیارت حضرت فاطمه در قم دارد و بر این فقیر شهبه
 ترغیب نمود که البسته ترا اجازه لازم زیرا که اجازه عوام را مائیه طمینان در تقلید و قضاء است علاوه انقال
 سلسله اسناد اخبار از آن حاصل و انسانی داخل در سلسله روایت خواهد شد پس از این وجوه و از جهت
 تمین و تبرک اجازه از استاد خود و از سلکین بلد قزوین که از انجمله حاجی ملا محمد تقی است اجازه گرفته
 پس من استئصال امر او نموده و مجلد اول از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرائع الاسلام با منظومه
 الغیبه احوال را بکمر بلا خدمت استاد فرستاده ایشان تصدیق نوشتند و فرستادند پس همان کتاب
 و تصدیق استاد در خدمت شهبه ثالث فرستادم ایشان چون خط استاد را مشاهده فرمودند گفتند

که است و قاعده نیست که زیاد تعریف تمییز خود کند و آقا سید ابراهیم در توصیف تمییز خود زیاد و مبالغه نمودن
شهید ثالث اجازه مفصله با تصدیق اجتماع بر این فقیر نوشتند: و صورت خط ایشان این است

در اجازه شهید ثالث برای مؤلف این کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الذي خلقنا نحن بقدرة وجله آية لربوبيته فداهم
من الضلالة و انقذهم من الجهالة بنصب الادلة الواضحة والنجح اللامعة ببعث سفرائه و رسله اليها
يرغبونهم في خزيل ثوابه و يرهونهم عن شديد عقابه لكي لا يكون عليه بعد حجة يهلك من هلك عن بينة
و الصلوة و السلام على اشرف العصر الذي دان لمنفحة ارباب المفاخر و طائفة الفخر كل فاجر المبغوث الى
يوم البعث و البعث عنه كل البحث فضله الله من كرامته بآلهم يتفضل على احد من بريته و قرن
الاعتراف بنبوته مع الاعتراف بلاهوتيته خاتم انبياء و رسله محمد صاحب الشريعة النسخة و ليسنا
الباهرة ثم السلام على خازن علم الله و ترجمان وحي الله لسان الله و عين الله و جنب الله الذي
فضله الله على جميع بريته و جعله نفس نبيه في آية مباهلة كتابه و خليفة في باطن فرقانه و ظاهره
امام الغالب على بن ابي طالب و على اهل بيته الطاهرة و النجوم الزاهرة حجج الله الباهرة الثابتين
عن السوء في السراء و الضراء المعصومين عن الزلّة و الخطاء صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين
اما بعد فقد استجازني الفاضل الزكي و العالم المجمع جناب الملامير زاهد محمد التكماني صاحب الفهم
الجبلي و الاستعداد القوي للعروج الى معارج الاحكام و الخوض في مسائل الحلال و الحرام تحقيق استقاة
فهمه و معرفته في علمه و صلاحه و احتياطه في دينه و اهتمامه في تحصيل احكامه باستقراغ و سعة بجدّه و
اجتهاده فاجزت له ان يروي عني مقرراتي و مسموعاتي من الاخبار المروية عن ائمتنا سلام الله عليهم
في الاصول و الفروع سيما في الكتب الاربعة التي عليها المدار الكافي و الفقيه و التهذيب و الا
سنبصار للمحدثين الثلث الكليني و القمي و الطوسي تفهيمهم الله بغفرانه و سائر الكتب باسعة لنواديرها
كالوسائل و الوائف و البحار و ما برز من مصنفات في الاصول و الفروع من مجلدات عيون الاصول و
رسائل المختصر و المفردة في قضاء الصلوات الفائتة و صلوة الجمعة و كتب البسطة الاستدلالية
كمجديات منجج الاجتهاد و هي اربعة و عشرين مجلدا في شرح شرايع الاسلام من الطهارة الى
الديات في كمال البسط و التحقيق و نشر الفروقات و مدارك الاحكام من الآيات و الروايات و
الاجامعات و الشهورات بحيث يعني المستعد المحقق الدقيق عن الرجوع الى سائر المتفرقات من كتب
الاخبار و مصنفات علمائنا الاخبار اجزت له ان يروي عني و عن مثيل ما جازتني منهم فابعثني

سائر الكتب التي تجوز طبعها و ان كان في بعضها ما لا يحسنه في بعض النسخة و ان كان في بعضها ما لا يحسنه في بعض النسخة

العلم والسيادة البحر الذافر والبهار سائداً الا عظم الامير السيد علي بن السيد محمد علي الطباطبائي صاحب الميزان
الكبير والصغير على أن فخر منهم شيخنا الاعظم واستاذنا الفخر المقتدر في الكثرة والتفريعات والمتوحد في حل المعضلات
الشيخ جعفر الغروي وهو عن شيخنا المعروفين استاذ الكل آقا محمد باقر البهبهاني وناموس الدهر وتاج المعجز
الذي ليس له في عصرنا ثانی السيد ممدی الطباطبائي استكنم الله في عالي جانه ومنهم السيد الله صاحب
التيق الطويل والنظر العميق السيد محمد بن شيخنا المتقدم الامير السيد علي وهو عن شيخه والده الامير وجانب السيد
الممدی الطباطبائي وهو عن الشانخ الماضين متصلاً خلفاً عن سلف الى الائمة الطاهرين وعجم آباءهم الماضين
عن جناب خاتم النبيين وهو عن تامل الوحي الجبريل الامين عن الله تعالى مبعث الارواح العالیه و
الاجسام السفلیة السموات والارضين وابسسية برعاية الورع والتقوى والاشتمال باكمال الاستفراغ
في احكام الله تعالى و ملازمة جادة الاحتمياطوان لا ينساني من الدعوات في الاسرار ومطابق اجابة الدعوات
وفقه الله تعالى به محمدي وآله خيرا لبريات كسبه بمينه الراحمي لعفوا لاهد الصمد محمد نقی بن محمد - تا اینجا صوت
اجازه شبيه ثالث بود که برای این فقیر نوشته است و چون جناب رضوان مآب آقا سيد محمد بسفر جهادی
رفتند اکثر علماء ايران در خدمت او بودند از آنجمله حاجي ملا محمد تقی تيرهور خدمت ایشان بوده تا اينکه
نائب السلطنة بهر داری چند منزل بوقت داشت و در بدو امر نائب السلطنة غالب و در آخر امر مغلوب شد
و در شکت خوردن نائب السلطنة از لشکر و رسوئال فتحعلي شاه جواب شهيد ثالث
بعد از مغلوب شدن او را بفتح علي شاه عزمه و شفيع پس روز مرحوم فتحعلي شاه در محضر علماء از کارزار سردار
سپاه ظفر آثار نائب السلطنة سوال نمود کسی جواب نه گفت باز مکرر کرد و شهيد ثالث در کثرت ثالثه معروض
داشت که من خبر از ایشان دارم ليکن تفصيل آن موقوف بر تقديم حکايت موحدة مختصرة است و آن
اين است که در بلاد بني اسرائيل عابدي در صومعه بعبادت خدايتعالی عمر را مصروف ميداشت در جوار
آن صومعه درختی بسيار بزرگ بود که قافله در سايه آن نزول مینمود و دزدان چندی میآمدند و اهل قافله
را بقتل می آوردند و اموال ایشان را بغي می نمودند پس وقتی عابد بخيال آن شد که قربت الى الله آن
درخت را قطع کند تا دزدان در آن پنهان نشوند و دماء و اموال مردمان از شر و مفسدان محفوظ بماند پس
باين نيت حرب برداشت و يای آن درخت رسيد و شروع نمود که درخت را ببر و قطع کند چون شروع
نمود شيطان بصورت شخصی متصور و با عابد در مقام مشاجره برآمد که من ترا ميگذارم پس منازعه نمودند
آخر کار زار برگشتی قرار گرفت و عابد شيطان را بر زمین زد و خواست سرش را جدا کند وليکن چون شيطان
از مهلت داده شده گمان بود لهذا از قتل او در گزشت و شيطان بکمان خود مراحبت نمود و عابد آن درخت را

بلا تا نصف برید و شب در گرفت عابد با خود گفت که امشب میروم و صبح میایم و باقی درخت را قطع می کنم پس بمنزل خود معاودت نمود و امشب با خود اندیشید که نصف درخت را قطع نمودم و صبح نصف دیگر را قطع میکنم و کاروان را از شر و زوان خلاص نمودم اکنون صلاح آنست که از کاروان برای عمل خود حاج ستانم تا مخارج معاش من نیز معمور گردد پس صبح رفت و شروع بقطع آن درخت نمود ناگاه شیطان بار دیگر عود نمود و او را مانع شد که کار را به گشتی انجامید و شیطان عابد را بر زمین انداخت و او را حکم نمود که قطع آن درخت ننماید پس چون عابد روز اول نیست او قریه الی الله بولند ابر شیطان غلبه نمود و روز دوم چون نیست عابد مشوب و غرض او جلب منفعت براسه خود بود فلذا مغلوب و شکوب شد و سایر نائب السلطنه در دعای اول چون نیست قریب داشت بر لشکر دوس غالب آمد و در جنگ دوم چون نیست ایشان مشوب بود فلذا مغلوب شدند مرحوم فتحعلیشاه را تقریر شهید ثالث پسند آمد و با و خلعت داد و اکنون سخنان از حاضر جوابیت و شهید ثالث در مجالس و محافل زیاد حاضر جواب و خوش بیان بود

در مکالمه شهب ثالث با مرحوم محمد شاه در باب فروش تیول

از آنجمله در زمان فتحعلیشاه قریه از قری فیروزین را سلطان با وی یولدا پس از چندی شهید ثالث آنقریه را میرزا ابراهیم نامی فروخت و مبلغی گزاف در قیمت آن اخذ نمود و چون می نمود که امثال این قری مجهول المالک و غنی آنها با حاکم شرع ست پس در زمان مرحوم محمد شاه آن قریه را از میرزا ابراهیم گرفتند میرزا ابراهیم کیفیت ابتیاع آنرا از شهید بدرگاه سلطان معروف داشت چون وزیر سلطان حاجی میرزا آقاسی بحجت میل و تبصوف باطنی علما اعلام و فقهای کرام در غایت عناد و لجاجت بپس محصلی تعیین کرد که قیمت آن ملک را از شهید ثالث گرفته میرزا ابراهیم باز دهند چون ملازم سلطان برای استرداد ثمن آن قریه بجا شهید ثالث آمد آنجناب فوراً بدار خلافت و بجناب سلطان حضور یافت و سخن از فروختن قریه خالعه سلطانی شد آنجناب به سلطان عرض داشت که حکایت شیرینی درین باب مرا بخاطر آمده و آن اینست که زمانی که در دار السلطنه اصفهان تحصیل علوم اشتغال داشتم بسیار تمهیدست بودم بخوبی بعضی از اوقات بی غذا میگذشت و بعضی از اوقات به پوست خربزه که مردمان میخورند و به ورمیکند اخذند بدل غذا میآختم پس چند وقت گذشت که غذائی مقدّر نشد از آن پس قلیل از فلوس برای نماز و حشت پیدا شد آنرا گرفتم و بیازار رفتم که چیزی که از آن تر باشد و سده خلعت نماید ابتیاع نمایم ناگاه کسی آواز میکرد که خربزه تلبیه و خلیه یکین به و پول من با خود اندیشیدم که از این از آن تر و مناسب تر چیزی نیست آن خربزه را بقدر حاجت گرفتم چون بمنزل آوردم و نگاهانتم در میان آن خربزه و آب چیزی نیافتم پس آنرا گرفتم و در باره بنزد صاحب خربزه رفتم و ماجرایی را با و گفتم

داد عا، بجن نمودم آمد و گفت آیا نگفتم خمر بزه کشیده و عطیده و این خمر بزه مصداق همین دو لفظ بود پس مجاب بیدم
و معاودت نمودم اکنون در واقعه میرزا ابراهیم در بدو و سر حله با و گفتم که این قریه خالصه سلطان است
و من آنرا میفروشم میخواست بخرد با این حال خرید پس بر من سختی نخواهد داشت و ما با او اشتغال الذمه است
سلطان ازان ماجرا در گذشت و شهید را نهایت احترام و اکرام نمود و در منازعه حکیم با ششی شبیه
و در باب انگشتری و از حکایات غریبه اینکه میرزا اقا سی صوفی وزیر مرحوم محمد شاه با جناب
حاجی ملا فتح لقی در نهایت عداوت بود مردم بجهت خوش آیند او با شهید در مقام آزار و تحقیر بودند
و یابی الله الا ان یتیم نوره و لو کره المشرکون از آنجمله میرزا نظیر علی نامی از اهالی قزوین ملقب بحکیم با ششی و
مقرب در نزد سلطان و میرزا اقا سی و لیکن لوطی و نامعقول بوده و اصل و نسب و حسب درستی نداشته و در
بد و امر نهایت فقر و فاقه داشته و لیکن بجهت مناسب دنیوی و دنیایش معور بود و در سوابق ایام حکیم با ششی
انگشتر الماسی بجناب حاجی شهید بر رسم هبه و عطیه داده بود و تحریک و زیر و یا بجهت خوش آیند او
در زمان ثروت و عزت و منصب از شهید ثالث مطالبه انگشتر نمود و شهید انگشتر الماسی برای او فرستاد
که این انگشتری است که بمن دادی حکیم با ششی آن انگشتر را پس فرستاد که این انگشتر غیر انگشتر من است و این
انگشتر چندان بهائی نیست و انگشتر من مبلغ هفت صد تومان قیمت داشت شهید ثالث همان انگشتر اول
را پس فرستاد و پیغام داد که من در زمانیکه در اصفهان بودم تحصیل اشتغال داشتم نهایت فقر بودم و قضا
چند وقت گذشت که غذائی پیدا نه کردم و در خدمت گرسنگی وجه قلیلی از جانی رسید خیال کردم که آن را
بغذائی خوب مصروف دارم پس با دو بجان و گوشت و روغن خریدم و خوش باد بجان درست نمودم و کل
کردم و ازان لذتی بی اندازه بردم پس از آنکه دنیا بمن اقبال نمود همان لذت آن ادام در نظر بود و بکرات
و مراتب بخانه داده گفتم که بان خود ادام نموندن بآن لذت نبود و کرطبا قهای شهر را خواستم و همان ادام
برایم طبع نمودند آن لذت را میافتم آخر بخود گفتم که لذت آن ادام در اصفهان در حالت فقر و فاقه بود
و بسیار گرسنه بودم آن را نهایت لذت میافتم اکنون که غریب نعمتهای نامنتهای الهی گشته ام برایم لذتی ندارد
و حال انگشتر الماسی شما بر همین منوال است چه اکنون که شما این انگشتر را بمن دادید فقیر و بی چیز بودید بنظر شما
قیمت آن به قصد تومان آمد اکنون که بدولت و ثروت و عزت و منصب رسیده اید این انگشتر بنظر شما
جلوه ندارد و الا این همان انگشتری است در بیان شهید ثالث حکایت یقلموس غلام را بزرگ
محمد شاه واقعه دیگر اینکه حاجی میرزا اقا سی وزیر همیشه در مقام تحقیر شهید و اخوان و ساز رفقا
بوده زمانی که محمد شاه بقزوین وارد شد حکم کرد که شهید ثالث با برادرانش حاجی ملا محمد صالح و حاجی ملا علی رفوزین

بیرون بروند پس شهید با اخوان به مجلس پادشاه حاضر شدند چون قلیل زمانی گزشت پیش خدمت پادشاه
آمد که برخیزید شهید به محمد شاه عرض کرد که مرا همی ست و لازم که بمقدمه حکایتی به بخوانم تا از کشته شدن لیکن پرده
مارا اشاره می کند که برخیزید سلطان پرده دار تغییر و به حاجی فرمود که مطالب را اظہار کنید شهید ثالث
فرمود که بعد ازینکه برادران یوسف صدیق و در ابا مالک مصری فرخستند و مغلولان و راجان مصر و
ساختند و یقوس نامی که غلام سیاه و درشت خوی سیه روی بود و موکل یوسف ساختند چون قافله
بقبرستان آل یعقوب رسیدند صدیق خود را از شتر زمین انداخت و بر سر قبر مادرش را حیل شروع
به گریه و زاری نمود پس یقوس یوسف را بر بالای شتر ندید و مقام تقصیر آمد و صدیق را بر سر قبر مادر
یافت سیلی بر صورت پاکش زد حضرت یوسف دست بدرگاه الکی برآورده و نضیع و زاری آغاز
نمود ناگاه دریای قهر آبی تپلاطم آمده خطاب بملک الزلازل که زمین را بر لرزه آورد و خطاب بملک
الریاح که باد را بر حرکت در آورد و بحیرت خطاب شد که پر بر زمین زن و پیش قافله را بگیر پس باد
گرفت و زمین بر لرزه آمد و عمارت سیحان آمد اهل قافله همه حیران و سرگردان ماندند از آن پس یوسف
پناه بروند و او دعا کرد تا آن انقلابات بر طرف گردید پس ملائکه بحضرت آفریدگار عرض کردند که باز خدا
اینهمه بلاها به پیغمبر زاده تو یوسف از برادران رسید که در چاه انداختند و برهنه کردند و سیلی زدند و
در سیلابان پر خار و دوانیدند و او را فروختند و تو برای هیچیک از آن ستمها به ملائکه نفرمودی که عناصر را
انقلاب دهند و برای یک سیلی یقوس این همه امور فراهم آوردی - خطاب از مصدر جلال الکی در سبیکه
آن بلاها که در اول پیغمبر زاده ما رسید از برادرانش بود که آنها هم پیغمبر زاده بودند و لیکن این سیلی
یقوس چون از شخص بیگانه بود بغیرت مانع گنجید فلذا آنهمه انقلابات را فراهم آوردیم هم اکنون ای
سلطان ترا بر ما هر حکمی که باشد روا بجان منست و داریم لیکن از یقوس غلام که حاجی میرزا قاسمی نیز
باشد اینگونه از بغیرت مانع نمیگنجد و وزیر حکم کرد که ما را از ایران اخراج کنند اگر بفرموده شماست با
نیست سلطان برای وزیر متغیر و نهایت در اعراض شهید کوشید - ایشان مقتضی المرام از مجلس بیرون آمدند
و سلطان را با ایشان در باطن اخلاصی بوده چه در سفر جبار و مرحوم آقا سید محمد نماز جماعت مینمود و پادشاه
حکم نمود که هر یک از شاهزادگان سجده یکی از فضلا را بنیادند و خدمات او را مقصدی از آنجمله جز
محمد شاه که در آنوقت محمد میرزا لقب داشت محکوم شد که جای نماز حاجی ملا محمد صالح را داشته باشد -

در مناظره حاجی سید محمد تقی با شهید

و مسموع شد که در بدو امر نماز جمعه را در قزوین حاجی سید محمد تقی بعمل می آورد و در آن از منتهی بنا می شد

بر حرمت نماز جمعه بود پس وزی حاجی سید محمد لعلی با اهل آن دیار تقاری بهر سائید و به نماز جمعه رفت شهید
به مسجد رفت و نماز جمعه را خواند از آن پس همیشه نماز جمعه را شهید ادا میکرد و حاجی سید محمد لعلی از امانی قزوین و جامع
دفاع مسل و نسبت کرامات بهم باو سیدان چنانکه بیاید پس در مجلسی سید و شهید هر دو جمع بودند سید از شهید پرسید
که کدام چیز است که در یک هفته حرام و در هفتۀ دیگر واجب شد شهید گفت منیعا نم سید گفت آن نماز جمعه است
آن هفته که من میخواندم حرام بود و در آن هفته که تو میخواندی واجب شد مؤلف گوید که این حکایت از امور
و فریه و کذب است چه جلالت قدر این دو بزرگوار مانع از وقوع امثال این ترهات و باطل است بلکه در
در نهایت ثبوت بودند و تا کیفیات شهید ثالث یکی کن ب عیون الاصول که در مجلد است و در علم اصول
تقریباً بقدر توانین میشود و در آن کتاب بر قولین ایراداتی دارد و از آنجانب یعنی شهید ثالث مسموع شد که در
سفر هجده شبها من با حاجی ملا احمد زراقی ایرادات مراد عیون الاصول بر میز اعنوان میکردیم و با هم گفتگو میکردیم
و دم کتاب منبع الاجتهاد که شرح شریع است از طهارت تا دیات در بیست و چهار مجلد که تقریباً بقدر جواهر الکلام
شیخ محمد حسن است و جناب شیخ محمد حسن مانع که جواهر الکلام را مینوشت چون کتاب هجده سبب چندان
نداشت چون نعمت کتاب هجده را کمتر نوشته اند آقا محمد مومنجی شهید در نجف مشغول به تحصیل بود تا فارغ از
تالیفات کتاب هجده شد و در آن زمان که مؤلف در دار السلطنه قزوین تحصیل مینمودم شهید مشغول با تمام تالیفات
این کتاب بود و دیدن و باز دید و عروسی و عزای همه را ترک کرده بود و تالیفات کتاب هجده مشغول بود و مگر روزی
جمعه وقت عصر مقدار دو ساعت بغروب مانده می نشستند و بر افات اشتغال داشتند و سایر اوقات را بلیف
مشغول بودند - سوم رساله در قضاء صلوة فائده - چهارم رساله در نماز جمعه - پنجم رساله در طهارت و نماز و موم
ششم کتاب بحال المؤمنین در وعظ که مشتمل است بر پنجاه مجلس و در هر مجلس مسائل بسیار و فقه با اشاره اجایی
از ادله و تفسیر آیات بسیار و حکایات و ذکر مصیبت
در محاسن شهید ناخوند ملا صفر علی
و در بعضی از از منته شخصی شهید ثالث ناخوند ملا صفر علی لاهیجی را میهمان کرد و با جمعی از علماء و
طلاب ناخوند ملا صفر علی لاهیجی ساکن قزوین و از شاگردان مرحوم آقا سید محمد باقر صاحب فتاوی
الاصول بود و از مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر اجازه داشته و کتابی در فقه و شرحی بر معالم رساله در دریا
و نوشته و این فقیر در زمانیکه بمده می بودم چند در خدمت او در اصول تلمذ مینمودم فاضل و جامع بود اما کم حافظ
بود بعد از انقضا و مجلس میهمانی اول ناخوند ملا صفر علی دار و شد شخصی از ناخوند سوال کرد که آیا بزرگ زکوة داد
یا نه ناخوند گفت که بقاعده باید نداشته باشد پس شهید ثالث دار و مجلس شد از او سوال کردند که بزرگ زکوة داد
یا نه شهید گفت بلی زکوة ناخوند ملا صفر علی گفت که بقاعده باید زکوة نداشته باشد زیرا که اصول بر آنست که

شیخ محمد حسن مجلد هجده منبع الاجتهاد را در علم اصول در مجلد است و در علم اصول

از وجوب زکوة است و کوفسند از این اصل خارج شد بدلیل حدیث عثمانی لفظ غنم است و احکام
دار مدار اسم است و بزرگتر میگویند و غنم میگویند شهید گفت جناب اخوند شما مگر شرایع ننخوانده اید که می
گوید و غنم و المعز من جنس واحد اجافا و کذا البقر و الجا موس پس محقق در کتاب شرایع که کتاب فتوی است
و دعوی اجاع نموده اخوند ساکت شد و شهید در مسائل چنان مهارت داشت که گویا او حد اهل زمان بود و از جمله
مطانبات اینک در مسئله میان شهید ثالث و مرحوم حاجی ملا محمد صالح محل خلافت شده بود شبی حاجی ملا محمد صالح
شهید و برادر کوچک حاجی ملا علی را میهمان کرد در آن مجلس همان مسئله را عنوان کردند و صحبت داشتند حاجی ملا
محمد صالح بشده تغییر کرد که این نام مربوط است شهید نهایت علم بود سکوت فرمود و حاجی ملا علی که برادر کوچک
بود برای حاجی ملا صالح تغییر کرد که اینچنین نام مربوط و غلطی است که تو میگوئی و شهید برادر بزرگ تو است احترام
او بر تو لازم است شهید بجای حاجی ملا علی گفت که تو هم نام مربوط میگوئی حاجی ملا محمد صالح برادر بزرگتر از تو است
و احترام او هم لازم است و در سالی که مرحوم آقا سید محمد بسفر جبار میفرستند اکثر علماء ایران در خدمت آن بزرگوار
بودند و هر شب در خدمت آن جناب جمعی می شدند و مباحثات علمی مینمودند آنوقت تصدیق از آقا سید محمد میخواستند
و او بر کرا تصدیق میکرد و تعبد قبول میکرد و بجهت احترام او زیرا که او استاد اکثر دیپلمات و جمعی دیگر بود
و راجع به حاج شهید ثالث با حاجی ملا احمد زراقی و در مجلس برای آقا سید محمد چستی میگرفتند
پس بعضی خواستند که میان حاجی زراقی و شهید مناظره شود شبی دو نفر از کتاب شهید مسئله فرعی را عنوان
کردند یکی فایده شهید شد و یکی موافق و تصدیق از حاجی خواستند حاجی زراقی آنکه را که بر خلاف حاجی شهید
بود تصدیق کرد و شهید قول آن کسی را که موافق او بود تقویت نمود و اجراء اوله و ثلوه نمود و حاجی زراقی استماع
مینمود و هیچ صحبت نکرد و در مقام محاجبه بنیاد پس شب دوم باز مسئله بر پنج سابق عنوان نمودند و از حاجی
زراقی تصدیق خواستند و باز تصدیق بر خلاف مذاهبت شهید نمود باز کما فی السابق شهید تقویت قول خود
نمود و حاجی زراقی سکوت داشت شب سوم باز پنج پیش عنوانی کردند باز حاجی زراقی تقویت و تصدیق
آن کسی نمود که بر خلاف شهید سخن میگفت شهید باز کما فی السابق اجراء اوله کرد و حاجی زراقی اول تکیه بر
پشتی داشت پس درست نشست و ادله شهید را زد کرد و بعد از خود تائیس قواعد کرد و خلاف شهید را
سجل و محکم ساخت و شهید تصدیق نمود - و در رؤیای مرحوم فتحعلیشاه حضرت فاطمه مراد بن
شهید ثالث و از کرامات شهید ثالث اعلی الله مقامه پس به راست و بعضی از آنها را در اینجا ذکر
میکنم - از آنکه در آن از منہ ملا محمد علی نامی بود از اهل نازندان و چند آن در علوم پایه دایره نداشت و مرحوم
حاجی ملا محمد صالح و زرداد در مقدمات تلمذ نموده بود و در ملا محمد علی جنگلی میگفتند زمانی حجت آرا مکتب فتحعلیشاه

در احوال شهید ثالث

بقزوین نزول اجال فرمود و علما بدین اور می‌نشدند مسئله از ایشان سؤال کردند ملا محمد علی بمقتضای حال جوابی گفت که سلطان را خوش آیند شد سلطان از اسم او سؤال کرد گفتند ملا محمد علی جنگلی سلطان فرمود که چون اخوند از اهل ولایت ماست که ما ندانان باشد اورا ملا محمد علی جدلی بگویند پس از سالهای چند سی شهید ثالث با اخوان خدمت فخریه رسیدند و این در زمان بود که ملا علی جدلی حضور داشت پس سلطان از شهید سؤالی در سلسله علمیه نمود شهید جواب گفت ملا محمد علی ایرادی بر شهید نمود جواب گفت ملا محمد علی در وقت مجادله برآمد شهید سکوت اختیار کرد و قرارش این بود که اگر کسی با او مجادله میداشت آنجناب سکوت اختیار میفرمود و مجادله محرره را ترک می نمود پس حاجی ملا محمد صالح دید که سکوت شهید و انگهی در مجلس سلطان یا سرکشگی ست پس حاجی ملا محمد صالح با ملا محمد علی در مقام مجادله شد و ملا محمد علی مردی بود قوال و حرف و سخنور و میان گفتگو حاجی مزبور گفت که همین سلسله را در سوابق ایام تو در نزد من درس خواندی مجله حاجی ملا محمد صالح سکوت کرد حاجی ملا علی چون دید که برادران سکوت از بیان و خصم در معرزه جولان غیرت و رزید و با خصم در مجادله کوشید و مجادلین از همدیگر دور نشسته بودند کم کم هر یک در من گفتگو پیش آمدند تا بیکدیگر رسیدند و هنگامه محاربه و مقاوله و مجادله و مباحثه و مناظره و مشاجره گرم شد ملا محمد علی خود را کشید که بجای ملا علی سیلی زند حاجی سبقت و رزید و سیلی بر صورت ملا محمد علی زد پس حاجی ملا علی و ملا محمد علی هر دو از جانی برخاستند و یکدیگر را گرفته ناگاد سلطان بر حاجی ملا علی و اخوان متغیر گردید و فرمود بنشینید که این حرکات ناشایسته منرا در مجلس ملوک فی داین سلوک را در چنین مجلس سلوک بدارید پس ایشان را حکم بفرمود نمود ایشان بمنزل خود مراجعت کردند چون صبح شد مرحوم فخریه با عیان دولت خطاب کرد که دیشب فاطمه را در خواب دیدم بمن تغییر فرمود که چرا بالنسبه با ولاد من خلاف احترام کردی البته رضای خواطر ایشان را معمول داشته و کمال احترام بایشان نموده و الا در سلطنت تو خواهم اخلال نمود پس شهید ثالث و اخوان را خواسته و در احترام و تکریم و تعظیم ایشان اهتمام تمام و هر یک را بخلع فخریه و تشریف ملوکانه منزع و مشرف وایشان را با بخلج حوائج منصرف داشت معلوم است که علماء اولاد و روحانی جناب فاطمه علیه السلام اند سیما اینکه شاید در میان اسلاف ایشان یکی از مادرهای ایشان از سلسله علویه سادات پس از جانب مادر از اولاد صدیق کبری خوا بنده مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که اسم ما فاطمه بود و را اینکه شخصی قصد قتل شهید ثالث نمود و قدرت نیافت و از جمله کرامات آن بزرگوار اینکه شهید ثالث در دار السلطنه قزوین بسیار اجراء حدود و سیاست شرعیه مینمود تا اینکه تاج کسیرانجیت یکی از معاصی شرعیه جاری فرمود پس کسان آن محد و با اسلحه در نیمه شب بکتابخانه شهید

ثالث یقصد قتل آنجناب رفته زمانی رسید که چراغ روشن و آن بزرگوار بعبادت حضرت داور و ادوات
اشتغال داشته و اصلاً متعرض این شخص نشده با اینکه احساس بآمدن شخصی نموده پس آن شخص حریصاً
به دست گرفت و یکپای خود را داخل آنخانه نمود که بناگاه از پشت سر دست بر کمر او نمودند و او را از
اندرون به بیرون کشیدند آن شخص به پشت سرگاه کرد کسیر اندید با خود گفت که این از قوه خیالیه بوده
و کسی در خارج نبوده بار دیگر پای خود را گذاشت و مانند دفعه سابقه مشا بده نمود تا سه بار این قصیه دمی او
پس آن شخص متنبه گردیده و توبه و انابه نمود و حریر از دست خود انداخته و باندرون خانه رفت و دیگری
از پشت سر او را نه کشید پس دست مبارک آن بزرگوار را بوسید و اظهار ندامت کرد و مراجعت نمود و آن
جناب در آن سه دفعه اصلاً ملتفت او نگردیده و بعبادت خویش اشتغال داشت و ایضاً شخصی از آنجا
تقریباً بواسطه حکمی که از آن بزرگوار منقبت ظهور رسیده بود با وی در مقام عناد و کینه آنجناب را در دل گرفت
و خواست که در یکی از شبها آنجناب را بقتل برساند پس شبی را غم کرد چون خواست که بغرم خویش اقدام
نماید آن مرد را انباری بود پراز پنجه و انبارش آتش گرفت و سوخت و آن مرد از آن غم در گرفت و
خائب و خاسر توبه و انابه بدرگاه الهی نمود و ایضاً شهید ثالث از تعبیه و تشبیه مصیبت حضرت سید الشهدا
علیه السلام بختیبه و شنا، مانعت می نمود و غنا، در مرثی و انشا و مصائب ائمه را منع می فرمود و در روای
شهید ثالث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را

تأشیش از شبهای قدر در خواب دید که پیغمبر خدا اکف الحقیقه و انشا در مسجد شهید در بالای منبر است و شهید
ثالث خطاب فرمود که بخوند غنا در مرثی و فرزندان حسین را منع مکن بهر نحو که میخواهند بخوانند و تفصیل این خواب
را آنجناب در کتاب مجالس المتقین نوشته اند چون در نظم تفصیل آن نبود با حال مذکور داشتیم و کتاب
مجالس بالفعل در نزد ما حاضر نبود که بدان رجوع کنیم محلاً شهید پس از آن خواب غنا داشت و مصیبت را منع
نمید و تعبیه و تشبیه را تجویز نمود و خود هم در مجالس تعبیه می نشست - مؤلف این کتاب گوید که تعبیه از
مخترعات صنعیه است و چون ظهور مذمب شیعی در ممالک ایران از ضرب شمشیر سلاطین مصفویه شد و
ذاکرین را مأمور بانرا و مصیبت حضرت سید الشهداء نمودند مردم چندان گریه نه میکردند زیرا که هنوز در
مذمب را سخا اعتقاد نبودند پس تعبیه را اختراع نمودند که شاید مردم ادا داشت بده مصائب حضرت سید الشهدا
متألم و موجب رقت قلب شود و لفظ تعبیه نیز بمعنی اختراع است و این تعبیه دراز منته سابقه بالاتفاق و جو
نداشته و علما را در جواز آن خلاف است و اکثر بر تحریم آن رفته اند و از جمله محرمین مرکز کرة قهاست و
بناهت و فطانت و زکاوت شیخ جعفر نجفی است و جمعی بسیار توقف کرده اند مانند حجة الاسلام در کتاب

در احوال شهب ثالت

اسئله و اجوبه اش در این مسئله توقف فرموده و بعضی نیز در مقام افتاء توقف داشته و آنچه مرا منطوق
اینکه متوقفین بحسب دلیل مانعین میباشند و لیکن در مقام فتوی تجرتی بر تصرف در امر مصیبت امام حسین
نموده اند چنانچه از بعضی متوقفین همین قسم مرا سمع شد و نادری از فقهاء رضوان الله علیه تجویز کردند
و میتوان این قول را حل بر شد و نمود مجلاً اقوی در نظر این احقر حرمت تعبیه و تشبیه است زیرا که تشبیه
از عبادات منسوخ است و هو محل الوفاق و اصل اسیل در عبادات ما و امیکه از شارع دلیلی نرسد
حرمت و فساد است زیرا که عبادت توقیفی و توصیفی است و علیالافتاق پس باید دلیل بر جواز آن
اقامت نمود و مجوزین را دلیلی نیست جز سیره و آن مردود است باین مسئله سیره مستحذ شده است و در زمان
پیغمبر و ائمه نبوده و این قطعی است پس اعتباری باین سیره نخواهد بود و همچنین دلیل مجوزین عموم من یکن
اولیکه است و این دلیل علی و برای غلیل مفید نیست زیرا که من یکنی او یکی دو لفظ در آن است که باید
با آنها تمسک نمود یکی لفظ من میاشد و او دال بر عموم است اما عموم آن متصور بر ابعد است که یکی و آن باشد پس عموم من
را مسلم داریم اما کلام در ابکی است و شکی نیست که ابکی فعل است و فعل بالاتفاق داخل در عمومات نیست بلکه داخل
در اطلاقات است و این هم از جمله واضحات است که اطلاقات در اخبار را انفرادی است بسوی افراد شایعه در زمان صدور
خطاب تشبیه اجماعاً نبوده و شیوع یا بجهت کثرت وجود است و یا بجهت کثرت استعمال و یا بهر دو علی اختلاف
الاراء و تعبیه در آن زمان نه کثرت استعمال داشته و نه کثرت وجود بلکه هیچ وجود نداشته و آنچه در آن زمان موجود بود
نواح بود یعنی نوحه که باین نحو کسی از دنیا میرفت نوحه که میآوردند و آنها طایفه بودند از زمان و مردان که میآید
مردان در مجلس مردان و زمان در مجلس زنان اشعار میخواندند و مناقب و مفاخر و اوصاف انیت را میگفتند و
میخواندند و حاضران میگریستند و آنجا احرار میگرفتند و میرفتند چنانکه فقهاء در کتاب ستاجراحت و آحاد را عنوان
نموده اند پس مراد از گریاندن بآن نوحه که در آن زمان میگریانیدند چنانکه در این زمان چنین میکنند باینکه حدیث
من یکی از اخبار ضعاف و منجر شهرت است و شهرت بالنسبه تبعیه بر فرض دلالتش تحقق یافته و اما تسامح در
در ادله سنن پس آن نیز در تعبیه جریان ندارد زیرا که حدیثی در باب تعبیه و رد نیافته که اگر ضعیف باشد بقا
تسامح عمل کنیم یکی نیز هیچ دلالت بر تعبیه ندارد و اما تسامح در سند این حدیث کنیم - و این فقیر رساله مفروده در سحر
تعبیه تالیف کرده ام و زمان تالیف آن در کمتر از یک روز بوده و در جواب از تسامح نیز میگویم وجهی دیگر که تسامح در
جانب است که بغیر از احتمال تشریع احتمال حرمت ذاتیه در آن شنی نباشد و در اینجا احتمال حرمت ذاتیه میرود و اخذ
آقای در بندی در کتاب کسیر العبادات و اسرار الشهادات تعبیه را جائز دانسته و ادله در آن باب اقامه نموده
این فقیر با خانه کلیل و بیان ضعیف در کتاب اکیل و دلیل آن فاضل جلیل نبیل را بر وجه جلیل و اکیل را بر وجه

همدمة السببانی و مثله الارکان ساقیم هرگاه تفصیل را خواهد بدانجا رجوع کند
 و اما حکایت خواب پس سنبذه آنرا اگر قطع بکلم الله واقع شد با او
 سخن آرم والا خواب اجماعاً از اوله نیست و از جناب شهید ثالث سؤال میکردند که حاجی ملا محمد صالح مجتهد سبب
 در جواب میفرمود که مجتهد است ولیکن کودن و قلیل الاوراک است و از جمله بدایع و قایع واقعه تکفیر شیخ احمد است
 و اول کسیکه او را تکفیر کرده جناب شهید ثالث بود تفصیل این مقال اینکه شیخ احمد از شاگردان نجر العیون آقا سید
 مهدی طباطبائی و فقها و فضلاء دیگر بوده و از جمعی کثیر از فقها اجازه داشته و حاجی محمد ابراهیم کلباسی علیه السلام
 رسته اجازه از شیخ گرفته و در کتاب اشارات الاصول در مجلد ثانی در آخر مباحث اخبار شیخ اجازه خود را
 مذکور داشته و از جمله آنما شیخ احمد احسانی را شمرده توصیف زیاده از او نموده و شیخ احمد هر زمانیکه وارد مصفا
 میشد در خانه حاجی کلباسی منزل میکرد و در مسجد حکیم که مسجد حاجی بود نماز میکرد و حاجی نیز افتد امیکرد و اما مرحوم
 حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام به پنج علماء دیگر از اعلام شیخ احمد را احترام نمیکرد مانند استقبال و مشایعت
 و سخن آن و شیخ احمد در بحرین کتابخانه ابن جمهور احسانی بدست او آمد و در کتاب مطالعه میکرد و در اکثر اوقات
 با او هم مذمب است و ابن جمهور صاحب مجلس است و شیخ احمد متراض بود و زیاده در بر او میریاضت می کشید و
 زیاده میخورد و بدین سبب حافظه اش زیاده بود و تا لیفات بسیار داشت مانند شرح زیارت جامعه کبیره در
 چهار مجلد و اجوبه المسائل و شرح همیشه ملا صدیقی و شرح تبصرة علامه و فوائده و شرح فوائده مصروف است
 که چون فواید شیخ احمد را با مصفا آوردند بنظر اخوند ملا علی قوری که استاد والد مولف کتاب است
 بسیار اذعان بعظم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فواید او را با مصفا آوردند اعتقاد و اخوند مبدل شد و
 میگفت که من از فواید شیخ مطالبی استفاده نموده بوم که شیخ خود بکان مطالب نرسیده بود و عبارات خود را
 معانی دیگر نموده در مناظره ملا اسمعیل و احد العین یا شیخ احمد وقتی شیخ با مصفا رفت
 ملا اسمعیل و احد العین که از تلامذه اخوند ملا علی بوده به مجلس شیخ رفت و در مسئله علم میان او و شیخ صحبت شد
 و ملا اسمعیل بر او غالب بود و ملا اسمعیل ارشد تلامذه اخوند ملا علی بوده و او را حواشی بر کتاب شوارق است
 و از اخوند ملا آقا حکیم قزوینی که او نیز از مشایره تلامذه اخوند ملا علی و با والد مولف کتاب رفیق و صریق
 بوده از ایشان شنیدیم که گفت شیخ احمد احسانی وقتی بقزوین آمد و در خانه حاجی ملا عبدالوهاب منزل کرد
 و روزها در مجلس خاص درس میگفت که هر کس ماذون و صحت آن مجلس نبودند پس من از حاجی ملا عبدالوهاب
 توسط رخصت در حضور آن مجلس را خواستم حاجی به شیخ گفتند که اخوند بیگانه نیست بعد از حضور شیخ در مجلس
 میکرد پس من در مسئله علم ایرادی به شیخ کردم شیخ جوابی گفت که من آن جواب را چند حل نمودم یکی اینکه

طریق من مکاشفه و شهود است بزبان واستدلال و طریق شما بر این و حکمت است نه مکاشفه و دوم اینکه مجلس
 اقتضا، تفصیل زیاد تر از این نه میکند و شیخ چون در اصفهان وارد و بر حاجی کلباسی میشد قبل از ظهر و دوم
 در مسجد حکیم می نشست و آن ساعت قطب و نحو آنها را در آنجا میگزاشت همین که اول ظهر میشد فوراً
 نیت نافله می نمود و تا بحراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت را ادا می نمود پس بحراب میرسید
 بجای حاجی کلباسی نماز میکرد و حاجی هم با او اقتداء مینمود و محلاً اهتمام او در نافله و اول وقت زیاد و آن
 بود که بوصف در آید در اهتمام شیخ احسانی بنو افل چنانکه حال مفصل مؤلف کتاب آقا سید ابوالقاسم
 بن سید محمد حسین که در این بلاد معروف بقدر علی سبیل الاطلاق بوده و او از تلامذۀ شیخ احمد احسانی بود و بر
 این فقیر حکایت داشت که در که مانند ایشان خانه در جواریۀ شیخ داشتم که پشت بام خانه من مشرف برخانه
 او بود و چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بر نماز ایستاده نداشت دیدم که در یمانی بر سقۀ آویخته
 بود و نماز نوافل را با فریضه ایستاده ادا میکرد و وقت قیام آن ریمان را میگرفت و می ایستاد و آنرا
 نگه میداشت تا نوافل و فرایض را بجای می آورد و در بعضی از از منۀ شیخ را قروضی پیدا شده پس شانه را
 از آدۀ محمد علی میرزا به شیخ گفت که یک باب بهشت بمن بفروش من هزار تومان بگو میدهم که بقروض خود
 داده باشی پس شیخ یک باب بهشت با و فروخته و بجز خود و نیتۀ نوشته و آنرا بجای تم خویش مخوم ساخته
 شانه را داده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخته چنانکه آقا سید رضا فرزند آقا سید مهدی بحر
 العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرا نداشت آن آمد و درخواست و بفرمود شانه را ده محمد علی میرزا گفت
 که یک باب بهشت بمن بفروش بجز هزار تومان سید گفت از کجا که من مالک آن باشم گفت که تو قبلاً
 در این باب نوشته علماء کر بلا و نجف آنرا مخوم کنند من قبول دارم و از خدا تعالی آنرا خواهم گرفت
 پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شانه را ده در زمان وفات وصیت کرد که بهر دو قبالة در میان
 کفن او گذاشتند و البته حق تعالی خواهد با و عطا فرمود و چون شیخ احمد ادعاء آن مینمود که من در هر
 علم آگاهی دارم شخصی از او سؤال کرد که شما در کیمیا اطلاع دارید یا نه شیخ گفت که بلی من علم کیمیا را میدهم
 آن شخص گفت بعد از اینکه شما در کیمیا سر رشته دارید چرا بهشت بشانه را ده میفروشید و قروض خود را
 ادا میکنید چرا کیمیا عمل نمیکیزد و قروض خود را ادا نمیکند شیخ گفت که من علم کیمیا دارم اما عمل
 آن را ندارم آن سائل گفت که چگونه میشود علم آنرا داشته باشید و عمل آنرا نداشته باشید شیخ گفت
 که در این استعدادی نیست چه من علم طی الارض را دارم که باین نحو مردم است پس بجای خود
 را جسع کرد و بعد بیک دفعه باز نمود و گفت که طی الارض به همین قسم است اما عمل آنرا ندارم محلاً شیخ احمد در

بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه میگوید سمعت عن الصادق و در بعضی از مواضع میگوید سمعت عنه مشافهت و مرادش این نیست که در بیداری از معصوم شنیدیم بلکه مرادش که در رساله علیه نوشته است و آن رساله بنحصر حرم والده ماجدم در نزد من است و در آن رساله گفته که من در اوایل بر بامنا اشتغال داشتام پس شبی در عالم خواب دیدم که دو از ده امام در یک جا جمع بوده اند پس من بتول و متشبهت بنیل حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شدم و عرض نمودم که جنبری مرا تعلیم کند بیکه هر وقت که مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شمارا در خواب پیبینم و آن مشکل را سوال کنم تا آنحال حاصل آید آنجا این اشعار را فرمود که بخوان **ه کُنْ مِنْ أُمُورِكَ مَعْرِضًا وَ كُلِ الْأُمُورَ إِلَى الْقَضَاءِ وَ فَلَ تَبْتَاعِ الصَّنِيعَ وَ** و ربما ضاق القضاء و و لربما بر متعب و و لک فی عواقب رضا و و الله یفعل ما یشاء و و فلا تکن متعرضا و و الله عودک اخیل و و نفس علی ما قد مضی پس آنجناب ولایتیاب از این قافیه و از این بحر از شعر عدول فرمود به بحر و قافیه دیگر و فرمود **ه رب امرضاقت النفس و و جاها من قبل الله فرج لا تکن من وجه روح آتیا ربنا قد جرت ملک البرج بینا المزیب و و ف جانه الله بروح و و فچ پس بیدار شدم و بعضی از این اشعار را فرمودش کردم بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجسم و همان امان را در خواب دیدم و این ابیات را فرمودند تا اینکه آنها را ضبط و حفظ نمودم پس بیدار شدم و باین ابیات مداومت نمودم و موانب بودم تا اینکه از تأثیر ربانی و الهام یزدانی دانستم که مراد آن حضرت محض مداومت در قرائت الفاظ این اشعار نیست بلکه باید بمضامین معینت مشایخ این ابیات متخلق و متمم و متصف گردید پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گشتم و خود را بمسئله لیل این اقاویل خیریت دلیل هدایت بسبیل متخلق و مذعن و معتقد ساختم و هر زمانیکه یکی از آنها قصد میکردم در عالم رویا بیدار او مشرف میکشتم و حل عوایصات مسائل از ایشان مینمودم تا آنکه مرا گزارش بیدار عجم افتاد و با حکام و ملوک آن بلوک معاش شد و اعتبار باللبسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم پس آن حالت اولی از من مسلوک گشت و احوال کثر ائمه را در خواب می بینم و تحقیق خوارق و عادات از محقق و مبطل و مؤلف این کتاب از حاجی سید کاظم شنیدیم که استادش شیخ احمد چهل لیل ریاضت کشید تا بدراج و مناجات عالی رسید و شیخ از اهل احسان بحرین بود و چندی در یزد اقامه داشت پس به کرمانشاه آمد و محمد علی میرزا هرسالی بنفقده تومان با و میداد پس بکر بلاستوطن شد و پسرش شیخ علی که فاضل بود در کرمانشاه بجای او بود و او را بزم ذکر و متفکر بود و تکلم نمیکرد غالباً در علم اصول و فروع و حدیث و اصول کافی و استنباط را درس میگفت و در کربلاء و اثره هند سیکشیده و مؤلف این کتاب گوید که خوارق عادات از محقق و مبطل امکان صدور دارد پس خارق از جماعت صوفیه قدس الله امره صادر شود نباید انکار نمود و نباید آن را دلیل بر**

حقیقت مذہب ایشان دالت حکایت ریاضات بنمود بلکه بعضی از اشتقیا را من باب سنج
 و اتمام نعمت این رتبه حاصل آید که قال الله تعالی و یستخرج من حیث لا یعلمون و قال تعالی اقمنا مکی لهم
 یزید و او اما آنچه و بعضی از اولیاء الله را نیز این رتبه حاصل شود بر ریاضات شرعی که قال تعالی ان الله لا
 یغیب عن عمل عبده من ذکر او انشی حضرت سید فیاض ایشان افاضه و افاده فیوضات بر هومات و همیون
 امکانیه است بر قدر استعداد و هیچ زحمتی را ضایع و فاسد نه میگردد و اند چه از روی کفر باشند و چه از روی ایمان
 پس فریقان از ارباب کفران و طغیان و ایمان و ایقان را این رتبه ممکن است علی حسب الاستعداد
 و المعالجه الکامله الکامله چنانکه جمعی از اهل بی همت در بتجانیها باقسام مختلفه ریاضاتی دارند مانند اینکه بعضی بر
 مطلبی در صحت بل بت می ایستد و یک دست خود را بلند و بر کف دست گندم و یا حبوبات و دیگر با خاک و آب
 میریزد و چند ماه ایستاده تا اینکه آندانه سبز میشود و آن مطلبی را که قصد کرده بعمل میآید و بعضی ریاضت ایشان
 به حبس نفس است بحدیکه در شبانه روزی دود فیه نفس میزنند و بکذا پس بمحض ظهور خارق عادت نیاید
 حکم بر حقیقت صاحب آن نمود حکایت درویشیکه طی الارض داشت و عسم ماجده تلف
 کتاب اخوند ملا عبدالمطلب رحمه الله گوید که زیارت امام ثامن مشرف شدم و چند سی در آن بده مبارکه
 اقامت داشتم پس درویشی که معروف بطی الارض بود پیداشده و من با آن درویش رفاقت انداختم از آن
 پس از او خواش نمودم که طی الارض را بمن تعلیم کن گفت تو قابل نیستی پس از اصرار بسیار گفت اکنون که
 طالب آنی و خود را قابل آن میدانی پس دو شرط را با تو میگویم عمل کن از آن پس بتوطی الارض را تعلیم مینمایم
 شرط اول اینکه تا یک هفته نمازهای یومی را باید ترک کنی گفتم چنین کنم پس آن درویش رفت و وقت نماز
 در رسید با خود گفتم که امام را دانستن امر باطنی است و آن درویش را خبر از باطن من نیست در ظاهر میگویم که او امام
 نیست و در باطن اعتقاد بامامت آن بزرگوار دارم و اما نماز پس در خانه را می بندم و وضوء میگیرم و نماز
 میکنم و بدرویش میگویم که من نماز نکرده ام پس در خانه بستم و وضوء ساختم و به نماز ایستادم ناگاه دیدم درویش در
 من حاضر شد پس من گفتم که من بتو گفتم که تو قابل نیستی پس برفت و دیگر او را ندیدم پس معلوم شد که کائنات
 عادات از صوفیه بر حقیقت ایشان دلالت ندارد چنانکه از مومن نیز خارق عادت ظاهری شود پس اگر خارق
 عادت دلالت بر حقیقت کند باید صوفی و مومن هر دو بر حق باشند و این محال است

حکایت هندی که خدمت صادق رسیده و هر چه در دست پنهان بود میگفت
 و مؤید این سخن حدیثی است که در زینة الجالبس نوشته شده است که در زمان حضرت کاشف الاسرار و الدقائق
 جعفر بن محمد الصادق شخصی از بلاد هند آمد و هر کسیکه در دست میگرفت هندی میگفت پس این کیفیت است

انام که در این مقدمه و فون است و انام که در این مقدمه و فون است

آنحضرت معروض داشتند آن حضرت آن شخص را بچلبس خود خواست و چیزی در دست گرفت و از آن شخص استفسار فرمود که در دست من چیست آن مرد فکری کرد و کیفیت را عرض کرد جواب او مطابق واقع شد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که راست گفتی اکنون چیزی دیگر در دست میگیری پس آنجناب دست مبارک را به بیرون خانه دراز ساخت بعد از لحظه دست خود را باندرون آورد و فرمود اکنون بگو که در دست من چیست آن شخص شکر زیاد بجا برد پس از آن گفت که درین ساعت در همه دنیا سیر نمودم و همه چیز را بسرجای خود دیدم مگر در جزیره اجزائهمند در آستانه فلان مرغ یک بیضه بنود حضرت دست مبارک باز نمود و فرمود که راست گفتی اکنون بگو که از کدام عمل باین مرتبه رسیدی آن مرد عرض کرد که هر چه نفس من خواہش میکند خلاف نفس خود کردم تا این مرتبه مرا حاصل گشت آنجناب فرمود که نفس تو کفرا تو خواهش می نماید یا اسلام را آن مرد عرض کرد که نفس من کفرا خواهش میکند آنجناب فرمود که در این جائز خلاف کن اگر مرد عرض کرد که خلاف نفس کردم و اسلام را اختیار کردم پس آنجناب فرمود که اکنون بهین که آیا چیزی ترا مکشوف است یا نه پس آن شخص تامل کرد و گفت چیزی نه می بینم آن جناب فرمود راست گفتی چون تا بحال کافر بودی بجهت ریاضاتیکه کشیدی مزدی بتو دادند اکنون که مسلمان شدی ابواب مکاشفات بر تو مسدود شد احوال عبادات شرعیہ معتبه باش که خدا تعالی بالا ترازین مرتبه تو کرامت و آخرت را نیز تو عطا میکند

در تقسیم ریاضت شرعیہ و صوفیہ

الحاصل ریاضت شرعیہ آنست که چهل صباح صبح کند و همه افعال او بقیه و فی الله باشد و هر کاری بر کل و شرب و نوم و لقطه و حرکت و سکون و اقوال و افعال همه برای خدا باشد و اما ریاضت صوفیہ آنست که روز حیوانی نخورد و غذا را تقلیل کند تا کار بجائی رسد که بیک با دوام یا یک وانه خرم صاف کند و مواظبت بزرگمینی از اذکار نماید و این قسم ریاضت در شریعت ممنوع و منہی عنه میباشد چنانکه کلاً و انشرواً و لا تشرؤا بر آن گواه است و ضرر وار د آوردن بر بدن برای کمی بدل مایه تحمل بخوکیه بدن و قوی ضعیف شوند مرغوب عنه میباشد و آیه وافی بدانیه و لا تلقوا بایدیکم الی التملکة بر آن گواه است و اجاریه و دلات دارد بر اینکه هر که گوشت حیوانی نخورد تا چهل روز در زیر گوشش آذان بگویند و ظاهراً اینکه اذان گفتن برای آنست که شیطان بر او مسلط نشود و از صدای اذان بگریزد و یا اینکه آن شخص نزدیک بآنست که از اسلام خارج شود پس اذان باید گفت تا از اسلام دور نشود و تفصیل این سخن آنیکه چون مشیت حضرت احدیت بر آن قرار گرفت که در عالم خلق و ملک شهادت خلق نماید و از عاصی ضعیف البسیان ایجاد انسان فرماید آب و گل را چون باد و آتش بتکریر و تربیت امر خدایه از حرارت بآتش

و بهیوست در طوبت بود و ما مستعد میکنند از برای اشراق و تصرف نفس را و پس اول نبات میشود و بعد
 نبات شدن حیوان طعام میشود و در مزاج حیوانی استعدادی برای اشراق نفس را و حاصل میشود از آن
 پس آن حیوان غذای انسان می شود و از آن غذا مزاجی حاصل میشود که با انواع تربیت و تصفیات بمجمل
 بنی و نطفه میشود و در قرار کین صلب قرار می گیرد و از اینجا است که می بینی که هر حیوانی که صانع شرع الهی
 گوشت او را حلال نموده است نبات و گیاه و خوارست برای اینکه سیر و مراتب حاصل آید و بعد از
 کامل برای افاضه نفس حاصل گردد پس از جهاد به نبات و از آنجا حیوان و از حیوان بانسان و هر چه
 درنده و گوشت خوارست او را حرام فرموده زیرا که برای او سیر در نباتیت نیست و یا اندک است
 و از اینجا است که شایع مقدس گوشت خوردن را مستحب دانسته است فلذا فرمودن از دیای شامه چیز از اختیار
 کردم گوشت و زن و قبیح چنانکه در بعضی از اخبار است و یا نماز چنانکه بدل طیب در اخبار دیگرست و با جمله ترک
 گوشت خوردن را امر منی ندانسته است خصوصاً تا چهل روز چونکه تاثیر هر چیز در مزاج انسان تا چهل روز باقی میماند
 و بعد از چهل روز بالتکلیف زایل میشود و در زمانیکه اثر گوشت زایل شد از مزاج انسان زایل شد حیوانی که مقدس
 و مقوم نفس و مزاج انسانی است و از انسانیت دور میشود و این صلیک در یک ربعین نمی خوردند و چنان
 ایشان آن است که خود را از حیوانیت دور نمایند شاید که راه یابند به عالم ملکوت ملکوت ملکوتی و نصیحه اند که از عالم
 انسانیت که جامع ملک حیوانی و ملکوت ملکوت دور میشوند خاصیت انسانیت از ایشان زایل شود
 هر چند که خاصیتی می بخشد و به عالم ملکوت فی الجمله می تواند که راهی پیدا کنند لیکن کمال آن است که در عالم
 انسانیت راه بمملکت تا مقرب درگاه ایزد تعالی شوند و از اینجا است که در شریعت ختم انبیا صلوات الله علیه
 سلام رهبانیت ممنوع است بلکه باید با این عوائق و طایق راهی بخدا پیدا کرد که این افضل است و این
 ثابت است که علما شرع نبوی از این قسم نیست منع نموده بلکه از کار معصومه باین کیفیات خاصه و شرع
 ورود نیافته با اینکه ایشان بواقع و آثار بودند و غرض پیغمبر و ائمه تکمیل است قطعاً منت و نخل در تکمیل
 تکلیف در بطلان ریاضت صوفیه **خدا لهم الله تعالی** فرموده
 و لذا از ائمه اطهار علیهم السلام السلام الجبار در غمت و قح و طعن و لعن تبری صوفیان حب روزگار هزار و
 شش صد حدیث صادر یافته و شیخ حراملی در کتابی آن اخبار را جمع فرموده بلکه بطلان مذہب و شرب ایشان را
 بلکه ضروری مذہب نامیده است و از جمله بر این بر آنکه ریاضات صوفیه بر طبق واقع نیست آن است که ارباب کشف
 و شهود را بایکدیگر در اعتقادات و احکام عقیدیه و شرعیه خلاف و شقاق و اختلاف است پس بعضی از ارباب کشف
 وجود را اصل میدانند و بعضی باهیت را اصل دانسته اند و بعضی بوحده وجود رفته اند و برخی بر خلاف آن

و بعضی از ارباب مکاشفه سنی و بعضی شیعه چنانکه محی الدین عربی که از ارباب مکاشفه سنی است و او خود ملا صدیقی
که او نیز از ارباب کشف و شهود است و اینها غالباً بلکه یکسر بجهت ریاضت بدن و قوی در تحلیل
و ضعف و استقامت است ازین جهت خیال باهی واهی سست می نماید.

در مناظره مؤلف کتاب با ملا ابوطالب لواسانی جفا رحمة الله

مؤلف این کتاب در سنوائیکه در دارالسلطنه اصفهان تحصیل اشتغال داشتم و آن بعد از مراجعت از عیالات
بود پس طالب آن بودم که در هر علم فی الجمله آگاهی بهر سانم و اساتید هر علم را بجهتیم تا اینکه طالب علم خفتر شدم
شیخ عزیز نامی در محله بید آباد بود که در ریاض و علم و اعداد و جفر فی الجمله آگاهی داشت لیکن هیچیک را تمام ندیده
پس بعضی از اصطلاحات علوم خود را بمن گفت و مرا در جفر دالات کرد بملا ابوطالب لواسانی که در مدرسه نیمه اول
از زمان شباب تاشیب سکنی داشت و در جفر از مشایخ و مسلمین آن دیار و در غایت اشتیاق و با والدیه با جدم
آشنائی داشته ازاو درخواست آن کردم که قواعد جفر خود را بمن تعلیم نماید در جواب گفت که هرگز ریاضت نکشیده
گفتم نه گفت تعلیم این علم بی ریاضت صورت حصول نیابد و در سابق ایام به کسی که ریاضت نکشیده بود تعلیم
کردم و محتاج شده گفتم که ریاضت بهزاج سازگار نیست و موجب امراض است گفت در وقت نوبت آید
که من از جفر سوال کنم اگر جواب آید بشما تعلیم کنم بسیار خوب و الا فلا پس در وقت موعده بنزد او رفتم و نوشته آید
که سوال کرده بود که بفلان کس تنگانی جفر تعلیم کنم جواب استخراج کرده بود که بقیه اهل ریاضت هیچ کس بگویند
من گفت که ریاضت مرتکب شو تا ترا تعلیم کنم گفتم که از ریاضت اگر شرعی است مضایقه از آن ندارم اگر
تا حال بعین نیاید از این پس خواهیم بجا آورد و اگر ریاضت صوفیه است من آنرا مشروع میدانم اول با من
در مشروعیت آن مناظره کنید و مرا مجاب سازید از آن پس مضایقه ندارم عجب تر اینکه در همان اوقات
میرزا ابراهیم نام مستوفی اصفهان بنزد او مراد و میمود و تعلیم جفر از او میکرد با اینکه از اهل دیوان و البسه و
افندی و اطعمه و اشربه و اکنه اش غالباً از حرام بود با اینکه من از بدو تکلیف تا آن آوان در مدرسه در خدمت
علماء اعیان تحصیل اشتغال داشتم و من از اهل ریاضت نبودم و میرزا ابراهیم مستوفی از اهل آن بوده و لیکن
حضرت قادر متعال همان قاعده ملا ابوطالب لواسانی را بواسطه چندین تعلیم فرمود و رساله در علم جفر نوشتم

در مناظره شهاب ثالث باباشیخ احمد احسانی

و شیخ احمد جمیع میان توامد شرح و حکمت نمود و معقول را با عقا و نحو با منقول برابر ساخت لهذا محل طعن و
تکفیر شد چه در اکثر قواعد معقول تطبیق آن نظواهر شرعی امکان ندارد ای شیخ احمد سرآمد اهل زمان شد و
مسلم کل بود و لیکن در نزد حکما و قضا نداشته و ایشان چندان معتقد بفضیلت و معقول دانی شیخ نبودند و بسته

و از اخوند ملا علی قزوینی سؤال کردند که تفصیلات شیخ چگونه است گفت عامی صافی قمی میری است شیخ احمد
 در هر بلد مطلع و مجد و سلطان عصر مرحوم فحلیلش را با او نهایت خصوصیت بلکه سلطان از او سؤالاتی نمود
 و او رساله در اجوبه آن اسوله نوشت و بهر بلدیکه وارد میشد علماء آن بلد او را نهایت احترام و با او نهایت
 جماعت می نمودند تا در واقعه آخر دار و قزوین شد و در خانه مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب اقامه نمودند و در
 مسجد جمعه نماز میکردند و علماء قزوین همه حاضر میشدند و اقامه نمودند و حاجی ملا عبد الوهاب از مریدان
 شیخ بوده و با اعتقاد قوه غور در حقیقت اعتقاد شیخ نداشت پس شیخ احمد با زوید علماء قزوین میرفت و
 علماء بهر او بودند روزی شب زوید شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتند پس از طی تعارفات مرسومه شهید از
 شیخ سؤال کردند که در معاد مذہب شما و ملا صدیقی کیست شیخ گفت چنین نیست و مذہب من و رای من مذہب
 ملا صدیقی است شهید برادر کوچکش حاجی ملا علی گفت برو در کتابخانه من و شما بدر بویب ملا صدیقی در فلان
 موضعت او را ببین در حاجی ملا علی چون از تلاطم شیخ احمد بود مسأله و مسأله در احضار شیوا بدر بویب نمود
 شهید ثالث شیخ گفت که اکنون نزاع نمیکنم که مذہب شما و ملا صدیقی در معاد یکی است لیکن شما بگوئید که مذہب
 شما در معاد چیست شیخ گفت که من معاد در معاد را جسم هورقلیائی میدانم و آن در همین بدن عنصری است مانند
 یسوع در سنگ شهید فرمود که بدن هورقلیائی غیر بدن عنصری است و ضروری دین اسلام است که در روز
 قیامت همین بدن عنصری عود میکند نه بدن هورقلیائی شیخ گفت که مراد من همین بدن است با جمله هنگامه
 مناظره در میان ایشان گرم شد پس یکی از تلامذہ شیخ که از اهل ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و شیخ
 محتاجه و مجادله بودن استکشاف حق شهید سکوت مینمود پس از آنجا برخاستند و جستجی مبدل با فراق و وفای
 مبدل به شفاق شد در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز جماعت رخت علماء کسی به همراه او نرفت و در مسجد
 حضور بهم نرسانید مگر حاجی ملا عبد الوهاب پس حاجی ملا عبد الوهاب از شیخ احمد خواہش نمود که رساله در معاد
 و عاده بدن عنصری تالیف نمایند تا رفع شبه شود شیخ رساله نوشت غری و بحثید و مهمته تکفیر شیخ در قزوین
 شیوع یافت و آن رساله در اجوبه المسائل شیخ جمع شده و در دارالطباعه منطبق گردید چون هنگامه تکفیر شیخ
 گرم شد و شیخ مرد معروف مسلمی بود حاکم شهر شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا بود بحجت رفع بذامی خود
 که در قزوین چنین هنگامه شده و السببه خوش آیند پادشاه بخواد بود لہذا خواست که شفاق را بوفاق
 مبدل سازد پس علماء را دوشی از شہباز ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد و در زمان حضور مجلس
 شیخ احمد مصدر بود بعد از و شهید نشست اما میان خود و شیخ فاصله قرار داد چون خوان ترتیب دادند
 برای شهید و شیخ یکخوان کردند شهید در آن خوان شریک نشد و آن خوان که پس از او کردند

بنفذا خوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر کمر صورت کراشت که محاذات با شیخ داشت پس از صرف غذا
که ضعیف بود عنوان سخن آغاز و در باب انجام ساز و بازا اتهام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علمای عرب و عجم و لازم
شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جائز ندارد و سخن مفسدین که در میان این دو عالم فساد و شجره عناد گشته
قطع و دفع و دفع و دفع باید نمود شهید در جواب گفت که در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در
نهیست که خلاف ضروری دین اسلام است و منکر ضروری کافرت شاهزاده هر چند اصلاح و انجاء
امر صلاح نمود و از اصلاح جز صلاح حاصلی پدید نیاید و آن مجلس منقضی شد و شهید در تکفیر شیخ تا کینه و تشدید
بجای که روزی مؤلف کتاب خانه او حاضر بودم -

در افساد شهید و مصایت شخصی را که شیخی بود

شخصی مدعی مصایت از شخصی و وراثت منکر بودند و می نمودند که این شخص شیخی است شهید حکم بر فساد و مصیبت
مصایت نمود و در وی بنی آدم و فرمود که این طائفه با خلاسه موافقت نموده اند در این قاعده که الفاعل الواحد
لایصدر عنه الا الواحد و اما ای این عقیده کافرت و من سکوت داشتیم الحاصل تکفیر شهید در غایت اشتها و
شهره هر دایر شد شیخ دیگر در قزوین مکث نه کرده و از آنجا بعراق عرب رفت و بجانب مکه عزم نمود چون به بصره رسید
وفات یافت و ارشد تلامذه شیخ آقا سید ابوالحسن بن سید محمد حسین تنکابنی بوده که خال مفصل مؤلف این کتاب
است در ساله در علم نوشته و بنظر شیخ رسانیده و شیخ شرعی بر آن نوشته پس از آقا سید ابوالحسن سید کاظم
رشتی الاصل ساکن کر بلا را از شد شاگردان شیخ احمد شده چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت و شیخ نیز وفات یافت
زمان مرحوم آقا سید مهدی خلف با شرف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی و جزبه فتنه
نه میگفت پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرد و اکنون تکلیف ما با تابعین چیست

در مناظره سید کاظم با شریف العلما در محضر آقا سید مهدی

آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلما و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود
ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عجز از کفر است سید کاظم
اذعان نمود که ظواهر این عجز از کفر است لیکن شیخ ظواهر این عجز را اراده نه کرده بلکه این کلمات را تا دلیلی
است که آن تاویل مراد شیخ است ایشان گفتند که ما ما مورد تاویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت
سبحان و اخبار پیغمبر و آل الهام الف التحیة و الشناء و الا هر کافر می که بکلمه کفری حکم کند لا محاله تا دلیلی در
راه دارد پس سید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عجز از کفر است سید کاظم نوشت که ظاهر این عجز
کفر است و آنرا بمر خود مهور نمود پس آقا سید مهدی اگر چه فتوی نه میگفت لیکن بشهادت این دو عادل که

در احوال شریف ثالث

شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکیم و تکفیر شیخ و تابعین او نموده
در مکلفترین شیخ احمد

و از آن پس بمسجد رفته و مردم را موعظه نمود که درین عصر که گاهی چند لباس میش درآمده و دین مردم را فاسد
کاسد ساخته اند و ایشان شیخ احمد احسانی و متابعان او هستند و ایشان گاه فرزند پس تکفیر ایشان شیوع یافت
و نقضائیکه شیخ و تابعان او را تکفیر کردند اول ایشان حاجی ملا محمد تقی قزوینی دوم آقا سید مهدی و حاجی
ملا محمد جعفر استرآبادی و اخوند ملا آقایی در بندی و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم استاد حقیر و شیخ محمد حسین
صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهاء عصر ایشان تکفیر نموده اند و خلاف شیخ و متابعان
که موجب تکفیر او گشت چند مسئله است - مسئله اولی معادست شیخ معاد را بحکم هجو تقلید میداند و تحقیق کلام
اینکه حکما اشراق بعالم مثال قایلند و آنرا از مکاشفه خویش ثابت نموده اند و آن را اسمی چندست عالم مثال
و عالم شایع و عالم اظنه و کوه قاف و تقییم نامن و شهر جابلقا و جابلقا و در بعضی از عبارات بر صابرا و جمله بدل
لام تعبیر شده و هورقلیا و لفظ هورقلیا بضم هاء و فتح واو و سکون راء و کسرات و سکون لام است و بعضی هور
قلیا بضم هاء و سکون واو خوانده اند این غلط مشهور است و این فقیر مولف کتاب در سالیکه بسفر خراسان بنظر
چون بسبب وارسیدیم مسائلی چند از کلام حکمت و تفسیر در سال جمع نمودم و آنها را استعلام کرده و خدمت
حاجی ملا هادی سبزواری و اوم که از معارف حکمای زمان و از تلامذه اخوند ملا علی نوری بوده و نور و چشمال
عمر و میگزشت و صاحب کرامات بوده و او را نسبت با کسیر میدادند و از به اهل زمان و از کسی چیزی قبول ننموده
و بجائی بدیدان و باز دین زنده و بقدر قوت خود و عیال خود و بنحو وسط زیاده نداشتند و این حال بهر هفت ماه
خیر بفقرا اتفاق می نمود لهذا او را نسبت با کسیر میدادند و اهل آن بلد که کرامات بسیار از نقل می نمودند چون
رسانه اسوله مرا نیز و از فرستادم نگاه کرده گفت اولافلان کس خود جامع است و قادر بر رد این شبهات است
و ثانیاً بهمت کثرت سن مرا قدرت بر فکر و تخریر جواب این مسائل نیست و ثالثاً روزها را بتدریس اشتغال دارم
نوشتن اجوبه آنها موجب تعطیل در درس است و در ابقا این مسائل در غایت اشکال است و فلان کس یا تعجیل
میرود و مسافرت و باین تعجیل این مسائل را تفصیل تفصیل نتوان انجام داد و بعد از اینکه مراجعت از آن بفرمودم
میرزا محمد حسین مجتهد ساری و جناب حاجی ملا محمد شرفی از کیفیت سؤال و جواب من و حاجی ملا هادی اطلاع
یافتند که او ترسید که اگر آن مسائل را جواب بنویسد شما خواهد او را تکفیر کرد چه او نیز با ملا صدیقی هم مذمب و
در فساد عقیده با او شریک است من گفتم که اگر امروز پادریان و کشیشان او یان باطله در مذمب اسلام شبهات
نمایند بجز حاجی ملا هادی و ملا آقایی در بندی کسی داری که دامن هست بر مرکزند و در شبهات ایشان را نمایند

اسلام را استحکم دارد و تا شما اصل برانست و استصحاب جاری دارید ایشان تصدیق و تحسین کردند مجملأ بعد از اینکه بید
 حاجی ملا مادی رستم سوالاتی از من کردند و دستفشار از احوال علما و حکماء نمودند و چون اخوند ملا آقا حکیم رستم بن
 از تلامذه اخوند ملا علی نوری بوده اما از تلامذه دوره اول بوده و حاجی ملا مادی از تلامذه دوره وسط بوده و
 حاجی ملا آقا را ندیده بود از من سوال کرد که اخوند ملا آقا تفصیلتش بچو پایه است گفتم بسیار فاضل و در مقول
 کوی سبق از همگان بر بوده است حاجی گفت من او را ندیده ام و مرا هم همین اعتقاد بود که او فاضل است
 لیکن شنیدم که شرح زیارت شیخ احمد ادریس میگفت بدین سبب فتوی در اعتقاد دست بهم داد و چنانچه
 را آن پایه و مایه نیست که کتاب او را شخص فاضل تدریس کند من گفتم که شما هرگز شرح تشریف اخوند ملا سعد
 تدریس نکرد فرمودید گفت چرا گفتم که این دلالت ندارد که ملا سعد باید از شما افضل باشد و حال اینکه چنین
 نیست بلکه مردم از اخوند ملا آقا خواهرش کردند که شرح زیارت شیخ را تدریس کند ایشان هم اجابت کردند
 پس از من سوال کرد که سبب تکفیر شیخ احمد چه بود گفتم مکفرین را سخن بر این بود که در مذهب
 او با مذهب ملا صدیقی یکی است حاجی گفت که ملا صدیقی را هم مکر تکفیر کرده اند گفتم تکفیر او که از قدیم الایام
 و راسته علماء اعلام جاری بود گفت که ملا صدیقی قابل مباحثه و جهمانی است گفتم بلی او در شواهد ربوبیه گفته
 الحق ان المعاد فی المعاد هو النجم العنصری لیکن از آن پس در مقام تفصیل عنصری باقی نه گذاشته علاوه و در کتاب
 شرح اصول کافی و در تفسیر سوره بقره و در اسفار با لفظ عذاب قایل است و قایل بخلود نیست و میگوید
 که فرعون مات مومناً موحداً و بوحده وجود قایل است و احد و غیر ذلک من الصفات و الثمرات و در ذیل
 کردم گفتم که این مرد در میان سبزه دانشمته کویا بانگ خود را نشنیده و نمیداند که ملا صدیقی را تکفیر کرده اند لکن
 حاجی از من سوال کرد که شیخ احمد را چرا تکفیر کرده اند گفتم برای اینکه بحکم مورق قایل است و من و او را نخواهم
 حاجی گفت که هور بسکون و اوست من گفتم که من یکی از فضلاء تلامذه اخوند ملا علی نوری شنیدم که اخوند ملا
 علی نوری میگفت که هور و او غلط مشهور است و صحیح هور رفیع و اوست حاجی گفت باید بیرمان قاطع جمع
 نمود من گفتم که بران قاطع در لغت فرس است و اخوند ملا علی نوری میگفتند که هور قلیا یونانی است یعنی
 عالم آخر پس حاجی از تالیفات من سوال کرد من برخی از تالیفات خود را بیان کردم پس گفت که من یکی
 کوچک دارم که علم اصول میخواهد شما منظومه اصول خود را برای او فرستاده باشید مجملأ عالم مثال تحت
 فلک فرست و آنرا اجسام باشند عالی از ماده و بهر هم صاحب ازاداری خود نیست و اعتقاد ما آنکه روح بعد
 از مفارقت از این بدن بعالم مثالی میرود و در آنجا صبح و شام است بدلیل یانی رزقم فیها بکرة و عشتیا
 و حضرت صادق علیه السلام از همین آیه استدلال بر عالم برزخ نموده اند و ما را اعفت و اینکه روح بعد از

مفارت از بدن عالم مثال در بدن مثالی درآید و اگر از اهل نجات است مستقیم و اگر از اهل عذاب است مثالی به عالم آخرت رود و در اینجا با بدن محضیه مشغول شوند و معلوم است که بدن محضی باید مستعد بقاء ابدی پیدا کند و روح نیز باید مستعد شود و از برای بقاء ابدی پس باید بزرخی باشد که کجا مانند این شاه فاسد و فانیته گاسده نباشد و یک جا مانند این نشاء اخروی باقیه نباشد بلکه میانه دین بین باشد تا طغره لازم نیاید و آن عبارت است از برنج و عالم مثال -

در حضور امیر المؤمنین علیه السلام در سر بر محضی

و از اینجا است که میگویم اینکه امیر المؤمنین در وقت احتضار در سر بر محضی میآید چه مومن و چه منافق و شعر بجا بنیان فصاحت ارکان دیوان بر آن کواه سه یا چهاردهان من میت یری من مومن او منافق قبلما یعرفنی طرفه و اعرفه نبعته و اسم و مفعلا و ائمت عند الصراط معضی فلا تخف عشرة و لا زلا اقول للناصین قف للعرض ذریه لا تقر فی الرجل ذریه لا تقریه ان له جلا جمل النسبی مفصلا استقیه من بار علی ظلم، تخالفی الحلا و الحلا قول علی بحارث عجب کم ثم اعجبه له جلا و علم المدی سید مرتضی رضی الله عنه بقاعده اینکه یک جسم در یک زمان در اکنه متعدد نیست و اندک ممکن شود گفته که مراد از حضور علی دیدن محض است ثم و ائمت اما پنجاب نه نفس آن حضرت را و ما میگوئیم که هر محضی نفس آن جناب را می بیند مانند دیدن هر کسی خورشید تا باز پس خورشید در یک مکان است و همه در هر مملکتی او را می بینند با شعله و انوار و یا میگوئیم که هر کس آن جناب را می بیند به بدن مثالی چون نفوس قدسیه قاهره را قوت و قدرت و کلیه و اعاطه است که یک نفس چندین محض است و در ابدان متعدده نمایا مانند نفوس انبیاء و اولیاء و خوا ایشان و باین وجه محمول است بودن جناب امیر المؤمنین در یک شب در بمقام مکان بقیات و میهمانی و حاضر شدن آن جناب در سر بر محضی و دیدن موسی بعد از بیوش شدن در هنگام تجلی نور الکی که فی الحقیقت ذکر و دین بود که از خصایص شیعه است اما امیر المؤمنین میباشند از کوه ملائکه که هفتاد هزار موسی در بالای هفتاد هزار کوه ایستاده همه لباس پشم در بر و عثمانه پشم بر سر و عصا بر دست و همه رب الرنی کو مانند پس موسی از جبرئیل سوال نمود که بخبر من آیا موسی دیگر می باشد و ایتها کی اند جبرئیل گفت اینها ابدان مثالیه تواند و بدین محمول است آنچه ابن جمهور در کتاب مجلی روایت داشته که چون در جنگ جل طلحه در میدان افتاده و با او اندک زنی بود از او سوال کردند که قاتل تو کیست گفت علی گفت که علی در فلان مکان ایستاده و او ترانه کشته طلحه در جواب گفت که مرا علی کشته و همنه مقولین را علی کشته آیا نمی بینی که علی کاه می در هواست و کاه می در پشت سر و کاه می در پیش رو و کاه می از طرف راست و کاه می از چپ جنگ مینماید بی در اوقت نظر بآیه فبصرک المیوم حدید پرده از پیش چشم طلحه برداشته و ابدان مثالیه امیر المؤمنین را دیده و عالم مثال را لول علیه اخبار داده از آن است چنانکه در دهان یا من نظر بحجیل و متحرک

وال بر آن است چه هر چه از آدمی در عالم شهادت صادر میشود همان عمل از بدن مثالی او حادث میشود پس اگر کسی همه ابدان مثالی بر آن مطلع میشوند و اگر شر باشد خدا تعالی از کرم بی منتهی پرده بر روی آن صورت مثالی میاندازد که سایر ابدان مثالی آن فعل قبیح و معصیت را مشاهده نکنند و آن شخص خجل نماند و شیخ بهائی در بهانیه در کتاب اربعین همین حدیث را ذکر فرموده و توضیح عالم مثال کرده و در کتاب اصول کافی که کتاب اربعه معتبره شیعه است تقریباً به همین حدیث روایت کرده در باب عالم مثال -

در مذهب شیخ احمد در جسم معاد

و با بجملة شیخ احمد را عقیده آن است که جسم انسان مرکب است از اجزائی که از هر یک از افلاک تسعة جزئی خد شده و همچنین از عناصر اربعه نیز از هر یک جزئی برداشته اند و مرکب نموده اند و چون روح از بدن مفارقت کند اجزاء عنصری هر یک بر مرکز خود روند و از آنها چیزی نماند و آنچه باقی ماند همان اجزاء فلکیه است و همان در محشر محسوس است و همین وجه نقضی از شبهه اکل و ماکول است که اجزاء عنصریه است و آنها عود میکنند آنچه عود میکند اجزاء فلکیه است و آنها جز بدن اکل نخواهند شد و تکمیل در حل شبهه اکل و ماکول مانند حل شبهه حلی اعلی الله مقامه و استادش محقق طوسی در تجرید باجاء اصلیه رفته اند که آن ماده منوینت لطفه و زانده و انفسه نه میشود و جز بدن اکل نمیشود و آن اجزاء اصلیه عود میکنند و آنچه جز بدن اکل است اجزاء فضلیه است جلالت و شکی نیست که ظاهر این تحقیق که شیخ کرده خلاف ضرورت دین اسلام است بلکه ضرورتیست که اجزاء عنصریه عود میکنند

در معراج جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم

و شیخ احمد در معراج نیز به همین سبک مثنی کرده میگوید که در زمان عروج حاج معراج نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم معراج جز خاکی و آبی را بر زمین انداخت و جز هوایی را در کوزه هوا انداخت و جز ناری را در کوزه نار گذاشت و یا با همان اجزاء که از افلاک تسعة ماخوذ بود با فلاک رفت فلذا حرق و التسیام لازم نیامد و عبادت این ست فلما وصل الی کره المواء فاللقینها ما هو منها و هكذا و جمع کرات عناصه همین سخن را گفته و این خلاف فقهی دین اسلام است چه اعتقاد آن است که جناب ختمی مآب الف التحیته و الثناء بهمین بدن عنصری با سنان رفت با همان لباس که در برداشت و دامن او برین بر خورد و آب برین شروع برین نموده و آن جناب معراج رفت و سیر نمود و مراجعت فرمود و هنوز آب برین تمام نخمه نشده بود بلکه با نعلین پایی مبارک معراج رفت و سیر نمود که بحسب رعایت ادب نعلین را کنده باشد خدا تعالی فرمود که با نعلین بعرض بیاتعش ما از نعلین و نیز نیست یا بد پس با همه اجزاء عنصریه و لباس و نعلین اتفاق افتاد و اما حرق و التسیام پس بر این حکما در این باب محقق بفلک نهم است نه سائر افلاک علاوه میگوئیم که جسم رسول خدا الف التحیته و الثناء الطیف از جسم فلکی

بوده لهذا خرق لازم نیاید چه جم فلکی محاط و بدن المهر چه میر جمل و سلم محیط و بهر محیط اشرف و الطیف از محاط است مانند
اینکه اجنه داخل خانه که در آن بسته باشد میثو زبون و آنکه خرق و التیامی در دیوار پدید آید علاوه بر این استماع
خرق و التیام از فعل خالی نیست و این مسئله دوم از مسائل فلافیه میان شیخ احمد و فقهاء است مسئله سوم آنست که
شیخ احمد را علل اربع میداند هم صوریه هم فانیه هم مادیه و هم فاعلیه و این خلاف ضروری ندیدیم اما میباید که
شیخ میگوید که آنه فاعله باذن خدا تعالی مانند وکیل و موکل و مقام ائمه را مقام مشیت میداند و هوالاتوی چه
نظر باخبار مقام امام که مقام مشیت و فعل است و میگوید که خلق کردن خدا عالم را و خلق کردن امام عالم را مانند این است
خواهد بود و قولی که لکین کتبشون الکتاب باید تعیم و ائمه میباشند که چرا استبعاد در خالقیت ائمه میندول
اینکه تبارک الله فی القین - گواه بر آنست که بجز خدا خالق دیگر هست و قول خدا تعالی در باب حضرت
علی رضی الله عنه و اذ خلق من الطین کینه الطیر - شاهد این معنی است و قول امیر المؤمنین انا خالق الارض و
السموات دلیل بر این مطلب است و اینکه اگر خداوند تعالی کسیر خلق کند که او آسمان و زمین را باذن او خلق کند
و قدرت بر آن داشته باشد این را داخل در لطف و ادل بر کمال قدرت خداوند تعالی میباشد و مردم بیشتر از آن
باین معنی مینویسند و همین تقریر را این فقیر مؤلف کتاب از حاجی سید کاظم شفا با شنیدم چون مدتی به مجلس درس او
حاضر میشدم و این کلمات و استدالات او بنی ان بیت الشکوت است اما اجمالاً پس آید اخبار بسیار از ائمه
الطهار علیهم صلوٰه الله علیهم و روایات که نسبت خلق و رزق را بائمه وادون موجب کفر و ضلالت است و
ائمه از آن منع فرموده اند و این گروه را مفضله خلقیه مینامند و ایشان قائلند باینکه خداوند عالم تقویض نمودن
و رزق را با امام و حضرت صاحب الامر روحی فدا و عجل الله فرجه در توقیعی نوشته که هر که یکی از من و آباء و جنین
نسبت دهد من و پدرم از او بیزایم و عبارت آنجناب اینست فانا ابائی منه براء و علامه مجلسی نیز مانند
علماء این طائفه را تکفیر نموده اند و حقیقه هم این طائفه کافرند لیکن شیخ احمد را سخن اینست که من قائل بتفویض
نیستم بلکه میگویم خداوند خلق کرده است و ائمه بمنزله پدید میباشند و ظاهر اینکه این سخن محض تفسیر عبارت باشد
و اخبار عموم دار و این معنی و معنی اول را و اگر احب را هم بر خلاف آن درود یافته باشد مطروح است علاوه
اخبار را حدیث و بر فرض متواتر بودن نیز با ضروری ندیدیم معارضه نمیتواند نمود -

در جواب از مشیت و تحقیق آن

و اما تفصیلاً پس اولاً گفته مقام امام ۳ مقام مشیت است میگوئیم راست مقام امام ۴ مقام مشیت است
ولیکن معنی این سخن آنست که امام مظهر مشیت است و مشیت خدائی با امام ظهور پیدا می کند باین نحو که هر چه
امام خواست خدا آفرامی خواهد و هر چه را که امام نخواست خدا آنرا نمی خواهد و هر چه خدا نخواهد امام نیز آنرا

نمیخواهند اینک امام حقیقت مشیت خدا باشد و این مانند یس است که باکم پادشاه است یعنی منظر قدرت خداست نه اینکه نفس قدرت باشد پس مراد منظر و محل است چنانکه بعضی از زیارات در و یافقه السلام علی محال مشیت الله پس مشیت الله نیز مانند یس و حسب الله و عین الله و اذن الله و نفس الله و نحو اینهاست پس از اینجا لازم نیاید که امام خالق آسمان و زمین باشد.

در جواب مکتب بون کتاب

و ثانیاً در باب مکتب بون کتاب باید نیم میکنیم که کتاب یکدست و این راست است اما گفتیم در سابق که بد منظر است نه اینکه حقیقه امام بد خدا باشد تا خلقت عالم بد شود و موجب صحت انتساب فعل بد باشد علاوه بر فرض آنکه امام حقیقه بد باشد نظری بقانون لغت و محاورات عرفیه نسبت فعل را بد میتوان داد و نیست آن گفت الیه کاتب بلکه کاتب هما انسان و والیه است نه بد بلکه بد فخره آلت است مگر اینکه اسناد مجاز میباشد و مجاز هم مجاز عقلی باشد از باب است و آلت که آن اسناد بغیر ما هو له محسوب میشود و ظاهر است که این معنی چه صورت دارد و البته این معنی مراد شیخ نیست و ثانیاً در باب احسن الخالقین که شیخ متک جسته از باب مجاز است چنانکه در اخبار بنی ملکین خالقین در تالیف لفظه در رحم تعبیر شده و این مجاز لغوی است شکی نیست که خالقین متعدده بر فرض تحقق آن لازم ندارد که انهم خالق باشند و این نه دلالت مطابقه است و نه تضمن و نه التزام و این از اوضح و اضحاست در ابواب اولی در باب اولی خلق من الطین کسیته الطیر میکنیم که این هم مانند احسن الخالقین دال بر مدعی نیست چه اولاً عیسی خالق است مجازاً و ثانیاً عیسی امر غیر خلق کند دلالت ندارد که امیر المؤمنین نیز باید آسمان و زمین را خلق کند علاوه خداوند فرموده که کسیته الطیر پس معلوم است که حقیقه خلق طیر نکرد و خامساً در باب انا خالق السموات و الارض میکنیم که این خبر مجعول و کذب محض و اقراست و این خبر خطبه السبیل محمود علی و بدار است که از موضوعات است و شیخ رجب برسی صوفی نیز آنرا در کتب خود نقل کرده و الا پس علماء عالمی مقدار مشهورین اعصار از علماء اختیار و فضلا، ابرار و نقاد اخبار ائمه اطهار مانند خواص اشب ر علامه مجلسی احب الله مجلس الرضا و الرضوان صاحب کتاب بحار الانوار و سید رضی جامع خطب حیدر کرار صاحب بجه البلاغت و ثقه الاسلام شیخ کلینی نامدار و اخواب ایشان این خبر را نقل نکرده اند و در هیچ کتاب معتبری آنرا ندیدیم و نشنیدیم بلکه بعضی از افاضل کامل حکم وضع تصحیح بر کذب آن فرموده اند علاوه بر یک روایت باورایت چنانکه در باب هدایت فرموده اند بهتر است از هزار روایت بی هدایت آخر عقل جم یا خوشی است چگونه امیر المؤمنین که مردم او را خلیفه چهارم هم نمیدانستند مگر بعضی چگونه بر منبر میآید و میگوید انا خالق السموات و الارض بلکه جرات آن نداشت که ادعا کند که من خلیفه بلا فضل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

در محاجه حاجی محمد کریم خان و شیخ عبد الرحیم بروجر دی

و در این مقام مناسب است که حاجه حاجی محمد کریم خان قاجار با شیخ عبد الرحیم بروجر دی مذکور شود حاج محمد

کریم خان از تلامذه سید کاظم و مؤسس مدرسه کهنه رابع است شیخ عبدالرحیم فقیه و از تلامذه شیخ موسی و شیخ علی محقق ملات
 بوده زمانی حاجی مزبور بدار الخلافه آمد علماء ترک دیدن و باز دیدار نمودند پس روزی در منزل معتدالدوله عباس
 قلی خان جوانشیر امیر دیوان شیخ رفته بود بدیدن ایشان و عباس قلی خان نیز بافهم بوده و مؤلف کتاب را هم با
 منظره است مجسداً حاجی مزبور نیز در همان مجلس بدیدن عباس قلی خان حضور یافت پس از محاورات و مکالمات
 چند حاجی شیخ گفت که ما دار و دار الخلافه شدیم علماء ما را هم خبر نمودند و با ما مراد و نمودند که آیا بجهت آن باشد که
 ما را اضلال و مضلل میدانند شیخ کلامی گفت که حاصلش اینکه ضال بودن را نمیدانم اما در مضلل بودن شما خلافتی نیست
 زیرا که شما در کتاب خود که مرشد العوام است نوشته و مکرر بر بالای منابر گفته اید که علماء این عصر کلماتی مطابق
 ما را نمی فهمند و بدین سبب ما را تکفیر مینمایند و شکلی نیست که کلمات و اخباریکه علماء عصر باید طو لا مهارت در علم
 بر فهم و ادراک آنها نداشته باشند چنین کلمات و چنین اعتقادات را از میان کتاب فارسی نوشتن و آرزو چاپ کردن
 و بدست عوام کالای نام داو و بر بالای منابر در محضر اکابر و اصاغر عوام و خواص اظهار احوال نمودن البته
 اضلال و موجب گمراهی خلایق و بندگان خداست مگر از آنکه اخبار نرسیده که کلمه الناس علی قدر عقولهم و عقل
 نیز بر مضمون خیر مشحون کو اوصدق و شاید عدل است و ایضاً گفته فرمودند ما کمال ما یعلم یقال و لا کمال یقال جان
 و قه حاجی مزبور گفت که امیر المؤمنین خود بالای منبر فرموده انا خالق السموات و الارض با اینکه عوام و خواص
 نشسته بودند پس آن هم اضلال خواهد بود شیخ فرمود که شاید با این اعتقاد چنین خبر نمائید در آن عهد بعضی علی را
 کافر میدانستند مانند اهل شام و بعضی او را خلیفه چهارم میدانستند و نادری او را خلیفه بلا فصل پیغمبر میدانستند
 و چنین عصری چگونه می شود که علی بالای منبر برآید و بگوید که من خالق آسمان و زمین می باشم مردم خلیفه بگویند
 او پیغمبر را قبول نداشته چگونه معقده بخالفت او میشوند و اگر چنین سخنی از او میشنیدند فکر آنکه او را میکشند پس حاجی
 مزبور گفت

در منظره مؤلف کتاب با عباس قلی خان

و اما منظره من با معتدالدوله عباس قلی خان جوانشیر پس چون خالی از لطافت نبودند کور میکردند و نیش میزدند
 روزی در مجلس اعتقاد الدوله صدر اعظم میرزا آقاخان حسنور دایم با ثواب معتدالدوله نائب لایال شاهزاده
 فرهاد میرزا و شاهزاده ایلخانی ابوالملوک کیومرث میرزا و جاعتی از اعیان که عباس قلی خان این دوشاهزاده نیز
 فطانت و از علم بهره داشتند صحبت از نجوم درآمد و من بخوطلاهر شرعیة حقه حقیقتیه در مقام تکذیب علم
 نجوم برآمدم از اخبار و آیات مذکور دایم عباس قلی خان گفت تا شیر نجوم ظاهرست و مشاهدات از انکار نتوان
 گفتیم چنین نیست که کواکب خود موثر باشند در عالم کون و فساد بلکه خداوند حادث را بر آن جاری ساخته
 که در زمین نظر کنای میان دو کواکب مثلاً اینکه فلان تاثیر را در عالم کون و فساد و غلظت و لذت شهید اول در کتاب

واحد خود فرموده که هر که اعتقاد کند که کواکب مدبر این عالمند پس آن شخص در نزد ما گرفت و بلفظ عندنا تغییر نمود
یعنی کفر چنین شخص اجماعی فرقه شیعه است پس شروع در اخبار نمودم تا کلام من منجر بشعر دیوان شد و این
بیت را خواندم **عَوْنِي مُنْجِمُ أَثَرِ جَلِّ تَرَاوُجِ الْمَرْيَخِ فِي بَيْتِ حَلِّ فَقُلْتُ دَعْنِي مِنْ أَكَاذِبِ الْحَلِّ**
المشتری عندي سواء وزحل عونی بخالقی ورازقی عزوجل عباس قلی خان گفت که حل نیست بلکه اهل میا
من انکار این سخن کردم و دوسه نفر طائیکه عاری از علم بودند حضور داشتند و آنها تصدیق خصم نمودند من گفتم که در
دیوان بلاغت نشان از نسخ صحیح همین پنج ست که من قرائت کردم ایشان نهایت انکار کردند آخر الامر من تغییر
کردم و گفتم که در اشعار در نزد اختلاف میزانی داریم و آن علم عروض است چون بآن علم عروض رجوع کردیم
دیدیم که این شعر از بحر تقاربست و بحر تقارب بایهش مستقل تمام بشود و هر مصرع آن بیه مستقل که بیه
باشد که مجموع بیت بسی و شش حرف تمام بشود چنانکه الفیه ابن مالک چنین است و چون این بیت را بعلم عروض
تقطیع کنیم و حل را بدون الف و لام بگیریم مصرع آن بیه حرف میشود و مجموع بیت بسی و شش حرف میشود
و با الف و لام زیاد تر میشود پس باید بدون الف و لام باشد پس خصم ساکت شد بجملاً ائمه را علل اربع دانستن
خلاف اخبار ما و ثوره ان ائمه اطهار است بلی اعتقاد ما آن ست که پیغمبر و ائمه علت غاییه برای خلقت موجودات
اسکانه میباشد و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و حدیث قدسی - لولاک لما خلقت الافلاک - کواه بر این
مطلب است و سادسا در باب اینکه خالقیت ائمه عالم امکان را ادا بر لطف و عموم قدرت خداست چنانچه
اینکه این کلام کبیر واهی و از شانیه صواب عاریست چه این دلیل قطعیست و باینگونه دلایل اثبات این اصل
عظیم خلاف ضروری مذہب شیعه است نتوان نمود چه این سخن منقوض بآن ست که خدا متعالی خلق کند و این عتبات
و در این مکان حضور جمعی از اعیان انسانی که هزار مرتبه داشته باشند و در هر سر هزار زبان و از هر زبانی بلاغت متفرقه
تبییح و تمجید خدا کند پس این ادخل در لطف است و بیشتر مردم ندیدند چنین انسان اعتراف و اذعان بر وجود
ملک منان مینمایند پس باید چنین انسان در همین مکان در این زمان موجود باشد با اینکه موجود نشده است
پس این ادله فائده برای اثبات این مطلب ندارد -

در رویای حاجی ملا محمد صالح پیغمبر افضل التحیته و الشاہ علیهم السلام

و در این مقام مناسب است اینکه ذکر شود حکایت رویای مرحوم حاجی ملا محمد صالح جناب پیغمبر اصلی ائمه علیهم السلام
و تفصیل این اجمال آنکه حاجی ملا محمد صالح برخانی برادر شهید ثالث در خواب رسول خدا صلی الله و السلام را دید و
سوال کرد یکی اینکه حاجی مدرسه می ساخت و اراده داشت که مدرس آن مدرسه را مخریفات و نقاشی و طلاکاری کند
در این باب از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله در جواب فرمود که نقاشی مکن و

در احوال شهب ثلث

۱۴۱۲ هـ

همان سادگی خوب است دیگر سؤال کرد که سبب چیست که علماء در ازمنه ساله صاحبان کرامات و مکاشفات مسدود شده آنجناب العنا للتحته والثناء علیه فرمود سبب آن است که تقدیم احکام را بر دو قسم نمود واجب و حرام پس ترک محرمات مینمودند و واجبات را بعمل می آوردند و آنچه مکروهات و مباهات بود آنها را داخل در محرمات مینمودند یعنی در مقام عمل ترک مباهات و مکروهات مینمودند و مستحبات را در مقام عمل بعمل می آوردند و داخل در واجبات میکردند و عمل میکردند و شما طبقه تاخره احکام را بر پنج قسم در مقام عمل نموده اید و تا که مستحبات شدید و داخل مکروهات و مباهات گردیده اید فلذا ابواب کرامات و مکاشفات بر شما مسدود گردیده دیگر سؤال از دل شیخ احمد کردم که منید این احوال او چون است و از او بعضی از کلمات کفرانگیر صادر گشته آن جناب صلوة الله علیه تمسک کرد و فرمود که شیخ احمد غلط میکند که این گونه سخنان میکوی و سوالات دیگر هم نمود که حاجی فرمود ابراز آن اسوه

در کند رخوردن شیخ احمد

واجب نمید

و شیخ احمد عادی به خوردن کند بوده فلذا حفظ او بر تبه بود که سرآمد اهل زمان بود و متابعان او نیز کنند میخوردند و سید کاظم تلمیذ او آنقدر کند خوردن بود که دندانهایش ریخته بودند زیرا که کند رزید و گرم است و حدیث نیز در مرجع اهل کند بسیار در روایات بلکه در حدیث است قریب باینکه پیچ پیغمبر صلی مبعوث نشد مگر بر قائل شدن به بلاء و اینکه در میراث او کند بوده و از اینجا چنان ظاهر میشود که ابنا تلخ خوردن کند بد اومت داشتند و در آن اوقات که مؤلف کتاب بد رس سید کاظم میفرستم -

در وصایای شیخ احمد

سید روزی وصایای استادش شیخ احمد را نقل مینمود و گفت که بمن نوشته بود باین عبارت فاما الاصل التي نزلها في الجنة فها انا پس خود تفسیر این عبارت بدین نحو کرد که که اعصار و دیرا کویند که از کند بر بخیزد یعنی آن روده های نیک می بیند که بعد از من در میان آسمان و زمین چیده که عالم را تاریک کرده پس بر آنکیزاننده آن دودها منم - مؤلف گوید که این سخن بسیار راست بوده چه بعد از او رئیس بر این فرقو حاج سید کاظم گشته و چه بسیار تازع و تشاجر فیما بین تابعین او و تابعین فقهاء پیدا شد و در میان ایشان کرد سید کاظم خلیفه او حاجی محمد کریم خان قاجار شد و چه بسیار قتل و نهب و سلب بواسطه او در ولایت کرمان اتفاق افتاد و یکی از تلامذه او میر علی محمد شیرازی بوده که خود را بیاب تسمیه نمود و برای او آن قدر کشتار و قتل و نهب سلب و غارت بلدان اتفاق افتاد که بوصف راست نمیتواند بلکه هنوز نازده آن شعله در بلاد باقی است انشاء الله من شرور هم و شیخ احمد ملا صدری را کافر میدانست و کیفیت عبارت ملا صدری بسط الحقیقه کل الاشیاء باطل است لفظاً و معنی و این مقام سخنان بسیار کفیه است و بدین سبب او را کافر دانسته و تفصیل در مقاله طهرین

در این مقام حاج از عنوان ماست و برای این مسئله عرض عربی و معنی طویل است و همچنین ملامصدری در تفسیر و تخریج
از تالیفات خود گفته که محی الدین عربی گفته که فرعون مات مومنًا موحداً و آن پس ملامصدری گفته که و هذا کلام ششم مندرج
التحقیق و انصاف اینکه سخن کفرست چه فرعون بضرورت دین کافر بوده و نفس قرآن بر آن دال است و شیخ احمد ملاحسن با
تیز تکفیر کرده بواسطه مسئله علم و کتاب قرة العین ملاحسن را شیخ نوشته و کلمات او را رد کرده و حاجی ملاهادی سبزواری کتاب
نوشته و در آنجا ایرادات شیخ را جواب داده و انتضاری از ملاحسن فیض کرده و انصاف اینکه ملاحسن از شاگردان ملا محمد
و داماد او بوده و ظاهر اینکه بعقاید ملامصدری معتقد بوده و شیخ در بعضی از کلماتش میگوید قال المنی تهاسانی تبعاً لاما مه
میت الدین العربی و مرادش از منی ملاحسن است و مراد از میت الدین محی الدین و فی الحقیقه اگر محی الدین کافر نباشد پس
هیچ صوفی و کافر محی الدین را حکم بر تکفیرش نمیتوان نمود چه او خود را خاتم ولایت مطلقه میدان و میگوید که در خواب دیدم که قمر هستی
از خشت طلا و نقره و او تمام بود و یک خشت آن باقی بود و من در اتمام آن کوشیدم و آن یک خشت را گزاشتم
پس آن قصر تمام شد پس بیدار شدم و تعبیر آن کردم که ولایت مطلقه من اختتام و اتمام و انجام یافت و ایضا
محی الدین گوید که در معراج علی را پست تر از خلفاء ملته دیدم و در اول کتاب فتوحات مکیه می گوید سبحان من ظهر
الاشیاء و هو عینما و چون این کتاب بنظر علاءالدوله سنائی رسید او هم یکی از مشایخ عارفان بود و در حاشیه این
کتاب به همین مقام نوشته که شیخا اگر کسی ترا نسبت بفضله نمود و بدو یکو یا شیخ همان فضله خود میباید باشد البته معنی
نخواهی بود پس چگونه راضی میشوی که حضرت واجب الوجود را نسبت بفضله خود دهی و عجب اینکه قاضی نور محمد شری
در کتاب مجالس همین عبارت را از کتاب فتوحات نقل کرده و از آن پس در مقام توجیه آن برآمده و گفته که شاید و هو
عقبا باشد بشدید یا مثله تحتانیه و شاید هو عقیبا باشد بنفین منجمه و قد ید یا مثله تحتانیه و فتح با موحده و نسخ
تصحیف آن نموده باشند آنهم کلام القاضی و این توجیه بالا یرضی به صاحبیه می باشد و عجب ملا از اینکه شیخ بهائی زید
بسانه در کتاب کشکول و اربعین و غیر آنها محی الدین را به تعظیم اسم برده باین عبارت قال العارف الربانی والفاضل
المذموم لیس له ثانی محی الدین العربی چه شیخ بهائی در کتاب کشکول چند شعری ساخته مشعر بر اینکه من در نزد هر
طائفه در آمده ام تا مرا انکار نمایند و ایضا رسائل چند از محی الدین در نزد مؤلف کتاب است که نفس بر کفر مصنف
انهاست از آنجمله در یکی از رسائل میگوید که بعد از اینکه مرا مبعراج بردند در آنجا منی طباطبائی میان من و خدا واقع شد
و عبارتش این است نقلت یا من انا انت و انت انا فان قلت فسلمنا جیتنی و انا انت و انت انا قلت جیت
الطائفة بمثلثة و کفر این سخن الطهر من الشمس و این من الالاس است و اما در خصوص قول بانقطاع عذاب میگویی
کلام ملامصدری است در اصفار و شرح اصول کافی پس مؤلف کتاب از یکی از فضلا ثقات تلامذه اخوند ملا علی
نوری شنیدم که ملامصدری در آخر عمر از قول بانقطاع عذاب آخرت بازگشت و رساله در اثبات خلود نوشته

ایضا ملا صدیقی عالم را عادت خوانی و تدوین زمانی میداد و مؤلف کتاب در منظومه الفیه توحید و تشریح آن
ابطال این کلام را بنحو تحقیق در اثبات کفر و ایمان استیفاء نمود
و کجفنی سخن اینکه نسبت ملا صدیقی با شیخ احمد مانند نسبت استاد به شاگرد است و اگر چه جامعیت شیخ بیشتر است
چون شیخ را در علم فقه مهارت تامه است و کتب فقهیه بسیار نوشته و رسائل هم نوشته و از قانون فقه در زمره
و از جمله فواید شیخ حرمت تعبیه و تشبیه است ولیکن در معقول ملا صدیقی بالقطع استاد و شیخ احمد است و هر
کجفنی نهایت معصب و اجتهاد نیست و کتب راجحت در شریعت نیست و عموم لاعمل بالقطع است که از کلام علما
اعلام است محل وفاق است مگر اینکه آن کتب محل قطع باشد که قائلش مدالیل و مضامین آن مکاتیب را
معتقد باشد و بآنها مستفوه باشد و شیخ احمد و ملا صدیقی و ملا حسن اگر چه ظاهر بعضی از کلمات ایشان بالقطع خلاف
ضرورت مذنب مسلمین باشد و لیکن این کتب است و انیسفیه بجهت مراد ایشان بر نخورده ام و پس
توقف در کجفنی ایشان اولی است و احتیاط را نباید ترک نمود اگر چه بسیاری از متشکک و مردمان ملا صدیقی در کفر ایشان
سخنی نیست و ایشان هم مرادات و مطالب آنها را نفی و اندک تمسک شیخ احمد حاجی سید کاظم رساله در حرمت غسل
بظن نوشته و همین غرض شیخ احمد بوده و می گفت که من قطع با حدیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می شود
که کلام امام است و حاجت بر حال و نحو آن ندارم و این سخن از ایا حایب است و در این از منته تحصیل قطع باخبار مکار
است چنانکه نفی در تعلیق بر قوانین و تفهیم بر الاصول و الفیه اصول اثبات ثلثیت این اخبار بنحو استیفاء نمودم -

در اجتهاد شیخ محمد حسن نجفی و شیخ احمد حسینی

مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد بن نجف زفت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگر چه فن او مختص بفقّه بود لیکن در
و مجادله بطولی داشته بخو که غلبه بر او در غایت اشکال و پیچیدگی شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکتوف کند که شیخ احمد
از نفس عبارت می تواند که قطع کند این کلام امام است یا نه پس شیخ محمد حسن رحمت الله مدینه جعل کرد و کلماتی متعلقه
در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و هر کلمات آن بی حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاندی نوشت
و آن در قرا که کرد از مالیدن بالای دود و غیر آنکه داشتند پس آنرا بنزد شیخ احمد برد و گفت که حدیثی پیدا کرده ام
شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا محتمل آن چیست شیخ احمد آنرا گرفت و مطالعه نمود و شیخ محمد حسن گفت که
این حدیث کلام امام است پس آنرا تو حیات بسیار کرد پس شیخ محمد حسن آفرید و ذکر گفت و بیرون رفت و از اباره کرد
در محاجه میرزا محمد حسن خلف اخوند ملا علی و سید کاظم

حکایت مرحوم میرزا محمد حسن خلف با شرف عالم جلی اخوند ملا علی خرمی عالم و حکیم و در نزد و کلام جلدش درس خوانده
بود و برای او ولد نمیشد پس بعزم زیارت با عیال بهست با علایات مشرف شد و مدت یکسال در آنجا اقامه نمود

با استاد مولف آقا سید ابراهیم بنایت الفت داشت پس در همان سال برای او دله می ذکوری تعالی کرامت بود
 و استاد میزرا گفت که چون این فرزند از کرامت حضرت سید الشهدا مزوق شد مناسب اینکه او را لقب تحسین
 بنامند پس میزرا و ابراهیم بنایت مولف نمود از قضا حاجی سید کاظم شبی میزرا و محمد حسن را میمان کرد پس یکی از ملا
 سید کاظم از سید سوال نمود از عبارت ملا صدری بسیط الحقیقه کل الاشیاء سید بطریق شیخ احمد آن عبارت را
 لفظاً و معنی فاسد نمود میزرای مزبور گفت که این معنی شما برای بسیط الحقیقه نموده اید مراد ملا صدری نیست و من
 معنی مراد ملا صدری را از این عبارت میگویم آنوقت شما هر چه ایراد دارید کرده باشید پس میزرا مراد ملا صدری
 را بیان کرد و گفت که اکنون شما چه ایراد دارید سید گفت بنابرین معنی ایرادی دارد نیست -

در قول شیخ احمد که ایماک لغت مقصود علی ست علیه السلام

بر آنکه شیخ احمد رساله نوشته است در باب اینکه مصلی باید در ایماک لغت حضرت امیر المؤمنین را قصد کند که
 خداوند مجبور الکنه است و آنچه در ذهن در آید مخلوق ذهن است چنانکه حضرت صادق میفرماید کلاً منیر نموده
 باد و با کلم بادق معاینه نمود مخلوق مشکلم مرد و الیکم پس باید وجه الله را اراده نمود که امیر المؤمنین ست علیه السلام
 جواب از این شبهه آنست که معلوم است اینکه گفته خدا در ذهن در نیاید بلکه بوجه و اوصاف پی بند است
 خدا میسریم و قصد می کنیم در ایماک لغت آن خدای جامع اوصاف را و شک نیست که همین نحو قصد کافی است
 علاوه بر این که خدا مجبور الکنه است امیر المؤمنین نیز در اذهان با مجبور الکنه است پس اگر امیر المؤمنین را در
 ذهن بگزینیم آن هم مخلوق ذهنی میشود و همان سخن نیز در اینجا دارد و آید و ایضاً چنانکه خدا مجبور الکنه است بر
 ما بچنین مجبور الکنه برای امیر المؤمنین نیز می باشد پس امیر المؤمنین در وقت ایماک لغت گفتن را قصد میکرد
 بجهت این سخن خارج از مذهب شیعه و طور می ست در احوال عقل و بطلانش از ابد به بدیات است و این
 ظاهر است و این مذهب جماعتی از صوفیه است که میکنند سالک مرشد خود را در عبادات باید بنظر در آورد -

در استفتاء از اهل هند در خدمت آقا سید ابراهیم و حاجی سید کاظم

و از جمله وقایع در آخر ایامیکه در کر بلا سکنی داشتم اینکه جمعی از اهل هند استفتاء فی خدمت سید استاد آقا سید
 ابراهیم نوشتند که آیا جماعت شیخیه و شیخ احمد کافرن دیانه و آیا سبب تکفیر ایشان چیست و عقاید ایشان کدام
 است و آیا تکلیف باین جماعت چیست با ایشان معاشرت کنیم و احکام ایشان در اسلام جاری کنیم یا نه
 و یک استفتاء دیگر نوشته در نزد حاجی سید کاظم فرستادند که مذهب شما چیست و برای چه شما را تکفیر کرده اند
 و سخن آنها چیست و جواب شما در ایرادات آنها چیست و ما را تکلیف چیست پس اول استفتاء استاد را خواندم
 آن بزرگوار بسیار تقیه می نمود و هرگز کسی سخنی در مذهب یا تکفیر در هیچ مجلس و ملا ناس از او نشنیده

چون این استفتاء بنظر مبارک آن بزرگوار در رسید در بالای آن نوشت قال الله تعالی یمن با یحییٰ کنته یتیم سبنا قال
 امیر المؤمنین علیه السلام بنیاد او کرب و نیک فاحطه لیک و قال الصادق علیه السلام از راه غذا ما شتهر بین اصحاب کرب حرره ابراهیم علیه السلام
 پس این سؤال و جواب را با استفتاء سید کاظم بنز و سید بروذ سید ساله در این باب نوشت و آنرا دلیل التحجیرین اسم گرفت
 و در آن رساله نهایت سوء ادب بالنسبه لعلمای عجم و عرب را و صا در شد تا اینکه مرحوم آقا سید محمدی را اول قوم اسم گذاشت
 و شیخ محمد حسین صاحب فصول را ثانی قوم و سید اسد را ثالث قوم تسمیه کرد و چون که در خطبه شفقیه در و دیافته پس از آن
 مانند دعا صنفی قریش فقرات چند با سیاط نفه محقه نسبت داده مانند این عبارت قرب عفو و افسد و با در ب فروع ضعیف
 در با احکام ابطولها و بکنها و بر جواب استفتاء سید اسد ایرادات چند ذکر نمود مانند اینکه شما نائب امام خود را می دانید شما
 سبل می باشید پس مردم را بایه حواله داشتن با اجالش خارج از قانون سؤال و جواب است و جواب این سخن آنست
 که کفر و ایمان از امور اجتهادیه است هر کس باید در آن اجتهاد کند و تقلید در آن کافی نیست علاوه سبل و ظاهر مفسر
 راههای هدایت است و شکی نیست که راه هدایت فطری است و در حقیقت مذاهب اسلام و آن مدلول فطره
 الله التی فطر الناس علیها میباشد و ایضا سبل در باطن مادل معرفت مجمل سید کاظم در این رساله مذاهب و فرقی
 احمد را بیان نموده و سخن بسیار گفته و توصیف شیخ را بی اندازه کرده و تالیف شیخ را جمیعاً ذکر کرده بحدیکه هر قصیده
 را یک تالیف محبوب داشته و هر خطبه را کتاب صنفه در اعداد آورده و مذمت جیساب از فقهاء رضوان الله علیهم نموده
 و آن کتاب را بنظر سید اسد در ساینده آنجناب پرسید که اسم این کتاب چیست عوض کردند که بدلیل التحجیرین موسوم
 است آن بزرگوار تسمیه نمود و فرمود که مناسب آن بود که این رساله شتمت نامند زیرا که مطالب آن همه دشنام و تم
 علماء اعلام است پس شیخ هندی بکوری که از افاضل تلامذه استاد بودند و کنون در دارالعلوم شیراز مرجع و مرجع التمام
 میباشد کتاب حاجی سید کاظم را گرفته و شروع کرده نوشتن شیخ بر آن وارد مطالب آن پس سید اسد و کس فرستاد
 و شیخ هندی را از آن منع نمود که من راضی نیستم باینکه شما شیخ نویسی شیخ هندی در جواب است و عرض داشت که
 رضای شما در این باب شرط نیست چه من مبدعی را در دین دیده ام که ترهات و هفوات و کلمات فاسده که مایه
 اضلال عوام است نوشته و من میخواهم رفع بدعت او نمایم و مبدعات او را فاسد و متاعش را کاسد و عوام
 را از کفران برهانم پس در این اثنا با شاه بغداد که ملاراً محاصره نمود و فتح کرد و در آن ارض اقدس قتل عام
 نمود و عجم و لیل و خوار در نظر اغیار شدند و رفع این مشاجره گردیده -

در شهادت شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی فزونی

الحاصل کلام در احوال خیر مال شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی فزونی بود از جمله کرامات آن بزرگوار شهادت
 بود که بامیر مؤمنان تاسی نموده و در مسجد در محراب در میان سجده خون مبارکش را ریختند و در سال آخر جمیع شیخ

در شب باب آفتاب غالباً بر بالای منبر و خطا نام اشتغال و مردم را از سوء حال باب تخذیر و انطافه را کفیه میفرمود
 میرزا جواد نامی که اصل او از عرب و کشتش در قزوین بود گوید که چپست و زورش از شهادتش بخت است آن بزرگوار رسید
 آفتاب فرمود که اذتو التماس دعا دارم من عرض کردم که خداوند عالم نعمت قاسی دنیا و آخرت را بشما کرد است فرمود
 از عزت و ثروت و اولاد و علم و نشر شریعت و تالیف در علوم اکنون برای شما چه آرزو مانده فرمود که آرزوی
 من شهادت است عرض کردم که شما همیشه شهادت بلکه برتر از آن مایه دارید زیرا که نظریه نفس غیر مداعله بهتر
 از دماء شهید است آفتاب فرمود علی بنین است و لیکن من طالب شهادت یعنی در خون آغشته شدن لب و لسانم
 و در همان شب که شربت شهادت را نوشید چون نمی از شب گذشته خواست که بمسجد رود و پس دست مستمر
 دیرینه بعبادت مشغول شود و عیالش با و گفتند که شما امشب و با این مشبه رفتن بمسجد را ترک کنید آفتاب فرمود
 که مگر میترسید که مرا بکشند من بسیار طالب شهادت بودم و لیکن این سعادت دور است که مرا میسر و مرزوق گردد پس
 ۱۲۶۲ هزار و دویست و شصت و چهار در نیمه شب از خانه بیرون آمد و بمسجد خود رفت و در محراب عبادت ایستاد
 بتضرع و زاری و بیقراری و گریه بدرگاه حضرت سید الشهدا اشتغال داشت و چون نزدیک بصبح شد بلکه گویا صبح کا زب
 بود و عجزه که بعبادت خود آمد که چراغ مسجد را روشن کند و او هم بروشن کردن چراغ مشغول و شهید ثالث در آن هنگام
 سر بر سجده گذاشته و مناجات خسته و خست را بنهایت خضوع و خشوع میخواند و میکسیت که بناگاه چند نفر از قریه غازی نام
 مفضل با بیه داخل مسجد شدند در اول نیزه بر که درن مبارک آفتاب زدند آفتاب هیچ متعرض نشده و جسم دوم
 را زدند که دهان آفتاب شکافته شد مجمل آنجی هشت زخم باز زدند که ناگاه آن عجزه فریاد برآورد و قتل عام
 کردند آفتاب از محراب برخاست که از مسجد بیرون آید ناخون میان مسجد ریخته نشود و محراب بدر مسجد نزدیک
 بود پس آن بزرگوار تا نزدیک در مسجد رسید که ضعت بر او مستولی شد از شدت زحمات و پیری و عبادت در شب
 پس در همان نزدیک در افقا و غش کرد و در خون خود و غوطه میزد پس خیال و اطفاش با خبر شدند و جسد را
 را بنامه بردند و تا دور و زنده بود و درست قدرت بر سخن گفتن نداشت بجهت شکاف زبان و بسیار تشنه
 میشد و قدرت بر آشامیدن آب نداشت زیرا که آن جسم سوزش بر میداشت و طاقت شرب آب نداشت
 مگر در دهان حالت از تشنگی حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام بیاد می آورد و قطرات عبرت از دیدگان خود
 می ریخت و میفرمود با ابا عبد الله جانم بقدری توانا یا از تشنگی بر تو چه گزشت احاصل بعد از دور و ز روح مبارکش بخاک
 جهان در خدمت سید جوانان الف النعمه و الثناء اهل جنان شتافت و خواسته که جسد مبارکش را بجانب ارض
 اقدس منبات نقل دهند اهل قزوین را ضعیف شدند و هجوم عام کردند و بدلتش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین
 مقبره منفرد که حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی برای خود تعمیر کرده بود سپردند و بعد از چند ماه و یا سال برای تعمیر

در آن شب که شربت شهادت را نوشید چون نمی از شب گذشته خواست که بمسجد رود و پس دست مستمر
 دیرینه بعبادت مشغول شود و عیالش با و گفتند که شما امشب و با این مشبه رفتن بمسجد را ترک کنید آفتاب فرمود
 که مگر میترسید که مرا بکشند من بسیار طالب شهادت بودم و لیکن این سعادت دور است که مرا میسر و مرزوق گردد پس
 ۱۲۶۲ هزار و دویست و شصت و چهار در نیمه شب از خانه بیرون آمد و بمسجد خود رفت و در محراب عبادت ایستاد
 بتضرع و زاری و بیقراری و گریه بدرگاه حضرت سید الشهدا اشتغال داشت و چون نزدیک بصبح شد بلکه گویا صبح کا زب
 بود و عجزه که بعبادت خود آمد که چراغ مسجد را روشن کند و او هم بروشن کردن چراغ مشغول و شهید ثالث در آن هنگام
 سر بر سجده گذاشته و مناجات خسته و خست را بنهایت خضوع و خشوع میخواند و میکسیت که بناگاه چند نفر از قریه غازی نام
 مفضل با بیه داخل مسجد شدند در اول نیزه بر که درن مبارک آفتاب زدند آفتاب هیچ متعرض نشده و جسم دوم
 را زدند که دهان آفتاب شکافته شد مجمل آنجی هشت زخم باز زدند که ناگاه آن عجزه فریاد برآورد و قتل عام
 کردند آفتاب از محراب برخاست که از مسجد بیرون آید ناخون میان مسجد ریخته نشود و محراب بدر مسجد نزدیک
 بود پس آن بزرگوار تا نزدیک در مسجد رسید که ضعت بر او مستولی شد از شدت زحمات و پیری و عبادت در شب
 پس در همان نزدیک در افقا و غش کرد و در خون خود و غوطه میزد پس خیال و اطفاش با خبر شدند و جسد را
 را بنامه بردند و تا دور و زنده بود و درست قدرت بر سخن گفتن نداشت بجهت شکاف زبان و بسیار تشنه
 میشد و قدرت بر آشامیدن آب نداشت زیرا که آن جسم سوزش بر میداشت و طاقت شرب آب نداشت
 مگر در دهان حالت از تشنگی حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام بیاد می آورد و قطرات عبرت از دیدگان خود
 می ریخت و میفرمود با ابا عبد الله جانم بقدری توانا یا از تشنگی بر تو چه گزشت احاصل بعد از دور و ز روح مبارکش بخاک
 جهان در خدمت سید جوانان الف النعمه و الثناء اهل جنان شتافت و خواسته که جسد مبارکش را بجانب ارض
 اقدس منبات نقل دهند اهل قزوین را ضعیف شدند و هجوم عام کردند و بدلتش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین
 مقبره منفرد که حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی برای خود تعمیر کرده بود سپردند و بعد از چند ماه و یا سال برای تعمیر

قبشر را شکستند همان بدن الطهر مانند ایام زندگانی باحوال خود باقی بوده و اکنون آن مرقده را از معروفست
خوشا بسعادت آن بزرگوار امید که خداوند عالم مرتبه شهادت را بآلوت و سائر اجاب و اتراب نصیب کند

در ندهب میر علی محمد باب

و چون کلام منجر باین معتمد شد پس مناسب اینکه ذکر باب و زمان ظهور و مبعثش و بنیان مرتبه و معرفت او شود
نفیقول و بالله التوفیق که تابعان شیخ پس اندوی بر چند فرقه اندیکفره از ایشان شیخ را خوب میدانند و فقهاء را نیز
خوب میدانند و جمع میان مشرب این دو فرقه نموده اند و ایشان بسیار کم میباشند - فرقه ثانیه کسانی میباشند
که در عقائد متابعت ایشان کرده اند و فقهاء را خوب نمیدانند و مستضعف میدانند چنانکه مولف کتاب در زمانه
که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشدم و میخواستم از مذاهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم غالباً مذمت از فقهاء
میکرد و سخن درشت بلکه العیاذ بالله بفقهاء شتم مینمود و در بد و طلع اقل و متشیعه بر مرقده مطهر حضرت امیر المومنین
زیارت صفوان جمال را بر لوحی نوشته و آویخته بود و از جمله فقراتش این بود السلام علیک یا منزل المنزل
چون مذهب متشیخه در علل اربع بودن ظهور پیدا کرد مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر حکم فرموده که آن فقره
انزال من و سلوی را حک کنند تا مایه شبهه عوام نشود و میل بذهب شیخ نکنند چه عوام نتوانند که علت غائی
بودن را بفهمند و حمل این فقره بر علت غائی بودن آنمه نمایند پس موجب اضلال و گمراهی ایشان میشود پس از
چندی که مذهب متشیخ شیوع پیدا کرده و هر که باید که راه شود یا نشود تحقیق پیدا کرد آن وقت شیخ محمد حسن
که فقره منزل المن و سلوی دوباره در مقام او نوشته و سید کاظم در مجلس درس در محضر این فقیر میگفت که این اجتهاد مستضعف
ست که فضیلت آفاقی خود را که فقره انزال من و سلوی که در حدیث صحیح در ردیفه حک نموده و او مستضعفست و
شیعه

اجتهاد میرزای ساروی با حاجی سید کاظم

و از وقت یلع واقعه در آن زمان بود که میرزا محمد حسین ساروی رحمه الله که از افاضل ثلاثه استاد بود و در زیر شیخ محمد
حسن نیز تلمذ کرده بود پس بدین نشست و اراوده زیارت نجف داشت چون در محاذی مسجد کوفه از نظاره بیرون آمدند
که حاجی سید کاظم با اصحاب خود نشسته است میرزا بنزد او رفت و نشست چون طی تعارفات شد میرزا پرسید که
شما این ایام بچه اشتغال داشته اید سید گفت که مسائلی استغفا نموده بودند جواب مینوشتم میرزا پرسید که سوال از چه بود
گفت از تفسیر و غیر آن میرزا پرسید که در تفسیر از چه آیه بود و شما چه جواب نوشتید گفت که در تفسیر از آیه - ان الله
و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنده مستولاً ما من نوشتیم که تاویل شریفه بخلفا، ثلثه است چاول ایشان حکمی
که میکرد میگفت سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کذا پس او را تعبیر بسمع کرد و ثانی هر حکمیکه میکرد
میگفت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه و جبین بیغیل کذا پس او را تعبیر به بصر کرد و ثالث

هر حکمی که بنمود می یافت اقوال بکذا و عندی که پس او را تعبیر بفرمود که زنده میزد گفت که این تفسیر برای آنست چه هر کس را اشکال
این تاویلات بحسب عقل ظنی می توان نمود بلکه در تاویل محتاج بنص صحیح است سید گفت که اگر از مشایخ شما از این آیه سوال کنند
چه جواب خواهند؟ ثمیر ز گفت که من باشما مکالمه می کنم چه دخل بشیخ دارد و میشیخ مادر آن سرزمین که سیر میکنند شتر ناف بر زمین
هیچکس از او مولف کتاب گوید که حدیث بر طبق همین تاویل در روایات و ذفره دیگر از متابعان شیخ احمد بابیه می باشد

در احوال میر علی محمد باب و بدو تحصیل

در این ایشان میر علی محمد شیرازی است و او دعای بابیت میکرد و میگفت که من نائب خاص حضرت صاحب الزمان می باشم
و او در نزد حاجی سید کاظم قلندز می نمود و در همان زمان که مولف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی بدرس حاجی سید
کاظم میر قسم میر علی محمد هم بدرس او می آمد و قلم و دواتی به همراه داشت و هر چه سید کاظم میگفت از طب و یا پس او در همان
مجلس درس می نوشت و درش خود را می تراشید و یا با مقراض از پنج قطع سید کرد بسبب معروفیت او در نزد مولف کتاب
آن بود که روزی در بالای سر مطهر آن حضرت با شخصی مقدس صالح نشسته بودیم و دیدیم همین سید داخل شد و در درجیم
ایستاد و زیارتی کرد و از بهانها مراجعت کردن از آن مقدمه استفسار کردم که این شخص کیست آن مقدس در جواب
گفت که این مرد میر علی محمد شیرازی است و از تلامذه حاجی سید کاظم است من گفتم که این مرد چرا این قسم زیارت
میکند آن شخص گفت برای اینکه این قسم را اقرب با احترام میداند من گفتم که این غلط است زیرا که زیارت از جمله عبادات
ست و بخونیکه ما مورثه ایم و امانان ما بما تعلیم کرده اند باید زیارت کنیم و ایشان فرموده اند که به پهلوی قسبه مطهر
و قبر مطهر را در غسل بگیریم و اما دورایت دن بحجت احترام پس مانند آنست که ما نماز نافله را نخواهیم بحجت اینکه ما قابل
نیستیم که بدرگاه خدا بایستیم محمدا میر علی محمد در آنجا بوده و در نزد حاجی سید کاظم درس میخواند و شخصی گوید که در مرثیه
کاظمین علیهما السلام با شخصی متراض نشسته بودیم که میر علی محمد بدر مرقد رسید آن شخص متراض گفت خداوند این سید
را بکشد و اجل او را برساند پس آن شخص متراض گفت که چرا این شخص را نفرین میکنی آن متراض در جواب گفت که نفرین
از این مرد اذیت باطله برون کند و هتک اعراض مسلمانان و باعث سفک دنا ایشان شود و حاصل میر علی محمد
بعد از اینکه بشیر از آمد و در بنادر برای جلب قلوب بنای تسخیر شمس گذاشت و با سر برهنه در میان آفتاب ایستاد و غیبت
میخواند تا اینکه گرمای شمس تخفیف رطوبت دماغ او نمود و در او خبط پیدا شده از آن پس ادعای بابیت نمود و شخصی حکایت
حکایت کرد که من بهر او او بودم و با او وثوق داشتم در میان طهران و اصفهان پس وارد کاروانسرای شمیم که محاکمه
میر ویم من گفتم باران بیار و خوب است هر یک عباتی بر داریم باب نکاهی با سکا کئی گفت که امر و باران نمیداریم
و عبا بر نمیداریم پس من بحجت حسیط عباتی بردوش گرفتم چون قدری راه فرستیم هوا بهم خورد و باران شدید
آمد و من عباتی خود را بباب دادم محمدا میر علی محمد قرآنی جعل کرد آیات را اقتباس کرد هر جا که خود عبارتی افرو و خارج از

تصحیح از نسخه ۱۸۴۱

تصاحت و بیرون از سلاست بلکه حرف سمل بود مانند اینکه میگوید الف لام کاف نون اما جعلنا الباب لعلنا
 علی الباب و دلیل از این مرفعات باجماع کرده و همش را قرآن صاحب الامر گزیده شده و در اول آن گفته خبریکه
 حاضرش آن است که این قرآن از ترمه می صاحب الامر بیرون و این آیات قرآن دوست با اینکه خبر سبیل
 بالقطع چنین آیه نیاورده و فساد آن ظاهر است و این فقیر در زمان غلو باها در قزوین قرآنی در مقابل قرآن ایشان
 ساختم و اقتباس کردم از آنجمله گفتیم یا ایها الشیخون ان الله قد ارسل رسولا و نصب لرسوله وصیا فجعلتم وصیا کما
 قدیرا انه و این طایفه مخرمات را حلال و نجی و دلی را کلی دانسته اند و مانند نصاری با شما و طول قائلند و اعیان ایشان
 میگویند ما همان حسن حسین و یا امام دیگر علیهم السلام میباشیم و ما بعد از کشته شدن تا بهشت روز یا بیشتر زنده میشویم و دنیا
 و این مذهب تا کی نداد و بلکه سید نعمت الله جزائری در اوزار لغانیه نوشته که شخصی در شیراز دعوی بابیت کرد و دنیا
 خاصه نمود و چند نفر بودند یکی اسمش را محمد گذاشته بود و میگفت من بهمان پیغمبرم یکی همش علی و بکند چون ایشان را گفتند
 و میگردند که بکشند همیشه و آن شخص در پشت بام ایستاده و میخندید از سبب آن سوال کردند گفت این طائفه برادر مرا
 میکشند و او بعد از چهل روز بحالت جوانی زنده میشود و حاجی محمد کریم خان در کتاب خود نوشته که باب من نوشته که
 لوقی چنین و لوقی را بابا تا منقوطفه نوشته که حکم کن که در کرمان اسم مرا در بالای مناره جز از آن کنند و بگویند اشهد ان
 میر علی محمد باب الله مجله از ضروری دین امامیه است که پیش از صاحب الامر نائب خاص میناید یعنی بعد از غیبت
 کبری تا خود ظهور نکند نائب خاص میفرستد و صدوق در رساله اعتقادات فرمود که این ضروری دین امامیه است
 اتحاد و حلول باطل است و این باب باعث افساد و اضلال شده چندین هزار خلق را در زنجار و مازن را در سلا
 شهر را بکشتن داده او را کشتند و آیه برای حاجی محمد کریم خان ساخته ان الکیم کونان کان کریم در مقامات علیه بالکلیه
 عاجز و جاہل بود از آنجمله در زمان طلوع باب ضلالت مآب طغیان ایاب و شورش عوام کالانعام از جانب سنتی
 انجوانب محمد با شاه او را در قلعه جبرین محبوس ساختند و از نوشتجات او رساله و خطبه در دست مردم افتاده بود و خبری
 آزمائشی قرآن مجید و بعضی نسخ قرآن حمید میسر شدند و گروهی از معتقدینش او را نائب امام و نمرقه او را امام نائب
 بعضی سول و معارضه علماء تعبیر ترا از اطیاب باب **باب خبر ان مآب** خاتم نیران

لما یرحب امرهایون اعلی او را بجلوس خاص حضرت ولی عهد دولت ابد مه آردند علماء اعلام و فقهاء اسلام
 حاضر شده بملاقات و مقالات پرداختند ملا محمد متقی که مذهب شیخ احسانی و حاجی مرتضی قلی مرتضی لقب
 علم الهدی و حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلماء باسید خال احترام بنظر آورده و در حکام
 جلوس حضورشان برآورده و محظوم او را بر خود مقدم نشاندند و ولی عهد نیز با وی توجبه و التفات نموده پس از زمانی حاجی ملا
 محمود از باب سوال کرد که حکم پادشاه است شما دعوی خود را در حضور علماء اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب

آن محقق کرد اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرض تصدیق من خالی از واقعی نخواهد بود و مرا
شما سه سوال است اول آنکه بر سیاق قرآن و صحیفه و مناجات و اطراف و اکناف ایران منتشر شده از
شماست و شما آنرا تالیف کرده اید یا بشما بسته اند سید باب در جواب گفت که از خداست حاج ما محمود گفت که
من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگویند والا فلا سید باب گفت از من است نظام العلماء گفت معنی که شما
که گفتید از خداست این است که زبان شما مثل شجره طورست بنیت روا باشد ان الله از درختی درو
نبود چرا از نیک بختی؟ این همه آوازها از شجره بود که چه از حلقوم عبدالله بود؟ سید باب گفت رحمت بشما نظام
گفت که شما را باب میگویند این اسم را که شما گرفته اید و کجا گرفته اید معنی باب چیست و شما را رضی باین اسم هست
نیستید باب گفت که این اسم خدا من داده است نظام العلماء گفت در کجا گفت در خانه کعبه یا بیت المقدس یا
بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خدایت نظام العلماء گفت البته در این صورت را رضی بهم هست سید
خدا فی معنی باب چیست باب گفت باب باب انما مدینه العلم و علی بابا نظام العلماء گفت شما باب مدینه علم
هستید گفت بلی نظام العلماء گفت حمد خدا فی را که من چهل سال است قدم میزنم که بنجد مت یکی از ابواب
برسم مقدور نه می شد حال الحمد لله در ولایت خرم بسرا باین من آمده اید اگر چنین شد و معلوم من کردید که شما
باید منصب گفتار را بر من و سید باب گفت که شما حاجی ملا محمود باشید نظام العلماء گفت بلی سید باب گفت شما
شما اجل است باینه صب بزرگ بشاد و نظام العلماء گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی شانه زده بعید
فرمود که ما هم این مسند را بشما که باید و امیکز اریم و تسلیم مینمایم نظام العلماء گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که
فرمود العلم علما علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان عرض میکنم که در معده چه کفیه یعنی بهم میرساند که من
تخته میشود بعضی معاجیه رفع میکرد و درختی منجر معاجیه منجر بسوء حصنم و غنثیان منجر میشود یا براق معتمی میشود با
گفت من علم طب نخواهم و لیعهد فرمود که در صورتیکه شما باب علوم میباشد سید میگویند که من علم طب نخواهم
این دو سخن با هم منافات دارند نظام العلماء عرض کرد که این عیب ندارد و چون این علم میطره است
داخل علوم نیست و لهذا بابا بیت منافات ندارد پس روی باب کرده گفت که علم الادیان علم اصول است
و فروع و اصول مبدا دارد و معاد پس بگویند که آیا سمع و بصر و علم قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باب
گفت عین ذات نظام العلماء گفت پس خدا متعدد شد و مرکب ذات یا علم و چنانچه مثل سر که و دو شتاب عین
یکه گیر شده اند مرکب از ذات و علم با ذات و قدرت و بکذا علاوه باین ذات لا ضله است علم عین ذات
ست ضد دارد که جعل باشد علاوه باین دو مفهده خدا عالم است پیغمبر عالم است و من عالم در علم متر که شیم
ما به الاستیاز داریم علم خدا از خودش می باشد علم ما از او پیشتر مرکب شد از ما به الاستیاز و ما بالاشترک

بنابر اردو میگردم زیرا که شغل منتهی برائت و نه تقیینی میخواهد آنوقت چه بگوید پس ملا محمد گفت که تو نوشته ای
من آمن بی نور محمد و علی علیهم السلام این عبارت از شماست یا نه باب گفت بلی از من است ملا محمد گفت آنوقت
تو مستبوع و انما تابع و تو افضل از آنما خواهی بود پس حاجی مرتضی قلی از باب پرسید که خداوند عالم و اعلیاینا
غیرتم من شیعی فاران ^{نصیح} ثمة و لک رسول و شما در قرآن خود نوشته گفته اید چرا و از کجا سید باب جواب داد که ثلث مرتست
چه تفاوت دارد علماء مجلس نجف ند پس ملا مرتضی قلی پرسید که کسور تسع چند است سید میران بماند نظام العلماء
بقاعده نظام طهره را باز شمرده از مثنوی سیتی برخواند و اظهار مشرب ذوق کرده و گفته و چند از این الفاظ واضرار و مجاز
سوز خواهم سوز با آن سوز سازد من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا میر شوم و به سبب آن
من جمعی قدم در دایره ارادت شما خواهند گذاشت زیرا که بعلم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه گزشت
میخواهی نظام العلماء جواب داد که اعلی حضرت سلطان اسلام محمد شاه مرتضی است او را صحتی ده حضرت شاهزاده
گفت که چرا در درفتی اکنون تو حاضری در وجودت تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما باشی ما نیز بعد
از ظهور این کرامت این مسند را با دخواهیم و اگر داشت سید گفت و در قوه ندارم ملا محمد مقامی گفت پس بی جهت است
نه می شود در دعوا لم لفظ کنگ و در دعوا لم کنگ پس چه میهنه داری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم و گفت الحمد لله
الذی خلق السموات بالفتح شاهزاده قسمی فرمود و نه مود و ماتنا و الف قد جعنا یکسر فی القرب و فی الجبر معاً سید گفت که
اسم علی محمد باب و فقی دارد نظام العلماء جواب داد که به علی محمد و محمد علی باب و فقی دارد و آنوقت باید شما ادعا
ربوبیت بکنید و دعوی بابت باب گفت من آن کسم که هزار سال است که انتظار ظهور مرا می کشید حاجی ملا محمد
گفت یعنی شما مدعی صاحب الامرید باب گفت بلی نظام العلماء گفت که شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلماء گفت
که نام مبارک او و محمد بن حسن است و اسم مادر و زجرش یا سیتل یا سوسن و نام تو علی محمد و نام پدرت و مادرش چیست
و دیگرست مسقط الراس آن حضرت در سامه است و مسقط راس توشیر است سن مبارک او پیش از یک هزار است
و عمر شما قریب پچهل کمال مخالفت در میان است و انگهی من شما را نفرستادم باب گفت شما دعوی خدائی میکنید
نظام العلماء گفت چنان امامی را چنین خدائی باید باب گفت که من بیک روز و دو هزار بیت کتابت میکنم که تیناً
چنین کند نظام العلماء گفت که در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتیم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد
آخر الامر کور شد شاه هم این عمل ترک نمایند و الا کور خواهند شد پس چون معلوم شد که سید را دعوی بیاصلی است مجلس
منقضی شد و سید را بجای سپردند از آن پس باز او را بمنزل شاهزاده آوردند و خواستند او را چوب زده باشند
فرزندان سرکاری بواسطه حسن عقیدت انکار کرده پس بگم شیخ الاسلام و حاجی ملا محمد و ملازمان ایشان سید را چو
سیار زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم و که خوردم و تو به کردم تا متخلص شد از آن پس بعد از چندی او را کشتند

در احوال حاجی محمد کریم خان

و از جمله طوایف شیخیه حاجی محمد کریم خان است و چه او از شاگردان حاجی سید کاظم و از طبقه علیّه قاجاریه است پس
سبب اشتهار و توت و کمینستی پیدا کرده و منسوب ایشان اینست که برکن رابع قائلند یعنی خدا و پیغمبر و امام و
رکن رابع که حاجی محمد کریم خان است و بنکدینه که رکن رابع در هر زمان لازم است و اقرار بان مختم و بر این
دلیل عقل اقامه نموده اند که هیچ عقلی بر آن دلالت ندارد و اخبار بر آیه متک شده اند که اخبار احادیم
در استناد آنها سخن بی پایان است و هم دلالت آنها محل خدشات و بر فرض دلالت اخبار نظمییه را در مقام
اثبات اصول عقاید چه حجیت و بر فرض تسلیم منتفی اینکه در حالت غیبت امام لازم است که بعلماء اعلام پیروی
کنند و این مرحله را کسی منکر نیست علاوه چگونه او خود را رکن رابع میداند که رساله در اخلاط و قصور نعم او در کتب
از اسوله واجوبه در طرین چاپ رسیده و اگر حاجی مزبور در کرمان نبود با کلیه در یک سال او نساء او از سطو
علماء اعلام فاسد میبود و لیکن در گوشه بود و از جمله معارفاتی که با حاجی محمد کریم خان شد و منزلت نواب چشمه الدوله
شخصی از حاجی مزبور سوال کرد که مسافر چه وقت میتواند روزه را افطار کند و نماز را قصر کند حاجی گفت بنکام
خروج از منزل مسافر معتبر است و تکلیف وی افطار و صوم و قصر صلوة است شخصی دیگر گفت که این حکم شما خلاف
ما انزل الله است و مخالفت سیره قوم و اجماع زیرا که علمای حدی برای هر نفس ذکر نموده اند حاجی گفت که اجتاه من
این است اما الاعمال بالنسبای شخص باینست سفر مسافر است ایضا وقتی یکی از امیرزادگان عظام از حاجی
محمد کریم خان سوال کرد که شما فرموده اید که مطلق انحال از واجب و سنت معنی از وضوء است گفت بل الاصل
استحاضه که نفس در وضوء و می وارد است رسول خدا صلی الله علیه و سلم ملت خود را مسح و سهله فرمود و ما چرا کار را به
خود مشکل کنیم مؤلف گوید که امثال این فتاوی ناشی از قلت اطلاع بر اخبار است چه حدیثی شیخ الطائفه در کتب
تتمیزیه روایت کرده که قال الصادق علیه السلام کل غسل معه الوضوء عند الجنابه ایضا از او سوال شد که ماده تمیز را
در قاموس از کجا باید پیدا کرد گفت تعاریف را در فرج باید جست و تلامیذ را در ملذ چون تفحص کردند دنیا یافتند حاجی
گفت که قاموس بسیاری از مواد را اطل کز داشته در مجلس دیکهین صحبت کز شست با و گفتند که تلام در اصل تلامیذ
بود و ذال را حذف کردند حاجی مزبور ایراد کرد که حذف ذال سندن دارد و شخصی گفت که در صرف مقرر است که خمسی
را بجمع منتفی انجموع میبزند لام را حذف میکنند کجا قالوا فی حذف اللام فی جمع الخماسی بحجت استمقال کلمه شل
سفر تیل که متعارف می گویند حاجی گفت که لام حذف می شود چه دخل بذال دارد پس بر اولام الفعل مشتبه شد
بحرف مخصوص ایضا در مجلسی بر صاحب قاموس حاجی مزبور ایراد کرد که قاموس بسیاری از مواد را ترک کرد یکی از
امیرزادگان گفت که ترک معانی در آن بسیار شده اما ترک ماده را نشان ندارم حاجی محمد کریم خان گفت که عرض کرد

قاموس نیت و حال اینکه معصوم در دعای شب جمعه فرموده عزج المبح کی از امیرزادگان غلام گفت که این کلمه باز است یا با زال گفت باز است پس بکتاب قاموس و نهایت و صلاح و مجمع البحرین جمع کرده نیافتند بعد فکر کردند گفتند که شاید ماده بر شصت و سه شده باشد و با زال باشد و دیدند که در قاموس نوشته عیج النساء ملائکه امیرزاده گفت که با زال است و معنی دوست و هر که گفته است که باز است و قاموس ایراد کرده که از اهل کراشته از بی سواد سی حاجی گفت که کلام امام است چگونه میتوان تغییر داد امیرزاده گفت که این سخن از شخص فاضل قبیح است نه زمان معصوم است که خود معصوم بفرماید که کلمه باز است تا ما متبع کسینم و کلام لغوین را باطل انکاریم و نه خطای صحیح معصوم در دست که کسی را مجال انکار نباشد و آنگهی کلام امام لغت عرب است البته لفظی استعمال می نمایند که شاید و نامادر نباشد پس غلط از کاتب خواهد بود و اگر اسم آن کتابی که این دعا را هست بیان کنید ثابت میکنم که با زال است حاجی چون جوابی نداشت گفت که شب بسیار گذشته برخواست و رفت امیرزاده در کتب معروفه دعا رجوع کرد چون مصباح کفعمی و وسیلة النجاة و سفینة النجاة و اقبال دعا فرمود برآید که در کتاب محمد تقی پس از اقا عبدالحسین بن آقا باقر بهبانی در منتخب ذریعة الضراعة آن دعا را یافت و در آنجا باطل نوشته بود و مطابق با قاموس بود که با زال بود ایضاً روزی در مجلس شخصی از او سؤال کرده که در عبارت دعا رجب بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد ایثانی صفت محمد است یا علی مضاف الیه است حاجی گفت که در کلام عرب صفت برای مضاف الیه مطلقاً استعمال نشده بلکه ثانوی صفت مضاف است عالمی در آن مجلس بود گفت که چنین نیست بلکه در کلام عرب صفت مضاف الیه بسیار مثل یا بنت محمد المصطفی و زوجة علی المرتضی و ام الحسن المجتبی علیه السلام و در فقرات زیارت فاطمه و در دست یاهم الحسن و حسین سیدی شباب اهل الجنة و در موضع دیگر و در دست السلام علیک یا فاطمة بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و در دعای عدلیه و در دست که بعد الرسول المختار علی قلع الکفار و از این قبیل بسیار است همچنین صفت مضاف نیز بسیار است مثل ذو العرش المجید و جانی غلام زید الشریف بالرفع و همچنین صفت از برای موصوف مضاف نیز آمده مانند همین فقره دعا که شما صفت بعد از صفت باشد از برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین صفت از برای موصوف مضاف با فیدن موصوف بود صفت اول که مضاف باشد نیز وارد شده مثل همین فقره دعا باین معنی که محمد بن علی علیه السلام و باشد نه آنکه محمد دوم باشد و نه آنکه علی دوم باشد بلکه محمد بن علی دوم باشد باین معنی که یک محمد بن علی پیشتر گرفته و این محمد بن علی دوم است و ظاهر از فقره دعا این معنی است حاجی محمد کریم خان از استماع این کلام

کتاب

سید محمد باقر بن سید علی

خواهد

از آن عالم گیر ساند و گفت همیشه بنای شما بقصیع مردمست و بنای نزاع داشت که آن عالم ساکت شد و ثلث
این کتاب بر کتاب ارث و العوام حاشی بسیار نوشته در رد بر او اگر متفهم ایراد باشد در آن کتاب نیاده آن
سید محمد باقر بن سید علی حسینی قزوینی از تلامذۀ شریف العلماء و شیخ علی بن شیخ جعفر و باذکات و ادراک
و در نزد ملا محمد طبعیل یزدی که آزار شد تلامذۀ شریف العلماء بوده تلمذ نموده و در اصول و فقه در بدایت حال
نهایت مسطر و در آخر عمر قدری تارک شده بود و آن هم بواسطه زیادتی مرحیبت بود و بسیار خوشخط بود در فکست
و نسخ و این هر دو خط را نهایت خوب مینوشت و در این دو خط ممتاز از خوشنویسان زمان بود بلکه در آن
عهد بخاطر او هیچیک از علماء را ندیده و نشنیده بلی اخوند ملا علی قزوینی در خط شکسته سرآمد اهل زمان بود و در زمر
درویش مشق کرده بود و جناب آقا سید محمد باقر تقریر خوش و تحریر دلکش داشته و در جدل و مجامع بطولی داشته
نخوب که مرحوم اخوند ملا عبد الکريم ابروآنی که محرر علم اصول در عراق عرب و عجم ثانی نداشته در مجلس مجامع کرات مرئی
شد که از آقا سید باقر عجز داشته باینکه فی الحقیقه اخوند ملا عبد الکريم است و آقا سید محمد باقر بوده و در آخر امر ریاست
عامه و تمامه از وزارت السلطۀ قزوین مستعفی باوشده و او را برادری بود موسی بجای میزبانی و او مرد فاضلی بود
مؤلف کتاب دواهی تفسیر قاضی را در نزد او میدیدم و در بدایت امر حقیر آقا سید محمد باقر درس اصولی میگفت
حجیت کتاب من هم حاضر میشدم و در ساله در حجیت کتاب نوشتم و مجموع تحقیقات او را در مقام رد بر آدم و چون این
فقیر در اصفهان از مرحوم حجة الاسلام اجازه خواستم پس کتاب از فقه مرا خواست و مطالعه نمود و در آن روزی که
و عده کرده بود که اجازه بویسد وفات یافت پس خواستم که از استاد و نیز عاری نباشم پس از شاگردان آن جناب
طالب اجازه شدم که تیتنا و تبرک و در سلسلۀ استاد و از اساتید او هم و از او با واسطه اجازه داشته باشم لهذا از آقا سید
محمد باقر اجازه خواستم و آقا سید محمد باقر مزبور از مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام اجازه داشته و در نزد او نیز
تلمذ نموده بود و صورت اجازه آقا سید محمد باقر که برای این فقیر نوشته اینست هو الحجیر و الحجیر و بستند و بستین
صورت اجازه آقا سید محمد باقر برای مؤلف کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا ما كنا لنالوا له لولا أن هدانا الله
والسلام على خير خلق الله محمد بن عبد الله وعلى آله وصحبه
والسلامة الموقرة وجعلناهم من عباده الصالحين
والمرسلين ولعلنا فيقول العبد الحقير الجاني القاصر الراجي إلى الله العارف بالسيرة محمد باقر بن علي الحسيني القزويني
اليسما الله تعالى باسم الغفور الغفار وحشر جماع أجدادهم في دار البقاء الذين هم شفعاء الناس إلى ربهم

اعظم نعماء الله تعالى على العباد وجود القميين من العلماء في البلاد واهل الاية عليهم بركاتهم في اخذ معالم الدين من الفقهاء
الذين عليهم وثوق واعتماد فانه فوق كل نعم الله سبحانه على قاطبة العباد منهم اجماع الصفات الكمال والعلم والناحية الافعال التي
والحكم العالم العامل والفاضل الكامل الصاعد في مدارج التحققات والتدقيق ذو العلم الرشيق والذهن الرشيق وضلع الخلق
فتاح الدقايق المودع من الله الميرزا محمد بن سليمان الشنگاني امين الله تعالى من سوء الظاهر والباطن فانه بعد ان سافر
من وطنه الى دار السلطنة قزوين وتوقف فيها مدة طويلة واشتغل بتحصيل العلوم الدينية لدى وحصل ما ينبغي تحصيله
صديقه ثم سافر الى دار السلطنة امشلمان وصرفت عمره في تحصيل العلوم الشرعية وكسب الكمال العالية ثم سافر الى اماكن
المتبركة والمقاعد المتعالية الشريفة والعبات العالية الرفيعة على مشرفا آلاف الشناء والتحية وتوقف فيها مدة من الزمان
ابتغاء التكميل ما ينبغي تكميله ومبغى تسديده ثم رجع الى وطنه فاخترت في احواله فوجدته متمكنا من استنباط الاحكام
الالهيّة من مداركها المعلومة وبالحاكمة الاجتهاد وله الفتوى عند رجوعه العباد اليه في اخذ معالم دينهم والحكم بين الناس
عند الترافع وعليةكم الاتكال والاعتماد بما افق وحكم فارضوا به حكما وله الانذار امتثال الامر الله النذر القهار
من طائفة من كل فرقة بعد الرجوع اليهم في كل حاله ليركبوا فريض الله ومجوباته ومرتباته ويحترزوا عن محرماته و
مستغصاته ومن هميته فان الداعي لا يرسل الرسل واتزال الكتب من اسرار العزيز الكريم كتاب انزلنا اليك
لنخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحميد فابرز ما في تكميله وما ينبغي ابرازه من اهل
الفضل والكمال واعلم ما في باله مما ينبغي اعلامه من العلماء الاعلام من الاستبادة المتداولة من السلف الخلف
وقد حكى السمي الاستاد الاعظم طاب مضجعه عن الشيخ النجاشي عن احمد بن محمد بن عيسى قال خرجت الى الكوفة في طلب الحديث
فلقيت بها الحسن بن علي الوشائري ان يخرج كتاب العلان بن رزين العلان و آبان بن عثمان الاحمر فخرهما فقلت له
احب ان يخرجهما فيقال يا ربك الله وما عجلتك اذهب فاكثرت بها وسمع من بعد فقلت لا امن الي ثمان فقال
لو علمت ان هذا الحديث يكون له الطلب لاستشرت منه فاني ادركت في هذا السبيل تسعة عشر شيخا كل يقول حدثني جعفر
بن محمد عليها السلام فاستجازني زيد توفيقه وعلمه وتقويته وجعل الله كل يوم منه خيرا ثم مضى ابتغاء الاتصال اسانيد الاجابة
الى مهابط الوحى ومخازن الاسرار من النبي والائمة الاطهار عليهم وآلهم آلاف الشناء والتحية من الكريم العزيز الغفار
واخترت عن منقصة الانقطاع والانفصال فاجرت زادا فيما زانه وصانه عما شانه ان يردى ما سمعته منى وما وفقني
الله تبارك وتعالى من دقايق الأفكار ما خلعت عنه كتب الاجابة وفضنى الله تعالى لاطهاره في قلبه
التليف والتركيب وكل ما جاز لي رواية من الاخبار المروية عن مخازن العلوم الالهية فاتم الرسالة الجامعة واهيا
الحجج الالهية والادعية والمناجات الماثورة سبيا للصيغة السجادية والصفات في الاخبار والفقه من اصحابنا
الامامية وغيرهم من المصنفات في العلوم الدينية كتب التفاسير والدعوات والزيارات والرجال وغير ما يتيسر للاصول

الاربعة المشتهرة في الافاق والاحصاء اشتها الشمس في رابعة النهار التي عليها المدار في هذه الاعصار الكافي والفقيه والهيبة
والاستبصار مكن الله تعالى مصيفها جنات تجري تحت قدورها واشجارها الانهار في جوار الائمة الاطهار عليم صلوة الله الملك
المجبار وما تولد منها ومن غيرها كالوسائل والواني والبحار سكن الله تعالى نزل فيها مساكن الابرار فله مد الله توفيقاته وكتب
احصاده واحداه ان يروها عن عن جماعة من مشايخنا العظام مكن الله تعالى ارواحهم في دار السلام منهم شمس
فلك العلم والتحقيق بدرهما المجد والتدقيق سيد المجتهدين المعقدين ملاذ العلماء العالمين محيي شريعة سيد الكثرين
مجا الفقهاء المعتمدين غياث الاسلام ومغيث السليين استاذنا الاعظم الا فخم سمي العلامة في زمانه آية الله في
العالمين حجت الاسلام الحاج سید محمد باقر الجليلاني مولدا والامنعا في سكنى ومدفنا طاب مضجعه الذي اجازته
جماعة من فحول الاساتيد الذين لم نزل من نفع مثلهم في المتأخر من المتأخرين من الفقهاء العظام طاب ثوبهم
كالسيد السند المويد العلامة دهره روحه عصره استاذنا الاعظم الخيرة الاعظم والفقيه الا فخم المحقق
المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلي ميرسيد علي الطباطبائي الحائري سكنى ومدفنا حشره الله تعالى
مع مشرفي في الفردوس العلي وقدوة المحققين واسوة الفضلاء المدققين زبدة الائمة المجتهدين والتدقيق مسبين قواين
الاصول واليقين مشيدين بهج الفروع بالبرهان الثمين مولانا الاعظم الا فخم ميرزا ابو القاسم الجليلاني القمي قدس
الله تعالى نفسه الزكية وافاض عليه المرحم الربانية والشيخ العالم العامل الكامل الزاهد المتوسع الباذل الشيخ الاعظم
المكرم ايشان سليمان بن الشيخ معتوق العلي طاب مضجعه والسيد السند الازاهر العابد الزكي والفاضل الكامل العلي
مولانا وعبدنا السيد الجليل السيد حسن الشهير بالبغداد طاب ثراه والجزاز اخوه والبدوا بالبرهان الجامع للمحسن والمفاز
العالم العامل والفاضل الكامل شيخنا اعظم ملاذ العرب والجمع معدن الفضائل الجلية بالغ المقاصد العلية ناشر المنهج
الجعفرية شيخنا وعبدنا الشيخ جعفر الخفي طاب مضجعه يعني السبئية على طرق مشايخ اساتيد الاستاذ وحجت الاسلام المتقدم
اوصاف طاب ثراه الى العلامة المجلسي فقولنا سيدنا العلي استاذنا الاستاذ المتقدم القاب طاب ثراه نقدره وعن
السيد الجليل ذي الشرف الجليل المرتحل من العالم الفاني الى العالم الباقي الامير عبد الباقي الاصفهاني عن والده
المغفور مير محمد حسين عن جده من قبل امه فلاح العلوم والاسرار كشاف الاستدراك عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر
المجلسي فاض الله عليه من لطفه الخفي والجليل واما عدة المحققين وزبدة المدققين ميرزا ابو القاسم نور الله تعالى مقوله
فيروى عن المولى الساطع والبرهان القاطع الريب والشك عن وجه الحق باوضح البيان آية الله تعالى في تامين
الامثال والاقران قدوة العلماء الا عيان نور الله تعالى في ظلم الجمل في الايام والايام في قواعده العلوم الدينية
بعد ما كانت تنظم تبرز مبانى الاحكام الشرعية غيب ما كان تدرس علامته زمانه اعجوبة آواذ الذي فضيلة كل من
تاخر ما خوزه من نعم الله تعالى علينا بالاستفادة في الاصول السقي البهيا في طاب مضجعه الشريف الحائري سكنى

در احوال سید محمد باقر

۶۵

و مدتی او میک یا حبیبی و سببی بعد صرف العمر فی الزهد و التقوی و الاقامت فی التالیفات و التصنیف که از یک معرفت
 من الله الموفق بالاعتماد فی الدعوات فی انخلوات فی مظان الاجابات و ان لایفسد فی حیاتی و سانی فی شینی من اللغات
 فی انخلوات در جانی من اعد العزیز المتعال از دیاد و عمر و ابتعاک صحیح و سلامی مصونان من الکافات الی ان یبلغ الی الهم
 الی اجل بمرور الاوقات الموعودة و السلام - مما ینجب صورت اجازة مرحوم آقا سید محمد باقر است و جناب سید
 ملا تالیفاتیت از انجمله رساله در نقل ملک فناء موفی را و رساله در مقدمه واجب و غیر کن و سید بعد از مراجعت از عتبات
 عالیات چند می را در قزوین در گوشه اختفاء و انزوا منزل کزیده از ان پس مدت دو سال در اصفهان خدمت محبة
 الاسلام سبی خویش اشتغال داشته و از او اجازه گرفته مراجعت نمود و از آن پس ریاست عامه قزوین بایشان انجمن یافت
 پس در آخر کار مجدداً ولد والی قزوین تعذیات بسیار بر رعایا و بر ایام خوده خلایق اجل نمودند و او را از شهر بیرون کردند
 و این عمل با سید محمد باقر شتمنا ریافت و بدین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نموده سید چند می را بخت
 صرف نموده پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سرآمد علماء عرب و عجم بود و در زمانی که خدمت شریف العلماء
 شیخ و سید تلمذ مینمودند آشنائی و دوستی داشتند پس شیخ رفته بسطان نوشت و توسط نمود سید بقزوین مراجعت
 نمود و زمانی این فقیر ایشان را از تصرف در امر دیوان منع نمود و در جواب فرمودند که من چون خواستم که از خدمت
 حجة الاسلام سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود که در مقام حوائج مؤمنین خود را معاف نداشته و نبات
 در انجام و انجمل امور مسلمانان کوشیده که شیخ کلینی یک بابی در کتاب اصول کافی منعقد نموده در اهتمام کار مسلمانان
 و انجا بر بسیار از ائمه اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت فقراء و ضعفاء خود را مخط معاف
 نمیدارم و بعد جناب آقا سید محمد باقر مرزوبورق بشتاب و بد چنانچه عمر جناب شهید ثالث نیز همین مقدار بگذریده
 بوده مؤلف این کتاب گوید که عمر علماء اعلام در هجده ایام غالباً بیشتر از سائر انام است باینکه ایشان غالباً در
 خدمت و از او اعمال حرکات فکریه و تصنیفات و تالیفات میباشند و هرگز از اخذ فی لذت و البسه و امتعه
 اقله تلمذ نیستند باینکه آلام روحانیه از انباء روزگار بی اندازه همیشه بایشان وارد میآید

در سبب طول اعمار علماء ابرار

و سبب طول عمر ایشان چند چیز است یکی مصاحبه کماله کماله منتهی و اقیه که بجز خدا تعالی کسی واقف نیست و
 بعضی از ان مصاحبه میخوانیم که بعقول ناقصه ادراک کنیم مانند ترویج دین مجید و دفع و دفع عقوق و شبهات مصلحت
 و اهتداء و اقتداء مسلمین و نزول بیگات از آسمان بر زمین و خدا تعالی و در قرآن شریف فرمود ما و اما ما یفزع الیک
 فیمکت فی الدن - و این آیه بمعوم شامل اعمار علماء نیز میباشند چه ایشان منفعت باحوال ناس دارند و سبب
 اینکه علماء در صحن شباب و کمالات کمتر که کمال میرسند و کمتر غلوس نیست و از غلوس چنان شکر و نیت رسیدند

خالص میشود پس آن وقت بکار دین می آیند دوم اینکه علما، دایم الحضور و دایم القرب و زمر حضرت فرمایند
اند فلذا اشعه انوار افاضات شعثانیه و اور و اور بر فرق فرقان سامی ایشان بیش از دیگران بر توفیق
است و کس استعداد استفاضه از سائر مردمان بیشتر دارند لهذا افاضات از هر جهت برایشان بیشتر
است و از جمله افات طول عمر می باشد و غیر ذلک من الاسباب.

در احوال کثیر الاختلال مؤلف این کتاب

محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبد المطلب بن علی التتکابنی که چنانچه این فقیر مؤلف کتاب خود را در
علما، اطیاب که موفیق این کتاب است نمیدانم لیکن برای غرائب احوالی که مرار و مری داده و ذکر آن بجز
از یاد توکل است و برای ذکر تالیفات که مایه تشویق طلاب است و برای اینکه اجلاء از اخلاء و راسخا
اسمی از این فقیر برده باشند اسم خود و تفصیل احوال را ندانم و دانسته ام ملا علی که جدا حلامی این فقیر
سلک علما، بوده و زیاده از این احوالش مرا معلوم نیست و اما اخوند ملا عبد المطلب که جد دیگر این فقیر است
از مشایخ علما، این مله بوده و در قبایح قدیمه و مرسومات عتیقه ذکر اسم سامی آن مرحوم را نهایت
تکریم و تعظیم نموده اند و او پسر خود مرحوم ملا محمد رفیع را که جدا دانی این فقیر است تحصیل علوم دینی و ادبی
و جد ملا محمد رفیع پدر السلطه قزوین رفته و شرح لمعه قرائت میکرد که پدرش فوت شد و عیال بسیار داشت
پس او بوطن مراجعت و در دهانوشتن معروف در این دیار شد و نهایت با تقوی بوده و از حاکم بلد مرحوم
محمد بی خان و بعضی از اهلای دیوان هر ساله منوط بود لیکن خود مرحوم ایشان را با صرف خود و عیال
خود نمینمود بلکه هر وقت که وظیفه مقرر او میر رسید آنرا در میان صغار و فقار قبیل و قریه خود تقسیم مینمود
و دو پسرش را که اخوند ملا عبد المطلب عم ما جد فقیر میرزا سلیمان و والد فقیر ابی عراق فرستاد و عم ما جد باطل
مباحثه مینمود

احوال والد مؤلف کتاب

والد ما جد در عربیت بسیار مسلط شد و در نزد اخوند ملا علی قوری مدت بیست و دو سال تلمذ نمود و کتب
صدری را در نزد او دید و در علم حکمت سرآمد همسران بود و شرح لمعه را در نزد اخوند ملا علی قوری دید و من خود
مشاهده نمودم که شرح تجرید شوارق و شرح لمعه و تفسیر قاضی را برای افاضل طلاب درس میگفت پس بعد
تحصیل شروع به علم طب نمود و استادش میرزا اسمعیل اعرج اسفهانیه که کهنه قاشاک و در محکمه طب اوستی نشسته
و میرزا اسمعیل در نزد والد شرح تجرید درس میخواند و والد در نزد او طب تحصیل مینمود و مدت دو سال در علم
طب کار کرد و بنحویکه در طب سرآمد همسران شد و در دار السلطه اسفهان در تدریس قانون منحصر شد.

حکایت والد باطل مهراب اصغفانی

و در آن زمان در اصفهان ملا مهاب بود که از اعظم و مشاهیر عرفا بود و کشف از مغنیات مینمود و زمانی ملا مهاب
 زیارت حضرت سید الشهداء مشرف شد و در بالای سرشست و ملا کلظم نامی هزار جویی که در علم مایه چندان شت
 و در بالای سرش نماز بود این دو نفر پهلوی هم نشستند پس بعد از نماز صبح ملا محمد کلظم حکماء صوفیه را
 میرد و هر یک را یک تسبیح که صد دفعه باشد لعن مینمود پس یک تسبیح ملا صدری را لعن کرد و یک تسبیح ملا محسن
 فیض را لعن کرد پس از آن یک تسبیح ملا مهاب را لعن کرد ملا مهاب از او سوال نمود که این شخص که او را لعن میکنی
 کیست گفت ملا مهاب اصفهانی است ملا مهاب گفت که چرا او را لعن میکنی گفت بجهت اینکه او بوحث واجب
 الوجود قائل است ملا مهاب گفت احوال که او بوحث واجب الوجود قائل است او را لعن کن سید تا چنین
 پیدا نکند و ملا محمد کلظم چون شنیده بود که صوفیه بوحث وجود قائلند پس او فرق میان وحدت
 وجود و واجب الوجود نمود و مجله مرحوم والد ملا مهاب کمال مرآه و مصاحبت داشت و معروف بود که
 او کشف از مغنیات میکند و کرامات دیگر هم دارد شبی مرحوم والد در خواب دید که داخل بهشت شد و از هنر
 آنجا یک عدد در بر داشت پس آن خواب را برای ملا مهاب نقل نمود ملا مهاب تاملی کرد پس گفت که ترا
 از واج زنی از طائفه سادات مقدسست و از آن زن برای تو پسری خواهد روزی شد که از مشاهیر و مسلمین علمای
 آن عصر و از اولیاء خواهد بود و از این سبب والد مرحوم بجهت تولد کتاب نیت محبت داشت و سخن بگفت
 ملا مهاب بود و والد ام از سادات بود که نهایت صبیح القلب و از طبقه سادات امام جمعه اصفهان اند و یک
 شعبه از ایشان در یزد و میرزا سلیمان یزدی که عالم معروف بوده است از همین طبقه است و طبقه از
 از ایشان در هند سکنی دارند و سادات حسینی میباشند و یکی از سلاطین صفویه جدادری خولف را باین بدو نشان
 که تریق شریع کند و مرحوم والد در اصفهان سکنی کرده تا اینکه شترآده آزاده نواب ملک آرا محمد قلی میرزا که والی
 مازندران بود مرحوم والد را در نزد خود طلب داشت برای زیاده ای اشتیاقش در صنعت طب مرحوم
 و والد اجابت نمود و مجدداً او را طلب نمود و با و نوشت که اگر نیانی خواهی هم سلطان عارض شد که محتسبی
 گماشته تا ترا بیاورد و بجانب اخوند طاعلی نوری هم رقعۀ نوشت که البته او را فرستاده باشد پس اخوند
 نوری با محاج و اصرار مرحوم والد را روانه آند یا ساخت آن مرحوم از اخوند نیشابستان اجتناب مینمود و محلی
 زیاد در اکل و شرب و البسه و امکنه متصدیان امر دیوان داشت پس چند سالی در مازندران بود و
 از آنجا به تنگابن **در کرامت والد مرحوم** آمده دیگر مرصع
 و مرحوم والد و اغلب صلوة در اول اوقات و با و نوافل روایت و مواظب و هر روز یک مجز و قرآن
 تلاوت مینمود و هر صبح سوره کیس و صد دفعه لا اله الا الله الملك الحق المبین و سائر اوراد مداوم

و سوره اذواقعه را در قنوت نماز و تیر و میخواند و نماز شب هرگز از او ترک نمیشد و علی الدوام به کتب اخلاص و احادیث ائمه اطهار اشتغال داشت و مرحوم والد می گفت که از خداوند مسئلت کردم که مرا در دنیا آن قدر مملکت دهد که توپیر مبدلون برسی و چنان اتفاق افتاد که چون بحد بلوغ رسیدم و والد ماجد و قاتل یافت و این از کرامت آن مرحوم بود و والد را حواشی ست بر مطول و منافع و شرح جامی و شرح اسباب در طلب و شواهد ربوبیه و زاد المعاد و رساله در بابا و معاینه آن و بخط خود کتب بسیار نوشته چون تفسیر و شرح سید نعمت الله و تحصام و حاشیه طلیعی و حاشیه ملا میرزا جان بر مطول و جلدین منافع ملا محسن و شرح آقا باوی بر منافع و شواهد ربوبیه و شرح زیاده جامعہ شیخ احمد و واجوبه المسائل او و شرح نواید او و نصف تحفه و نصف شوارق و نصف محرق و نصف زاد المعاد و حاشیه بر حکمة العین و جلد سوم حیوة القلوب و تذکرة الائمة و در یک شب وقت سحر از خواب بیدار شدم دیدم مرحوم والد نشسته است و پشت می کردید و یکی از زوجات هشتم شد بعد از مدتی که او را تسکین حاصل شد از سبب گریه سوال کردم فرمود در قنوت و تر مناجات خسته عشر میخواندم و میکردم ناکاه دیدم که از سقف خانه آوازی برآمد که اینها العالم العالم مرحوم والد زیاده ازین حکایت نمود از آن پس گفت که چون من آن آواز را شنیدم چنان گریه بر من ستولی شد که نتوانستم نماز را با تمام رسانم بی اختیار خستم و گریه کردم و تا من زنده هستم این مطلب را ابراز نکنید که من از شمارا منی نیستم مجمل آن مرحوم مناجات خسته عشر را همیشه در قنوت نماز و تر از حفظ میخواند و در نماز چنان خضوع و خشوع داشته که در انباء نوکا آن قسم نماز بنظر این تبه روزگار رسیده و چون این فقیر بحد بلوغ بالغ شدم مرحوم والد از دنیا رفت یافته و در ایام حیوة او صمدیه و شرح تشریف را در نزد او خواندم و سیوطی و کبیری و حاشیه ملا عبد الله را در نزد خال مفصل آقا سید ابو جعفر بن سید حسین اعلی الله مقامه قرائت نمودم -

در احوال خال مفصل آقا سید ابو جعفر

و آقا سید ابو جعفر از شاگردان آقا سید علی صاحب ریاض و پسرش آقا سید محمد بود و آقا سید محمد او را اجازه میداد و امر بفقیر نوشتن فرمود لیکن آنجناب از کثرت ریح و تقوی احتیاط نموده همان رشته تقلید را از دست نداشت و در اجبه و خود شک داشته آنان پس در اصول و فقه تارک و در عربیت ید طولی داشته و بر سیوطی حواشی بسیار که مشتمل بر دقائق افکار است نوشته و از جمله کرامات خال مفصل آقا سید ابو جعفر اینکه وقتی محصلی از حاکم فقیری را گرفته آزار میکرد آنجناب فرمود او را بکشد آن شقی کوش نه کرد آن جناب فرمود که خدا ترا بوانه کند پس آن شقی بلا فاصله دیوانه شد و بعد از سه روز بدو ابوالوارث شافعی - کرامت دیگر اینکه هر شب تا صبح در مسجد میرفت و تا صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری بود شبی درویشی بدان مسجد بود و آنجناب نمیدانست

از نزد محکوک چهارده اتم شبیکه شب جمعه بود بخدا مخواستم بخوابم و دادم به ششم صبح و در اشرافی دادم و تار یک
هم بود و در وقتی مراجعت نمودم دیدم که عوض و پیه اشرافی داده ام پس کیسه که در آن اشرافی بود خالی یافتم
صبح همان کیسه که جای اشرافی بود بیرون آوردم که در آن اشرافی برای مخارج یوسیه نموده باشم دیدم که دو
هدد اشرافی در میان کیسه است با اینکه در آن شب خالی بود یکس را هم در آن جا تصرفی نموده و این قضیه در دو دفعه
اتفاق افتاده که کیسه خالی و از آن پس نزد در میان آن بود و یک دفعه نیز مانند این قضیه در همان سفر دیدم اما
در جوار حضرت عبدالعظیم بن عبداللہ حسنی واقع شد و آن حضرت بهفت پشت بجنرت امام حسن مجتبی علیه الصلوٰۃ
و السلام میرسد و اینجا کیسه باز یافتم و در این وقت خرجی را هم یکسر تمام کرده بودم ایضا دو کرامت دیگر
از حضرت معصومه مشاہد نمودم چه فرزندم و عیب لم برد و مریض و در شرف موت پس بان صدیقه صفیری عرض
کردم که ما از راه دور بدر خانه شما آمدیم قرق آن داریم که دماغ سوخته و طول از خدمت شما مراجعت کنیم فی الجمله
برود و مریض صحت یافستند و از جمله افاضاتی که برایم روسی داد و اینکه شبی از شبها در ایام اقامه کربلا می گفتی
حضرت امام موسی کاظم ۲ در عالم رویا دیدم و از آنجناب سوالات چند کردم آنجناب جواب فرمودند پس عرض کردم
که در مسئله معروفه ظن خاص و ظن مطلق حق با کدام قول است آنجناب از جواب اعراض فرمودند و در این باب
چیزی فرمایش نکردند و انستم که مقصود آن حضرت جواب ندان است که در این اعصار که امام زمان غائب
و باب علم منتهیست بزمین احکام ظاهره که درست داریم یا موریم که عمل نمائیم -

در موعظه و تذکار نعمات قادریه

از جمله سوانح اینکه مولف کتاب در وقتی از اوقات بدیدن والی و فقه الله رفتیم و در آنیکه تعیین کردند تفنگی
و آنجا بود که کوشک ریخته و در حرکت دادم که مکانز و سستی حاصل آید صاحب مجلس که والی و فقه الله باشد گفت که حرکت
مده چه احتمال قریب در بیرون رفتن و خالی شدن تفنگ بود و در میان مجلس بایه قتل اهل مجلس و مورث شمرای
میشد من سکوت کردم باز این سخن را مکرر ساخت تا اینکه من متغیر شدم و عرض نمودم که شما مالک الملک را از
مملکت او معزول دانسته اید آن خدا نیکه مرا از کستم عدم وجود و از وجود تاباس شیخوخیت رسانید محفوظ داشت
و دشمنانی از حیوانات و حشیه و حیوانات الهیه محافظت فرمود و هم از هم بیت و غرق و حرق و صاعقه و ریح
و امطار و سیول و زلازل و همچنین حیواناتیکه سم دارند و یا در مسامات و سوراخهای بدن داخل میشوند و از
اعدای انبیا جنس محافظت فرمود و بلذا ید مراتب علییه محفوظ داشته میشود و این همه کیفیات باندک چیزی در جمیع
مخامی او را ضایع و کاسه و فاسد گرداند اگر خدای تعالی صاحب منصبی در دست اهدا سلطان گرفتار و سلطان را هم

قدرت بر استخلاص او باشد آیا بغیر تش میگوید که چشم از او پوشیده و مملش گزارد و البته حضرت امام عصر علیه السلام
 نمیگوید که ملازم و اعلاص کیش خود را باین نحو مبذول بربوید مگر مصلحتی که ملاک منه اقتضاء خلاف آن کند و
 هم باعث تکلیف
شبهه فرنگیان در انشقاق قمر شخص باشد
 ایضا از جمله وقایع اینکه در مجلسی بعضی از اعیان حاکی از سفر فرنگیان شد که سفیر میگوید که با فرنجیان سکر
 انشقاق قمر میباشیم چه در روزنامه چنین خبری نوشته نشد و کسی در اقامتی بلاد افنج خبری ندیده اگر چنین
 غریبی صد در میافت بر همه معلوم میشد و این حاکی میگفت که علماء هم کسی نمیتواند که با دله و براهن بر
 سفر اول خارج این امر را مبرهن و آنها را حجاب نماید این فقیر مؤلف کتاب در جواب بیان کردم
 که در باب عجز علماء الطیاب از جواب حقیقت او آنست که علماء اکابر در چنین محافل حاضر نمیکردند
 و بعضی از ناقصین که منرا از چنین مجالس اند قاصر از حل این شبهه و بی خبر از سببه و معاندیت ما اینکه در این
 از منه غالباً دارای علم مقبول اند و از علم محقول آگاهی ندارند و اینگونه مسائل انحلال آن از علم مقبول
 از این باب می بینید که در جواب قاصر اند و ما حل شبهه آنست که انشقاق قمر در هنگام شب و آنکس
 یک نخله شده پس از این بابت در آن شب همه کس اطلاع نیافت بلکه همان چند نفر که حاضر مخبر شریف
 پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام بودند مشاهده نمودند و مردمان دیگر بعضی در خواب و بعضی در میان خانها و بندی
 مشاهده مشغول از این بابت قبلی از مردمان مشاهده کردند علاوه بر روزنامه در آن از منه در میان فرنگیان متداول
 نبوده بلکه روزنامه از محدثات اعصار متاخره است چنانکه بر متبع در طریق فرنگیان که منصف باشد مستور
 پوشیده نیست علاوه بر زمین کردی ست و هر پنج فرسخ بسمت مشرق آفتاب یک دقیقه زودتر طلوع و غروب
 میکند و هر بیت فرسخ چهار دقیقه چنانکه در علم هیت همینست و بسمت مغرب هر بیت فرسخ چهار دقیقه آفتاب
 دیرتر غروب مینماید و دیرتر طلوع میکند فلذا بر کردیت زمین متعرج ساختند که یک روز میشود که چهارشنبه و
 پنجشنبه و جمعه باشد بالنسبه به نفر که یکی در همان مکان اقامه و دیگری بسمت مغرب و دیگری بسمت مشرق
 و بعد از سی سال بیکدیگر برسند چنانکه شیخ بهائی در تفسیر الافلاک نوشته پس بلاد افنج قطعاً در زمان متفق
 بافتی می نبود چه شاید در بلاد فرنگ زمان انشقاق وقت ظهر بود و یا وقت عصر بود و بکذا فلذا در آن روز
 مرئی نشد و اما بنا بر مذہب بعضی از علماء که اعجاز از بابت آنست که نبی و یا ولی تصرف در قوه حیاتی
 و یا بصیر نماید و آن شخص چنان می پندارد که چنین امری بوقوع آمده بنا بر این مذہب پس تصرف در
 مشافین بودن بالنسبه بکسان دیگر لیکن این مذہب فاسدست زیرا که لازم می آید که اعجاز از باب افشا
 باشد و حقیقت و واقعیت ندارد و اینگونه سخن فاسدست بلکه معجزات انبیاء همه بر سبیل واقعیت -

در رؤیای مؤلف کتاب واقعه کر بلا را

و از جمله سوانح غیبیه اینکه در زمان یغان شباب در ایام دینه عاشورا بقرنیت کتاب مقاتل اشتغال داشتم
 شبی از شبها در این خیال بودم که چگونه می شود که اصحاب حضرت شهادت یاب هر یک بیدان میفرستند جمع
 کثیری از اشعار بهار البوار میفرستادند باینکه لشکر مخالف نیز شجاع و دلیر بودند چرا از آنها شجاعتی بطور زیور
 پس شبی در خواب دیدم که واقعه کر بلا روی داده و این فقیر در لشکر حضرت سید الشهدا علیه السلام بودم
 شخصی بنزد من آمد که فوبت جهاد اکنون تورا سید من گفتم که من آلت حربی ندارم آن شخص چاقوی گهسته
 که قبلی از تیغه آن چاقو باقی بود آنرا بدست من داد که این حربیه تو باشد گفتم لشکر مخالف در کجایه پس دست
 مرا گرفت تا بدیواری رسیدیم دیدیم که موران بسیار برهم سوار و بر آن دیوار راه میفرستند آن شخص گفت که
 این موران لشکر مخالف میباشند پس من چند خطی کشیدم و در هر خط کشیدی مور بسیار فرو ریخت پس من بیدار
 شدم فهمیدم که این معنی شجاعت است و این خواب برای دفع شبهه بود که در قلب فلجان کرده بود و بعد از آنکه
 بعین الیقین دفع و رفع این شبهه کردید - و از جمله سوانح غیبیه اینکه در وقتی از اوقات زراعی حضرت خلیل
 انصاف پیغمبر جمیل اوف التیحه و الثناء و بعضی از رسالتی سکنی و برایشان غل زبیم عنودی که خدا و آن شده و صفت
 بی خدا آن کرده را از ستم بسته و آورده کرات ستم رسیده کان باین بی بضاعت متجی و من هم به کما شکان الی
 کزیه بعد اولی و مره غبت اخبر می شاک و از سوء سلوک ملوک آن بلوک حاک و از فطایح و شتایل آن بی سیرت و
 فطرت خباثت سریت و نانت رعبت باکی هیچ شمر شمر و فشاء اثر و دفع آن شور و شر نه کردیده فلذا روزی
 پیام بحضر جبرائیم نام در بالای منبر پس از تذکیر و تذکار بدرگاه ملک عدل جبار قهار عارض گشتم که بار الهی
 احفاد و اولاد امجاد انجا و پیغمبر با سدا را از ستم این ستمکار غشوم میثوم نجات و این مطر و دم و دود و دمار و مرض
 بیاب و تباب و لعذاب روز حساب مغرب فبا بعد از چند وقتی آن خدا رتبه روزگار برای پاداش و جزای

از الطاف غیبیه

استحار بهار البوار

از جمله الطاف غیبیه الهیه اینکه عیال را حاجت بضروری از ضروریات خانه در کار و چند دفعه هم را بمن آسگار
 کردند من در آن باب مایل و داشتم اگر چه مایل نبود بلکه هر چه تجسس و تفحص نمودم میسر نمیشد تا روزی لطف
 در آن باب اصرار من تفکر کردم ملهم بآن گردیدم که نظر باخبار برای قضاء حوائج و ضرور ساختم و تحت الحکم عیال
 را انداختم و بطلب آن کار بیرون شدم بعد از طی صد قدم بی فاصله آن حاجت انجام و انجام پذیرفت -

در اثبات نبوت خاصه

از جمله حکایات بدیهه که بالنسبه بؤلف کتاب رویداده اینکه سالی بزیارت حضرت صدیق مضر علی حضرت

فاطمه بنت موسی بن جعفر مشرف و در آنجا اقامه نمود. بعضی از علماء آنجا جمع شدند و حکایت از نبوت خاصه نمودند که اثبات آن ممکن نیست و مذکور داشتند که بعضی از علماء از ملائذه حاجی مایا دی سبزواری بقیع آمده و از او اثبات نبوت خاصه خواستند و اتمام و انجام آن قاصر شدند گفتند که من اثبات این خبر را نمیتوانیم بدون اینکه مسک بقاعده امکان اشرف نمایم بدون اینکه مسک بقرآن شریف نمایم و بدون اینکه مسک بمعجزه نمایم تا مسک بمقتل لازم آید بلکه اثبات حقیقت خاتم الانبیاء نمیتوانیم بدون همه این امور و لیکن اتمام آن بوقوف بر تهی چند مقدمه است مقدمه اولی اینکه اثبات نبوت خاصه بعقل نمیتوانیم اما اینکه محمد بن عبدالله بخصوص در فلان سال آمد و دعوی نبوت نمود پس این چیزی است که بعقل میتوان ثابت کرد بلکه اثبات لامحال باید بقتل باشد که نقل قطعی اثبات آن نمیتوانیم به بعقل صرف انجام آن از جمله محالات است پس مراد از اثبات نبوت خاصه بعقل غیر این یک خبر است که در فلان سال پیغمبر آمد و دعوی پیغمبری نمود.

در تقسیم دلیل بعقل نقل

مقدمه ثانیه بدانکه دلیل چرند قسم است اول عقل قطعی دوم عقل ظنی سوم دلیل نقل ظنی مانند خبر واحد چهارم نقل قطعی و این قسم اخیر که نقل قطعی است برخیزد قسم است یکی خبر واحد محفوظ بقدر قطعیه مانند این که بخانه کسی میخواهی رفت شوی در را میکوبی آنوقت کسی از اندرون خانه می آید و می گوید که صاحب خانه بتوازن داده که داخل شوی باین خبر واحد است و بسبب احتیاط بقرائن فاوّه علم میکنند و دوم خبر متواتر لفظی و مراد از آن آنست که در هر طبقه خبر دهندگان آن قدر باشند که از کثرت آنها علم حاصل بشود بر صدور این لفظ از یک مری عنده است مانند حدیث غدیر خم که خبر دهندگان آن قدر کثرت دارند که برای شخص علم حاصل میشود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را فرموده است اما در مقام لفظ پس میتواند که نقل قطعی باشد و میشود که ظاهر و ظنی باشد سوم خبر متواتر معنوی و مراد از آن آنست که احادیث متعدده و روایافته باشد که در مضمون با هم شیر یک باشند و در الفاظ مختلف و قطع حاصل شود که یکی از این احادیث از معصوم صدور یافته باشد پس بنا بر این از این احادیث قطع حاصل میشود برای آنکه این مضمون واقع و حق و صواب است.

در تطاف و تسامع

چهارم تطاف و تسامع است و او آنست که از آنکه خبر دهندگان در انیم حلقه خبر داده اند علم حاصل شد بر حقیقت مضمون آن اما طبقات معلوم نیست بلکه خبر واحدی هم که سلسله سند را بتواند ثابت کند در میان نیست مانند اینکه علم داریم سند موجود است و یا رسم شجاعت داشت و یا حاتم سخاوت داشت پس علم باین امور حاصل میشود و لیکن آنچه در میان نیست و نمیتوانی که برسانی این را که من از زید شنیدم و زید از عمر و عمر از دیکری و یکدیگر پس سنجشی

سند احادی هم در دست نیست مع ذلک علم بمقامین این امور حاصل است مقدمه ثالثه محمد بن عبد الله بن عبد
المطلب بن عبد مناف قبل از هزار و سیصد و یک سال آمد صلی الله علیه وسلم منزل داشت در مکه و مدینه و مکه
نبوت بود و غزوات نمود و این مقدمه محل قطع است و بتفاوت و تسامع بثبوت رسیده مانند سخاوت حاتم و عی
رستم و این مقدمه اگر چه قطعی است اما بقدر ثابت شده است و محال است که چنین امری را بعقل ثابت کنند -

مقدمه رابعه بدانکه بر خدا تعالی لازم است نظر بقضای لطف که تکلیف را که مسبب از مصالح و مفاسد نفس الامر است
به بندگان برساند و اعلام فرماید و این اعلام با رسال رسل و انزال کتب است پس لابد که همیشه در روی زمین
طائفه باشند که مذہب حق در میان ایشان باشند تا مردم بر فضالت نباشند و خلاف لطف لازم نیاید و ارسال
رسل و انزال کتب از بابت لطف است و این مقدمه در کتب کلامیه مفسرین و مانیان در منظومه نبوت شرح
آن باستیفاء بیان نمودیم و عقل بر این معنی حاکم است مقدمه خامسه بدانکه انسانی بر سه قسم است زیرا که انسان
یا ناقص تکمیل است و یا کامل غیر مکمل است و یا کامل مکمل است - قسم اول عامه ناس میباشند که محتاج میباشند
بر سولیکه باعث تکمیل ایشان شود - و قسم دوم اولیاء میباشند یعنی بعضی از اولیاء که در زمان نبی اسرائیل
بودند و خود کامل بودند و تکمیل غیر میباشند مانند لقمان بنابر قولی یا احتمالی در نحو ذلک - و قسم سوم را انبیاء
گویند که خودشان کامل اند و میتوانند که تکمیل غیر نمایند و مراد از تکمیل غیر تکمیل در افعال و اعمال و اعتقادات و

آداب و رطب لسان مذہب بت پرستان و نحو ذلک

مقدمه ساومسه بدانکه قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دین حق در میان نبوده زیرا که آنکه
قریش بودند مشغول بعبادت اوثان و بتها بودند و بدیهی است که بت پرستی ببدیه عقل باطل است چه عقل
حاکم است که بر اینکه خدای تعالی جسم نیست و مکانی ندارد و اجزاء ندارد و عاجز نیست و منفصل از غیر نمی شود
خداوند تعالی عبارت از وجود اتم تمام فوق التمام است و وجود اتم تمام فوق التمام مبرئی از شوائب امتزاج
از اعدام پس ترکیب و عجز نقص و احتیاج و افعال از غیر در او متصور نیست و اصنام که همه اجسام و متبیه با اقسام
و مرکب از اجزاء غیر تام و محتاج بکمال عاجز از فعل و کلام و بیان میباشند و جسم کثیف باعراض از وضع جهت
و این رمنی و کم و کیف و نحو ذلک و متفک از این امور نیست و اینها همه علامات تغییر و حدوث و زوال و دور و
اضحیال میباشند تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً پس بطحان دین بت پرستی از اذهاب بیات است و بت پرستان
در اعمال و افعال همیشه مداوم بودند با موری که بیدار است عقلیه باطل و فاسد و حرام بود مانند شرب خمر که عقل کمال
است بر حرمت آن و در هر شرفیت و مذہبی زیرا که تخمیر عقل میکند و تذکر مولی را که لب لباب عبودیت است
بطحان میسر و همیشه و رخنه نیزی موانعیت داشتند و اسیر و نهب میبودند و معلوم است که حفظ نفوس و دماء

اقوال و اعتراض نظر حکیم عقل لازمست و مانده بقاء نظام معاش است -
در بطلان مذهب مجوس

واما اهل کتاب پس مجوس بنکاح و خمر و خواب و معاد و بشر بن خمر اشتغال و بخدا فی آتش اعتقاد داشتند و اینها همه بضرورت عقل باطل و وجه آن از پیش دانسته شد - و اما انصاری پس قائل بتبلیک شده و با قانیم گفتار شد که اب و اتم و ابن باشد که عیسی و مریم و خدا باشد و قائل بانجام و طول گردیدند و اینها همه بدیه است عقلیه کفر است و انگلی اناجیل اربعه با یکدیگر مستناقض و شراب را طلال دانستند بلکه ترسانی تحقیقه محبیه و در انجیل و رو یافته که در مجلس میهمانی طر و ف چندی بود و عیسی دعا کرد بیک دفعه همه آن طر و ف پراکنده شدند پس بهیمنان شراب داد و ایشان راست و لای عقل ساخت و در جانی از انجیل فاصله میان یوسف را بنیاده از چهل پست شمرده و در جانی دیگر بکمتر از چهل مذکور داشته مجملات بطلان مذهب ایشان کائنات فی رابطه التهار پدیدار

در بطلان دین یهود و مجوس و آشکارس

واما مذهب یهود پس آن نیز باطل است و تورات ایشان نیز محرف و تغییر یافته بود و ایشان شراب را حلال میدانستند و در تورات مذکور است که خدا تعالی در یک وقتی با سامان اول آمد و بنرین نظر افکند و دید که ایشان خونریزی و مصیبت و فساد در روی میکنند پس خدا تعالی از خلقت ایشان پشیمان شد ایضا در تورات مذکور است که یعقوب بر یک خواهرش علیا سجد کرده و در جانی از تورات مسطور است که لوط پیغمبر بعد از هلاکت قوم با دو دختر خویش در واد از آبادانی منزل کرده پس دختر بزرگش را شوهرت غلبه کرده به پدرش لوط پیغمبر شراب داده و او را مست کرده بعد از آن با او مباشرت کرده و از پدرش حمله شد پس دختر کوچک از خواهرش کیفیت احوال را متفصلا نموده خواهر بچرخ وقوع یافته در سبب حمل با خواهر خویش در میان نهاد پس دختر کوچک نیز شراب به پدرش خوانید و در حالت مستی با او مواقعه نموده و او نیز حمله شد پس از یک خواهر پیری در واد آمد و از خواهر دیگر دختری تولد یافت و آنها بزرگ شدند و با هم مزاجت کردند و نسل از ایشان آشکارا گشت مجملات در تورات این اعمال شنیعه را که عقل هر کس دلالت بر بطلان آن میکند به پیغمبران نسبت داده اند و با جمله بطلان مذهب یهود و بسیاری از فقرات تورات غنی از بیان است و ما در مخطوطه نبوت و شرح آن بطلان این مذاهب باستیفاء بیان نمودیم مقدمه سابعه بدان که دینی که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم آورده همه موافق صواب مدلول عقل جازم و اعتقاد و نهایت با عقل مطابق است پس خدا را منزه از جمیعت و محل اعراض و شریک و متبرکی از اتحاد و طول و تحرکی از تغییر و تبدل و او را عادل و قادر و عالم و غنی میدانند و نخواهند از حقایقه که عقل دال بر آنست و عرف و او را دوازده کاری در شبانه روز قرار که مردمان بسبب آن متذکر مولای خود باشند و غفلت از خدا را

نمانند که بجز در دین از دست نرود و محفل حاکم است بر اینکه هر چه می باید او را داد و افکاردی آورد که سبب نگر
خدا تعالی گردد و تکالیف شریعت او همه نیز از نقص نیرا که چون انانی در مقام سیر سلوک و تکلیف نفس خویش باید
از خودی خود دست کشیده و خودخواهی را کنار گذاشته و جبل انیت خود را منهدک نماید و محبت مال را هم از دل
بیرون کند و محبت عیال را طرح کند و محبت خانه و وطن را هم از دل بیرون کند و چون این محبت ها را از دل
کرد و همچنین محبت اهل آن وقت خانه دل منحصر محبت یک نفر وابسته خواهد بود که خدا تعالی ست و حقیقت عبادت و
بنده کی در این وقت بنظر خواهد پیوست پس ختم استبتین صلی الله علیه و سلم نماز شبانه روزی را قرار داد برای اینکه
از این او را و از این انفعال و چشانی که انشرف اعضاء انسانی است بر خاک مالیدن محبت کبر و افتخار و خودخواهی
بر طرف می شود و از آن پس امر بزرگ و خوش فرمود تا از اتفاق مال محبت مال نیز از قلب بیرون می رود و از آن پس امر
بصوم کرد تا محبت اکل و شرب و شکم پرستی که کار حیوانات است از قلب بیرون رفته باشد و از آن پس حج را
ارباب استطاعت لازم کرد تا بسبب مسافرت و انقطاع اهل و عیال و وطن خانه و اموال محبت این امور نیز از
قلب بیرون می رود پس در آن وقت قلب که ششمن رب است جل شانه نظر لغو می خیزد تا می آید عند المنکسر و کلیم
و الحمد رسته قبور جم غالی از اغیار و صفاتی از ذلک و عنبار و علوی از تذکر این امر را می شود پس منحصر میشود محبت
قلبی برای خدا تعالی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و عم نواله پس بهین حکمت عبادات را با اینکه هر یک را حکمت های بسیار است و
همچنین در امور معاش و ابواب سیاسات احکامی از جانب کردگار آورده که دفع و رفع ظلم و قمع و قطع عروق و مهول
شجر خبیثه شیعه زومیه ستم گردد اگر چه نظم معاش بخو ظلم هم ممکن است چنانکه در ادیان باطله نظم و انتظام معاش را
بخو ظلم داده اند و علایج فاسد بافاده اند باینکه ادیان باطله نیز نظم معاش را از انبیا ارث برده اند و ایشان
آموخته اند ولیکن آنرا تحریف و تغییر و تبدیل داده اند و معلوم است که نظم قبیح است اگر چه در مقام انتظام
امر معاش باشد و ما نظم معاش دین جناب ختمی ماب الوف احمیه و اثناء را از عقد و ایقاعات و معاملات و
احکام سیاسات همه را بر وفق عدل و موافق محفل یافتیم و اگر تفصیل این مرحله پردازیم خواهیم از عنوان کتاب
خارج گردید و چون این مقدمات برضای صافی از باب زبان مستقیمه منقش گردید پس میگوئیم که در زانکه
بر روی زمین ادیان باطله بودند و بطلان ادیان آنها را بتطافرت و قساص دانستیم علاوه نمونه آن ادیان که در
زمان باقی میباشند بشا به همه باطل میباشند و مُحَمَّدٌ بن عبدالله صلی الله علیه و آله و بارک و سلم بتطافرت
قیام بدعوت بسوی پروردگار نمود و کسی بود که کامل فی نفسه و کامل غیر بود و دین او با حکمت و صواب
و عقل مطابق و بغیر از دین او دین حقی نیست پس باید او بر حق باشد چه مجزئه ابراز کند و چه ابراز انجاز نماید
و از جمله معلومات اینکه دین هر پیغمبری که اکمل است و هر پیغمبری که تکمیل او اکثر و اظهر و اکمل است پس

افضل و فاضل بسیارست علی السلام چون این فقیر این برهان را فکر نمودم علما مجلس اذعان و تصدیق بر تمامیت این برهان نمودن و چون مؤلف این کتاب را تالیفات بسیارست پس باکی نیست که فهرست آنها در اینجا ذکر کرد اما علم تفسیر پس مراد آن
در تالیفات مؤلف کتاب چند تالیف است
 اول کتاب توشیح التفسیر که سرآمد کتب تفسیر است و سبقت گرفت مر از احدى عامه و خاصه بر آن بلکه غرض من از آن تفسیر محض اثبات آن است که هر کس علم حاصل کند که کلام سبحانی و فرقان ربانی معجزه حضرت ختمی مرتبت است و الی الاکان از آن تفسیر دو مجلد نوشته ام جلد اول در قواعد تفسیر است و جلد دوم از تفسیر حدیث است سی آیه از سوره بقره و آن جلد اول مشتمل است بر قواعد علم تفسیر همچنانکه فقهاء تائیس قاعده مینمایند و از آن پس بر او مسائل تفسیر همچنین این تفسیر برورد و هر روز اخبار ماثوره استنباط قواعدی نمودم و بر هر یک از آن قواعد بسیار تفسیر کردیم و بیان کردیم و جهت کار بر آیات قرآنی را توضیحات و بلاغت و جزالت و سلاست و ملاحات و وجه اعجاز و در رفع تناقض در آیات قرآنی و تاویلات و نکات و جامعیت قرآن علوم را بنحویکه کتب تفسیر از آن عاریست و همان جلد اول فی الحقیقت یک تفسیر تمام است و بر دو جلد این تفسیر از بدو تا ختام مقفی و مجمع است تفسیر آیه شهد الله لا اله الا هو و بیان اینکه این آیه چگونه استدلال و برهان و قانع خصم مدرسم است -

تالیفات و تفسیر

سوم تفسیر آیه ان اول بیت وضع للناس و تاویل آن بکربلا و استدلال بر آن که فی الحقیقه از انکار ابرکارست و باطن امام عصر روحی فداه افاضه معانی و دو قایل آن آیه بر زمین قاصر شد بفرخور استعدا و این تفسیر تقریباً دو هزار بیت کتبت آن است - چهارم تفسیر آیه امانت که در نهایت تدقیق است - پنجم تفسیر آیه نکان قاب تو سین او او فی بطریق حکماء - ششم تفسیر سوره التوحید که بر افکار را بکار اشتغال دارد و تقریباً یک هزار بیت میشود و هفتم تفسیر فیل که فی الحقیقه دارای قواعد بسیارست آن هم تقریباً یک هزار بیت میشود و هشتم تفسیر سوره نصر انهم بروز آن ماسبق میشدند و نهم تفسیر سوره قدر بر زبان فارسی که تقریباً یک هزار بیت است و دهم تفسیر سوره قدر که بر زبان عرب است و بقدر و دوازدهم تفسیر سوره قدر که تقریباً سه هزار بیت است و این تفسیر سوم سوره قدر است و از بر و دسرا و مجمع و مقفی است و از آن با اسم سامی معتمد الدوله نائب الایاله و اب اشرف و الا فرهاد میرزا تالیف نموده ام و اما علم صرف پس
تالیفات و صرف آن نیز چند کتاب است
 دوازدهم شرح تفسیر زنجانی - سیزدهم شرح بر شرح تفازانی بر تفسیر زنجانی که تا تعریف قدسی و از دوم نهد ایراد بر ملا سعد تفازانی نموده ام و دکن شرح بر زبان فارسی نوشته ام - چهاردهم حاشیه بر شرح تفسیر ملا سعد - پانزدهم منظومه علم صرف - شانزدهم شرح منظومه سابقه - هفدهم شواهد شرح منظومه سیمیه هم اشکالیه

شریف که هفتاد و یک ایراد بر سید شریف در آن رساله نموده ام - و اما کتب بخوبی چند کتاب رت -

تالیف در نحو

نوزدهم شرح عوامل جهانیه - بیستم شرح فارسی بر عوامل ملائحن که در مدت نه روز آنرا تالیف نموده ام - بیست و یکم شرح ثمانا بعد باوزن لاثنین معنی و ترکیب - بیست و دوم شواهد عوامل ملائحن - بیست و سوم شرح صمدیه که کشتلست بر ذکر اقوال و ادله اجالیه و آنرا در مدت یازده روز تالیف نموده ام و آن هم در ایامی بود که مشغول بشرب و آب بودم و تنقیه می نمودم - بیست و سوم تعلیق بر سیوطی که تا اواسط مبتدا خبر در سه مجلد نوشته ام و اقوال و ادله تحقیق حق در هر مسئله نموده ام و بزبان فارسی است - بیست و چهارم حاشیه بر شرح جامی است که از آن بهر در نحو کتابی تا اکنون تالیف نشده و در بعضی از مواضع که بنامی ایراد گرفته ام از سی ایراد و چهل ایراد گرفته ام و حل عبارات آنرا بخوبی نموده ام که محل غرابت و تعجب است - بیست و پنجم شواهد بر شرح جامی است که بفارسی نوشته ام - بیست و ششم شرح حدیث ابی الاسود دلی در اختراع نحو و در آنجا حل اینکه بعضی از اسماء نه ظاهراست و نه مضمر نموده ام و این فقره از مشاغل مشهوره است - بیست و هفتم شرح لغره شیخ بهائی در اسم زبده که در آن غنادین نحویه را مندرج ساخته - بیست و هشتم منظومه علم نحو - بیست و نهم رساله مثنیات سماعیه از باب الفانیث و جائز الوجین و احکام مثنیات - و اما علم منطق پنج کتاب است

تالیفات منطقیه

سی و یکم حاشیه بر رساله کبری که در آن شصت و پنج ایراد بر سید شریف نموده ام - سی و یکم منظومه منطق سی و یکم حاشیه بر حاشیه ملا عبدالقادر یزدی بر تمهید منطق که بر دقایق انکار و اقرار کمال شتم است و تا بحال مانند آن حاشیه بر حاشیه ملا عبدالقادر نوشته اند - سی و دوم شرح دیباچه شرح شمسیه و اما علم خلاف که علم آداب مناظره است پس دو کتاب از نوشته ام - سی و چهارم منظومه مختصره در آداب مناظره - سی و پنجم منظومه مطوله در علم آداب مناظره - و اما علم معانی و بیان و تیرلس پس چند کتاب است - سی و ششم منظومه علم معانی و بیان و بدایع سی و هفتم دیباچه مطول که بزبان فارسی نوشته ام - سی و هشتم شواهد اشعار مطول که بفارسی نوشته شده - سی و نهم رساله فارسیه در علم بهر چه که اشتمال دارد بر محسنات لفظیه و معنویه و تسک با شعرا فرودسی و اشعار مؤلف و برخی از اشعار عربیه چه سلم حاشیه بر مطول که اشتمال دارد بر تحقیقات بسیار و تدقیقات بی شمار و ایرادات بر شایخ و خالی از غرابت و تازگی نیست و تقریر با مقدار حاشیه سید شریف است بر مطول - و اما علم اعداد و اوقاف پس در آن دو کتاب است - چهل و یکم منظومه در علم اعداد و چهل و دوم رساله فارسیه در علم اعداد و اوقاف - و اما علم بریل پس یک کتاب در آن نوشته ام و آن چهل و سوم است و اما علم جفر یک رساله در آن

نوشته ام و آن چهل و چهارم است و اما علم حساب پس در آن چند رساله است چهل و پنجم منظومه علم حساب است
 هنوز تمام نشد چهل و هشتم شرح فارسی بر خلاصه که ناقص است و از چهل و نهم است و اما علم لغت پس لغت الاصل
 است که جمع نموده ام در آن الفاظی که هر یک دو معنی دارند که ضد یکدیگر اند مانند خون که برای ایمن و اسود و احمر
 است و برای طهر و حیض موضوع است و آن چهل و دهم است و اما کتب حضرت سید الشهداء پس نهد
 کتاب است چهل و نهم کتاب بحر البکاء است که به بحر تقارب و فارسی است و نظم است و بیان شده در آن
 بیرون آمدن حضرت سید الشهداء علیه الاف تحية والثناء از مدینه مکه بکربلا و مراجعت اهل خرم از شام محنت انجام
 و آن کتاب پنجم از دوازده و پنجاه بیت است پنجاهم کتاب مرثی است از فارسی و عربی قریب بصیر
 پنجاه و یکم کتاب مجمع المصائب است که نظم است بحر مختلفه پنجاه و دوم جمله حسینه است که نظم و بحر تقارب
 است و ابیاتش مثل بر حسانت لفظیه و معنویه است و آن کتاب را بیک شاهنامه فردوسی نوشته ام
 انصاف اینکه بعضی از ابیات آن فایق بر شاهنامه است پنجاه و سوم کتاب مواعظ المتقین است که مثل
 سی مجلس و در هر مجلس بحث از مسائل اعتقادی است از توحید تا معاد و تفسیر آیات بسیار و اخبار و حکایات
 مصیبت بر طبق اخبار معتبره و قریب به بیست هزار بیت است پنجاه و چهارم فهرست کتاب مواعظ المتقین
 پنجاه و پنجم کتاب اسرار المصائب که در حکم و علل اخبار مصیبت و حل و توجیه اخبار مشکله و تاویل فقرات تشابه
 مصیبت که طرز غریب و اسلوب عجیب دارد پنجاه و هشتم فهرست کتاب اسرار المصائب پنجاه و نهم
 کتاب اکیلی المصائب در مصائب افتخار اطایب حضرت سید الشهداء که مثل است بر اخبار معتبره مصیبت
 و فضائل ائمه و تاویلات اخبار مصیبت و برخی از مطالب علیه و خطب جلیله و ذکر اخبار مختلفه در میان
 ارباب مقاتل و تحقیق حق و دفع الحقیقه آن کتاب مانند قواعد فقهیه است که فقهاء تاسیس میفرمایند و بزرگ
 فروع مترتب میسازند و مثل بر سیزده اکیلی و هر اکیلی مثل بر فضول عیده و حقیقه بر نهی است که غرابت
 و تازگی دارد و قریب به پانزده هزار بیت است پنجاه و دهم فهرست کتاب اکیلی المصائب پنجاه و یازدهم
 کتاب انیس الذاکرین که دارای نظم و نثر است مانند کتاب سیدل و جوهری و سایر کتب مصیبت است

در تالیف کتب کلامیه و حکمت و ادعیه

و اما کتب کلامیه و محقول و شرح ادعیه پس آن چند کتاب است ششم منظومه علم کلام شست و یکم
 شرح آن منظومه شست و دوم شرح فارسی بر تجرید محقق طوسی که قریب به پانزده هزار بیت است شست و
 سوم شرح بر شرح فاضل قمی بر حدیث سنن اهل بیت رجلاً قائل نعم والی الان اسئل عن فقلت من انت الخ
 و شرح حواشی اخوند ملا علی قوری بر آن و در ادب و ادبی که اخوند در آن حواشی بر سیزدهی قمی نموده شست و چهارم

در احوال مؤلف کتاب

شرح فارسی بر همان حدیث سابق شست و پنجم شرح فارسی بر حدیث کبیل بالحقیقة فقال مالک بالحقیقة -
 شست و ششم شرح بعضی از فقرات دعاء کبیل که معروف است شست و هفتم شرح دعاء معروف سحر که معتبر است
 بقول آن حضرت الوقت التحیة والثناء. اللهم انی ما شک من بهائم باهیا، وکل بهائمک بهی و تأویل
 فقرات آن بانه معصومین شست و هشتم شرح دعاء مخفی که وارد در شب جمعه است و معتبر است بقوله
 الحمد لله من اول الدنیا الی فناء الناکه که در سفر خراسان نوشته ام شست و نهم شرح زیارت رضوی که در
 سفر خراسان نوشته ام هفتادم شرح دعاء معروف مار جب یا من ارجوه لكل خیر انعم منقاد و دوم
 الفیه منظومه در توحید و عدل بهفتاد و دوم در فهرست منظومه توحید بهفتاد و سوم شرح منظومه توحید
 که قریب به هفت هزار بیت است بهفتاد و چهارم شرح وصایای حضرت امام رضا علیه السلام و بیان اسرار آن
 بهفتاد و پنجم منظومه الفیه در اثبات نبوت پیغمبر خاتم الانبیاء صلوٰه الله علیهم اجمعین در و بر ادیان باطله یهود
 و نصاریٰ بهفتاد و ششم فهرست منظومه نبوت بهفتاد و هفتم حاشیه بر منظومه نبوت که قریب به سه چهارم
 بیت است بهفتاد و هشتم رساله بهفتاد و سه ملت که دالمرحوم تالیف کرده و بیان حدیث ستغرق است
 ثلثا و سبعین فرقه آنرا نام تمام گذاشته و این فقیه آن را تمام کرده ام بهفتاد و نهم منظومه الفیه در اثبات
 خلافت بلا فصل امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام سماء بقوالی الولايت بهشتاد و دهم فهرست منظومه
 امامت بهشتاد و یکم شرح عربی منظومه امامت که قریب به هشت هزار بیت است بهشتاد و دوم شرح
 فارسی بر منظومه امامت که قریب به بیست هزار بیت است و در آن رد اوجه و شبهات عامه است و
 احتجاج امامیه است با مخالفین در اثبات امامت - و اما تالیفات در علم درایه پس چند کتاب است -

در تالیفات علم درایه

بهشتاد و سوم منظومه درایه بهشتاد و چهارم هدایه الدرایه در حل عبارت من اجعت العصاة علی صبیح
 ما یصح عنه بهشتاد و پنجم شرح و جیزه شیخ بهائی در علم درایه که قریب به پنج هزار بیت است بهشتاد و ششم شرح
 بر شرح درایه شهید ثانی اگر چه غیر بدو ن است و در حواشی همان کتاب تقریر است لیکن اگر تدریس شود
 بخوبی

تالیفات بر کتب جالیة

و اما علم رجال پس چند کتاب است بهشتاد و هفتم کتاب تذکرة العلماء است که ذکر احوال علما و شیخ
 اجازه است از زمان مائنا زمان محمد بن ثلث اباب کتب اربعه بهشتاد و هشتم کتاب قصص العلماء که
 همین کتاب است بهشتاد و نهم کتاب کرامت العلماء است در بیان کراماتیکه از علما امامیه صد و
 در تالیفات اصولیه

تالقات کتب رجالیه

و اما علم رجال پس چند کتاب است - هشتاد و نهم کتاب تذکره العلماء است که ذکر احوال علما و شیخ انجا
است از زمان مازمان محمد بن ثلث ارباب کتب اربعه هشتاد و هشتم کتاب قصص العلماء که همین کتاب
است - هشتاد و نهم کتاب کرامات العلماء است در بیان کراماتیکه از علما امامیه صد و یازده است -
و اما علم اصول پس چند کتاب است - نودم شرح فارسی بر بحث عدم صحت سلب قوانین مختلبر حل مطالب
آن دایر ادوات بسیار و معنی دور و اقلام آن - نود و یکم تفریحات اصول که در قزوین در خدمت
دیدم ام با تصرفات قریب به هشت هزار بیت است - نود و دوم تفریحات اصول که در خدمت است
مرحوم آقا سید ابراهیم نوشته ام با تصرفات و ایرادات و اسوله واجبه قریب به هفتاد و هزار بیت
است - نود و سوم منظومه اصول که دو بیت بیت است - نود و چهارم رساله اصول بی نقطه که
آن مرکب از حروف تورانیه است که نقطه ندارد - نود و پنجم منظومه الفیه در اصول که قریب به شش
هزار بیت است نود و هفتم کتاب لسان الصدق در اصول که مشتمل بر نقل اخبار و اوله و تحقیق حق
و از اول اصول است تا بحث اجماع قریب به ده هزار بیت است - نود و هشتم تعلیق بر قوانین که مشتمل
مجلدات متعدده است و در اصل برائت و استصحاب تفصیل آن مباحث را بیان کرده ام و محاکمه
کرده ام میان فصلا که رد بر میرزا کرده اند مانند ضوابط استاد و اشارات حاجی کرمانی و حاشیه
شیخ محمد تقی بر معالم و فصول و رسائل شیخ مرتضی و مناجاج حاجی زراقی - نود و نهم جیت قرأت قرآنی
صد و جیت کتاب - صد و یکم رساله در عدم لزوم تعلیه علم - صد و دوم رساله در ترجمه بیج - صد و سوم
تعلیق بر کتاب معالم که بقدر حاشیه سلطان است و مقصود دست بر ایرادات بر صاحب معالم - صد و
چهارم حاشیه دیگر بر معالم از ابتداء تا بحث نور و تراخی - صد و پنجم تعلیق بر تعلیق سلطان بر معالم
که آن هم بقدر حاشیه سلطان است و مقصود دست برد و اجوبه از ایرادات سلطان بر معالم و کمی
بر دور - صد و ششم رساله در تحقیق وضع الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد و موضوع له لفظ صلوة و اما
علم فقه - پس آن چند کتاب است - صد و هفتم کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام مشتمل بر
ذکر اقوال و بیان استدلال و حق و مقال و الی الان بنفده مجلد نوشته و فقهی الله لا تأتمن تفصیلش آنیکه
از اول طهارت تا بحث حیض نوشته ام در یک مجلد از آن پس مسائل همه طهارت را در اجزاء چند
نوشته ام و مسائل همه مقدمات نماز را در نوشته ام در یک مجلد از آن بنفده و در بحث افعال صلوة را در یک
مجلد نوشته ام و در نماز یک مجلد و قصر و اتمام و صلوة جماعت یک مجلد و تمام زکوة در دو مجلد

تا اتم در یک بند و تمام سوم در یک مجلد و کتاب متأخر پنج مجلد لیکن متاخر تمام شد و تمام کتاب تصدیه و در
 مجلد و کتاب غصب در یک مجلد و بعضی از کتاب حسید و ذبح در اجزاء متعدد و وفقی الله التامه هذا الكتاب المستطاب
 و بر مجلد تقریر با هفت هزار بیت است - صد و هشتم حواشی این فقیر بر کتاب ریاض معروف بشرح کبیر و چند
 مجلد بدین تفصیل کتاب اجازه یک مجلد کتاب صلح و بیات یک مجلد کتاب وصایا یک مجلد کتاب قصا
 یک مجلد حاشیه میر کتاب کحاح دو مجلد صد و نهم تعلیق بر روضه البهیة که معروف بشرح لمعه است چند
 مجلد - صد و دهم منظومه الفیه در قواعد کلیه فقه - صد و یازدهم نظم رساله الفیه شهید اول - صد و دوازدهم
 حاشیه فارسیه بر الفیه شهید اول - صد و سیزدهم رساله در حرمت مشبه و تعلیه در مصائب ائمه اطهار
 صد و چهاردهم رساله در وضو بدو اب که ظرف احدیها غصبی باشد و ظرف دیگر مباح - صد و پانزدهم
 رساله در تفریبت عبادات صبی که حدیث منظره فقیر باشد مثلاً ثالث را در آن درج کرده ام و در آن رساله
 نظر بقواعد تفریبت را اختیار کردم لیکن در کتاب صوم بدایع الاحکام شرعی بودن عبادات صبی
 را اختیار کرده ام نظر باجماع منقول از علامه در کتاب تذکره - صد و شانزدهم رساله در بیان وقوع
 ماهی در دامن جالس سفینه غیری پس آن ماهی مال صاحب سفینه است یا مال آن کسی که ماهی در
 دامن او افتاده - صد و هجدهم رساله در بیان اینکه کسی وصی شخصی است که میدانند آن شخص زنده اش
 مشغول بصلوة برای میتی است و نمیدانند اشتغال و میباید چه قدر و چند نماز است - صد و هیجدهم رساله
 مسائل اشکوریه - صد و نوزدهم رساله مسائل کلامیه - صد و بیستم رساله در اینکه اگر پیوند غصبی باشد
 درخت ملوک و یا پهلوس پس پیوند درخت شد آیا درخت مال کیست و میوه از کدام یک محسوب میشود
 صد و بیست و یکم رساله در طلاق که جناب طائمه حسین عشق آبادی در سفر خراسان در نیشابور از این فقیر
 سوال نموده بود - صد و بیست و دوم رساله در محاکمه مسئله که محل خلافت میان چند نفر اعیان علما
 عراق شده بود - صد و بیست و سوم تعلیق بر کتاب قواعد شهید اول که در آن اثبات قواعد کلیه فقهیه
 شده - صد و بیست و چهارم رساله در غسل جنب و اقعه در میان مساجد - صد و بیست و پنجم
 فهرست منظومه الفیه قواعد فقهیه که مسأله بمونده بوده و سابقاً ذکر شده بود - صد و بیست و ششم رساله
 در جواز لعن بر یزید پلید معروف به پسر معاویه و رد بر بعضی از عامه مانند غزالی که آنرا محرم دانسته بلکه
 گفته که جائز است که در قنوت و ترغیب مغفرت از برای یزید کند چنانکه ابن خلکان در تاریخ خود از آن
 حکایت داشته و این فقیر بقواعد و طرق عامه که مسلمة بین الفرقین است آنرا رد نموده ام - صد و بیست
 و هفتم رساله فارسیه موسوم به چهل و یک در اصول دین و طهارت و صوم و صلوٰة و زکوة - صد و بیست

هشتم رساله در خروج جبل و حدیث در اسماء غسل جنابت - صدوسیست و نهم رساله و اما ملکه خلیض و نفاس -
 استخاضه - صدوسی ام رساله در خلل و اقعه در صلوة از شک و نهو ظن و علم و جهل - صدوسی و یکم رساله جنبة
 النار و رصوم - صدوسی و دوم رساله در وقف و احکام آن - صدوسی و سوم رساله در صیغ عقود - صدوسی
 چهارم رساله در زباجه و شرایط و احکام آن - صدوسی و پنجم رساله موارثت - صدوسی و ششم رساله دیات -
 صدوسی و هفتم رساله اثنی عشریه در صلوة - صدوسی و هشتم رساله در احکام ربوا و اقسام آن - صدوسی
 و نهم رساله در اوعیه مندویه در حال وضو و صلوة و کحاح - صد و چهل و در ترجمه اوقار صلوة و ترجمه اوعیه
 مسنونه در آن با اشاره اجمالیه بعضی از فقرات مشکه و حل آن - صد و چهل و یکم کتاب ادعیه معتبره و رفع
 حیایج و دفع آلام و کروبات - صد و چهل و دوم ترجمه مناجاتهای وارد و از انمه که بنظم میاشند - صد
 و چهل و سوم رساله در متاجر که هنوز تمام نشده - صد و چهل و چهارم رساله در فضیلت نماز شب و احکام
 آن از روایات معتبره **در تالیفات متفرقه** و فالی از لطافت نیست
 و اما تالیفات متفرقه پس آنها متعدد اند - صد و چهل و پنجم رساله در سؤالاتین فقیر از حاجی ملا هادی خلیجی
 در تفسیر و کلام و حکمت و بعضی از مذاهب ملا صدیقی - صد و چهل و ششم کمر الانعار در صیغ مشکه و اخبار
 مشکه - صد و چهل و هفتم زاد المسافرین در اخبار متفرقه - صد و چهل و هشتم رساله در حل مشکلات اربعین
 و حل انغاز نخویه و حل مغالطات منطقیه - صد و چهل و نهم شرح قصیده فزوق شاعر در مدح حضرت سیدالجنین
 در محضر ضلالت اثر بشام بن عبدالملک که مصدر است بقولش هذا الذی تعرف البطحا، و طائفة الخ و بیان قصصا
 و بلاغت و لغت و معانی آن قصیده - صد و پنجاهم رساله در حل ابیات مشکه از شنوی ملا سید روم و بیان
 قصوف و تسنن او از استاد آن از اشعار غزلیات آثارش - صد و پنجاه و یکم شرح اشعار عارف کجوری شیخی
 بامیر که اشعارش بزبان کجوری است - صد و پنجاه و دوم رساله در لطافت خفیه الهیه بالنسبه باین عبد
 ضعیف و غرض از تحریر آن این است که هر کس از لطافت الهیه بالنسبه بخود تفکر و تأمل نماید - صد
 و پنجاه و سوم رساله مطائبات و مضاحکات و در حکایات مضحکه - صد و پنجاه و چهارم رساله در انشآت
 و مرسلجات - صد و پنجاه و پنجم رساله در آداب تعلیم و تعلم و مطالعه و مذاکره و جمع کتب مفیده و خیا
 اساتید - صد و پنجاه و ششم رساله در قعداد اسماعیلی برخی از اجنبه علماء برای آنکه در قوت صلوة توبه
 خوانده شود - صد و پنجاه و هفتم رساله در شرح کتاب امیر المؤمنین نبوی مالک اشتر در پنجاه یک
 مالک استواری مصر ساخته بود - صد و پنجاه و هشتم شرح رساله الف باتا و بیان بعضی از نکات
 و دقائق و مؤلف آن رساله و سبب ترتیب بر آن وجه - صد و پنجاه و نهم شرح ابجد بود خطی

صد و پنجاه و نهم رساله در بیان اینکه لفظ کبری و یحیی بن اسمی ساز کتب حقیقت در چه میباشند
 آیا علم شخص میباشند و یا علم جنس میباشند - صد و پنجاه و هشتم رساله فرایده در علم قرائت که در نهایت
 لطافت است - صد و شصت و یکم رساله در محاکمه حاجی محمد کریم خان و ملا محمد حسین عشق آبادی در
 جمع میان دو خبر که با هم تعارض داشته و انتصار از ملا محمد حسین نمودم و در سفر خراسان آن رساله
 نوشته شد - صد و شصت و دوم حواشی بر شرح ابن ابی الحدید بر پنج البلاغت و انتصار از قطب
 راوندی در بعضی از مقامات و رفع شبهات ابن ابی الحدید عنید در باب امامت که مدون نمیشد
 و اگر مدون شود مجلدی خواهد بود - صد و شصت و سوم حواشی بر اکسیر المعیارات مرحوم اخوند ملا آقا
 در بند می در اسرار و قایع مصیبت که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود - صد و شصت و چهارم کتاب
 العلوم و در انحلال افعال آیات کلام تا در مشال و حل باخبار عولینه از ائمه اطهار و ذکر اشکالات در
 و منطق و صرف و معانی بیان و اصول و معقول و معنی و توجیه بسیاری از اشعار از باب عرفان
 و حل بسیاری از تمییه و الفاظ شعریه و اغالیط مشهوره و حنبطیات بسیاری از علماء اعلام و الی الآن
 چهار مجلد نوشته شده و فی الحقیقه آن کتاب از کتب اتراب در این باب ممتاز است - صد و شصت
 و پنجم رساله در علم حروف - صد و شصت و ششم کتاب مذکر الاخوان در احوال مولف کتاب
 در بدو تحصیل و اساتید و تعداد بعضی از تالیفات و ذکر احضار و اسفار مولف - صد و شصت
 و هفتم شرح رساله تعبیه که از تالیف من است و نام تمام است - صد و شصت و هشتم تعلیق بر فصول
 شیخ محمد حسین که نام تمام است - صد و شصت و نهم حاشیه بر الهیات شرح تجرید که نام تمام است و دیگر تفسیر
 و اذ قال ربك اني جاعل في الارض خليفه لئن لم يكن الله قد علم اني جاعل في الارض خليفه لئن لم يكن الله قد علم اني جاعل في الارض خليفه
 بتو اسم ربك الاعلى که پنجاه بیت است و کتاب معین البکاء در حکایات مکیه که پنجاه بیت است
 و حدیقه جعفریه در مثنوی جبر و تفویض که چهار هزار بیت است و کتاب موارد الاصول فارسی که
 سه هزار بیت است و کتاب تاسیسات در قواعد فقهیه که شش هزار بیت است و رساله در تانغ
 مالک در اکب و اب و را حاده و اجاره که صد بیت است و شرح نتائج اسناد که الی الآن سه مجلد
 نوشته ام و تمام نیست و رساله در احکام عقود استندالی است و سه هزار بیت است و کتاب
 کشکول محمدی چهار مجلد نام تمام است و رساله در احکام صید به لسان عرفان که دویست بیت است
 و حواشی بر بیع ریاض که پنجاه بیت است و حواشی غیر مدونه بسیار است مانند حواشی شرح شمسیه
 حواشی نسیج اسناد و حواشی ضوابط و رساله در صیغه عاجز از عربیت سه رساله در شرح اقول

لعمدہ لواحطانی قدر و کتاب صراط المستقیم و اصول دین از توحید تا معاد با استدلال و فارسی است مثل بر سر
 نیز ارمیت و رساله در سبب انما اولاد خود را باسم خلفاء جوهر و کتاب سلاطین اللغت در قول ایشان الفقه
 لغت کذا ظهور یشوب زوج و رساله مش طفل سواد قرآن را و رساله زوال اذن و دانشا، صلوٰۃ و رساله
 در توحید و حواشی دلائل و حواشی مسالک و حواشی مفتاح و حواشی جواهر الکلام و حواشی امور عامه اسفا
 و حواشی بر شوارق و حواشی بر کشف الغطاء و حواشی بر شرح عرشیہ شیخ احمد و حواشی بر شرح ارشاد
 اول و حواشی بر اشارات الاصول و حواشی بر عواید حاجی ملا احمد و حواشی بر تالیف و حواشی بر آیین
 قواعد کلیہ فقه و حواشی بر قرآن و حواشی بر زاد المعاد و حواشی بر حاشیہ شیخ محمد تقی بر معالم و حواشی بر
 ابن داؤد و حواشی بر کتاب نوؤلا البحرین و حواشی بر تمهید القواعد و غیر آن - و تلمذ این فقیر و علم
 معقول و در خدمت تلامذہ اخوند ملا علی قوری شدہ مانند اخوند ملا آقای قزوینی و حاجی محمد جعفر لکودی
 ساکن اصفهان و آقا سید رضی مازندرانی ساکن اصفهان و آقا سید علی بن سید محمد حسین تنکابنی
 ساکن دارالخلافہ طهران که خال مفضال این فقیر بوده و در علم حکمت مستم آن عصر بوده بلکه در آن عهد
 علم حکمت در مملکت ایران او حد اہل زمان بوده و مدرس مدرستہ خان مرو می بود و این فقیر مستی کتاب
 شوارق را در خدمت ایشان می دیدم و مدت یکماہ نیز بر مجلس حاجی سید کاظم میر قتم دان در بدو
 بکر بلا می معلق بود از جمله کلمات او این بود کہ از استاد من شیخ احمد سوال کردند کہ چه دلیل داری بر وجود
 حضرت صاحب الامر علیہ السلام شیخ در جواب گفت کہ اکنون روز است یا شب آن شخص گفت روز است
 شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد یا شیخ گفت کہ گلاہ بر سر میگزار می یا بر پا آن شخص گفت بر سر
 شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد یا شیخ گفت کہ کفش را بر پای پیوشی یا بر سر آن شخص
 گفت بر پا شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد مولف کتاب گوید کہ این استدلال
 بطریق شیخ نہایت ظہور دارد چه شیخ انما را عقل میداند و این قاعدہ کلیہ بدیهیہ است کہ ہر زمان کہ
 علت موجود شد معلول موجود میشود و ہر زمان کہ علت نیست نمی میشود پس ہر وقت کہ معلول موجود شد
 علتش خواهد موجود بود و ہر وقت کہ معلول مفقود شد کاشف از انتفاء علت خواهد بود اکنون می بینیم کہ ترا
 قوۃ امتیاز روز از شب است پس معلوم است کہ علت این اوراک وجود امام است علیہم السلام پس
 باید امام عصر موجود باشند و اما بنا بر طریقہ ماہل شرع کہ امام با علت غائبہ برای خلق اشیا، میدانیم
 پس بہمین نہج تقریری کہ ہمین کہ چون معنی را دیدیم کہ وجود دارد و آن عبارت از وجود قوۃ مدبر کہ است
 برای مردمان پس باید کہ علت غائبہ آن ہم وجود داشته باشد و این استدلال در مقام انصاف

استدلال حکم
ولیکن مشهور میان علماء در اثبات امام عصر روحی فداه و عجل الله فرجه دلیل متکین است که عبارت از قاعده
لطف باشد چه بیده عقل لطف بر خدای قالی لازم است یعنی تقریب بطاعت و تبعید از معصیت نماید بیک
جبر لازم نیاید مثلاً اگر خواسته باشی که کسی را ضیافت کنی و میدانی که اگر پیغام دهی نخواهد اجابت کرد اما اگر
یا و مرا سله بنویسی خواهد اجابت نمود پس اگر با و مرا سله بنویسی نقض غرض خود نموده و این منتهی است
و عجت است و شک نیست که خداوند عالم از بندگان تکلیف خواسته است و وجود امام معصوم لطف
و تقریب بطاعت است و تبعید از معصیت است و لطف بر خدا لازم است و الا نقض غرض لازم
آید و اما اخفا ۱۰ امام پس از جانب ماست چه بر خدا نصب امام لازم است و بر امام نیز قیام با ماست
لازم و بر تکلف هم اطاعت لازم الحال و دو شرط اول متحقق است ولیکن شرط سوم که اطاعت است
متصفی است فلذا محقق طوسی در تجرید فرموده وجود لطف و تصرف لطف آخر و عدمه منا ولیکن اختفا
امام با انتفاع از محض وجود آن ولایت مقام مانند آفتابی است که در زیر ابرستر باشد چه با
نفع خود را می بخشد چنانچه همین تشبیه و تطهیر در توفیق وارده از جانب حضرت صاحب الامر و به دیافقه
پس قاعده لطف حاکم بوجود حضرت صاحب الامر است قطع نظر از تواریخ اخبار از پیغمبر مختار و آن
اطهار سلام الله علیهم و امم اللیل و النهار و تحقیق این مطالب را در منظومه امامت و در شرح آن بیان
کردیم و این فقیر را تلامذه چندی است که از باب کمالند و بعضی از این فقیر اجازه دارند از اجمله
اول جناب آقا سید علی فروغی که مسلم آن بلده و از خویشان استاد آقا سید ابراهیم است دوم
آقا سید احمد کیسی که ساکن لاهجان و از علماء سلیمان آنجا است سوم جناب حاجی شیخ محمد ساکن لاهران
که در مسجد جمعه آنجا نماز جماعت میکرد و چهارم میرزا محمد حسن مرحوم که از بنی اعمام این فقیر بوده و در
اصول از مهره زمان بود پنجم آقا محمد رحیم بن قاسم بیک ساکن تگابن ششم اخوند ملا عبدالحی
طالقانی که صاحب تالیفات است هفتم اخوند ملا علی مرجانی طالقانی و غیر ایشان کثر هم الله اشان
و از جمله محاضرات مؤلف کتاب اینکه زبده از باب بسالت و مساحت والی بلد این فقیر را در نزد
احضار نمود و مسافت چهار فرسخ راه بود و اوایل فصل تابستان بود پس بدون تنهت اسباب سفر
چنانکه مرا بر آن عادت بود روانه گشتم فی الجمله را ہی طی شد ناگاه باران بسیار باریدن گرفت و
تا بمنزل رسیدن از سر تا پا تر و لباس یکسر پرا آب شد بعد از وصول بمقصد والی و قدح الله لطف
آتش بسیار فروخت و حکم بر تغییر لباس فرمود و بدست خویش جامی طبخ و ترپاکی داد و غلیان متعده

آوردند پس از ساعتی فرمود که اگر بر سه حال آمده و ترواغ کشتی سوالی دارم من عرض کنم
که بالفعل حالتی دارم پس از من سوال فرمود که سبب چیست برای اینکه شما اهل الله و بندگان
مقرب خدا می باشید و مانده عامی دور از رحمت خدا با اینکه نعمت خدا بر ما تمام ترست زیرا که
ما را خدا همیشه بالوان مختلفه از خورش و اقسام هدیه داد اطعمه و اشربه است و شمارا هرگز خدا
درستی در کار نه و البته ما همیشه از حریر و الوان مرغوبه باقیمت که گویا از سر تا پا پنجاه تومان و صد
تومان قیمت یک دست لباس است و شمارا سر تا پا مقدار دو تومان لباس نیست از این لذت محروم
میباشید پس اگر امروز ما سفر میکردیم اسبابی و البسه ما را بود که مانع از باران و آن اسباب
شمارا نبود ایضا ما همیشه بر اسبهای خوب متعهد سوار می شویم که قیمت هر یک یا صد تومان میسر است
و شما از آن محروم اگر یک اس یا بود داشته باشید قیمت آن هشت تومان است از این لذت
هم محروم میباشید و ایضا ما را مسکن عالیه منقش و مزخرف و فروش فاخره و منازل شایسته
و تنگ از این لذت هم که حظ روحانی است محروم میباشید و ما را عنوان جمیده متعده است
و از صید و سواری و تماشا بهره مندیم و شما محروم و ما را منصب و حکمرانی و تسلط است بخویم
هر عارضه بشمار می دهد باید باشا کی شوید که ما آن را انجاء و انجام دهیم و شما فاقدین سلطنت
با اینکه شما از مقربان درگاه خداوند میباشید و ما بجز شما از این لذایذ محروم و ما مخطوطاتی
باشیم - سبب را بیان کنید - من گفتم که چون سوال کردی اکنون درست استماع نموده باش -
لذا این بردو قسم است باطنیه و ظاهریه اما در کات ظاهریه از آنجمله لذایذ چشم است چون دیدن
و جوه حسان و البسه نفیسه و مساکن و دور و قصور عالیه و تنگی نیست که لذت چشم همان بخله است که
 دیده باز است و نگاه می کنی و چون دیده را بهم آوردی آن لذت با لکویه فانی است و اما لذت
سمع آن نیز همان زمان است که آواز ما را می شنوی بعد از آن بلافاصله فانی است و عینا چنین جز
را لذت نمی شمارند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغت گفته که از استادم پرسیدم که این
سخنی که شیعه بهم بافته اند عس طالب دنیا بود کذب محض است و الا چرا هرگز لباس خوب نمی پوشیم
و غذای خوب نمی خور و استادم گفت که شیعه کا و بند و اما غذا و لباس کار زمان است مرد را
همان سلطنت و سطوت کافی است مجمل لذات اکل مادی است که از کلو بزریر زفته از آن پس لذت
نه دار و در مجسم و نفع انوارت بسیار و محتاج بادویه و طبیب و مورث امراض صعبه است و
و اما جمیع پس لذت آن همان قیل از انزال است از آن پس انسانی از آن عمل پشیمان است و ذکر

در احوال مؤلف کتاب

و نیز و عظام استبحن و صبح است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که بول نایز در بول دان کردن
از اربع قبیح است و اما حکم رانی و منصب همان زمانی است که از سلطان منصبی وارید پس از غزل آن
همه لذایذ در چیز فقدان است و لیکن علماء و ائمه المحضور در نزد حضرت آفریدگار نند و لذایذ ایشان جز
عقلانیه و دانه است و در نهایت کمال است و زوالی برای آن نیست فلذا اگر در محضری نشسته باشی
باجبی از بهر آن و شعری از خواجه حافظ پرسند و تو آن را بگوئی و توجیه کنی و دیگران بآن جاہل باشند
لذت آن برای تو بیش از آن است که هزار تومان بپردازند باینکه شعر علم نیست و از بهر لیاقت و نهوت
است و در وقتی خدمت سلطان رسیدیم دو نفر ایستاده گفتند ایشان دایم المحضورند و تشکی نیست که
دایم المحضور لذت اکل و شرب و خواب برای او نیست مع ذلک لذت دوام حضور از جمیع مناصب
لذایذ بالاتر است نمی بینی که احتلام و در خواب چون بجواس باطنه است الذ از جماع ظاهری است و با
سطوت همانقدر مارا بس که سطوت شما بملازمین و اسباب تجمل و تعلق سلطانی است و ما با این همه
فقر و پریشانی و بی سامانی محض اینکه مانند شما اعیان ما را دیدیم نهایت خاضع و خاشع از ما می باشند
و ما را احترام می کنند و تعظیم و توقیر و تکریم می نمایند و هر چه بگوئیم لابد می شنوید پس این سطوت خدا
است و برتر از همه لذایذ است حج حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث و نهایت حاج
وزاهد و شیع در اخبار بلکه صلحان عصر بوده و در اصول راجل و در فقه همان اول درجه اجتهاد
داشته و دانا مشغول کار و مطالعه و تالیف و تصنیف و تدریس بوده و از بناهای او مدرسه عالی
و مسجد متعالی است و در امر معروف و نهی از منکر متقلب و راسخ بوده و شهر قزوین در عهد قدیم ثمرات
خانه بود و از معروف او و برادرش شهید ثالث مردمان آن شهر متدین تر از مردمان شهر دیگر شدند
و در ابکاء بر سبب الشهداء اهتمام تمام داشته و بسیار مکی بودند و نه می گذاشت کسی ذکر مصیبت از آنها
غیر محبت به نماید و او از ملائذ مرحوم آقا سید محمد بوده و در خدمت پدر بزرگوارش آقا سید علی میرزا
تمن کرده و اجازه از آقا سید محمد و سید عبدالله داشته و آن جناب می فرمود که در سفر که چون بشهر حلب رسیدیم
پاشا و طلب از امیر حاج افندی خواست که یک شب ضیافت کند پس امیر حاج بمن تکلیف نمودن
گفتم که آداب مجالس ایشان را نمیدانم و نمیروم امیر حاج گفت که اجابت لازم است پس چند از حاجیان
که آداب مجالس ایشان را آگاه بودند به همراه من روانه داشت چون به نزد پادشاه فرستیم احترام بسیار نمود
پس از من سوال کرد که دلیل شما بر خلافت علمی چیست من گفتم که من مذہب سنت و جامع عم و شافعی
مذہب میاشم پاشا گفت که من میدانم که شما شیعه می باشید و شما را برای آن طلبیم که ادله شما را

وانتهای ششم پس من شروع با قاضی اوله نمودم و هر دلیلی که می گفتم پاشاه رومی نمود و نهایت با احوال بود
پس با خود اندیشه کردم که اگر در ظاهر امر مجاب شوم باینه ضعف اعتقاد و ضعف و محام از شیعه بخوابد بود پس من
باطن متوسل بیاطن انمه اظهار شد من آن وقت الامام و اخافه ر بانیه مرا دریخت پس استدلال بدلیلی نمودم
پاشاه جواب نه گفت و سکوت کرد و صبح آن شب پاشاه دراز کوشی مصری بمن ارزانی داشت با شال
ترمه و ماهوت و شیرینی و بهر یک از آنان که همراه من بودند ماهوت و شیرینی بخشید پس من همان در آن
کوش را در حلب به چهل تومان فروختم -

در تالیفات حاجی ملا محمد صالح

و آن جناب را تالیفات بسیار است - کتاب غنیمه المعاد در شرح ارشاد تمام آن در چهارده مجلد است بحسب
مسک در شرح ارشاد در دو مجلد است - کتاب تفسیر کویا در هفت مجلد است -

در کتب معتبره مصیبت

کتاب معدن البکاء در مصیبت و فارسی مختصر است - و کتاب مخزن البکاء در مصیبت که آن هم فارسی
است - و کتاب منبع البکاء در مصیبت که عربی است و در این کتاب نهایت وقت و تنفیج اخبار مصیبت
کرده و روایات معتبره مذکور داشته و در آخر کتاب بسیار از حکایات مسکیه و قصاید عربیه در مرثیه ذکر کرده
و آن کتاب باب یک مجلد آخر از کتاب غنیمه المعاد در نزد من است چنانکه کتب استاد اکثر در نزد من است
و بعضی از مجلدات منبع الاجنه نیز در نزد من است و کتاب مخزن در اعتبار اخبار است ترا که در
معدن البکاء است بلکه معدن البکاء در اخبار مصیبت بهتر از سایر کتب است چنانکه منبع الاحزان از خود
ملاحسن یزدی نیز سر آمد کتب مصیبت و نهایت معتبره و همچنین بجا که اعلی از همه است و همچنین منتخب
شیخ طوبی و آلف سید بن طاووس و مثیر الاحزان ابن نما که این کتب در نهایت اعتبار اند و همچنین از
شیخ مفید و امامی صدوق - از آنجا نیکه در اخبار مصیبت غنیمه صحیح با مصطلح متأخرین ، درست است لهذا در بیان
اخبار غنیمه صحیح باینه نهایت وقت داشت و کتاب محرق القلوب اخوند ملا محمدی زراقی خوب نیست
و بسیار عجیب است که مثل او عالم فاضل چنین اخبار را ذکر کند و کتاب اخوند ملا آقایی در بندی مثل
بر غمت و همین است اخبار منظومه الکذب یا مقطوعه الکذب بسیار ذکر کرده است بلی در مقام تحقیق
تحقیق اخبار مصیبت فی الحقیقت کتابی است که کسی بر او سبقت نه گرفته و مرحوم حاجی ملا محمد صالح
نهایت شوخ بود و این تقریر هم چندی بدرس او حاضر می شدم ولیکن تحقیقی از او استماع نه میشد -

در مطائبات حاجی ملا محمد صالح برغانی

از جمله مطائبات آن جناب این بود که وقتی مرا ناظمی بود در قریه از قزاقی من پس در آن وقت
 نمودیم در زمان حساب کردن می گفت دو بریک من کفتم داده است و یک یک چگونه ده یک می شود
 گفت قاعده حساب چنین است آخر الامر یک را هم نداد و چون معروف بود که در ختم ادعیه محتاج بجاه
 است و مرا داد عیبه ختم دوازده امام خواج نصیر بود لهذا از آن جناب اجازه گرفتم پس بمن اجازه آمد
 بشمار اینکه در مطالب مشروطه بخوانی و مرحوم حاجی ملا محمد صالح حکایت داشت که چون بمن با صفت
 رفقم مطول میخواندم گفتند قاسید محمد باقر رشتی تازه آمده و مطول درس می گفت پس من بدر رس او
 حاضر شدم و در کیفیت درس او پسندیدم و از جمله مطائبات او اینکه سالی بمشهد رضوی مشرف شدم
 میرزا شکور شاغر نیز با ما همراه در بین راه گفتند که او زنا کرده پس او را خواستم و ایراد کردیم که تو زیاده
 می روی و زنا می کنی در جواب گفت که این چه ایراد است زیارت را در زمانه عمل دست راست
 می نویسند زنا را در دست چپ پس چه منافاتی در میان این دو امر است و حاجی مزبور در کربلا
 معلى خانه خریده بود در آخر عمر بکربلا اقامه نمود و وفات او بکربلا بوده روزی زیارت حضرت سید الشهدا
 علیه السلام مشرف شد پس از زیارت و نماز در بالای سر مرقد مطهر ایستاده دعای نمود که بنا کا دا قنا
 او را بدوش گرفتند و بجانۀ بردند که بلا فاصله فوت شد رحمة الله علیه و حشره الله موالیه المعصومین علیه السلام

در احوال حاجی ملا عبد الوهاب

و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی را هم وفاقی عجب دست بهمداد زیارت نجف اشرف
 رفت و مرخص شد و زمان احتضار گفت مرا در جنازه بکارید و بمرقده مطهر حضرت امیر المؤمنین بکارید
 پس او را در تابوت گذاشتند و در حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذاشتند و در همانجا وفات
 یافت و او بسیار ساعی و در ترویج علماء و امر معروف بوده و بی غایت عابد بود و از چهل مجتهد اجازه
 داشت ولیکن بطن این قاصد جهنم را و محل تامل بود بلکه مبین العدم بود اما فرس مسائل فقهیه را خوب
 ضبط داشت وقتی در روز عید بدین اورفستیم آن مجلس ملو از علماء بود و سوال کرد که حکمت در زنده
 بودن حضرت عیسی واقعه نمودن شان حضرت امام عصر را چیست علی بن سینا و علیهم السلام کسی جواب
 نه گفت من گفتم که شاید حکمت لطیف باشد چه حق تعالی میداند که است عیسی اکثر خلق روی زمین
 میباشند چه هفت فرنگ از نسا و قرآن و آتکلیس و پیر و س بلکه روشن از طمت و امت حضرت عیسی میباشند
 و اگر چه دین آن حضرت را تغییر داده اند پس بعد از ظهور صاحب الامر عیسی نزول میکند و آن من
 اهل الکتاب الا لیؤمنن یر قبل موتی و آن جناب را می شناسند و بواسطه شان بحضرت صاحب الامر

ایمان می آورند اگر چنین نمی شد انگار میکردند از تیغ امام عصر ملاک می شدند حاجی مریز تصدیق کرد و گفت که شیخ احمد

اخوند ملا صف علی لاسنجی

اخوند ملا صف علی لاهیجانی الاصل ساکن قزوین عالم و فاضل و از تلامذۀ آقا سید محمد بود و در حجت الاسلام آقا سید محمد با قرا اجازه داشته و شرحی بر معالم و رساله در درایه و برخی از فقه را نوشته لیکن باین فهم آن همان اول درجه اجتهاد بود و در بدو تحصیل چند می بدرس او حاضر می شد و در او برای مبتدی مفید و بعد از مراجعت از عقبات کتاب لسان الصدق مرا خواست چندی نزد او بود و در سه موضع حاشیه بر آن نوشته یکی در اوایل نو و تراخی است و معلم ساخت آخرش را به کلمه لراقمه و در آخر یکی از آن حواشی نوشت که اگر اجازه خواسته باشم من مضایقه از آن ندا حرم طلب طالب اجازه از ایشان نشدم و روز عید غدیر بدین اورفتم و سوال کردم که در حدیثی دارد که باغ امیر المؤمنین علیه السلام را بخلاف روز عید غدیر بوده یا فوروز و خلافت معصومه باز روز عید غدیر یا فوروز بجناب و الایت آب رجوع نمود با اینکه عید غدیر اول شش ماه مانده بر حلت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم بود و عید غدیر دوم بیت و پنجبال از رحلت گذشته با اینکه اگر چنین بود الایت میبایست و عید زیاده از سی سال باشد تا روزه تمام شود پس مرحوم اخوند جوابی نه گفت و مرحوم حاجی شهید ثالث را نیز همین سوال نمود و جوابی نه شنیدم و در کتاب مشکلات العلوم رفع این شبهه نمودم و اخوند مریز در بدو امر بعلم حکمت اشتغال داشته و شواهد ربوبیه که از مصادری است ندیس میکرد و در اصفهان بود پس شیخ خوابی دید صبح آن روز دهم اخوند کندیده شد و بوی کنداز دهن او بلند می شد بعدی که اهل مجلس از آن متاثر می شدند پس اخوند از تدریس و تدریس علم حکمت تائب شد و بعلم فقه و اصول مشغول شد پس بوی کنداز دهنش رفع شد -

اخوند ملا عبد الکریم ایروانی

و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی ساکن قزوین از معاریف علماء عالی مقدار و از مشایخ فیوض و فضلا، روزگار محو و انزله فضل و کمال و خورشید فلک فضل و اشتیاد و حید اعصار و فرید امصار حجت حقیقت سید فخر افضل التحتیه و الثناء و از تلامذۀ آقا سید علی صاحب شریع کبیر لیکن بسیار کم تقریر تا لینی از آن عالم عظیم برزنیافته مکرر ساله در اصل برائت که آن هم ناقص است و در علم اصول در میان عرب و عجم بر تراز او نیافتم بسیار کم تدریس میکرد و دماغ تدریس نداشت و میکفت که در میان تلامذۀ آقا سید علی ما سه نفر سرآمد اهل زمان بودیم و او را از این سه نفر برتر نشاکردی نبود من شریف

العلماء و میرزا احمد ترک و من از آن دو نفر برتری داشتم مؤلف گوید که آن بزرگوار مکتب
منوود و یا العیاذ بالله دروغ گفته باشد بلکه علم طور علم و خوشش در علم اصول بوده و این فقیر نیز در مکتب
انجناب تلمذ نمودم فی الحقیقه تخریر و عالم خبیر و جمعی را بلکه اکثری را که آن اینک انجناب جریزه دارد
لیکن او خود میفرمود که من جریزه ندارم و لیک بجهت تشجید اذهان طلاب این حبس و تعدیل
در دلیل در وصایای آقا سید علی مجتهد عبد الکریم

مجتهد انجناب میفرمود که چون سیدالاساتید آقا سید علی را زمان وفات در رسیدن و شریف
العلماء را طلبید و فرمود که مرا بشا و سیتی است و آن این است که مجلس درس پسر سید محمد را
تشکیلید و مجلس او حاضر شوید پس از وفات سید من شریف العلماء را بهر او گرفتن و مجلس درس آقا
سید محمد فیسیم و تلامذه مرحوم آقا سید علی همه جمع شدند تا روزی دیدم که شریف العلماء مجلس درس
نیامد پس از انقضاء مجلس بنزد شریف العلماء رفتم و با او در مقام عتاب برآمدم که چرا بدرست حاضر
نشدی در جواب گفت که چه قدر و تا کی زمینت مجلس دیگران شوییم من باید خود درسی بنا کنم پس من
به مجلس آقا سید محمد رفتم لیکن شریف العلماء مجلس درسی بنا کرانته طلاب یکسر در مجلس او جمع شدند و
مجلس آقا سید محمد شکسته شد چون من حال را بر این منوال دیدم خود هم مجلس درسی بنا کردم چنانکه
طلاب هجوم آوردند از آن پس کم شدند تا دوسه نفر باقی ماندند و شبها تا صبح چراغ شریف العلماء
می سوخت تا شبی بدختر او رفتم دیدم که چراغ را در بالای طاقچه گذاشته و دوسه سطر از قوانین را
نگاه می کند از آن پس در میان حجب رده گردش میکند و فکر می کند و بهمین منوال هر شب تا صبح بیدار
پس من بنای تدریس قوانین گذاشتم باز جمعیت شد بعد از دوسه روز اجتماع بدل با فقرای قریه
روسی بیتن قص کرانته و مجلس شریف العلماء در نهایت جمعیت شد پس دیدم که با وجود شریف
العلماء و رغبت مردم بدرس در این بلد ممکن نیست که کسی تدریس کند پس از آنجا بقزوین آمدم -

کیفیت تدریس مؤلف نزد ملا عبد الکریم

مؤلف گوید که سرخونم ملا عبد الکریم را چندان پستی از شریف العلماء نبوده لیکن شریف العلماء محقق بود
و اخوند ملا عبد الکریم مدقق بود و ترک بود و در تقریر نهایت راجل بود و شریف العلماء در تقریر
صدیل و نظیر نداشت و ایضا تدریس شریف العلماء بخوبی بود که اگر کسی بیت سی مسئله از اصول
او میدید از همه مسائل او باخبر میشد و لیکن اخوند ملا عبد الکریم این قسم نبوده و ایضا قانون تدریس
را شریف العلماء منتفع ساخته بود و اخوند ملا عبد الکریم در آن راجل بود بخوبی و در اندک زمانی تلامذاتی

شريف العلماء ترقیات بنی اندازده می نمودند بخلاف ملا عبد الکريم که کسی مد ترو او نمی نه کرد و
ایضا شريف العلماء مجاول بنی عدیل بوده و کسی او را طرزم نساخته بود و اخوند ملا عبد الکريم در جمل عجب
داشت باین اسباب اخوند ترقی ندریس نه کرده والا اخوند ملا عبد الکريم در ذیق بکانه دیار عرب
عرب عجبم بوده و دران اعصار بلکه سابق بر آن بلکه از زمان تازمانهای سابق ماتد او مدق و در علم
اصول بنظر نرسیده شاه بر امورند کوره این که در زمانیکه در و السلطنه قزوین تحصیل اشتغال داشتیم
اخوند ملا عبد الکريم اصول را تدریس میفرمود و در فقه ریاض استاوش را درس می گفت آن هم
به نحو اختصار پس چند نفر از طلاب با هم صحبت داشتیم که مثل اخوند ملا عبد الکريم که وحید اعصار است
در این شهر باشد و ما را او استفاضه نمائیم و درس اصول او را مشاهده نه کنیم نهایت خلاف مروت
ست پس چند نفر بدین غم خدمت اخوند رفتیم و ازاو درخواست این معنی نمودیم و در جواب گفت که
درس مرا اثر ای چندی ست اول اینکه باید تلامذه صد نفر باشند پس اگر کمتر باشند درس نه میگویم و دوم
اینکه کسی ایرادی در میان درس نه کند و اگر اشتباهی دار و بعد از اتمام درس شبهه خود را بگوید تا جواب
او را گفته باشم سوم اینکه باید بزبان عربی بگویم چارم اینکه بیچکس نه گوید که کافی است و بس بلکه هر خلیه
محل کفایت است من خود سکوت می کنم پنجم اینکه همین جمعیت اگر چه نه همنه لا اقل تا ششماه بیایند
وقت اگر نه فهمیدند نیایند مجالاً این شرایط را محقق ساختیم چندی بدرس او میفرستیم هر روز بدون کلام
مقدار یک ساعت از روز گذشته بنا بدرس میگذراشت تا دو ساعت بظهر مانده فراغت حاصل میشد
بدون تکرار و بزبان عربی که اکثر همه تحریر میشد تقریباً بقدر هزار بیت تحریر می آید طلاب در تحریر
آن عاجز بر آمدند و هر روز برای یک مطلب جزئی استدالات بسیار میکرد و فرد آن او را راد میکرد
و روز دیگر باز اثبات میکرد و بکذا تا چند روز و خود میفرمود که این نه از ارباب جبریزه است بلکه من خود در
حکمی استقامت دارم و بکثیر ایرادات خود و واجب برای تشحید از زبان طلاب ست -

در حکایت غریب

و از حکایات عجیبه اینکه اخوند ملا عبد الکريم میفرمود که زمانی که من در بلده اردبیل در مدرسه تحصیل
اشتغال داشتم و در آن شهر تاجری بود معروف بدناث و بخل و خاست نفس بیکه هرگز فطری
به فقیر از سفره احشاش نرسیده و غالباً در اوقات غذایمان کسانی می شد که مدیون او بودند و
از مال خود اکل نه مینو و بنج و کیه و فقی از اوقات اذمال او بدون علم و اطلاع او بسخ کردند و او را
ساختند چون خواست که بخورد در کلویش ماند و قدرت بر اکل نداشت که مال من در میان

این مال است که به کلیم نه میرود پس شبی با طلاب در باب آنمرد گفت که دوستیم همه اتفاق کردند که گن
 نیست که چیزی از او کسی از برای نفع بگیرد پس من گفتم که من فردا اینمرد را خواهم رفت و چیزی برای
 طلاب گرفتم ایشان انکار این معنی نمودند آنست که الامر عده و نذر نمودیم که اگر چنین کاری را از پیش
 بروم طلاب هر کسی مقدار یا بمن داده باشند و آن شخص در ثروت و دولت ضرب المثل بود و همیشه
 مقداره هزار تومان در زیر فرش در حجره کاروان سرگزاشته بود که اگر مالی برای فروش یا نذر
 دشمن آن از خانه احضار نمودن طولی داشته باشد ثمن حاضری موجود باشد که انعقاد مبادیه شود
 و جمیع اصناف مدیون او بودند پس بعد از انعقاد نذر و امن همت برکردم و بنزد آن مرد در کاروان
 حاضر شدم و سلام کردم جواب گفت در گوشه نشستم تو اضع جزئی و تحیت قلیله اداء کردی آن پس
 گفتم که مرا با شما مکالمه هست موقوف بآنکه حواس راجع داشته استماع نمایند گفت بگو پس شروع
 کردم از بی اعتباری روزگار خدا روزگار خدا روفنا اعمار و هلاک و انحلال آثار و عذاب روز شمار و تهمید
 غضب حضرت جبار تبار از آیات و اخبار ائمه اطهار و حکایات بسیار مذکور داشتم بخوبی که دیدم
 اشک برود و دیده اش طقه زد چون رقت قلب او را مشاهده نمودم با خود گفتم که بالفعل وقت
 بکار رزون معاهده و احتمال شیرست پس گفتم که چمی شود که این صدقات و لطافت و غفلات را
 دفع سازی باینکه تنخواهی برای طلاب مدرسه غلامیه بمن داده که میان ایشان تقسیم نمایم تا حصص
 در آن روز که روز خلعت و شفاعت و ثروت نیست ترارحم نماید و از این شداید خلاص نماید پس آن
 مرد بی فاصله و بی مسامحه و مسأله و مما که و مسأله چهل تومان اشرافی بمن تسلیم نمود که این را خن
 کرده و میان طلاب آن مدرسه قسمت نموده باشد گفتم که باید فوراً برخواست و رفت که مباد باخوار
 غیلان و احتلال و عفاربت خارج و تسویلات ابالسه از این محل پیشان بلا فاصله بر خاستم و روی بجا
 مدرسه آوردم همین بدر کاروان سر رسیدیم دیدم آن مرد از پشت سرفراز میکند که ای اخوند درجه
 جا باش که ترا به بینم من دانستم که او پیشان شده است پس من سرعت و شتاب گزافم سرعت
 نمودم تا در وسط بازار بمن رسید و مرا گرفت من هم او را گرفتم و بنای مضارب و مشاجره و مناظره
 گزافتم مصلحت خیر اندیش از پس و پیش جمع شدند و از او استفسار نمودند که چرا با اخوند بیچاره مجادله
 گفت که اخوند امروز بمنزل من آمد و مرا فریب داد و مبلغ گرفت تنخواه از من درخواست نمود
 و مال مرا می برد چون مردم را بجهت افسوس اندازد و مانع گردد که بعد از قری تنخواه جزئی باین شخص که فقیر و عالم
 است و از اهل کانون پیشان شدن بی معنی است پس او را گرفتند و شکستند و نصیحت می نمودند من از دست

او بیرون آمده و بند سه رسیدیم و طلاب را جمع نمودم و آن تنخواہ را میان ایشان قسمت نمودم و آن مبلغی که بآن نذر مجازات منعقد ساختیم از ایشان گرفتیم - بنوٹ کوید کہ اگر کوئی کہ بنا بر این تقصیر آن شخص راضی بر آن نبود پس اخوند چرامال او را با عدم رضای او تصرف و مصروف بہ فقر داشتہ اگر چه در اول وکیل بودہ و لیکن در ثانی الحال او را منزل ساختہ بود و جواب کوئیم کہ افعال مسلمانان محمول بر صحت شاید بسبب نصیحت مصلحین آن شخص بار دیگر راضی شدہ و یا مرحوم اخوند آن وقت قابل حکومت شرعیہ و یا از حاکم شرعی اذن داشتہ چہ حاکم شرع جامع الشرایط اگر علم ہم رساند کہ شخصی را اشتغال نہ بر دو مقام و حقوق ناس و یا اخلاص و زکوٰۃ باشد می تواند او را اجبار نماید و بخوکیہ ممکن است استفادہ حقوق ناس کردہ باشد پس در این واقعہ شاید چنین بودہ است -

در سبب عدم اشتہار اخوند ملا عبد الکریم

معملاً در بدو امر اخوند ملا عبد الکریم را اشتہار بسیار بودہ تا اینکه زمانی دو نفر از اہالی قزوین واقعہ عظیمہ داشتند و آن را در اصفہان در خدمت آقا سید محمد باقر حجت الاسلام علی نزارج کردند و مرحوم سید بیکی از مراجعین حکم داد چون بہ قزوین آمدند اخوند بر خطا آن مراجعہ واقف شد و نقض حکم سید نمود لیکن پیش رفت نہ داشت و علماء قزوین ہمہ حمایت از حجت الاسلام نمودند از این جہت و اشتہار اخوند ملا عبد الکریم منقصتی پدید آمد و الا باایت کہ اخوند در اعصار و حید اعصار را باشد علی اشتہار ہر عصری از اعصار و در ہر عصری از اعصار و در ہر نظری از اقطار مستثنی بر مصلح و حکم واقعہ کاملہ مشککہ گاستہ است کہ اکثر آن را بخود ایتعالی کسی ننہید اند و بعضی را میتوان بعقل اوراک نمود و نسبت میان فہم و علم و اشتہار عموم من وجہ است - و مرحوم اخوند ملا عبد الکریم نماز جماعت نمینمود و میگفت کہ در بدو امر ما بمسجد بردند کہ جماعت او انما ہم چون وقت دیکر شد جمعیت مامومین و یا بہ نقصان گذاشت دیدم از کم شدن مامومین در نفس من تاثیر پیدا شد و خوشم نیامد و انستم این نماز جماعت قرئۃ الی اللہ نیست و فائدہ ندارد پس ترک نماز جماعت نمودم و باید دانست کہ اخوند نقض حکم سید را نمودنہ از ہوائی نفس بود بلکہ اعتقاد با جہاد سید نہ داشت و یادوران واقعہ مفروضہ جناب اخوند را علم بہ رسید بر خطا حکم سید و بر سید شہدہ و اشتہار شد و چون رسالہ مرحوم حجت الاسلام را بنظر اخوند رسانیدند اخوند گفت کہ سابقاً در جہاد رسید شک داشتیم چون رسالہ او را دیدم بر شک من افزود و چون زمان اشتہار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی شما اخوند گفت کہ من تعجب دارم از اینکه شیخ ہجر جہاد رسیدہ باشد و چون برای گفتند

که حاجی ملا محمد صالح دو دوره فقه نوشته است اخوند طرافت کرده گفت که کتاب ده دوره فقه نوشته زیرا که ده دفعه شرح کبیرا استنساخ نموده و میگفت که اگر من کتاب حاجی ملا محمد صالح را بایکتب نقباء مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را در هزار می گیرم زیرا که او همان عبان مرده را نوشته است و هیچ نقصان نداشته است و اگر کتاب حاجی ملا محمد تقی شهید ثالث را بخوانم مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را یک تومان با جرت مقابله می گیرم زیرا که او بسیار تصرف کرده و می گفت که من برای همی بطهران رنتم در آن سال آقا محمد مهدی پسر حاجی کراباسی میر سید حسن میر محمد صادق که از مشاییر صفهان بوده -

در دیدن اخوند کتاب حاجی کراباسی را

دوازده ماه حاجی کراباسی و بقدر یک سالی بهم در نزد شریف العلماء تمذم نموده ایشان هم بطهران آمدند پس ایشان جریدن من آمدند من باز دیدم و گفتم که از تالیفات حاجی کراباسی آنچه حاطر است زیارت کنیم پس ورقی ابراز کردند باقا میر سید حسن گفتم که عبارت آن را بخوان چون یک سطر خواند یک ایراد کردم آقا محمد مهدی و آقا میر سید حسن در مقام جواب برآمدند و مکالمه نمودیم هر دو قصد این برعوض آن نمودند پس سطر دوم را خواندند و ایراد کردند باز مکالمه نمودند تا آخر الا هر دو قصد این نمودند و چون سطر سوم را خواندند سه ایراد کردم همچنین تا آخر صفحه و از اخوند شخصی استفتا نمود که امر و از اعلم کیست و کدام کس را در قزوین میتوان تقلید نمود در جواب نوشت که من علم حیا ششم و پس از من اخوند ملا علی فروز آبادی اعلم است از آن پس حاجی ملا محمد تقی نیز جائز التقلید از ایشان گذشته سائر علماء قزوین و یا مشکوک الاجتهاد اند و یا مبین العدم و ملا علی فاضل بوده و در خدمت اخوند هم تمذم کرده و از او اجازه گرفته و در بلده زنجان سکنی و مسلم بوده و در این سال که هزار و دویست و نود است او و حاجی ملاهادی سبزواری وفات کردند و در طهران یک رفیق تعزیه داری کردند و مرحوم اخوند ملاعب الکیرم زیاد در صنعت کیمیا کار میکرد و کارش مختصر آن بود و آن امور علمییه دست کشیده و می گفت هر که در کیمیا مشق نمی کند ذوق ندارد و در کار خورده و در بر میداشت یعنی یک تومان مایه میگزاشت و دوازده هزار بر میداشت و میگفت که این صنعت باوردیش در کربلای معلی بمن تعلیم نموده و لیکن در آخر کار می گفت که الآن کار با بنجا رسیده که کجا بر میدارم یعنی اگر یک تومان مایه بگزارد یک تومان علاوه بر میدارم -

در مناظره میان حجت الاسلام و حاجی ملا محمد نراقی

و اینها حکایت داشت که زمانی در مجلس مرحوم آقا سید محمد فار و ششم آن جناب دو جردین داد و گفت
 که اینها را بخوان عرض کردم که از کسیت گفت مرا فقه محل مشاجره بیان حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام
 و حاجی ملا احمد زرقی و قریح یافته و طرفین مسئله را نوشته اند و از من تصدیق خواسته اند پس من
 فوشتیجات را دیدم و سخنان حاجی ملا احمد بنظم مرحوم آقا سید علی عرض کردم که من چنین فیهیه ام
 آن جناب هم تصدیق مرا نمود و تصدیق حاجی ملا احمد زرقی کرد و حکایتی عجیب را خواند ملا عبد الکرم مرحوم
 حکایت داشت که در زمانی حاجی سید تقی قزوینی عقدی واقع ساخته بود و در نزد من بخواه
 آمدند و من ابطال عقد سید نمودم و بدین سبب نقاری در میان من و سید پدید آمد تا شبی در خانه
 دیدم که شخصی بنزد من آمد و گفت بیا ترا خواسته اند و بیعتی از او در دل من افتاد و قدرت بر رقاب
 نداشتیم پس با دستها و پاها فرستم و آن شخص در پیش افتاد و من از عقب او روانه بودم پس بدر خانه
 رسیدیم گفت اینجا ترا خواسته اند دیدم در اندرون خانه سادات موقر و محترم و معظم به ترتیب
 نشسته اند و حاجی سید تقی هم در میان آنها نشسته است پس من سلام گفتم جواب مرا گفتند و آن سید
 که از همه بالاتر نشسته بودند با من به خطاب و خطاب درآمدند که چرا خواهر فرزند ما سید تقی را نکستی البته
 از این پس از این کار باز نه کرده و سید را راضی کن پس من بیدار شدم رفتم بخانه سید و دیدن از او
 کردم و مغذرت از او خواستم و حکایت خواب را با او نه گفتم سید او من خوشنود شد چون مدتی گذشت
 باز واقعه در مرا فقه اتفاق افتاد که پای حاجی سید محمد تقی در میان بود و باز تکی کردم که مایه ابطال کار
 سید شد و مجدداً تقدی در میان من و سید اتفاق افتاد پس در عالم خواب دیدم که باز همان کس
 که در سابق دیده بودم آمد و مرا خواست باز به بیعت سابق در همان مکان رفتم دیدم همان شخصی
 نشسته اند پس باز همان سید که در صدر مجلس بودند در باب حاجی سید محمد تقی بمن عتاب فرمود
 و حکم کرد که او را راضی سازم صبح آن روز با اینکه برفت میارید بخانه سید رفتم و سید بدر خانه آمد و
 با هم رفتم و در زیر کرسی نشستیم پس از محبتهای متفرقه در مقام مغذرت شدم که از من را نمی شود
 و از جرم من بگذرد و کیفیت خواب خود را با او ابراز نمودم سید در جواب گفت که من از تو راضی نیستم
 و دیشب در عالم رؤیا شمارا با آنجا که بر زنده و در آن مجلس که در دم در خانه ایستاده بودید من هم در آن
 مجلس نشسته بودم پس من تعجب بسیار نمودم که سید از کجا به مضمون خواب مطلع شد با اینکه من آن خواب
 را به کسی اظهار نداشتادم —

حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی

من حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی ساکن طهران و او فضلا، زمان و جامع علوم و از کلام مؤلفات سید علی صاحب ریاض بوده و او را تالیفات بسیار است مانند شرح تجرید در علم کلام و کتاب این العلوم که در علم عربیه است و در اصول و فقه تالیفات بسیار دارد و او در خدمت و محضر آقا سید مهدی باشریف العلماء حاجه با آقا سید کاظم تمیزی شیخ احمد نمودند و او را ملزم ساختند و کتابی در روشنی شیخ احمد نوشته و بسیار محتاط بوده است و دو درس می گفت یکی اصول و یکی هم فقه که از تالیفات او پیش از درس هر روز خطبه می خواند و بعد از درس و عامی کرد و مؤلف کتاب نیز در مجلس درس او حاضر شده ام و در اکثر علوم مربوط بوده و طبع شعر داشته و طبع شعر نفعی است از جانب خداوند تعالی غرامه که بعضی از بندگان علی حسب الاستعداد چنانکه مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که من سه دوره کتاب مصیبت نوشتم و هر چند خواستم که در یکی از این کتابها یک مصرع شعر در مصیبت گفته باشم و در آن کتاب ثبت کنم میسر نشد تا از شعراء اهل بیت نیز محبوب باشم -

در تدقیق حاجی ملا محمد جعفر در علم صرف

و مرحوم حاجی ملا محمد جعفر را طریقه آن بود که هر وقت ناخن میگرفت آنرا جمع میکرد و پس از آن میفرمود که در کربلا دفن کنند و آنجناب در بعضی از کتب کلامیه خود او که متعدد در امانت ذکر کرده از آن پس گفته است فاذن هو خلیفه الله الرابع و حدیث کلام فضیلت فرجام آن است که خدا تعالی جل شانه نفر از اولیا را خلیفه خوانده یکجای آدم که فرمود آتئی جاعل فی الارض خلیفه و دوم حضرت داود که میفرماید یا داود انا جعلناک خلیفه سوم حضرت هارون که فرموده یا هارون اخلقی فی قومی پس حرام آن از خلفا، حضرت امیر المومنین است و آنجناب در کتاب هدایین العلوم گفته که از مصدر یا نزوده و جبه باز میگردد و این فقیر در شرح اشکله نهایت باضعاف مضاعف نوشته ام - و ایضا در باب تخصیص از کتاب هدایین العلوم قضایای مرکبات را بیشتر از سیزده شمرده است مؤلف کتاب گوید که ظاهرا هر آنیکه حاجی مزبور در این باب متابعت میرغیث الدین را ذکر کرده باشد چه او چند قضیه از مرکبات بر سیزده قضیه مشهوره افزوده و از این بزرگوار حکایتی مضحکه نقل شده و آن این است یکجای اشی یعنی کسیکه برای زخرقه دنیا به کسی ارادت بورزد و دیگر مرید شاشی بیانش را از او سوال کردند فرمود که سابقا کسی با من بی نهایت ارادت داشت و مراکز نماز پنجگانه را در جماعت در پشت سبک ترک نمیکرد و همیشه پیش از من مسجد رفتن انتظار میکشید تا روزی من را و او با یکدیگر متفق بجائی میرفتیم در میان راه اقتصاء او را رشتد و هملت آن نداشتم که بمنزل برسم و آبی هم نداشتم که پس از بول خود را

مطهر گیسوم پس در کوشش ستم و بول کردم و دستمالی بخود پیچیدیم و بخانه فرم و طهر نمودم پس چند وقتی برآمد
 در آن شخص را در مسجد دیدم بسیار تعجب کردم که او هرگز ناز حاجت را ترک نه میکرد سبب چه باشد که
 حضور بهم میرساند پس بخانه او رفتم که عیادتش کنم دیدم که مریض نیست از سبب ترک مراد و این
 استفسار کردم بعد از اصرار ابراز نمود که سابقا بمن بشما اعتقاد تمام داشتم لیکن در آن روز
 دیدم که شما بول کردید و خود را نه شستید پس اعتقاد من از شما نایل شد حاجی گفت من او را میرم
 شامی نام

حکایت اخوند ملا حسن یزدی

اخوند ملا حسن یزدی از معارف مشایخ فضلاء خطه ایران و در نهایت زهد و ورع و تقوی و عبادت
 و در ابکا، بر حضرت سید الشهداء، واقعه انچه هدی بے نهایت مداومت و مواظب داشت و اول
 حال سکنتش در دار الخلافه و در او اخر ساکن کر بلائی معلی و مدفنش در همان ارض مقدس و از مالک
 او کتاب هیچ الاحزان است که اجاز معتبره مصیبت را در آن جمع نموده و نهایت اتهام تمام مد احبا
 داشته و او از شاگرد مرحوم آقا سید محمد است و دور نیست که آقا سید علی را هم ادراک کرده باشد و ابکا
 در او اخر حال مبتلی با زار عشته بود و اطباء او را هر روزی بیک مثال سم الفاراعتیاد داده بودند
 و فتح علی شاه خواست که دختر خود ضیا المسلطه را به پسر او تزویج نماید اخوند راضی نشد -

در ذکر کرامت اخوند ملا حسن یزدی

و از جمله کرامات اخوند ملا حسن یزدی اینست که در بدو امر در ولایت یزد بودند و حاکی از جانب سلطان
 اعظم فتحعلیشاه در یزد بود و بالنسبه بر عایا قعدی زیاده نموده اهل شهر از ستم او بسوء آمدند اخوند ضریح
 حکم کردند که رعایا اجماع کردند و او را با فواع فصاحت و فطاعت بیرون کردند و در بدو امر سلطان
 عارض شدند و مردم امر را به سلطان انتبه کردند چنانچه اکنون نیز در بلاد ایران ستم بی انظار
 فراوان است به نحویکه در هیچ بلدی از بلاد برل مسکون چنین نیست و اگر رعایا و برایا عارض شوند امر
 را اعیان و و سابط سلطان مستقیم می سازند و الا سلطان این زمان حضرت ناصر الدین شاه در حد
 بنحویکه کویچسین سلطانی از بدو وجود بدین عدالت در این ملول مدت پای در دایره وجود در عالم شمول
 ننمود و اما چه فائده و سائلی که بحق مبدء الیها می راهی دارند همیشه از طعمه و صدمه دیگران نابود
 مانا که با خدا یک رو کرده اند زبان دریا کاران بدیکرانی برای ایشان ندارد و تعارفات و تحلفات و عیادت
 از ظلام می نمایند و این فقیر مؤلف کتاب در سالی که بمحضر ملکایه حضرت آقا لکھی مشرف غدم و خدمت
 که در دار الخلافه سکنی داشته باشم سلطان فرمودند که وجود شما در آن بلاد که تفهید مسلمانان است

والرستمی بر جای روی دهد برای صد و بیست و یکم آن ظالم را پادشاهی گسست و من تکلیف از خود برداشته
و تکلیف را به کردن شما بار کرد و این سخن از روی صدق بود نه مبالغه مجمل در محالته نزد سلطان جنت
آتشین فتح علی شاه اخوند ملا حسن را بدار اخلاف خواست پس از ورود او را احضار و عدلت نشان فرمود
و عند الملاقات سخنان خشنوت آمیز در میان آمد سلطان استغفار و احوال را از اخوند نمود و پیش آن که
که اخوند این امر را از خود دفع نماید اخوند گفت که این حاکم ظالم و فظول از ستم و بستی و آزارها
من او را بیرون کردم سلطان تغییر شد و حکم کرد که چوب و فلک در مجلس آورند که اخوند را الحیا و با
در مجلس چوبکاری تنبیه و سیاست کرده باشد پس در مجلس سلطان پایای اخوند را بفلک بستند
مجدد سلطان بامین الدوله امضائی روی آورده که امین الدوله اخوند یقیناً تقصیری نه کرده و این کار
را رعایا و برابرا خودشان نموده اند و مقصودش این بود که به اخوند تحقیق نماید و او از این کار تبری نماید
امین الدوله نیز چون بطبقه علیه خلاص داشته در مقام مغذرت و تصدیق سلطان برآمده بناگاه
اخذ با آنکه پایش بسته بود تغییر گفت که سلطان چرا با بد و روغ به کوید من حاکم را بیرون کردیم سبب
ظلم و تعدی او فقر و رعایا تقصیری ندارد پس سلطان بامین الدوله اشاره کرد که توسط کنه امین
الدوله توسط کرده پای اخوند را باز نمودند و اخوند مجلس برخاست و بمنزل خود رفت چون شب شد
سلطان در عالم رویا حضرت سرور عالم رسول خدا صلی الله علیه و آله و بارک و سلم را دید که
دو انگشت پای مبارکش بسته اند و آنجناب اتفاقاً ده سلطان پند پیغمبر صلوٰه الله و سلامه علیه و آله
و سلام کرد آنجناب علیه افضل التحیه و الثناء بسطان اقتضائی نه کرد سلطان عرض کرد که پای مبارک
شمارا چه کسی بسته تا من او را تنبیه و سیاست نمایم پیغمبر فرمود که پایی مرا تو بستی سلطان عرض
کرد که من اینگونه نبی ادبی نه نمودم آنجناب فرمود تو دیر و حکم نه کردی که پای اخوند ملا حسن را
بسته پس پادشاه با بیم و هبیت و خوف از خواب بیدار شد و صبح آن روز با اخوند ملا حسن
احترام بسیار نمود و خلعتی فاخره بدو داده و او را مأمور بر جوع وطن نمود اخوند قبول نه کرد و در میان
و از اخلاف ماند و در آخر عمر پیکر بلا سکنی نمود و همیشه در خانه خود مجلس عزائی برای حضرت
سید الشهدا داشت ذاکرین قزاقت مصائب می نمود و خود هم در آخر ذکر مصائب میفرمود و در میهم
موضع میفرمود و ذکر مصائب می نمود و این نقیصه هم غالباً در مجلس عزای حاضر میشدم و همان زمان که
در کربلا بود باز در ایام عزای آنجا آمدم و میفرستم و با اینکه آنرا رعشه داشت و سخن او را درست میشد
ضمیمه مع ذلک بی انداز که به سید داد -

و از جمله چیزهایی که در بالای منبر شافعه از او شنیدیم اینکه میفرمود که من پیغمبر خدا علیه الوافه التحیه
والثناء را در خواب دیدم و بان حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کردم که در اخبار مقاتل دیده ایم که حضرت
سید الشهدا علیه الصلوة والسلام در زمان شهادت دو دفعه غشش کرده بود آیا این صحیح است یا نه آن
حضرت سرور کائنات صلوٰه الله و سلام فرمود که بل ای اخوند فرزند جم حسین در زمان شهادت چهار دفعه
غشش نمود و فقیر این حکایت را به تفصیل در کتاب اسرار المصائب و کتاب اکیل المصائب نوشته ام

قصه حضور شیر به قلنگاه

ایضا روزی از ایام محرم در خانه استاد آقا سید ابراهیم علیه الرحمه مجلس عزای برپا بود مؤلف کتاب
بان مجلس حاضر شدم پس بلافاصله اخوند ملاح حسن نیز حاضر شد در جنب استاد نشست و استاد نیز
احترام از او نمود پس مذاکری قصه آمدن شیر را بر سر اجساد و شهیدان بیان کرد و اینکه آن شیر امیر المومنین
علیه السلام بود که بهینست اسد به قلنگاه حاضر شد چون ذاکر از بالای منبر بزرگ آمد اخوند ملاح حسن آن را
را که حکایت شیر می نمود در نزد خود خواست آن ذاکر در خدمت اخوند آمده و دست اخوند را بوسید
اخذند ملاح حسن بان ذاکر فرمود که ای اخوند این چیزی را در بالای منبر خواندی که آن شیر امیر المومنین
بود و روح هست و امیر المومنین بصورت شیر در نمی آید و بعد از این چنین چیزی را در بالای منبر ذکر
کن و از گفته امر دزد هم توبه کن آن ذاکر صیغه توبه را جاری ساخته و سید استاد استماع می نمود و در این
باب هیچ تکلم ننموده مؤلف کتاب گوید که حکایت شیر در نزد بسیاری از ارباب مقاتل معروف است تا
اینکه آن شیر امیر المومنین است پس آن مستند بحیثی نیست بلکه کاینکه این قصه را ذکر کرده اند از زان
علقی حکایت کرده اند و از جنی حکایت کرده است آن هم در زیر زمین از او شنیده است پس اقبای
بقول او نیست و این فقیر تفصیل این قصه را در کتاب اکیل المصائب بیان نموده ام و اخلافت را
و در آن بتحقیق

در احوال شیخ محمد حسن نجفی

ط شیخ محمد حسن نجفی بن شیخ باقر نجفی المسکن و المدفن فقیه منبیه و عالم جلیل القدر و در سمو شان و رفعت
مکان غنی از بیان و سرآمد علماء آن زمان و در مسائل دقیق و در اکثر مقامات بانایت تحقیق و ریاست
امامیه بعد از حجة الاسلام و سید استاد بان جناب فقاہت مآب منتهی شده و بعد از سید استاد و طلاب
عقبات عالیات در مجلس درس او حاضر می شدند و این فقیر چندین در مجلس درس او حاضر شدم
و آنجناب بجه صوت و افشحه صدای او را از دورند میتوانست شنید و چنانکه مسلسل بول می نمود

تالیف او کتاب جواهر الکلام است در شرح شرائع الاسلام از اول طهارت تا دیات در بیست و پنج مجلد و آنرا در الطباعه چاپ زده اند در شش مجلد سه مجلد در عبادات است و سه مجلد در معاملات و تفسیر فصول است و عبارت از فقه را با بسط تمام نوشته است و او از شاگردان افقه فقهاء متقدمین و متاخرین شیخ جعفر نجفی است و در اوایل حال نزد سید جواد املی نیز تلمذ کرده و سید جواد صاحب منهج الکرام است در شرح قواعد علامه و در چند مجلد از اوایل آن کتاب همان نقل کرده و تحقیق حق نموده کویا زمان قوه استنباط نداشته —

در بسیار اجازه دادن شیخ محمد حسن

و شیخ محمد حسن اجازه بسیار بطلاب میداد و تصدیق با جتهاد ایشان می نمود تا در او آخرین نفر از طلاب متویه و تدلیس کرده یکی از تالیفات یکی از شاگردان شیخ جعفر نجفی را که شریعت نداشته و خوب نوشته و محتالش شرح لمعه بود گرفت و دیباچه را باسم خود قرار داد و دو نفر مصدق هم پیدا کرده اند و شاهد شهادت در خدمت شیخ دادند که این کتاب از تالیفات اوست و او قوه مستنبطه دارد و امر به شیخ مشقیه ساختند و شیخ اجازه او را نوشت و بواسطه تصدیق شیخ و دوسه نفر دیگر از فقهاء کربلا و نجف اشرف اجازه او را نوشتند چون چند روز ازین مرحله گزشت و این امر اشتباه یافت طلاب شیخ عرض کردند که آن شخص عاری صرف بوده و قوه فهمیدن مطالب آنرا نداشته پس شیخ از پشت سر او کسی را روانه داشت که اگر بکربلا باشد اجازه را از او پس گرفته باشد پس او را در کربلا ندیدند شیخ زیاده اندو کهن شده روزی به منبر برآمد و طلاب را وعظ نمود و ترهیب فرمود که برای حطام ذوبی دین را بدینا مفروضید و امر را بمن مشقیه مازید پس آن بزرگوار گریست و از منبر بزیاده از آن پس کسی را اجازه نداد و شش هفت ماهی گزشت که شیخ از دار فانی بعالم باقی ارتحال فرمود و این حکایت پس از مراجعت من از معنات حالیات و قوع یافته و آن را مرحوم آقا سید حسین امام جمعیان حکایت داشت الحاصل آن بزرگوار میفرمود که من قبل از اینکه بسن پنجاه برسم طالب اشتها بودم لیکن اشتها رفته و تیرایم میسر نکشت بعد از اینکه بسن پنجاه رسیدم این آمل و آمانی بکن رفع شد از آن پس با شتمار و دولت رسیدم لیکن طالب آن در آن زمان نبودم و شیخ مزبور شبی در عالم رویا دید که میخواهد خدمت پنبیر الوف التیمه و الثناء برسد پس چون در خانه رسید از آن حداصل کرد با و اذن ندادند و گفت که صبر کن شیخ بهمانجا یعنی در در خانه ایستاد بعد از زمانی باز استیذان خواست اذن ندادند و امر بصبر نمودند بعد از این وقت یکی از جوانین که مان شاه کیه شغل را

پیشاخت وارد شد و بی اذن داخل خانه پیغمبر صلوٰۃ الله و السلام شد شیخ تعجب کرد که مدتی است که
 مراده ندمید اوند و این مرد که از اگر دست بی اذن داخل شده است آن شخصیکه در آن جا بود
 در جواب گفت که حضرت فاطمه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته است بدین سبب
 تراراه ندادند و این خان بحسب سبب با فاطمه محرم بود بی اذن رفت پس شیخ صبح آن روز خنجر
 آقا سید رضا را تزیین نمود نواده بحسب العلوم بود تا با صد یقه کبری فاطمه زهرا محرم شود و شیخ را
 کتاب خانه بود که آن را زینت کرده بودند ساعتها و پارچه نفیس و امثال آنها آویخته بودند -
 و از جمله حکایات مضحکه اینک شیخ در مجلس درس روزی نسبت قوی بصاحب حدائق داد در آن
 مجلس یکی از تلامذه که ملا عباس قمی و داماد حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی بود گفت در حدائق فلان
 این سخن مذکور است شیخ فرمود که فردا کتاب حدائق را آورده باش و بعدی در این باب منعقد
 ساختند ملا عباس بخانه رفته در کتاب خود را ده زده و آنچه حدائق که در نزد طلاب بود گرفته و
 آن عبارت را در حاشیه نوشته صبح کتاب خود را آورده شیخ ملاحظه نمود کتاب دیگر خواست آن
 نیز چنین بود چند کتاب دیگر آوردند همه بدان منوال بود احسن الامر شیخ ملقت شد که چرا در همه کتابها
 در حواشی نوشته شده پس کتب قدیمه خواست معلوم شد که ملا عباس جعل کرده بود و میفرمود
 که من زمانی که فقه می نوشتم عهد کرده بودم که روزی یک کراس بنویسم و کراس عبارت از یک
 جز است و مدتی جهت تفرغ از امور وقت مشاغل و رفع موانع بنگذاشته و در خانه براغبارسته
 بتالیف فقه اشتغال داشت و از علماء مذمت بسیار داشت بحدیکه از او منقول است که والله لعن
 محمد بن عتب علیه السلام الا لا ابطال الحکمة و در اصول بخوی که در میان متأخرین معروف و مالوف بود
 نهایت راجل بود و میگفت که مقام هادی عشر و ثانی شریعت که در مسائل اصولیه باین نحو تطویل
 و تفصیل داده اند بلکه خواندنش حرام است و چون این سخن را برای مرحوم شیخ مرتضی حکایت میکرد
 شیخ مرتضی ششسری میگفت که شیخ محمد حسن اصول مرا نه میگوید بلکه اصول دیگران را میگوید و منظره
 او با شیخ احمد اسحاقی در عائدین سابقه سمت ظهور یافت و این فقیر مولف این کتاب در بدو مشرف
 شدن بنجف اشرف شب را در مسجد شیخ طوسی که شیخ محمد حسن نماز میکرد حاضر شدم و در جنب شیخ
 ایستادم و نماز مغرب را با اقتداء کردم و سمندهم در میان راه واقع شده که حایض بعد از طهارت آن
 حیض و قبل از غسل میتواند داخل مسجد کوفه شود و مکث نماید یا نه خواستم از او سوال نمایم چون طهارت
 نماز شیخ را دیدم شیطان بمن وسوسه کرد که نماز باین سرعت چرا باید از شیخ صادر شود و بسا اینکه بعد

از سجده اخر بلا فاصله که خواست سر از سجده بردارد و تسبیح را برداشت و با آن تسبیح طالع میگرداند
 قسمته و سلام گفت پس بانفس خود نهایت مجادله کردم و بر نفس غالب شدم و نماز عشاء را هم
 با او اقامه کردم مؤلف کتاب گوید که در میان علماء آن زمان سه قسم نماز مشهوره بود - یکی
 نماز یکم شیخ محمد حسن میکرد که در صورت پست تر از آن نماز با بوده - دوم وسط مانند نماز استاد
 آقا سید ابراهیم در وصف نماز حجة الاسلام آقا سید محمد باقر علیه الله مقامه
 سوم نماز آقا سید محمد باقر حجة الاسلام که اعلی بود و من بحسب اقتداء باو در نماز صبح هر روز
 از خانه ام که مسافتی بسجده او داشت میرفتم و در پشت سر قریب باومی ایستادم و نماز میخواندم
 را با اقتداء میکردم و همچنین غالباً نماز را با او اقتداء میکردم که قرائت و صوت او را استماع میکردم
 و او زمانیکه تکبیر الاحرام قرائت میفرمود ته میداد من یکی از تلامذه او استفسار نمودم که در شما
 جای تأخیر نیست و سید چرا ته میدهد در جواب گفت که ما این سخن را از وی سوال نمودیم و فرمود
 که در زمانیکه به کلمه مبارکه که تکلم میکنم از حالت اختیار بیرون میروم و این ته دادن اختیار
 من نیست و همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه قرائت میکردم و بر هر استماع واضح می شد
 که نماز او با نهایت حضور قلب است و در فواصل هم ذکر رکوع و سجود را سه دفعه میخواند و در زیر
 کفهای دست هم مزمزم میکرد - محلاً نماز آن بزرگوار در حضور و خضوع عدیل و بدیل نداشت
 بلکه مستمع را هم گریه غالب میشد و مسموع هم شد که نماز او خوند ملا علی نوری در خوف و هبیت و حضور
 قلب اکمل از نماز حجة الاسلام بود و در آن عهد نماز با را غالباً علماء آن عهد بهتر از علماء این عهد
 میخواندند و مرحوم والد نیز نمازش در نهایت حضور قلب بود و مرحوم حاجی ابراهیم کرباسی نیز نمازش
 نهایت کامل و بسیار طول میداد و لیکن مؤلف کتاب را قطع بر آن است که نماز شیخ محمد حسن بعینه نماند
 نماز استادش شیخ جعفر بوده و همان سبک را داشته چنانچه مسموع شد که شیخ جعفر بهمان قسم نماز میکرد
 و یقین دارم که نماز منورمه بوده و نماز شیخ محمد حسن بهمان نبی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز
 میفرمود بی کم و زیاد و اما نماز حجة الاسلام پس بهمان نمازی بود که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
 علیه السلام میکرد که تیر از پایش می کشیدند و او بخیزه میشد و بهمان نماز سید سجاد بود که اگر ردایش از
 دوش مبارکش گنج میشد طفت نه میشد و تا با آخر نماز تسویه نمی نمود و بهمان نماز امام جعفر صادق عم
 و سانرا مانان بوده و اگر بگوئی که بن بر این تقریر لازم می آید که نماز امیر المؤمنین و ائمه اطهار اکمل
 از نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و حال اینکه چنین نیست در جواب گوئیم که سالک را چنانکه

نعمانیان کرد و اندویش بهائی زید بهائی در آخر کثکول نوشته است سه مرتبه است یکی تعالی
تفرقه و فرق که هم خود را می بینند و هم خدا را یعنی بهر دو التفات دارد - دوم مقام جمع که آن را
مقام محو نیز میگویند و او آن است که بمقام وصل میرسد و بجز خدا تعالی عز اسمه چیزی را نمی بیند
و از خود محو میشود و التفات به هیچ چیز ندارد چنانکه شاعری گفته سه بهر جا بگردم که در دست
نشان از قدر عسای تو بینم و سوم مقام جمع الجمع که آنرا مقام صمیم میگویند و او آن است که
بعد از مقام جمع او را احاطه حاصل آید بخو یک یک چشم حق را بیند و بچشم دیگر خلق را و لذت بخش
گوید سه در این ره انبیا چون ساربانند و دلیل و رهنما و کاروانند و از این سید ماکشته
هم او اول هم او آخر در این کار و مقام دلگشایش جمع جمع است و جمال جانفزایش شمع جمع است
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقامش جمیع الجمع است و احاطه اش بخیر است که پس از
دیدن حق نه غیر او بار دیگر تنزل کرده و هر دو را می بیند و دیدن حق مانع از دیدن خلق نه میشود
بجملات آنکه که مقام ایشان مقام جمع است نه جمع الجمع فلذا در نماز جعفر حق چیزی را نه میدیدند
الحاصل نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نماز انبیا برتر و افضل است - و از جمله اعاجیب و معجزه
اینکه نجیب پاشاه والی بغداد بعد از فتح کر بلا به نجف اشرف رفته و شیخ محمد حسن را به همراه گرفته بزیارت
حضرت امیر المومنین عم رفت و چون بجرم آن حضرت رفت دست خود را با آسمان بلند کرد و گفت
که خداوند بجز رحمت ریش سفید من که از کنان امام علی در کر که بسیار خون مسلمانان را ریخته است

در احوال شیخ مرتضی شستری الاصل نجفی المکن والمدفن

شیخ مرتضی شستری ساکن نجف اشرف و مدفنش در نجف و تلمذ در بد و امر در نزد حاجی ملا احمد
زراقی شده از آن پس در نزد شریف العلماء تلمذ نموده و نهایت زاهد و ورع و عابد و متقی بود
و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم و نماز نوافل را تبه از او ترک نمیشد بلکه زیارت شهادت
و نماز جعفر طیار و نحو آن از او ترک نمیشد و پس از مرحوم شیخ محمد حسن ریاست امامیه با و منتهی شد
و هرگز مقصدی مرافعات نمیشد و به کسی اجازه اجتهاد نداد - و تالیفات او رساله حجت مظنه و رساله
اصل برائت و رساله استصحاب و رساله تراجیح و رساله نفی ضرر و رساله قرعه و رساله من ملک
شینا ملک الاقرار به و رساله تقیة و شرح طهارت کتاب ارشاد علامه و متاجر مستقلا در یک مجلد
لیکن تمام مسائل بیع را نوشته و حواشی متفرقه بر با مش کتایب حاجی ملا احمد زراقی و فی الحقیقه و عظم
اصول حسنی در حجت ظن و اصل برائت و استصحاب مؤثرش بوده و قریب به هشتاد عمر کردند

شیخ محمد حسن رحمه الله تعالى یا اخوند ملا آقا بن عابد بن رمضان الدربندی در ذی صدف تقابست و اجتهاد عالم عامل با سدا و فذ لکه حکما، اسلام قد و ذار باب کلام فی الحقیقه علامه این از من و وحید اکنه و ارشاد شریف العلماء است و نهایت کج خلق و متغیر الاحوال بود که بی از اوقات بنای تحکم میکرداشت و میگفت بر فلان مطلب چیل یا پنجه ایراد دارم مرحوم شریف العلماء میفرمود که تو یک ایراد کن که خوب باشد و همان کافی است و مثیل میزد باینکه برای آقا محمد خان خبر بزد که برای جهانبا فی خان بابا یعنی فتح علی شاه در یک شب چند پسر متولد شد آقا محمد خان در جواب گفت که میخواست یک پسر باشد مثل لطف علی خان که پسر جعفر خان زنده بود و بسیار مرد و شجاعی بود اکنون تو یک ایراد کن منم لطف علی خان باشد پس اخوند با استادش شریف العلماء، محاجه میکرد تا اینکه شریف العلماء متغیر میشد اخوند هم بی اخت یار تغیر میکرد شریف العلماء میگفت این را از مجلس بیرون کن پس با بی او را می گرفتند و از مجلس بیرون می کردند چون بدم در می رسید میگفت ای جماعت طلاب این رفتم لیکن شما این سخن را قبول نکنید که این سخنش فاسد است پس شریف العلماء می گفت که بر سرش بزنید مجلّا و دوسه روز ب مجلس درس نه می آمد از آن پس رفقاییش بشریف العلماء عرض میکردند که اخوند ملا آقا مرد فاضلی است شما اذن دهید که در مجلس درس بخدمت شریف مشرف شود و شریف العلماء میفرمود که بیاید مشرط باینکه سخن نگوید پس می آمد و چند روز سخن نه میگفت باز یک روز بناسی محاجه را میکرداشت باز به کیفیت سابق حرکت میکرد و بکذا در وقتی از اوقات میان تلاّمده شریف العلماء اختلاف شد که در چه بحث شروع کنند آخر الامر بر بحثی اتفاق کردند ملا آقا گفت که باید بحث جمیعت منطنه را شروع کنی والا اذیت من خواهد بود پس شریف العلماء باو تغیر فرمود و ایضا از قصای ای اتفاقیه اینکه شریف العلماء در زمانی از از من و با تلاّمده بزیارت سامره میرفتند یک شب در جامعی توقف نمودند پس میان اخوند ملا آقا و یکی از تلاّمده منازعه و سینه روی داده آخر الامر ملا آقا متغیر شد و حربه در نزد آن بود آن را گرفته و آن مرد را دنباله کرده آن شخص چون حال را بدین منوال دید خود را بجا در شریف العلماء انداخت ملا آقا از عقب در رسید شریف العلماء برای ملا تغیر فرمود او را از آنجا بیرون کرد اما حاصل اخوند ملا آقا دارای معقول و مؤتس در علم منقول و مکررا ستاد و آقا سید ابراهیم میفرمود که اخوند ملا آقا از ارباب فن بول است و با و رجوع کنسید و در علم کلام و حکمت مطالب معقول و بقوانین شرعیّه مطابق و در علم رجال و عل رجال و محط رجال در باب کمال و در فصاحت و بلاغت در دیار عرب و عجم

مسلم بلکه این فقیه در این اعصار در فصاحت برای او بانی و بانی ندیدم و همچنین در عربیت -

در تالیفات ملا آقا

و تالیفات او کتاب خربیت که ششمین به مجلد است جلد اول شرح منظومه بحر العلوم است در فقه طهارت و قدری صلوة و فروع بی اندازه نوشته است با استدلال در فایات احکام و اتمام و در بیت و مثنوی خیر المخلوق بابن طاب بیعت منها اکثر الابواب اخوند در شرح این مقام نوشته است که از این حدیث منقصه قاعده استنباط نمودم جلد دوم در ادله عقلیه است و بعد از استصحاب تعارض استصحاب را با قواعد فقهیه نوشته و قواعد فقهیه را منع داشته و در آنها با نهایت تحقیق تخلف نموده مثل عموم علی الید و لا ضرر و بدلیل بر ملکیت و ما یضمن بصحیفه یمن بفا سده و نفی غره و اصله لزوم در عقود و قاعده الامین لا یخون و قاعده احسان و قاعده الکفای و قاعده تسبیب و غیره این القواعد الکلیه و طریق اش آن بود که داخل هر مسئله از مسائل فروع یا اصول میشد آن قدر از شقوق و فروع ذکر میکرد که از کور می گزرانید و مجلد سوم در اعتقادات و اصول عقاید و درایه و قواعد رجالیه و غیره با و اجتهاد و تقلید می باشد - و در زمانی از از منته شیخ محمد حسن برای زیارت مخصوصه بکر بلا آمدند ملا آقا بدین اورفت شیخ باخوند گفت که جواهر الکلام را بسیار خوب نوشته ام آیا شما اورادید و پندید یا نه اخوند ملا آقا گفت که از این جواهر در فخر این باب بسیار است و اخوند مدت مدید در کربلا بود و در بعضی از اوقات تدریس میکرد و مؤلف کتاب نیز چند می در درس او حاضر میشدم لیکن از زیادتى تغیر و خلط مجلس درس او بهم میخورد و دیگر کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات است که در نهایت جودت و کسیر و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و سلاست و جرات از خانه آن جبر تحریر و جمعه ظهور رسید و اخبار مصیبت را جمع کرده و در مصاب این اخبار افکار و بکار و تحقیقات بی شمار و تدقیق بسیار و جمیع این مقانیات الاخبار فرمود که الی الآن کسی با فک کتاب مصیبت نوشته مگر اینکه اخبار غیر معتبره و در آن کتاب بسیار و صفات بلکه اخباری که مضان کذب آنهاست بلکه کما بعضی از آنها قطعی الکذب باشند این مایه کسر قدر آن کتاب گردید - و این فقیر را نیز عواشی بسیار بر آن کتاب است و تدقیقاتی نمودم و کجا اسرار المصائب در وقایع طلیه و وقایع حکیه و عرفانیه اخبار مصیبت نوشته ام و در کتاب اکلیل المصائب نیز از آن تحقیقات که فی الحقیقه افکار بکارند نوشته و از تالیفات کتاب سعادت ناصریه است که بخواهد سلطان نوشته و آن مختصر و فارسی است و خالی از وقایع طلیه نیست و در افتاء مصیبت حضرت سید الشهداء مهناظ و منقلب و راسخ بخو یک در بالای منبر از شدت کرب غش میکرد و در روز عاشورا لبها

خود را از بدن میکند و لنگ می بست و خاک بر سر میرخت و کل بدن میمالید و از آن بر منبر میرفت
مجملاً اخلاص او بانه اظهار فوق اخلاص انسانی روزگار بود و دارای علم اکیر بود و رساله در آن
نوشته و قدری از احوال آن علم و صاحبانش را در کتاب خزائن نوشته و البته صادق بوده
و در زمانی یکی از اعیان دولت سلطان از او سوال کردند که صاحب شتومی را چه مذہب است
کافر است یا نه در جواب گفت که مذہب او را نه میدانم لیکن یک بیت آنرا که بسیار خوب گفته
و آن این است اهل دنیا از کبیر و از زمین بگو لعنت الله علیهم جمعین و چون سلطان ناصر
شاه بدیدن او آمد سلطان گفت که تو سلطان اسلامی سبوت را اصلاح نکردی و شایسته آن
خلاف قوانین اسلام است پس سلطان بجبت انشال امر او خوند و لا کی خواست و قدری از سبوت
خود را در همان مجلس اصلاح کرد و او خوند از کتب علمیة زیاد احترام میکرد و بنحویکه تہذیب شیخ طوسی
سخن آن را هر وقت که بر میداشت مانند کلام ائمہ می پوشید و بر بالای سر میکرد و میگفت
کتب اخبار مانند قرآن محترمند و آنچه بس از معروف و نہی از منکر او جدا اهل زمان بود و قریب
ہشتاد و یا نود سال عمر گذرانید و در دار الخلافہ وفات یافت -

شریف العلماء

ب

محمد شریف بن ملا حسن علی مازندرانی اعلیٰ ملقب بشریف العلماء و قدوة الفقهاء و اسوة الفضلاء
علم اصول استاد فحول نادر و ہر خوان اعجوبہ زمان و حید دوران مدرسہ علم منقول بدرسماء
اصول مولدش در کر بلا و مدفنش نیز در کر بلا و حدقه روزگار در حدیثہ علماء ابرار شجیر
شمی مانند آن بزرگوار ابصار نمود و دیدہ ارباب اعتبار مانند آن بزرگوار در تالیس قواعد
اصول ندیدہ و در مجلس درس او زیادہ از ہزار نفر می نشستند از جملہ تلامذہ او سید استاد شاد
در کنعہ آقا سید ابراہیم و او خوند ملا اسمعیل یزدی و او خوند ملا آقایی در بندہ و سعید العلماء بار
فروشی و آقا سید محمد شفیع برودجودی و شیخ مرتضیٰ شستری و غیر ہم من الافاضل العظام و العلماء
الکرام و فقیر مؤلف کتاب سیدی از اہالی مازندران را دیدم کہ معبر بود و در عتبات مجاورت
کہ شریف العلماء کتاب عوامل جرجانیہ را بنزد من قرائت می نمود چون باین مقام رسیدیم و العلم
مانہ نوع شریف العلماء از من پرسید کہ عوامل را بشم تا ببینم صدہ دمی شود یا نہ کہ تم بل می شود و جواب
بشدم و نہ نیست شریف العلماء گفت کہ این سخن را از تو اخذ نہ میکنم چنانکہ مصنف دروغ
گفتہ باشد و شاید عوامل بیشتر باشد یا کمتر باشد و پس از انجام مقدمات اول ہنوز آقا سید محمد

مینمود از آن پس در نزد سیدالاساتید آقا سید علی نیز مله کرده و در مدت بیست سال در نزد آقا سید علی
تلمذ نمود تا اینکه مستغنی از اشتغال و قابل افتاء گردیده و در اواخر حال می گفت که من از استادم
منتفع نمیشوم و استادم از جواب ایرادات من عاجز است و بسیار از اوقات بجهت عجز از جواب
تغییر بالنسبه بشریف العلماء مینمود پس با والدش بسوی دیار عجم مسافرت و در هر شهری یک ماه
دو ماه اقامه نمود و منظورش تحصیل کتب و اسباب بود پس میسر نشد و کسی با او حاجتی نمود پس با
امام ثامن مشرف شد و باز بکربلا مراجعت کونید که در اوانل حال یکسال یا کمتر خدمت میرزای
قمی تحصیل کرد پس بعد از مراجعت بکربلا باز بمجلس استادش آقا سید علی حاضر میشد که استفاد
کند لیکن فائده برای او نداشت چه استادش بسن شیخوخت و متمرشد و بود پس مشغول بمطالعه
و مباحثه و کمال سعی را امر می میداشت تا در اندک زمانی استاد می شد که سرآمد همه مدققات
منقول

در تصنیف اصول شریف العلماء

و اصول را پنج تنیکو تفسیر داد و ترتیب درست با نهایت تحقیق و تدقیق بنمود و نه از سبب
و نه از لائق ماند او در علم منقول پا در دایره وجود گمراشته و در هر مسئله مقدماتی ترتیب داده که
از آن مقدمات جمیع شبهات در معرض انحلال و خصم را استدلال در معرضه زوال و انحلال
میکرد و دیگر حاجت بآن نیست که همه اوله و همه اقوال و همه شبهات مذکور شود بلکه ستمع خود قادر
بر دفع همه شبهات خواهد بود و ایضا در هر مسئله بنحو حاطه سخن گفته به نحو کیسه شنونده اگر بیت سی
مسئله را بشنود غالباً قادر بر فهم همه مسائل اصول و یا اکثر میشود -

در تدلیس فقه شریف العلماء

مجلس در مجلس درس آن بزرگوار زیاده از هزار علماء ایراد و طلب اخبار و فضلاء عالی مقامی نشسته
و در اندک زمانی از حنیض تقلید با وج اجتهاد میرسیدند و چون استاد آقا سید ابراهیم هفده نهم
اشرف رفت و در خدمت محقق ثالث شیخ علی بن شیخ جعفر بقعه اشتغال نمود و این معنی شریف العلماء
را خوشش آید نشد و تصریح کرد که سید ابراهیم هر چه دارد از من است و من او را تربیت کردم و حق
را بجا می دیکر قرار داد و بدین جهت دل خورشید تلانده عرض کردم که شما اصول میفرمایید و اصول
مقدمه است بر این فقه پس نوی مقدمه را چگونه تحصیل کنیم پس چه ایرادی بر آقا سید ابراهیم
دارید شریف العلماء گفت که صباح یکدرس از فقه خواهیم شروع نمود و مسئله بیج فصولی را خواهیم
عنوان کرد پس در مدت هشت ماه بیج فصولی را تدلیس فرمود بنحویکه بیج فقهی بدان عمر تعرض

نشد و شیخ مرقنی شمری که از تلامذه او بود در کتاب متجربین از تحقیقات استادش شریف العلماء را نقل فرموده الحاصل مرحوم آقا سید ابراهیم پس از مراجعت از نجف اشرف در کربلا خود بنای تدبیر گذاشت و با وجود حیوة استادش صد نفر در مجلس درس او می نشستند و آن بزرگوار در مجلس درس داشت یکی مبتدین و یکی برای تهتیب و در ایام تعطیل نیز درسی برای جماعت دیگر از طلاب میفرمود و در ماه مبارک رمضان در شبها تا نصف شب بزیارت و عبادت اشتغال داشت و از این جهت قلیل التصنیف بود و مصنفاتش باقی آن از مسوده بیرون نیامد مؤلف این کتاب بوده و شخصی از مقدمین بر ابراهیم حکایت کرد که من محقق اول و علامه را در خواب دیدم و محقق صورت و من جمیع الوجوه او را تشبیه بولفت کتاب می نمود اگر چه خواب را اعتباری نیست و یکی از تلامذه شریف العلماء با عرض نمود که شما چرا تالیف نمیفرمایید و این تحقیقاتیکه مورث از سلف نیست و اید نجیاف و مشایخ از وصول ذیل او کوتاه است لازم است که تالیفی فرموده تا باقی ماند در جواب فرمود که کار من تربیت طلاب و تعلیم متعلمین است و آنچه شما تلامذه تالیف می کنید از من است و معروف است که شیخ علی در مجلس درس در مقام نقل قول می گفت قال شریف العلماء فی الضوابط و انتخاب در حفظ و ضبط و دقت نظر و سرعت انتقال در مناظرات با رباب کمال و ملاقات لسان و حسن مقال العجیز زمان و او و علامه اعیان بنحویکه خامه از تحریر نامه و لسان از بیان قاصد عاجز و فائز و با احدى مباحثه نمود و گریست که بر او غلبه داشت و ید طولی در علم چل داشت و وفات او در کربلا می معلی و در سرداب خانه خود مدفون شد و از آزار طاعون شربت شهادت نوشید و وفات او در سال هزار و دویست و چهل و پنج چهل و شش بوده است و او را پسری بود که در همان سال وفات یافت از همان مرض طاعون که در قطع کشت لیکن اولاد در حافی او بسیار اند و یکی از اعیان و ارباب ثروت مازندران در بار فروش مدرسه برای شریف العلماء بنا کرد و آنرا بدرسته شریفیه موسوم ساخت و دختر خود را هم برای شریف العلماء خطبه کرد و از شریف العلماء درخواست کرد که بیا و فروش آمده باشد آنجناب را ضعیف نه کشت پس آن شخص دختر خود را بعبادت برد و بشریف العلماء تزویج نمود و آنجناب عمر مبارکش از سی سال بود یعنی میان سی و چهل وفات یافت و آن زمان مؤلف کتاب نه ساله یا ده ساله یوده ام و تا او زنده بود عالمی در اشتهار مسلم کل نبود پس از وی مرحوم حجت الاسلام علم اشتهار و اقدار برافراشت گویند که سبب کم عمر بودن آن بزرگوار آن بود که چندان احترام از علماء نمی نمود بلکه مانند شیخ علی شایخ نجف که بمحض راه می آمدند تواضع درست نه میکرد و در محضر ایشان مراغه می نمود و مکرر می گفت که

و جوارض حدیث برای خود نه میدانم مگر پدر این جوان و آن جوان فرزندان آقا سید مهدی پسر آقا سید علی بود در مجلس درس شریف العلماء می آمد و شریف العلماء علی الدوام او را تعریف و توصیف داد و بار بار از خود میدانست و طریق تلامذه شریف العلماء آن بود که چون درس را میخواندند پس یکی از تلامذه را که افضل بود می نشانیدند و یکده فقه دیگر او همان درس را تقریر می کرد و اگر رد و بحثی داشت بیان میکرد باز دسسته دسسته و فرقه فرقه صد نفر و پنجاه نفر و دو نفر و یکی را می نشانیدند باز آن درس را تقریر می کرد و یکبار یک درس را در شبانه روز چندین دفعه گفت و بشنود میکرد و پس از آن تحریر میکرد و ندانند از دو ترقی میکردند البته طریقه تدریس همین است الدرس حرف و التکرار الف زهی استاد باید دانستی کار انتخاب نماز جماعت نه میکرد چه در زمانی با صراحت مردم بنماز ایستاد و در حال نماز خواطرش مصروف به تحقیق مسئله شد لهذا ترک نماز جماعت کرد و اگر از او مسئله فقهیه سوال میکردند آنقدر شتوق و خیال در سوال ذکر میکرد که سائل از اصل مطلب خود غافل و ذاهل می گشت و بر جماعت عرب اجرا حدودی نمود و بدین و باز دید کسی نیرفت و چون صاحب فصول شیخ محمد حسین بکر بلا وارد شدند نماز جماعت در پشت بام کفش کن مرقد مطهر او را میکرد و او را هر چه طالب آن شد که شریف العلماء بدین آید ممکن نشد زیرا که آن جناب بدین و باز دید کسی نیرفت پس صاحب فصول بدین او رفت پس عیال شریف العلماء از او سوال نمود که شما نماز جماعت نه میخوانید و ما طالب نماز جماعت میباشیم

احوال شیخ محمد حسین صاحب فصول

و در این آیت شیخ محمد حسین اصفهانی آمده است و نماز جماعت می خواند آیا با واقعه اکسیر یا نه شریف العلماء فرمود که برو بخانه او و بعیال او بگو که از او سوال کند که شما مجتهد هستید یا نه اگر گفت که من مجتهد نیستم با واقعه اکسیر یا نه اگر بگوید که من مجتهد هستم پس با واقعه اکسیر یا نه شریف العلماء بجای شیخ رفته و شرح آن حال با عیال شیخ نمود و عیال شیخ از شیخ ایمنی سوال نمود او در جواب گفت که من مجتهد بلکه اعلم میباشم عیال شریف العلماء بنی نه مراجعت نمود و شریف العلماء بیان این طریقه نمود شریف العلماء فرمود که با واقعه اکسیر یا نه که شریف العلماء اعطاء و با جنتا شیخ محمد حسین نداشت لیکن شیخ محمد حسین از صاحبان فن اصول و جامع بوده و فصول خود را در سبکیفه و مجلس قلمی در قوانین ایرادات بسیار دارد و این فقیر دفع و رفع بسیاری از آن ایرادات نموده ام و چون کتاب از یکی از تلامذه شریف العلماء شنیدم که حاجی ملا اسد الله برود جردی که از شاگردان آقا سید محمد بوده در رعایت حالیات شبی میمان بود و شریف العلماء نیز در آنجا حضور داشت و زمان

حیوة مرحوم آقا سید علی بود و استاد ام آقا سید ابراهیم در همان زمان در نزد شریف العلماء ملا سمیع بود
در آن شب همراه استادش شریف العلماء در آن محضر حاضر پس حاجی ملا اسد الله از شریف العلماء
سوالی کرد که اشکالی بود در مسئله اصولی شریف العلماء و با قاسم ابراهیم آورد که جواب این اشکال
من با قویان کردم اکنون برای ایشان تقریر کن استاد خواست که تقریر کند حاجی ملا اسد الله
متغیر شده که شما خود عجب از جواب آن دارید حواله بشا کرد خود می نمائید پس مکالمه فیما بین اتفاق
افتاده و حاجی ملا اسد الله عصای برای شریف العلماء کشید شریف العلماء سکوت نمود بعد از چندی
که ریاست عامه و تدریس فیات عالیات بشریف العلماء انحصار یافت در آن زمان حاجی ملا
اسد الله باز زیارت ارض اقدس مشرف شد و از جمله ملا مذهب شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل یزدی
بود با اتفاق در او احوال بر استادش شریف العلماء ترجیح داشته جز اینکه استادش کار کرده تر
بود و استاد بود و ملا اسمعیل چند دفعه قبل با زار مرع شد و شریف العلماء از بغد اد طیب آورده و
مخارج کزاف کرده و او را معالجه کرده و بعد از شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل بجایش نشست و
هشت ماه تدریس کرد از آن پس وفات یافت پس سید استادی شریف العلماء نشست و
در آن عهد دو ملا اسمعیل و حیدر عصر بودند یکی ملا اسمعیل واحد العین منصفانی که ادشاکردان اخوند ملا
نوری بوده در حکمت مسلم عصر و او را بر شوارق حواشی است و دیگری ملا اسمعیل یزدی بسیار مقبلا
بفقر و فاقه بود و در مجتهد و جرح قلندانی و ورتی از کافه چیز می دیگر نبود و اسباب و کتب را فاقد پس
شریف العلماء مرا سله جاتی با بالی ایران در خصوص احترام ایشان و اعانت و رعایت او نوشته اخوند
ملا اسمعیل تا بیزورفته مراجعت میکرد چون از کرمانشاهان گذشت در کار و انشائی در ایوان خمره نزل
کرده از قضایای التفاق حاجی ملا اسد الله نیز بقبات می آمد او هم با اصحابش در آن کار و انسر منزل
گرفت پس دید که اخوندی در ایوانی تنها نشسته حاجی کردش میکرد پس نیز داخوند رفت و نشست
احوالش استغفار نمود داخوند گفت که از باب تحصیل و طالب علم میباشم پس حاجی مسئله از او سوال
کرد داخوند گفت که مذهب است و بگویم یا مذهب خودم حاجی گفت که استاد تو کیست گفت شریف العلماء
حاجی گفت هر دو مذهب را بیان کن پس اخوند اول مذهب شریف العلماء را بیان کرد با دلیل و روش
پس مختار خود را با دلیل در نهایت احکام و غایت اتفاق بیان کرد حاجی ملا اسد الله را پسند افتاد
و از تخر او در تحسین و تعجب شد و او را بمنزل خود آورد و با اتفاق هم وار و کر بلا شد پس حاجی مزبور توفیق
دیدن از شریف العلماء نمود آن متنا و معرض اجابت در زیاده زیرا که داب شریف العلماء بر دیدن نبوی

پس حاجی ملا اسدالله خود بدین شریف العلماء رفت حاجی این حکایت که یکی از تلامذه شریف العلماء بود بلا واسطه بر او نقل نمود که من در آن مجلس بودم که حاجی زبور وارد و شریف العلماء نظر بر او داشت خود که بالنسبه به علم داشت فی الجمله قواضیع و قوافل نمودند برای این بود که حاجی بختر و کبر و یا جزای عصا کشیدن حاجی دراز منته سابقه نموده باشد بلکه او را بالنسبه به شیخ و علمای همین طریقه بوده پس باینوقت دو نفر عرب برافقه خدمت شریف العلماء آمدند و شریف العلماء حکم بقسم نمود و ما بالانزع مسلخ و کتک بود آن عرب قسم خود را از آن پس یکی از صاحب حاجی ملا اسدالله باشا زده و مسئله از شریف العلماء سوال نمود و شریف العلماء جواب فرمود و دیگر کسی سخنی نگفت بعد از ساعتی حاجی زبور را بمجلس برخاست و رفت حاجی گوید من نیز از عقب او فرستم چون بد خانه رسید حاجی زبور رو با همیانش نمود و گفت آن کسی را که در شاه طریق دیدیم او ستاد دست و شریف العلماء کرد و حاجی گوید که من از بهمانجا مراجعت نمودم و نقل قول حاجی زبور را بشریف العلماء عرض داشتم شریف العلماء گفت که ملا اسمعیل از شاگردان من است و هر چه وارد از من است ولیکن ایشان از من سنوالی کردند من هم بمقتضای مقام جوابی گفتم اگر سخنی داشتند میبایست بیان کنند تا من تحقیق

شیخ محمد تقی

شیخ محمد تقی بن محمد سلیم انصاری از صاحبان علم اصول و از تلامذه شیخ جعفر و بحر العلوم است و او را حاشیه بر عالم است که فی الحقیقه تحقیقات و تدقیقات را شامل و استقصاء اوله و اقوال را کافله و در مباحث الفاظ و کلام سابق از میدان بکنان ر بروده و تمام اصول را ننوشت و مؤلف کتاب بر آن کتاب حواشی نوشته ام بسیار از ایرادات او را بر صاحب تو فرمودم تعلیقش مؤلف بر تو فرمودم و بیا بر خطا بود و در حرم خود شیخ جعفر غیال او بود و در حرم شیخ جعفر نجفی در خدمت توه اساتید حاجی سید محمد باقر مطلقه بودند و شیخ محمد تقی در مجلس درس شیخ احمد در انصاف حاضر میشد و حجه الاسلام با او خیلی نداشت و حکما بعد از انصافیکر و صاحب فصول شیخ محمد حسین برادر او بود و شیخ محمد تقی میگفت که تقریراتی که بر بالای طاقهای اطاق انداخته بودم شیخ محمد حسین فصول آنها را جمع و ترتیب داده و فصول اسم گذاشته زانی مرحوم فتح علی شاه بدین اقامه گفت ای شیخ بفرم صبیح جناب شیخ شمار آرا را بر شما مسئله است اما اندوختن مباحث که سلطان هم از جماعت لشواران باین در دوها مبنی است -

در شیخ حاجی ابراهیم

یدل حاجی محمد ابراهیم بن محمد حسن که باسی از جماعه حدقه مرفقه قضا و مستدیدی از صفای دید علماء و رئیس جماعت فضلا و سلم کل نو و پنج سال عمر نمود و زبیر و دیست و شست و دو عالم بقا و طاعت نمود و این نقیضه نمی مجلس درس او حاضر شدم و در آن مجلس منسبانی ببحر العلوم و آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزا ابوالقاسم قمی است و از او شفاها شنیدم که من درس آقا محمد باقر مبنی را با او را که نمودم و در مجله ثانی از اشارات الاصول نوشته است که من همان بسیار می خدمت آقا محمد باقر مبنی و آقا سید محمد علی بحر العلوم ملذ نمودم لیکن از این دو بر رگوارا اجازه مطالبه نمودم و اگر از ایشان اجازه میخواستم بمن اجازه میدادند لیکن از ایشان اجازه نخواستم و اجازه اش از آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزای قمی و شیخ احمد حسینی بوده تا لیفات و اشارات الاصول

در وجهی که عباثران کتاب با فصاحت و بلاغت و سلاست و خجالت مست و چون انعام انباء زمان و در همین عباثر که
فاضلان تصدیق دارند لهذا آن کتاب مرغوب و در نزد انعام طلب نگردیده با اینکه خالی از بسیاری قایم انکار با کجاست روزی
پس از الطبع مجلد اول آن کتاب درسی چند مجلد از جلد اول اشارات را بحضرت سر استاد و آفریننده که بعد از انجام درسی طلب
بفرود شد پس مرحوم آقا سید البرهمی آمد و بر منبر بالا شد و فکاهی با طراف کرد و گفت این چه کتاب است معروض داشته که
حاجی است است و فرمود که من از نا احوال ندیدم که یکبار با من رسید که به بنیم پس یک مجلد بدست استاد و داد پس بنیم را
مطالع فرمود پس از آن پرسید که قیمت آن چیست گفتند که جلدی پنجاه و دینار است استاد فرمود که کتاب حاجی قیمت ندارد
و این کلام دو معنی دارد یکی اینکه قابل قیمت نیست دیگری اینکه علوشان قیمت ندارد و بلکه باید بدیده و او و او استاد و همان دوم
نه معنی اول لیکن چون این کلام ابهام داشت بعضی از طلاب بجنه دیند و لیکن آن اخلاقی است و داشت با آن و برع و تقوی
مقصودش تعظیم حاجی و معنی دوم بود و جناب حاجی از پدر پادشاه روزگار بود عابد و با برع لیکن سو خلق طبعی داشت شب قدر
و ادراک کرد و با عبادت زیرا که مدت یک سال شب تا صبح نوبت ملک علام قیام نموده و معلوم است که شب قدر از شبهای سال
قطعاً بیرون نیست هرگز مرا فعه نکرد و من خود بر بالای منبر از او شنیدم که میگفت این وقت مرا فعه نکردم و میخواستم رساله بنیم
لیکن نیز برای قلمی حکم کرد که رساله برای فتادی نوشته باش من در جواب گفتم که استخوان بنم طاقت کش جهنم ندارد پس با
او رساله نوشته و اگر از خارج انداخته و فتادی میپرسیدند میگفت که بنیم بر رساله رجوع کنید و در عبادت نهایت خضوع و خشوع و
حضور قلب داشت و اگر فقیری را از او چیزی میخواست شاید میخواست و کان نشود و اقسام میداد و کان فقیر را هم قسم میداد و کان
فقیر و باز قسم دیگر میداد که این تنخواهی که تو میدهم اسراف کنی و باعث حال خبیث کنی از آن پس خرج بیکاه را با میداد و کو بیکه
خدمت ایشان برای همی شهادت و ادانجناب پرسید که پیشه تو چیست گفت من غبار جیاشم پس شتر را غل را از او سوال
آن مرد بیان کرد پس از آن گفت که زمان من خیر در زیر کوشش میکنم حاجی فرمود که آن چیست گفت میکنم خوشا بعبادت
که وفات کردی و برای او ای شهادت خدمت حاجی که باسی زرقی و از قضایای تعاقیه اینکه آقا سید رضی باز ندانی از حکما
و از قلماده اخوند ملا علی نوری و تو یکی از اساتید محقول این فقیر مؤلف کتاب است و از زبان آقا سید رضی بجای سانسید
که او گفته است که ملا با دین ندارد حاجی سید را طلب کرد و فرمود که من از جدول شنیدم که تو گفته که ملا با دین ندارد
یکی از ملا با منم و از اینجا معلوم می شود که دین تو واری دین من است دین من واری دین تو و من مامورم که هر که را در
دین من باشد بقتل بیا و درم پس سید بالبدیه عرض کرد که مرا جنون اداری است و کان کلام را در حالت جنون گفته ام
و فلان طیب که از اخلاص کیشان سید بود و او هم مطلع بر جنون من است و اهل خبر است و این ایام قرار شده که مرا کجا
کند و آن طیب از معاریف اهل اصفهان بود حاجی او را خواست به پیرم مضمون شهادت و او پس حاجی از قتل او
در گرفت لیکن با و رفتی از بلده و پس سید مدت یک سال یا دو یا سه مرتبه آنجا بود که یکی از قلمی اصفهان بود و متزل کرد تا

اینکه حاجی محمد باقر حجة الاسلام در نزد حاجی توسط کرد تا بار دیگر حاجی اذن داد که با ضعیفان سیاه و در وقتی انداخته قات حاکم
اصفهان با حاجی که خلاصی کرد حاجی دعا کرد و باندک زمانی آن حاکم مغرور و شکو و فخر دل گردید پس جناب حاجی رفته با دو
نوشته و این بیت را در آن درج نمود دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب تا صبح نهد - و از جمله ایضا
آن جناب کتاب مہناج است که در فقه است و سه مجلد است و بر شروع بی انداز داشتند و در دو جامع بین السطح و الاصل
است و من آن جناب شنیدم که میفرمود در بالای بنبرائیکه من سی سال کتاب اشارات را تالیف نمودم و در مجلس درس او شهادت
تقریری شنیدم و او در بالای کرسی می نشست و تدریس میکرد و در وقتی از اوقات یکی از همسایگانش به او دعوت میداد
اشغال داشتند پس حاجی ملازمی از خود بنزد فرستاد که این عمل با ترک کن آن شمع و در جواب گفت که با قاضی خود بگو غل
بخایه من بگردان آن شخص همین مضمون را با قاضی خود عرضه داشت پس وقت ظهر حاجی سجد رفت بعد از نماز موعظه فرمود
و بعد از موعظه دعا کرد و عرض کرد خداوند ما من که صنعت نجاری نمیدانم که غل بخایه او گزاردم تو دخترانه غیب غل بخایه او
گزاردی و این شخص مرگم کرد و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان ببالکان و دروخ سپرد - و وقتی فتحعلی شاه بدین
حاجی آمد پس نقل در میان خوان و در میان مجلس گزاشتند ناگاه پرستو که در میان آن فصله انداخت پادشاه گفت فصله
مرغ نقل مجلس شد حاجی گفت چون هوای ست مال دیوان است و من از حاجی شنیدم در بالای منبر که میفرمود که اگر
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه میبود و اهل اصفهان از آن حضرت قاضی میخواستند بهر آئینه آقا سید محمد باقر را به
قضاوت نصب میکرد و حاجی در اشارات اجازات خود را بدین خود را و آخر صحبت اختیار ذکر نموده تملک قد اجازتی بچشمه
من الفضلاء المتبحرین و المشایخ المتدبرین الذین یجلی الزمان با مثلهم مکاتبة فتمن الفاضل العالم العامل الکامل الامام المحقق
المدقق القمقام المنفرد عن الشین البری من البین فی المآخذ و المعالی میرزا ابوالقاسم القمی قاجاری ان لروی عنده کما یصح له
اجازة و یکن حلیه من الزبیر البیسیة و الکتب الاسلامیة من الملاحیث و الاعییة و الکتب الفقہیة و الکلامیة و البیروت
و الاصولیة سیما صحیفہ السجادیة و الکتب المشہورة من الکافی و الفقهیة و التذیبة الاستبصار کذا ما تفضلته الوسائل و البیروت
بطرقہ فمہما ما عن شیخہ و استاذہ کل خاتم المجتہدین و علامۃ المتأخرین محیی شریعتہ سید المرسلین فی الفضل الباہر و البحر
الذخر مجد و المذاهب الاثنی عشر آقا محمد باقر البیہقی عن والده مولانا محمد اکمل عن مولانا میرزا محمد الشیرازی و الشیخ جعفر القمی
و المولی محمد شیخ الاسترکبادی بل العلامة المجلسی جمال الملک و الدین الخوارزمی عن مشایخهم المشہورین منها ما عن شیخہ السید
حسین بن السید ابی القاسم عن شیخہ محمد صادق بن العالم الربانی مولانا محمد بن عبدالقلاح التکابنی الشہیر بسراب عن شیخہ علی
استاذہما المحققین محمد باقر بن المولی محمد مؤمن السبزواری عن شیخہ الغنی عن التوفیق شیخ الاسلام و المسلمین بہاء الملک و
الذین عن مشایخہ العظام و کذا عن المولی محمد صادق بن العالم المجلسی عن والده عن شیخہ البہائی و منها ما عن شیخہ الاصل
الفاضل الحدیث الفقہیہ استبحر الشیخ محمد مدی الفتوی النجفی عن شیخہ ابی الحسن الشریف العالم النجفی عن شیخہ الاصل العالم

الجلوس منها مع شيخنا الاجل الاكرم الحاجز الفاضل آقا محمد باقر بن محمد باقر النازجري وقفايته ولا يتفجع منه عن حد
من مشايخهم شيخ المدق الحلي شيخ محمد بن الحاج محمد زان الاصغري في الشيخ الجليل الميرزا ابراهيم القاسمي ومنهم
السيد السند الامير محمد حسين بن الامير محمد صالح الحسيني والشيخ الفقيه الحلي محمد طاهر بن مقصود علي اصغري في والشيخ الفاضل
مولانا محمد قاسم بن محمد رضا النازجري عن العلامة للجلوس منهم شيخنا الاظم واستاذنا الاكرم الامام الهمام والبحر القناني
البحر الاخر الشيخ جعفر النجفي سكن ومدفن فقد جازني ان اروي عنه عن شيخه واستاذنا آقا محمد باقر المتقدم ذكره عن شيخه
وعن شيخنا ايضا واستاذنا وحيد العصر فربما الدهر تاج القهر ناموس الدهر حجب الما فزوي الغم الباهل السيد محمد مدي الطباطبائي
وقد ادر كنهنا وتلمذت لهما والسباغ ما بها صابرة من الزمان والطاهر انما كان لم يحير اني ان استجرتها ولكني ما استجرتها
مشايخنا آقا المتقدم ذكره والشيخ القزويني والشيخ يوسف البحراني عن من سبقهم من المشايخ الاعلام حتى يتقبل السلسلة با
الصادقين من الاجار المسطورة في الكتب الاربعة وكذا ما تضمنته الرسائل والبحار ومنهم استاذنا الاقدم وشيخنا الاقدم العالم
الاختم العالم الفاضل الكامل المحقق المدق الحبيب النسيب الاديب الارباب السيد الاجل والبحر الاكمل والمفسر
القدسيت والنجية الملكية الامير السيد علي روح المدرود وكثر من عنده وفتوحه فقد جازني ان اروي ما سمعته منه و
حقيقته من تاليفاته وتصنيفاته ورسالته واخذت منه شفا بالمشط طرافات الاغنياء في النقل والقول والعمل
وشيخنا آقا المتقدم ذكره ومنهم الفاضل الوحيد الجليل بن المعقول والمنقول الزاهر الورع موضح الحقائق والحقائق بل
محببتهما في الحقيقة شيخنا احمد بن زين الدين المصطفى فقد جازني ان اروي عن جميع مقدراته ومسموعات وصح
له رواية جميع اني التحمل عن مشايخنا الافاضل واستاذه الاماثل من ساير ما ضعف في العلوم الاكاديمية والاصولية والشرعية
والشعرية والعربية والحكمة والعلوم الاكاديمية لساير العلوم وغير ما من التفسير والسيرة والتراجم بل ما هو غرض او معقول
من المعقول والمنقول في الفروع والاصول وجميع ما هو مسطور من منظوم ونثري بالاساتيد المتصلة الى مصنفها في
من الناحية والعامة سيما الكتب الاربعة القديمة والثلاثة الجديدة وما جرى به قلمه وحروجه من مقدمات رسائل ودعوى
واجوبة بل وخطب ولائل وسائر ما وصل اليه من العلوم باد وكثر من بطريق متصلة بآداب ما لفت في سائر العلوم
منها ما رواه عن الفضلاء المتقدم ذكرهم وهم السيد محمد مدي والشيخ جعفر والامير السيد علي ومنهم شيخنا احمد بن جعفر البحراني
والاميرزا محمد مدي الشهير ستاني والشيخ احمد بن الشيخ حسن بن علي بن خلف بن ابراهيم بن عفيف الدستاني البحراني
والشيخ محمد بن شيخ حسين بن احمد بن عبد الجبار الطيفي عن مشايخهم فذكر الاول من تقدم وزاد له اخرفقال وعن شيخه
بالاجازة السيد العالم الفاضل الامير السيد حسين عن امير السيد ابراهيم القزويني والثاني منه آقا المتقدم ذكره
عن شيخنا السيد محمد مدي الطباطبائي عن مشايخنا الميامين عظام الله عليهم السلام المذكورين عنه والده عن
مشايخنا المتقدم ذكرهم عن شيخنا محمد تقى المجلسي عن الباقي عن والده عن الشهاب الثاني والشيخ احمد بن شيخنا عتيبة

الشیخ یوسف بن احمد البحرانی و الشیخ عبد العلی بن احمد البحرانی و عن ایه الشیخ احمد البحرانی بحق روایاتهم و طرقهم الی شیخهم
الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر البحرانی و عن شیخهم الشیخ احمد بن عبد الله بن حسن بحسب کتبهم و مقرراتهم و اما الامیر
محمد مدی فقال له طرف منها ما رواه عن الشیخ یوسف و اما الشیخ فعن الشیخ یوسف المذكور و عن ابيه عن الشیخ عبد الله
علی البلاء مدی و عن شیخه الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی و عن الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد قرآنه و اجازة عن
الشیخ حسین الماحوزی و عنه اجازة بغير واسطة و بواسطة بحسب کتبهم و حق روایاتهم عن الشیخ سلیمان و اما الشیخ محمد بن
ابیه عن الشیخ عبد علی السابق و ذکره و الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر الماحوزی و الشیخ ناصر بن محمد الماحوزی بحق روایاتهم
عن الشیخ سلیمان المتقدم و ذکره و عن الشیخ یحیی بن محمد بن عبد العلی القطیفی عن الشیخ حسین المتقدم و ذکره عن الشیخ سلیمان
السابق و ذکرهما و منهم الشیخ عبد علی بن محمد بن عبد الله بن حسین البحرانی فقد اجاز ان اروی له کما جاز له رواية و کلاما
اجاز مشایخه و اساتیده و هم حجة الانی اقصر من ذلك علی اعلاهم طریقا و اشتهرهم فی مرتبة العلم و افضل تحقیق
و تدقیق و جعل منهم الشیخ یحیی بن الشیخ محمد العوالی عن شیخه الشیخ حسین بن محمد الماحوزی عن الشیخ سلیمان بن عبد الله
الماحوزی البحرانی و الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد بن ابراهیم عن الشیخ عبد الله بن علی عن الشیخ سلیمان المتقدم و ذکره و عن
ابیه الشیخ احمد بن ابراهیم بلا واسطة و منهم الشیخ محمد بن الشیخ احمد بن ابراهیم الثمیری عن صفور عن الشیخ علی بن ایه الشیخ
عبد الله اخي الشیخ سلیمان المذكور لابیة و منهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن الشیخ احمد المذكور سابقا عن عمیة الشیخ عبد علی
و الشیخ یوسف و قد سبق طرقهما و منهم السید محمد مدی المذكور سابقا بطرقه المتقدمة الا انه اقصر من طریق الشیخ یوسف
البحرانی باعلاه و هو ما رواه عن المولی محمد رفیع الجاوری و بالمشهد الرضوی حیا و میثاقا عن شیخه العلامة الجلسی عن احمد
الشیخ البهانی عن الله عن الشهید الثالث و فن قد اقصرنا من الطرق الی ما انتهت الی اللؤلؤ و غیرها و ان وقفنی
الله تعالی الی کتب اجازة مفصلة ان شاء الله سبحانه انتهت کلام الاشارات -

حاجی ملا علی کنی

بیر حاجی ملا علی کنی عالم تحریر فقیه بلیغ فیه و مسلم فقیه اهل ان و از سمیرن علماء این زمان و در امر معروف و نهی
و دران و در ثروت برتر از ارباب دول و اعیان رساله در و رایه تالیف کرده و در فقه نیز صاحب تالیف و ادرا
با نمونف کتاب محبت و الطاف زیادت و از تلامذه آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن صاحب جواهر و ساکن و اهل
طهران ست سلمه الله تعالی من الآفات و البلیة -

آقا سید محمد صادق طباطبائی

آقا سید محمد صادق طباطبائی از سادات طباطبایه و از قبیله مرحوم بحر العلوم و محبی آداب و رسوم و افا
بالنسیه بفرق ناس علی سبیل العموم و سلیمان محصور و فیریه و در و از تلامذه صاحب فصول و از صاحبان علم فقه و

اصول و سرآمد محول و در امر معروف و منکر و مرامات او در نهایت استحکام و وقت و ساکن ملکان او را بنویس کتاب
مجدد بنی اندازد بلکه تا طبعه علماء از افاضات او بهره مند و از نفوس قدسیه است سلمه الله تعالی عن الفتن -

آقا سید اسد الله

آقا سید اسد الله بن آقا سید محمد باقر حجة الاسلام اقچار نامل و اشتباه عالم او در اخلاق و تفاوت و تفاوت و زهد و
عبادت و فقاہت او حد ابل عصر است و از تلامذه آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن و شیخ مرتضی است و او را با نولف کتاب
صدقت و موافقه است و چندی قبل انگلستانی محقق بر ایم فرستاده و بخط مبارک نوشته که این انگلستانی را بدست کرده
در زمانی که دست بدعا بر سیدار میرایا آوردی نمایند و عادت موروثه از سلفان اشرف و اباء و اجدادش مرا یاد آوری
نمائید اینکه هر شب از نصف شب تا صبح دو کلمه خالی فارغ بعد از مناجات و کریه و عبادت اشتغال دارد و بجا از
خوف حضرت قهارمانندی برای او نیست و ساکن اصفهان است سلمه الله تعالی عن غرارات الشائین -

حاجی محمد اشرفی

حاجی ملا محمد بن محمد مهدی اشرفی ساکن بار فروش عالم بی نظیر و فقیه بلا بدیل و از مشایخ علمای ابرار و اقلیاء اختیار و او را
با من مودت و محبت بی اندازه است و صاحب کرامات است و طریقه اش اینکه از نصف شب تا صبح مشغول عبادت و
تضرع و زاری و بیقراری و مناجات با حضرت باری و کریه از خوف حضرت قهاری و آفتاب بر سر و سینه میزد که چون صبح شود
مانند شخص نایقه در غایت نقابت و بیخودی میشود که هر کجا و را پسند پندار که تازه از مرض ریخته و از کراماتش یکی آن
چیزی است که خود رسالی بخراسان میفرستد در خانه او که بعنوان بازو دیده رفته بود حکایت کرد که زمانی حاکی در بار فروش
که ظلم و تعدی بسید میکرو پس من یک روزی بعد از نماز ظهر دست بدر گاه خداوند تعالی شانه بلند کردم و عرض کردم که بار آگاه
اگر من در شریعت تو خدعتی کرده ام و مرا در نزد تو احترامی است پس من این حاکم را غل کردم تو هم مرا غل کن پس چند روز
گشت که خبر غل حاکم رسید او مغرول شد - کرامت دیگر اینکه در سفر خراسان در بار فروش حاجی اشرفی بدین نولف
کتاب آمد بعد از طریقی مراسم متعارف از من سوال کرد که شما قبل از این بزیارت خراسان و بار فروش آمده اید گفتیم نه و این سخن
دفعه اولی است گفت از این سوال مرا مقصودی بود و آن این است که من بزیارت عتبات عالیات مشرف نشدم و کجای
اشرف شخص مرمانی بود که معروف بان بود که از باب باطن است پس من با او در مقام موافقه و مراد و جواب آردم تا اینکه با
یکدیگر بسفر سائر مشرف شدیم و با هم هم گجا و شدیم و در بین راه با هم صحبت می داشتیم وقتی از او سوال کردم که رجال
الغیب که معتبر با تو و اقطاب میباشند آیا وجود دارند یا نه گفت بل و وجود دارند گفت که ایشان را میتوان دید یا نه گفت بلی گاه
مرفی میشوند گفتیم هیچ میدانی که من در این حدت یکی از ایشان ترا دیده ام یا نه گفت بلی یک دفعه دیدم کفتم در چه مکان و چه
زمان بود گفت وقتی در بار فروش در خانه ات نشسته بودی ناگاه در خانه کو بید شد و تو خود بیرون رفتی و یک کس بی

باین شکل را دیدی پس آن ابسی داشت و پیاده شده بود باین قامت و صورت و محاسن پس از تسلیم و طاعت
تعارفات رسمیه آن شخص از تو سوال نمود که مشرب بود و عیال با خبر رضا و دهره از انتم اظهار بچه نیت تو در جواب
خاصی داشتی اجمالاً برای آن مرد بیان کردی پس آن شخص گفت که این طریق بد نیست پس بر سب خود سوار شد و رفت
و او یک از ابدال بود حاجی اشرفی گفت که پس از تقریر آن مرام این حکایت مرا بخاطر آماز شمایل و شکل آن شخص در آن
و مکان و کیفیت سوال و جواب پس حاجی بنو لطف کتاب گفت که من شما را سابقاً ندیده بودم اکنون که دیدم شما را
و صورت و قامت و محاسن شب بعینه مانند آن شخص بود و لهذا سوال کردم که شما سابقاً باین بلد آمدید یا نه خواستم
برخ شبها شده باشد حاصل حاجی اشرفی از تلامذه سعید العلماء و چندان درس خوانده بلکه از کثرت زهد و عبادت
و تقوی باین

شیخ زین العابدین

مرتب رسید

یط شیخ زین العابدین ساکن با نذرش اکنون ساکن کر بلاه و از مسکین علماء و از تلامذه است و آقا سید ابراهیم و جانا نایت
تقوی و باین فقیر مولف کتاب نهایت محبت و مساعدت و رفاقت دارد -

آقا سید حسین

آقا سید حسین ترک از تلامذه آقا سید ابراهیم و شیخ مرتضی است و از صاحبان علم اصول و شهریار اسلام و مقتدرای
و با مولف کتاب نهایت موانست و رفاقت دارد -

آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی

کا آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی در علم اصول سحر فحول و در جداول مذهب زمان و در زهد و سلیمان دوران و از کسی بدای قبول
و در حذاقت او و اصول همین قدر کافی که نموس ثانی فاضل بشید ما خود مبانی شریف العلماء او را مسلم داشت و علی الا
در مقام مرجع و تعریف و توصیف آن بزرگوار بود و سابقاً گشت که شاهر و ضیاء السلطنه طالب منکحت و مزاجت
او کردید انخاب قبول نفرمود و تلامذ او در خدمت پدرش آقا سید محمد صاحب ریاض شد و در زمان والدش با مرادش بید
اشتغال داشته و تلامذه والدش مجلس درس او حاضر میشدند و تقریباً مقدار و دویست نفر از تحصیل می نشینند و در احوال
و تقصیر ابرام و جدل سلطه و مسلم کل و مجتهد مروت بود و بصیر و کامل و حکمان جزیره در حق او میرفت و مشغول می که و غرضی
نشد باینکه برای او قبول عامه بود و نخواهیکه از سهند برای فاطمین بی ساکنین کر بلاه میفرستادند و چندین معنی نمودند که برستی
و اتمام و این عمل انجام کرد و قبول نکرد و تصرف در عمل نمیکرد و در امر معروف و نهیای تعصب بود و بشاوت شریف
العلماء و حاجی ملا جعفر استرآبادی که در حضور او با حاجی سید کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد حسانی نمود و در آن
حال برای اینکه بیو و بشرط و نه عمل نمودند از غلبات سمیت اصفهان آمد مرحوم محبت الاسلام نهایت اغراض و
آن بزرگوار را مرعی داشته پس انجبت الاسلام خواهش آن داشت که با اتفاق او بطهران رفته و این امر را انجام دهند

آقا سید محمد باقر قبول نمود بلکه او را از این حرکت منع نمود آنجناب را خوش گیند نشد و در شب از اصفهان بی اطلاع مردان حرکت بسوی طهران کرد بعد از ورود حکم نمود که آب بریودان بستند محمد شاه حکم برخلاف کرده پس پادشاه بدین جناب سید آمد سید از خانه بیرون نیامد و غدر خواست که من میرض میباشم پس از طهران بخروج و قدرت بنزد عیبه العظیم نزل اجلال فرمود و در آنجا میرض شد سلطان بیادرت اورفت باز بیرون نیامد و متعذر شد و در همانجا وفات یافت و اخوند ملا جعفر شیرازی که از تلامذه شریف العلماء و از زباده عصر بود تحصیل و تجوید او پر داحت و فقیر مولف کتاب چندی در دار الخلافه بدرسا اخوند ملا جعفر حاضر میشد بسیار زاهد و بسیار فقیر و منروی بود چون ماوای که آقا سید مهدی در طهران بود علما بدمهر شب وقت غذا بیکس او حاضر میشدند و از خانه هر یک خوانی از غذای آوردند قطع نظر از تذکر اعیان و تجار داهل بلد و از آن قبل از غذا اخوند ملا جعفر نیز خوانی فقیرانه حاضر میباشند مرحوم آقا سید مهدی در خوان اخوند ملا جعفر از غذای او میل میفرمود و غذا احدی را نه میخورد و از کرامت اخوند ملا جعفر آنیکه در حالت احتضار که بعضی از علما نیز حضور داشتند بی اختیار اخوند ملا جعفر از بستری بیاری بپا چاست و بجانبی سلام و تعظیم کرد باز افتاد و از او از وجه آن قیام و اکرام سوال نمودند در جواب گفت که امام عصر روحی فداه و عجل فرجه و سهل الله مخرج حاضر شدند پس بلافاصله بجوار رحمت حق تعالی شانه شست -

آقا سید محمد بن آقا سید علی

کب آقا سید محمد بن آقا سید علی سید سندی و مقتدای دستند و عالم مجدد و فقیه امجد اهل علم و ادب آن آوان و سیت عامه نرفته امامیه بعد از والد بزرگوار بد و انتها یافت چنان قبول عامه آن بزرگوار را بود که در حوض مسجد شاه قزوین وضو ساخت اهل آن شهر جمیع آب حوض را در طرقة المعین برای تبرک و تبین و استشفاء بردند بخوکیه یکسر آن حوض بی آب ماند و او بزرگتر از برادرش آقا سید مهدی بوده و این دو برادر را درایتان دختر مرحوم محمد باقر است و اول آقا سید علی بود و در نزد والدش آقا سید علی تلمذ نموده و برخی هم در خدمت بکر العلوم تلمذ داشت و دختر بکر العلوم نیز او جنت اختیار نموده بود و حاجی میرزا علی نقی که در این سنوات در جنابت قبول عامه داشت نواده و پسر زاده آقا سید محمد است گویند که مرحوم آقا سید محمد وارد قم شدند فاضل قمی صاحب قوانین بسیار عمر شده بود شبی آقا سید محمد و علما دیگر را ضیافت کرد و با ایشان صحبت علمی داشت اثنان پس گفت که عرض از احضار شما در این شب مکالمه آن است که سن شیخوخت قوای مرا تحلیل برده ندانم که ملکه اجتهاد و جواز افتاد و من باقی مانده یا نه خواستم با شما قدری صحبت داشته باشم که شما ملاحظه کنید که آیا ملکه استنباط و من باقی است یا نه مرحوم آقا سید محمد عرض کرد که اگر ملکه مستنبطه این است که بالفعل شما دارید پس من و امثال مرا ملکه مستنبطه نیست و باعث توفیق حق حجت الاسلام میرزا قمی و آقا سید محمد شدند و از آقا سید محمد میپرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است یا نه آنجناب میفرمود که نشان او اجل از آن است که من را در تصدیق نمایم بلکه از او سوال کنید که سید مجتهد است

یانه و در میان مرحوم والد مؤلف کتاب واقف سید محمد خاظم و مراد و ده و صد و ده بود و مرحوم والد میفرمود که بعضی از اوقات خدمت سید میر سید و بعضی از فقرای آمدند و از او مطالبه وجه می نمودند و آنجا بوقت و جهت یادی می نمودند و من بحسب قوت بر او قایل بودم و دستهای او را بیک دست نگه میداشتم و از جیب او تنخواه بیرون می آوردم و بقدر امیدادم از جیب کتابی در اضعفان بکرم آمد که میفرخواستند و در پشت آن وقف نوشته بود از آقا سید محمد سوال کردم جواب دادند که جائز است که آنرا بخرمی و نوشته را عتباری نیست و آن جلد پنجم از تفسیر منہج الصادقین است که مجلد آخر آن کتاب است و در پشت همان کتاب در پهلوی وقف مرحوم والد بخط خود این حکایت را نوشته و آن بزرگوار را تا لیفات بسیار است جامع العباد که در بحث آن بحث را از اکثر کتب فقهیه بعین عبارت نقل کرده برای اینکده کسی در سفر باشد آن کتاب اسباب کار باشد و سهل التوفیه باشد و محتاج بکتاب دیگر نباشد و یکس مجلد آن که بحث غسل جنابت است و در نزد من و بحث غسل زیاد از منفا و کتاب را در آن نوشته است و کتاب میفایح الاصول در علم اصول که قریب بچهل هزار بیت است یا بیشتر است و جامع اوله و اقوال است و کتاب مناهل در فقه که کتاب مرغوب است و قریب بدویست هزار بیت یا بیشتر است و جامع اوله و اقوال است و کتاب مصابیح در فقه و کتاب اصلاح العمل در فقه که مقصود بزرگوار فتاوی و خلاف است و کتاب باغ غلات مشهوره را که در اسناد شهرت دارد و نوشته از آنجمله نوشته است که کیسوان دشتن حسنین که شهرت دارد و

خلط است زیرا که حسنین علیهم السلام

کیسوان نداشتند و کیسوان کرده است و امام مبری از فعل کرده و عداوت بران کرده است چه در حالت سفر یا سیر با اینکه قنای محل اتفاق است که کراهت دارد و قنای آن است که موضعی از سرزمینش را تران شده و بر کارا گشتند چنانکه در حدیث است که طفلی را بخدایت پیغمبر آوردند که برای او دعا کنند و آن طفل کیسوان با قنای داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا نکرد و فرمود تا آنرا تران شدند دعا نیکینم و باجمله ادله بسیار بر آن اقامه نموده و از جمله اغلاط مشهوره آنکه معروف است که فخر الحقیق پس علامه حلی پدر بزرگوارش را بعد از وفات در خواب دید و از او سوال نمود که تا بعد از رحلت چه معامله نمود و آن علامه در جواب فرمود لولا الالفین و زیاده الفین لهلکتی الفتاوی الغین اسم یکی از تالیفات علامه است و اثبات خلافت امیر المؤمنین بلا فصل نوشته و در آن کتاب دو هزار دلیل است بر این مطلب اقامه نموده و در هر شب جمعه علامه بکبر بلامیرفت و امام حسین را زیارت میکرد و معنی عبارت جواب آنست که اگر تالیفات کتاب بالغین و زیارت امام حسین را نمی داشتم هر آنه فتاوی من مرا هلاک میساخت مرحوم آقا سید محمد نوشته است که این حکایت کتاب و معمول است زیرا که بکمال عقل قاطع و در این از مننه که زمان آنست دوست باید استنباط احکام را با غلبه کرده باشیم و علامه ورامی آن نداریم و معلوم است که من کاهی خطا و کاهی صواب است پس فتاوی علامه چرا وادام هلاک میکرد پس این حکایت اتفاق نیفتاده و از آنجمله میگویند که امام حسین در کربلا در روز عاشورا مشغول بجایا بود که

ماکاه با لقی از داد که امی حسین اگر باین قوت و شوکت جنگ گئی پس کسی را نخواهی برگزید که در ملاقات مانخواستی نگاه
 شد پس آنجناب شمشیر در خلاف کرد و از بالای اسب بر زمین قرار گرفت و این غلط است که آن حضرت ببقوه بشریه
 جنگ میکرد و نظر بمضمون وجاهد الکفر که نفس آیه است مأمور بود که تا مقدور و میسر است جنگ کند - مؤلف
 گوید که این فقیر در جلد چهارم از کتاب مشکلات العلوم بمبحثی برای غلطای مشهوره قرار داده و نام در باب جنگ امام
 در روز عاشورا السببه ببقوه بشریه بوده نه بامامت و الا بمحض تسلی را ده آنجناب بر موت کفار و داج آن اشتراری
 اختیار از آن قوال بدار البوار فرمایم نمودند اگر کوئی که چگونه متصور است که آن همه کشتار در آن کارزار از آن بگو
 ببقوه بشریت باشند با اینکه گفته اند که زیاده از ده هزار نفر آن حضرت در آن غزوه بر خاک هلاک انداخت هزار و
 نه صد پنجاه نفر امپارزرت بر زمین انداخت و پانصد نفر را بیک حمله از آب فراغت تا بجنگگاه بدر که فرستاد با اینکه ایشان
 عطش و مصائب احباب و اصحاب بی طاقت بودند و انیکو نه جنگ در اندک زمانی فوق طوق بشر است جواب گوئیم که
 شجاعت هر کس بحسب احوال اوست و لطفه انبیا و اوصیا و بنیه و صفات ایشان از هر جهت از سایر ناس ممتاز
 و این استبعا و در بنیه سائر مردمان است نه بالنسبه بامام چه همان قوه بشریه امام بالاتر از قوه باقی ناس است و در بنیه
 کمال پس از شجاعت آن بنیه و آن لطف و ترکیب عنصری آن جسته استبعا و انیکو نه امور غیره و اگر کوئی که آنچه ذکر کرد
 تصور است نه شجاعت جواب گوئیم که بالنسبه باین مردم چنین است نه بالنسبه بامام و تفصیل این مطلب را بر وجه تمام
 در اکلیل کتاب و لکلیل المصائب مبسط تمام نوشته ام و غیر ذلک من المؤلفات چون آنجناب بی نهایت تتبع
 بود لکن تا لیفات مشحون باقوال و حجاب زرقعات است اگر چه خود نیز تحقیقات بسیار دارد و آقا سید محمد شفیع بر وجودی
 نوشته است که از آنجناب شنیدم که میفرمود اینک مؤلفات من قریب پنجاه هزار بیت است یا بیشتر مؤلف کتاب
 گوید که مؤلفات این فقیر زیاده از این مقدار است بلکه زیاده از دو کور است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی
 که از تلامذه آقا سید محمد بوده میفرمود که در میان متاخرین کسی از استادم آقا سید محمد زیاده تر تا لایف نکرد
 و او در مدت شبانه روز شش تالیف داشته و از قراری که میگویند والدۀ مرحوم آقا سید محمد که دختر آقا باقر
 بهبهانی است عالمه بود بلکه فقیهه بود و میگویند اینک مرحوم آقا سید علی در انجام مباحث حیف ریاض برای او
 صعبت و عجزی پیدا شد که والدۀ آقا سید محمد او را اعانت در تالیف آن مجت از ریاض نموده و استبعا و
 ندارد و چنانچه دو دختر شهید اول عالمه بودند و قدرت بر استنباط داشتند و شهادت زن را امر میکرد که بایشان افتد
 نمایند و مجازۀ نیز بودند چنانکه مادر ابن ادریس مادر سید رضی الدین بن طائوس دختران شیخ معبود بن ورام بن
 ابی فرس مالکی اشتری بودند و مجازۀ بودند و نوادگان دختر شیخ طوسی بودند چنانکه همه بیاری خداوند کور شوند
 در میان عامه زنان بسیار مجازۀ میباشند چنانکه شهید ثانی در شرح درایه اسامی آنها نوشته است و چون

احوال آقا سید محمد باقر

۱۳۳

فقط خبریه غایبه باغیه بلکه ضاله مضلّه و باغیه خدایم آقا سید محمد باقر که بر بلا بختند و در آنجا قتل و غارت بی اندازه نمودند
و مصدوق مبارک شکستند و بر سر قبر مطهر بختند و قبر مبارک آنجناب را شکافتند و دید که آنحضرت بجا نمانده ای جان پاک
با بدن پاره بر سر بریائی نهاده بناگاه هوا بهم خورده و باد بشدید فزیدین گرفت پس باغیه که بختند پس خدام آن حضرت را
قطعات مصدوق را که مندل سفید بود و شکل تسبیح ساختند و در نزد اهل ایران آوردند از آنجمله چند عدد از آن دست
والدافا که چند و اندام من دارم امید که آنرا در میان کفنم گذارند که بدان سبب نجات از درکات یابم چنان صحت و قوت را
انبیا علی نبینا وعلیهم السلام مسح کردند و آنرا بقبیل نمودند و ملائکه پرهای خود را علی الدوام بر آن سوزند و بجهل
بعد از انجام کار و باغیه مرحوم آقا سید محمد باصفهان آمد و مدت سیزده سال در آن بلد ماند و تدبیر و تدبیر و تدبیر
بسیار خوش بیان و مطالبه محبت را بخوبی تقریر میفرمود که بهندی و خستنی همه میفهمیدند و علما آنجناب را بجهت
حاضر میشدند از آنجمله اخوند ملا محمد علی فوری که در حکمت مشاء آگاه بود و کتب حکمت مشاء را درس میکردند و باهم
درس آفت سید محمد می آمد و با مراد کاتبی در اصول مسمی پنجمه نوشته و مجلد اول آن بخط والد ماجد در نزد من است
ولیکن در آنجا اصلاً تصرف نه کرده و اخوند ملا علی بر کتاب شوارق بر موش آن کتاب حواشی نافعه نوشته و شرح
لمعه و مطلق نیز حواشی مفیده بر موش آنها نوشته و هر ده سالی یکبار در شرح لمعه درس میگفت و حواشی او فاضله
است و خطی ایضا هست ندارد و والد ماجد شرح لمعه را در نزد او قرائت کرده گویند که بسیار کم حافظه بود اگر عاری
از هر کتاب بدست او میدادند بسیار مطالعه میکرد و لیکن پس از مطالعه با نهایت تحقیق آنرا بسایان مینمود و مرحوم
آقا سید محمد پس از فوت والدش بکربلا رفته و ریاست عامه سلیمان جوبلا و اسلام با خستنی شده و سلطان عصر
مرحوم فتحعلیشاه را با و اخلاص بسیار بوده و در همه امور مطیع آن بزرگوار بود و با مراد سلطان جمع عا کر نمود
مهیای جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافتند ماته و بنده و بده
و کتبه و شیر و ان و غیر آنها از ولایت اطراف پس مسلمانان احوال خود را با آقا سید محمد عرض و داشتند و گفتار بر بلاد
ما ظلمه نمودند و ما را امر نمودند که اطفال ما را بسوی محکم ایشان بفرستیم تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقت
ایشان را تعلیم گیرند و بالنسبه بقرآن و مساجد و سایر شعایر اسلام بی احترامی مینمایند پس آنجناب بجای آمد و فرمودند
و خود بنفسه با جمع کثیر از علماء و متدینین و طلاب بدان صوب رفته لیکن مسلمانان تفسیر کردند و مغلوب روس
شدند و آنجناب بقرین معاودت فرمودند این مرحله مایه فتح لسان منافقین و رجوع ضعیف مسلمانان از اعتقاد
بجناب ایشان و قلت احترام سلطان گشت و آنجناب از محزون و اندوه چنانکه سحبه آبا و اجداد آنجناب بود سرخس
شد و در همان سفر وفات یافت جسد مطهر او را بکربلا نقل و در آنجا در قبه معروفه مدفون گردید و رضی الله و حشر من
آبانه المعصومین و از والدش بحر العلوم و شیخ جعفر اجازه داشته و از جمله قادیان آنجناب اینک در مغاور و بیابان کربلا

نویس
جمله
کتاب
آنجناب
بر کتب

هر چه پدید آید مال واحد است اگر چه صاحبش معلوم باشد و در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد رافعیان نقره بود و یکی از منازل فراموش گردید پس از پشت سر کسی آن غلیان را دید و شناخت که مال آقا می باشد آنرا گرفت و در اثنا طریق یا منزل خدمت آن بزرگوار برد آنجا بقبول نکرد و فرمود همین که تو او را یافتی مال توست و مال من نیست.

حاجی ملا احمد زرقی

حاجی ملا احمد بن محمد مهدی زرقی کاشانی از مشایخ علمای خطایران و معارف و مشایخ علمای بلاد سیستان و در تحقیق کوی سبق ربای میدان همگان و در تدقیق سرآمد علمای اعیان ذکات او ضرب المثل دوران خدمت و وفات او مسلم انبای زمان و در طبع شعر عالی المکان چون والد ماجدش رحلت نمود تلامذه والدش و ادراجه ای او نشیندند و او آن زمان چندان مایه و پایه در علم نداشته مطول و معالدم را درس یکساعت پس بابت رفته در نزد بحر العلوم و آقا سید علی و سائر تلامذه آقا باقر تلمذ کرد و حاجی سید شیخ بر وجودی از او حکایت کرده که من با والد ام اخوند ملا مهدی مجلس درس آفت باقر حاضر شدیم و اهلش از زرق و سکانش در کاشان و کتب مولفه بسیار است کتاب منهاج الاصول در دو مجلد در علم اصول که کتابی در نهایت تنقیح و کتاب شرح تخرید الاصول در شش مجلد و کتاب عین الاصول و کتاب مفتاح الاصول و کتاب معراج السعادت در علم اخلاق که اصل کتاب از پدرش می باشد و بخواجه سلطان عصر حاجی مریوز آن را فارسی نموده فی الحقیقه در علم اخلاق جامع و کامل است و کتاب سیف الامه در روشنهاوت پادری نصرانی که شبهات در دین اسلام کرده و بایران آورده و پادری ملکب سید چند سال در خدمت اخوند ملا علی نوری تلمذ نموده و پس از آن شبهات کرده علماء متعرض جواب آن شده و در میان اجوبه سه جواب نهایت باصواب و بادقت برآمد یکی کتاب حاجی ملا رضا می همدانی که مسمی مفتاح النبوه است و در آن میان عقل و کتب انبیا، سلف جمع نموده و ویکر کتاب اخوند ملا علی نوری که مسمی بحجت الاسلام است و در آن کتاب بقواعد عقلیه رفع شبهات و اثبات حقیقت خاتم الانبیا کرده و مدت ششماه درس تعطیل کرده و شبهات پادری را عنوان کرده و آن کتاب با فصاحت و بلاغت و سجع و مقفی و فنیانه نوشته است و بلا تشبیه در بلاغت لغت فرس مانند قرآن است در لغت عرب الیهاذ بالله من التشبیه و سوم کتاب حاجی ملا احمد زرقی که مسمی بسیف الامه است و حاجی ده نفر از علماء یهود را در نزد خود خواست و از کتاب خانه ملا موشه یهودی کتب بسیار در لغت توریت و غیر آن جمع کرده و مدتی بایهود گفتگو داشته پس از این این کتاب را نوشته و فقرات کتب انبیا، سلف را ب تفصیل نوشته و در قریه ادیان باطله هر کتاب بی نظیر باشد و کتاب عواید الایام در قواعد کلیه فقهیه و این فقیر را بر آن بر هوش آن کتاب حواشی بسیار است و وفای بسیار است و کتاب مثنوی مسمی بطائیف است و بجنب مثنوی ملای روم رفته و فی الحقیقت خوب ساخته و کتاب مستند الشیعه که چند کتاب از فقه را

حدود احوال ملا احمد نزاری

۱۲۵

با استدلال نوشته و خوب هم نوشته و دقیق و تحقیقات بسیار فرموده و اصولی صرف بوده ولیکن نهایت ظلال
مشهورست بین اصحاب راغبان تقویت نموده مانند اینکه عصی عسبی را قبل از ثلثان و بعد از ثلثان پاک میدانند
و وقت مغرب را میان اشتهاره فرض و باب حمزه مشرقه میدانند چنانکه نه باب احسنه است گویند که در زمانی
حاجی فرور بود حاکم ظالمی را از کاشان بیرون کرد و مکر این تنصیه اتفاق افتاد و سلطان حاجی را از کاشان اخضا
نمود و در مجلس با او تغیر نمود که شهادت اوضاع سلطنت اخلال مینماید و حاکم را اخراج مینماید چون سلطان در شدت
تغیر بود که حاجی ملا احمد استیناستینا بالا برد و هر دو دست با آسمان بلند کرد و چشمها را پر از اشک کرد و عرض کرد
بار خدا یا این سلطان ظالم حاکمی ظالم بر مردم قرار داد من رفیع ستم نموده این ظالم بر من متغیرست چون ستم
که نفرین کند فحشیت بی اختیار از حاجی برخاست و دستهای حاجی را گرفت و بر زیر آورد و در مقام مغذرت او برآید
و او را از خود راضی ساخت و بخواهش او حاکمی را بکاشان معین کرد گویند که حاجی ملا احمد را فرزند می بود که علاقه با
داشتند و او مرخص شد بنحویکه حاجی از او میسر کرد و بی اختیار از خانه دیوانه وار بیرون آمد و در میان کوچه کاشان
راه میرفت ناگاه درویشی پیدا شده و بجای سلام کرد و عرض کرد چو ابریشی فی حاجی فرمود که فرزندم مرخصست
و از او میبوس گشته ام درویش گفت اینکه سهل مطلبی است پس عصای نیزه دار خود را بر زمین زد و سوره حمد را بخواند
قرئت و شتر را خوانده و نفسی دمیده و گفت حاجی برو که پسر تو شفا یافت حاجی تعجب کرده و احتمال صدق
داده و بچانه مراجعت نموده دید که فرزندش عرق کرده و صحت یافته است حاجی بسیار در تعجب شد و در محبتش
کس فرستاد و جمیع طرق و شوارع کاشان را گردیدند و درویش را نیافتند پس از هفت بهشت ماه حاجی در روزی سیاه
کوچه بهمان درویش را دیده بدو گفت کای درویش تو مروی در طریقت قدم زده و صاحب نفس میباشی ولیکن
آن روز سوره حمد را خوب تلاوت نمودی و قرأت متعجب نبود البته در تعلیم و تعلم احکام شریعی باشی درویش
گفت اکنون حمد را ترابند نیاید اگر او پس بنحویه پس عصا بر زمین نصب کرد و دوباره حمد را تلاوت کرد و نفسی زد
و گفت برو حاجی چون بچانه آمد دید که همان پسرش مرخص شد و بهمان مرض دفات یافت و حاجی ملا احمد را
فرزند می بود حاجی ملا احمد که او هم از فقها بود در زمانی شاه جمی و ملایک سپاه محمد شاه را عرض مرض عارض بر حاجی
ملا احمد از کاشان بدرگاه سلطان لعبه من عریضه در آن عرصه متعرض و استفسار و استخار از احوال و کالان حال
مزاج سلطوت تهرنج سلطان با اقبال نمود حضرت ظل الکبری در جواب آن کنایه بالمراد و اصل عارضه مرض و سلامت
مزاج بواج فرمود که ثانیه حاجی ملا احمد در جواب عرصه داشت که حال سلطان قرین صحت است و صحت غلم
نعماء است پس شما نظر بخواهی خیره انامی آید وانی هایه و اما بسمه ربکم محدث تحذیر و اعلام باسلام
افتش این نعمت مبالغه اسلامیان فرموده باشند سلطان محمد را در جواب نوشت که این آیه معارض است بخند

مشهور السند و افواه استر و بیگ و ذکاوت و قوت و بیگ رفتن این تن قاضی بچه خوخواه بود حاجی ملا محمد مرآتیه معروف داشت که آیه شریفه برای اینکه نعمت مفرد مصفاست افاده عموم میکند و جز مصفا اثر استر و بیگ خاص چون عام و خاص با هم متعارض شدند بنامی عام بر خاص باید که از اشیاء که مراد از نعمت غیر نواب و ذوب و ذوب است چون بنظر آگاه محمد شاه این جواب رسید نهایت او را خوش آیند و پسند آمد برای حاج ملا محمد جایزه از عبا بر سر خلعت و انظار محبت ارسال فرمود و مسج شد و در زمانی حاکمی از جانب سلطان بکابلین آمده و آن حاکم در سابق ایام حاجی مزبور را بحسب صورت ندیده و نیشناخت پس بعد از ورود و قبل از دیدن و باز دید خانه با ناله روی داده که میان حاجی و حاکم لغاری شدید پدید و حاجی نیز در امر حکومت آن عطفیه تنعم بود چندی بر این منوال انقضاء یافت روزی حاجی تنها عبا بر سر و عسکری دست بپایان نمکته حاکم و در آن محضر حاضر شد و آن ساعتی بود که حاکم با حریفی مشغول بزبازی و شطرنج و قمار بود کسی از اربابی کاشان در آن محضر ضلالت بنیان حضور نداشت حاجی وارد شد و سلام کرد حاکم از دیدن ارباب عظام و چپین مجلسی نهایت شگفتی کرد و دید و حاجی در دست و پا بجهل نمیشد از حاکم باو شد باز مشغول بقمار شد از آن پس نزاع میان حاکم و حریف او شد که هر یک ادعای غلبه بر آن دیگر نمینمودند حاجی مزبور نظر بقانون علم شطرنج اجراء قواعد نمود و محاکمه میان ایشان فرمود حاکم را از آن خوش آیند کرد و دید گفت که اخوند معلوم است که شما شک نیستید و در این علم مربوط میباشید و بنامی صحبت و محاکمه با او گرفتار نشد ناگاه یکی از اربابی کاشان از در وارد شد و دید که در صف فعال نشسته فهمید که حاکم حاجی را نشناخته است بایا و ایشا و بخوبی حاکم را اعلام کرد که ایشان حاجی ملا احمد میباشد حاکم بی نهایت شرمسار از کردار و کار خویش کشته فوراً از جای خود برخاست و دست حاجی را بوسیده و دست او را گرفته و در صدر مجلس نشست و طلب معذرت نمود و همان حرکت سبب التیام و رفع لغاری میان ایشان شد تحقیق نمائید که معروف است جناب حاجی ملا احمد استاد و کیم دیده است و در سبب کم خوانده و بطنانت و بخلت خویش این تحقیقات و تدقیقات را نموده است و الله العالم و در مقام انجذاب و در ادواق جوامیر برت همی خفته مره است چه غالباً اقوال ضحاک را در مقام تقویت برآوده و این خلاف ملک احتیاط است بلکه متابعت مشهور و تبعیت افهام فقهاء در مدایک احکام سخن بگوید و راجعاً را نمائید صلوات الله علیه که حسین نیز امر متابعت مشهور فرموده اند -

اخوند ملا محمد مهدی نراقی

کل اخوند ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی والد ماجد حاجی ملا احمد سابق و بر علیا عصر خویش و فضیلت و جامعیت فایز و مصعب احکام و مخالف مسائل راقی و فائق و در علوم عیدیه از عقلیه و نقلیه و ریاضیه صاحب تحقیق راقی و در نزد اخوند ملا اسماعیل خاجوئی که محله از محلات اصفهان است سی سال درس خوانده و در نزد سید

سایر علما در محقول و منقول تلذذ نموده و در خدمت محسوس بهیسانی آقا محمد باقر باغبانی انداخته نیت نموده و برای او
 بی طبعی بود و در ریاض احساب و هندسه و طبیعت و علوم ادویه و معانی و سبب ان و تفسیر و در بدو تحصیل در نبات
 فقر و فاقه بود بخوبی قدرت بر روشن کردن چهره لغی نداشت و چراغ بیت الخلاء استغناء و مطالعه نمیداد و اگر کسی میبست
 الکلاء وارد میشد اخوند ملا مهدی تنجیح مینمود که من بقضای حاجت اشتغال دارم تا کسی بی خبر نیاید و او شتر سار نشود
 هر چه مراسلات از وطن مالوف با و می نوشتند باز نمیکرد و نگاه نمیکرد برای اینکه مباد روح اس او خستمالی پیدا شود
 و آنرا سدا در زیر فلش میکشید و پدرش از عاملین حکام و منصبش پست ترین نصاب دیوانی بود که پاکار زرق
 بود پس پدرش کشته شد و مردم کیفیت را با و نوشتند که والدت مقتول و آمدن تو ضرور شد و او بنا بر عادت و بینه
 انش آن مراسلات را نه میخواند پس مردم بعد از یاس از او بسوی استادش اخوند ملا امحیل نوشتند که والد ملا مهدی
 وفات یافت آمدنش ضرور و شما او را روانه بلد فرموده باشید پس اخوند ملا مهدی وقت درس نیز دوستانش
 اخوند ملا امحیل حاجی رفت و دید که استادش متفکر و مهموم و محزون نشسته است و آنها را محزون مینماید پس اخوند
 ملا مهدی از استادش مطالبه تدریس کرد استادش گفت که تو باید حکما به زناق رفته باشی زیرا که والد تو مرخصی را
 مجروح ست اخوند ملا مهدی گفت که خدا او را محی فطرت میفرماید و شما درس را فرموده باشید پس استادش تصریح
 کرد که والد تو وفات یافت و کشته شد اخوند ملا مهدی خواهش درس نمود و آخر الامر استادش او را امر نسبت
 بسوی وطن نمود پس نبراق آمد و سه روز در آنجا توقف نمود و دوباره رجوع کرد و شد به الشوق تحصیل علوم عمیق
 و تعلیه بود و بعد از فراغ تحصیل بکاشان سکنی نمود و کاشان از وطن خالی بود و برکت وجود مبارک آنجناب ملو
 انو علما و فضلا شد و مرجع و محل و محط حال حال کامل فاضل شد و علما بسیار از نمازخانه او بطهور رسیدند و
 را تا لیفات جسته است در محقول و منقول مانند سائله فارسیه در اصول دین که با استدلال تمام نوشته و کتاب جامع
 و رفقه و کتاب انیس در فقه و کتاب مستند در فقه و کتاب تجرید در اصول و مشکلات العلوم در سه مجلد و کتاب تحف القلوب
 در مصائب اهل بیت سلام الله و حکومت اربعین و کتاب حادی خطب بلخیه و تصانیف نصیری و غیره در مرثی است لیکن
 بسیاری از اخبار آن کتاب را احتقادی نیست و از اخبار ضعاف بلکه مظنون الکذب یا مقطوع الکذب است و این قصه
 را حواشی بر امش آن کتاب است مانند اینکه نوشته است که جناب حضرت امام حسن ^ع را باین نحو مسموم
 کردند که سم را در آغل کردند و آن جناب نوشید و شهید شد و این غلط مشهور است زیرا که اخبار از آن خالی است و آنچه
 مشهور در اخبار است اینکه سم را در شیر داخل کردند و آن حضرت علیه الصلو و السلام نوشید و در خبری است
 که سم را در طعام نهند و آنجناب میل فرمود و انصاف اینکه حیف است که چنین فاضلی انیکونه خبرها در کتاب
 خود نویسد و کتاب اخوند ملا آقایی در بندی و بعضی از مقامات عالی محقق القلوب است و سبب و امکان آن شود

که اینها قبیل تسلیح دارد و کمین است زیرا که تسلیح در دلیل سبب است مانند اینکه خبری بیاید که گریه کردن بر لاشه پنهان
ثواب دارد و آن خبر ضعیف باشد پس در آن خبر تسلیح رواست نه در اخبار و حکایات و قواییکه در کرب و بلا روی داده
اگر کوئی که نفل اخبار ضعیف خبری است که سیر و بر آن جریان یافته است که در بلائی منازند که میدارند جواب گوئیم که سیر و بر آن
که مستمره و کاشف از مضای مصوم باشد و بنوعی باشد که در زمان مصوم نیز چنین بوده باشد ممنوع است و سیر و بالفعل را خبری
نیست علاوه مصوم بسیار منع از این جهت فرموده اند و قسین کرده اند که بچ قسم از روایات عقل نسیم چنانکه معروف است که
قسین عمل بصفات و مراسیل از اخباری نموده اند و هر که روایت مرسل یا ضعیف مینماید و او از قهر برون مینموند و لذا اعمام
محققین از علایم توثیق است و ترمذی صدوق علیه الرحمه نیز از ادوات توثیق است و لذا ابراهیم بن هاشم را که متقدمین روایت
او را حسن میشمردند و روایات او را صحیح میشمردیم بجهت اعتماد قسین بر او و اعتماد پیشش علی بر او که آن علی شیخ و استاد
کلینی است و اینکه او از مشایخ اجازه است -

آقا محمد علی بن آقا محمد باقر مازندرانی

که آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزار جری که پدرش ساکن نجف اشرف بود و از مشایخ فقها بود و حاجی
در اشارات در جلد ثانی آقا محمد باقر فرموده که از مشایخ اجازه شمرده و نوشته است که من در ملاقات کردم لیکن بیانی بود
که شیخ خود را فرموده و قابل آن نبود که کسی از او انتفاعی ببرد و غیره و از آقا محمد علی ساکن اصفهان و از اعیان فقها
آن بلدان و از تلامذه عالم از شیخ جعفر نجفی بوده و دختر شیخ نیز در جباله او بوده و نقابت او بسیار با وقت و مسامت
و در تفریع فروع او را بطول و در تعلیق به شرح لعمده نوشته است سه جلد آن در ترمذی است که از اول جلد اول شرح
لعمده است تا آخر جلد اول و بر جلد ثانی هم خبری نوشته و در نقابت و تسلط او در نقه محل سبب نبوده و دنیا را با و قابل
نیو و در مایه شیخ جعفر نجفی و در اصفهان شد و روزی آقا محمد علی و حاجی محمد ابراهیم در خدمتش بودند که بدین مرحوم حاج
سید محمد باقر گفت و شیخ بیست و پنج بود که آقا محمد علی فاضل و فقیه است چرا تو و حاجی ابراهیم رعایت نمیکند سبب
استهزار و میشوید و تقصیر از شما و تقصیر است سید و حاجی در مقام محذرت برآمدند و لیکن حاجی سید محمد قلبا با و
مربوط نبود بلکه او را محبت میداد است و آنچه که دختر شیخ بود و وفات نمود از آن پس دختر میرزا محمد باقر و اب را
در جباله خویش آورد و میرزا محمد باقر اب را از اهل لایحان و در حکمت و بطولی داشته و در نجوم سینه ماهر و در تفسیر
و حدیث و در زانچ طالع جعفر خان زند دینیه که در ظلان وقت که یم خان وفات میکنند و جعفر خان سلطان میشود
پس با و اخبار کرد و از آن پس خصیصه بر طبق واقع گردیده و جعفر خان میرزا را وزیر خود نمود و پس از وی میرزا باصفهان
توطن نمود و باعث استهزار خوانند ملا علی فوزی میرزا می فرمود در زمان جعفر خان شد که سمری و دواتی از جانب سلطان
به توسط او بملا علی بر گزار شد محبت تلمیذ میرزا محمد باقر در اصفهان در محفل تدریس میکرد و معظم و محترم بود و در مجالس اخوند

ملا علی قزوی اورا بر خود مقدم می داشت و زیاد احترامش نمود و بخواهشش تمهیدات میزای مزبور بفرموده نوشت و بپای
پسسل بول بود مجبلاً آقا محمد علی کو یستون خلق طبعی او بود بعد از ترویج بدختر میزای مزبور بنا بخواهشش حکم قشقه با علی
بنایا رفت و با آنها هم ساز کاری نکرد پس باز باصفهان معاودت نمود و میرزا محمد باقر را آقا محمد علی تغیه و ایراد کرد که
مکر در حدیث شریفه ندیده می که فرمودند دار بنهم دامت فی دار بنهم یعنی با اهل اینا مدارا کن مادامیکه در خانه ایشان یعنی
در دین قرار داری و آقا محمد علی نقی است و از تعلیق بر شرح لحد و اضع و اسکار است و بسیار عابد و زاهد و متوجع بود
و بسیار فقر و فاقه داشت یکی بحسب مصباح کالمه کامنه تشریف استوار در آن اعصار بر قامت باهت مقام حاجی سید
محمد باقر رسیده و الا فضلاد آن عصر در اصفهان و سایر بلدان بسیار بودند مانند حاجی شیخ محمد فریخ همیشه در مقام تشییع حجه الاسلام
بحر العلوم مشغول بود و الفاضل مشهوری داشت و سید را با وی ملی نبود و حاجی شیخ محمد فریخ همیشه در مقام تشییع حجه الاسلام
بود مانند اینکه میگفت که زمانیکه در خدمت بحر العلوم بودیم آقا سید محمد باقر یک خوشه انگور از بازار گرفت و پس از کینهت پیچ
بنزول او فرست همان یک خوشه انگور را بنی بود و هیچ از آن نخورده بود و فرستیم چرا از آن انگور اکل نمینمائی جواب داد که خود خسته
خلاف نفس کنم اکنون صاحب آلاف از اموال دنیوی هست و یونما فیو تا در تزیینت و خلاف نفس نمیکند و از آنجمله حاجی
ملا محمد جعفر آراوده که عالم جامع و متوجع و از تلامذه آقا سید محمد و حاجی محمد ابراهیم کرباسی و حجه الاسلام بوده و بسیار
شوخ و از هر علم یک کتابی در حفظ داشت مانند الفیه در نحو و زبده در اصول و قانونی و طب و مختصر در تخیص در فصاحت
تندیب منطقی و تجربه در کلام و مختصر نافع در فقه و از آنجمله آقا سید صدرالدین اصفهانی که از بلاد جبل آمل و از تلامذه شیخ
جعفر و دفترش رزوه سید و در فقه و اصول با مهارت و در علم رجال مکرر باشد و در ساله در احوال محمد بن ابی عثمان
که در نزد من است و از آنجمله آقا محمد ملا علی اکبر خورشیدی ساکن اصفهان عالم و فقیه و میان من و او در حجت و قرأت سببه
مباحثه شده و از من درخواست آن نمود که رساله با اسم او در این مسئله نوشته بشم و با توفیق محبت بسیار داشت
و از آنجمله حاجی سید محمد شفیع برو جودی که از تلامذه شریف العلماء و اجازه از بسیاری از علما داشته و کتاب
تواحد شرعیه در اصول تالیف نموده و در وقت الهیه که اجازه است که برای پسرش نوشته و اجمالاً ذکر می افشاید
اجازه نموده

حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی

کوی حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفیق رشتی ساکن اصفهان مطب بجه الاسلام و حبیب ایام
مقتدا ی انام و در علم عربیت و هجیت و فقه و رجال و بیاض مهره اعلام و خدعه علماء که ام عالم عالم و جامع
فاضل و عیلم باذل فاضل است و اکامل فاضل و در زهد و دین و تقوی و ادبانی و دانی نبوده اما علم آن جناب
پس از تحریک و تیر خراج و بیع ملاتی و ملت علم را خارج و در تفسیر او حد زمان و حد استدلال نهایت نویسن

و با کمال محنت حق حافظه او ضرب الشل دوران و تالیفات او بسیار کتاب مطالع الاثر که شرح بر صلوة شریع
ست مشتمل بر هفت مجلد و مصلوة را تمام نکرده و هر مجلدی تقریباً بیست هزار بیت است و در آنجا و هر علمی
که بواسطه از و سایر اسناد اتفاق افتاد آن مسئله را با استدلال نوشته چه در اصول و چه در نحو و چه در لغت
و چه در رجال و رساله زهراء البارقه که در چند مسئله از مسائل الفاظ و علم اصول است در رساله تحقیقه
بالا برار و مصلوة که جامع نقل اقوال و فی الجمله بر برخی از استدلال در رساله و تحقیق عبادت من جهت
العصایه علی نصیح البصیح عنهم در غایت تفتیح و تدقیق هر زمانیکه در رجال تکلم می نمود که نیاید از زمان ولادت ایشان
تا وقت وفات هر یک حاضر بوده و رساله در بیان حال اسمعیل بن عماد و رساله در حال ابراهیم بن هاشم
نقی در رساله در بیان حال بابان بن عثمان و رساله در تحقیق حال محمد بن عیسیٰ القطینی و رساله در بیان حکم
عقل بر اخت مطلقه رساله در قبول قول نسوان بخلو از موافق نخل ابراء ولی مدت متعه علیه راجع است که
در ترجمه شهید ثالث حاجی طاهر نقی بر غانی مذکور شد و غیره با من الکتب و الرسائل و فتا و انیکه از ایشان
بکتابت در آمده آنچه ثبت ضبط شد با فتنام اسوله بشمار بیست است و از آنجمله حاشیه بر طبعیت
از اول کتاب تا بحث تیسر با حال که با استدلال با بنده اقوال و تحقیق حق نوشته است و مؤلف این
کتاب قدری ایمان را دارم که بعضی از موافق خط والد ما جدم و بعضی از مواضع خط حجت الاسلام است که
با هم نوشته اند چون میان والد او صدقت و محبت بسیاری بود و سموع شد که خلف با شرفش حاجی
سید اسد اصد با مر او آن حاشیه را تمام نمود بغرض صد تومان که پدرش با و داد و سموع شد که ایام
تالیف آن حاشیه حجت الاسلام بنفعا و بحجت علاج حرقت البول رفته بود و اسبابش منحصر ترکیب
خاله بود اگر راست باشد پس این از کرامت آن جناب است و اما تدریس حجت الاسلام پس در نهایت
وقت و مسانت بود و نهایت تفصیل اقوال فقهیه میداد و در فهم عجاایران و وجه و احتمالات بسیار
ذکر میکرد و جمیع در درس او میشد لیکن کم درس میفرمود و هفته دو روز یا سه روز یا کمتر بعضی از ایام
هفته هیچ درس نمیگفت و در بعضی از اوقات در میان درس از باب مرافعه میان مجلس ریختند و
درس بهم میخورد و اخوند ملا جعفر نظر آبادی ساکن قزوین که مجاز از شهید ثالث و حاجی ملا صالح
بود و فاضل و جامع و این فقیر بعضی از شرح لعل او نزد او قرأت نمود و شرعی بر مختصر نافع نوشته
او میگفت که من طهارت و مصلوة شرح کبیر را در مجلس درس حجت الاسلام نوشته ام یعنی زمانی که در میان
درس جمیع مترا فین میشد و ما سطل میشدیم من طهارت و مصلوة شرح کبیر را در مجلس درس همراه او میفرمود
میفرمود و فقیر مؤلف این کتاب نیز قریب به یک سال مجلس درس ایشان میفرمود و با من محبت بسیار و با و

صدقت بی اندازه داشت پس در مقام آن برآمد که بن اجازه داد و باشد کتاب طهارت بدین مرکز گرفت یک هفته در نزد او ماند و روز پنجشنبه خواست که اجازه بنویسد که داعی حق را بیک اجابت گفته و از دین رملت فرمود لهذا از تلامذه او اجازه گرفتم تا اسناد او را نیز داشته باشم و اما عبادت حاجی سید محمد باقر پس فوق تجر بر خامه قاهرست و وصف نماز آنجناب بتفصیل فصول در ترجمه شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام با تحقیق عرفانی بیان شد و مناجات ختمه عشره راضیه داشت و بارگه بر آن مداومت داشت اگر چه حاجی سید اسد الله خلف با شرف او مانع از قنوت این است و این شنبه مشهور است که گفته اند اینکه این مناجات سندی ندارد و علاوه صلوات بر آل محمد الوفا التحیه و الثناء و در این باز نود مناجات ندارد با اینکه ادعیه منقول از آل محمد صلوات الله و سلام خالی از صلوات نیست اگر چه مختصر باشد سیما و اعصیه منقول از ائمه علیهم السلام در صحیفه کامله و غلبه آن و لیکن مولف کتاب سابق در سابق از زمان سندی برای این مناجات یافته بودم که شنیدم هم آن متصل میشد لیکن زمانی دیگر آن پس طالب آن سند شدم در مطالعاتش و در اینجا قدم بتفصیل احوال را در اول مجلد اول از کتاب مشکلات العلوم بتفصیل نوشته ام اکنون میگویم اینکه قبح غیر قاصد است چنان مناجات اگر بقصد دعا و ذکر مطلق و از بابت مطلق است بخوار و مطلق دعا بخوانند بقصد ورود نام پس قطعاً عیبی ندارد و همچنین در عموماً از ذکر و ادعیه خواهد بود و اگر از بابت قصد ورود هم بخوانند بی عیب است چه نهایت اینکه از ادعیه مرسله باشد و خواندن آن نیز جائز است و محل بی عیب نیست و صلوات نداشته ضرر ندارد و معدوم الظیر نیست و بنای علما بر خواندن اشال این ادعیه بلکه دعوی جریان سیره نیز بر آن میتوان نمود و والد ما جدم در حفظ و رقنوت و ترنم آن را میخواند و سید حجت الاسلام را قنوت جمیع صلوات در غالب با همه اوقات این دعا بود اللهم اهدنا فی من هتیت و عافنا فی من عافیت و توکلنا فی من توکلت و تقنا شر ما قضیت و بارک لنا فیما اعطیت و این دعا را بتفصیل در کتاب ترجمه صلوة نوشته ام و این فقیر در یک سال در خدمت حجت الاسلام تغییر این دعا در قنوت از او مشاهده کرده بودم چنانکه شیخ بهائی در قنوت غالباً این دعا را میخواند اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عافی الدنیا و الاخره و اکمل علی کل شیئی قدیر مجللاً عبادت این بزرگوار بخوی بود که از نصف شب تا بصریح بگریه و زاری و تضرع استغاثه و در صحن کتاب خلافتش مانند دیوانگان میکرد و دعا و مناجات میخواند و بر سر و سینه اش میزد و تا صبح و چنان بی اختیار و چنین و این آن سرور دین بلند میشد که اگر همسایگان بیدار میشدند می شنیدند و در او اخبر زندگانی آنقدر کریم بود و بمای پایی ناله و بیقراری و گریه و زاری کرده بود که او را با دقت عارض شده بود و قنوت بند آنرا بسته و اهلایا هر چه معالجه کردند مفید نیفتاد آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که گریه بر تو حرام است که موجب زیادتى آن با دمی شود پس هر زمانى که به مسجد میرفت ذاکرین نماز نشسته بود بر بالای منبر نه میفرستند مگر زمانی که از مسجد بیرون می آمد و اگر ذاکری بر بالای منبر میرفت و او حضور داشت بر نه میخواند و باز گریه میکرد و بان نحو کسی نشان ندارد و مکرر پیش

افاسید اسد الله و حاجی ملا محمد اشرفی و شهید ثالث که او هم مناجات خمس عشره از حفظ در سجود و خواندن مداوم بود و در سجود و خواندن مناجات ششم با ناله و زاری قبل از صبح بود که ضربت بر او زدند و شهید شد و شهادتش مانند امیر المؤمنین ۳ در محراب مسجد نوشانیه ندما کریم و عبادت این دوسه نفر را نسبت به عبادت و تقصیر حجت الاسلام نسبتوان داد و تقاضا الله لیه و در سالیکه مولف کتاب زیارت امام ثامن مشرف شدم در شنائی طریق حاجی سلیمان خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب شده بود و او حاکم تازه بسبب وار میرفت شبها که برادری انشائی با یک دیگر محبت میداشتیم تا زمانی حکایت از مرحوم حاجی سید محمد باقر شد حاجی سلیمان خان گفت که یکی از شازادگان در اصفهان وطن داشت و او برایم حکایت کرد که مرا کنیزی بود و فرار کرد و در خانه حجت الاسلام رفت بعد از چندی وقتی آن بزرگوار آن کنیز را بنجانه من روانه ساخت و در نعلبند نوشت که این کنیز را اگر تقصیری است ببخشیده باشید و بعد با ملازمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او بیخ خوش رفتار نمایند پس ما از آن کنیز استغفار از خانه حواله آن بزرگوار نمودیم آن کنیز گفت که آنجناب چون شبها میشد دیوانه میشد و روزها عاقل گشتی چگونه دیوانه می شد گفت چون قدری از شب میگذشت در محراب که کتاب خانه مانند آدم دیوانه بر سر خود میزد و بهای های کریم میکرد و مناجات و ادعیه اشتغال داشته تا اینکه صبح میشد چون صبح میشد عمامه بر سر و عبا بدوش میکرد و مانند معقولین نشسته بود و هر شب کارش همین بود و عجباً در کتاب خانه هر شب تنها بود و کنیزی و در دم در میخوابید و چراغ او و دفتیل داشت یکی کلفت و یکی باریک آن فستیل کلفت را روشن میکرد و چون میخوابید آن فستیل باریک را روشن میکرد و چون از خواب بر میخوابست باز آن فستیل کلفت را روشن میکرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر میشد پیش از منفرج چرخ را روشن میکرد و چون آفتاب طلوع میکرد چراغ را خاموش میکرد و گویند که این قسم نامه انقاج امور و اقباله و روادار دولت است و حدیث لا اسراف فی السراج نشا هدایت مدعی است و چون حمام میرفت بنای او این بود که همیشه روزهای چهارشنبه بجمام میرفت و در حدیث شریف نیز همین مضمون وارد است و معروف است که در روز چهارشنبه سرتراشیدن باعث از یاد دولت می شود گویند که حجت الاسلام در این مدت که به مسجد جاعت گزار و هرگز در نماز سهو نکرد و مگر یک روز که فرزندش سید با ششم دفات کرده بود در آن روز در وقت ظهر در نماز سهو کرد و چنانچه این فقیر را که در خدمت اسناد بزرگوار قاسم ابراهیم بودیم سهو او را در نماز ندیدیم مگر یک دفعه یاد و دفعه و اما مرا فراموش حجت الاسلام پس آن احکام در غایت اتقان و احکام بسیار وقت میفرمود و بسیار طول میداد و بود که بعضی از فقهاء یک سال و کمتر و بیشتر طول میکشید و فراست عجیب در امر قضا و مراعات داشت چنانکه فقهاء و کتاب تصانیف نوشته که قاضی باید فراست در امر مراعات داشته باشد و قضایا امیر المؤمنین را در این باب مثال زده اند از جمله مراعات حجت الاسلام که خالی از غایت نبود این سکرانی خدمت آنجناب رسید و عرض کرد که که خدا یفلان قریه ملک منعم را

غصب کرده که خدا را حاضر کردند و او مسکر برآمده و چهارده حکم از چهارده قاضی اصفهان گرفته و در همه مجالس آن زن را جواب گفته سید آن احکام را ملاحظه کرده و آن نوشته‌ها را در پیش وی خود بالای هم گذاشته پس بان زن فرمود که خدا مرد درستی است و بقاعده سخن میگوید آن زن شروع بالحد و ناله نمود و سید برافات و دیگر اشتغال و در میان مرافعات پرسید که ای که خدا مکر تو این ملک را خریه گفت نه مکر در مالکیت خریدن لازم است کیفیت نه ضروری نیست باز مشغول سایر مرافعات شد در آن اثناء از که خدا پرسید که مکر این ملک از بابت میراث بتو رسیده که خدا گفت نه مکر در مالکیت لازم است که آن مال میراث منتقل شده باشد سید گفت نه و من هم اطلاعی دارم که بحسب میراث من انتقال یافته باز مشغول مرافعات شد در آن اثناء فرمود که این ملک از بابت صلح یا وصیت بشمار رسیده گفت نه مکر در مالکیت اینکو نه انتقال شرط است سید فرمود نه پس در اثناء مرافعات یک یک از فوایل شریع را نام برده و آن شخص همه را نفی کرده و اقرار بر عدم آنها نمود سید فرمود که پس چه سبب این ملک بتو انتقال یافته گفت که سببی نمی خواهد از آسمان سوراخی پیدا آمده و بگردن من افتاده سید فرمود چرا از آسمان برای من ملک نمی آید برو ملک صفار این زن را رد کن که تو غاصبی پس سید آن چاره حکم را دید و بخواهش آن زن حکمی بکه خدای قرینه خود که در جوار آن ملک بود نوشت که آن ملک را گرفته تسلیم نموده باشم - **مل فعه** دیگر شخصی در باب قرینه از قاضی اصفهان سندی درست نمود و او را بهر اقد من از علماء اصفهان بخواستند معراج جمال و آقا حسین و مجلسی و بکذا اعمار ایشان از لطائف الحیل از وراثت ایشان اخذ و بجای درست کرده از آن پیش با صاحبان آن قریه که چند بطن ایشان از صاحبان بیرون آن مستلح بودند ادعا نموده و ایشان را برافعه آورده چند ماه در آن باب مرافعه و در حرج و تعدیل آن میگوشتند آخر الامر آن بزرگوار روزی کشیشان قریه خلفا و ارباب خط و ربط ایشان را طلبید چون آن سند را آن مدعی قسمی کرده بود که گفته بظلم می آمد پس سید برکشیشان فرمود که شما به بسینید که این کاغذ مهر یک دارد از کارخانه که این کاغذ را زده اند آیا تاریخ آن مهر کیست چون کاغذ مهر سفید دارند که از همان قالب است و تاریخ از باب را در آن مهر ثبت و درج کرده اند کشیشان آن کاغذ را رو با قالب نکه داشتند و مهرش را قرائت کردند و تاریخ آن را صاحب نمودند بیت سال مثلاً بود که آنرا چاپ کرد و بودند با اینکه تاریخ کتب و نوشتن آن زیاد از پنجاه سال بود پس بر آنجناب معلوم شد که آن مکتوب فرودست فی الفور او را پاره کرده و برخلاف آن مدعی علیم حکم داده - **مرافعه ثالثه** که آن هم در غایت غرابت اینکه شخصی در محکمه آنجناب عرض کرد که من از این مرد که آقا حسن است مبلغ چهار صد تومان طلبکارم سید از مدعی علیم جواب خواست آن شخص عرضه داشت که مدعی از آقا حسن طلبکار است و من آقا حسن نیستم پس سید دیگر متعرض ایشان نشد و شروع برافعات دیگر نمود و در میان قال و قیل متداعبین دشمن و دوستانیکه

بنگاه کرم شد و آن شخص مسکول گفت آقا حسن عرض کرد بن سید فرمود بر خیز و چای صند تومان
 این مدعی را بده پس طرین از مجلس خاستند بمجلس سید آن شخص را بخلعت آواز کرد و اگر دوست نباشد باز انکار می نمود
 و بجانب مراجعات آنجناب فقاہت تاب زیاده از آن ست که در این دفتر کجده و اما فقر و فاقه حجت الاسلام در ابتدا
 کار بخوبی بود که گویا تصور در نمی آید و زمانیکه در نجف اشرف در خدمت بکر العلوم تمته می نمود میان او و حاجی محمد
 ابراهیم کرباسی علاقه و مصداقه و درود بسیار بود روزی حاجی کرباسی بدین سید رفت و دید که سید افتاده و
 معلوم شد که از کسب غش کرده پس حاجی فوراً بازار رفته و غذای ناسبی برای او تحصیل کرده و با خواندنی
 بحال آمد و سید در اوایل حال و طهارت و نجاست زیاد احتیاط داشت و حوض آبی در بیرون بکر العلوم
 و سید اغلب اوقات بخانه بکر العلوم اسنادش می رفت و از آب حوض تطهیر میکرد و پس است دش بکر العلوم
 فقر و فاقه سید اطلاع یافته بسید فرمود که باید تو در اوقات غذا بنزد من حاضر آئی و در این باب اصرار زیاد
 نمود و سید در مقام انکار آخر الامر سید عرض کرد که اگر در این باب بار دیگر مرا تکلیف فرمائی البته خواهم
 نجف بیرون رفت و اگر میخواهی که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل نمایم از این قبیل تکلیف دیگر نفرو
 باشم پس بکر العلوم سکوت کرد و از آن تکلیف در گذشت و در زمانیکه حجت الاسلام در نزد آقا سید علی
 صاحب ریاض در کربلا می معلمی درس میخواند حجت الاسلام نجفی فقر داشته که فعلین پایش پاشنه نداشته
 و پاشنه آن از کهنکی و کثرت استعمال در رفته و برای معاش و مسیه کمیسر معطل و فاقد و عادم و آقا سید
 شخصی را قرار داده بود که هر روز دو کوزه نان یکی در وقت نهار و یکی در وقت شام به حجت الاسلام میدادند و زن
 که با صحنه و ارد شده جز یک منبیل که سفره نان خوری باشد و کتاب مدارک چیرمی دیگر را مالک نبوده و میان
 مرحوم والد و مادهم با آنجناب مصداقه و مواخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایت فقر و فاقه را داشته و علم
 میفرمود که حجت الاسلام شبی از من وعده خواست بمنزل او رفتیم بعد از آنکه مدتی از شب رفته بود
 سفره نان خود را حاضر ساخت و در آن از پارهای نان خشک که از مال خید روز مانده موجود و پس من و او این
 قطعات نان خشک آن شب را قشش کردیم و در آخر اوقات فقر و فاقه اش روزی قلیل تنخواهی بکیش آمد و باز
 رفت که برای خود و عیال تو تنه تحصیل نماید چون بازار داخل شد با خود خیال کرد که چیزی که از آن باشد
 ما بخود و عیال سدجوع نمایند لهذا از قصاب بگریزید که سفره را که پریشمی نداشت گرفت و روانه خانه شد چون
 در آشنا طریق رسید خرابه نظرش آمد نگاه کرد و دید که سکی که کین ضعیف و نحیف و لاغر و خرابیده و بچپاسی
 و در و در و جمع و همه در نهایت فقر است و ضعیف و نحیف و لاغر و در پستان مادرش شیر نماده و اینها مطالبه بشر
 از مادر دارند و همه بفریاد اشتغال دارند حجت الاسلام را بر آن سک و بچکان او جسم آمد و که سکی آنها

بر سر سکنی خود و عیال مقدم داشته آن بکر بنیدار نزد آنها انداخته بکبار آن حیوانات هجوم نمودند و آن بکر را خنجر
 و سید ایاده و نگاه میکرد پس بعد از انجام کار بکر آن سبک گرگین روی با سمان آورده که یاد عا میگرد و بکر
 از سلاله همان کس بود که اسیر و فقیر و صغیر بابر خود و عیالش ترجیح میداد و بکر سکنی شب بروز آوردند تا اینکه
 سوره هل اتی در حق ایشان خلاق نشان از آسمان پهنی که آخر الزمان در موج یونین علی القسم و لو کان بهم
 خصاصه متصف و فرو فرستاد و محلا از حجت الاسلام نقل نموده اند که آنجناب میفرمود که پس از معامله آن سبک گرگین
 بیفایده دولت دنیا بمن اقبال نمود و اما دولت و ثروت حجت الاسلام بعد از انجام فقر فاقه در فاقه آنست که قد
 آن بزرگوار از اوصاف گویا گذشته و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخت که عبرت جمیع انظار
 و نایه اعمت بار بار باب اعتبار کردید و یکی از خوانین شریف و خواهی خواست که قدر معنی این
 جناب و ما و ام ایجات با گفتش از معامله داده آنچه منافع است مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از و است
 در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را بمعامله و تنجا رت داده تا اینکه در اندک زمانه ربح بسیار نموده
 و اگر مالی میسر آید بیع شرطی پس اندسین موعده بلا فاصله آن بیع را تصرف میکرد و که میداشت و یا میفرخت
 پس شتر خانه و قاطر خانه داشت و محوطه خانه اش خانه مرحوم آقا محمد سید آبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معترف
 بکیمی بوده و خانه اش مشتمل بر دود و بیوت بسیار نفیست فقر پس داشت هر یک ساندرونی و بیرونی منجده و مخارج
 ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقا میرزین الدین در اصطبل هفده راس اسب خوب بسته داشت و عیال
 حجت الاسلام قطع نظر از پسران و عیال ایشان صد نفر در شش راکه بود از خادمان و کترین و زنان و حرا
 و صباغ و عطار بی اندازه داشته و در شهر اصفهان کونی چهار صد کاروان سر از مال خود داشته که بیازیده اند و
 هزار باب و کاکین داشته و یکی از قزاقی او در اصفهان گردند بود که نه صد خردار برنج تقریری آنجا بود قطع نظر از
 کندم وجود و حیوانات و یک و یک باب بسیار در نجف آباد داشت که ستم روزی یک تومان اجاره او بود و بکته او
 که در بر وجود داشت داخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار تومان
 داخل آنها بود و دهمیکه در شیراز داشت سالی چند هزار تومان داخل آنها بود و محبلاً سالی هفده هزار تومان
 مالیات دیوانی و دات آنجناب در اصفهان بود که دیوان میر سید و رضوان آرا مگاه و محلیق بسید عمر و که در
 مالیات دوات شما میگزینم آن جناب فرمود که آن مقدار را از مجموع مالیات اصفهان کم میکنند و یا مالیات
 باحوال خود باقی است سلطان گفت که مالیات اصفهان کم نمی شود و چرا سرشکن محال دیگر میکنند سید فرمود من
 بآن نه می شوم که مالیات دوات مرا سرشکن بکنند و مردم دیگر بدینند و این ظلم است و من راضی بآن نخواهم بود بلکه خودم
 مالیات دوات خودم را میدهم و از بلاد و جهته اصفهان از ایران و غیر ایران دجوه بران نقل میگردند و باصفهان

سید میرزاد و نواد بقرامیداد و در زمانی قعلیش در اصفهان در سخات هفت دست که در بیرون شهر میل داشت و در بین انداخته بصورتاشا میگردید فیلی را بار کرده می آوردند سلطان بلزمان حضور گرفت که فیلی برای مای آوند پس نگاه کرد و فیلی را از اردو گزرا نیند و بجانب شهر میبردند سلطان استفسار کرد که فیلی که میت و بارش چیست بعضی اورد ساینده که این فیلی را تجار و ارباب دول هند برای حجه الاسلام فرستادند و بارش تنخواه میت که تجار هند از وجوه مال امام برای آنجناب فرستادند سلطان را در باطن خوش آیند نشد و چون فیلی را بنزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز بعضی سید رسانیدند سید بار آنرا که تنخواه بود قیض کرده و فیلی را برای سلطان فرستاد و مجمل دولت و ثروت سید در میان علماء امامیه از متقدمین و متاخرین کسی نداشت بجز علم الهدی سید مرتضی که او هم ثروتش بسیار بود و با عتقاد این فقیر مولف کتاب نیکه ثروت علم الهدی بجز ثروت حجت الاسلام نبوده و پس از این احوال سید مرتضی و برادرش سید رضی انشاء الله تعالی یاد آن سالی که حجت الاسلام بمکه شرفیاب میشد کتب کتابخانه آنجناب را حساب نمود و قیمت پنجاه هزار تومان کتاب داشت مثلاً شرح لمعه متعه داشت از کاغذ تیرمد و قمران طلا و زری و ورنی و لعلی و کهنه او تا آخر عمر کتاب میخرید تا اینکه همان سالی که فوت شد در ایام ماه مبارک من مسجد او میفرستم و معالین و کسبه از هر جن در سجده و ایام صیام بط انداخته بودند کتاب فروشی هم در آنجا آمده در میان کتاب های او چند کتاب برداشتم که یکی عاشقانه شیخ محمد پسر صاحب معالم بود بر تمهید شیخ طوسی و بعضی از کتب یا ضمیمه بود چون بقیمت پر خستیم کران قیمت میکرد پس با خود گفتیم این کتب را مردم چندان معرفت باحوال آنها و ثولفین آنها ندارند بهتر آنست که آخر ماه صبر کنم تا آنوقت این کتاب ها تنخواه فروخته شود پس در آن وقت صاحبش از آنتر خواهد داد و همیشه موالب بودم تا روز آخر ماه مبارک رمضان شد بعد از نماز ظهر و عصر با جماعت در پشت سرخاب رقم در آنجا نشستم و گفتیم که همان کتاب ها را آورد در میان گفتگو بودیم که مرحوم حجت الاسلام با آنجا آمده داشت و فهرست کتاب ها را دیده و همان کتابها که منظور من بود برداشته قیمت کرد آن مرد چرخیمان آنها را قیمت کرد و سید پنج تومان را داد و آن کتابها را بلزمان سپرد که بجایه ببرند من در شدت حرص آن جناب در حیات کتب تعجب نمودم گویند که سید فرمود که همه کتب و زرد من است و بنظر من این که حاکی سهو یا خطا کرده باشد یا مراد کتب دفن خاصی یا نوعی مخصوص باشد و الا حیات کتب مولا سلامیه در این جز از زمان کویا از محالات عادی باشد و چون سید وفات یافت بعد از وضع قروض ترک آنجناب را خواستند که تقسیم نمایند خلف با شرفش حاجی مستیاسد شد که آنجناب را برداشته و در سهم خود قبول نمود و املاک و دیگر را ساز و رشت بر داشتند و اما بسبب شتمار سید چند چیز بود یکی توصیف آقا سید محمد که از ایشان پرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است آنجناب در جواب فرمودند که اجتهاد از من استفسار نکنید بلکه از او سوال کنید که سید محمد مجتهد است یا نه و دیگر توصیف سید زای قی چ سلطان فخلیش

از میرزا خواست که عالمی خالی از ریب به رحبت باشد تمسین کنیده که در مسجد شاه طهران نماز جماعت کند و ما هم با و افتد
 کنیم میرزا در جواب نوشت که آقا سید محمد باقر شفق رشتی در اصفهان ساکن است و قایل از او بهترش آن نذر امر سلطان
 بجای که اصفهان نوشت که سید میرزا تدارک دیده با عزت روانه طهران گریه حاکم استفسار نمود که سید محمد باقر کیست
 از معرفت او کس فرستاد که بادشاه شمار خواسته و من تدارک می بینم شما در جناح سفر با شید سید امتناع نمود پس حاکم از
 تها و تعجب نمود و خود شرفیاب آن باب کردید و در خواست مسافرت کرد و سید امتناع داشت تا که گفت که
 امثال امر سلطان لازم است و ما مخالفت آن نمیرسد سید فرمود که من باختیار نمیروم پس حاکم بایوسن شد و مرتب
 را سلطان عزمه داشت و این مایه و ثوق سلطان کردید تا زمانیکه سلطان باصفهان آمد و سید را بدیدن او بر و پیش
 سلطان بسید گفت که از من مطلبی خواهمش کنیده است منع نمود سلطان اصرار کرد و آخر الامر سید گفت که چون اصرار
 مراستد حالیکه فرمایش کنیده که نقاره خانه را موقوف کنند سلطان سکوت کرد پس از درخواستن سید سلطان بامین
 الدوله گفت عجب سیدی است که از من خواهمش میکند که نقاره خانه سلطانی که علامت پادشاهی است موقوف دارم
 امین الدوله معذرت خواست چون سال دیگر سلطان باصفهان آمد و سید بدیدن او رفت پس از انقضای مجلس
 بامین الدوله گفت که این سید آن سید سال سابق نیست اکنون بسیار بزرگ شده است و اما اخلاق آنجا بی
 الحقیقه او حد زمان در اخلاق بود و شکیله و در اصفهان شد و در مدرسه چهار باغ منزل گرفت و تدریس میکرد و یک
 آن جا فهمیده که سید مدح عالی است راضی بآن نشد که در آن مدرسه سکنی کند که مبادا وقتی مدعی باور مدرس شود
 لهذا امر مخبر فرج او کرد بدون سببی و جهتی سید امثال حکم او کرد و از آنجا بیرون رفت و حاجی کرباسی را در آنجا
 و جنس بر خود مقدم داشت و حاجی دو سال از سید بزرگتر آن سن بود و اخوند ملا علی نوری نیز بسیار سبب اشتراک آن
 بزرگوار شد و در مجالس سید را بر خود مقدم میداشت و بر حاجی هم مقدم میداشت زمانی که سید از سفر که مشرفه
 نمود و در کربلا بکینفر از کسانیکه معاصر او بودند در ایام تحصیل با او رفاقتی داشتند هنوز در مدرسه منزل داشت
 سید و در سر او آن حضرت سید الشهدا نماز جماعت کرد آن شخص رفیق بعد از نماز عشا خدمت سید رسید و گفت
 را بوسید و عرض کرد که بالفعل تمنای آن دارم که در مدرسه مرا سرفراز کنید که آب گوشت و نانی بیا
 دارم سید قبول کرد و فرمود که اگر زود تر از این مرا وعده بنویستی منزل تو نمی آید و جواب میگردم لیکن عذر
 الان کاشف از بی قبیل و بی ساختگی و در ویشی است پس سید همراه او بمنزل آن شخص رفت و قشای فرمود و بر
 نمود و شیخ محسن خنفر که یکی از مشاهیر مشایخ و نقباء نجف بود و فاضل و در فقه زیاده ماهر و از شاگردان شیخ
 علی بن شیخ جعفر بود و مؤلف کتاب چند می بدرس او حاضر شدم می گفت که شیخ محمد حسن لایفهم شیخ و جهنم
 هم رفته بود و میگفت که حاجی سید محمد باقر فضیلت او زیاده از شهرت او است و اشتیاقش از فضیلت او

کترست و اسطوت و صولت آنجناب و امر معروف و نهی از منکر زیاده از آن است که با قلام در قایل و وصف
این مقام کجی چنانکه در اوصاف اسلاف اشرفش آید و لوکان العجمه و الکلمات ربی الایه نزول بابت و در بدو
او که معروفیستی در اصفهان داشت روزی از کوچی میگذشت که اشترار بمولوب و تقاره و ساز و دف و شتغال شنیدند
پیش رفت و تغییر فرمود و قصد آن کرد که آنهار را زده باشد پس سید را گفتند و جس کردند تا اینکه طلاب با خبر شدند
امام جمعه را احب را نمودند امام کس فرستاده و سید را از جس آنهار بآورد و با اینکه نهایت قلیل اجنه و بار یکم فاق
کوتاه و ضعیف و نحیف بود و بپو که در روز نهار نه میخورد و با اینکه روزه نیز نداشت نماز صبح را در مسجد میگزارد
پس بر افحات اشتغال داشت تا وقت ظهر و بجهان و صبح نماز ظهر را و او میگرد و بگفته تا نماز شام همان وضو با
داشت و غذا هم نه میخورد و کلکاهی شربت کجیچین در او اسطر فیکور و کاهت هم نهار میخورد و این مایه تعب و ذوقیکه
محمد شاه بنحو تغصیر دارد و اصفهان شد سید را ستری سوار بپیدن او عتبه نمود و سید علی نقی عرب بنابر تاج
در پیش روی آنجناب قرائت قرآن شریف بصوت خوش و بلند اشتغال داشت پس محمد شاه در عمارت بیفت
دست از دور تماشا میکرد چون نزدیک بار و شد این آیه را سید علی نقی تلاوت کرد قل اللهم مالک الملك
چون به غیر من تشاء سید محمد شاه گفت یقین عزت دست خداست که این مرد را اینقدر عزت داده است و سید علی
عرب و از اهل کاظمین و قرآن را ملجن جازایان بسیار نیکو قرائت میکرد و در وقت صبح و عقب حجه الاسلام میخورد
بنیاد باو تکبیر می گفت و اذان نماز میگفت که صوت او را از نیم فرسخ از بیرون شهر قواقل می شنیدند احوال صلح
سید نزدیکتر بار و شد سید علی نقی این آیه را تلاوت کرد یا ایها القل اذ خلوا منکم لایطعنکم سکیما و حیووه الایه
پس سیکه فدا المالی ارد و از لشکری و اعیان و دولت همه فرو ریختند و اکثر را ممکن نشد که دست سید را بپوسند
اکثری استر او را و سم استرش را میبوسیدند پس محمد شاه حیرت کرد و چون بد رسرای شاهی رسید این آیه را تلاوت
کرد انا رسول الله فرعون رسول الله فرعون الرسول و از امر معروف و آنجناب این بود که هفتاد نفر را بحد و شریعت
قتل نمود و اما غیر قتل پس بسیار بود در دفعه اول که بسبب لواله علم تقبل فرمود بجهت که تکلیف کرد که او را قتل کنند
ابا کردند آخر خود بر خاست و منبری زد که تا شیری نکرد پس شخصی بر خاست و او را کردن زد و خود بر او نماز کرد
در وقت نماز غش کرد و در میاج او آن قدر از تصایب از عرب و عجم گفته اند و جمع کردند و آن دیوان بزرگ شد و یک
مصطفی اشعار عرب که در معراج او ساخته اند انا الذی احتلج ما یحاج بلفظ الذی میبایم چنانکه در حقیقت بصلوات
من هم حقیقت بصلوات و انعام دارم و آنجناب هرگز بیدین و باز دید و بجهان کسی میرفت و هرگز بیدین حاکم بیدین
بله بیدین سلطان در زمان ورود باصفهان میرفت و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان میشد
در و میام در سلام میکرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب تلفت نمی شد بعد از ساعتی نگاه میکرد و او را از آن

میداد و تواضع برای او میکرد و سه دستکاه تا بکتابخانه او بود که در هر جانی دو بانی می نشست و ملازمین بسیار می داشت
 ده باشی داشت و زمانی که بمکه مشرف شد زمان محمد علی باشا مصری بود و با او مراد داشت بلوغ فدک را از او گرفت
 و بسادات مدینه برگزید و در آنجا به سبب نفع از علماء عصره را تقنین نمود یکی حاجی ملا اسد الله بر وجهی بود که از شاکردن
 آقا سید محمد بود و مجاز از او بود و صبیحه میزای قبیعی عیال او بود پس چند نفر از علماء بر وجود مانده اخوند ملا علی و غیره سید
 معتقد بر تقنین او نمودند پس سید حاجی را تقنین نمود دوم میرزا محمد تقی نوری از شاکردان حاجی که باسی بود و حدیث را در
 داشت و فقه حله تمدنی نیز در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال مضاعف نموده و مانده اینکه در
 مضاعف قابل است باینکه نجاست از اسفل با علی سرایت میکند و حال اینکه این قول خلاف فتوای مشهور بلکه در اجماع مغفل
 برخلاف اوست و ایضا تیسری تا رابع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشا و یک رکعت آخر مغرب سه دفعه واجب عینی میدانست
 و در ماه رمضان المبارک غلیان بر بالای منبر میکشید و در خان را منظر نمیدانست اگر چه حفظ نبودن و خان صوم را فتوا
 شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب مدرک حنفی دیگر است و قاعده هیند آقضا عدم افطاری کند و مشک با ولایت
 خالی از صعوبت نیست لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقه فقهاست مجبلاً میزای مزبور فتاوی میسر
 که حالی از قانون فقاهت است بسیار است لیکن در امر معروف و نهی منکر آن زمان و ما در دوران بود پس جهاتی
 الهامی نوز در خدمت حجت الاسلام شهادت برفیق او دادند پس سید او را تقنین نمودند و فتح علی شاه او را بجهت شهادت
 غلیان بطهران آورد برای اینکه تا پیش کند و حضور با او مخاطب کرد و سخن آن ناشایسته بمیزان گفت میزاد عرض کرد که علم
 العلماء آقا سید محمد باقر است بفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفت که کند سلطان گفت اخوند محمد باقر
 و مصر و عی آقا سید محمد باقر کذا فی از اصفهان برای من و تومی آید بطهران پس بعضی از اعیان توسط نمودند سلطان از او
 گرفت ستون حاجی ملا صادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و لائق بود و در غلط او را تسلطی بود
 در میان علماء آنجا از هر قسم ممتاز و از تالانده مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و هجده سال عمر کرده و حواس او بر جا نماند
 این کتاب در غلط او حاضر شده عنوانی بنده ننموده اگر چه در انجام آن عجز داشت و میان مولف این کتاب و ایشان
 صاحبانی اتفاق افتاده و اصل مسئله که متنازع فیها میان من و حاجی مزبور شد در این بود که محقق طوسی در کتاب
 تجرید گفته و محمد بهما بالثبت العین و المنفی العین از من سوال کرد که چرا الملقب محمد یک گفت و بنقطه تعریف
 نه گفت و او را با والد ماجد و با خال آقا سید علی مصادقت و محبت بی اندازه بود و حاجی عیالی از دها بی گرفته
 بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها بعصره آمدند روزی حاجی مزبور
 وارد خانه شد و دید پسرش بالای تختی که در سرای خانه بود نشسته و او را نشناخت بالبنه فاخره در پیاده میفرزادگان
 خویش نشسته اند حاجی این رباعی را بالبدیه گفت بنوا کریم جلوسا بالتحیت و کلمه الفعل اهل البخت فذلوا

الآن کون بالسیر واستبدلوا الکلباس بالحریر فانکون بزبان رشتی ست و در اینجی معرب شده است معنی آن
خانه محترمت که سکنه دہات در جنب خانہ بنا میکنند و مقصود حاجی از این ابیات اینکہ احوال پسرانش
نجابتی نداشتند و بسبب بتکی پسرانش بد نعمت و عزت رسیدند حاصل بعضی از ابالی و رشت جمع شدند و در حجت
حجت الاسلام شہادت برفق او دادند لهذا جناب سید تعین او را با بالی نوشت چون حاجی مزبور کیفیت مذکور
را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان بسخنان نامہنجی رکشود و یکستل کہ امر بر جناب سید مشتبه شد و در
واقع طرفین حاجی و برحق بوده اند و اللہ العالم و مناسب این مقام حکایت شریفی دارم و او اینکہ حاجی میرزا سید
از تلامذہ فاضل قمی و ساکن طہران بود و ایلمی روس را بسبب تنہا تکفیر و فتن و بعضی از امور کثرتہ و حکم باخرج
او از طہران شدہ و آقا محمود پسر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بہبہانی ست و فاضل جامع و مسلک او مسلک اشعری
بودہ و این مفتی بموغلہ داشتند ام پس میرزا مسیح آقا محمود را تکفیر کردہ بود پس از مدتی حاجی میرزا مسیح بزیارت
قم و در مسجد امام حسن عسکری نماز میکرد و آقا محمود نیز بزیارت قم رفتہ بود و روزی آقا محمود بہ مسجد امام حسن
شد دید کہ نماز جماعت مینمایند از امام آن جماعت سوال کرد کہ گفتند حاجی میرزا مسیح ست آقا محمود باو
اقتدا نمودہ از آن پس بمنزل خود معاودت نمود پس اصحاب آقا محمود از او سوال کردند کہ حاجی ترا تکفیر کردہ
و تو باو اقتدا کردی آقا محمود در جواب گفت کہ چہ منافاتی ست میان اینکہ او اعتقاد کفر من داشتہ بود
برا و مشتبه شدہ باشد من اعتقاد بدعالت او داشتہ باشم و ہر دو متاب و ما جور باشیم و چون این
خبر بہ میرزا مسیح رسید از اخلاق آقا محمود تعجب کردہ و بہ بدین اورفت و مباحثت بصداقت مبدل کرد
بجملہ در مسجد حجت الاسلام در روزی از ایام صیام نماز گزارندگان بشمارہ بیت و دہ ہزار نفر بودند
و در اقلیم سبعة و دول خارجہ ہمہ جا آن جناب معروف و در ہمہ جا حکم و مفضی و مقلدان او در تہ
اصطلاح بود و در میان علماء امامیہ مانند او در ثروت نیافتہ نہ در اسلاف و نہ در اخلاف بلی سید
مرتضی علم الہدی نیز صاحب ثروت بودہ لیکن ثروت حجت الاسلام بیشتر و سطوت و اقتدار سید مرتضی
نیز بسیار کمتر از اقتدار حجت الاسلام بودہ و اما سخاوت حجت الاسلام پس اکثر از توصیف و اصفیت
چہ جو دان وجود مبارک بر اسم برکیان و حاتم عربان خط محوشیدہ و اخوند ملا علی اکبر خورن ری گفت کہ
روزی در کتاب خانہ حجت الاسلام وارد شدیم در حالتیکہ از زر سرنج و سفید از بابت مال امام آنستہ
در پیش روی حجت الاسلام ریختہ کہ آن جناب از آن طرف گذشتہ است نزدیک بان بود کہ چیدان شد
و آن تنخواہ میان من و او حایل شدند پس غلیانی برای من خواست من شروع بکشیدن غلیان کردہ بوم
کہ فقر و سادات را خبر کردہ بودند ایشان بنحو جمعیت حاضر شدند سید بہر کسی یک چند از آن تنخواہ میداد

و هنوز غلیان را انجام نداده بودم که آن تنخواه تمام شد پس بن پسر بیل سرود و بجنب عرض کردم که شما را در اموال امام
زیاد و تجری است آن جناب فرمودند که بنی پسر در مال پدر زیاد از این تصرفات بینماید و فقیر مولف کتاب روزی از
منزل خود بمدرسه میرزا جعفر میرستم در آستانه راه کوچک که در جنب خانه سید بود که نام افتاد دیدم که آن قدر از فقرا
سادات هجوم کرده و بخانه می شتابند که کوچ از عبور رسد و دشده است استغفار کردم که چه واقعه روی داده باشد
که این همه جمع شده جواب گفتند که معادل هشتصد تومان مال امام از بر وجود برای سید آورده و او فرمود که فقرا
سادات را خوب رکنند تا مال امام را بایشان داد و باشد پس بعد از حضور بهر کسی یک دگمه یا بیشتر قلمکار داده و همه را
در آن ساعت تمام کرده و از جمله شعراء اهل بیت و رآن از من ملاقران بیدل بوده که رودباری ساکن قزوین و با مولف
کتاب صداقت داشته روزی بخجرام آمد و گفت که الیوم محض برای کشید غلیان که و آمد هم کمی از تلافیه را که از ترک
بود ختم که غلیان که در درست کرد و او را چندان وقوفی نبود خوب درست نمود پس بیدل داد و او هر چند کشید
سودی نخشید و دودی نخشید و کش کشم از این دو حالت غلیان کشیم یا خجالت پس من دوباره خود را اصلاح کردم
و بدادم و بیدل و بر دوام پسر سید کاری و تقوی نداشته از آن پس تاب و از بهر و اعباد قرآن خود شد و کتابی در صیبت
نوشته که در آثاره خزن و اندوه سر آمد کتاب است و هرگز برای غمی اهل بیت مع نه می گفت و همچو میکرد بلکه اشعارش منحصرا
برائی و نواحی مصیبت است مگر اینکه یک رباعی برای حاجی میرزا قاسم و وزیر سلطان محمد شاکفته و آن این است که گشت
برای شاه حاجی در می باشد بهر وقت و توپ بهر پیش و کمی نه منزع و دوستان از آن کبخی و نه خانه خصم را از آن توپ غمی
و چون این اشعار را حاجی میرزا قاسم استماع نمود مامول او را انجیح و انجام داده و ایضا شخص کامل طویل اللحمه را واسطه کاوی
نزد کسی گرفت آن شخص را قاصد شد یا مقصر بیدل یک شعر و توصیف کجیا گفته و آن این است که مفعن ریش او
از بس طویل است که از سبب چنان الی تنگ و نایل است و بیدل میگفت که محتمم دوازده بند خود را در مدت هفده سال
گفته باین حسی که این اشعار را گفته بود و تا هفده سال حکم و اصلاح میکرد و بعد از هفده سال که از داده که مردم اتساح
گرفتند و بیدل را که امارت بسیار است از آنجمله میگفت که این کتاب مصیبت را قدسی بود ختم بین مقرر و من شدم و دماغ
سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک نمودم پس در وقت مغرب در خانه را کوبیدند بیرون رفتم دیدم شخصی یک
کینه و جفقه سر بهر من داد و من فرمودم که این تنخواه را بفرض خود بدیده و کتاب مصیبت را انجام ده ایضا میگفت پادشاه
میرفتم پس در قی گزشت که قوتی پیدا نکردم و تنها بودم بجای که رسنه شدم که از رفتار مادم ده خرابی بود که دیوارهای
از آن باقی بود پس از بخجرام گشتی نشستم و دیواری نگید که دم و قدرت بر حرکت نداشتم ناگاه نظم بپو ران آن دیوار شکسته آمد
دیدم میان دیواران خشک بسیارست قدری از آن نان بقدر سرد مرغی خوردم و دیوار که آن سوزا خرمد و ساختم که بخار و کیری
ایضا بیدل میگفت که در ایام گردش و سیاحت وقتی در سیابانی دور از آبادانی بودم و شب رسید و چند وقت گزشت

که غذائی نخورده بودم پس وقت مغرب رسید در میان بیابان مشغول نماز شدم و نماز مغرب را زدا کردم و از ضعف نشسته بودم و مشغول بذكر خدا بودم ناگاه شخصی پیداشد و سفره پهن کرد که در آن نان تازه با خورش بود و فرمود بخور پس من بقدر حاجت خوردم باقی با سفره برداشته و رفت بجلای بیدل و وقتی از اوقات پریشان و مدیون شده پس با ضحاک خدمت حجت الاسلام شرفیاب و در باب پریشان فی خویش با نجیب عرض نمود داشت آن بزرگوار مبلغ یک صد تومان وجه نقد به بیدل داده و مبلغ یکصد تومان هم در پر و جره نیز تاجری برات کرده بیدل ببر و جره در قهته برات را بآن تاجر تحویل داده تاجر قبول نمود پس بیدل قضیه را با نجیب عرض کرد و نجیب برات و دیگر یکصد تومان تاجر کوچه برات کرد تاجر ثانی قخواه را داد از آن پس تاجر اول هم درخواست کرد که بیدل وجه برات را قبض کند و بیدل باز عرض کرد که تاجر ثانی وجه برات را داد اکنون تاجر اول هم خواهش آن کرده که وجه خود را داده باشد اکنون چه صیحت میداند آن بزرگوار در جواب نوشت که آن وجه را نیز قبض و ضبط کرده که آنرا هم بتو بخشیدیم پس بیدل حجت الاسلام را با رسید و در روز عید غدیر تاجران ضحاک هر کسی بغیر خود از صد و دویست و کمتر بخشید خدمت آنجانب میدادند که بفقرا بیدل بکند از قضا در یک روز عید غدیر سید فرستاد بر منبر برآمد و در اطراف او کسبهای قخواه گزاشتند از زریخ سفید و از پول سیاه و دهباشی و هزار دینار و حکم کرد که فقراء در سر یک جمع شوند یک یک بیایند و از در دیگر سید و آن وقت پس فقر جمعیت بسیار کردند و هر یک یک مشت از زر میدادند تا چه مقدار برآید بقدر یک ساعت تقریباً آن قخواه را بفقرا بیدل نمود و حساب نمودند پانصد هزار تومان شد که در مدت یک ساعت بفقرا داده بود و دو باب دکان زال یکی نانوای و یکی قصابی برای فقرا قرار داده بود که نان آن گندم شالی خود و دکان از خود و مزنا نانوای خود و همچنین قصاب و این باب دکان مصرف آنها این بود که بفقرا برات میکرد از نان و گوشت و کویا یک هزار فقر ملکه و دو هزار خانوار در نان و گوشت از آن بزرگوار موقوف بودند شخصی حکایت داشت که وقتی بفقرا رفت و چند وقت بود که غذائی بکیرم نیند پس شبی از کوچه عبور میکردم دیدم حجت الاسلام از آن کوچه عبور میکنند چون بمن رسید یک مشت از زریخ بمن داد و کزشت و در سال طاعون در شهر رشت اموال بلا وارث و مالک بسیار جمع کرده بودند فتح علی شاه به بدین سید رفت و گفت با شاه صاحب عیال بسیار فقیر شده است شهادت آن اموال که در رشت جمع شده به ما برات کرده باشید سید مبلغ بیست هزار تومان بشت و برات کرد و در رشت از آن اموال داده باشند و هر ساله برای فقرا مکه و مدینه زاد همایان شرفاً و تطیماً قخواهی میداد و طلا را ببار عانت می نمود بلکه زو ساداعیان و تجار و شاهزادگان را برسم قرض اعانت میکرد و در محله بیدل مسجدی بنا کرده که بیا در عالم چنین مسجدی بنا نکرده و بنیان آن مسجد که تا مقابل زمین آورده مبلغ شصت هزار تومان مخارج شد و تا دفانش تمام نشد بعد از دفانش ملاحظه کردند بنیاد هزار تومان هم مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتح علی شاه

که اهلای باتو و با احسان و مطلق بود با سید تماشای مسجد فرستد سلطان استدعا نمود که مرا هم شریک در این مسجد گردانند
قبول نمود و سلطان گفت که شما را قدرت بر اتمام اینجام این بنا نیست سید گفت که دست من بجزینه خلاق عالم است
در سالی که وفات میزد مثلث کتاب دریا ضعیف بودم که امین الدوله دعای بیست هزار تومان بر آن جناب نمود
جواب فرمود که تو این تنخواه را داده بودی که من از بابت مال فقیرا داده باشم من هم داده ام امین الدوله گفت که
بودی و نزد شما گزاشته بودم سید گفت مرا اشتغال دهم به تنخواه تو نیست لیکن الحال که قبول نداری خوش قبول
دارم و آنکه فقیرا داده ام مال من باشد و وصیت کرد که از مال او این بیست هزار تومان را داده باشند در حق
او مصروف سازند - ایضا تاجری از طایفه حاجی غفور در بهمان سال از سید استدعا نمود آن جناب
فرمود آن را از بابت مال فقیرا بمن دادی و من هم داده ام و اشتغالی تو ندارم آن شخص گفت که من بودی و
نزد تو گزاشته بودم سید گفت اکنون که پیشانی اینچه فقیرا داده ام از مال من باشد پس اگر اهرام داخل در قرض
و وصیت فرمود که از مال او ادا کرده باشند - اساتید آن جناب ملاممدی زراتی و بحر العلوم و آقا سید علی
و میرزای قمی و مانند ایشان و اردوچانکه در اجازه آقا سید محمد باقر قزوینی سبق ذکر یافت مخفی نماند که سید
حجت الاسلام فی الحقیقت بیان قابل برای آن مکر و مکریم زیرا که محتاج بدین است و مشغول بر قریب پنجاه مدرسه
و بعد از اتمام مسجد اخوند ملا علی نور علی چندی بیت در وصف آن مسجد افشا فرمود و برای حجت الاسلام فرستاد
سید فرمود من چیزی قابل برای جانزه این اشعار ندارم و اگر مایلک خود را نشان این اشعار نمایم کم است و اخوند
پیر شده بود و عمر طویل کرده بود و سید و حاجی که باسی در سوابق ایام در خدمت اخوند درس خوانده بودند روزی اخوند سید
آمده که لب سید اقتدا کند از نهایت ضعف شیخوخت درین را غشش کرده و بعد بهوش آمد و سید گرفت و دید سید آرزو سید بنیاد
بیا تغییر نمود که من باین تن مسجد آمده ام که ادرک نماز جماعت نمایم و تو مسجد نیادی و اخوند ملا علی درین حکم را که
کس تشیع تر بود و در بد و امر تعلیه میرزای قمی میگردید پس از وی تعلیه حجت الاسلام میگردد اخوند ملا علی نصف شج
حکمت العین را در مدت نه سال درس خواند و در سالی او و میرزای قمی هم کجا ده نشاند و بعثت بات فتنه و بین
راه میرزا از اشعار ملا علی دوم سوال میگرد و ضعیف و ورق بورق اشعار آرا از حفظ میخواند و از اخوند سوال میکرد
اخواند خود را دیده گفت من را اشعار پسر سرشته ندارم و بعد اشعار یکیشما ضبط و درین ضبط ندارم روزی اخوند
آقا سید علی صاحب ریاض الفت سید نجلیان معتمد بنود و اخوند معتمد بود پس غلیانی برای اخوند آوردند که کسانا غلیبا
داشت و کوک بنود اخوند هر چه کشید دید و دود منید هد بسید گفت که آن غلیانی که ناخبر بگرام سید بدین غلیان شماس
در غلیان های دیگر پس سید خندید و امر کرد که غلیان دیگر آوردند و باید دانست که غلیان در اواسط زمان اخوند
با قریب بیست حدیث شد و سلطان منع نمود مردم ممنوع نشدند و در خلوت و سراها و نیز در میان غلیان می کشیدند و چون سلطان

مطالع شد تنیا که راجع بسیار است که شاید مردم ترک کنند آخر صورت مگر ت و ازین بابت است که تاکنون نیز از وی در
 اصفهان مکرک بنی اندازه دارد لیکن سید خجایی در انوار نعمانیه نوشته است که گنج خانه پیدا کردند که در آن اکثری
 از اسباب بود و از آنجا که قدیم بود و در آنجا آلات غلیان هم بود و این کاشفان بان بود که در عهد قدیم نیز غلیان
 بود و ملا علی در چهار سید تمام تمام داشت و خود مسلم و مقبول القول بود لهذا مردم از وی پذیرفتند
 و در اذلال و تکفیر صوفیه تمامش زیاد و از فقها بود و وی گفت من اهل خبره ام و این گونه اینجا هر کافرند و علم
 الهی بر او خوند ملا صدیقی بالاتفاق ترجیح داشت و قتی بشیر از رفته بود و میرزا ابوالقاسم نام صوفی مشهور سکونی
 در شیراز منزل داشت پس مردم بدیدن او خوند میرفتند و معرفی در مجلس معرفی میکرد تا آنکه میرزا ابوالقاسم سکونی وارد شد
 و خواست با خوند ملا علی ملاقات نماید معرفت گفت که ایشان نیز ابوالقاسم سکونی هستند او خوند دست خود را بسو
 خود باز پس کشید و گفت این مرد نجس است و کافر است از مجلس من بیرون رود و میرزا ابوالقاسم سر از آن مجلس راحت
 نمود چون خواست که گفتش خود را بپوشد بملازمان او خوند گفت که حکیم خرم نواز است و در وقتی از اوقات صوفی را
 مردم تحقیر کردند پس خدمت او خوند استغفار نمودند او خوند شرح مفصله در کفیرش نوشت و گفت که فتوای قتل بجمعه است
 خدمت سید رسیده که حکم تقبل کند سید در این امور بحسب تکلیف شرع مسامحه داشت در بان خدمت او خوند رسید او خوند
 بسیار تغییر را بی سید کردند و گفتند که من اهل خبره ایشانم و ایشان کافرند و حکم تقبل تکلیف حکم شرع است
 چرا باید مسامحه و مسامحه نماید گویند که از او خوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ما بی درسیان چاه بنفید
 چند دلو بایک شیدان جناب مل کرده ازان پس گفت که حکم این مسئله را نمی دانم فضلا تلامذه ملا علی بسیارند
 ازان جمله خالد ماجدم و او خوند ملا عبدالعزیز نوری که مدرس مدرسه خان مروی است و من دس او را دراک کردم
 و او خوند ملا ملاقاتی نزد منی و من در نزد او تمکد کردم و حاجی ملا دی سز واری مرا با او حکایاتی است که مذکور
 شد و حاجی محمد خضر لنگرودی و من شواهد ربوبیه را با اقا محمد مهدی ولد حاجی کر باسی در نزد او می دیدم و اقا سید
 رضی رند رانی و من در نزد او نیز تمکد کردم تا لیفات ملا علی کتاب حجت الاسلام در رد شبهات با درستی و شرح
 حدیث امیر المومنین و حاشی شرح اصول ملا صدیقی و او این تلامذه او خوند ملا اسمعیل و احد العین است که معتمد است
 و با شیخ احمد احسائی در مسئله علم محبت داشته و او را مل فرم ساخته و در زمانیکه او خوند وفات کرد حاجی کر باسی
 بر جنازه اش گریه بسیار کرد و می گفت بعد از تو چه کس دفع شبهات معاندین اسلام را مینماید و شیخ علی
 بن شیخ جعفر در نجف استقبال بخانه اش نمود و خود بدوشش گرفت و بجهت
 او صیت در کفش کن امیر عرب مدفون شد صورت مر اسله که او خوند ملا علی نوری بجناب
 امیرزای قمی نوشت چون نهایت لطافت و مشتمل مسائل بے نهایت و تحقیقات با کفایت مذکور شد

بسم الله الرحمن الرحيم

مخلص محبوب شتاق ز فیض نیت دور بموقف عرض واقفان حضور جادت گنجوریرساند که کثر الله
فی سبيله اعوانه وانصاره واعظم الله سبحانه فی ارضه قدره واعتباره پس از دعای معلازریا
عرضه میدارد که هر چند جام جهان ناست فمیریزد و دست اطهار احتیاج خود انجا چه حاجت است
حقا و بجزه الله تعالی که خدا آگاه و گواه حال این مخالفت اکبتاه و شاید این مقال صدق
استمال است که این عقیدت سگال در مثال نظربان صاحب یم المثال مثال سلمان بنیستال
است و غافل مشوا حال من بی سروسا مل من با تو چنانم که با بسال سلمان و مشاقم و دورم غم
جانکا هم انین است و مشاق تو را دور زندا هم ازین است و الطور و کتاب بطور که پور عمران
دوران مخالفت و ستور عمر است که موسی آسا طالب نیت نشعین عیسی می باشد هر چند
بطور طلب در عین احتیاج شتاب بغیر از عتاب لن ترانی از پس حجاب جواب می آید پس درین
صورت از جانب هیولائی ناقابل کوشش بجای صل و بصورتی است هم مگر لطف شما پیش گامی چند
تا که از جانب عشوه نباشد کشتی و کشت عاشق پیچاره بجای نرسد البته بدستور سال گذشته اسال
نیز در مدت دو ماه هر چند ابواب مساعی بر رخ تیره اسباب سافت بصوفی مت علیا مرتب
گشوده ام الموانع مسماة بر بے سعادت فی نظر محبت فرزند و مهر داری راضی نگردیده نعمت
نموده و ابوالبصیر با سادات که شهر یار مصر سعادت بود از بیطالعی در میان نبود این ظاهر است
که بسری پر غناک بر سر است چه عرضه دارد و مشاقی و مجوری دور از تو چنانم کرد و کز دست
نخواهد پایان شکبائی پس ای صاحب همه کس یاسین ناصبور را بسوی خود از وفا طلب و یا تو کم
با کد امتی صبر من از خدا طلب اگر چه از صبوری معارضه یوری بناید شکبائی تاب مقاد
مشاقی نیارد و در مثال ان پیر پوانه شعله شمع را نگه داشتن و از بر نیان دم آتش کش
کوفتن است و گفته اند و بصیر چاره هجرت کنم چه حرف است که پرنیان نکند شعله را نگهداری
و لیکن چه جان که در یک شسته عجب سفته اند که صبر کن ایدل که صبر سیرت اهل صفات -
چاره عشق احتمال شرط محبت وفات فالما موعود و رجشیم بنشینم و صبر شکر گیرم و ناله
کار خویش گیرم که الامور مهنه با وقتنا علی العباله چند سله در نوشته علیحه صوت تحریر
یافته بغیمه عرفیه الناحیه مصحوب عایجاب قدسی القاب زبلا لطیاب قدوة الاحباب قدوة
عین اولی الالباب عمدة العلماء العظام اسوة الفضلاء اکرام علام فام مولانا طاز لا صدق

اخوند ملا محمد علی نوری سلمه الله تعالی ارسال خدمت داشته که از جانب افاضت جوانب ان سطر
 کامل و کیفیت عمل در باب آنها اجازت و خصت حاصل نماید اگر چه از غنائم ایام بلا خطه و مطالعه
 نسخه مرشد العوام در بعضی از آنها را می ان مطلع الانام را دریافت نموده و عقد های بسیار است
 ان کشوده اند اما افاضت ان را فایده بی انداز هست حقیقت مطلب ازین در کسر و جرت تمام
 در عمل برای اعتلاء ان سپهر محنت است همه کوشیم تا چه فرامی روا بود همه جوانان آفرینش را که پیش
 صاحب دست در کمر گیرند چه جای چون من نبین زشت بد زشت که نه دین و نه دنیا و نه امید
 بهشت چون کار فرماییم چون قبح زشت بعد از یاری حضرت باری بدو گاری دوستان غلام علی نهضت
 بدست یاری دعا استجاب است تمام ان صاحب دوستداران امید واری حاصل سعدی مگر از خرمن
 اقبال بزرگان بکوشه بخشند که ما تخم نه کشیم باری از الطاف ملاذ الاشراف چشم تنه دار که برود
 در ذیل هر یک از اسوله قلمی داشته بصحوب کسی معتبری ارسال نموده که منت بر منت دوستدار
 مخالفت شعار افزوده خواهد شد بعضی از جهات در این اوقات بسیار محتاج می باشد چشم
 بر راه است که نسخه مرشد العوام با صحتی مقابله رسیده در سر کار یافت شود و پر در کار نباشد بجهت
 فخلص خود بفرست که عین فخلص نوازی است و ایم کل این بوستان شاداب نیاند در باب
 ضعیفان را در وقت توانائی اگر چاره از واریکه مسوع میشود بوستان باغ ان صاحب بوستان نیز در
 این اوقات لبان باغ خزان است امید که از نیم عمر شمیم گلستان عینی لاری بی دماغ جان
 ایشان معطر بوده ابواب فیوضات روحانیه و سعادات اخرویة بر رخ ذات قدسی صفات
 ملکی ملکات ان مطاح انا فاما کثون آید پریشانی ظاهری در مان چون ظاهری بر ظاهر است
 که دلیل بر جمعیت خاطر است زلف آشفته او موجب جمعیت است چون چنین است پس آشفته ترش
 باید کرد زیاد و مترقب ظهور تفصیلات و توجهات با ارسال تعلیقات و ارجاع خدمات میجست
 دلالات موجه الملمات از جانب ان شریف المناقب می باشد الباقی ایامه العالی عرضه
 میدارد که حقیر در بیت سال پیش ازین در قزوین در خدمت جناب غفران مآب عالم عامل
 استاد و آقا سید حسن برادر عالم عامل آقا حسین طاب ثراهما کس وفقه و اصول فقه را
 میخواند سید مرحوم مذکور بقرع و سایر رفقای مباحثه روزی در اثنا مباحثه در بحث نماز
 احتیاط فرموده اند که تسبیح خواندن در رکعات احتیاط چون بدل از دو رکعت اخراست
 احوط و اولی است و نموند که طریقه جد با والد ایشان و برادر ایشان و خود ایشان در نماز

احتیاط است و اما رانیز وصیت فرمودند که غیر ازین نکستید و مقبرم نظر سخن طینی کبابیان
 داشتیم بین طریق عمل میکردم حتی اینکه در اصفهان در خدمت قدوة العلماء و عمدة الحکماء اشک
 میرزا ابوالقاسم از کتب فقیهه میدیدم از طریق عملیکه در خدمت مرحوم مزبور فرا گرفته بودم دست
 برداشتم و در خدمت فیض موهبت فخر المحققین ملاذطلاب الیقین قدوة الحکماء را الهیتین
 محیی مراسم العرفاء المشرعین الموحدين سندی و سیدی و سید ابیحیج آقای آقا محمد بن قاسم
 رفیع رفعة الله تعالى مع الائمة الاطهرین علیهم السلام شرف اندوز گردیدم و ایشان
 مکرر تحقیق و صحبت فرمودند که در زمان غیبت محصوم بغیر از طریق احتیاط راه نجائی متصور نیست
 و بمقتضای حدیقه ملاذ الفقهاء المولی اهل بیت المود المنصور مولانا ملا محمد تقی مجلسی طالب ثراه
 و جعل الجنة مشواه باید عمل کرده باشی حسب الامر الا علی امثال میرفت و در این مدت رجوع
 بحدیقه بقدر وسع عمل نمود و کتری از مقتضای آن تجا و زینب و مع ذلک نماز احتیاط مخصوص
 نامه سنی پیش ازین هم تسبیحات اربعه میخواندم تا آنکه از حسن اتفاق باین فکر افتادم و شخص متبع بسیار
 نمودم دیدم که احتیاط در خلاف است علی الخصوص منته مرشد العوام هر کار رجوع نمودم تضرع
 بحدیج جواز فرموده بودند درین صورت باضرورت باید تدارک نموده باشم چاره ندارم و دین
 مخصوص چند سوال دارم که تفصیل نموده میشود و آن متاع باید در زیر هر یک ازین اسوله جواب
 قلمی فرموده باشد اگر چه حال و علی العیاله بقدر استنباط خود و رعایت جانب احتیاط مشغول
 اعاده نمازهای احتیاط احمد الله تعالى شده ام تا از جانب غربت خوانندگان اطلاع به مقر شود
 و ستم است که جوابها را یکایمانه الا هم فالاهم قلمی فرموده باشند قبله گاه بموجب تفصیل که از
 اسوله نموده میشود در طرفت در وقت تنگی قلمی شد و تکرار بکسب و لازم معنی در اسوله هست
 در ذیل هر یک جواب قلمی میفرمایند اگر چه بجواب سابق کفایت حاصل بشود حقیقت آنست که مثل
 بنده شرمند و رویا به کاری باید سیاه پوشد و از وادی ابادی در گش غم و نادی خست بکفا
 بکشد بجمع خیرا بجا برداخته از ثایبه مسامحه در تدارکات بالمره در گذشته از قید لباس خبر ندارد و ضرر
 ندارد و لباس اگر چنین باشد جرح عظیم لازم می آید آدمی هلاک نشود و کلا و طرازا آدمی حاصل نما
 ایاجکم که گرفتار عیال پریشان حال بیانشم بین صورت الا هم فالاهم اوه اوه که کار تمام
 است ترسم زنی بکسب عیالی این ره که تو میروی به ترکستان است اما چه چاره دست بیچاره چون
 بجان نرسد چاره خبر برین دریدن نیست تنها دارم و بجز اقم میدهم که در گاه بیگاه از دعا این سیاه

را و اموس نفرموده باشد پس خواب چنانچه بر جگر علی در دل راه ندارد این نشانه کلد را مر آنند
 جگر اند فدا دیا اند و کینی و لایحکانه مجده اله اکرام علیه وعلیه السلام چون نتوانیکه تیج باغش بکنی
 بازان کن که و امیش با کینی از ایشان سستی گلو ایشان الفقه اندکی پیش رو گفتم غم دل ترسیدم که دل
 از زده شوی و زده سخن بسیار است الباقی هو الشک و تمه اگر مقرر باشد عند التماسی -

در جواب مرسله از همیرزانی

جواب میرزا ابو القاسم قمی رحمه الله تعالی پر شکسته صعو ده مانوس محلب با یوس با و بال بسته طلم
 مجوس نفس محنت قرین ابتلا بغير تقیر بیان یکم نشان و حریر تحریر قلم زبان منقصر نیان بقر عرض ظهار
 و حیات بے ثبات ساحت و آبت تفقد و اتفاقات ان قد و ده حاتم امور و شکرو ادب العطیات نمود
 بر لوح ضمیر ضیا تنویر می بخار و که در قاف مشعره از اوج عالم قدس محابط مناک بجا صلی گردیده
 پیفرید بدیرتینیات اینقد مجر و بنجو و ترین خیر انداد خواب غفلت بیدار ساخت و هدیه مستحق که چون
 چنانکه سلیمان مصر و فاراب شهر سبا آورده از جمیع انس نوید الیامی بوحشی ترین و خشت زدگان
 رسانیده از دریچه اقبال فرسوافرازی بر سر تخت خفته ترین خفتگان انداخته اعنی با تف غیبی و موهب
 لاریجی مکتوب بلاغت اسلوب حقانیت مصحوب که هر سطره از ان نه نیست از منیع ایجاب و هر سطره
 از ان بهریت از معدن حکمت و مخزن سعادت پرمردگان کرده خاک بیدلیر از نهیت فرازون
 متصل بار و طلت نشینان مناک غمناک بجا صیلر انور افرازون شمس در نصف النهار و وجه بنیانش از
 نشاد و فراید فراید گوناگون بر دو روضه افادانش از ازهار و اوراد و خاود عواید و قلوب و جواهر
 شمار از مطالعہ انوار صفات التفات ان طلت که خاطر خزین روشن و از نسایم عنبرین ثنائیم اخلاص
 و اشارانش گلشن دل محنت قرین گلشن گردید اشارات دقیقه فایح معلقات بشارات یستم
 و بشارات اینقد از اشارت ح مشکلات اشارات شناختم حتی آنکه در عالم اظهار لطف و نوال نسبت
 ان زبده ابل کمال و مشفق بیبال را با اینقا صریکال و خاصر بیدل و حال در مثال سلامان
 و ابسال قرار داده بودند اگر چه مقتضای مقام ایهام ببقعه اولی را پرورد که نه تحقیق مجو
 میخی باشد ولیکن مقتضای حال رفی بجانب قصه ثانی می آورد که در معنی مستحق انواع علامتی را
 میخی باشد و چون این لاشی میقدار خود را در عداد نسبت با بل اعتبار و اضافہ بباقان کامل
 عیار نمی شمارم نهرا که نسبت خود را در استکمال یا مرحله وصول خود با علامت به از کمال چنان
 دانم که تربیت نارمارح راست در نفع طبیعت با کوزه صلصال و مناسب ظهور تر رفی خود را از

از خضیض طبیعت با وج مقتضای طریقت چنان شناسم که منجی چشمه کبریت راست در منجی حاصل
 زیرا که دشمن کینه را دوست انگاشته و دوست قدیم را برکنار گذاشته و بدی زمین
 شوره زار گاشته و در سقی ان نفسی بر لوح آب نغمه نشسته و در اسید انجام الفت و تفتش با این تاد و ترق
 علم سفر و رازی افروخته بکمال خیال شریقی از شمع کاسها بر سر نهاده و بفریب این چشم از دام پوشیده
 و در هر نفسی در خوابی بنیاد خود کوتهیده پریم روضه رضوان بر یگندم بفرخت نامحلف باشم
 اگر من بجوی نفروشم بلکه گاهی چون کودکی رفیع در دامن امرا بخت بی بی تعلق این عمر زده
 عمارت و پستان عرص چیده خندان و خوشحال و گاه در کمال اگراده در غل ابو نجات با تالان
 بیازین شغول ریش کندن و بجای طباخچه بر سر زون بادل بر ملال و بعد ترقی از خضیض رضاع
 کاهی از مکتب خانه موعوب حقیقی در گریز و یا مامور محراب تقوی و بر نیز و طلب جوز و لوز و میوه و شیر
 می باشد خلاصه آنکه شرح حال بن شکسته مال و بیان حسرت و سرشکستگی این عالم تیره ضلال و عاصم
 غمراست حرمان و ملال و دور افتادگی از کاروان سفر **سفر** و اسیری قطاع الطریق خسار و وبال
 نه چنان دور از حیطه تقریر و بیان هست که بقلم و زبان چه جای زبان اکم نشان در اید مگر نخواذه
 احوال مراد اند کسی ورنه بخواندن آنچه آید بهت حال دیگری باشد علی الخصوص در این احوال
 مناقضت اقزان که دایما عمر گرانایه در نقصان و خسار و با مقتضیات نفوس شریره اهل دهور
 در گیر و دار و مصدوقه صبر که الشجرة خیرا و شرفا فی انسا جوده که لحه فزاع میسر نیست و بالمره از
 کار باز مانده و چون زیاده ازین فرصت اظهار جبارت حال و بیان پریشانی احوال
 امید هست که همین قدر دم مقام دلسوزی تقویت داعی نموده در بطن اجابت از دو عافرا خوش
 نفرایند و الا ان مقتضای المامور معذور و لا یرک المیسور بالعسور حسب المقدر و در انجام خدمت
 مرجوع می برد از دو وعون از مقتضای مجموع ان کلمات صدق ابیات استغنا طشد که نظر بحسن
 ظن بقیه و خلوص طویت و استقامت بیعت ذات شریف حقیقت مقصود شما است که اگر امر
 بقیه در باب تدارک مافات ظاهر شود و قابل اظهار باشد عرض کنم عموما و خصوصا هر چند سودا و ب
 باشد لکن از جهت تکلیف و داعی از طرفین قوی است هر چند مطلب طولانی و در اینجا انجام
 نمی آید لیکن اینها ان اجمال بعضی از مراحل عرض میشود و الا شما اغلب شکلات را در حرکت تدارک
 نماز احتیاط قرار داده اید و چنان قرار داده آید که باقی تخاصم سبیل احتیاط بعمل آورده
 باشد نظر با که با اجاب رحمت و غفران بابا قاسم محمد **رحمه الله تعالی**

فرموده اند که امتثال نیران چاره جزان نیست و فرموده اند که کتاب حقیقه است
رجوع کنند و شهادت بنای عمل را بان گذارند و بگذرد و بمقام ملامت بر نفس شریف فرموده
اید که حقیقت نیست که باید از شایبه ساحت و در گذارگاه گذشته از قید لابس باطنی مبرا شود و
اگر چنین باشد لازم می آید که طرازی حاصل نمایند و مشغول تعمیر اینها شوند و این دو کلام
شما یافتیم که شما میخواهید که همه زقار شما با احتیاط تمام شود و این تعمیر از دست در این مرحله مختصم
تا بحال نتوانستم فهمید که ممکن باشد که کسی تمام تکلیفات را یا اغلب آنرا نتواند با احتیاط بگذراند باکی ندارد
و ضرر ندارد و منتها سیل لغت ما است شما که از آن در میر و بدکیا میروید چه جای اینکه نفسی
عسر و ضرر و هرج هم بخواهید بکنید و حال آنکه از جمله یقینیه است تا که در اجرائی آن در موافق
اختلاف هم رسد و بهر حال منافی از اجتهاد و تقلید نیست و در فقره در باب عدم امکان اعتماد
بر احتیاط عرض میکنم و بسط این مطلب در خود استعداد و حقیقت در کتاب قوانین نوشته شده است
اولاً اینکه در بعضی از امانه محال است و چاره از خن اجتهاد و تقلید نیست مثلاً در جبر و اجتهاد در
بسم الله الرحمن الرحیم در نماز اخفائی بعضی قائل بود بوجوب جهر و بعضی قائل بجهرت و قائل بجهت
نمیدانم احتیاط در جهرت یا اخفات در فعل و ترک هر یک خوف عذاب است غایت امر نیست که بفرمان
و نماز بکنند و یکی جهر و یکی اخفات و شما بر نفسی عسر و هرج هم بکنید نمی کنید و خواهید که قضای نماز
عمر را بکشید و در به روز هم نمازهای اخفائی حاضر خود را بکشید چگونه انجام میاورید و بر نفس
تسلیم که توانید انجام آورده و مسئله دیگر در میان می آید وجه در عبادات شرط است یا نه و این مسئله
اجتهادیت باید دانست که احتیاط در تعیین کدام یک از محتملات و درین تکرار نماز با نیت
و جوب میکنید یا استحباب یا تردید نیت میکنید یا نیت هیچکدام نمیکند و این با همه رسائل
اجتهادیه است نمیدانم احتیاط در چه چیز است آیا احتیاط درین است که پذیرا که خدا واجب نه کرده
واجب کنیم یا یکی را بقصد و جوب کنیم و دیگر مستحب کدام را واجب دانیم و کدام را مستحب و دیگر
اینکه در صورت تردید و تردید چگونه نیت تحقق می پذیرد و حال آنکه نیت از باب اذعان قلبی
است نه محض تصور و اگر گویند که همه مغلان را از باب مقدمه واجب بجای آوریم پس همه آنها واجب
است از باب مقدمه که نفس فی مقدمه در نفس مقدمات بعمل می آید و در اینجا نیز اشکالات بسیار بود
یکی وجوب مقدمه و وجوب نیت و مطلوب در تکلیف واجب اصلی است و امتثال وجوب بعضی در ضمن
و جوب تبعی تسلیم اجتماع متضادین است و اعتبار حقیقت در امور متضاده و اکثراً بان چنانکه مقتضای

مذبح اشاعره است از مسایل اجتهادیه و معرکه عظمی است احتیاط و اختیار مذبح اشاعره است یا مذبح
 شافعی و معتزله علی اسحال هیچکدام از آنها بخصوص واجب علی نیست و تکلیف با همه آنها لا بعینه غذا و معینه نه
 بر فرض تسلیم چو از ان اغراض از لزوم تاخیر میان از وقت حاجت موقوف است بر علم باشتغال فیه تمسک
 این تا آنکه گوئیم با وجود ممکن از ایشان باین در ضمن مجموع صادق است که ممکن از ان بحجت اینکه اول
 افعال تولیدیه مقدم بر مکلف هستند بواسطه مقدم و سبب و افعال ان خود ممنوع است بحجت آنکه
 اصل برائت ذمه مکلف است تا علم بتکلیف بهم رسد و حصول علم باشتغال ممنوع است الا در قدریکه
 ممکن اجتهادی حاصل شود بوجوب آن پس نتوان گفت که شغل ذمّی نیستی مستدعی برائت ذمه
 بقیه است بحجت اینکه اشتغال ذمه زیاده بر قدر مطلق ممنوع است و با و بود این همه دعویها چگونه
 قصد و جوب در همه محتملات میکنند و خوف ابتلائی ببدعت در مقابل ایشان است و اختیار ترک نیست
 و یقین هم رجوع است از احتیاط بظن اجتهادی و اگر باین هم تکیه نکنید رجحا بالغیب خواهد بود با وجود
 آنکه اصل مسئله احتیاط از مسایل اجتهادیه است که واجب است یا مستحب است چنانکه بیان کردیم ترجیح
 درین مسئله اجتهادیت یا با احتیاط و این خلاف فروض است یا مستلزم در رد دیگر اینکه مراد از
 احتیاط چیز است اگر تحصیل یقین است آنکه ممکن نیست بر فرض که در کمال تحصیل یقین ممکن شود جائی نیست
 که در دیر آید و آنکه بحجت آنکه غالب تکلیفات عبادیه مرکباتند مثل وضو و غسل و نماز و روزه و
 حج بلکه قاطبه نماز مرکب هرگاه همه اجزاء را یقیناً بشود و یک جنوا وطنی باشد پس وطنی خواهد بود
 بسبب اینکه کل منتفی میشود با انتفاء احد اجزاء و پس هرگاه یکجز وطنی باشد که محتمل باشد که در نفس الامر
 غیر ان باشد پس ان مرکب بالمره مستعدم بنا بر ان احتمال و چنانکه احد المقدّمین هرگاه وطنی باشد نتیجه
 قطع نمیشود و در این جا بهم تا نام اجزاء عبادت یقینی نباشد یقین بصحت ان حاصل نمیشود و لاقول
 اشکال در نیست که است باقی است چنانکه گفتیم پس هیچ حال یقینی حاصل نمی شود بر فرض محالیکه
 نماز هم ازش یقین شود و شکی نیست که نماز مشروط است بطهارت از حدث و سائر و مکان و
 وقت و غیر ذلک و تحصیل یقین در مسائل همه آنها از جمالیات است پس هرگاه بترکیبی باشد مثل
 است که جز وطنی باشد و بکذا و دیگر اینکه بعد از ان که بگوئیم که دلیل احتیاط تمام است و احتیاط
 لازم و پیدا کردن احتیاط هم ممکن است لیکن پیدا کردن محل احتیاط هم مسئله اجتهادی است
 مثلاً در مسئله تخیر در قصر و تمام در موطن اربعه یعنی قصر را واجب دانسته اند و بعضی تمام را و مشهور
 تخیر است و در احتیاط در مسئله هم اختلاف کرده اند نظر قوت و ضعف دلیل که در صورت ترجیح تخیر

ایا که ام احوط است و دیگر آنکه هرگاه ملا خود محمد تقی بفرماید که احوط این است و مثل او محض دلیل
 از فقها مثل والد امجد او یا خود ملا احمد اردبیلی رحمه الله تعالى یا غیر جماعتی که احوط
 خلاف نیست و ترجیح احد احتیاطین بر جوع بطن خود میکنند یا احتیاط در احتیاطین میکنند
 بان اشکال سابق عود میکند و اگر بکنیه بسخن جوم اقا محمد میکنند در ترجیح کتاب حدیقه ائمتین در
 این صورت مقام کمالات در آن خراب تر میشود کما لا یخفی علی البصیر و دیگر آنکه حکم آیه تشریف تو ا
 انفسکم و احلیکم نار و قودها الناس و الحجاره عیال شمار که در متابعت شماست امر می کنید
 و آنهارا بچه عمل و امیدارید و بکنیه ایشان در متابعت شما تقلید شما خواهد بود یا با احتیاط که خود میکنند
 یا با احتیاطیکه شما بجهاد خود انرا احتیاط نماید و عود میکند و هرگاه ایشان را امر می کنید
 با احتیاط بجهاد که خود میکنند که از جمله آن نیست هر نماز را چندین بار باید کرد با اینهمه عودات سابقه آیا
 در نیست که زنی ضعیف النفس با وجود آنکه باید متوجه شست امر خانه و اطعام و ایفا حقوق زوجیت
 و توابع و لوازم آن باشد یا در ضعیفه در اول تکلیف را این همه تحمیلات شاقه بکنید و حال نیکوترین
 در قرآن مجید فرموده ما جعل علیکم فی الدین من حرج و یرید الله لکم السیر و لای یریدکم العسر و یخیرکم
 فرموده است که ملت من سیمه سهله است پس اگر خدا گوید که چنانندگان مرا تحمیل عسر کردی و حال آنکه
 من نخواهم از ایشان مگر سیر پیغمبر و آل گوید که دین من سهل و آسان بود چرا بر است من خصما
 ضعیفی ایشان امر را اگر ان گردید چه جواب خواهیم داد و اگر برابر آله حسن احتیاط را بیاورید
 در ان الف کلام است و فائت سلم از آنجا استجاب است لا غیرالی غیر ذلک از ناخوشیها که در الزام
 احتیاط است آنیکه مذکور شد فی الجمله اشاره بود در احتیاط در عبادات و اما معاملات و معاملات
 پس انجا در دگران نرو مرض بیدارمان تر است گاه است محتاج شویم بقطع دعوی فیا بین و نفر
 که صلح در انجا صورت امکان پذیرد و در ترک حکم مفاسد عظیمه باشد از قتل نفوس و شک دماء
 و تنگ اعراض و امثالان یا مالے ما بین و صغیر باشد و احتیاط بیچ وجه ممکن نباشد یا احتیاط
 در ابقاء مال است تا نصف شود یا در ترجیح بلا مرجع و هر کس متبلی بمبایل حاوانه و واردات یومیة
 بین الناس ند میداند که کار با احتیاط بانجام نمی نماید و دیگر آنکه از زمان عذر میگرد و غایت استغفار
 و قابلیت می باشد از ابتلاء خود و میخواهند که تدارک مافات کرده باشند شک نیست که مثل شما در است
 بدل جهد و استفراغ وسیع در تحصیل احکام تشریعی بجهت ادله قویه که اقامه شده است بر وجوب نفقه
 و تحصیل سائل و یتیم و یتیم ادله قاطعه که اقامه شد بر اقامه معروف و از ازامه منکر و این مسئله عظمی

لا اقل باید اغلب عمر مصروف باشد و شایسته و بزرگواران باید بود تا آنکه رفع احتیاج خود و قضا حوائج ماضی
از وله دات یوتیه از مسائل عبادات و معاملات بشود این لا اقل واجب کفائی است و اگر نه بر مثل
شما شاید که واجب عینی باشد و با وجود این خواهید که متوجه تدارک مافات شوید بعنوان احتیاط نه بقضای
اقل واجب تمیزی لا اقل موجب احاطه جمیع اوقات شما است ایبا احتیاط در این است که ترک تحصیل
این مرتبه بخوده مردم را در حاجت گذاشته بلکه خود را هم معطل گذاشته چنانکه گفتیم که هر احتیاط
انجامی ندارد و با وجود این مشغول قضائی یا صلوات و عبادات باین نحو که هر یک را لا اقل و مرتبه
بکنید و نمازهای ماضیه و قاضیه مدت عمر را باین پنج بجایا و رید کجا بانجام میاید بلکه اگر نگوئیم بر شما واجب
عینی است اکتفا باقل واجب و بذل جهد و تحصیل مسائل لا اقل بعنوان بالیقین میتوان گفت که این احتیاط
است از آن پس احتیاط در ترک آن احتیاط است و اگر بفرمائید که تحصیل نفس مقدم است بر تحصیل دیگران
چنانکه کثیری از اهل عصر طے تحصیل مسائل فقهیه را بر غیر خود گذاشته اوقات را بر مفاوضه و شراشرها
مصروف علوم عقلیه می کنند که اینها اصول است و بر فروع مقدم است و انشده باند که معلوم
نمیت که شارع مقدس چنین اصول را از ما خواسته باشد که مانع از فروع باشد یا لبت جوز و لوز اقل
از شکستن قشیر غذا از ما خواسته باشد قطع نظر از آنکه اصول را اصلی میباشند یا نه بحث آنکه انفرور و بدیهه
از جانب شارع مقدس ایجاب مسائل فروع از ما مطلوب است و تحصیل فوق قدر حدود از طریق شارع
مقدس و نه سوسرانبیا و مسائل اصول اگر نگوئیم که حرام و منعی عنه است لا اقل ماموریه و واجبیت
و ترک چیزی که یقیناً مطلوب است و اختیار چیزی که اگر حرام نباشد واجب بهم نیست مخالف مقتضای
برمان و ضرورت عقل است با وجود آنکه تحصیل نفس خود هم موقوف است بر عیان عبادات علی وجهها
و نفقه نه محض تحصیل غیر است و از ما سبق معلوم شد که تحصیل نفقه محض احتیاط از جمله تکالیفات است پس باید
برده را درید و گفت که شریعت در کار نیست باید ملتمس شد که آن تالیف یقینیه را کما هو حق بقدر الوسع
و الطاقه بجا آورد پس چگونه میتواند کسی که عمل او با احتیاط است ترک این کند یا نه و چگونه میتواند شد
که بگوئیم که احتیاط در ترک تحصیل مسائل فقهیه کما هو حق و متوجه شدن تحصیل اصول برو جیکه وسیله
بر لزوم قانم نشده یا بر حرمت آن قانم شده با وجود آنکه میگوئیم که تحصیل نفوس حسن با انواع مختلفه میباشد
مقربان شاه برخی از جمله نماز و جلوس اومی باشند و هر لحظه شهادی از فیض صحبت و التفات شاه
می نوشند و این وسیله در تحصیل علی وجهی فریب سیکو شوند و بعضی از جمله خراس و اهل شرط باشند
که در هر دم از سوزند این سخن حجت گزندی می بینند و از الم شب بیداری و بنوا بے شدنی بر خود میگیرند

و دایم در همه دقایق و دشمنان گوناگون و در قتل با برگیران صدر الحزم دل و خون گاهی جان خود را
 بذل میسر دشمنان خواهند و گاهی تن خود را در مضار مجاهدت و مفاسد میکانند هر چند سالان
 بجهت جاری در محافظت ملک و سلطان ناجایز نیست و جان جان را حفظ بجهت بقای جان در کار نه
 لیکن چون خود را مسعود و موهب نفسانی و وسوسه شیطانی و بهرگاه انسانی در حال سجا
 سلطان و در تحریک نو آئین شود و سجا فی میگردند سرشتی عالم ربانی با جنود مسعود و توفیق
 یزدانی ضرورت است که با اصول افکار ناقصه و مذرا صطلاح و پرتخلیه و انصاف و اعتبار بنیاد آن جهان را
 بر کند پس کجاست نسبت عابدان را عالم الهی و والمان و شیفتگان جلال محبوب را با مجاهدین نعمانی
 که ایشان اوج الاستکمال خود را محققه موجب مناجات قرار داد و این زمره عالمان در راه حرا
 عابدان و غیر عابدان و محافظت حامی شاه شامان جسم و جان در داد و دین تفاوت ره اگر کجاست
 تا بجای بلکه توان گفت که آن خراسان مرحله عرفان نیز ممکن گونی سبقت ربوده اند و در داده
 رانی محبوب زلالت خفته که البته است بذات انفسا نه گذشته اند پس اینجا توان گفت که تکمیل نفس
 هم روانیت که من احیاها فکانا احیا الناس جمیعاً و در پرده بودن شاید مطلوب و احتیاج جبره
 محبوب چنانکه از قوتی و اعراض گاهی زنی شمی با اغراض است کانم در صورت غنچ و دلال و در حقی
 تکمیل غراض تباهیل را عوارضت فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش کل در اندیشه که چون عثو
 کند در کارش و چون از لوازم سوالات خاصه انجباب استعلام مطالب عامه مرحله تکلیف از تواید
 کلیه اصولیه و تواید کلیه فقیهیه می باشد از اینجا که جداول این ریاض از یک منبع منبج میشود و اصول حکام
 تکالیف حائره و تدارک فوائت در یک ذات منبعث میگردد و لهذا عرض میشود که در مرحله اولی
 هر وقت دماغی داشته باشند مروری بجناب قوانین محکمه حقیر فرموده باشند خصوصاً مباحثه ادله
 شرعی و مباحثه اجتماع و تقلید و اما در تدارک مافات بعنوان قانع نهایت فکر حقیر در جهان
 انجباب مثبت و مجمل اینکه از جهات واضحات است که اطاعت مولی بدون قصد اطاعت محصل اطاعت
 نیست عرفاً و حصول فعل موافقاً لغرض مولی از باب اتفاق مجری نیست در امتثال بلا پس تا نداند
 که امر مولی کدام است چگونه قصد اطاعت او میکند و حجت الله بعد از پیشوایان راه هدی شخصی است
 که استنباط احکام بر وجه صحیح از ماخذ تواند کرد که در اصطلاح انرا محتمل میگویند پس هرگاه
 دانست که باید با و رجوع کرد و مسامحه کرد و بغیر او رجوع نمود این شخص هر چند صحیح و موافق
 واقع بکنند نه بدو است و نه فعل او مستقط تکلیف قضاست و همچنین هرگاه گوشه او شده باشد

اینکه از جمیع با دست تمام جمیع کرد در دنیا و آخرت که در دنیا نیست و در آخرت

که باید از جمعی اخذ کرد و در تعیین آن معتد که چگونگی کسی باید باشد مسامحه کند و هرگاه دانست که بر او تکلیف نیست فی الجمله و ندانست که باید از جمعی اخذ کند بلکه چنین دانست که همین پدر یا معلم یا او تعلیم کرد و خدا همان است و متفطن خیر اندیش که در صد شخص در آید پس اگر موافق واقع افتاد از باب اتفاق بر او اما چیزی نیست نه انگی و نه قضائی و هرگاه موافق واقع نیفتاد بر او انگی نیست ولیکن سقوط قضا هم از او مشکل است هر چند وجوب انهم بر حقیر واضح نیست چون قضا را بغرض جدید پیدا نم و امر را مقتضی اجزا و مفروض نیست که نظر قواعد امامیه از استحاله تکلیف غافل و تکلیف بالایطاق با بقا و تکلیف نسبت با و ما مور به همان نیست که فیه است و حاصل آنکه تعیین مرجع و ملاذ بعد از غیبت امام فی الحقیقت از روافد و مسائیل کلامیه مثل یقین امام نه شامل فقه است و نه اصول فقه و عقل و نقل هر دو ولایت دارد و بر اینکه مرجع عالمی است که قادر بر استنباط باشد از آنجا که پس اگر کسی فیه از این معنی را و متفطن شود و پیروی نکند و اکتفا کرد بقول پدر و مادر و ملا که چنانچه درجه اجتهاد ندارند یتیمه مقصود است و انهم وقتنا بر او لازم است هر چند صحیح کرده باشد علی الظاهر و هرگاه متفطن نشد مطلقاً و چنین دانست که عبادت مکلف با و همان است لا غیر و اتفاقاً بر وجه صحیح عمل آید پس تکلیف همان است چنانکه بیان کردیم و بر او قضا هم نیست زیرا که نه عموماً من فاته صلوٰه فلیقمینا سائلین است بنا بر آنکه قضائی بر فرض جدید باشد چنانکه اقوی و اظهر است و نه هم ترک نماز کرده که بمقتضای امر اقول دالّ بر او قضا واجب باشد بنا بر آنکه قضا تابع ادوا باشد و همین سخن در صورت مفروضه بر فرض مخالفت واقع هم جاری است چنانکه هم گفتیم پس سوال آنکه از آن محذوم در باب نماز احتیاط رفته است که منشار اشکال و سهواً خاجمین بوده که در حقیقت تلمذ مرحوم میر سید حسن قزوینی منبوده اند نظر بحسن ظنی که با ایشان داشته اند عمل بقولای ایشان کرده و در بابت عمل قرائت حمل تسبیح و شرب یا اصل نماز یکی است بحسب آنکه ظاهر آن است که قبل از اخبار تلمذ از مرحوم شاید تقلید افضل از ایشان را نکرده باشند بلکه اشکال در سابق پیشتر مایست باشد خصوصاً آنکه نماز احتیاط با تسبیح کردن فوایست از اقوال امامیه و چنان نیست که خلاف اجماع باشد پس هرگاه در اصل نماز ما و در سایر احکام نماز احتیاط تکلف بخود را بجا آورده آید و اشکال خاجمین در تسبیح خواندن در نماز احتیاط است پس هرگاه در این حال چنان حسن ظنی بید استاد خود داشته آید که مطمئن بوده آید که حکم الله در داده تمامان نبوده است که ایشان فرموده اند و متفطن اشکال دیگر نبوده آید که بگوید غلط گفته یا اهل فتوی نبوده و تقصیر نه کرده آید درین باب درین صورت اظهر در نظر حقیر نیست که شما معذور باشید و بر شما قضا نمی

لازم نباشد بر چند در واقع باید مجتهد بوده یا خلاف اقوی گفته باشد بلکه خلاف واقع هم علی الاظهر هرگاه
درین مسأله و سایر مسائل نماز مسامحه کرده و تعیین مرجع پس اشکال و تشویش شما منحصر در نماز احتیاط نیست
فکر همه را باید بکنید بلی تشویش شما در خصوص نماز احتیاط و تخصیص سوال بان وقتی خوب است که در باقی مسائل
مکلف بعمل آمده باشد بقایه مجتهد و اقیه بالقبول در حالات غفلت بالمره و عدم تقطن بلزوم اخذ مجتهد یا علم
از آنکه تکلیف در آن جزا و نبوده باشد و تفصیل در نماز احتیاط باشد و پس پس ما هم فرض سوال را در رعایت
میکنیم و حسب القضا در قیامه جواب هر یک را می نویسیم السؤال الاول آیا عاده نماز با احتیاط
به تنهایی کافی است بنا بر ظاهر و اقوی بر تبه از ظهور و قوت که اطمینان را موجب بوده باشد یا نه بلکه اصل نماز
را نیز باید عاده کرد و اتم کدام است جواب اظهر در نظر اصرار عدم وجوب فوریت نماز احتیاط و هم چنین
عدم بطلان صلوته است هر چند عمد ترک کند نماز احتیاط را هر چند معصیت کرده است پس ناخن فیه
صحت نماز اصل و عدم احتیاج با عاده آن کردن اولی است باظهر بودن و اقوی بودن و اما
وجوب قضاء نماز احتیاط در خارج وقت در صورتیکه نماز احتیاط را ترک کرده باشد پس این اشکال است
و احوط بلکه اظهر لزوم قضاء است و اما سوال از اتم پس ناخن از اغلاق و اشکال نیست و توجیه آن
بنا بر آنچه حقیر از ظاهر عبارت شامی فهمانیت که یا بنا بر اظهر که عدم صلوته است و اظهر لزوم قضاء
نماز احتیاط است در صورت عدم اطمینان بان در وقت خود علی وجه یا همین موجب اطمینان است
یا نه بلکه باید احتیاط کرد و اصل نماز را هم قضا کرد و بجهت خروج از مخالفت مشهور که قابل بطلان
اصل نمازند و واجب می دانند عاده آنرا و ایامراعات این احتیاط اهم است که او قاتراصر نماز
احتیاط فقط کند بجهت آنکه نظر بلیل اظهر است و کردن نماز اصل مقوت مساوی آن مقدار است
از نماز احتیاط و نماز احتیاط و جواب آن نیست که این مسأله را جمع نشود و بسبب جواز تقطوع در
وقت فرضیه بجهت آنکه بنا بر قول بطلان اصل نماز بسبب خلل نماز احتیاط قضای اصل نماز نیست
و دیگر قضای نماز احتیاط بر او واجب نیست ولیکن مستحب از راه احتیاط از خلاف و بنا بر قضا
که صحت اصل صلوته است بالعکس است و مشهور در تقطوع در وقت فرضیه بطلان است مطلقا و او
در نزد حقیر بطلان است هرگاه مانع فرضیه باشد نه مطلقا و مفروض سوال آنست که فعلی متصفا احتیاط
یعنی قضای اصل نماز مانع از کردن مفتی بکلف است یعنی وجوب متصفا نماز احتیاط به تنهایی و بر
هر دو قول جایز نخواهد بود پس این را اهم یا احوط نامیده می و جهت پس سوال باید از جواز عدم
جواز کرد و لا غیر السؤال الثاني بنا بر آنکه عاده اصل نماز ضرور باشد و همین کافیت با عاده نماز احتیاط

را هم در کاست و هم است باینه جواب ضرور بودن اعاده اصل نماز پس بر قول بطلان نماز است
 و در صورت اعاده نماز احتیاط ضرورت بجبهه اینکه وضع از برای تذکره نقص است و مفروض
 صلوة است نه نقص آن بل من باب الاحتیاط خوب است با عین اختلاف بشرطیکه مزاحم فرض
 نشود چنانکه بعد هم می آید السؤال الثالث ایگفت گویی که در باب ترتیب نماز با بفرقیه اصلیه
 فائیه میباشد همان قیاس و نسبت در نمازهای فائیه احتیاط نیز جاری است یا نه جواب ظاهر اخبار
 و فتوی اصحاب در قضای نماز و فائیه منصرف نماز احتیاطی نشود پس اصل متفاوت و وجوب قضای
 نماز احتیاط از اخبار محل اشکال است و باین حجتیه هم خلاف کرده اند در وجوب آن پس چگونه وجوب
 ترتیب در اینجا از آنجا مستفاد میشود و غایت آنچه مستفاد میشود و اخبار در نمازهای اصلیه ترتیب
 مابین در نمازی است که تعاقب آن با لذات و با اصاله مطلوب باشد و منظور نظر شارع باشد
 مثل ظهر و عصر که در مغرب و عشاء یک شب نه مطلق صلوة و مطلق ظهرین و عشاءین و تقدیم ظهرین بر
 عشاءین و عشاءین بر فجریه از جعل شارع است با اصل بلکه از لوازم تبعه است بجهت آنکه آنچه از شارع
 رسیده است وجوب ظهرین است در وقت خاص و فجر در وقت خاص و تقدم و تاخر این صلوة نسبت باوقات
 از باب اتفاق است پس عموم حدیث شریف من فاتته فلیقضها صحا فائیه هرگاه مسلم باشد دلالت
 او بر اعتبار جمیع کیفیات فائیه لا اقل مسلم خواهد بود در کیفیات طبیعی غیر مقصود با لذات با وجود اینکه
 در عبارت حدیث فلیقضها من فرائض ما یقض جمع و علی الحال هرگاه وجوب ترتیب مسلم
 باشد و در تعاقب تبعیه انهم در صلوة اصلیه مسلم است نه در صورت جعل قوی عدم وجوب ترتیب است
 در نمازهای اصلیه چه جای نماز احتیاط خصوصا هرگاه نماز بسیار باشد که تحصیل ترتیب یا بعد خواهد بود
 یا مسلم هر چه منفی السؤال الثالث عشر حقیر کنیز آزادی را بجهت گذارشات خانه بجهت بنده بنده زاده
 صغیر غیر بالغ نو ساله میبخش خوانده ام و در خانه بود و حال مدتی است که بنا را بنا سازگاری گذاشته
 جای بجای رفته است و نشسته است و متوجه او میباشم و صرف هم صحبت ما ندارد و دلش میخواهد که مدتش نباشد
 شود بلکه شوهر کرده باشد نمی ایستد شتری پسند هم هست یا حقیر که و لے صغیر میباشم میتوانم مدتش بخشم
 یا نه یا راه صرفه بجهت صغیر ملاحظه نموده بهنیم مثل صاحب بایه یا نمیتوانم علامه العلما می محمد از ما نه
 صاحبی قاضی محمد جعفر بخفی سلمه الله تعالى در حضور حقیر نمودند برای من که تو میتوانی مدتش را بخشی
 باشی و ضرری ندارد و این معنی را قیاس بطلان نمودن چنانکه جمهور فقهای ما رضی الله عنهم قیاس کرده
 اند صورت ندارد و اما چون نقل فروع است احتیاطی باید کرد و عالینا به قدسی القاب علامی حط



میرزا محمد مهدی شهیدی سلمه الله تعالی درین مسئله بایشان گفتگو کردم ایشان فرمودند که سخنی ربط
 بطلان دارد و قیاس بن بچ است واحدی هم از فقهای این قیاس نکرده اند و ولی خواطر جمع
 میتواند مدت منقطعه معیفر را بخشیده باشد خلاصه بسیار دلم میخواهد که اگر بشود و عیب نقصی بدست
 باشد این بچاره حسب خواه خودش منحصر کرده باشم بدانچه را می بخواسته مطاع قرار بگیرد مقرر
 فرموده باشند بهر نسبت تدبیریکه موجب زیادتى اطمینان بوده باشد و بخاطر سیر قلمی فرموده باشد
 و عالجیناب قدسی القاب زینت الفقهای خیر کما لا ینسخ اعراض چند حاج محمد ابراهیم کلبا
 مینماید که میتواند شد و هر که فقیه است منصف است که غیر از این نگوید و چون واجب بود مراتب بعرض
 رسانیدن همه کوششیم تا چه فرمای جواب آنچه او که شریعه و قواعد فقهای برمیاید نیست که چون
 صغیرا قصص العقل و قاصراته بمرتب بلکه در چند وقت که فاقد آنهاست جناب قدس آلمی نصیب
 از برای او کرده که باشد امور او باشد تا رفع نقص و بشود بحصول کمال و معیاری از برای آن
 قرار داده که بلوغ و رشد است از باب حمایت جمعی و الا حصول کمال عقل مثلاً در یک ساعت قبل بلوغ
 و یک ساعت غالباً تفاوت ندارد بلکه او را که تفاوت آن قریب بحال بلکه از محالات عاریه است
 و اموریکه محتاج الیه طفل میباشد از امور معیشت بسیار است مثل تصرفات مالیه از بیع و ثمری و اتقان
 و اکسا و اسکان و تعارضه زرع و ضرع و غیره اینها ترتیب میشود و امور بسیار مثل اجاره و مزاعمه
 و مضاربه و اخذ بشفعه و رسن و غیر ذلک و همچنین تصرفات بدنی از تعاطم صنایع و تحصیل علم و ادب
 و نکاح و طلاق و عینین استیفای حقوق مثل قصاص و دیات و عفو از قصاص و مطالبه حدود و وسطه
 و عاونی غیر ذلک پس بنا بر این مختار بودن ولی و امور موتی علیه باید اتمل باشد و بعنوان قاعده
 باشد و خروج از آن محتاج بدلیل خواهد بود و حتی آنکه از جمله عبارات ایشان است بگویند الا
 تعلیل کل المصالح غیر المطلق چنانکه فخر المحققین در ایضاح ذکر کرده و نزدیک باین عبارت
 و در عموم و کلام ایشان بسیار است از جمله در باب استیفای قصاص و ارح از برای یقین و استیفای
 حد هرگاه کسی و را قذف کند و آنچه را دلیل خراج میکند در قسمت یکی آن است که از تصرف فی نفسیه
 قابلیت نیابت نداشته باشد مثل نذرو بین و قسم بامین و زوجات و غیر ذلک و قسم دیگر آنکه بدلیل
 علییه خارج شده مثل طلاق که بقصر خارج شده هر چند علامه رحمه الله در تذکره علت از چنین فرقی
 کرده که تیسر کونه آن بطلاق زوجة البتة لا محاله و لا بعوض لان المصلحة بقا الزوجیه لانه لا نفقة
 لها علیه قبل الدخول و لکن الظاهر عما دبر اخبار کثیره است بجهت آنیکه گاه است مصلحتی و ضمن طلاق باشد

که ان معنی که علامه ذکر کرده در ضمن آن محمل باشد کسی فرقی در او اطلاق نکرده است پس آنچه بالذات
قابل نیابت باشد و دلیل بر عدم جواز تصرف ولی بر آن قائم نباشد در تحت عموم جواز خواهد بود
هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله انیت که هر تصرفی که ولی میکند
امر مولاته علیه باید که در آن افساد نباشد بجهت آنکه او نصب شده برای نفع افشاء و مضرت
پس چگونه تواند تصرفی که مقصد بوده باشد بکند و اما اشراط مصلحت زاید بر حفظ مال زلف و
فساد بیت بحال بر فقیر دلیل قائم نشده که ضرور باشد همین قدر ثابت است که باید مال مولى علیه
را محافظت کند و هر قدر هم که احتیاج بان بهمسد بجهت اتفاق در معیشت او صرف کند بخوایم
ضرری باو نرسد و اما وجوب ملاخط مصلحت زاید مثل آنکه پول یتیم را بدو دهند و بخورند و
و در خانه طنج کنند که ان نفع باشد و از بازار نان مخمور و برقیه معلوم نیست و بهر حال تنبیه مال بروجی و
نیت و آیه تشریفه و لا تقر بوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن مطلقا دلالتی بر آن ندارد چنانکه در بعضی
قواعد خود تحقیق انرا کرده ام بلی علامه جمله اند در قواعد سیلی کرده است چنانکه فرموده است
و یجب حفظ مال الیتیم و استثناء قدر الا تا کله النفقه علی اشکال و همچنین دیگران نیز اشکال کرده اند
پس از مجموعیکه مذکور شد و مطلب حاصل شد یکی اینکه اصل جواز تصرفات و لے است در اقبال نیابت
بالذات هرگاه مولاته علیه محتاج بصرفسان باشد از برای نفقه و کسوه و امثال ان گو مصلحت
زاید در آن حاصل نباشد و یتیم اینکه اصل جواز است هرگاه بر سبیل مصلحت زاید و پیدا کردن
نفع باشد هر چند مولاته علیه محتاج بان نباشد و اما تصرف در غیر ان دو صورت پس طایفه
الا در بعضی صور که مبس فاجح شل مثل قرض برداشتن ولی بی خصوصاً پدر که دایره تصرف
در ان اوسع است و خلافاتی که در کلام فقهاء در موارد خاصه است مثل کسب و بون محرم مثل نیکو
ان نسبتی است بر لزوم فساد یا اشراط مصلحت زاید و عدم حصول مصلحت بان عقده فساد هم
تباشد و اما سوال زحال شبه مدت و جواز ان از برای ولی پس ذکر این سئله در کتب فقهیه صریحاً
تعییناً و اثباتاً هیچ کدام در نظر حقیر نیست و آنچه فرموده بودند که عالین باب علامی شیخ المشایخ العظام
و قدوة الفضلاء الکرم شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالى فرموده اند که جمهور فقهاء را این اقیاس
بطلان کرده اند و تجویز کرده اند ولیکن رای ایشان جواز است حقیر تا بحال این قنایین بخورده
و تکذیب ایشان نمیکند و من هم ذکر و فکر خود را میدانم زیرا که حقیر در همه چیز قلیل البصایع می باشم
و سستی انحفظ و طبیعتی الانشغال و غلبش الاسباب و الکتاب و لکن الخیر و نظر اخر جواز است بشرط مصلحت

و بدون مصلحت و میلی بران نمیدانم پس هرگاه بچیدن مدت منع اصلاح باشد بجالانغیر مرخصی باین نحو
باشد که مالی بعینه داده شود که او ان مال را اصلاح کند در عوض این مدت و صلاح صیغرم دران باشد جایز
خواهد بود و شما ولایت از او صلح کنید خصوصاً از اقرار تقریر محمد و میکه معلوم نیست صلا در عقد که شده
پیش ازین صلا می باشد که در شبهه مصلحت این را می تواند بردارد و قیاس بطلاق هم و منحصراً
ندارد و اگر در طلاق مخصوص و احادیث نبود در طلاق هم می گفتیم که هرگاه مصلحت باشد جایز است
و مؤید آنست حوا طلاق و لے از جانب بخون و هم چنین جواز خلع و لے هرگاه خلع را طلاق
ندانیم یا محتاج بدیگر صیغه طلاق عقبان ندانیم چنانکه تصریح بان در قواعد و غیره شده و ازین
کلام نیز مستفاد میشود عدم جواز در طلاق و همچنین نباید مطلب است احادیث بسیاری که در
انها به فرزند خطاب شده که بابت و مالک لایک خصوصاً بعضی آنها که در نگاه دارد و شده که از عموم
و علت منصوصیه حکم با سخن فیه تم ثابت شود از جمله حدیثی است که کلینی روایت کرده است
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که آنکه گفت ذات یوم عند زیاد بن عبد الله
الخزاز فی افجاء رجل یستعد علی ابیه فقال له الله الانیران ابی زوج لبتی بغیر اذنی
فقال زیا و ابی الله الذین عنده ما تقول فیا یقول هذا الرجل قالوا انکاه باطل قال ثم
علی فقال ما تقول یا ابی عبد الله فطما سئلته اقبلت علی الذین اجابوه فقلت فتم الیس فیا
ترو انتم عن رسول الله صلی الله علیه و آله ان رجلاً جاءه یستعدی عن ابیه فی مثل
هذا فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله انت و مالک ابیک فیا ابی فقلت لهم
مکیف یکون هذا و هو مال لابی و لای يجوز انکاه علیه فقال اخذ نقول لهم و ترک قولی
و نیز مؤید جواز است در ما سخن فیه بجواز نسخ و لے عقد نکاح را بسبب عیب مصلحت
قال علامه فی القواعد و فی شتلا و لیا و انخیا را الوجه ذاک مع مصلحه المولی علیه زوجا کان اوزر
و لو اخطاروا لامضاه لم یسقط خیار المولی علیه بعد کماله فی الفسخ و قال ولده فی الشرح الکلام
بنافی مسلمین الاولی بل لا و لیا و انخیا فی العیب لم تقدم علی العقد الا قرب ذاک مع مصلحه
المولی علیه لان الاولیاء یعملون کل المصلح غیر الطلاق لان الفضل اخرجه و یعمل عدمه لان النکاح
مستغرق بشبهة و هی مختصه بالزوجین و الاصح الاول ثانیة فی العیب ان کان بعد العقد الوجه ذاک انما
لما تقدم و یعمل عدمه الی اخره و ذکره مجملات سوالات اخوند ملا علی سباز و از ثلث تا ثلث عشر استفسار و بجم و فی
این سواله و جوابه در کتاب مجموعه سؤالات جوابی برای نیز انطباع نمود و اندر هر که خواهد بدانجا رجوع کند و در آخر

اجوبہ میرزا کو مستحب بود فی یوم الاحد مادی عشر جمادی الثانیہ من الهجرة و مخفی ناما دکه میرزا
در میان اجوبہ تدری در مقام نذرت تدرس در مقول بود و مولف کتاب گوید کہ علم معقول بسیار علم
خوب و محبوب است و فہم و ادراک بدون اطلاع ان حاصل نمیشود بلکہ فہمیدن کتاب توحید و وحد
عالم از اصول کافی و ادراک معانی ان اخبار بدون تسلط در معقول ممکن نیست لیکن اگر و قول
اصطلاح علم در حکمت تحصیل کند و تلاش بسیار باشد کہ بشری ان را بوسیله از شرع عاری شود و اذعان
بمقاصد حکما نماید باینکہ بعضی از مقاصد ایشان فارس و بسیاری از براہین ایشان کاسد کشف
ارباب کشف ایشان متناقض نمی بینی کہ سنی از کشف میشود و صوفی ہم میشود پس چہ اعتباری با و است
بلی اول در علم منقول تسلط شود از ان پس در حکمت کوشد تا از جادہ شرع خارج نشود و فاضل فی
در آخر قوانین ہمین قسم تصریح فرمودہ و از اینجا یکہ خست مقام عالم علیم علامہ حجۃ الاسلام و امام محمد
و احکام و اجرائی حد و دیر نام اہتمام تمام داشت ابنائی روزگار در اطفال نوران زرگوار
کوشش بشمار نمود پس وقتی سلطان بدیدن بن بیت علماء اعیان بانقار خانہ باز درون سرائے
انجناب آمد سید برائی استقبال سلطان خواست تا بدر سرائی آید در میان صحن صدقہ انقارہ بگوش
بہار کش رسید دست مارا باسمان برداشت و عرض کرد خداوند اذلت اولاد فاطمہ زہرا را بیشتر ازین
خواہد پس بخانہ باز گشت از کہ است انجناب در همان چند روز در دنیا را بدرود و بحاسبہ با حضرت معبود
شافت و محشاہ باصفهان آمد و زیادہ از سی ہزار تومان با انجناب ضرر وارد آورد و با بستگان او
نہایت سوء سلوک سلوک داشتہ و انوند ملامحمد تقی اردکانی را کہ بخانہ سید بخت تہام بناہ آور دہ
حکم کرد کہ او را بردند بطہران پس روزگاری انقضا نیافت کہ سلطان رحلت و وزیرش میرزا آقا
در خاک ذلت نشست و در وقتے از اوقات بعضی از مردم شیاطین و مخربین شریعت سید المرسلین ستم
بلکہ گداز و مطبوح معاندان جناب داخل ساختند پس طبایخ یک لقمہ از ان بہرہ خورانید کہ بہ ہلاک
شد پس ظروف محل طبیح او را قفل و کلید انداختند و بعضی از ازمنہ حاکم ان و یار ہمارا نظر از اشرار
راہر یکے صد دینار و عدہ دادہ کہ در شب بدر سرائے ان زرگوار در آیند و ثمرت شہادتش چنانہ
ان اشرار در نیمہ شب با کمند از دیوار برآمدہ در صحن کتاخانہ داخل شدند و در زیر تختے محاذی ان خانہ
پنهان شدند و دیدند کہ سید در میان خانہ نشستہ و پیر بنی پوشیدہ و چراغ روشن و کتاب دعا در پیش
انجناب باز و دعا میخواند و چون ابر بہار زار زار میگرفت یکی از ان خائننگ را کہ بدخواست کہ سید ان جناب
نشانہ کند ناگاہ پستی او را نماز شدہ و رعشہ بر انداختہ و دستش ازیدہ خواست کہ تفسا کند ستر

بقیة بریق و دیگر اشیاء کرد و آن تفنگ را برداشت با ویر زمین حالت عارض شد پس بجا آمد که کرد
و برگشتند و آن بزرگوار هیچ ملتفت ایشان نگشت و در آخر عمر او را از اسود القیة عارض شد
اطباء و معالج بر او خستند مفید نیقاد پس رو بخشنه بمرض حسین ابول گرفتار شد و در نوکین و آل حاج
که بای بیاید و آنجناب آمد زانی نشست و در اقول زوال آنجناب و دواع کرده مر حبت
نمود سید و ضو ساخته نوافل طهر و نماز طهر را استاده بجای آورد پس بے طاقت شد و بجای
جائی نماز یک حب از تربت حضرت امام حسین تناول نمود فی الفور رجش با ثباته قدس پرواز
نمود حاجی که با سیه منور بخانه رسیده و را ثنائی راه با و خبر دادند که سینه زو اثرات ابداد
اطهار شتافت حاجی از استماع این خبر وحشت اثر میبوشش گردید پس از آن که میبوشش آمد بخانه
سید آمد و بر او گریه و زاری نمود و اخوند ملا علی اکبر خوانساری او را غسل داد و از آن پس ستهائی
مبارکش را بوسیدند و در میان کفن گذاشتند و در جنب مسجد او جایی ساخته بود در آنجا حبسیت
دفن نمودند روضه القدره و احقره بابا المعصومین -

کر آقا سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسینی طباطبائی بر و جردی غر و اسکن
بحر العلوم محیی اداب و رسوم عین علما و روزگاران و ده روز و آرا جو به چرخ کجدار فاخت
اخلاق معاضل محقق مسائل مبین مشاکل و آرائی فنون بسیار نور شید فلک سیادت و سعادت
و زحامت و تفاوت و تفاوت و کرامت معقولش چون شیخ الرئیس منقولش مانند محقق اول بلکه افضل
بدون شایسته رب تبلیس و اگر تفسیر سخن میرانید گویا همان اسلاف اشرف بود که بر ایشان قرآن
مازل و ولادت با سعادتش در هزار و صد و پنجاه و پنج بود در کربلا در شب جمعه در شهر شوال
المکرم و والدش در همان شب ولادت در عالم رویا دید که حضرت امام رضا و علی بابا و ابانیه
الاف تحسین و ثنائی جمعی بمحمد بن اسمعیل بن زینب داده و از او ربالاتی بام خانه والد ماجد بحر العلوم
روشن کرده پس آن شمع روشنائی غریبی و او پس جهان شب در همان خانه بحر العلوم تولد یافت
و آنجناب در نزد والد ماجد شش تلذذ کرده و والدش نیز عالم و راع تقی صالحی بوده پس از آن نزد
شیخ یوسف صاحب عیاق تلذذ نموده از آن پس بنجف اشرف مشرف و در آنجا در نزد جاعلی از مفضل
اندیار درس خوانده مانند شیخ محمد مهدی فتوای و شیخ محمد تقی و و توفیق و غیر ایشان پس بکربلا
عود نمود و در خدمت استاد المحدث بن موسی صبیحانی آقا محمد باقر استغاث داشت پس بنجف باز گشت
و محط رجال رجال فاضل گردید و بعد از موسی صبیحانی علم اشتها در عراق عرب و عجم برافروخت

عالمی حکایت داشت که پدرم گفت که برخی از اوقات در نجف اشرف بدین سخن بفرمودیم
روزی میان درس دیند که افندی عامه که در نجف سکنی داشت بدین سیدی ایدیت
فرمود که کتاب تفسیر قاضی را بردارید که در اینجا درس گفته باشیم پیش فرمایید
و آن عالم سنی هم نشست و تفسیر شد و سید کلمات قاضی را چون بسیار منشور از همه متلاشی ساخت
بدون سابقه مطالعه حاضران و تعجب شدند که کتب موافق آن جناب کم است بعلت اینکه غالباً مبالغه
و حل مسائل عامه اشتغال داشته -

در تالیفات بحر العلوم

از جمله تالیفات او شرح بروافیه الاصول که از جهان مباحث الفاظ آن کتاب قدری سمت ظهور
یافت و کتاب مصابیح و شرح مقابیح و آن کتاب نیکوی است لیکن تمام نیست و همان کتب را
که شرح کرده اند تمام نیستند و آن کتاب طهارت و صلوة را شرح کرده و کتاب رجال که غیر
طراز کتب رجال است و مشتمل بر نواید بسیار است و کتاب اجازات که اجازه خود از علماء را نقل کرده
و اجازه از آنکه آن جناب براسه مردم نوشته اند را هم در آنجا درج کرده و نواید اصولیه که متفرقه
بود و پسرش مرحوم آقا سید رضا انرا جمع کرده و منظومه که در طهارت و صلوة نام تمام است و منظومه
که در اصول قریب بمقتدا و بیت است و در بودن آن کتاب از آن جناب در میان اصحاب خطابت است
و چند بیت در احوال من جمعت العصابة علی التبیح یا صلح عنه و تعداد آن چند بیت در عدت حساب
کافی و اسامی ایشان و قصائد بسیار در مصیبت امام معلوم حضرت سید الشهدا را گویند که زمانه
بحر العلوم و استادش قافا قریب به آن در مجلس نیست بودند که ناگاه ذاکر گفتی کرده
بحر العلوم متغیر شد و ذاکر را از گفتنی منع نموده موسس صحبانی بحر العلوم تغیر کرد و فرمود اُسکت یا شیخ
مهدی و این حکایت را مرحوم ملا آقائی در بندی در کتاب اکسیر العبادات نقل کرده و مصیبه افزوده
مرحوم آقا سید محمد بود زمانی از نجف بکر بلا آمد و در خانه آقا سید محمد اقامه نمود و ملا مدد آقا سید علی
از او درخواست کردند که آقا سید علی از بحر العلوم در خواست کند که چند روزی را که در کربلا اقامه
کرده تدبیر کند آقا سید علی از بحر العلوم است و عاقل بود بحر العلوم اجابت کرده چند روز درس
فرموده آقا سید علی نیز مجلس درس حاضر میشد روزی آقا سید علی ایرادی کرد و بحر العلوم
تغیر شد و فرمود اُسکت یا سید علی پس سید ساکت میشد و از آن پس ایراد می نمود و آن جناب
اعتکاف بسیار بجای می آورد -

در کرامات بحر العلوم

مسموع شد که شبی بحر العلوم گفت که مرا اشتها می شام نیست پس زان فرمود که غذای بسیار
در ظرفی رقیق و انرا برداشت و در کوچهای نجف گردید پس بدرخانه رسید که صاحبخانه تازه
عروس کرده بود و ان شب او با عروس گرسنه بودند و چیزی نداشتند پس بحر العلوم دق الباب
نموده و اما دیرون آمد سید فرمود که الان هم مرا زیاد گرسنه شد پس ان غذا را قسمت نمود یک
قسمت برای عروس داد و دو قسمت را بید بالما و صرف نموده و کرامات بحر العلوم بیهوش
و اشتها کرامتش غنی از بیان است و در اسناد و اقواله نه چنان ظاهر و باهرت که محل شایسته
و ریب باشد چنانکه اسرار و احوال سابقه اکثری در کرامات ان جناب معدود است و از ان جمله
آنکه ملازمین العابدین در سن شیخوخ و از ملائذ بحر العلوم بودند و در نهایت زهد و صلاح
بود و در نجف اشرف مسکن داشت و در سالیکه این فقیر مولف کتاب بقبات عالیات مشرف
شدم از کافمین به سامرا مولف کتاب با آنکه ملازمین العابدین هم سفر و سامرا نیز در یک
منزل و یک خانه منزل کردیم و آنکه ملازمین العابدین از احوال بحر العلوم بیان میکرد و میگفت
که من در خدمت بحر العلوم ملذم میکردم و همیشه هر جا که میرفت در رکاب انجناب بودیم و نه
و در وقتی که از اوقات در خدمت بحر العلوم بسیار آمدیم و چند روز در آنجا اقامه داشتیم
و از قضایای اتفاقیه میزرائی قبی اقامه اند محل کرامت بسیار آمد و روزی بدیدم بحر العلوم
آمد و میزرائی بحر العلوم بود پس نشستند میزرا گفت بحر العلوم که مجلس ازمانی خلوت کرده که مرا با شما
حکایتی در خلوت است پس مجلس خلای شد آنکه ملازمین العابدین گفت که من خواستم برخیزم
چون بحر العلوم را بمن محبت بسیاری بود گفت که او از خصمین من است و حرم اسرار است بعد از آنکه
مجلس خلوت شد میزرا بحر العلوم گفت که میخواهم یکی از قضایای اسرار را برای من بیان کنی
که از ان ملذذ بشوم بحر العلوم در مقام اخفاء و انکار برآمد که مرا بسیاری میت میزرا اسرار بسیار
کرد و بحر العلوم گفت که در عالم واقع در سوابق ایام در خواب دیدم که خدمت صدیق کبری حضرت
فاطمه زهرا مشرف شدم پس جد بزرگوارم کاسه از اش من خورانید که هرگز بدان صفت آتش نخورده بودم
بسیار بالذت بود و هرگز ندیده بودم تا آنکه بعد از مدتی بزیارت خراسان مشرف شدم
در میثاق پور میزبان اش آمد و در نظر از صفت همان اش آمد که در خواب خورده بودم و شباهت
با داشت از میزبان پرسیدم که این اش را چه نام است گفت درین بلد او را اش فاطمه میگویند

مجلس پس از خوردن اش در خواججه ام فاطمه بن فرمود که ایامینخواهی که زیارت جدت مشرف شود
عرض کردم بی نهایت مالم همین است پس صدقه گبری ما برداشته داخل خانه شدند در
در خانه ایستادیم و دیدم که پیغمبر در صدر خانه نشسته و امیرالمومنین در دم در نشسته پس من
سلام کردم حضرت رسول فرمود که بنشین من با خود خیال کردم که در هر جانب نشینم بالاتر از آن
امیرالمومنین میثود زیرا که انجناب در دم در نشسته است پس خیال می رسید که باید در گنج خانه نشست بر آن
اینکه اگر همه مجلس خط مستوی تا دم در کشند و خط دیگر از صدر تا گنج خانه بکشند انخط که بکنج می رود
بلند تر است از آن خطیکه بدم در می رود پس دم در بالاتر از گنج خواهد بود پس از آنجا که امیرالمومنین
نشسته بالاتر و نزدیک تر به پیغمبر است از انخط که بکنج رفته و او بیت تر و دور تر از پیغمبر است پس
باین خیال در گنج خانه نشستم رسول خدا چون بیان دیدم فرمود و گفت که ای فرزند خیال
تو صواب بود پس از جناب رسول خدا سوالی چند کردم و جواب شنیدم میرزای قمی گفت که آن
سوال و جواب چه بود بحر العلوم گفت که انهارا نخواهم ابراز و اظهار کردم هر چه میرزا اصرار دارد ابراز
نمودن جناب در انحاء انکار افزود ایضا انخذ ملازمین العابدین گفتند قاعده بحر العلوم آن بود
که اگر کسی در وقت غذا بر سفره او حاضر میشد و غذا تناول نمیکرد آن جناب را بسیار بد می آمد
پس شبی در وقت مغرب بحر العلوم در پشت سرمه قد مطهر عسکریین نماز ایستاد و ما جمعی از اصحاب
در پشت آن جناب نماز جماعت ایستادیم پس نماز را تا تشهد آخر رسانید و السلام علینا را هم گفت
و هنوز اسلام علیکم نگفته ساکت شد و هیچ سخن نکرد و ناگهان فرمودیم که آن بزرگوار را رسوای نسیم
خاری شد پس زمانه انتقامی یافت در آن وقت گفت السلام علیکم ورحمته وبرکاته ماهمه
تعجب نمودیم و آن بزرگوار بسیار با هیبت بود هیچ کس را یاری آن نشد که سر سکوت او را سل
کند انخذ ملازمین العابدین گفت که من با رفیق دیگر با خود گفتیم که اشب در وقت غذا و تعشی
از او پرسیم والا نخواهیم غذا تناول نمود و چون او را عرض می شود که کسی در مجلس فرمیشند و
شام نخورد لابد خواهد بیان کرد پس وقت شام ما و نفر دست نشستیم بحر العلوم فرمود که حکما
شام تناول کنید ما عرض کردیم که اگر سر سکوت در بیان ما زبان بفرماید ما نخواهیم باین
غذا قنعه نمود و الا فلان بزرگوار فرمود که اکنون شام خورید از آن پس سر سکوت را برای
شما بیان میکنم پس شام خوردیم و از آن پس سر سکوت را سوال کردیم آن بزرگوار فرمود که من چون
میخواه اولی از سلام ما گفتن ناگاه دیدم که امام عصر زیارت جد و پیشش میخواند و چون عزم ایستاد

زبان گشت پیا کرد و از دشت و بیستام بر بکلم قدرت نیانم و در بیان ماز بودم و قدرت بزبان
هم داشتم و نمی توانستم که نماز را قطع کنم و در تمام احترام امام و تعظیم انجناب برایم و آن قدر
زبان من بسته و گشت داشت تا امام از زیارت پدر و جدش فراغت یافت و مراجعت فرمود و آنوقت
بحال غیث آمدم و زبانم جویان پیدا کرد و صیف دوم را خواندم -

در کثرت و شدن ابواب حرم امیر المومنین برای بحر العلوم

از جمله کرامات بحر العلوم اینکه برای میرزائی نمی میگفت که شبی در مسجد سید عبادت مشغول
بودم ناگاه صدائی مناجات و تضرع شنیدم بنحویکه دل میکس از جا کنده شد پس بطرف آن محل
رفتم و دیدم در مقامی نور بلند شد بنحویکه مانند روز روشن شد و شخصی نشسته پس سلام کردم جواب داد
و فرمود سید محمد بن شین من ششم پس بحر العلوم دست خود بگردن میرزائی نمی در آور و گفت
که اگر بگویم که حضرت فایم را دیدم پس تو مرا نکند یک کُن زیرا که تکلیف تو چنین است پس بحر العلوم نمی با قطع کرد
و از جای کرامات انجناب اینکه سید جواد عالمی صاحب کتاب مفتاح الکرامه در شرح قواعد علم
از تلامذه بحر العلوم بود شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام در بدایت امر در نزد سید جواد زمانی
مکذ کرده و سید جواد مذکور داشت که در شبی از شبها دیدم که استادم بحر العلوم در محفل امیر المومنین
را باز کرده و به سمت حرم آن حضرت روانه شد و مرا ندید من نیز از دنبال او رفتم پس رواق
با اینکه متفضل برایش گشوده شد و از اینجا گذشت به جانب حرم روانه شد و در حرم نیز گشت و گشت
پس جدش امیر المومنین سلام کرد و به او سلام از مرقد نور برآمد پس من ترسیدم و برگشتم -

در دیدن بحر العلوم امام عصر را

ایضا سید جواد گوید که در شبی از شبها استادم بحر العلوم از دروازه شهر نجف بیرون رفت من نیز از
عقب او روان شدم تا داخل مسجد کوفه شدیم دیدم آن جناب عظام حضرت صاحب الامر رفته
و با امام زمان گفتگویی داشت از آن جمله سئوال از آن جناب پرسید آن جناب فرمودند
که در احکام شرعی با آنکه ظاهره مامور می باشند بشما همان چیزی است که از آن او که استفاد نهاده
آید و مامور با حکام و افعیه نیستند ایضا اخوند ملازمین العابدین سلامی گفت که بحر العلوم
هر شب در کوچه های نجف میگردد و برای فقرا نان و کھوان میبرد پس وزی چند درس را
نزدک کرد پس طلاب مرا شفیع کردند و من بخدمت آن جناب عرض داشتم آن جناب گفت
که درس نمیگویم پس بعد از چند روز سبب دیگر طلب مرا واسطه کردند که سبب درس نگفتن

استعلام کن پس من بار دیگر بایشان عرض کردم انجناب فرمود که این جمعیت طلاب هرگز نشنیدم که نصف شب تبصرع و زاری مناجات صدای ایشان بلند شود یا اینکه من در محال شبها بگویم نجف میروم پس چنین طالب علم را تحقیق نیست که برای ایشان درس بگویم چون طلاب این سخن را شنیدند همه تبصرع و زاری برآمدند و شبها صدای گریه و مناجات طلاب از هر سو بلند شد پس انجناب دیگر بار مشغول بتدریس شد ایشان در وقت از اوقات آن بزرگوار در مسجد کوفه تشریف داشتند پس وزی از روزمان بزرگوار بهاران و اصحاب فرمایش داشتند که تدارک طعام دیده باشید که فلان مقدار سوار اکنون میرسند و ایشان گرسنه اند پس ایشان حسب فرموده آتش تدارک طعامی نمود که بناگاه همان عدد رسیدند و تعداد عدد انخار فرموده بودی کم بود و وارد شدند و از خوان احسان آن بزرگوار تسنیم و تسکند و شدند و رفتند

در اخلاق سید العلوم

و از اخلاق اینکه در وقت از اوقات اقامه نماز اما نگفته بودند و بنور نیت و بکیره الاحرام نگرفته شخصه غلیان آور و برای کشیدن انجناب نشست غلیان را کشید پس شروع در نماز نمود و جیش را باین نحو بیان کرد که اگر نمی گرفتم و نمی کشیدم کسر قیام مومن میشد و نوا ده ان جناب اقا سید حسین یکی از فقها و نجف است و از نواد که برادرش حاج میرزا محمود در بر و جردست و صاحب کرامت است و در تخلص که می نشیند قرآن را آورده میخواند و حاج سید صادق ساکن طهران از قبله او است و در هر مجلس که وارد میشود قرآن را همراه داشته میبرد و آورد و میخواند نهایت خوب و مستحسن چه عالم باشند یا غیر عالم زیرا که اگر صحبت علمی دارند بنحو نیاز و عدم خلوص نیت و مجال باطله خواهد بود و اگر صحبت دنیا مشغول شوند غالباً بدون عنایت انجام پذیر نیت

در احوال سید صدرالدین نغانده

چنانکه سید صدرالدین نغانده شتری عادتشان بود که همیشه سجاد داشت پهن و شتغال نیاز داشت و کارش منحصر بهمین بود و او از اهل شتر در درها و ندیم کنه داشت و شخصی بود فاضل و علی الام و ام نیاز استاده بود و معروف بان بود که اهل باطن و کرامت است و عال فضل مولف کتاب مرحوم اقا سید صادق پشینماز تکابنی اصل ساکن نکر و حکایت بنمود که زمانی مراسم فوت از عبات بجانب الصفهان اتفاق افتاد پس از راهها و ندیمو گردم و کرامات سید را شنیده بودم و خواستم چیزی از او معلوم نمایم بلکه چیزی از او را مشاهده کنم پس بنجبت

سید ریم نهایت سید با خلاق و با صفا بنظم آمد و در آن صفات مردم را با و اخلاص میاد و بی بود
بنحویکه شایرندگان رعایت و حمایت او بسیار میکردند بگمان اینکه توجیهی کند که بعد از فتح علیشاه
جنتار امگاه ایشان بسلطنت برسند -

در کرامت سید صدرالدین

خال مفضل گوید که سید پس از پرسش حال از من سوال کرد که سبب آمدن شما اینجا چیست گفتم
چون کرامات شما در اسقاع مقروع اسراع گردیده خواستم که فیض عظیم شما عایدم گردد و چندی
از آنرا برای العین مشاهده کنم بیکه که مرا کرامتی نیست و سبب آشنای کرامت از من است که هر
کسی از ما در متولد میشود در میان طایفه اجنه نیز در آن حین کودکی از ما در متولد میشود و آن کودک
را همراه این شخص میبرد و همراه خود میبرد که آن همراه چنان اتفاق افتاد که پادشاه طبقه از طبقات
بنیان است و آن همراه من شش نفر از اجنه را برایم فرستاده که در خانه من باشند و مرا خدمت نمایند
مثل گاهی طرف خانه من افتاده از آب است بیکه فعه ملاحظه میکنی بر آب است و گاهی طفل در گواره
گریه میکند و بسا باشد که گواره می چید بدون اینکه کسی او را ببیند یا اینکه بنیم نیست پس نگاه
بنیم آورده میشود با اینکه خاموش شد بیکه فعه آتش چیده میشود بدون کسی آتش بچینید و چون مردم
این گونه امور می بینند گمان میکنند که این از کرامت است و حال اینکه مرا کرامتی نیست بلکه
انگونه خدمات از آن اجنه میباشد مولف کتاب گوید که حکایت همراه معروفست -

در کیفیت ملالت شخصی از قول شیخ احمد

و از شیخ احمد حسائی سوال نمودند که سبب چیست که انسان در بعضی از احوال بدون سببی از خواب
ظاهر ملول و مکدر میشود شیخ احمد چند وجه در جواب آن گفته یکی اینکه هر کسی را همراه است از اجنه چون
او ملول شود انسان بدون جهتی بسبب ارتباطی که با او دارد ملول میشود و سببش را نمی فهمد و
اینکه چون امام بزمانه اغمال شیعیان آگاه میشود و چون امام قلب عالم امکان است و هر وقت
که قلب کالات و ملالتی رویداد آن ملالت در همه اعضا سرایت میکند همچنین ملالت امام در همه
سکنه عالم امکان سرایت میکند و شاید که همان شخصی که از عصیان او امام مکرر شد سبب علایق
و ارتباطات همان شخص ملول می شود نه اشتیاق و دیگر -

در احوال آقا سید علی صاحب شریح کبیر و صغیر

آقا سید علی بن سید محمد علی طباطبائی اصفهانی ساکن کربلا و با بجمه سید محمد علی که والدین

جناب است پسر سید ابوالمعالی صغیر است که او پسر سید بجای کبیر است و سید ابوالمعالی کبیر سن اولاد ذکر
و چند دختر بگذار کرد اما اولاد ذکر سید ابوطالب و سید علی و سید ابوالمعالی است و این سید ابوطالب
پسر کوچک بوده و او را یک پسر پیش نبوده که آن سید محمد علی است و سید محمد علی والد اقا سید علی است و اما
دختر آن سید ابوالمعالی پس یکی از ایشان زوجه طاهره رفیع جیلانی ساکن مشهد مقدس بود و
اقا سید علی مذکور همیشه زاده اقا محمد باقر بهبهانی است و اما او نیز هست یعنی دختر اقا محمد باقر
زوجه و عیال او بوده که والده اقا سید محمد باشد و آن جناب سن کمولت با صراحت حال منقبض
اقا محمد باقر تحصیل علم اشتغال نمود و آن بعد از زمان ولادت اقا سید محمد بود و ولادت با سعادت
اقا سید علی در بلده طیبه کاطین در دوازدهم ربیع الاول که بنا بر روایت ثقة الاسلام در کافی
مولد جناب ختمی مابست از ساله هزار صد و شصت و یک و آن جناب سید اساتید و مرجع روائه
اساتید و در علم منقول و حید و در تفریر فرید و بنجر تحریرش در نهایت فصاحت و بلاغت
و تسلید و در جدول بمیدل و مویید در نهایت تائید مشایخ و اساتید زمان ما همه از تلامذه
انجناب بی واسطه و بی واسطه و وسایط و فضیلت تلامذه انجناب برو فور علم او تشاهد و اصول
او را بر فقه اوزایسته بود و مسلم و یار عرب و عجم مکه طایق بلاد اسلام و فاضل فنی در فقه ما
تر بود لیکن تالیف ایشان بعکس اشتهار یافته چه کتابی است او شرح کیر و کتاب اصول میرزا قوامین
و اشتهار کاشمش فی رابعه النهار است -

در احوال تحصیل اقا سید علی

و آن جناب بابت امر در خدمت اقا محمد علی بن اقا محمد باقر تلمذ کرده است پس اقا محمد علی او را با کسانی
که از او بزرگتر در سن و مقدمه تحصیل بودند مشترک نموده و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده و بتدریس
و تصنیف اشتغال داشته و بسیار خوشحال بود شخصی برایم حکایت داشت که انجناب روزی شرح
کبیر را درس میگفت و در انتهای خواندن عبارت بجای رسید که نوشته بود ذکر اکان او انشی یکی
از تلامذه عرض کرد که من ذکر آن دارم انجناب بخندید و فرمود من دارم بعد یک ذرع و آن جناب را
اجازه از محمد باقر است و همچنین از بعضی دیگر که در اجازه سابقه اقا سید باقر ذکر نمودیم -

مکالمه میرزا می فقی با اقا سید علی

و در سالی از سنوات میرزای فقی زیارت عتبات عالیات مشرف شد و مذہب میرزا حرمت طعام
مستل کیشمش بود و مذہب اقا سید علی حلال بودن الطعام بود پس نشی میرزای میهان اقا سید علی

شد یعنی سید او را ضیافت نمود و امر کرد که قدری طعام کشمش طنج نمودند و سید را حاضر کردند
میرزا از خوردن آن طعام امتناع نمودند اقا سید علی بدست میرزا را گرفت و گفت یا بن
مجاهد در این مسئله کرده باش و مرا مجاب ساز و یا این طعام را اکل کن میرزا گفت که نومیدانی که من
در مجادله بر تو غلبه ندارم و مذنب من حرمت این طعام است چرا مرا آزار میکنی پس اقا سید علی تبسم کرد
و گفت که برائے میرزا طعام بے کشمش آوردند و آن طعام صرف شد سموع شد که جناب سید از خلعت
عاری بود و چون بنخواست که تعریف ملک نماید به تلامذه گفت که تعریف ملک صحبت تلامذه عرض میکردم و چون

در کرامت اقا سید علی

ایضا آن جناب از علم نبوت عاری بود و چون شرح کبیر را تالیف نمود و بیست قبله رسید کار با او
مشکل شد زیرا که در علم نبوت ربطی نداشت پس یکی از تلامذه سید در علم نبوت مربوط بود سید با و
فرمود که بخانه ما آمده در وقت خاصی بعضی از ضروریات قبله از علم نبوت بمن تعلیم نماید انشرف گفت
که بچنان که ما کتاب را در زیر بغل می گیریم و شرفیاب می شویم و مستفیض می شویم شما نیز کتاب را در زیر بغل
گرفته و منبرل بنده تشریف فرما گشته و مسائل نبوت را فرا گرفته باشید بفرمود که من از میر حله دریغ
ندارم لیکن هر وقت که از خانه بدرایم مردم هجوم بکنند و اوقات را بر من تلخ می کنند و بیگانه
که من بکار خود باشم محلاً جناب اقا سید علی از این سخن دلگیر و انقباض را بدرون حرم حضرت سید الشهدا
ما صبح مشغول عبادت و تفرغ و باری و بقراری بود و از حضرت افریدگار ربو سطر حضرت سید الشهدا
درخواست کشف دقائق علم نبوت که ضرور بود بر او اضافه و منکشف گشته و بابت قبله را تالیف فرمود

در تالیفات اقا سید علی

و اما تالیفات اقا سید علی پس آن بسیار است و اکثر آن رسائل است از انجمله شرح بر صلوٰه کتاب
مفاتیح است که بسیط تمام مشتمل بر معظم از اقوال علماء را اعلام و استدلالات فقها را کرام و ترجیح
و تعارض و تفاریح است و ریاض السائل که شرح بر مختصر نافع و معروف بشرح کبیر است و آن کتاب
مشتمل بر اصول مسایل فقهیه با اشان اجمالیّه با قوال و ادکه و تحقیق حق است با عبار فصیح و بیغیه با مرعات
سبع و قافیه و فی الحقیقه تالیف آن کتاب بدان وجه در کرامات آن جناب معدود است و آن
کتاب کا شمس بلا استنار و حجاب در میان طلاب و علماء اطیاب در غایت اشتها و مطح انظار
اخبار و کتاب درس است که بتعلیم و تعلم آن فرقه محقه جعفریه را اشتغال است و این فقیر مولف
کتاب بابران حواشی مدونه بسیار است که در افتاد مباحثه و مذاکره تبحر بر درآمد از انجمله تعلیف بر کتاب

اجازه آن کتاب در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب صلح در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب بیات و تعلیقه بر کتاب
قضا و یک مجلد و تعلیقه بر کتاب وصایا در یک مجلد و حواشی بر کتاب تاجرو از جمله تالیفات آقا سید علی
رساله عزت و ثلث تبیحات اربع در کتبتین اخیرتین و کتاب شرح ضمیمه که مختصر از شرح کبیر و شرح بر مختصر
نافع است و رساله در اصول و اجامع و استصحاب و رساله در حجت مفهوم موافقت و رساله در وجوب
اکتفا بر یک ضرب و در تمیز و رساله در مختصات خطاب شفا بجا ضمیمه و رساله در منجزات مریض و رساله
در حکم استظهار حائض در زمانیکه خون از ده روز تجاوز کند و رساله در برائت ذمه زوج و رساله
در حجت شهرت و رساله در ابا حقه نظر با بنیشتی نه اجماع و حواشی غیر مدونه بر کتاب معالم و حواشی
متفرقه بر کتاب مدارک و حواشی متفرقه بر کتاب حدائق و اجزاء غیر تائید و شرح مبادی الالان
علامه و رساله در تکلیف کفار بفرع دین و ان بزرگوار علی سبیل الاستمرار در هر شب جمعه از
اول شب تا صبح احیاء و بعبادت حضرت افریدگار اشتغال داشت -

در احوال میرزا محمد اخباری

و چون سابقاً مذکور شد که فائده علی در مجادله و متقاوله و مکالمه و مشاجره و مناظره در سلسله علمیه
او حد ابل زمان بود و او را با میرزا محمد اخباری که در آن زمان بود و او را با میرزا محمد اخباری که در آن زمان بود
در اینجانبان نمایند بدانکه میرزا محمد اخباری از اهل اهل بحرین و اغلب اوقات در طهران و بعضی از
اوقات در اصفهان و در آنجا که در کانتین مسکن و مدفن او شده و اولاد خیلی در این از منته در بحرین
بوده اند و میرزا محمد در جدل و بطول داشت و کسی غیر از آقا سید علی برا و غلبه نکرده و معروف بودند
ملا صفر علی لاهیجی که یکی از مشایخ من بوده و برلیم حکایت داشته که مجادل بودن میرزا محمد از این
بابت بود که او را جاسیت بوده و در سلسله که صحبت میداشت اگر میدید که عجز دارد و خصم را آن سلسله
بنداب و دخیل بیرون می برده و در علم دیگر داخل میکرد و اگر در آن با هم مال کار را بجز خویش مشاهده
میکرد و باز بعلوم دیگر داخل میکرد و سلسله دیگر منتقل میشد و بکدام آنیکه خصم را عاجز میکرد و در یک سلسله
با داری و اقامت نداشت و در وقت از اوقات و در اصفهان شد و در مجلسی از مجالس میرزا محمد
و آقا سید محمد باقر حجة الاسلام و حاجی کر باسی جمعی ندین میرزا محمد در مقام کله با حاجی کر باسی برآمد
که من و نو در ایام تحصیل با هم رفیق بودیم و مرا با فوق رفاقت بود چرا بدین من نیامدی حاجی
کر باسی سکوت کرد و حجة الاسلام در جواب گفت که چون حاجی کر باسی از شاگردان کسی است که
تلاذه اش گفته است که اگر یک شما با اخبار من مجالست و معاشرت کند عاقبت من است از ان جفت

حاجی بدین تئامیاد میرزا محمد گفت که اکنون مسئله میان امداد حقوق با حقوق تعارض کنند کدام یک مقدمند میدانم که حقوق مقدم است و برطبق مدعای خود حدیثی ذکر نمود و میرزا محمد در سند حدیث قدح نموده و در عربیت و الفاظ آن چند ایراد وارد آورد پس از آن اختیار کرد که حقوق مقدم است و برطبق مدعای خود چند حدیث با سند از کتاب کافی آورده حاضرین گفت شد مذکور زمانی شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه وارد طهران شد و میرزا محمد نیز در طهران بود و شبها که اعیان شیخ را بضيافت دعوت نمودند میرزا محمد نیز دعوت میکردند و میرزا محمد با شیخ مکالمه میکرد و چون مهارت شیخ در علم منقول بود و میرزا محمد را جامعیت و تسلط در مناظره و جدال بود لذا میرزا محمد در انظار ناس بر شیخ غلبه نمود و اوقات بر شیخ تلخ داشت پس ریشی از شبها شیخ نهایت تغیر میرزا محمد نمود که باین کلمات و ابته بر عوام امر را مشتمله میبازی و سخنان فاسد خود را در ظاهر نیت میکرد و ادیان مسلمانان فاسد میبازی اکنون اگر تو را سخنی است صباح وفت ظهر من و تو و بیرون و تو بیابله میرویم تا هر کسی که حق است از بسطل میرزا محمد پس صباح آن روز میرزا محمد تقدم ورزید و به بیرون دروازه رفت و جمعیت بے اندازه آمدند و میرزا محمد نماز ایستاد و جمع بسیار را با اقتدار کرد و ندانگاه شیخ در رسید و نماز ایستاد و جمعیت همه در عقب شیخ رفتند و نماز جماعت در پشت سر شیخ ایستادند پس میرزا محمد تعجیل نماز را تمام کرد و بلافاصله بشهر مراجعت نمود و بمبایله نایستاد —

در حکایت آوردن میرزا محمد سرسردار روس را

باید دانست که بمبایله در فصل میان حق باطل بسیار مؤثر است اما با تحقق شرایط آن و در اصول کافی اخبار بسیار در بمبایله و کیفیت و شرایط آن مذکور است و از واقع غریبه اینکه در زمانی از ازمنه مرحوم فتح علیشاه دولت روس با سلطان ایران نجاست آمد و استخفجه سردار لشکر روس شد و قبه و باد کو به را گرفت و عازم شهرهای ایران شد و هر شهر که میرسید فتح میکرد و فتح علیشاه را اضطراب بسیار حاصل شد و میرزا محمد اخباری در آن زمان در دارالخلافه طهران اقامه داشت پس میرزا محمد نیز دفعه علیشاه رفت گفت من سر استخفجه را در چهل روزه برای تو بطهران حاضر میارم مشروط باینکه مذهب مجتهدین را منووح و متروک سازی و بنیج مجتهدین را قلع و قمع نمائی و مذهب اخبار را در بلاد ایران رواج دهی فتح علیشاه قبول کرد پس میرزا محمد یکایک رسیدن بنجم نشست و بنجم آید الکره با ده وقف بشتر اینیکه در میان ایشان متداول بود شروع نمود و ترک حیوانی کرده و صورتی از رسوم درست کرده و در انظار تمشیر میکردن این صورت نداشت جز نور چشم شد فتح علیشاه بسلامت

نشت و بداندازی از سرانچتر پیدار نکرد و بدستگیر بر میرزا محمد شد و فراموشی و سساد که او را حاضر سازند
میرزا محمد از ختم بیرون آمد و حیوانی خورد و در آردن بنزد سلطان مسامحه و مسامحه و مسامحه نمود
تا اینکه سلطان دوسته فرآش بر عقب یکدیگر برای احضار میرزا محمد فرستاد پس میرزا محمد به تان
روان شد و جهان آمد که سرانچتر و میرزا محمد یک نفره وارد مجلس سلطان شدند و بیان کردند که درنگ
حکمران اینجا در زمان محاصر چتر را بگوشه میدان خواست که تنها با یکدیگر در امر اصلاح مملکت کنند
پس چتر با یکفر و انعام با یکفر هم رسیدند و نشسته و انعام فوراً طبایع پانچ بهاوز و دو شیختر را نشان مگلوله
ساخت و فوراً سرش را جدا کرد و لشکرش چون سردار را گشته دیدند فرار کردند پس سردار روس را
برای سلطان آورد و نزد سلطان بسیار تعجب گشته میرزا محمد معروض داشت که با بوعده خود و خانودیم
اکنون شما نیز بوعده و فغاناید سلطان با امانت و دولت در این باب مشورت نمود و اعیان دولت
معروض داشتند که مذسب مجتهدین مذسب است که از زمان ائمه اهل الان بوده بر قصد و مذسب
اخباری مذسب ناد و ضعیف است و زمان اول سلطنت قاجار است مردمان را میتوان از مذسب
برگردانید و این شاید مایه اختلال حال و دولت سلطان شود و مردمان بر سلطان شورش
نمایند علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خشم شما خنک نماید و با شما همین معام
نماید که با شیختر روس نمود و صحت است که با و خریجه داده و معذرت از او خواسته حکم فرماید
که بعبات عالیات رفته در اینجا بماند که با و چنین کس در بای تحت مصلحت دولت
نیت پس سلطان از میرزا محمد معذرت خواسته و با و خریجه داده و او را روانه عبات عالیات ساخت
در محباده میرزا محمد سید اخباری با قاسید علی

چون میرزا محمد بعبات عالیات مشرف شد بنحمت تقلید علی مشرف شد و سله نزاع میان اخباری
و مجتهد در میان ایشان شد آقا سید علی فرمود که من با تو مباحثه و محباده میانیم بشرط اینکه کاملاً
و مقاوله تمام شود و پای نوشتجات و ارسال رسائل بیان نیاید میرزا محمد قبول نمود پس بنظر گرفته
و آقا سید علی بر میرزا محمد غلبه نمود پس میرزا محمد به کاظمین رفت و از اینجا رساله در این سیکله در رد
با قاسید نوشت و برائے او فرستاد و بدینچون رساله را دید قبول نکرد و گفت که فراریان من تو
بمکالمه و مقاوله و مباحثه بود نه بمکاتبه و مراسله اکنون نیز اگر شغله دار و حاضر شود و بامر مکالمه
کند تا او را ملزم سازم و میرزا محمد در علوم غریبه مربوط بود و در انساب عرب مهارت داشت
و میگفت البیاض با تکه که شیخ جعفر نجفی از نسل بنی امیه است و چون شیخ جعفر وفات کرد و خلفون

مطرو و این عبارت را گفت که مات انحریر به انحازیر چون مرض شیخ از انحریر بود که خلق و کلمه
و گردنش و ورم کرده بود پس افعال شنیعه از او صدها ریافت که علما عتبات او را تکفیر نمودند بسبب
احوال شنیعه و سحر کردن پس علم بقتل و شد چون خواستند که بنجانه اش در آیند دیدند که خانه در
ندارد بسبب سحر که کرده بوده پس یونجانه را شکافتند و او را یافتند و کشتند مؤلف کتاب گوید
که اخباری اگر قاصر باشد عیبی ندارد و اگر مقصر باشد فاسق است و اگر العیاذ بالله مجتهدین یا تکفیر
کنند کافر است و ما در اخباریین را در کتب اصولیه بیان نمودیم مانند تعلیق بر قوانین و منظومه اصول شرح
کط میرزا ابوالقاسم بن حسن جیلانی عالم علیم دقیق طور تحقیق و علم تحقیق علامه فاضل مقنن قوانین
باصح مناسج صدق و یقین عاقل سراسر غنایم دارین قدوه علماء عالمین و اسوه فقهاء سخن
رئیس و نیای دین از جهاد اهل زمان و اوره متورعین علم و افتخار معاصره بن رئیس امامیه و والدیه
مربور اخوند ملا حسن بود که از اهل شفقت از محال رشت بود پس ملا حسن برای طلب علم بسوی اصفهان
مسافرت نمود و در خدمت دو عالم میرزا حبیب الله و میرزا هدایت الله که جد مادر میرزا بود پس این
دو عالم بامر سلطان برای ترویج امور شرعی و اجراء قضایا و حکم میان مسلمانان بقریه چاقلاق
آمدند و در اینجا متوطن شدند و ملا میرزا هدایت الله آن آمد و دختر میرزا هدایت الله تولد یافت و ملا حسن
عالم و فاضل و جامع بود و کتابی تالیف کرده که بر روان کشاکش شیخ بجای است و مشهور بر
عبادت بود و میرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش بعلوم ادبیه اشتغال داشته از آن پس
در اصول فقه خدمت آقا سید حسین خوانساری که ذکر او خواهد شد -

در کیفیت تحصیل میرزائی - منتهی

و سید حسین از اعظم فقهاء و انصرو از مشایخ اچان و صاحب ساله در علم رجال است از آن پس
میرزا بجانب عتبات عالیات مشرف شد و در خدمت استاد الاسیید موسس ملابانی آقا محمد باقر
بجها نعلی بلمذاشتغال تا اینکه از او اچان گرفته و در بدو حال با فقر و فاقه بود و استادش
آقا محمد باقر صلوة و نیابت بنفسه نمیداد و وجه انرا میرزا میداد که صرف خود نماید و بفرع اعلیٰ تحصیل
علم کند معروفست که میرزا بعد از وفات آقا محمد باقر به کربلا رفته اول بدر خانه آقا محمد باقر فرست
و آنکانش را بوسیده از آن پس زیارت امام علیه السلام مشرف گشت بمحل میرزا بعد از مدتی
از تحصیل بوطن پدرش که یکی از فرای چاقلاق و مسی بدتره بانع بود آمد لیکن فقریه کو چک
و ابواب معاشش نیز بر میرزا تنگ متوطن شد بقریه قلع با و از فراد چاقلاق و بانی جوش حاجی

محمد سلطان محمد و او یکی از اعیان و ارکان چاقاق بوده و اراکا بر او اهل ثروت و عفا بوده و نهایت متدین و معین میرزا و عجا و بود و طالب علمی نبود و فکر کی برادر حاج محمد سلطان که مسمی میرزا هدایت الله بود و علی در تئمان پسر حاجی طاهر خان و این دو نفر در نحو و منطق خدمت میرزا اشتغال بقرائت داشتند و شرح جامی و حاشیه طالعبد الله را نزد میرزا خواندند و اهل ن قریه قد میرزا را نمی دانستند معروفست که طای دهمقانی همیشه در مقام استخفاف میرزا بود روزی بنحو آتش او اهل ده جمع شدند میرزا را خواستند و ان طای دهمقانی با اهل قریه گفت که شما میرزا بگوئید که ما را بنوبد ایشان میرزا تکلیف باین معنی نمودند میرزا لفظا مار نوشت که سیم و الف و رای باشد پس طای دهمقانی شکل مار و صورت انرا نوشت که سرش گنده و دنباله ان باریک و کشیده پس اهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که شکل مار همیشه است که من نوشته ام و یا انست که میرزا نوشته است چون ایشان از اهل سواد نبودند نوشته ملا را ترجیح دادند میرزا زیادتا شتر شد تا کار بجائے رسید که روزی دو نفر به نزد میرزا آمدند و گفتند که ما نفع داریم احدی ما برد دیگری ادعا کرد که حدیثی از او صادر شده مع علی شکر برآمده میرزا چونک بر این سوال دید که گریست و دست بر آسمان برداشت که خداوند اذیت مرا بیش ازین نخواهد می سکند در دیهات بین خاقیت را چنانکه گفته اند مرغ دم سویی شهر و سر سویی و دم ان مرغ از سر او به و طای روم در شتوی گفته ده مرده مرده را جمع کنند مرده را به عقل و بی رونق کند -

مسافرت میرزا با صفهان شیراز

میرزا انجا بدار السلطنته اصفهان مسافرت نمود و در مدرسه کاسه گران چند از ما را گزید پس بعضی از علماء دنیا که انار رشت را در ان بزرگوار دیدند با و احانت نمودند پس میرزا بجانب شیراز مسافرت کرد و ان زمان سلطنته با کریم خان زند بود پس مدت کمال پاسته سال در انجا اقامه داشت و اورا شیخ عبدالمص با پیشش شیخ مفید اعانت نمود و مبلغ هفتاد تومان بادویت تومان علی خلاف حکایتین با و دادند پس میرزا ان خواه را گرفته با صفهان مراجعت کرد و چون اسباب اقتضا و نداشت -

در خریدن میرزا کتب را بمن

پس بعضی از کتب استدلالتیه و کتب لغت و کتب اعمادیت ابقای نمود گویند که در ان زمان

کتاب را بمن میفرستند و من بوزن شاه که معادل دو من تبریز بود بده تو مان معامله و دادوستد نمود و چون دیدن و دایه این از من بدران جریان یافته که با بی کفشت میزان میباید ترا سنگ وزن بنماید لهذا میرزا کتاب خود را و برای نقل میزان کتاب روضه البهیة که شرح لمعه و مشقیه است بر بالایی کف کتب گذاشته که کف کتب سنگین تر شود پس از آنجا بقریه بابو مراجعت نمود و بعضی از طلاب بفقده و اصول در نزد آن جناب اشتغال داشتند لیکن چون بلد خالی از علماء و فضلا و مشتغلین بود و امر معاش نیز بر او مضیق و اهل بوادی بحیت عدم ادراک و عدم تمیز میان حسن و قبیح لذا آنجناب بسوی بلد طایفه قم انتقال فرمود در آنجا از برکت فاطمه علیها السلام و نظر بمضمون خان مع العسر سیرا ان مع العسر سیرا و فحوائی خیر اتما و یا بے الله الا ان تیم نوره و مضمون خیر شمعون ان الله لا یضیع اجرا لخصین خلاق عالم او را وسعت در روزی و علم و اعتبار و مقبولیت در انظار انبیا و روزگار کرامت فرمود و در آنجا اوقات خود را منحصر در تالیف و تصنیف و مقابله و تدریس و اجوبه استفتاء و نماز جمعه و جماعت و ارشاد علائق فرمود -

در فتاویٰ غریبه سیرا

و از جمله فتاویٰ او حرمت کشمش مطبوع است و جایز میدانست که مقلد برای مجتهد خود مراغه نماید و از او چند ذخیره باقی مانده که یکی از آنها روجه ملائکه بر جودی بوده و دیگری روجه ملا علی بر جودی است -

در مدفن سیرا و مشایخ اجازات

و مدفن در قبرستان بزرگ قم و مقبره فاسقه دارد و این فقیر مؤلف کتاب سنوآت قبل مدتی در قم اقامه داشت و روزی در میان مقبره میرزا بتدریس کتاب قوانین اشتغال داشتم و همان کتاب بر روی قبر مبارک میگذاشتم رضی الله عنه و از جمله مشایخ اجازة آن جناب آقا محمد باقر بیضاوی است و بعضی دیگر که در اجازة آقا سید محمد باقر اسی از آنها سابقا مذکور گردید

در تالیفات سیرا قمی

و اما تالیفات آن بزرگوار بسیار و مقبول نظر است از جمله تالیفات او کتاب قوانین الاموال است و در دو مجلد تقریباً بیت و پنجاه ربیت است و آن کتاب مصار و اعصار و مقبول انظار فضلا و روزگار و دارای افکار و بکار و اصول را پیش از او بان وقت و مناسبت نوشته اند و اکنون

مدرّس و تدریس علمای امامیه بران کتاب است اگر چه وقت کم بود و از ده هزار
خط لفظی بر کتاب قوانین گرفته اند لیکن ان جناب در حین تالیف ان کتاب در برای فکر غوطه در و
متمیق و تجربه لفظ نموده و از مرحوم حاجی ملا محمد صالح بر خانی شنیده ام که میگفت اینک میرزا انقدر
در تالیف کتاب قوانین فکر کرده که ثقل سامعین برسانده بود گویند که حاجی ملا احمد زراتی در سلج
چون بود وی بر میرزا نوشته لهذا میرزا حواشی منه بر قوانین نوشت و رد و او را مندرج ساخت
و ان حواشی منه یک مجلد است و علماء که بعد از میرزا آمده اند رد و بسیار بر قوانین نوشته اند
مانند شیخ محمد تقی در حاشیه معالم و برادرش شیخ محمد حسین در فضول و حاجی کر باسی در اشارات
و استاد مولف در ضوابط و حاجی ملا احمد زراتی در مناج و شیخ مرتضی در رسائل خود لهذا این
فقیر مولف کتاب تعلیقه بر کتاب قوانین نوشته ام و از اسمی با ختم بحاکمات بین الفضلاء ابعده
در چند مجلد و بسیار از ایرادات این فضلاء را مرتکب شدم با تحقیق حق و از جمله تالیفات میرزا شرح
بر تہذیب الاصول علامه است و این فقیر ان کتاب را ندیدم و لیکن شنیدم که ان کتاب بهتلاز
قوانین است مولف گوید که اشتها ر بسبب مصالح کماله الهیه است که اکثر ان حکم و مصالح بر ما مخفی
است بجا اینکه صفاء نفس و خلوص نیت را غالباً در ان مدخل است چه کتاب مدارک بر تحقیق ندارد
لیکن از صفاء نفس مع نفس مشغور گشته بجهت زیادتی خلوص نیتی که ان بزرگوار داشته و لهذا کتاب
مرشد العلوم که فارسی و فتاوی است و کتاب غنائم الایام در فقه و همان عبادات را در ان کتاب
نوشته است با جمیع اقوال و استدلال تحقیق حق و فروع و کتاب مناجج الاحکام که در فقه است
و کتاب معین الخواص که مقصود بر فتاوی است و در عبادات است و کتاب اجوبه المسائل در حیل
که هر مجلد شتم است بر تمام کتب فقه از طهارت تا دیات با استدلال در اغلب مواضع و جلد سوم در
سوالهای متفرقه است از علوم متفرقه و رساله در وقف و رساله در ما ارجع ما دانی ملک و رساله
در عموم لاضرر و غیر ذلک من الرسائل الکثیره و کرامات انجناب بسیار است لیکن بالفعل در نظم نگاشته
و یکی از دختران میرزا را حاجی کر باسی برای پیشش قاضی محمدی خواستگاری کرده و در جاله نکاح
و در او در و الله بعلم که مقصود حاجی چه بود البته انصال سلیمان یا بیدل بر صحبت نمود و لایستاقان
رؤسا و دین و بزرگان شریعت سید المرسلین -

و رو و اخوند ملا علی میرزا حنفی قتی

گویند که اخوند ملا علی نوری شنید که میرزا حنفی او را کنفر کرده اخوند بلا فاصله سوار و بخانه میرزا آمد

با یکدیگر در سخن سرای ایستاد گفتند که بنشین گفت که من با شیخ اعتقاد خویش ننایم نمی نشینم پس میرزا
بیردن آمد و نود نشست و گفت اعتقاد من نیست چه صورت دارد میرزا فرمود که خوب است و من
شمارا تحفیه نکردم و مردم دروغ گفته اند -

ل شیخ جعفر بن نصر نجفی عالم اذخرو استاد اکبر و مفسر سهر فقاہت و جلالت و متاع فلک زبادت
و تفاوت و تفاوت و رئیس رباب عبادت و فذلک صاحبان کرامت نادره زمان و اجوبه دورها
و انعطاف و ہر خوان است انصاف اینکه در احاطہ بفروع فقیہیہ از طہارت تا دیات و تکثیر فروع
از زمان غیبت معصوم تا این زمان در تحت قبۃ فلک قرار اند شیخ جعفر فقیہی پادردایرہ و جوہر کلمہ است
از او گذشتہ در تفریع و فہم حکم شہید اول است چنانکہ خود فرمود الفقه باقی علی بکار تہ لم یست
احد الا انا و الشہید ولدی موسی یعنی نفع خود بہ بکارت خود باقیست و کسی بکارت او را نگرفته مگر من
و شہید اول و فرزندم شیخ موسی و ہر کہ بخواد کہ اینجہ ببا و انکشاف یا بدرجوع کند بکتاب کہ شفا لفظا
شیخ و سایر تالیفاتش و ہر کہ بخواد تصدیق باین سخن بالنسب بشہید نماید رجوع کند بکتاب قواعد
شہید کہ در قواعد کلیۃ فقیہیہ نوشتہ است و انجناب کتابخانہ خود را وقف نمود بر افقہ اولاد ما سلاسل
و تعاقبوا پس از شیخ ولد اکبرش شیخ موسی بجای شیخ نشست و تدریس کرد و الحق کہ فقیہی بود فرید
و وحید و تاملی و ثنائی پدرش بود و تحقیقا تیکہ از او نقل نمودہ اند در غایت متانت و دقت و چون
شیخ موسی عالم فانی را و داع کرد و سپرد و م کہ شیخ علی باشد بجای پدر نشست و تدریس و تلامذہ
بسیار در حوزہ ان بزرگوار تحصیل اشتغال داشتند و او را محقق ثالث نامیدند و ان جناب در
تاسیس قواعد کلیۃ و استحکام انحاء معدوم انظر و در تفریع فروع مانند بزرگوار و حید اعصار بود
چنانکہ شاید بر این مدعی کتاب عناوین است کہ از تالیفات سید قنات بن علی مراغی است
و او از شاگردان شیخ موسی و شیخ علی است و کتابش مقصود بر تاسیس قواعد کلیۃ فقیہیہ است
و تبجیل ان را را بادلہ و مواقع جریان انحاء و تفریع فروع و ان کتاب بہتر از قواعد شہید است
چہ قواعد شہید دارای قواعد کلیۃ و تفریع است لیکن قواعد را بادلہ اثبات نکردہ بلکہ حکم
و مصالح انجام دادہ و کتاب عوائد حاجے ملا احمد نراقی اگر چہ دارای قواعد کلیۃ است
اما چند منقصت دارد اول اینکه تفریع فروع ان کتاب کم است و چند ان فروع ندارد و دوم
اینکہ جمیع قواعد را متعرض نشدہ بلکہ گویا دارای نصف قواعد کتاب عناوین است سوم اینکہ
بسیار دقایق فلسفیہ کردہ و اکثر قواعد معروفہ مسلمہ را کہ موروثہ از اسلاف اشرف فقہاء است

تدقیقات فلسفیه از دلالت انداخته و از مذاق نقیضات و فهم عرفی و در افتاده چنانکه بعضی از مفسرین
در اصل برائت و استصحاب و حجت ظن تدقیقات فلسفیه بسیار کرده و از مذاق فهم عرف بدو
افتاده و در قواعد فقهیه نیز چنین رفتار کرده و مجمل کتاب عناوین در این باب میان از کتاب ترا
دارد چه قواعد بسیار ذکر کرده و استحکام این قواعد با دل بسیار نموده و تفریع فروع بسیار
کرده و از مذاق نقیضات و فهم عرف در ادله اقلیه بدو رقیقاده و اکثر تحقیقات این کتاب
از مجموع شجعی است و برخی از شیخ موسی است چنانکه صاحب عناوین همین مضمون اقرار دارد
در انتقار شیخ علی همین است که صاحب فخر اهل نقیضات کمال است -

در معارفه شیخ حسن و شیخ علی

و حایر قاسم ابراهیم که در تحقیق و تدقیق احوال زمان بودند پیافده ماه در مجلس درس شیخ
نشسته و انفس قدسیه اش اشتفا و نموده و حاصل چون شیخ علی حسب الوصیه بجای پدر تدبیر
استعمال نمود شیخ حسن که برادر کوچک بود و پیش شیخ علی گشت که وصیت پدر آنست که هر یک از اولاد
که انفع است بجای او بنشیند و تدبیر کند و من انفعه از تو میباشم شیخ علی در جواب گفت که درین
باب منازعه ماصواب نیست و من قطع این مشاعره را بنحو حسن خواهم نمود پس من از نجف بکربلا میروم
و تو بجای پدر نشین اگر طلب در نجف ماند و بدرس قیاض شد پس توافقه خواهی بود پس شیخ
حسن قبول اینست کرد و شیخ بکربلا آمد و طلب مجلس شیخ حسن را شکستند و بکربلا آمدند و مجلس درس
شیخ علی حاضر شدند چون شیخ حسن حال را بدین منوال دید بکربلا آمد و برادرش شیخ علی را
بنجف برده و بجای پدر نشاند و خود بکربلا رفته جدی را در اینجا اقامه داشت و در عهده مسجدی بود
که شیعیان در همان نماز میخواندند و شیخ حسن امامت میکرد و مردان چندان جمع نمیشدند بلکه ما تون
بیشتر ایامه از جماعت نسوان بودند پس وزی وقت ظهر شیخ حسن مسجدی رفت و در آن روز صفوف
جامعت بزنان انحصار یافت و هیچ مردی جزایام حضور نداشت پس شیخ نماز ظهر را ادا کردند
از آن پس در میان صفوف صدای حدی بلند شد شیخ دستتار آبا سمان برداشت و عرض کرد
که خداوند امریدیدید که زن است انهم در میان نماز امدات محدث کند پس شیخ گفت که شیخ علی پیش
در وصایای شیخ جعفر

مؤلف کتاب بکربلا شرف و در خدمت استاد حاضر میشدیم و خود شیخ علی ملاقات نمودم پس
شیخ حسن نجف آمد و بحسب وصیت پدر بجای او بنشیند و تدبیر استعمال نمود و شیخ جعفر وصیت کرد

بود که هر شب مقدار معینی طبع طعام مهیا کند و اولاد و اجداد و راجع شوند و مذاکره و مقدمات
 آن تا بقدر دو ساعت با یکدیگر مباحثه کنند و تا اکنون همان معامله بر پادان مذکره برپاست
 و این وصیت نهایت محسن است چه باعث آن میشود که همه فقیه شوند چنانکه طایفه شیخ جعفر همه از
 ذکور و زنان فقیه میباشند و همچنین وقف کتابخانه با فقه اولاد نیز محسن است و فقهاء الله تعالى لامثال
 ملک الوجود ایا بلکه این فقیر نیز گنبد خود را وقف بر اولاد و ذکور ما تقابو انموده ام و میخواهم کلی هم
 برای کتابخانه وقف کنم و تویلت با فقه و علم باشد و فقهی الله تعالى لذک و شیخ حسن فقیه
 کامل بوده و این فقیر مولف کتاب جدید را بجلد حسن شیخ حسن حاضر بشدم و با عقاد و مقدمات
 او پیش از فقا هست شیخ محمد حسن بود بلکه شیخ حسن را جامعیت و اصول و غیر آن هم بود و در حد بل به
 طولی داشت و شیخ حسن حکایت میکرد که مرحوم شیخ جعفر را عادت بر آن بود که هر شب در وقت صبح
 بیدار بود و می آمد بدر خانه و عیال و اطفال را جمعاً پدیدار میکرد که برخیزید و نماز شب ادا کنید
 پس همه بر می خواستند و من طفل بودم و خواب بر من غلبه میکرد چنان بدر خانه که نزل من بود می آمد
 و فریاد میکرد که برخیز من همان افتاده سیفتم و ضالین یا الله اکبر یکم من مشغول نماز میباشم پس او
 خاطر جمع میشد و بر میگشت و من بخواب میرفتم و در سالیکه میر علی محمد باب طلوع میکرد قرآن حلی خود
 را همراه دو نفر بولایت عربستان نیز بعضی از اصداق خود فرستادند و نفر در بغداد وارد شدند
 پادشاه بغداد اطلاع پیدا کرده قرآن را از ایشان گرفت و آن نفر را حبس نمود و قصه و افندیان
 و مفتیان عامه را جمع ساخته و بر این قضیه ایشان را اطلاع داده ایشان فتوی نقل آن دو
 نفر دادند لیکن چون انعام بودند خواست که قتل آنها باستخصار علماء امامیه نیز باشد و علماء امامیه
 با علماء عامه مناظره کنند -

در مناظره شیخ حسن و آقا سید ابراهیم با علماء عامه

و از آنجا که مرحوم شیخ جعفر و اولاد و اعیان او را در بلاد عرب مطاعیت و ریاست عامه بود و
 چنانکه ایام نیز چنینست و مقدم بر علماء میباشند شیخ حسن که در آن آنقه بود پس پادشاه تحت روانی در نجف است شیخ حسن چنان
 استاد ام آقا سید ابراهیم که بلا فرستاده و این دو بزرگوار را احضار کرده پس روزیکه خواستند
 اجلاس شود و علماء عامه و خاصه حاضر شوند و مکالمه نمایند پس در اول علماء عامه و مفتیان و
 افندیان حضور یافتند از آن پس شیخ حسن و آقا سید ابراهیم نیز در جنب شیخ حسن قرار گرفت
 پس سلسله را عنوان کردند علماء عامه گفتند که این قرآن بدعت و آورنده اش مبدع در دین

و مقصد فی الارض باشد و نقلش لازم است شیخ حسن گفت که این کتاب قرطاس است و لا عمل بالقرطاس
 حاکم بر عدم اعتقاد کتاب و عدم لزوم اعتقاد صاحب کتاب بان کتب است و اما امر مکتب و آریه
 فلیکتب منکم کتاب و اطلاع در آیه و لیکام و لیتة محمول بران است که صاحب کتب چون خط خود
 بخاطرش آید و علم حاصل شود و شهادت خود را ادا کند نه اینکه کتب بنفسه حجت باشد و این دو نفر
 که آورند این کتاب می باشند عالم نیستند بآنچه در او است و مطالب ان را اعتقاد ندارند و این
 ایشان را اضرار و اعتقاد ایشان را استفسار نمایند پس ان دو نفر را احضار کردند و اعتقاد
 ایشان را استفسار نمودند ایشان گفتند که ما را بآنچه درین کتاب ثبت است خبرت و اگر ای نیست
 و اعتقاد ما اعتقاد عامه مسلمانان است پس شیخ گفت که قتل ایشان چگونه رواست و ایشان
 رسول بوده اند و اقامتد بابرهم نیز در این احکام تصدیق شیخ حسن نموده و اقامتد بابرهم نجات
 جین داشتند و بسیار مراعات تقیه مینمود پس پاشاه ان کتاب را گرفت و ان دو نفر را محض
 ساختند و بدایا بسیار بشیخ رسید اعطای نمود از انجمل با قاسد بابرهم ساعتی داد که مبلغ شصت
 تومان بقبیت درآمد و باغزار با تخت سید و شیخ را بکربلا و نجف روانه ساخت -

حکایت ابن علوسی که از علماء عامه بود

ابن علوسی از مشاهیر و فضلاء عامه در بغداد بود و با اخوند ملاقاتی در بندی صداقت بسیار
 و مکر را نمود بخانه او میرفت و در اینجا قاضی میبود و روزی پاشاه در یکی از حجرات کاظمین نشسته بود
 و ابن علوسی هم با او بود و میرزا محیط نامی که برادر ملا حسن کوهر بود و از شاگردان حاجی سید کاظم
 بوده و برای پاشاه تقنی مینمودند از قضا بائی اتفاقیه شیخ حسن زیارت کاظمین رفته بود
 چون از محرم برآمد شنید که پاشاه در یکی از حجرات نشسته است خواست که بدیدن پاشاه رود پس بن
 نزدیک رسید که برای پاشاه تقنی مینماید شیخ پیش رفت و از هاجما رجعت نمود و ابن علوسی
 شیخ را دیده بود و ابن علوسی از میرزا محیط سوال نمود که شیخ شما چرا رجعت نمود میرزا محیط گفت
 که در مذہب او تقنی جایز نیست ابن علوسی گفت مگر شیخ شما قرآن خوانده که در سون جمعه خداوند
 عالم میفرماید قل ما عند الله خیر من اللہ و من التجارة چه ازین کلام مستفاد میشود که در لہو خیرتی
 و حسن است اگر چه ما عند الله حسن و بهتر از لہو است چه خیر فعل تفضیل است و افعل تفضیل است
 بر مشارکت مفضل و مفضل علیہ منہ در اصل فعل پس میرزا محیط از جواب عاجز آمده و مولف کتاب
 تحقیق این جواب را بچند وجه در کتاب مشکلات العلوم نوشته ام و در تفسیر هم در مجلد اول بدان

اشارت نموده ام و یکی از آن وجوه این است مجرد از معنی تفصیلت باشد و اگر کتاب اینوجه خالص از تکلف و صعوبت نیست و چه دیگر اینکه این حسن نسبت با عقاید مخاطبین و کلام جائی مجرای تفهیم چون مخاطبین را اعتقاد بر حسن لهو بوده غیر ذلک من الوجوه و در این مقام سوانح و دیگر نیز وارد است که چرا و اول خدائی تاملی تجارت را مقدم داشت و در آخر طور مقدم داشت جوابش چند وجه است یکی اینکه اینکلام از ترقی از ادنی به اعلی است و غیر ذلک من الاجوبه —

در شیخ ابن علوس

لیکن ابن علوسی در زمان وفات و احتضار گفت که بعد از وفات من بلافاصله وصیت نامه نوشته ام و در زیر سر من است برآورده بدان عمل کنید پس از وفات او وصیت نامه او را برین آورند و نوشته بود که من شهادت بوجدانیت خدا و رسالت ختم البین میدهم و اعتقاد دارم بخلافت بلا فضل ابراهیم بن علی بن ابی طالب و یار زده فرزندان و جمیع ما جابر بن ابی حمز و مطابق واقع است و مرا پنج شیعه غسل دهند و کفن کنند و نماز و دفن کنید بعضی گویند که اخوند ملا آقائی در بندی او را شیعه ساخته و الله العالم و شیخ حسن کتابی مستقل در فقه تالیف فرموده و فی الحقیقت کتابش مرغوب و مشتمل بر فروع بسیار است که این فقیر در او ایل کتاب صوم که تالیف کردیم مجلد صوم کتاب شیخ حسن از جمله اسباب کار من بوده و از جمله قوائدی او انست که غلیان کشیدن مفسر صوم نیست و عبارتش نیست و لا باس بدخان الشبک و آن بزرگوار در سال وفات استاد م آقا سید ابراهیم مرضی با وفات نمود رضی الله عنه و پس برادر زاده اش و زوج دخترش شیخ محمد بن شیخ علی بجائی شیخ جعفر نشست و او نیز در فقه مهارت داشت پس از وی برادر شیخ مهدی بن شیخ علی بجائی ایشان نشست پس از او که درین ازمنه باشد شیخ جعفر بن شیخ علی که معروف به سبی الشیخ است بجای ایشان نشست و مشغول تدریس است و او نیز فقیه و همه ان طایفه ذکور او انا ثنائی فقیه میباشند بنحویکه عوام ایشان که پیچ درس خوانده اند و پیچ عربیت ندارند فقیه و مهارت در سائل فقه دارند و فقه الله و پاک

در ورنش اخوند ملا علی نوری و استقبال شیخ علی

در زمانیکه ملا علی نوری وفات کرد حسب الوصیت نقش او را بنفشه شرف آوردند و چون کسی که مشهور و معروف باشد بخوابد که نقش او را در مشایخ شرف طواف دهند خدام و مباشرین این اعمال نخواهد زیادی میگیرند لهذا نقش اخوند را بنحویکه نشاندان نقش دیگر بر بستری محمول کنند و در بنفشه خبر شیخ علی بن شیخ جعفر رسید ان بزرگوار با جمعی بسیار از علماء عظام و خواص و عوام با علم سپاه

باستقبال نعلش از خود ملا علی نوری ستافت و حکم کرد که در شهر نجف بازار را بستند چون بر سر نعلش رسید
پرسید که نعلش از خود کجا است گفتند همین نعلی است که عدل نعلش دیگر و بر بالای استر است شیخ بسیار
متعجب شد و گفت که آقا سید محمد باقر با همه آن دولت نتوانست که پانصد تومان مایه بگذارد که نعلش از خود را
با معروفیت و با عزت وارد عبات نمایند بجا حکم کرد که نعلش را بر زمین گذاشتند و فرستاد از نجف تا بوی
را که مختص نجابان واه و افوام شیخ جعفر بود آوردند و از خود را در میان آن گذاشتند و شیخ علی تا بوی
خود برداشت و پیاده آمد و حکم کرد که اهل شهر رسته رسته باستقبال می آیند و تا بوی را بر سر دست
بحرم بربند بعد از طواف حسب وصیت در نقش کربن انجامان فن نمودند و موقوف کتاب هم قبر او را زیارت
کردم و از خود ملا علی استادم مرحوم و والد ماجدم بود و این فقیر کودک بودم روزی بخانه آدم دیدم
مرحوم والد هم گریه میکند و غزا دارم بی نیاید پرسیدم سبب چیست گفتند خبر وفات استادش از خود
ملا علی نوری رسیده و والد هم من فرمود که مرا سیل آن بود که از خود نوری در حیات باشد که تو بزرگ
شوی و در خدمت آن جناب استفاده نمایی و مامول من بحصول موصول نشد و همیشه والد هم وصیت
میکرد که طب درس بخوان زیرا که من خوانده و پیشانیان شدم بلکه محقول درس بخوان و این فقیر رفته
با صرار بعضی کتابی در طب در نزد میرزا احمد نیکابنی ساکن طهران دیده و دوستیهای بجا که او میرفتم از آن
پس نظر بوضع ترک کردم و در بدایت حال بعضی از کتب حکمت را دیدم از آن پس ترک کرده بمنقول پرداختم
و در آخر کار باز در حکمت تدریس نمودم گویا بوصیت والد امتثال نموده باشم بجا شیخ جعفر نجفی در فقه و فقه
و تطبیق فقهش الفاظ کتب و سنت را با فهم عرفی بی نظیر بوده بلکه از ائمه در میان فقهاء را چنانچه از
کتب ایشان استنباط کردیم تا بحال مانند شیخ جعفر و شیخ و شهید اول کسی نیامده و بعد در فقه بر سه قسم است
اول کلاس فقهیه و استدلال برانها و احکام و اتقان آن قواعد و در این باب شیخ علی و استاد موقوف
مخاطب حاجی ملا احمد زاتی گویا منحصر بودند و دوم تفریع کردن و احاطه بمسائل فقه و تطبیق فروع
بر قواعد و در این مقام مانند شیخ جعفر و شهید اول گویا کسی نیامده سوم تحقیق مسائل فقهیه که در مقام
استدلال فتوی را در هر مسئله بسبب بکثیر اوله بدیسی کنند و در این مقام مانند موسی بجهانی
آقا محمد باقر کسے نیاید -

در مشایخ ارجان شیخ جعفر

و مشایخ اجازه شیخ جعفر ترنه الله تعالی بالرضوان الاکبر آقا محمد باقر و آقا سید محمد علی بحال علوم و غیر ایشان
و انجناب کثیر الاکل بوده گویند که هر وقتی بکین تبریز طعام و صد درم باز و ده تخم فلفل و یک اس تره و غده

او بود و بهر شب را هم با آن مهارت می نمود و در هر شب دو نوبت بیدار و بعبادت حضرت گوشت
اشتغال داشته و در اکثری از سنوات خانه خود را برهن میگذاشت و قیمت آن بقره بیدل مینمود و ببلاد
ایران می آمد و خواه تحصیل میکرد و مراجعت مینمود و خانه اش را از رهن بدر می آورد و همیشه کیزی همراه داشت
و در اسفار در هر کجا که شهوت غلبه میکرد که چادرینزدند و دفع حاجت می نمود و آنجناب بایر خوش احوال
بوده و در وقتی از اوقات آنجناب خواست که با صحابا طبایع شهر زیارت را و اح وادی
السلام رفته باشد پس با جمیع سواران روانه شدند و از آنجمله میرزا ابوالحسن نامی بود و ملقب بخوش فرو
او بر طاری سوار و خدمت آن بزرگوار از دروازه بیرون رفتند همه سبب وادی السلام
میرفتند و میرزا ابوالحسن با هی دیگر روانه شدند شیخ جعفر آواز داد که ازان راه بکجا میروی میرزا
ابوالحسن عرض کرد که مرا معذور دار بد که دراز گوش من مجتهد خود را است بد کجا که میل است برو شوخ بخندید

در تدریس شیخ بعد دفعه شرایع را

و معروفست که شیخ جعفر میگفت که من سیصد فقه کتاب شرایع را درس گرفتم معلوم است که البته همین نحو
باید باشد که چنین فقاہت و باین قسم بلکه باین کیفیت احاطه بهم رسانید -

در احاطه شیخ بفقه

ایضا معروفست که آن جناب میفرمود که اگر کتب فقه را همه بشویند من از حفظ و ضبط از طهارت
تا دیات را منسوب انصاف نیکو چنین بود چه از تا لیفات اوسیه کاشف الغطاء معلوم میشود که آنجناب
چه قدر احاطه بفقه داشت بلکه مایل فقه از طهارت تا دیات مانند نیکو شتری در دست او بود که
به طرف که میخواست می غلطانید زیرا که در هر قاعده و در اکثری از مسائل از طهارت تا دیات تغییر
و ترکیب معلوم است که احاطه و ضبط جمیع ابواب فقه را داشته و همه در حفظ و در نزد او بالفعل حضور
داشته که از طهارت تا دیات تفریع سه فرمود -

در مطایبه و مضاحکه

و یکی از سنوات شیخ وارد شهر زنجان میشد زبان ترکی نمی دانست یکی از نظرها را بشیخ عرض کرد که امروز
مردم بسیار با استقبال می آیند و تحت بجا می آورند من بشما یک کلمه ترکی تعلیم میکنم که انرا تعلم گرفته
هر که نبرد شما بیاید شما همان یک لفظ را در جواب او گفته باشید شیخ گفت ان لفظ که امست گفت بگویند
پس شیخ همین کلمه را در جواب تقبلین میگفت تا اینکه حاکم زنجان بنجد مت آنجناب شرفند و تحت بجا می
آورند و شیخ همان کلمه را فرمود حاکم زنجان از گیاست و فراست فحید و بشیخ عرض کرد این کلمه پیش را

ان جناب فرمود که می دانم بمن تعلیم دادند حاکم عرض کرد که بعد صائمان کلمه را فرمایش کنید که خوب نیست شیخ ان را ترک نمود -

در کرامت شیخ در استجابت دعا

و از جمله کرامات شیخ آنکه انجناب از حضرت آفریده گار درخواست ان نمود که فقاهت او را و اولاد و اخفا و اولاد و اولاد او را بی فقاهت و بسند تدیس قرار دارند با اینکه می کردند و کار کردند و زیاد درس خواندن آنها معلوم نیست مع ذلک فقہ مهارت دارند و بخوبی که گویا فقه در میان ایشان موروثی است بی طفل را از کوچکی در هر روز و هر شب عادت گفتن و شنیدن سایل فقه و قواعد اصول و فقه دادن باعث بر فقاقت و هداقت و مهارت او میگردد -

در وعظ شیخ در بلده رشت

و در سالی شیخ جعفر را که از شهر رشت افتاد خواستند نماز را با انجناب بجاعت گذارند ساجده موجوده در شهر کم وسعت و وفا بجاعت نمود پس میدانید که دارند جمع شدند و همه اهل شهر جمع شدند و بعد از نماز شیخ خواش ان نمودند که مو عظه کند شیخ فرمود که من فارسی را خوب نمیدانم پس اصرار را از حد گذاریدند شیخ بر پیر برآمد و باین عبارت فرمود که ایها الناس شما بهم میرید و شیخ بهم میرید پس فکر روز پسین نمایدا ایها الناس رشت شما مانند رشت است چه در رشت تصور است و در شهر رشت نیز تصور عالی و بوستانها نیکه و آرائی نهر است و در رشت حورالعین که در نهایت حسن و جانند و دارو زینا رشت نیز مانند حورالعین باشند در کمال و جاهت و در رشت علما ن باشند همچنین است در رشت و در رشت تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات برداشته است همچنین است در رشت که نماز و روزه و عبادت دیگر با کتیه برداشته است پس نگاه کرد در پای نبردی که ذکر می نشسته است شیخ بان کرد و فرمود که بخیر و در رشت ان نیز

در ترغیب به نوافل

چون علماء ان عهده و ران بلد غالب ایشان تن پرور و عیاش بودند و ایمه جاعت رشت نماز نوافل را و ادائی نموند و این طلب را شیخ عرض کردند شیخ فرمود که هر که نماز نافله بخای نیابد و با اوقته او نمکند پس ایمه جاعت که این سخن را از شیخ شنیدند همه بتای نماز نافله گذاشتند -

در قزوین مو عظه شیخ

و ایضا در سالیکه شیخ قزوین آمدند مسجد شریف قزوین مو عظه نمودند شیخ در مسجد ربای نبرشت

و فرمود ایها الناس تنها مکر شیعه نیستید چرا عقد انقطاع در میان شماست اول میت پس فرمود که تقصیر باطل
بلد است و چون حاجی بعبه الواب رئیس علمای زفرین و رآن عهد بود شیخ باو خطاب نمود که چرا دختر خود را بعقد
انقطاع نمیدی تا مردم رغبت در عقد انقطاع نکنند و بتو متباعت نمایند پس شیخ فرمود که مرا صمیم بود
چون بکلیف رسیدن او را خواستم و گفتیم که خداوند عالم قرار داد که زمان شوهر کنند اکنون وقت شوهر
کردن تو است هر که نایل داری من تو را با تو تزویج کنم پس یک یک قاری عشار و اهل علم را اسم بردم تا آنکه
انضام امر بقالی در بسیاری و دیشتم اسم او را بر دم سکوت کرد و من از آن رضا نفی دیم و ان بقالی را آوردم
و بینه خود را با تو تزویج کردم و بدست او داد و دم نجان به برد و بعد از خبری دیدم که دخترم آمد و شکایت از شوهر
فرویش را در من نمود و تغییر کردم و گفتم که خود بخوابش خود اینخود را اختیار کردی اکنون علاجی جز صبر و تکرار و حوصله
چیزی دیگر نیست پس بهای عشا او را نجان به شوهرش دانه ساختم -

در باب و قرب وسیله در تشفی

و شیخ در کشف العطار نوشته است که پدرم شیخ تضرع رسول خدا را در خواب دید و با او فرمود که در تشفی لفظ و قرب
وسلیه را بعد از و قبل شفاعت فی امته و از نعم در جبهه بخوان از آنجا نیکه خواست حاجت منار و لهذا و الهم لفظ و قرب وسیله
بعد از و از نعم در جبهه با خفا و صوت منو اند که کرامت شیخ در شفا کور و از کرامت شیخ پیوست که خبر او را بان یکی از اصداقا
که صاحب و موثق در نزد من بود گفت اعموی بود که چند سال بدو چشم میبختی بود و هر چیز و جراحت و اطباء را زمان و دهنود
و در مقام استعلاج بکمال علاج پذیرفت پس شنید که شیخ جعفر را بجهان آمده و او را نایب عالم است پس عازم لهجهان و در آنجا رسید
شیخ سوار شد و خواست که از لهجهان فوت باشد این شخص است شیخ را بوسیده و عرض کرد که چند سال است که من بدو چشم میبختم
و بسبب ثمر فایان است شما آن بود که دعا کرده خدا تعالی مرا شفا کرامت نماید پس خبر بان مبارک شدن چشم او را بدو دعا
پس ان شخص غایب است دیگر در چشم ندید در اذن شیخ فتح علی شاه و در سلطنت و انجمن فتح علی شاه و اذن سلطنت
داد و او را نایب خود قرار داد تا با شراط چند که در هر فوجی از لشکر موزع شده قرار دهد و امام جماعت میان لشکر داشته باشد
و هر هفته یک روز وعظ کند و تعلیم مسایل کند و کیفیت انرا در چهار کتاب کشف العطار نوشته است و در زمانی از منته تکریری بود
علیا و الهم فتح علی شاه بقبات عالیات شرف شد و نجیب رفت و در آنجا نجان به شیخ شرفیاء صبیح متا نشان و شیخ عرض
کرد که چون پسر من پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او و از بندگان ما را یا و بر او واقع میشود از شما ستم عجم که قسمی نموده باشد
که خدا بقتل او گنا مان داد که منشته و ارباب حضرت صدقه کبری معثور نماید و در زمانی از منته سلطان شیخ علی شایسته امری
بر خباب شیخ متغیر شد تا زانی که شیخ جعفر وار و طهران شد پادشاه باین الدوله گفت که من این شیخ نمیکنم
و حکم کرد که او را در خانه پادشاه راه ندهند پس شیخ روزی بغرم دیدن پادشاه وارد بارگشده حجاب و در بانان و حوض طاهرین

بر سر شیخ ریخته و دست مبارکش بوسید پس پادشاه دید که شیخ داخل سرائی سلطان شد و چون که در بانج چینه او را در پیش
پس برین اندو که گفت که چون مجلس آیین برای او تعظیم و تکریم نمی نمایند پس شیخ چو خواست که از درجا بقصر بالا بروید بپایان گفت
سلطان بی اختیار از جا پا شد و با استقبال شیخ تنافس دست شیخ را گرفت از بلند بالا آورد پس ششصد بعد از آن قیام
مجلس من الدوله سلطان عرض کرد که شما فرمایش داشتید که برای شیخ تواضع نکنید چگونگی تفضیه بکس نیست و او سلطان من بود
که چون شیخ صدای آید بلند کرد و دیدم که ماری عظیم روی روی من حاضرست و میخوابد بر روی سینه من بچید و مرا از بیت
کنند پس بی اختیار از جای برخاستم و دست شیخ را بر گزافتم از آن پس من مقفوشده در زمانیکه شیخ با صفهان آمد یک فرار از آن
اقتابخانه را نزد ملا علی نوری مؤلفه را خواند بر ایدرس حبشه بودند و هنوز خواند بیرون نیامده بود پس خواند که مطلع از
آمدن شیخ شد بیضا صلیبیرون آمد بعد از انجام تعارفات رسمیه شیخ گفت که امر در من صبح زود آمده ام برای یک کسوی
علم تحت این کسوی علم نمودم و بدین شکل حاضر شده ام خوانده اخبارات نمود شیخ اصرار نمود که خواند و سرگشته ماندند
انکار کرد و گفت که محال است که با وجود تشریف و شستن شامین گفتن بشم پس شیخ از مجلس برخاست و رویای شیخ شخص من را ملا علی
پیغمبر را گویند شخصی در ولایت اصفهان درخواست یک پیغمبر خدا در مکانی تشریف دارند و ملا علی نوری بجلوی آن ایستاده
و جمعی دیگر بعد از او نشسته و شیخ جعفر در دم ایستاده است و پیغمبر تغییراتی می یابد که عسایر میکنند و می افتد امر می ماند
و خواند ملا علی نوری معذرتست که یا سوال شد با گناه گاهیم و مقصودم و در تقصیر خود داریم و امید عفو از خدا و توفیق شفاعت
از شما داریم و اهل مجلس گلین گشته بودند هر ساکت بودند و حرف نگفتند یکدیگر خدایالت را در توفیق مرتب شیخ بخوند ملا علی
و دیگران را که از جمله معلوم است که اگر گیکانه بر سر که وارد شود و او را مقدم بر محارم و اقارب و دوستان می رسد و تو علم
و تحریم او را بیشتر نمایند و شیخ چون از محارم بود و از دردم در سینه ده بود و خواند چون یکانه بود و او را در بملو غمی نهاد
و این رسم معارفست و احتمال میرفت که جهت تفوق و فضیلت خواند ملا علی باشد و شیخ دیر وقت را در جای نشسته و معنی
تواضع این بود که چون وقت نماز نزدیک می شد یک پیغمبر که نماز را بخواند و جماعت بخواند و در نماز دیگر پیش از آن مسجد مقدم
میداشت و با اوقات پیش از یکدیگر در اصفهان بود و وقتی بجهت پادشاه آمد و در وقت مغرب یک مسجد میرزا باقر رسیدند
مسجد خود در آن مسجد مجروح حبس اسلام تاسید محمد باقر نماز جماعت میکرد و سید سید محمد بود که شیخ حاضر شد پس مسجد آباد
و نماز مغرب جماعت گذارد و همه با وقت کردند بعد از نماز مغرب بصوف نگاه کرد و دید که خواند ملا علی نوری نشسته است
روی را بخوند آورد و گفت بیا و در محراب نماز بوقت او کنیم خواند ملا علی انکار کرد و شیخ بنزد ظهور رفت و در آن وقت
و گفت بخیر و در پیش بایست و نماز کن خواند گفت تو را بر تفسی علی که دست از من برداشتی گفت که چرا اینکار را می
خواند ملا علی گفت که شرایط امت از من جدا نیست شیخ دست خواند را را کرد و متغیر شد که مانند تو عالمی مقام داشت
سال از عمرش میگذرد و هنوز شرایط امت جماعت در تو موجود نیست بسیار عجیب است بنام سید محمد باقر بنو که مقدم شود

پس سید کاظم را خواند و شیخ با واقفانه فرمود در سخاوت شیخ جعفر و در وقتی از اوقات شیخ وارد
اصفهان شد و چنگ در اینجا افتاد و پیش از آنجا رفته باشد از منزل بیرون آمد و سوار شد و در وقت سیدی آمد
و از شیخ سوال کرد که فقیرم و مبلغ یکصد تومان حاج ضروری دارم و از شما میخوانم شیخ فرمود که تو زودتر نیامدی اکنون
مردی سراسر هم پتای صحرار از حد گذرانیده و از زمان امین الدوله حاکم اصفهان بود شیخ بان سید گفت که برو و با امین الدوله
بگو که شیخ گفته که صد تومان بود و سید گفت که انداد تو هم که میری شیخ گفت که سراسر ده و بیست و پنج خواهم بود تا تو
مراجعت کنی پس شیخ سوار ایستاد و سید نیز با امین الدوله رفت و بیست و پنج را سراسر نداد و سید را که گفت که شیخ سبکجا
سید گفت که سوار ایستاد و هست تا من مراجعت نمایم امین الدوله بکارین گفت که تعجیل صد تومان نخواه بیاورد و ملازمین
یک سیه تنخواه آورند و خود است که بشمارند زیرا که و جزایا و ترب و امین الدوله گفت که بشمارید زیرا که تیرم سلمه اکبند و شیخ
خود باینجا بیاید و ضرر بسیار بر ما وارد آورد پس آن کیسه را بست و داد و سید از آن و شیخ آورد و شیخ هنوز سوار ایستاد
بود پس شیخ فرمود که تنخواه آن کیسه بشمارند مبلغ و بیست تومان بشمار آمد صد تومان را بیداد و سید طلبه دیگر
منو شد شیخ گفت که تو از ما صد تومان پیشتر نمیخواستی بشمار آن تو نمیدهم پس فرمود که فقر و بلدا را اعلام کن پس شیخ با جفا
ایستاد که فقر را اعلام کردند و ایشان جمع شدند و آن صد تومان دیگر در میان ایشان تقسیم نمود پس
را حله را بجلوت داد و آورده براه افتاد و در اخلاق شیخ جعفر و در وقتی از اوقات شیخ وارد طهران شد
و وقت غروب بود پس در خانه امین الدوله آمد و او را از خانه بیرون آورد و فرمود که شیخ از تو زن نخواهد امین الدوله
چنانچه وقت ندیدم خبر اینکه کنیز کز حیث است از این شیخ بخشد شیخ بمنزل معاودت کرده و طریقه شیخ این بود که مکر در میان شیخ
جماعت را منفرج در این میکرو و دیگر دید و از مردم و بیم و دنیا برائی فقر و میگرفت و با ایشان میداد و چون مجلس غلام با تنجا
مهمان میشد بعد از چیدن خوان و طعام میفرمود که آن اطعمه را قیمت میکردند پس از این صاحب نه میفرخت و بعضی را بازاریا
میکرد و آن وقت از آن میداد که حاضران غذا را صرف نمایند بحدیکه شبی در جای همان بود و مبلغ صد تومان با بیشتر طعام ضایع
را قیمت کردند و تنخواه را گرفت و باین طریقی که حاضرین صاحب خانه گفت که غذا را در پیش تو شام طعام را بیل کنی بعد از صرف
خدا آن یک طومان میرسد شیخ راضی نشد تا آن یک طومان را اخذ کرد پس از آن مردم را رخصت داد که غذا را صرف کنند و آن
وجود را که اخذ میکرد و بفقر ابدل نمیداد و مکر و رشید که نهاده که دار و میشد تعریف از آن خانه نمیداد و صاحب خانه عرض میکرد که آن
پیش کش شماست شیخ میفرمود که قبول کردم و دایم میگفت که اهل خبره خانه را قیمت میکردند و از این صاحب خانه میفرمود
و وجود را بگیرد و بفقر ابدل نمیداد و مولف کتاب یکد که اگر شبیه در اخذ این وجود داشته باشی پس بگو که شیخ یقین داشت
که این اشتغال من نه ایشان بود و بر از آنها حق نکوات و در مقام مشغول است لهذا اخذ حق الله باقی و بعد کان میکرو و نظر
بمجموع ولایت مرا علت میفرمود از بعضی از اکابر فاضل میسر میشد تا آنکه میفرمود که مرحوم شیخ جعفر وارد

تقریب شد و در منزل برادرش صاحب حاجی ملا محمد صالح منزل کرد و آن کان سمل بود بر بوستان پس هر یک گاهی خواستند
 و من هم در گوشه آن قع خوابیدم چون پاسی از شب گذشت دیدم که شیخ مرا آواز میکند که برخیز و نماز شب کن
 عرض کردم علی بنیخیزم پس شیخ از من گذشت و من گریا بر خوابیدم ناگاه دیدم که احوالم متغیر شد و مانند درو
 دلی بر عارض شد پس از شدت در بیدار شدم معلوم شد که تغییر احوالم بجهت سماع اوازی است که شنیده میشود
 و از سماع آن نهایت طول شدم و از پی آواز روانه شدم چون تبرکات رسیدم دیدم که جناب شیخ با نمایان
 و زاری و گریه و بیقراری بنا جات و گریه شتعال از رو پس صدای انجمن بخان تاخیری در من کرد که از آن شب تا
 بحال که ببت و بجمال است از آن بیت هر شب برنیزم و بنا جات فاضلی بحا جات اشتغال ارم گویند روزی در
 اصفهان و جمعی بقول و قسمت نمود پس از تمام آن مجاز است و سیدی بین الصلواتین آمد و شیخ گفت که مال بدر آن
 شیخ فرمود که تو ویر آمدی و اکنون چیزی باقی نیست سداب دمان خود را بر ریش شیخ انداخت شیخ از بایستی
 و دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود هر که ریش شیخ را دوست دارد و مبتدا عانت کند
 پس دم دامن شیخ را پر از زرسنج و سفید کرد و شیخ انظار را بسید از آن پس نماز عصر را بجا عت ادا کرد و ایضا
 حد وقتی از اوقات شیخ وارد قزوین شد و در خانه حاجی ملا عبدالوهاب بنزل کرد و در تجارت کار و انصرای شاه
 است عانوه که جناب شیخ بیاد وید بخار رفته باشد پس حاجی ملا عبدالوهاب شیخ را برداشت که بیاز وید ایشان
 بر و شیخ با صاحب علمای اعیان دان شدند چون بیازار رسیدند تجارت کار و انصرای شاه با جمعیت استقبال
 شیخ شتافتند چون بدر کار و انصرای رسیدند و در سبقت و رود شیخ بد کاکین نزاع در میان تجارت شد و کسر و تنای
 آن بود که شیخ اول بنزل آورفته باشد پس حاجی ملا عبدالوهاب نیاز هت تجارت را معروض بنمای شیخ داشت شیخ در
 همان بانشت و گفت هر که پیشتر تنخواه دهد شیخ در اول بنزل ویر و پس بعضی از تجارتی را پر از در هم و دنیا ر
 ساخته و بخدمت آن بزرگوار آوردند آن جناب اول فقر را خواست و انوجه را در میان فقر اقصی نمود و از آن پس
 بنزل ایشان رفت و ایشان باز دید نمود گویند در زمان شیخ وارد اصفهان شد پس یکی از فضلا و ملائذ آن
 ملا علی نوری سکه عویصه را در فن مکت که از آن خود استفاده نموده بود بخدمت شیخ رسانید شیخ فرمود که صباح
 چرا به مرا خواهم و او پس کنیت را خواند ملا علی نوری فهمید و تغییر نمود که شیخ فقیه است شامچا او را از آن فرمود دید
 البته مطالبه جواب بکنید پس صباح آن روز شیخ بین الصلواتین و از داد که صاحب سکه فلانی مد جواب گرفته باشد
 سائل جواب گرفته نظر خواند ملا علی ساینده خواند و در تفسیر زیرا که موافق ماعده جواب انرا نوشته بود پس بعد از
 ملاقات شیخ از او سوال کرد که شما در فن معقول کاری نفرموده آید و مع ذلک چگونه حل این عویصه معیه فرمودید
 شیخ گفت که اینها از و نهضات عادات اخبار امین طهارت سموع است که شخصی بخت شیخ رسید که سکه

محتاج الیه سوال نماید بنگاه و غذا شیخ را آوردند و دید غذای بسیار می آوردند و در آنجا بجز شیخ مسیحی شایسته با خود خیال
 کرد که قانون مجالس اعیان نیست که غذا بسیار می آورند لیکن همه را نخورند هر چه ضرورت است همه را مصرف میکنند
 باقی را طایر زمان صرف نمایند پس شیخ شروع بآکل نمود و آن غذا را مصرف داشت آن مرد تعجب کرد با خود
 اندیشید که این غذای که این خوردند اکنون آنچه این انجمن بدید و این خانه دماغ آدمی نشیند و معلوم و مجهول او
 یکسان خواهد بود پس چنین وقتی سوال نمودن بجا و بیفایده است پس آن غایت که رفته باشد شیخ فرمود
 که منبشین و بگو برای چه کار آورده گفت کاری نداشتیم پس از امر بسیار آن مرد حاجت خویش را برآورد اظهار
 داشت عرض کرد که بمنجه کثرت اکل نما از خیال سوال گذاشتم پس شیخ فرمود که مسئله خود را بیان کن آن بیان
 کرد شیخ جواب آن مسائل را بنحو استیلا با فروغ بیان فرمود پس آن مرد فرمود که حضرت خلاق عالم در علم را
 فرید و هر ساخته و همیشه بلند رود و حایر بینا بشوم و در اکل نیز اشتها را و افش فرمود که بخت نعمتهای او علی الله و ام
 شکر و بسیار شوم و چنان شهودی بمن که است فرمود که هر شب باید جماعت نمایم و چنان قوت اطاعت بمن شوم
 فرمود که همیشه از نصف شب تا صبح براز و نیاز حضرت بی نیاز و مسازم و دعا و است و در آن زمان فهم و ادراک
 است که خدای است و نه اشتجای مطبوعات که غذای جسمانی است و نه آن قوه شهویه که مباشرت بلند نشوی
 و نه آن قوه شبخیزی که مباشرت قیام مای پس لذت دنیا را برده و نه لذت آخرت آن مرد خجل و سرسار از اثر
 آن بزرگوار بیرون آمد و از کلمات آنجناب است که می فرمود که اگر شهید و علامه معتقد بوده اند پس من مستقیم و اگر اما
 سید علی صاحب سراج کبیر معتقد است پس من هست معتقدم و مکرر در بازار می نشست و غذا نمی خورد با عرض منبشود
 که اکل در بازار خلاف مروت و سالب است در جواب بگفت که اگر قاصد علی در بازار اکل کند سلیکات او
 میشود و اگر من قهرا اکل کنم سلیکات من نمی شود زیرا که مرا جلای نیت و نور ویش میباشد و مستحق از
 طلب که یکی از تلامذہ شیخ را واسطه گرفت که در خدمت شیخ و تشریف برای او خطبه نماید پس آن واسطه بسیار
 بجلوس نشسته و چون شیخ بسیار با هیبت بود آن شخص هر وقت خیال این جواب سوال میکرد حق تعالی بر
 رخسارش ماری میشد بمن خیالات بود اما در مقام شد و با خود قرار داد که شیخ ابراز انیمطلب نکرده باشد و پشیمان
 چون خواست که بر نیز شیخ گفت نشین پس از خلوت کردن شیخ فرمود که تو را مطلبه است بیان کن پس بخت
 آن شخص یاد تر شد و عرض کرد که حاجتی ندارم شیخ فرمود که البته حاجتی داری و آن را برآورد که حاجت
 انجام مقرون است انشخص با خود اندیشید که چون شیخ انیمطلب خواهد برآورد فرمود و من هم در سوال با شیخ
 را بکنم پس تبرائیکه برای خود اظهار نمایم پس عرض کرد که صیغه در این ترویج فرمایم است او را گرفت و بانه
 رفت و دفتر خود را بآورد و ترویج نمود و در همان شب بکنان ترویج برای او مالی کرد و ایشان در همان شب بکنان

چون بمی از شب گذشت شیخ بنفس نفیس فریاد بر خانه ایشان موصول گردید که بر بنیزید که برای شما آب گرم کرده ام که غسل کنید و بنماز شب قیام نمایند مولف گوید در اصهار و داما و ان شیخ جعفر یکی از دامادان شیخ جعفر عالم و فی مافی جلی خفی تقی نفی شیخ محمد تقی است که در اصول فقهیه بر معالم نوشته و اسم سامی و نام نامی گرامی اوست و ذکر یافت و دیگر افتخار صدرا الدین علی ساکن اصفهان بن و وفاتش در صبات عالیات شد و او را در علم رجال پیوسته و رسائی در ان علم تصنیف کرده و یکی از ان رسائل در احوال بن ابی عمر است که در نزد مولف کتاب موجود است و دیگر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر هرازجری است که ساکن نجف شد و آقا محمد علی ساکن اصفهان آقا محمد علی داماد شیخ بوده و شیخ بسیار با و معتقد و اوفقیه کامل بوده و محسب از علما و فیاض و نزد مولف است و سابقا احوالش مرقوم شد در احوال شیخ اسد الله کاظمینی و دیگر شیخ اسد الله حاجی اسمعیل کاظمینی و او اجازه دارد از آقا سید علی و شیخ جعفر و آقا محمد باقر و میرزای نقی و آقا سید محمد مهدی بحر العلوم و میرزا محمد مهدی شهرستانی اصفهانی که متفکر عجیبی بود و او داماد شیخ جعفر نجفی است و یارع در تحقیق و در تدقیق ملکه اوج روزگار بوده و قبل از بلوغ به تکلیف بر مرتبه اجتهاد رسیده و قبل از بلوغ بتالیفات پرداخته و با علما رفاقت و نظر مینموده چنانکه احوالش در ترجمه فاضل هندی محمد بن حسن اصفهانی بیاید و او صاحب کتاب مقابله است و فقه و فقهیه برای ان کتاب مشایخ اجازه و اصطلاحات خود را کتاب نموده و او از مشایخ اجازه در احوال سید عبد الله کاظمی سید عبد الله بن سید محمد رضا شیرازی شیر است و تبر لفظ یافته است و سید عبد الله را تا لیفاقی عده ده است مانند شرح مفاتیح و رساله درایه و اتمام ان رساله در سنه هزار و دویست و سی و سه شده و کتاب شکلات اخبار و او از شیخ جعفر و آقا باقر و شیخ احمد احسائی اجازه دارد و سید عبد الله از مشایخ اجازه حاجی ملا محمد صالح برغانی قزوینی است و سلسله سلسله اخباری بوده و محله شیخ اسد الله از نشا هیر فاضل روزگار و عیار و در فصاحت بلاغت گوی سبق از مضار نگاران ر بوده و حاصل شیخ جعفر را سخن این بوده که من هرگز با بی حرام نخورم پس زانی که وارد اصفهان و عبد الله بن علی که که مالک اصفهان به شیخ دعوت ضیافت کرده و جمیع محتاجین از مال مکرر خانه و عشاری قرار داده پس از صرف غذا امین الدوله شیخ عروضا داشت که شام فرموده است که من هرگز مال حرام نخورده ام و بنخورم و حال آنکه این خدا نیکیه بالفعل میل فرمود و دیده ان مال حرام را نه و چه عشر و مکرر بوده و شام تناول فرمود و دید که ای چه مکرر تو فهمیدی که مکرر و وجه عشر مجبور المالک محسوب شود شیخ فرمود مجبور المالک برین حالت است و بر تو حرام که آست شیخ جعفر در بلده لایحان ملک است شیخ جعفر آنکه در زمانیکه در لایحان اقامه داشت شخصی خدمت ان بزرگوار را مدعو عرض کرد که بشما عرض دارم که باید انرا مدعو غلوت بشما عرض دارم پس شیخ مجلس غلوت نموده ان شخص عرض کرد که من مردی ام که دوزن دارم و در روز

بصیرانم دختری دیدم در غایت حسن جمال رازیدن او در آن بیابان هراسان شدم و از او سوال نمودم که تو کی
و در اینجا چه میکنی در جواب گفت که من طایفه از اجنه میباشم و با تو عشق بهر سادتم چون بخانه رفتی یکا بجانه چکانه
برایم ترتیب داده باش از زمان خود هم باید دوری کنی و با ایشان مجامعت نکنی و من هر شب بنزد تو میایم و میباید
که این راز میان من تو نباشد و از آنکسی ابراز ننمائی والا خواهیم تو را هلاک ساخت پس من بخانه آدم و بدستور العمل
آن خبیثه عمل کردم و از آنوقت تا حال هر شب بنزد من میآید و مرا از مقام ربوبت او ضعف و سستی بسیار رویداده
که مشرف بهلاکت میباشم و اموالی بسیاری هم برای من آورده و آن را بهم در خانه علیمده گذاشته ام اکنون تو
نمایم ایام زمان میباشی علما بی برایم فراموشی از این مهملکات بخش شیخ در رقعده نوشته و بان مرده داده و فرمود
که یکی از آنها را بر بالای آن اموالیکه آن خبیثه آورده بگذارد و رقعده دیگر را در دست بگیرد و بر در خانه بنشین
چون آن رقعده بشود رقعده را با و نموده و بگو که این رقعده را شیخ جعفر نجفی نوشته است پس آن مرد بفرمود شیخ عمل
نموده و یک رقعده را بر بالای اموال گذاشته و رقعده دیگر را بدست گرفته چون آن خبیثه عبادت سابقه پیدا شد
آن مرد آن رقعده را ابراز نمود و گفت که این رقعده را شیخ جعفر نجفی نوشته است آن خبیثه پیش نیاید و در همانجا ایستاد پس
آن خبیثه بسرا موالیکه آورده بود رفته که آنها را برداشته و برده باشد دید که رقعده از جناب شیخ بر بالای
آن اموال گذاشته پس گفت که اگر نه آن بود که شیخ بزرگوار رقعده نوشته هر آینه تو را بجلالت میرساندم
پس آن خبیثه ناپیداشد و دیگر معاشرت نمود در مروت و خلاف نفس شیخ و مروت جناب شیخ و خلاف
نفس نمودنش مبرحه کمال بود چنانچه شیخ زمانی بزنجار رفته و از بزرگ آن بلد شبی صیغه خواسته که بعد از قطع
در آورده و زمان آن را بر این معنی انکار کردند آن مرد را دختر جمیل بود پس در آن انواع زینتها و تجلات
آرست و منزل شیخ فرستاد چون شیخ داخل منزل شد و آن دختر را بان جمال و تجلات دیده و تعجب کرده در
گوشه نشست و از آن دختر سوال نمود که دختر کیستی گفت که من دختر غلامم گفت که کنون برضا و رغبت برای شیخ
بعد از قطع در میانی گفت بلی شیخ گفت که چگونه شد که تو با این حسن جمال تا بحال شوهر نکردی گفت که من کسیر
طالب بودم و پدرم از زواج او امتناع داشت و کسی نیکو که پدرم میل داشت من را ضعیف و پائینانده شدم
شیخ گفت اکنون آن کسی که تو طالب بودی و در کجاست گفت در فلان مکان است گفت بنواهی که با تو زوج شوی
گفت کنون مرا جهت شیخ درآمده ام و همین مایه افتخار من است شیخ از آن دختر میل بان کس را مشاهده فرمود
پس حال پدر دختر را احضار نمود و پرسید که دختر را و عشق داشت احضار فرمود پس آن دختر را در جهان بخت بدان
شخص آورده و در جهان شب حکم فرمود که خانه برای زفاف ایشان تعیین کردند و دختر را تسلیم فرمود و در آن
در کلمات آن بزرگوار است اگر چه شهوت داشت اما شهوت بودنی است شهوت و طمائی مردم در کتاب مشهوری بایست

سیمان بچشم پلین نوشته است بین بیابان و نه بدشود لشکر شصت سودمرد شود بین سیال
رسول شصت چون اهل شصت کشم می شصت گه بود شصت می شصت نه اسیر شصت و رو بتم
در قفا و ای غریبه شیخ جعفر از قفا و ای غریبه شیخ جعفر انیکه تعبیه حرام است و نظر مولف کتاب
انیقول قوی است ایضا شیخ فرموده که در این شیخ نوشته باشد که استخوان کند و جفت و طاق کند
و از جمله قفا و ای غریبه او انکه اگر نتواند که جسد انسانی را حل بعبادت عالیات نماید جائز است که فرودی
از اعتقاد او را جدا کند و بشاید مشرفه سازند اگر چه اگر درون یک بند از یک بند های انگشت او باشد گویا
راه خیال نیست که چنین مقام تعارض میان دفع ضرر دنیوی و دفع ضرر اخروی است و ضرر دنیوی اذیت کردن
بجسد و تنگ حرمت مؤمن است و اما دفع ضرر اخروی ای انیکه نقل مشایخ به مشرفه را عذاب اخروی است دفع ضرر
اخروی حجتاً قوامیت و اشدیت تقدم بر دفع ضرر دنیوی است پس باید که ضرر دنیوی را ترک کند و دفع ضرر اخروی
نمود لیکن موافق کتاب کتب اصولیه مقام تعارض ضررین دفع ضرر دنیوی را تقدم داشته اند و تعلیق بر این
تفصیل تفصیل شمل زد که دلیل که رافع قال قیل باشد بیان نموده اند و اما لیفات شیخ جعفر و اما لیفات
شیخ جعفر سر کتب الفیات است که کاشف غطا روحانی و ای حکام مشرب نموده و مشمل بر فروع بے اندازه و در مقام
اشرا مولی عظام و موهول فقر و قوا و کلیه و بسیار از قواعد فقهیه را نداشته و ان کتاب عبادات است و در بعضی از مقامات
با دلجمالیه اشارت فرموده و سپین کتابی است ان کتاب کو فوی بدین قسم الان تا لیف نشده شرح بر او ایل تلخیص قواعد
علامه سید صومی و رساله و اما ثلثه و رساله بنای و رساله عقاید جعفریه و رساله دیگر فی فقه و نه و بلغنه ماه -
الا در احوال فاسیده حسن کاظمینی فاسیده حسن کاظمینی از معامیرن قات علی از ملائذ اقا محمد تبر بستان است
اقایه حسن از جمله شایخ اجازه فاسیده باقر حجة الاسلام است و در فقه و اصول و از اجمهارت بوده - در اما لیفات
و اما لیفات او شرح و افیه الاصول است سیمی محصول این کتاب پنج هزار بیت است اگر چه محصول اسم کتابام فخر زاری
که در موهول نوشته و افیه موهول در فقه دارد که نهایت متین و مهمات فقه را بنظم کشیده و از اجمهارت او و فضا مشرف
و انجمنیایانکه شرح تحصیل کرد در سن شصت بود و محاسن بخش شروع بیاض نموده بود و در اندک زمانی سر آمد تراب
و اقران شد و در کاظمینی از جماعت یگذازد و در فقه انکرون شیخ احمد سید در زمانی شیخ احمد و در سجدا و گشت
و مبتدا فقه انکرون بلکه فرادی نماز کرد پس نقض انجمن مجلس شیخ احمد است سوال کرد که شما فاسیده حسن عادل فقه
میدانید یا نه گفت بلی عادل فقیه است گفتند که پس ای مبتدا فقه از خودی گفت برای انکه من از او علم بیستم فقه
اعلم عالم کرده است لب اقا محمد باقر ما محمل جمیع علوم دوران و نمانده زمان فاضل بلطانی از شریف
و فرود و مباحی عالم مولانی و علم مولانی سائر مسائل الفاظ و معانی فقهیه را فاضل عالمی عالی و ابائی میا حکایت باقر

الا در احوال قاضی حسن کاظمی نسبی قاضی حسن کاظمی نسبی از معاینین قاضی علی و از ملائمه اقا محمد تبریزی است
 قاضی حسن زجله شایخ اجازه افاضه باقر حقه الاسلام است و در فقه و اصول و ارباب مهارت بوده و در تالیفات
 و انتالیفات او شرح وافیة الاصول است مسمی بمحبصول این کتابچه هزار میت است اگر چه محصول اسم کتابم فخری
 که در مهول نوشته و الفیه منظومه در فقه دارد که نهایت متین و مهمات فقه را بنظم کشیده و از اینجا مهارت او و فضا هوش
 و انجمنیای بیک شرح تحصیل کرد و در سن شیخیت بود و محاسن بکشی شروع تیاض نموده بود و در اندک زمانی سرآمد تراب
 و اقوان شد و در کاظمین از جماعت بگذارد و در اقد انگردن شیخ احمد سید در زمانی شیخ احمد وارد مسجد گوشت
 و بسید اقتدار کرد بلکه زادای نماز کرد پس آنقضای آن مجلس از شیخ احمد استسأه و آل کرد که شما قاضی حسن عادل فقه
 میدانید یا نه گفت بلی عادل و فقیه است گفتند که پرچی استیافتند از نمودی گفت برای آنکه مرا از او علم بسیار شوم فدا
 اعلم بحال کرده است لب اقا محمد باقر و احمد کل سبجانی علامه دوران و نام دره زمان فاضل بلدانی مشایخ
 او فرس و مباحی عالم صدیقی و علمیه سیانی سائر مساکل لفظ و معانی مقتدر و فاضل عالی و ابانی مباحی است بامره

موسس اصول فروع و رجال مختار حال حال حیدر فزید تحقیق و توفیق و تفریق و استیصال مولد انجالی مقصودان ستم
 صد و پنجاه و چندی در بهیجان کن پل زان بکر بلای علی فرستد و او از شاگردان پدر خود ملا محمد کحل بوده و ملا محمد کحل عالم و
 خدیزد و تقوی و حیدر یابم بوده و ملا محمد کحل خضر شیخ نورالدین پسر ملا صالح است و ملا صالح بن احمد از ندرانی که زوجه او
 و خضر ملا محمد تقی مجلسی است و پسر داشت و نورالدین پسر کو چاکه را از هم بود و ملا محمد کحل اجازه دارد از اقا جمال
 و ملا میرزای شروانی و شیخ جعفر قاضی و اخوند ملا محمد باقر مجلسی و اقا محمد باقر بهیجانی اجازه دارد از پدرش ملا محمد کحل
 و بعد از آنکه اقا محمد باقر پندی از ابا بام که بلا ما ندر زمان در حیات و گذران ایشان مساعیت میکرد و عزم آن کرد که از
 کربلا بیاید و دیگر فرستد باشد پس شبی حضرت فاضل عبارت در خواب دید انجالی با قاضی باقر خطبه میخواند و من یعنی میستم
 که از جوار من بیاید و من وین شوشه با شمی سرافراشیغ غمیت کرد در همان ۶ فرقه من فامند و او را در و پسر بود که از
 علماء بود و مذکری بزرگتر که اقا محمد علی است و دوم کو یک ترک اقا علی محمد علی و اقا محمد علی و ولدش در کربلا سال
 هزار و صد و چهل چهار بود و در زمانی که در خدمت پدرش مشغول تحصیل علوم بود ادراک و فهم او
 مفروع اسامع الی اصقاع بوده علامه بغداد و جنته افتادندی خواست که با اقا محمد علی بیاشنهد و مذکر نماید
 و اقا محمد علی میل داشت که چند یار از در و صنفه افتد سر خوانده باشد از پدرش از آن خواست آن بزرگوار از آن ننهد
 چون زیاد اصرار داشت بنابر استخاره گذاشتن آن که شریفی که از قالی اقلان لایب و سوطه یا بنی لاشرک
 باستان اشترک نظم عظیم پل فامحمد علی سخن بدوش را شنید و موغظه اش را پسندید و اقا محمد علی را غسل و باسع بوده در
 اصول فقه و کلام و تاریخ او و حذر مان بود و در امر معرفت و منی از سر فرید و روان و مشهور بود و بصورتی کش
 و بسیار از در و پیش و ارباب تصوف را قتل کرد و شیخ جعفر نخعی را با اقا محمد در دقتی از اوقات شیخ جعفر
 نجفی در کواشاه دارد و با اقا محمد علی شدند و دید که ده بیت نفر از آنکه بنامای ماموت و تالاعی تبریه بر کرده اند
 ایستاده اند شیخ با آنها گفت بنشینید آنها را امتناع از نشستن کردند پس شیخ با اقا محمد علی گفت که از آن ده که آنها
 بنشینید اقا محمد علی گفت که اینها ملازمان من اند و در مجلس من باید بایستند زیرا که من چندین قتل و جد و غلب
 از اوقات باید جاری کنم اگر اینها بنشینند مرا انقدرت و سلطوت نخواهد بود حکایت نور علی شاه و اقا محمد علی
 و در زمان نور علی شاه در پیش که خود را امر می دانست بر وزیر کرد و تقریباً چهار صد و پانصد در و پیش میزد
 و بر بالای چادرش نشسته ملا میزد و او را در اصفهان و امر را بر دم شنبه کرده هر که با بنی میرفت از زیر بساط ملا
 آن نشسته بود دست بزر برید و زمان تان و گنجایشان بیرون میاورد و این را که امت خود قرار داد و سرش
 آن بود که مفتی از زیر مجلس خود بیرون برود و در زیر نقیبا نو او کتانی بنی نشان بود و دست بان سوراخ میزد
 و آن کتانی از زیر مجلس بیرون میاورد و این امر را بر دم شنبه کرده و او را در اصفهان و نور علی شاه

بان محبت از مردان یحیای کرمان داد و مراد سلطنت با نوبت چون کرمان را به بلای طغی که دوست از جلال
 ان بود شاه جواهر ناسیم بی جلی قم چون ان مراد سلطنت با محمد علی رسید خوابم بجهان وزن نوشت و از
 اشعارش این بود تو فرستادم داری بی غلی کم پس با محمد علی حکم بقتل فرستاده کرده و او را کشتند و در وعظ
 اقا محمد علی مولف کتاب گوید از شیعیه ثالث شنید که میفرمود اینکه اقا محمد علی بلای منبر و غمیکه دانست از خود
 و تالیلات منبذ و از انچه این شعر را میخواند و تا دیلات می نمود
 خد فضل مجار گنم از
 غصه پاک گلنما پس سر ز خاک بیرون کردند الا کل من که سرفرو برد و خاک و ان توجه و تاویل میکرد و
 برایم حکایت کرد که پدرم گفت که عزم داشتم که بکر بلا برای تحصیل فتنه باشم بکرمان شاه رفتم گفتند اقا محمد باقر
 در اینجا است بدر خانه اش رفتم و دستخاره خواستم پس من فرمود که کجا بروی گفتم بکر بلا برای تحصیل بروم گفت
 که در نزد علما و اهل نیاتم کن فرزند محمد علی از علمای اهل دیانت حکایت اقا محمد علی و اقا محمد خان
 گویند که اقا محمد علی زمانی وارد مجلس کریم خان شد که سلطان بود و اقا محمد خان با چادر حضور کریم خان
 ایستاده بود پس کریم خان دیاب اقا محمد خان مسوئله سوال کرد و اقا محمد علی جوابی داد که اقا محمد خان خوشنود شد
 پس در زمانی که سلطنت اقا محمد خان انتقال یافت اقا محمد علی بغیر زیارت
 مشهد و در فریضه بنزاده عبدالعظیم شاه اقا محمد خلیفه شاه را در ستاراک با محمد علی بگو که ما زون بستی که بطهران بیایند
 و سبب نیز حکما باید از شاه بنزاده عبدالعظیم حرکت کنی چون صباح شد اقا محمد علی حکم کرد که چادر او را در دم دروازه
 طهران زدند و در اینجا منزل کرد و چون این خبر با محمد خان رسید بلای خلیفه شاه تغیر کرد و دیو زور خود گفت که اکنون
 بیدن او میروم و این مسئله را از او سوال میکنم پس اگر غیران جواب گفت که در مسئله کریم خان گفت بود پس در
 جهان مجلس و اگر دن نیز غم و اگر جهان جواب گفت با و محبت خواهم کرد و پس ملاقات اقا محمد خان را و مجلس اقا محمد خان
 و جهان مسئله سوال کرد و اقا محمد علی بیخی جوابی را گفت اقا محمد خان گفت که این مرد حقیقت عالم است پس با محبت
 و احسان کرد و وقتی اقا محمد علی بر پشت رفت و دیوانی داشت بپایه خان رشتی با و احسان و خدمت بی انداز کرد
 پس اقا محمد علی کتاب جامع الفضل را بنام او تالیف نمود و در تالیفات اقا محمد علی و اقا محمد علی را تالیفات بگوشت
 از انچه رساله در علمیت در جمع میان و در ن ظمیه و در بر صاحب حدائق و پنج رساله در بنا مسک حج و کتاب جامع
 در حاشیه مدارک که تا تمام است و شرح بر محتاج و رساله در علم ربانی همه تالیفاتش در نهایت حسن است و کتاب جامع الفضل
 از انچه مطبوع آلباب و مطالعات عال بران است که او را فضیلت و جامعیت بی نهایت بود و پس دیگر اقا محمد باقر اقا
 عبدالحسین و نیز مراد فاضل بود و مجدداً اقا محمد باقر بهشت در اسنند و افوا معروف با فاضل و اقای مطلق صفی با و است
 و در اسنند فقها بر مؤسس عیجانی و مؤسس عیجانی مصطلح است و قبل از انچه که بلا و غیبت باعث انوارانی باشد

ایشان اجتماع داشته بخمکه آموختنالی از مجتهدین را میخواستند بر دارند یا و شمال برسد انشتند و مجلس استند
و بادست نیکرفت بعد از آمدن اقا بکر بلا و رید و امر تقیه از ایشان بیکر و علم اصول در زیر زمین و سر راه درس
میگفت چون آن عبت از اخبارین خواندن اصول را حرام می دانستند پس از آن برایشان غلبه نمود و اظهار تشنگی
و نایزه خصوصت ایشان فرموده در حکایت خواب دیدن اقا سید الشهداء را و صاحب طایق که شیخ یوسف
بحرینی است در کربلا بوده و با اقا محمد باقر حاضر بوده روزی اقا بدر خانه شیخ یوسف رفت گفت که امر به حضرت سید
را در خواب دیدم آنجناب بمن فرمود که ناخن خود را بگیر پس من بیدار شدم و تعبیر بان نمودم که مراد از رفع خصوصت
انجبارین و مجادله و مجاهدان است و اکنون آمده ام که با تو درین باب مبارزه کنم و صاحب طایق در کربلا وقت
نمود و اقا محمد باقر را و نماز گذارد و در کرامات اقا محمد باقر و از کرامات اقا محمد باقر بهیچانی چیزی است که خبر
داد و از این عالم ثقة اقا سید عبدالکریم بن اقا سید زین العابدین لاهیجی که گفت پدرم میگفت که ما معتقدا عالیا
تحصیل علم نمیدیم که در آخر زمان مرحوم آقای بهیچانی بوده و اقا بهیچت کمال شیخونت را نیکه نیا و هم مرده بود
و قوای او را بسیار فتور و ضعف دست داده از مدریس است کشید و تلامذه اقا مدریس سکر دند لیکن اقا خود
مجلس درسی داشت که شرح لمعه اسطی میگفت و ما چند نفر از بابت تین و تبرک مجلس من را میرفتیم از قضا روزی مرا
اختلام رویداده و نماز بهم تضاع شده بود و وقت درس فایم رسیده پس خود گفتم که میروم بدرسن تا در وقت نشو
و از آن پس بجام میروم پس در مجلس شدم و هنوز اقا حاضر نشده بود پس ناگاه اقا تشریف آورد و در کمال محبت و
بیاضت نشست و باطراف مجلس نظر نمود و بیکدفعه لایم و غم داند و از بشره مبارکش ظاهر شد و میفرمود و فرمود
که امر خود در سنیت بروید بنازل خود پس تلامذه یک یک برخاستند و میفرمودند چون من میروم که بر فیم فایم
فرمود که بنشین پس من نشستم چون مجلس خلوت شد اقا بمن فرمود که در اینجا نیکه نشسته قلیل خواهی بر زیر بساط است
از ابر و دار بر و غسل کن و ازین پس با جنابت و چنین مجلس حاضر شو پس من بی نهایت تعجب کردم و آن خواه
را اگر فیم و بجام فیم و غسل کردم و در درس خواندن اقا سیوطی را نزد عمه اش و مولف کتابه زی
در کتابخانه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتم آن جناب لایم حکایت نمود که چون کتاب فایدا قارا باصفهان بدید و نظر
اعلا اصفهان رسید گفتند که مولف این کتاب گویا در نزد زن درس خوانده است پس چون این حکایت برای انا نقل
کردند اقا فرمود که راست گفتند زیرا که من سیوطی و حاشیه و نزد و حمه ام درس خواندم و آنجناب تلامذه بسیار
و همه فضلا و وحید اعصار نشاندند از انجمله دما و شش اقا سید علی و میرش اقا محمد علی و پسر گیش اقا عبدالحسین اقا
سید محمدی و حاجی معلوم و شیخ جعفر غفنی و شیخ سید احمد کاشینی و اقا سید حسن کاشینی و میرزا ابوالخاسمی و میرزا محمد
شهرستانی و میرزا یوسف تبریزی و اخوند ملا محمد مهدی فی و حاجی ابراهیم کراسی و شیخ ابوعلی صاحب آفتاب

[illegible]

که بقرائت کتب و تفهیم معانی آن بزرگوار در روان حضرت سید الشهدا و یارین پائی اوست بسیار رسید که خود
 عبادت از بابت نیابت میکرد و وجه انرا بفقارت تلامذه مانند مرزائی فی و غیره بدل میکرد و تالیفات آقا
 محمد باقر بهبهانی و تالیفات انجمنی بیهشت میرسد از انجمله کتاب شرح مفاتیح و ان کتاب زطهارت
 و صلوة و صوم و زکوة و خمس است و بسیار خوب نوشته و بقدر مدارک بلکه زیاده از آن است و حاشیه بر مدارک
 اما ان کتاب صلوة و در آن کتاب تنبیه کرد بر غفلات صاحب که پس از آن صاحب را که در خواب دید صاحب
 مدارک عمر افغان غفلات نموده و اظهار رضامندی نمود و حاشیه بر شرح ارشاد دار و بیلی از اول کتاب متاخر
 اما با حکم کتاب حاشیه بروانی و رساله در اصل برایت تفهیم غایب در آن و رساله در حل شرعیة متعلقه بر یا و رساله
 در اجتماع و اجتناب از آنچه متعلق بان است و دفع شیعات وارده در آن و رساله در معاملات و رساله فارسیه در طهارت
 و صلوة و زکوة و خمس و صوم و رساله در قیاس رساله در حل شبهه جبر و اختیار و رساله در حاکمیت جمیع میان زن و فاطمه
 و رساله فارسیه در اصول دین و رساله در فساد عقیده بر میت صغیره برای محض حکایت نظریه بارش و در رساله در
 استحباب زجریه و رساله در حجت استصحاب و رساله در صورت مناظره اش با بعضی از علماء عامه در ستمالار و ستم
 برخدا و حاشیه بر دیباچه مفاتیح و رساله در حکم عصی عینی قمری و رساله در عدم اعتماد بر حکومت بلال قبل از زوال
 و حاشیه متفرقه بر مفاتیح و حاشیه بر تنزیب و حاشیه بر قواعد و رساله در حکم دمار معفو عنها و رساله در احکام
 عقود و رساله در معنی ایمان و اسلام و حکم نکاح و نکاح و رساله در احکام حیض غیر تامة و رساله انیکه مردم دو
 صنف باشند مجتهد و متعلم و رساله در تسمیه بعضی از اولاد ائمه با اسم خلفاء جور و عدوان و حاشیه بر حاشیه ملائیکه
 بر شرح مختصر و فوائد حایریه در چیزهاییکه معرفت آنها برای فقیه ضرور و ناچار است و فوائد طحتم بان بسا باشد
 که اولی را عتیق گویند و ثانی را جدید و کتاب سوله و اجوبه بفارسیه و حاشیه بر کتاب معالم که برای فرزندان قاضی
 نوشته و رساله در طهارت و صلوة و دو کتاب خرافات ایفات اوست در زمین مذنب حیه در اسرار صمد
 بدائیه ابن خلکان بضم فاء و معجم و فتح لام شده از تفننه عامه و در ستم تشفیه بوده و معاصر بان حاجت
 تاریخ عربی نوشته که زیاد در نزد عامه محل اعتبار است و معروف بتاریخ ابن خلکان در وفیات اعیان است
 و او در آن تاریخ همچنین بعضی دیگر را علامه گفته اند که در سهر صدارتین هجرت مذنب لایمیه مروجی و کوشی
 بوده چنانچه در اسامیه اولی مروج مذنب لایمیه جعفر بن محمد را شمرده و در اسامیه ثانی مروج مذنب لایمیه جعفر
 امام رضا علیه التیمه و الشهدا را شمرده و در اسامیه ثانی مروج مذنب لایمیه مروج مذنب لایمیه جعفر بن محمد بن یعقوب کلینی را دانسته و بکذا
 بان ماعده مروج در اسامیه سابقه محقق طوسی خواجده نصیر الدین است و بکذا در اسامیه ثانی مروج مذنب لایمیه جعفر
 مروج اخوند ملا محمد باقر مجلسی و علماء گفته اند که مروج این مذنب لایمیه ثانی عثر آقا محمد باقر بهبهانی

بوده که فی الحقیقه ترویج مذہب شیعه نموده و قبل از او اخبار بین را علو و کثرت و انتشاری بود ایشان را
 مناسصل ساخته و علماء عراق و عرب عجم کلا و جلای از او را تقدس آن بگویند استغیض شده اند و همه در نزد او ملت
 نمودند و با در نزد تلامذه او یا تلامذت تلامذت ملذ نمودند و او را حق و افکار کل بر همه علماء است ملا محمد باقر مجلسی
 لعل اخوند ملا محمد باقر مجلسی بن محمد تقی بن محمود علی مجلسی عالم عظیم و بحر خشم و یم قلم و علامه دوم و فاضل عظم
 و جامع غم مطاع فخر عجم و مقتدای امام علم از به عبد الجواد افضل عدل عم الهی و اتقی و اصفی و انجم خاوی
 مانند و معاصر بر شاخه و بتقدمتین فقیه در چنانچه از به ملا محمد تقی دیدیم که در اخوان نوشته بود و چشمه
 مجلسی محمد تقی بن مجلسی ظاهر آنکه مجلسی سبب قریه از قراءه همان باشد با نظر و بعضی گویند که وجه تسمیه بر
 از آن بابت است که قضا قه ملا محمد تقی را مجلسی نام عصر رونما داده ما ضریافته و این مجلسی شده و بعضی گویند
 که بدر ملا محمد تقی که مقصود علی باشد شاعر بوده و خود را در اشعار مجلسی می نمود و لهذا مجلسی تسمیه یافت و علم
 عندا قد تعالی و اخوند ملا محمد باقر در این علماء احقین معتبر علماء مجلسی است اعجاب حاجی ملا احمد نراقی است
 که در کتب خود تبارک و تعالی مجلسی نموده است و این عبارت در نظر این اهل بیت یا را پسند آمد چه محدث عرفا را
 گویند که حدیث بان باشد و حدیث روایت کند و این مرتبه نیست بلکه روایت ائمه اخبار را محدث می نامند بلکه اخوند
 مذکور علامه است چه علامه مصطلح است در اینکه جامع علم مقبول معقول باشد و او نیز چنین بوده چنانکه از بعضی از فضلا
 تلامذه اخوند ملا علی نوری شنیدم که او میگفت که اخوند ملا علی گفته که هر که بخواد که بر فضیلت اخوند ملا محمد باقر اظهار
 یابد در کتاب سما عالم بخار باب مدون عالم را مطالعه کند اصلا این باب در مقبول و مقبول و ریاضی و غیر آنجا حساب
 فن بوده چنانکه در کتاب بخار در مطالعاتیه شجاعت و ادله و اقوال و رد و دکلما را ذکر میکند و بعد همه را رد کرده و
 مسئله را با مضامین اخبار ائمه لطفاً منطبق میاز و مگر آنکه مذہب حکما موافق با اخبار باشد بلکه آنجا بجز و آخر
 و سحاب طبر و خزانه علوم بود و بخوبی که مسئله را که عنوان میکنند کافه خزانه علم و اطراف او چیده و از هر جا بسوالت و
 میان دارد و از این مسئله مصروف میاز و محض آنکه شاید اصول و دوسع حاجی ملا را پیش از اخوند ملا محمد باقر
 باشد موجب آن نمی شود که اسم علامه را از آن بزرگوار مسلوب سازد چه جامعیت اخوند ملا محمد باقر بالنسبه بحاجی ملا
 احمد مانند روحانیته و دریا بقطره است علاوه علم اصول قبل از مؤسس بهبهانی باین نحو مفصل و با تحقیق نوشت
 بنوده و سید لغت است جزایری در او را نهانی نوشته است که اخوند مجلسی از برادران مومن خود خواستند که بر
 کفر او بارتب نوشتند لاری فی ایمانه کتب تا بدایه فلان بن فلان و بسا بود که در زیر آن نوشته مهر صائی خود را
 بنزدند و اخوند ملا محمد باقر را بر اسلام و مسلمین حقوق بسیار است چه شایسته است چه از نالیغات آن بزرگوار شده
 معروفست که چون آن بزرگوار کتاب حق الیقین را نوشت از کتاب انتشار یافت تا بولایت شام رسید و اطراف

و توابع شایسته نیز استخار و انتشار یافت و هفتاد هزار نفر از سنیان شیعہ شدند و انجبا سبب ترجیح کردن و فارسی نمودن احادیث و اخبار و معجزات و قصص و حکایات و ادعیه و خوار و باعث زیادت و محکم شدن عقاید شیعیان شد و قبل از او جماعت صد فیه اکثریت و غلبه بود و همه اخبار رفع و قمع و اصول این شجره را قطع فرمود و در معروف یعنی از منکر و ترویج علم و تدبیر و تالیف او حد اعلی مان بود و امام حیدر و جماعت و اصفهان و در وسط ید فکده دوران و شاه سلطان حسین سلطانی بود بے نظم و لیکن تا اخوند ملا محمد باقر زنده بود و وجود و شرف او مملکت سلطان برقرار و منظم بود و چون اخوند ملا محمد باقر دار فانی را دواغ نمود و ولایت قندار از دست سلطان بدر رفت و رخنه در مملکت افتاد و تا اینکه افغان باصفهان آمدند و سلطان را کشتند و در کرامات اخوند ملا محمد باقر مجلسی اما کرامات این بزرگوار پس از این بسیار است برخی را در اینجا ذکر می‌نمایم اول جهان معرفت که قندار و انجبا را مجلس صاحب الامر مهدی امام زمان حجتی فداه و محل تدبیر و دزد دوم اینکه سموع شده که بعضی از علماء جن مجلس در آن جناب حاضر نمیدادند سوم اینکه تالیفات انجبا بزرگان ولادت تا زمان وفات هر روزی هزار بیت است که هریتی پنجاه حرف باشند و این تالیف است از جانب طایفه عالم چندی هزار بیت کتابت بسیار عید و شوار است و از اکثر ناس ممکن الصد و نیست با اینکه زمان ولادت و ایام مرض سفر و در آن و بخوان از عذار هم در میان داشت و زمانی در مجلس اخوند ملا محمد باقر صحبت از این که علامه علی را از زمان ولادت تا وفات روزی هزار بیت تالیف تصنیف است اخوند ملا محمد باقر فرمودند که تالیفات مایه کمتر از این نمی شود یعنی مدت العمر روزی هزار بیت است پس یکی از تلافی عرض کرد که سخن شامدق است لیکن تالیفات علامه همه آن تصنیف است و از روی فکر و تحقیق است لیکن تالیفات شما همان تالیف و جمع است و تصنیف کمتر است و جمع اخبار فرمودید و از ترجمه و تفسیر فرمودید و اخوند ملا باقر فرمود که راست از علامه غلب تصنیف است و از سخن غلب تالیف است و خواب شخصی ائمه را در زمان ولادت مجلسی کرامت چهارم مرحوم میر و آقا سید محمد بن آقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب تاریخ الاصول و مناهل در ساله اغلاط مشهور نوشته که از اغلاط مشهور چیزی است در سینه و افراد معروف است که شخصی اخوند ملا محمد باقر را در خواب دید و از او پرسید که احوال شما در آن نشاء بچه خوب است و با شما چه معامله کرده اند در جواب گفت که اعمال من بیچیک برای من فایده بخشید چیزی که روزی یک نفر میبودی یک دانه سیب آدم او مرا بخات آقا سید محمد فرمود که خواب غلط است و موضوع است و کتب عد عقیده و تقلید زوایا کا ذبیه است از آن پس کرامتی از اخوند ملا محمد باقر نقل کرد و گفت که شخص بزرگوار که عالم بود و اهل خراسان بود و زیارت عبات عالیات شرف شده و با اخوند ملا محمد نقی مجلسی دوستی و صداقت داشته چون این عالم از عبات عالیات مراجعت نمود در انشای طریقی

در خواب دید که وارد خانه شد که در آنجا پیغمبر و ائمه اثنی عشر جمعا نشسته اند و به ترتیب هم نشسته اند و در آخر مجلس بعد از همه حضرت صاحب الامر نشسته اخوند خراسانی داخل شد و او را بعد از صاحب امکان نشستن دادند نگاه دید که اخوند ملا محمد تقی شیشه گلابی آورد و پیغمبر و ائمه سلام الله علیه را آن گلاب استعمال کردند و باخوند خراسانی نیز گلاب دادند و اخوند خراسانی استعمال گلاب نمود پس اخوند ملا محمد تقی رفت و قذاقه بدست گرفته نیت روزه آورد و عرض کرد که برای این طفل دعا نماید که خداوند عالم او را مرحوم و دین گرداند حضرت ختمی قذاقه را بدست گرفته دعا فرمودند و بعد از آن قذاقه را با امیر المومنین داد و فرمود که دعا برای او کن آنحضرت نیز آن قذاقه را بدست گرفته و دعا کرده از آن پس با امام حسن دادند و بکذا دست بدست به ترتیب گرفتند و دعا کردند و در آخر حضرت صاحب الامر را گرفتند و دعای خود پس حضرت صاحب الامر آن قذاقه را باخوند خراسانی داد و گفت تو نیز دعا کن اخوند خراسانی نیز آن قذاقه را گرفت و دعا کرده پس اخوند بیدار شد و باصفهان آمد و در خانه اخوند ملا محمد تقی منزل کرده اخوند ملا محمد تقی مجلسی بعد از حقیقیات شیشه گلاب آورد و اخوند خراسانی استعمال نمود پس بلافاصله اندرون رفت و قذاقه آورد و باخوند خراسانی گفت که این مولود امروز متولد شده شما برای او دعا کرده باشید که خداوند او را از مرد و جین دین بسین گرداند پس خراسانی قذاقه را گرفته و برای او دعا کرده و آن خواب که در آنجا و راه دیده بودی خواب او در و قضاوت انتقال را برای اخوند ملا محمد تقی مذکور داشت در آمدن پیغمبر و امیر المومنین نیز و اخوند ملا محمد باقر کرامت پنجم چیزیکه مرحوم اما سید محمد در جهان کتاب نوشته که در زمان مجلسی دو نفر بودند که بان بزرگو اعدا داشتند و همیشه از او غیبت مینمود و در جهان بشی که اخوند ملا محمد باقر از دنیا رفته این دو نفر با هم نمی بیدند پس چون پاسی از شب گذشت یکی از آن دو رفیق از خواب بیدار شد و رفیق خود را نیز بیدار کرد و گفت که من خوابی دیده ام و آن اینست که دیدم بدر خانه اخوند ملا محمد باقر می باشم و اخوند خوابیده است ناگاه پیغمبر خدا با حضرت امیر المومنین نیز و مجلسی وارد شدند و پیغمبر باروی راست و امیر المومنین باروی چپ اخوند را گرفته و گفتند که بر خیز تا ما برویم پس او را براه خود بردند و این خواب در زمانی بود که اخوند ملا محمد باقر مریض بستری بود رفیق دیگر گفت که من نیز همین خواب دیدم پس هر دو حدس زدند که باید اخوند بخوابد رحمت الله بر پیغمبر و وفات کرده باشد پس که دو برخواستند که خانه اخوند روند و از احوال و استفسار نمایند پس هر دو رفتند تا بدر خانه اخوند ملا محمد باقر ناگاه صدای گریه و ناله و شیون را از اندرون خانه شنیدند پس هتسار از احوال اخوند نمودند و شنیدند که اخوند تازه وفات کرده اند و نفر بسیار تعجب کردند در خواب دیدن بجز منی پیغمبر را و انشاء الله و مجلسی کرامت ششم اینکه شخصی از بلاد بحرین از اخلاص کنشیان اخوند ملا محمد باقر بود و غرم دریا شیه فیاب

خدمت اخوند از بحرین حرکت نموده تا به نزدیک شهر سبز را خواند ملا محمد باقر از اهل ملی انجام سوال فرمود جواب داد که اینجاست
 دنیای فانی را وداع نمود و بدار آخرت شتافت آن شخص بحرینی طول محصور و محزون گردید و خوابید
 در عالم رویا دید که در مکانی واقعه شده و در اینجا منبر باری بلند می نشست و اندک حضرت ختمی منزلت بر عرشه منبر
 نشست و حضرت امیر المومنین قدس سره پائین تر از اینجا بنشیند و ایستاده و یک صف از انبیاء و پیش
 روی منبر ایستاده و بعد از آن صفوف بسیاری بر پا ایستاده اند و اخوند ملا محمد باقر نیز در انصفوف ایستاد
 ناگاه پیغمبر خدا فرمود که اخوند ملا محمد باقر پیش بیا آن شخص خواب بینده گفت دیدم که شخصی از آن صفوف جدا
 شده تا بصفای منبر رسید و حضرت پیغمبر فرمود پیش بیا اخوند بجهت امثال پیغمبر از صفای منبر بیا تا جزو منوره بشیر آید
 حضرت فرمود نشین اخوند ملا محمد باقر نشست بار دوم باز پیغمبر فرمود نشین اخوند ملا محمد باقر عرض کرد و الهام
 این حقیر و نزد شما نیست که مرا در نزد پیغمبران بخیل و شرمسار سازی چه همه ایستاده اند پیغمبر فرمود که ای
 انبیاء بنشینید ملا محمد باقر بنشینید پس انباشتند و اخوند ملا محمد باقر نیز نزدیک پیغمبر نشست طهور کرامت
 اخوند در دعای شب جمعه که امت ختم خبر است که مرحوم والد ماجد مولف این کتاب نوشته است
 که نقل شده است از خط ملا محمد باقر که باین عبارت نوشته است که چنین گوید بندۀ خاطمی محمد باقر بن محمد
 که شبی از شبهای جمعه در ادعیه خود در میگردم نظر کردم بدعای قلیل الفاظ کثیر المعنی اقتدا خاطر مبر آن
 قرار گرفتم که در آن شب بخوانم پس خواندم بعد از هفتۀ دیگر شب جمعه خواستم که همان دعا را
 بخوانم ناگاه صدای از سقف خانه شنیدم که ایها الفاضل الکامل هنوز کرام الکاتبین از نوشتن
 ثواب این دعا که در جمعی سابق خوانده فارغ نشده اند که تو دوباره میخواهی از آن بخوانی و باید
 دانست که خواندن این دعا در شبهای جمعه و غیر آن عظیم است و والد مولف فقیه و طایفه نویسندۀ این دعا و شایسته آن
 کتاب شریفی برای این دعا در سفر خراسان نوشته ام که خالص از لطافت نیست و دعا این است
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله من اول الدنیا الی فی الاخرة و من الی فی الاخرة الی بقایها الحمد لله علی
 کل نعمته و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه یا ارحم الراحمین و اخلاق مجلسی و جناب
 اخوند ملا محمد باقر مجلسی روزی در مجلسی بعضی از اعیان نشستند بود آن شخص حکایت کرد که فلان شخص
 از فقهای کربلاست قائل است باینکه شراب پاک است مجلسی فرمود که غلط کرده است و شراب نجس است
 پس اخوند از مجلس برخاست و بر مرکب خود سوار شده بکربلا آمد و قول بدر خانه آن فقیه فرستاد
 که من در این خصوص ترا غیب کردم برای آنکه مردم در خوردن شراب و مباشرت آن تجری نمایند
 اکنون آمده ام از تو استیغاف و استغفار بیاورم آن فقیه را عفو نمود و از آن پس زیارت حضرت امیر شهید را

ستاد و بعد از آن مراجعت کرد و سید نعمت الله جوهری که از ملازم خود ملا محمد باقر مجلسی را جاره اراد و او را
در انوار نعنائیه نوشته است که در تالیف چند جلد از بحارین لطافت استاد منبسط و مرادش از اعانت در
تالیف نه آنست که العیاذ بالله در تحقیقات و حل مشکلات کمکی بفرماید تا بداند بلکه طریقه علامه مجلسی
آن بود که مثلاً مسئله نزول باران و رعد و برق میخواست تحقیق نماید یکی از شاگردان میگفت که آیت
مستعلق بایان و رعد و برق را جمع کن پس آن تلمیذ آیات را جمع میکرد و در زیر او کاغذ سفید میگذاشت
تا خود ملا محمد باقر در زیر آن بیانات و تحقیقات را بنویسد و بتلمیذ دیگر میگفت که اخبار یک درین عنوان
از فلان کتاب و فلان کتاب جمع کن و بنویس و بیاور پس آن اخبار را آن تلمیذ جمع میکرد و خبر را میبوست
و تحت آن خبر را کاغذ سفید میگذاشت که اگر او بخواند بگوید و تحقیق بنویسد پس او بخواند بگوید که چیزی نمی شنود
زیرا که آن خبر محتاج بیان نبود و بسا بود که بنحو جلیپا در تحت آن خبر بیان را می نوشت با کاغذ سفید زیاد
می آمد بجهان سفیدی میگذاشت و نسخه اصل بحار را لا نور بعین نسخ است که مذکور شد و اعانت در تالیف نگون
بوده است نه اینکه در تحقیقات و تدقیقات با او اعانت کنند با اینکه تلامذه تلمیذ او بودند چگونه در تحقیق با او شریک بودند
و این گونه اعانت از تلامذه در بعضی از تالیفات بودند در همه تالیفات و در بعضی از مقامات نه در همه مقامات
و در همه تالیفات علامه مجلسی و آماهیست انجباب انچه از عقل و غیر آن مستفاد است اینکه هر که بنگی خدا کند
و از خدا ترسد جمیع مخلوقات از او میترسند و بهیبت او در دلها جاری خواهد بود و چنانچه در احوال ائمه بدست
در اخبار و روایات و سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعنائیه نوشته است که استاد من علامه مجلسی
با آن همه مزاج و خوش خلقی و اینکه روز و شب با و نمی شستم و می شنیدیم و می شنیدیم مع ذلک
هر زمانه که می خواستیم شرفیاب خدمت او شویم همین که میخواستیم از در داخل شویم چنان بهیبت آن بزرگوار
در دلهای ما قرار میگرفت که گویا ما را بنزد سلطان می بردند که سیاست نمایند و دلهای ما طبعاً بکسوف
و محافظت کتب علمیه و ایضاً سید نعمت الله جزائری در انوار نعنائیه نوشته که اگر علامه مجلسی میخواست
اینکه کتابی بکسی عاریت دهد میگفت که اولاً بگو که سفره داری که در میان آن نان خورده باشی یا نه اگر
نداری بگو تا من سفره بودم که نان را در میان سفره خورده باشی و بر بالای کتاب نان نخوری بلی محافظت
کتاب و احترام آنرا لازم است نه اینکه تنها برادر میان آفتاب گذارند که جلدش را آفتاب ضایع و فاسد کند
و مبادا که شورش بر روی کتاب بکشد یا بر بالای کتاب نان خورده باشد چنانکه او خدا ملا علی نوری
بسیار احترام اسباب علم میکرد و بحدیکه زیر نای کاغذ که دوم قراض نخفته میشد میگفت که آنرا در جیب بریزند
که کسی بر آن خافه قدم نگذارد و همچنین ریزه قلم و نحو آنرا با احترام نمود و این فیقر مولف این کتاب را به درگاه

تعلیم بر بان هارشی نوشته ام نهایت تحسین و محبت است و در اینجا کتب مستحبه که برای طلاب ضرورت است مطالعه و تدریس و تدکس و منفعت تعلیف و مذاکره مدرس همه را بنحو تفصیل بیان کرده ام در تدریس مجلسی در علم کلام گویند که علامه مجلسی درسی از علم معقول میفرمودند پس یک روزی از روزهای مذکور و هر یک از برای تلامذیه بیان کرد با دلیل و نهایس یکی از شاگردان گفت که این مذہب حق است و از مجلس برخاست اخوند ملا محمد باقر امر نمود که بنشین تا جواب استدلال ایشان را بشنوی او در جواب گفت که مذہب حق است و جوابی ندارد و از آن پس علامه مجلسی در کلام و حکمت و تاریخ و تفسیر و ادب و فقه و در حالت جنابت مجلسی مسووع شد که اخوند ملا محمد نقی مجلسی مقرر داشته بود که والده اخوند ملا محمد باقر با جنابت او را شیر نداده باشد و باید دانست که اخبارائمه اطهار در سابق از اعصار مرفوق بود و جمع نبود و روات هر کسی از هر سلسله که از معصوم می شنیدند مانند سوال و جواب نوشته اند مثلاً امروز در مجلس معصوم سوال زد و سلسله پیشه یکی در حیض و دیگری در وضو پس این شخص را کوئی کیفیت سوال و جواب را در کتابش بنویشت و بکذا روات دیگر و ترتیب در ابواب فقه نبود یعنی چنان نبود که که مسائل وضو در یک جا جمع باشد و یا مسائل طهارت علیحد و یا ت علیحد باشد بلکه همه اخبار بر وجه و سیمه مفروض و مخلوط بیکدیگر بودند و این کتب را کتب اصول میگفتند فلذا در علم رجال بسیار است که نوشته اند فلان له اصل و اصول فلان کس برای او یک اصل است و یا بنیت است یعنی برای او یک کتاب است یا بنیت است زمان عسکریین و ابتدای زمان سجاد و شمس را اصل و یا چهار هزار اصل از روایات شیعه را بنیمه جمع شده و بعضی از این اصول مفقود شده بودند و بسیار اخبار متعارضه در آنها وجود داشته که بواسطه تقیه و مانند آن سبب اختلاف شد بلکه بود که ائمه خود اخبار مختلفه و احکام متعارضه میفرمودند برای اینکه شیعه بیک مذہب نداشتند نشوند که مردم ایشان را بشناسند و ایشان را اذیت کنند و لذا اسباب اختلاف اخبار در حدیث وارد است که نحن اوقفنا اختلاف اختلاف بین شیعینا فانه البقی لنا و لم با اختلاف واقع ساختیم در میان شیعیان ما چه اختلاف باقی نگه دارند ترست ما و ایشان را پس در زمان عسکریین و فریب بزمان غیبت اخبار متعارضه بسیار جمعتند لذا امامیه اتفاقاً نمودند در بیان چهار هزار یا شش هزار اصل بر چهار صد اصل و آن چهار صد اصل اند اصول معتدیه معتبره بود که بان کتاب بنظر معصوم رسیده بود و معصوم آن را تصحیح و امر بعمل او فرمود و مانند کتاب یونس بن عبد الرحمن و یا صاحبان اصل از محمد بن و معتبر بن بودند مانند هزاره و محمد بن مسلم و نحو آن اخبار و این چهار صد اصل بنوب نبودند بلکه احکام فقه مندرج و مندرج در یکدیگر بودند و سایر اصول را

مجموعه گردند و این چهار مصداق است نیز با هم یک اختلاف اشتند و بمقتضای احادیث در میان آنها بود و چهار
 متعارضه امامیه عمل با اخبار علاجیه میکردند و علاجیه ان اخبار را کونید و علاج دو نوع متعارض از مصداق
 صادر شده و آن چهل خبر است که صاحب مایل محمد بن حسین آل علی در کتاب فضا از وسایل ذکر کرده
 مانند اینکه فرمودند که اگر دو خبر تعارض کنند آنکه موافق مشهور میان امامیه باید عمل نمود و آنکه موافق
 کتاب است بر حاکم دارد و آنکه مخالف عاصه رحمان دارد و بکذا پس محمد بن یعقوب کلینی که ملقب به ثقة
 الاسلام است مدت بیست سال نشت و کتاب و اسنی را نوشت که اصول عقاید و فروع را جمع کرد
 و اخبار را متبوع کرده مانند اینکه اخبار طهارت را در یک باب نوشته و بکذا پس آنچه اخبار که بعضی و کوشش
 نمود معتبر دانست بر جیده کرد چه از اخبار اصول عقاید و چه از اخبار فروع دین و همه را متبوع دانست
 و آن بزرگوار در زمان غیبت صغری بود پس از وی محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی آمد و آنچه را
 که در نزد او محمل اعتبار و اعتماد بودند جمع کرده و کتاب من لایخفیه الفقیه اسم گذاشت و آن بزرگوار
 ملقب بصندوق است از آن پس محمد بن حسن طوسی آمد و او را شیخ الطائفة میخواند و مراد از شیخ مطلق
 همین جناب است و او نیز اخبار معتبره را که خود معتبر میدانست جمع کرده و دو کتاب نوشت یکی تهذیب
 که شرح مقفعا ستایش شیخ مفید است و دوم استبصار است ایشان محمد بودند که این چهار کتاب را
 نوشتند و این چهار کتاب در نزد امامیه کاشمش رابعه اخبار بر اینها مدار و در غایت شتبار و اعتبارند
 و ایشان را کتب اربعه و مؤلفین آنها را محمد بن ثلث اوایل مینامند و در میان متأخرین سه محمد دیگر آمده
 اند و سه کتاب دیگر در اخبار نوشته اند که همان چهار کتاب را جمع کردند با اخبار دیگر اول ایشان محمد بن
 مرتضی است کاشانی که ملقب بفیض و ملقب بحدیث است و او کتاب وافی را نوشته و آن شرح بر کافی است
 اصولاً و فروعاً و اخبار کتب اربعه را ذکر کرده با بیانات اجمالی در بعضی از مواضع دوم محمد بن حسن
 بن خرا علی است که در مدت هجده سال کتاب وسایل را نوشته و آن مشتمل بر اخبار فروع است
 و کتب اربعه را جمع کرده و از کتب دیگر هم بعضی از اخبار را نوشته و بیانات اجمالی در بعضی از مواضع
 کرده سوم محمد باقر بن محمد تقی مجلسی است که کتاب بحار را نوشته و مانند آن کتاب در میان خاصه و عامه
 نوشته نشده است و این بزرگوار در دیباچه بحار گفته که احدی از عامه و خاصه درین باب بر من سبقت
 نه گرفته و راست فرموده چه جمیع اخبار خاصه را جمع کرده کتب اربعه در این منبج و غیر آن اخبار شیعیه
 از همه کتب جمع کرده بلکه معروف است که انتخاب و دست اهل اصول روای را پیدا کرده و اخبار معتبره
 آنها را ذکر کرده بلکه بی حدیثه نیز فرموده بلکه در اکثر مواضع اخبار عامه نیز ذکر کرده و در هر باب

از آیات قرآنیه آنچه دلالت بر عنوان او داشته جمع کرده و تفسیر نموده و مذایب و محار را نیز در هر باب
 بمقتضای مقام ذکر کرده و در همه جا جرح و تعدیل کرده و نقل اقوال در هر باب و استدلال و تحقیق
 حق فرموده و این بزرگوار با صاحب و مسایل با یکدیگر محاصره و با هم تجارزی دارند یعنی هر یک از
 دیگری اجان دارند و انرا در علم درایه تجارزی گویند و صاحب و مسایل در اخوان کتاب و در
 بیان مشایخ اجان گفته که من اجازة داد اخوند ملا محمد باقر و او آخر کسی است که من اجازة داده
 و من نیز با او اجازة داده ام پس میان ایشان تجارزی است که هر دو مجاز از یکدیگرند در تالیفات اخوند
 ملا محمد باقر مجلسی و اما تالیفات اخوند ملا محمد باقر مجلسی پس از آن جمله است کتاب مرآت العقول در شرح
 اخبار آل الرسول و آن شرح بر اصول کافی است از اولش تا نصف کتاب دعا و کتاب ملاذ الاخبار در
 شرح کتاب تهذیب الاخبار تا کتاب موم و کتاب شرح چهل حدیث و کتاب فوائد الطریقه در شرح صحیفه
 کامله سجادیة و تمام نیست بلکه تا شرح دعا رابع است و رساله و جیزه و رساله در اعتقادات که در باب
 آنچه لازم است مکلف را از عقاید و انرا در یک شب تالیف نموده و رساله در اذان و رساله
 شک در صلوٰه و رساله مشتمله بر احوال مسایل هندیه می نامند و رساله در احوال
 و مقادیر شرعیة کتاب حیات القلوب مشتمل بر سلسله مجلد اول در تاریخ انبیاء و احوال ایشان
 تا پیغمبر و احوال ملوک و معاصرین ایشان مجلد دوم در بیان احوال خاتم النبیین از اول ولادت
 و غزوات تا وقت وفات و احوال بعضی از کبار صحابه مجلد سوم در امامت و آن جمله تمام نیست و کتاب
 تحفة الزائر و کتاب جلال العیون در اخبار صیبت و کتاب عین الحیوة در غرر و غرر و مشکوٰه الانوار
 که مختصری از کتاب عین السحیوة است و کتاب حلیة المتقین در آداب و سنن و کتاب تقیاس
 المصالح در تعقیبات صلوٰه یوسیه و کتاب ربیع الاسابیع و کتاب زاد المعاد در اعمال
 سنه و مجملی از بیان زکوة و کفارات و سخنان و این فقیر مولف کتاب را بران حواشی است
 در جمیع طرقات زاد المعاد و از جمله خبیات علامه مجلسی اینکه در خاتمه آن کتاب در وسط حاضن
 گفته است که مشهور اینیکه کفاره و طے حائض در اول حیض یکدینار است و در وسط نصف دینار است
 و در آخر ثلث دینار است تا اینکه مشهور آنکه در آخر کفاره ربع دینار است و ثلث آن و این سه هزار
 طغیان قلم است و از جمله خبیات و در آن کتاب اینکه در اعمال یا لے احیاء گفته که قرآن را بر سر
 بخیر و بگوید اللهم بحق هذا القرآن انسخ بائیکه صریح اخبار اینیکه قرآن را در پیش رو باید گذاشت
 نه بر بالائے سر زیرا که عبارت حدیث بحین یدئی می باشد و رساله در قصاص و دیات کتاب سائل است

در صلوة و آن سابق که شاکر صلوة بود بلیغ عرب بود و از حیوة الطلوب باخراجه در کتب است
که بسان فارس است و رساله در اوقات نوافل یومیة و کتاب رحمت و کتاب ترجمه رساله المیزانین
باک استر و کتاب ختیارات ایام و کتاب حجت و نمار و کتاب خبائر و کتاب اعمال حج و عمره
رساله منغیره در حج کتاب مفتاح الغیب استخارات کتاب مال النواصب اغواصب و کتاب الکفارات
و کتاب السهام و کتاب الزکوة و کتاب الصلوة اللیل و کتاب اداب الصلوة رساله در تحقیق
التابعون السابقون و در فرق بین صفات الذات و صفات الفعل رساله در تحقیق بداه
رساله در جبر و تفویض و کتاب در نکاح و رساله فرقه العزى و کتاب ترجمه توحید المفضل
و رساله ترجمه توحید الرضا و ترجمه زیارت جامعه و ترجمه دعا و کتب و ترجمه دعا و مباحله و
ترجمه و عادات و ترجمه دعا و جوشن منغیر و ترجمه حدیث عبداللہ بن زبید و ترجمه حدیث
رجاء بن ضحاک و ترجمه تفسیر و تعبیل و ترجمه حدیث سنہ اشعیا و لیس للعباد فیها صنع و رساله
در انشاء و زندگه نجف و کربلا بعد از مراجعت از اینجا رساله در اجوبه سائل متفرقه رساله صواعق
الیهود و کتاب حق البقین در اصول بن کتابت کرامه لکن اخوند ملا محمد صالح ما زنده دانی
در بابی تا لیفاب ان مرحوم را جمع کرده و اسی از تذکره تیره و کتاب بخارا را نوار که مشتمل است بر سبت
و پنج کتاب با قول کتاب عقل و علم و جعل دوم کتاب توحید سوم کتاب عدل و معاد چهارم کتاب
اتجاهات و مناظرات و جوامع علوم پنجم کتاب قصص الانبیاء ششم کتاب تاریخ پنجمه یا و احوال او سیم
کتاب امامت و در احوال مع احوال ائمه است ششم کتاب فتن و آنچه بعد از پیغمبر واقع شد و غزوات امیر
المؤمنین نهم کتاب تاریخ امیرالمؤمنین و فضائل او و احوال او دهم کتاب فاطمه و حسن و حسین و فضائل
ایشان و معجزات ایشان یازدهم کتاب تاریخ علی بن حسین و محمد بن علی الباقی و جعفر بن محمد الصادق
و موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام و فضائل ایشان و معجزات ایشان دوازدهم کتاب تاریخ
علی بن موسی الرضا و محمد بن علی بن الحواد و علی بن محمد الحادی و حسن بن علی العسکری علیه السلام
و احوال ایشان و معجزات ایشان سیزدهم کتاب الغیبت و احوال حجت قائم چهاردهم کتاب معاد و
عالم دانی مشتمل است بر احوال عرش مکرسی و اخلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و جوش و طهور
و سایر حیوان و در اوست ثواب مید و نجاه ابواب طب پانزدهم کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق
شانزدهم کتاب آداب و سنن و اوامر و نواهی و کبائر و معاصی و در او ابواب حدود است هجدهم کتاب
روضه و مواظبه و حکم و خطب و بیستم کتاب طهارت و صلوة نوزدهم کتاب نیک و بد و عار و شیم کتاب کعبه و صوم و در او

احوال سال پیش کتاب حج بیت و دوم کتاب ارار بیت و سوم کتاب عقود و ایام بیت و چهارم کتاب احکام بیت و پنجم کتاب اجازات و آن آخر کتاب بجا است که مشتمل بر سانسید و طرق او و ابواب او و صاحب او، و گفته که بعضی از شاخ ما گفته اند و ذکر کرده اند که از بجا رشانزده مجلد از مسوده میرزا آقاسی و نه مجلد از تصحیح و ایضاح و مسوق بیرون بیاورید و آنجا کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق و کتاب آداب و سنن و کتاب روضه و کتاب قرآن و دعا و کتاب کوا و صوم و کتاب حج و کتاب عقود و ایامات و کتاب احکام و کتاب اجازات و این بعید نیست زیرا که بر این کتب مطلع شدیم با اینکه بسیار کتب مطلع شدیم تا اینجا کلام شیخ یوسف در لود و لود و بون لیکن این سخن اصلی ندارد و عدم وجدان دال بر عدم وجود نیست چه شنیدیم که بعضی از علماء و جمیع مجلدات بجا را داشتند و در کتابخانه مجلسی که درست طبقه امام جمعه امعنهان است موجود است و بعضی از فضلا گفته اند که کتاب اجازات در نزد مرحوم آقا سید محمد باقر حجة الاسلام بوده ایضا بعضی گفته اند که کتاب عقود و ایقات را مایده ایم و جناب سید محمد باقر مجلسی بسیار ظریف و شوخ بوده چنانکه در تذکره الائمة فرموده که سنیاں گفته اند اینکه شیعه میگوید و والفقران آسمان آسمان دروغ است چه آسمان دکان انگری ندارد و اخوند میگوید که شنی میگوید جبهی بشمی ابو بکر از آسمان آسمان اخوند ملا محمد باقر مجلسی میفرماید که بجان اخوند ملا علی قوش جی و بریش اخوند ملا سعد الدین قسم که اسمانی که در آن دکان بشم گری است دکان انگری زیر می باشد و فات اخوند ملا محمد باقر مجلسی هزار و صد و یازده است و تاریخ آن بعد و غم و حزن میباشد و آن جناب در ششم شش در کتاب بجا را لا نوار در ذکر تسمیه به بجا گرفته است که از جمله غرائب آنکه بعضی از علماء را اخبار متضمن شده اند که تاریخ ولادت من با عدد جامع کتاب بجا را لا نوار متحد است تا اینجا کلام او بود و از اینجا ظاهر میشود که مولد آن بزرگوار سنه هزار و سی و هفت بود پس بنا بر این عمرش تقریباً هشتاد و چهار سال است و این بزرگوار اجازه از پدرش اخوند ملا محمد تقی مجلسی و همچنین این بزرگوار اجازه گرفت از شیخ عبداللہ بن شیخ جابر عالمیکه پسر عم اخوند ملا محمد تقی است از جد مادری اخوند ملا محمد تقی مجلسی در ویش محمد بن شیخ حسن از محقق ثنائی شیخ علی بن عبدالعالمی کرکی و این سند احقر طرق است و چون وضع این کتاب برای بیان حالی شاخ اجازه است و اجازه اخوند ملا محمد تقی مجلسی برای فرزند و بندش اخوند ملا محمد باقر مشتمل بر کرامت بسیار از شاخ اجازه بود که ذکر بعضی از آنها از پیش فتنه و ذکر بعضی باید و بعضی شاید ذکر نکنیم لهذا همین عبارت همان اجازه را تمیناً و تبرکاً ذکر نمویم و گاه عاده کثیره الاتحاف فقوال الفاضل الجلیل

[illegible]

فی عصر الشریف مولانا درویش محمد ابن شیخ اتزاده العالم البذل ذی الکرامات العالی حسن العالی النظری الاصفهانی
ح وعن الشيخ الاعظم جابر العالمی بهاء عن الشيخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی انما الله تعالی برهانهم وما اجاز
 فی الصغر الشيخ الاعظم ابو البرکات الواعظ عن الشيخ نور الدین وما حدّثنا و اخبرنا به السيد الاجل الاعظم العابد الزاهد
 العلامة الامير شرف الدین علی المشولستانی عن السيد الاجل الامير الاعظم محمد بن الشيخ الاجل الاعلم الحسن بن شیخ
 الطایفه محصورة زین الملة بحق والحقیقة والدين جميعاً عن الشيخ الاعظم الحسن العالی عن شیخ الاسلام والمسلمین
 الحسين بن عبد الصمد **ح** وعن سيد الاجل عن الفاضل العالم الزاهد الحجا وليبيت الله تبارک وتعالی ميرزا محمد
 الاستر ابادی عن الشيخ الاجد ابراهيم عن ابيه الشيخ نور الدين علی بن عبد العالی الميسی قدس الله روحه واهم **ح**
 وما اخبرنا به الشيخ الاجل جابر بن عباس النجفی وجماعته عن الشيخ عبد النبي البخاري عن السيد المحقق المدقّق محمد بن سيد
ح وعن جماعة كثيرة منهم السيد الاجل عبد الكريم العالی عن سيد محمد بن السيد علی عن ابيه الشهيد الثاني وعن
 السيد محمد بن علی مولانا عبد الله عن المولى الاجل الاعظم الازهد البرياني مولانا احمد الازدي عن شيخه عن الشهيد
 الثاني عن الشيخ نور الدين علی بن عبد العالی الميسی وما اخبرنا به الشيخ الاجل محمد النبيني عن الربيعين من مشايخنا عن
 الشيخ الطایفه بل المشيخ الثلاثة علی ما هو المسطور في رسالتي الاجازات ولما كانت الكتب الاربع بل الكتب
 الحديث متواترة لم اذكرهم بل لا اذكر الا الاثنين والتبرک باسمائهما سلف وعن الشيخ نور الدين الکرکی عن شيخ
 نور الدين علی بن هلال البخاري عن الشيخ الاعظم جمال العارفين والرايين احمد بن احمد بن فهد الحلي عن شيخ الاجل زين الدين
 علی بن خازن الحايري عن شيخ علمائنا المحققين وفضل فضلنا المدققين الشهيد السعيد محمد بن مكي العالی قدس الله روحه واهم
ح وعن الشيخ حسن عن سيد نور الدين علی بن السيد حسن وشيخ حسين والسيد نور الدين بن نوح الدين الهاشمي وشيخ
 بن سليمان وغيرهم من مشايخه عن الشهيد الثاني عن الشيخ نور الدين علی الميسی عن ابن عم الشهيد الاول الشيخ شمس الدين
 محمد ابن داود الشهير بابن الموزن البخري عن الشيخين الاجلين ابی طالب محمد وضياد الدين علی بن علي الشهيد عن محمد بن
 رضي الله عنهم **ح** وعن ابن الموزن عن السيد علی بن دقاق عن الشيخ شمس الدين محمد بن شجاع العطار عن الشيخ
 ابی عبد الله المقداد بن عبد الله السيودي عن الشهيد وعن ابن الموزن عن الشيخ العز الدين المعروف بابن العشرة عن
 الشيخ شمس الدين محمد بن محمد بن خبذه الشهير بابن عبد العالی عن الشهيد **ح** وعن ابن الموزن عن الشيخ ابی القاسم علي بن طي
 عن الشيخ شمس الدين العريضي عن سيد حسن ابن ايوب عن الاعرج عن الشهيد رضي الله تعالى عنهم عن جم كثير من الفضلاء
 الاخبار والعلماء والابرار منهم الشيخ الاعظم فخر المحققين ابی طالب محمد بن العلامة سيد المحققين عميد الملة والدين عبد
 بن الاعرج والسيد الاعظم الناجل العلامة تاج الدين ابی عبد الله محمد بن القاسم بن مقيّة الحسيني الديلمي والسيد
 الاجل الاعظم ابی طالب احمد بن محمد بن الحسن بن زهرة الحلبي والسيد الكبير الفاضل نجم الدين هبة بن سنان المدني و
 المحقق العلامة طلب العلماء والفضلاء مولانا قطب الدين محمد بن محمد الشيرازي شارح المطالع والشمسية الشيخ العالم

لا دیب رضی الدین ابی الحسن علی بن احمد یحییٰ المعروف بالمرزی و الشیخ الفاضل ابی الحسن علی بن طراد المصاریف
عن الشیخ الاجل الاعظم آیه الله فی العالمین جمال الله و الحق و عقیقه و الدین علامه العلماء المحققین المحضر العلامة بن الشیخ
سید الدین یوسف بن المطهر الحلج و عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد بن احمد
الصهبوی عن الشیخ جمال الدین احمد المعروف بابن الحاج علی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام من السید حسن بن ابی
عن السیدین الفقیهین ضیاء الدین عبد الله و عمید الدین عبد المطلب ابی الاعرج و الشیخ فخر الدین محمد عن العلامة و عن
نجلی الشہید عن السید تاج الدین عن العلامة و عن ابن الموزن عن ابن العشرة عن ابن فهد عن الشیخ عبد الحمید بن
عن السیدین عبد الله و عبد المطلب و الشیخ فخر الدین عن العلامة و عن الصیہونی عن ابن العشرة عن الشیخ نظام الدین
علی بن عبد الحمید القلی عن الشیخ فخر الدین عن العلامة و عن ابن الموزن عن علی بن طی عن الشیخ محمد بن عبد الله
الفریمی عن السید بدر الدین حسن بن نجم الدین عن السید فخر المحققین عن العلامة و عن الشہید و غیره عن السید
بن معیة عن جم غفیر من علمائنا منهم العلامة و عن الشہید و غیره عن السید تاج الدین بن و ولده الشیخ فخر الدین
و ولده الشیخ ظہیر الدین محمد بن الحسن بن المطهر و ان روی ظہیر الدین عن السید ایضا کما مثاله و منهم العالم البزر
عبد الدین عبد المطلب ابی الاعرج الحسینی و السید الجلیل جمال الدین یوسف بن نادر و حامد الحسینی و السید السعید جمال الدین
جعفر بن علی الحسینی و السید الاجل علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخر الموسوی و السید الاعظم رضی الدین ابی القاسم
علی بن السید الاعظم غیاث الدین عبد الکریم طاب و الحسنی و ابوه السید الاجل ابو جعفر القاسم بن الحسن بن معیة
و السید السعید صفی الدین محمد الموسوی و السید الجلیل کمال الدین الرضی الحسن بن محمد الاودی الحسینی و السید
الکبیر ناصر الدین عبد المطلب ابن بادشا الحسینی الخرزوی و السید العظیم فخر الدین احمد بن علی بن عسرة
الحسینی و السید الاعظم مجد الدین ابو الفوارس محمد بن الاعرج الحسینی و السید الفقیه عن الدین ابی الفتح بن الدان
الحسینی و الشیخ الجلیل صفی الدین محمد بن السعید و الشیخ السعید نجم الدین ابو القاسم حمات و القاضی السعید تاج الدین
ابو علی محمد بن محفوظ بن و شاح و العدل و الامین طلال الدین محمد بن السعید شمس الدین محمد بن احمد الکوفی و الشیخ
زین الدین جعفر بن علی بن یوسف بن عروہ الحلج و الشیخ السعید مہذب الدین محمد محمود بن یحییٰ بن محمود بن سالم
الشیبانی الحلج و الشیخ الزاهد کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی و الشیخ العالم شمس الدین محمد بن الفراء
الی المصروع الکافی و الشیخ العلامة نصیر الدین علی بن محمد القاشی و الشیخ الفقیه الفاضل رضی الدین علی بن احمد المرزی
و الشیخ السعید جمال الدین احمد بن محمد الحداد و الشیخ الفاضل شمس الدین محمد بن علی بن عنی و الفقیه السعید قوم الدین
محمد بن الفقیه رضی الدین علی بن مطهر و الشیخ الاجل علی بن طراد عن الشیخ الفقیه الادیب النحوی العروسی فقی الدین
الحسن بن علی بن داود الحلج صاحب کتاب الرجال و عن العلامة و بعضهم عن ولده فخر المحققین غرابی سید
الدین یوسف و رئیس المحققین ابی القاسم جعفر بن سعید الحلج و الشیخ نجیب الدین یحییٰ بن سعید و سلطان العلماء

والحکما. خواجه نصیر المله والحق والحققه والدين والسيد بن الزاهد بن البدين رضی الله عنهما والدين ابی القاسم علی وجمال الدين بن الفضائل احمد بن موسى بن جعفر بن الطائوس الحسيني والشيخ مفيد الدين محمد بن جهم الاسدي جميعا عن السيد الاعظم المرتضى امام الادب والالباب والفقهاء شمس الدين ابي علي نخارين سعد الموسوي والشيخ الاجل الفقيه نجيب الدين ابي ابراهيم محمد بن جعفر بن ابي البقاء سبطه امد بن ثماله عن المشايخ العظام والفضلاء الكرام محمد بن ادريس الحملي والشيخ الاعظم ابي الفضل سيد الدين شادان ابن جبرئيل القمي والشيخ العبد الرشيد الدين ابي جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني وعن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد عن السيد السعيد الفقيه محبي الدين ابي حامد محمد بن ابي القاسم عبد الله بن علي بن زهره عن الثلثة المتقدمه وعن الشيخ الاعظم ابي الحسين يحيى بن الخضر بن البطريق الاسدي عن الفقيه ورئيسها عماد الدين ابي جعفر محمد بن ابي القاسم الطبري عن الشيخ المفيد ابي علي الحسن عن والده شيخ الطائفة ورئيسها محمد بن الحسن الطوسي رضي الله تعالى عنهم جميعا ح وعن نقي الدين بن داود وعن المحقق والسيد جمال الدين احمد بن طاووس وولده السيد غياث الدين عبد الكريم ح وعن الشيخ جمال الدين علي بن الحسين بن حماد الواسطي عن السيد غياث الدين عن خواجه نصير المله والدين الطوسي وعن الشيخ فخر الدين بن المطهر عن عمه رضي الدين علي بن يوسف بن المطهر ح وعن السيد عميد الدين عن ابيه السيد محمد الدين ابي الفواوس وخاله الشيخ رضي الدين بن المطهر عن والده الشيخ سيد الدين يوسف والمحقق وعن الشيخ رضي الدين علي المازندراني عن الشيخ محمد بن صالح عن المحقق وعن الشيخ جمال الدين حماد عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد والشيخ نجم الدين جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة امد بن عماد الواسطي عن الفقيه جمال الدين شميم بن علي بن شميم الجرائني والشيخ شمس الدين محفوظ بن وشاح والشيخ الفقيه شمس الدين محمد بن صالح الفقيه كنههم وروايتهم ح وعن الشهيد وعن الشيخ جلال الدين محمد بن محمد الكوفي عن المحقق وعن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد وكان هذا الشيخ سمرح ح وعن الشهيد عن المزيدي عن الشيخ شمس الدين محمد بن صالح عن السيد فاذ عن شادان عن الدوربستي عن ابيه عن الدوربستي عن شيخنا المفيد وهذا على الطرف وذكر محمد بن صالح انه روى عن السيد فاذ والشيخ نجيب الدين بن حماد جماعة آخرين منهم السيد الفقيه المعظم الزاهد رضي الدين محمد بن محمد الادب والشيخ الفقيه شمس الدين علي بن ثابت ابن عسده البهراوي والسيد رضي الدين علي بن موسى بن طاووس وابوه احمد بن صالح روى له عن الفقيهين راشدين ابراهيم بن اسحق الجواسني وقوام الدين محمد بن محمد الجواسني والشيخ الفقيه علي بن فرج السوراسي بطريقهم الى الشيخ ابي جعفر الطواسي قال وروى لي ابو البركات الصفا عن عربي بن مسافر الفقيه والسيد الاعظم جمال الدين احمد بن طاووس ح وعن الشهيد عن السيد الاجل شمس الدين محمد بن ابي المعالي عن الشيخ جمال الدين علي بن حماد الواسطي عن الشيخ نجم الدين جعفر بن حماد عن ابيه الشيخ نجيب الدين محمد بن حماد عن الشيخ ابي عبد الله محمد بن جعفر المشهد عن الجابري وعن الشيخين العالمين ابي الفرج علي بن الشيخ قطب الدين ابي الحسين الراوندي وابي الحسن علي بن يحيى بن علي النخاط عن محمد بن ادريس وابن البطريق و

و العالم المقوی ابی عبد اللہ محمد بن ہرون المعروف
 المقوی جعفر بن محمد بن محمد بن شفرہ الحاصی عن قطب الدین و السید الاظم فیاض الدین فضل الدین علی الرازی
 الحسینی و الشیخ الاجل جمال الدین ابوالفتح النخاعی الزاری النسر و الشیخ الاظم السید سید الدین محمد بن علی الحمصی
 الشیخ الاجل الاظم العلامة امین الدین ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی جمیع کتبہم و عن محمد بن جعفر المشہد سے عن الشیخ الزاہر
 ابی الحسن ورام بن ابی و اس کتاب المعروف **ح** و عن محمد بن جعفر بن ابن البطریق یمنی کتبہ و روایاتہ **ح** و عن
 محمد بن جعفر بن محمد بن ہرون کتبہ و روایاتہ **ح** و عن الشیخ الفقیہ ابی عبد اللہ الحسن بن احمد بن لاه و عن الشریف
 الاجل شرف شاہ بن محمد بن زیادہ و الشیخ ابی الفضل شادان بن حبیریل عن الشریف حمد المعروف بابی الشریف
 الجلی الجری عن البصری کتاب المفید فی التکلیف **ح** و عن الشیخ حیی بن سعید عن السید محی الدین بن نہرہ عن محمد بن
 الاجل عزالدین ابی الکلام حمزہ بن علی بن زہرہ **ح** و عن السید محی الدین عن ابیہ عن احمد فیاض بالقرآنہ الشاہ
 تصانیف و تصانیف ابیہ **ح** و عن الشیخ شاذان و محمد بن اوریس عن السید ابی حکام حمزہ بن زہرہ الحسینی
 بقصائیفہ **ح** و عن العلامة عن ابیہ عن الشیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن عربہ السورای جمیع مصنفاتہ و غیرتہ
 عن الشیخ مہذب الدین محمد بن یحیی بن کرم جمیع مصنفاتہ و روایاتہ **ح** و عن ابیہ عن الشیخ علی بن ثابت بن عسیدہ
 السورای و جمیع روایاتہ عن مشایخ الذین ہم نجیب الدین بن مدکی الاسترابادی و الفقیہ الیامر بن ہشام
 الحامیری و العلاء الطبرسی و محمد بن طحال المقدوی الحامیری و عن العلامة عن ابیہ عن الشیخ مہذب الدین بن
 یروہ عن العلامة نصیر الدین عبد اللہ بن حمزہ الطوسی بقصائیفہ و روایاتہ **ح** و عن الشیخ الاجل علی ابن سیدان
 البحرانی بقصائیفہ و روایاتہ **ح** و عن والده و السیدین ابن الطاہر و وس و الشیخ سدید الدین طہر عن السید صفی
 عن الشیخ السید الفقیہ برہان الدین محمد بن علی الہدائی القزوینی تریڈاری عن الشیخ الاظم الحافظ منتخب الدین ابی
 الحسن علی بن عبد اللہ بن الحسن المدعو حکام بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن موسی بن ابی القحیح
 روایاتہ و ما اشتمل علیہ فہرستہ المتخص لاسیما علمائنا المتأخرین عن الشیخ ابی جعفر الطوسی رحمہ اللہ و المعاصرین لہ
ح و عن الشہید عن السید تاج الدین عن السید رضی اللہ عنہ عن ابیہ السید غیاث الدین عن خواجہ نصیر الدین محمد
 عن الشیخ برہان الدین عن الشیخ فتجب الدین و عن العلامة عن ابیہ عن سید احمد بن یوسف العریضی العلوی
 عن الشیخ برہان الدین عن الشیخ منتخب الدین رضی اللہ عنہم **ح** و عن الشیخ برہان الدین عن الشیخ الاظم علامہ
 امین الدین ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی و الشیخ سدید الدین الحمصی و السید الاجل فضل الدین علی الزوہر
 جمیع مصنفاتہم و روایاتہم و عن العلامة عن الفضلاء الاربعہ السابقہ عن سید صفی الدین عن الشیخ نصیر الدین
 راشدین ابراہیم بن اسحق البحرانی عن السید فضل الدین عن الشیخ ابی علی الطبرسی کتبہ سیماء جمع البیان و جوامع
 البجام **ح** و عن العلامة عن ابیہ عن السید فخار عن ابن البطریق و الشیخ الاظم الاجل الفضل البانی علیہ السلام

به الله بن حامد بن احمد بن ایوب جمیع کتبها وروایاتها سیما صحیفه الکامله و عن السید الاجل **ح** و عن الشہیدین
 المریدی عن محمد بن صالح عن السید فخر عن عمید الروسا عن السید الاجل ما سیاه الی السید الساجین صلوات الله علیه
 و عن العلامة عن ابی عن الشیخ مذهب الدین بن بروه عن العاصی احمد بن علی ابن عبد الجبار الطوسی عن الشیخ الفقیه ابی
 الحسن قطب الدین الزواید جمیع مصنفاته وروایاته و اجازاه و عن مذهب الدین بن راوه ایضا عن الحسن
 بن الحسن الطبرسی عن والده وروایاته و مصنفاته **ح** و عن السید جمال الدین احمد بن طاهر عن الشیخ السید سید الدین
 ابن ابی علی الحسن بن خنوم جمیع کتب اصحاب السائقین وروایاتهم و اجازاتهم و مصنفاتهم و عن والده عن
 السید صفی الدین محمد بن محمد الموسوی عن الشیخ ابی الحسن ابن یحیی النخاط عن الشیخ محمد بن ادیس النخلی و الشیخ شمس الدین
 یحیی بن البطریق و الشیخ نصیر الدین عبد الله بن حمزه ابن الحسن الطوسی جمیع روایاتهم و مصنفاتهم و عن الشیخ
 النخاط عن الشیخ المعمری محمد بن هر و بن الکیال جمیع روایاته **ح** و عن السید عن شاذان عن الفقیه عبد الله
 ابن عمر الطرابلسی عن القاضی عبد الغفرین بن ابی کامل عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی
 و السید المرتضی **ح** و عن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح محمد بن عثمان بن علی الکرکی عنهما رضی الله عنهما
ح و عن السید فخر عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله ابن عبد الواحد عن القاضی عبد الغفرین بن ابی کامل
 عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی و السید المرتضی **ح** و عن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح
 محمد بن عثمان بن علی الکرکی عنهما رضی الله عنهما **ح** و عن السید فخر عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله ابن
 عبد الواحد عن القاضی عبد الغفرین بن ابی کامل عن القاضی سعد الدین عبد الغفرین ابن تحریر ابن البراج بکتابه و
 عن السید بن الاجلین المرتضی و رضی الدین بکتابها وروایاتها **ح** و عن الشیخ شاذان عن القاضی ابی الفتح
 بن عبد الجبار الطوسی عن السید ابی تواب بن الداعی عن الشیخ ابی علی سلار بن عبد الغفرین الدلیلی جمیع مصنفاته
 وروایاته عن السید بن المعین **ح** و عن الشیخ محمد بن صالح عن السید الاعظم رضی الدین محمد بن محمد الاوی الحسینی
 عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی عن الشیخ ابی الصالح و القاضی عبد الغفرین بن السراج و الشیخ سلار **ح**
 و عن الشہید عن السید شمس الدین محمد بن ابوبی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ
 نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبد الله بن زهره عن الشیخ سید الدین شاذان عن
 عبد الله بن عمر عن القاضی عبد الغفرین ابی الصلاح الحلبی و ابن البراج **ح** عن القاضی عبد الغفرین و عن السید
 محی الدین بن زهره عن الشریف الفقیه غفر الدین ابی الحارث محمد بن حسین العلوی البغدادی عن الشیخ
 قطب الدین الزواید عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی الحسن الحلبی عن القاضی ابی القاسم عبد الغفرین بن تحریر
 البراج جمیع تصانیفه وروایاته **ح** و عن السید محی الدین عن شاذان عن الشیخ ابی محمد عبد الله بن عبد
 و الشیخ عبد الله بن عمر عن القاضی عبد الغفرین بن ابی کامل عن الکرکی بکتابه وروایاته **ح** و عن الشیخ الفقیه

ابی ریحان ابن عبد الله الجاشی عن القاضی عن الکرکچی **ح** وعن السید محی الدین عن ابرار ورسر عن عبد
 بن مسافر عن السید الاجل بالصیفة الکاملة **ح** وعن ابن مسافر العبادی عن الشيخ العباس مشام کما
 عن الشيخ المفید ابی علی الحسن بن محمد بن الحسین عن ابیه شیخ الطایفه **ح** وعن الشيخ ابی علی سلار بن عبد الغزیز
ح وعن الشيخ کمال الدین علی بن حامد عن الشيخ نجم الدین جعفر بن نما عن والده عن الشيخ ابی الغزیز علی بن الشيخ
 قصب الدین الراری عن الشيخ ابی جعفر الجعفی عن ابن البراج **ح** وعن ابی الفرج عن ابیه عن السید المظلم
 الاجل ابی صمصام ذی الفقار بن سعید حسینی عن النجاشی شرو الطوسی و سلار **ح** وعن الشهید عن السیاح
 الدین عن السید علم الدین المرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن السید العلام شمس الدین ابی علی فخار بن
 سعد الموسوی عن ابیه عن جده عن ابن ادریس عن الشيخ جمال الدین الحسن بن مهتبه السورک و جمیع مصنفاته
ح وعن عن ابیه علی عن والده شیخ المطایفة جمیع مصنفاته وروایاته **ح** وعن العلام عن ابیه السید احمد بن
 یوسف العریضی عن برهان الدین عن السید فضل الله الراوندی عن السید ابی الصمصام عن الشيخ ابی العباس احمد
 بن علی النجاشی کتابه فی الرجال و اسانیده الی الکتاب الی الایمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین **ح**
 وعن الشهید عن الشيخ الفقیه النجاشی جمال الدین الحسن بن احمد بن الشيخ حبیب الدین محمد بن جعفر بن مهتبه
 بن شماع عن ابیه عن ابیه عن الشيخ ابی عبد الله الحسین بن لخال المقدری عن الشيخ ابی علی عن شیخ
 الطایفه **ح** وعن الشهید عن السیاح تاج الدین عن السید علی بن عبد الحمید بن فخار عن ابیه عن جده فخار
 عن شاذان عن العماد الطبری عن ابی علی عن الطوسی **ح** وعن الشهید عن المریدی و المطار ابادی
 عن ابن داود عن الشيخ المحقق نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید عن ابیه عن ابیه یحیی الکاظمی عن
 بن مسافر عن الشيخ العباس عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه **ح** وعن العلام عن ابیه عن السید احمد العریضی
 عن برهان الدین عن السید فضل الله عن السید ذی الفقار عن الشيخ ابی جعفر **ح** وعن عن ابن طاوس عن
 ابن زهره عن ابن البطریق عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه **ح** وعن عن ابیه عن الفقیه علی
 بن الفرج عن الحسین بن رطبه عن ابیه علی عن ابیه **ح** وعن عن الشيخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت
 عن الفقیه عن ابن مسافر عن السید الاجل و الحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه **ح** وعن
 عن محمد بن ابی البرکات الصغانی عن عربی بن مسافر عن ابیه **ح** وعن عن السید الفقیه بنی
 الدین محمد الاددی عن ابیه محمد عن جده زید عن جده ابیه الداعی عن الشيخ ابی جعفر الطوسی و عن السید غیاث
 الدین عن ابیه محمد عن جده زید عن جده ابیه الداعی عن الشيخ ابی جعفر الطوسی و عن السید غیاث الدین عن
 ابیه **ح** وعن عن ابیه **ح** وعن عن ابن زهره عن الشيخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب عن الطوسی
ح وعن السید غیاث الدین عن سلطان الحاکم خواجه فیروز المذنب و الدین محمد بن محمد بن الحسین الطوسی عن ابیه

عن فضل الله الراوندی عن السيد ذي الفقار عن شيخ الطائفة **ح** وعن العلامة وابيه عن السيد علي بن طاووس
عن الشيخ حسين بن احمد السورة وسه عن العام والطبري عن ابي علي عن ابيه **ح** وعن العلامة وابيه عن
السيد علي بن طاووس عن الشيخ علي بن النجباط عن عربي بن مسافر عن العام عن ابي علي عن ابيه **ح** وعن
كمال الدين بن حمادي عن السيد عياث الدين ومحمد بن صالح عن السيد رضي الدين حلي بن طاووس عن الحسين بن
احمد عن العام عن ابيه علي عن ابيه **ح** وعن العلامة عن ابيه عن اسحق بن عبد القاهر الاصفهاني عن ابيه الفرج عن
بن قطب الدين الراوندی عن محمد بن الحلي عن شيخ الطائفة **ح** وعن السيد محي الدين بن زهره عن ابن البطريق
عن الطبري عن ابيه علي عن ابيه **ح** وعن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد عن السيد محي الدين بن زهره عن
ابن البطريق عن الطبري عن ابيه علي عن ابيه **ح** وعن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد عن السيد محي الدين
بن زهره عن الشيخ رشيد الدين بن شهر آشوب عن السيد ابي فضل الداعي بن علي الحسيني والسيد ابي الرضا
فضل الله بن علي الحسيني وعبد الجليل بن عيسى ابي الفتح احمد بن علي الرازي ومحمد بن علي بن عبد السمك النيشابوري
ومحمد بن الحسن السوهاني الفقيه الصالح الثقة والابي علي الطبري وجماعة غيرهم عن الشيخ ابي علي وعبد الجبار المعري
عن شيخ الطائفة **ح** وعن السيد محي الدين عن الشريف الفقيه عن عز الدين ابي الحارث محمد بن الحسين بن علي
الحسيني عن الفقيه قطب الدين عن محمد بن علي الحسن الحسيني عن شيخ الطائفة **ح** وعن السيد محي الدين عن شاذان
عن الطبري والابي غالب عبد القاهر بن حمويه القتي والطبري عن ابي علي وابن حمويه عن الفقيه حاكم بن بابويه القمي عن
شيخ الطائفة وعن الشيخ نجم الدين بن ناعن والده عن محمد بن جعفر المشهدي عن الشيخين الاجلين الحسين بن مهتبه الله
بن وطبه والابي البقار مهتبه الله بن ناعن ابيه علي عن ابيه **ح** وعن نجم الدين عن ابيه عن الشيخ ابي الفرج عن ابيه
قطب الدين عن محمد بن الحسن عن شيخ الطائفة **ح** وعن ابيه الفرج عن السيد ضياء الدين فضل الله عن السيد
ذي الفقار عن شيخ الطائفة **ح** وعن ابيه الفرج عن الطبري عن ابي علي عن ابيه شيخ الطائفة محمد بن الحسن
الطوسي رضي الله عنهم اجمعين **ح** وعن العلامة عن ابيه والمحقق السيد بن ابني طاووس عن السيد فخار عن
عن شاذان عن الشيخ ابي عبد الله جعفر بن محمد الدورستبي عن المفيد شيخ الفضلاء محمد بن محمد بن نعمان وعن الدور
بستي عن ابيه عن الصدوق ابن ابويه القمي **ح** وعن الشيخ نجم الدين بن ناعن ابيه عن الشيخ ابي الفرج عن
السيد صفي الدين المرتضى بن الداعي الحسيني عن الشيخ ابي عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن العباس الدوربستي
عن ابيه عن الصدوق **ح** وعن ابيه عن ابيه الفرج عن السيد بن الاجلين ناصح الدين ابي جعفر محمد السعيد
بن الدين ابيه القاهر المرزبان بن الحسن بن محمد الدوربستي عن ابيه عن الصدوق **ح** وعن السيد محي الدين
بن زهره عن عربي بن مسافر عن ابياس بن هشام عن السيد الموفق ابي طالب بن مهدي السليقي العلوي
عن شيخ الطائفة **ح** وعن السيد ابي الحسن بن علي الجعفي والشيخ ابي جعفر الدوربستي عن الصدوق **ح** وعن السيد

السيد محمد الدين بن زهره عن ابي المكارم حمزة بن هرون عن الشيخ المسكين الى منصور محمد بن الحسن بن المنصور النفاخر
عن ابي الوفاء الموصلي الحسيني الحمدي عن شيخنا الصدوق محمد بن بابويه وهذا على الاسانيد وعن السيد محمد بن الحسين بن علي
عن الشيخ ابن ادريس عن الشيخ عروبة بن مسافون الرئيس عميد الروساين جيا عن القاضي احمد بن قدامة عن الشيخ ابى
عبد الله المفيد محمد بن محمد بن نمان ح وعن السيد محمد بن الحسين بن محمد بن الحسن الجيني عن الفقيه قطب الدين
عن السيد ابى العصام عن المفيد بكتبته ورواياه ح وعن الشيخ نجم الدين عن ابيه عن محمد بن جعفر الشهيد عن النعماني
الموصلى عن السيد ابى الوفاء المحمودى عن المفيد ح وعن ابيه عن علي بن بجاي الخياط عن ابن مسافر عن عميد الزركلي
محمد بن علي بن جيا عن القاضي احمد بن قدامة عن شيخنا المفيد ح وعن شاذان عن احمد بن محمد الموسوي عن ابن
قدامة عن السنين الاحلبيين المرتضى والرضي جميع مهنفاتها ورواياتهم ح وعن السيد غياث الدين عن خواجه
نصير الدين محمد بن محمد بن محمد بن عبد الله عن السيد فضل الراوندی عن كنه بن احمد الحلطي عن ابيه عبد الله بن ابيه
غانم العصى من السيد المرتضى رضي الله عنه ح وعن السيد قياس الدين عن القاضي عبد الله بن محمود عن السيد
الاظم العامرات الرباني كال الدين حيدر بن محمد بن زيد الحسيني عن محمد بن علي بن شهد اشوب عن النبي بن
بن ابى زيد عن ابيه عن السيد رضي بكتبته ورواياته سيما كتب حج البلاغة وبلاسانيد عن ابن شهر آشوب عن
السيد ابى الصمصام عن المفيد والسنيين والطوسي والنخاش وعنه عن السيد وابى عبد الله محمد بن علي الحلو
عن السيد المرتضى جميع تصانيفه ورواياته وعن السيد الرضا بكتبته ورواياته ح وعن السيد محمد بن الحسين بن
السيد عز الدين عن الشيخ قطب الدين عن السنيين الاحلبيين المرتضى والمجتبي بني الداعي عن ابى جعفر الدورست
بستي عن الصدوق والسنيين الرضي والمرقزي رضي الله تعالى عنهم وعن ابن نما عن الشهيد عن المازندراني
عن النبي عن ابيه ابى زيد البحر جاني عن السنيين الرضي المرتضى ح وعن ابن نما عن محمد بن جعفر عن عبد الله
ابن جعفر الدورستی عن جدّه عن المرتضى والرّضی والصّدوق ح وعن ابن نما عن الخياط عن السيد
شرفنا الاطفي عن الشيخ ابى الفتوح الرازي عن القاضي الفاضل حسن الاسترآبادي عن ابن قدامة عن
السينيين ح وعن ابن نما عن الشيخ ابى الفرج عثمان الرحيم بن احمد بن الافوه البغدادي عن الشيخ ابى
غانم العصى الهروي الشيشي الامامي عنها ح وعن علي بن خياط عن الشيخ علي بن الهرود الكمال عن الحسن بن علي
ابن عبده عن ابى السعادات احمد بن المطوري الطاطري عن ابن قدامة عنها ح وعن الشيخ محمد
بن صالح عن رضى الدين الادبي الحسيني عن ابيه محمد بن حبه زيد عن جد ابيه الفقيه الداغستاني
عن الشيخ والسنيين ح وبلاسانيد المتواتره عن المحقق وسديد بن مطهر ونجم الدين بن نما وغيرهم
سند الضعيف الكامله عن السيد فخار والشيوخ نجيب الدين بن نما عن الشيخ محمد بن جعفر الشهيد سماعه عن
السيد بهاء الشرف يقر الشرف الاجل نظام الشرف ابى الحسن العلوي وقراءته على ابيه وعلى الشيخ

الفقیه سید الله بن محمد الشیخ المعری جعفر بن ابی الفضل بن شعرة و الشریف ابی القاسم بن علی
 و الشریف ابی الفتح ابن الجعفر و الشیخ سالم بن قنار و یحیی عن السید بها ع الشرف لنده المصور
 فی اول الصحیفه الکامله زیو و ابی محمد و انجل اهل البیت و الدعاء الکامل **ح** و عن الشیخ الاجل نجیب الدین
 بن قنار عن النخاط عن الشیخ غریب بن مساف عن السید الاجل عن الشهدید عن المزیدی عن الشیخ جمال الدین محمد بن
 صالح و غیره من الفضلاء الاخیار عن السید فخر عن الشیخ الاجل الاعظم عمید الروسار سید الله بن جعفر
 السید الاقل **ح** و عن السید فخر عن الشیخ الاجل محمد بن محمد بن هریر عن المعروف ابن الکمال عن ابی
 طالب حمزه بن شهریار عن السید الاجل **ح** و عن السید فخر عن ابن ادریس عن ابی علی عن ابیه **ح**
 و عن ابن ادریس عن العلاء الطبرسی و الیاس بن زمام الحائری و ابن رطبه السوری و غیرهم عن السید
 ذی القدر بن معین و الشیخ ابی علی عن شیع الطایفه **ح** و عن ابن ادریس و ابن شهر آشوب و ثاقب
 عن عبد الجبار المعری و ابی علی عن شیع الطایفین **ح** و ابی الاسود المتواتره عن شیع الطایفه عن الشیخ
 ابی عبد الله الحسین بن عبد الله الفخاری عن ابی الفضل **ح** و عن الشهدید عن السید تاج الدین عن
 والده ابی جعفر القاسم عن خاله تاج الدین ابی عبد الله جعفر بن محمد بن معین عن ابیه السید محمد الدین محمد الحسن
 معینه عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب عن جده عن شیع الطایفه **ح** و عن السید تاج الدین
 عن السید کمال الدین المرتضی محمد بن اناوی عن خواجہ نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی عن ابیه عن السید ابی
 الرما فضل الله الحسینی عن السید ابی الصمصام عن شیع الطایفه باسانید المتکثره عن الامام سید الساجدین
 علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله و سلامه علیهما **ح** عن السیدین ابی طاهر عن الشیخ حسین بن احمد
 السوادانی و عن العلاء الطبرسی عن ابی علی عن شیع الطایفه **ح** و عنها عن علی بن یحیی النخاط الحلبي عن
 بن مسافر العبادی عن العلاء الطبرسی عن ابی علی عن ابیه و عنها عن الشیخ الفضل اسعد بن عبد القادر
 عن الشیخ ابی الفرج الرازی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن الحسن الحلبي عن شیع الطایفه محمد بن الحسن
 الطوسی رضی الله تعالی عنهم کتبه و رواياته و رواياتهم کما کتاب هدایت الاحکام و الاستبصار و فیها
 مستند عن العلماء الاخیار عن جماعه کثیره منهم شیع الطایفه و فیها فی العلوم العقائیه و الفقهیه ابو عبد الله محمد
 بن محمد بن النعمان المفید و ابو عبد الله الحسین بن عبد الله الفخاری و ابو الحسین جعفر بن الحسن بن جسد و ابو
 ذکر یا محمد بن سیدان الحمدانی و غیرهم عن الصدوق و رئیس المحدثین محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
 بن بابویه القمی کتبه و رواياته کما کتاب من لا یحضر الفقیه و عن شیع الطایفه عن جماعه کثیره منهم المفید و ابن
 الفخاری و احمد بن عبد الله عن الشیخ الصدوق ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه النضی و عن ابیه غالب احمد
 بن محمد الرازی و ابی عبد الله احمد بن ابراهیم الصمیم ابی المعروف بابن ابی رافع و ابی محمد هریر و بن موسی

التلعکبرے و ابی الفضل محمد بن عبد السمیع عبد المطلب الشیبانی جمیعاً عن شیخ علمائنا الربانین تلمذ الکلام
 و رئیس المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب و الکلینی الرازی بکتابہ سیم الکتاب الکافی الشیخ علی بن حسین کتاباً
 لم یصنف فی الاسلام مثله باسائده المثبتة فی الایام المعصومین عن سید الانبیاء والمرسلین و اشرف الاولین
 و الآخرین عن اللہ تبارک و تعالی رب العالمین و منهم عنہ الصلوات علیہم اجمعین عن جبرئیل عن امیر القضاة
 و عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن خالق السموات و الارض و عن اسرافیل عن اللوح عن القلم عن اللہ
 تعالی رب العالمین کمل کتاب صنفه علمائنا و رده فهو داخل فی ہذا سائداً لا ماضی و اما کتب
 العامة فمن العلامة عن ابیہ عن السید صفی الدین بن محمد الموسوی عن الشیخ نصیر الدین ابراہیم ابن اسحق
 الجوانی عن السید فضل اللہ الرازی عن الشیخ ابی المظفر عبد الواحد بن احمد بن محمد بن رشید اسکرانی
 فی واره بحمد شیعکان عن سعد بن ابی سعید عن محمد بن عمر بن شوبہ عن محمد بن یوسف بن مطر عن محمد بن سہیل
 بصیحة **ح** و عن السید رضی الدین بن طاووس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الذری عن رشید الدین بن
 شہر آشوب المازندرانی عن ابی عبد اللہ محمد القراوی عن عبد الغفار النیشاپوری عن ابی احمد الجلودی
 عن ابی اسحق ابراہیم بن محمد بن سفیان الفقیہ عن ابی الحسن مسلم بن الحجاج بصیحة **ح** و عن العلامة عن ابیہ
 عن الشیخ علی بن محمد المندانی الواسطی عن ابیہ عن امین الحضرت ہبۃ اللہ عن ابی علی ابن المذہب عن احمد بن
 جعفر بن احمد ابن القطیعی عن ابی عبد الرحمن عن ابیہ احمد بن حنبل بمسندہ **ح** و عن ابیہ عن علی بن محمد
 المندانی لفر القاضی الحسن بن ابراہیم الفارقی عن احمد بن ثابت الخطیب عن القاسم بن جعفر الباشمی عن
 ابی علی اللؤلؤی عن ابی داود النحسائی بمسندہ **ح** و عن العلامة عن ابیہ عن المندانی عن القاضی
 ابی طالب الکتابی عن ابی طاهر الباقانی عن عبد الغفار عن ابی علی الصغاف عن ابی علی الاسدی عن
 احمد بن محمد النسائی عن محمد بن الحسن الشیبانی عن مالک بن انس الاصبی لموطاء **ح** و عن الشیخ ابی زکریا
 یحییٰ بن البطریق عن مسر الاصل عن الشریف الخطیب ابی حیدر و الباشمی الباشمی عن حمید بالجمع بن الصغیر
 البخاری و سلم **ح** و عن ابن البطریق عن عبد اللہ بن منصور الباقانی عن الحسن بن زریب بالجمع بن
 الصغیر التتہ البخاری و سلم و الزمذمی و السجستانی و مالک بن السن و زریب البدری و عن السیفی
 بن محمد الموسوی عن المندانی عن ابی القاسم ابن حسین عن القاضی ابی عبد اللہ القضاة عن کتاب الشیخ
 فی الحکم و الاداب من کلام سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ و الطریق الی ہذہ الکتاب اکثر من ان تحصی
ح و اما کتب القراءۃ فمن الشہید عن السید تاج الدین عن الشیخ جمال الدین یوسف ابن حماد عن السید
 رضی فتا و عن عمر بن یحییٰ عن محمد بن عمر الطریبی عن علی بن محمد المالقی عن عبد اللہ بن سہیل عن الشیخ
 ابی عمرو الدانی کتاب التیسیر فی القراءۃ السبع **ح** و عن الشہید عن الشیخ جمال الدین احمد الکونے

عن الشيخ محمد المصري عن الشيخ زين الدين علي المرتضى عن الشيخ عز الدين حسين بن قناده المعنى عن الشيخ مكي بن
يوسف بن عبد الرزاق الاصفهاني عن ناظم الشاطبية المعروفة بجزالاماني ح وعن السيد فضل الله
الراوندي الحسيني عن ابي الفتح ابن ابي الفضل الاخشيدي عن ابي الحسن علي بن القاسم النخاط عن عمر بن
الكسائي عن الشيخ جمال الدين احمد بن موسى بن مجاهد في القراءة السبع ح وعن الشهيد عن السيد تاج الدين عن
الشيخ جمال الدين يوسف بن حماد عن السيد رضي الدين بن قناده عن ابي حفص البتريزي عن قاضي بهار الدين
عن ضياد الدين يحيى بن سعدون القرطبي عن الشيخ عبد الرحمن عاب بن كمي بن ابي طالب المقرئ بكتاب
الموجز في القراءات ورعايت في التجريد وسائر كتبه في القراءات ح وعن السيد محي الدين بن زهره عن
حمزه زهره عن ابيه عبد الله بن زهره عن الشيخ ابي عبد الله حسين بن عبد الواحد القيسري بكتاب التبيين
لدى القراءات السبع ح وعن السيد محي الدين عن الشيخ المقرئ علم الدين ابي الفتح العليم عن الشيخ علي
بن البركات بن خليفة الحمد دا عن الخطيب عبد الواحد بن علي الشيخ ابي الحسن علي ابن احمد المعري المعروف
بابن البناء بكتاب التذكار في القراءات السبع ويعقوب الى غير ذلك من كتب القراءات وغيرها
وذكرنا من الطرق الى الكتب التي ذكرناها واما كتب اللغة فمن العلامة عن ابيه عن الشيخ مهذب الدين بن
ابن برويه عن محمد بن الحسين بن علي بن محمد بن الحسن بن علي بن عبد الصمد التميمي النيشابوري عن ابيه عن الاديب
ابي منصور بن القاسم البجلي عن ابي الفراء اسمعيل بن حماد الجوهري بكتاب الصحاح في اللغة ح وعن السيد
فخار عن ابي الفتح محمد بن المندابي عن ابي منصور موهوب بن احمد بن النضر الجوهري عن الخطيب ابي
ذكريا البتريزي عن محمد بن الجوهري عن ابي بكر بن التجراح عن ابن دريد بكتاب الجهمه وسائر مصنفات
وروايات واخبارات ح وعن السيد فخار عن ابي الفتح عن الرئيس ابي عبد الله الحسين بن محمد بن
عبد الوهاب المعروف بالبارع عن محمد بن احمد بن مسلم العدل عن ابي القاسم اسمعيل بن اسعد سليمان
بن سعيد عن ابيه بكر محمد بن القاسم بن بشاد الانباري عن ابيه القاسم عن عبد الله بن محمد الراسمي عن ابي
يوسف يعقوب بن اسحق السكيت الشهيد الملقب بكتاب اصلاح المنطق وكان من خصيص اصحابه
ابي جعفر الجواد ابي النضر الهادي صلوات الله عليه راوى عنه ثعلب ح وعن السيد فخار عن عميد
ابي منصور مهيبه الدين ايوب بن ابن الغفار عن سعيد الخير عن محمد بن محمد المطري عن جدى ابي نعمان احمد بن عبد
الحافظ الاصمها في المقبول عند الخاصة والعامة وله كتب منها كتاب عليه الاولياء عن محمد بن احمد بن كيسان
النخعي عن ابيه القياس ثعلب احمد بن يحيى بكتبته وروايات منها كتاب الفصح ح وعن العلامة عن ابيه عن
الشيخ مهذب الدين محمد بن يحيى بن كرم عن ابي الفرج ابن الجوزي عن ابن الجوزي عن الخطيب البتريزي
عن سلمان بن ايوب الرازي عن احمد بن فارسي بكتبته كتاب محل اللغة ح وعن ابيه عن السيد فخار

عن ابی الصبح ابن الجوری عن ابن الجوی البقی عن الخطیب البزینی عن الوزير ابی القاسم المقرئ عن ابی
عبد اللہ بن محمد البروی مکتبہ سیماء الغریبین له **ح** وعن السید قحطاد عن عمید الرواس عن ابن القضا
عن محمد بن محمد بن المبارک بن عبد الجبار عن ابی الحسن احمد بن محمد بن عبد و س عن الحسن بن عبد الغفار الجوی
عن محمد بن السمر عن حسن الشکری عن ابی اسحق الزیادی عن ابی سید عبد الملک الاصمعی مکتبہ **ح**
وعن العلّام عن السید رضی الدین علی بن طادس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربے عن الموفق ابی
عبد اللہ احمد بن شہر یار الخازن عن ابی محمد عبد اللہ بن احمد بن الحشاش الجوری لغوی المعرب مکتبہ
ورواياته ومقراته من كتب الادب والتفسير والاحاديث وغيرها **ح** وعن ابيه عن السيد
قحطاد عن ابن السدائي عن ابن الحق البقي عن الخطيب البزيني عن ابيه العلان سليمان الممرتي مکتبہ
ورواياته **ح** وعن والده عن الشيخ بن كرم بن الجوري عن ابن الجوی البقی عن الخطیب البزینی عن ابی
العلّام الموی و ابی القاسم عمر بن ثابت الثمانين و ابی الحسن بن عبد الوارث جميع كتبهم ورواياتهم **ح**
وعن الثمانين عن ابيه الفتح بن حنی جميع كتبه ورواياته سيما عن الخاصة **ح** وعن الزنج جميع كتبه **ح**
وعنه عن ابی العباس المبرد جميع كتبه **ح** وعنه عن المازني ابی عثمان جميع كتبه **ح** وعنه عن المحمدي
بمصفاته **ح** وكذا عن ابيه الحسن الاخش عن تصانيفه **ح** وعنه عن سيدي مکتبہ سیماء الكتاب الملقب
اسم الكتاب سيويو منه **ح** وعنه عن الشيخ الاعظم الخليل بن احمد كتبه ورواياته **ح** وبالا سائذ المتوازيه
عن الصدوق محمد بن بابويه عن الخليل الامامي الثقة مکتبہ ورواياته عن الخاصة عن الائمة المصدين صلوات الله
عليهم اجمعين **ح** وعن العلّام عن نجم الدين الكاظمي عن اثير الدين الفضل عن الابهري جميع رواياته ومصنفاته
وكذا عن افضل الجوهري **ح** وعنهما عن قحطاد بن محمد بن الخطيب الرازي بمصفاته ورواياته وغيره والاداء
ادام الله تبارك وتعالى تأييداته وتوفيقاته هذا الكتب وغيرها تمام اذكره باختصار من الكتب التي
صنف في الاسلام سيما كتب التفسير والاحاديث عنى واخذ عليه ما اخذ على من الاحتياط في الرواية و
التقوى من العمل ولا يفتي الا بالاجود فانه لا يضل سالكه سيما اليوم فان السبل منحرفة الا ما يكون داعيا
كصلوة المجهدة في زمان الغيبة مع اني احتياط فيها ايضا مع ان وجوه كالتسبيح عنده واما مثل
وجوب السورة او استحبابه وكذا السلام والتغوث فان الظاهر ان امثالها من المشابهات والاحتياط
فيها ان لا يتكبر ولا يفتي بالوجوب ولا الاستحباب كما يرى من على ثم اتى اوصيه ونفى الخاطئة بتوى الله
تبارك وتعالى فانها وصية الله تعالى في الاولين والآخرين واثار مراقبه والاخلاص لرفي العلم والعمل
انما من كلهم ملكي العالمين والعالمون كلهم ملكي العالمين والخالصون كلهم ملكي العالمين والخالصون
خطر عظيم وان يقر كل يوم من القرآن العظيم جزوا بالتدبر والتفكر ولا يخطئ في كل يوم وصية مولانا

میرالمومنین لایحه ابی محمد حسن سید شهاب اهل الجنته اجمعین التي مذكورة في نيج البلاغه وان لميل ما وبوصايا
 الاخسر وبوصايا باقى الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين وان لا يترك الرياضات والجهاد
 كما قال الله تعالى والدين جاهدوا فيها لنهيمهم سبلنا وان المدلع الحنين وعليه ان تبدى به في الاخبار الواردة
 في الاخلاف المرضية في الاطوار الرزية والاحتساب عنها وعليه بالمداومة بالدعوات وان يسئل منه كما
 ان يجعله من اولياءه الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون ثم الماسول منه ان لا ينافي حيا ومتناسيا في
 نظام اجابته الدعوات وعقيب الصلوة منقبة ببناء الدائرة اخرج المرويين الى رحمة ربهم الفنى محمد
 تقى بن مجلسى عفى عنها واحمد الله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين محمد
 وعترت الطيبين الطاهرين **لل** اخوند ملا محمد صالح ما زدرانى اين احمد از مشاهير علماء هيرافا ضل کامل
 بوده واز ملا زده اخوند ملا محمد تقى مجلسى و دختر مجلسى عيال د بوده و در مدبر امر عانيت فقر وفاقه
 نجوى که اگر چه بزرگى خواست نوشته باشد کا غنم قدورش نبوده بلکه بر روى استخوان و چوب مى
 گویند که فقر ملا محمد صالح نجوى بود که از شدت کهنکى لباس مجلس درس از کثرت جيا حاضر مى شد بلکه
 بلکه در بيرون مدرس در گوشه مى نشست و صد ارامى نشیند - و آنچه تحقيق مى کرد بر برک چارمى نشست
 و مرد مجلس درس را کمان اينکه او فقيرست که براى مکدى و اعانت خلق بدانجا حاضر مى شد و تا آنکه در کيه
 از ايام مسير بر استا که ملا محمد تقى مجلسى باشد مشکى شد احتمال آن اعصال را بر روز و يکروز اخذند روز و دوم
 نيز ان اعصال بر حاضران نخل مکرديد بر روز سوم انداختند و در اين اثنا کي اراى مجلس درس گذارش بديده
 افتا و يد که ملا صالح عيار بر خويچيد بر برگ چادر بيارستوده کرده و پيش روى او ريخته اين شخص براى
 و ارمش ملا صالح براى اينکه زير جابه نداشت براى او تواضع مکر و پس اين شخص دوسه برک چادر
 برداشته ديد که در آنها حل اين اعصال شده روز سوم مجلس درس رفتند کسى حل اين مفصل ننموده شخص
 تحقيق کرد ملا محمد تقى تعجب کرده اصرار داشت که اين تحقيق از تونيت آخر الامر ان شخص ابراز انيمنى
 کرد و کشف حال ملا محمد صالح نموده اخوند مجلسى نگاه کرد و ديد که ملا محمد صالح در بيرون نشسته متجاور نشاء
 و لباسى از براس او حاضر ساخت و او را بمجلسى خواست و تحقيق آن اشکال را از او شنفاها شنيد پس
 براى او رسوم و زرق معننى قرار داد و تا اينکه ملا محمد صالح را ميل با قطع کشيد منقطع خواست روزى
 آن منقطع از اخوند کفشي مطالبه کرد و اخوند ملا صالح کفش گرفت و بهمهرا بمجلس درس برد ملا محمد تقى در
 اثنا درس نظرش بر گوشه کفش افتاد و دانست که ملا محمد صالح را ميل بزواج است بعد از انقضاء
 درس ملا محمد صالح را که داشت تا اينکه خلوت شد او را همرا خود با ندر و ن خان برد و دختران خان
 را بر او عرض کرد که هر يک که خواهى قبول کن ملا محمد صالح کي را قبول کرد و ملا محمد تقى در بها نشاء

از انبواج او در آورد و او را کتاب خانه خود منزل داد و رضوان الله علیها پس طلاب علوم حقه
 حقیقه مباد که از فاقه و فقر ملول گردند و از اعایق تحصیل دانند بلکه خدا تعالی را قدرت تامة است
 و فقر را بعبا تبدیل می سازد و با اینکه فقر زینت علم است **و دیگر** گویند که بسیار قلیل الحافظ بود
 بخوکیه هر روز که بخوانه است و دش برای درس میرفت در خانه او را در آنمیدانست بر بالای در خانه نوشته بود
 که این خانه استاد زمانه بنبر بالامیرفت که موعظه کند گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس پس ساکت
 شد زمانی بسکوت گذشت فرزند ارجمندش آقا هادی در پای منبر نشسته بود و پدرش عرض کرد که
 که و القرآن الحکیم را فراموش کردی از منبر باین آمدن را فراموش نمودی پس از منبر برآید تا من بروم
 بر منبر و من موعظه بنایم پس ملا محمد صالح برآید و آقا محمد هادی بر بالای منبر رفت و موعظه کرد **و محمد**
 ملا محمد صالح بآن قلت حافظ از اکامل و افاتل دوران شد از قلت حافظ طالب علم مباد که ما یوسس کرد
 و بلکه همت را عالی کند و سعی کند چنانکه ملا سعد تفتازانی پسر خود گفت که تو در تحصیل مرتبه که در نظر آوردی
 گفت مرتبه که تو در نظر آوردی ملا سعد گفت که تو چیزی نخواهی شد زیرا که من مرتبه امام جعفر صادق را در
 در نظر آوردم باین مرتبه رسیدم تو که مرتبه مرا در نظر آوردی چیزی نخواهی شد - **ایضا** معروف
 که سکاکی کار کرد و پس و مدت یکساله با نهایت استادی مقبضه کار و خوب ساخت برای سلطان
 سلطان با و صحبت میداشت پس مانی وارم شد سلطان بنای صحبت و سکالده با او گذاشت و از
 صحبت سکاکی گذشت چون سکاکی حال را بدان منوال مشاهده نمود فهمید که علم از همه ضایع بهتر است از
 کار و کسری برداشت و طلب علم نمود و نزد استادش رفت استاد گفت که عبارته بنویس که بگویم
 و امشب بسیار دوست کن و صبح اندر نزد من بگذران و آن عبارت این بود قال الشيخ ابو حنیفه
 جلد الکلب تطهر بالذباغ سکاکی ان عبارت را و آن شبانه روز تقریبا بقدر هزار دفعه تکرار نمود و صبح
 نزد استاد رفت و بر او استاد باین عبارت خواند قال الکلب جلد الشيخ ابو حنیفه تطهر بالذباغ او تا
 بخندید و گفت تو قابل تعلیم هستی پس سکاکی دست از طلب برداشت و از خود مایوس شد و مدت
 یکسال سیاحت کرد پس رسید بجایی که چشمه از بالا قطره قطره از آن آب نزول میکند و بچکد و در
 زیر آن سنگی بود که از آن قطرات میروید و در سوراخ شده بود پس سکاکی گفت که آب باین نرمی
 سنگ بان صلابت را برورده و سوراخ کرده و قلب من صلب تر از سنگ نیست بار دیگر سکاکی
 طلب علم رفت تا اینکه جامع و فاضل و صاحب تالیف شد و این دین کبالت واقع شد اجماعا حاصل نمود
 ملا محمد صالح بن احمد از اندرانی از اعیان علماء است و حاشیه بر معالم الاصول نوشته و شرحی نیز
 بر زبدة الاصول شیخ بهائی نوشته و شرح زبده شیخ بهر از سایر کتب اوست و حواشی بر کافه

کلینی نوشته و خوب هم نوشت که آقا محمد هادی پسر صالح مازندرانی سابق الذکر است و او نیز از
 مشایخ فضل است و تالیفات متعدده دارد مانند شرح فارسی عن معالم و شرح فارسی بر شرح خمسه و
 شرح فارسی بر شافیه و مرآت حاجب و ترجمه قرآن با نشان و نزول و بدو نیک استخاره بایات قرآنیم
 و او قاضی نیصاری را قاضی سوداوی نام نهاد و نشان و نزول او نهایت شهرت بین الناس است و
 فی الحقیقه خوب نوشته است و سبب شستن از جنین بود که آقا هادی از اصرار داشت و یا از اراده
 داشت و قتی غش نمود و طولی کشید پس مردم را گمان آن شد که او فوت شد و از القبرستان برده دفن
 کردند و احتیاطاً قمش بر بالای دهن او گذاشتند و کیمش را از قبر برآوردند که اگر بهوش آید نفس کشی
 برآید او باشد و یا فریاد کند پس او بعد از دفن بهوش آمد و دید در میان قبرست پس نذر کرد که اگر
 سلامت از قبر برآید قرآن را ترجمه کند و نشان نزول بنویسد پس فریادی کرد و دختر بانی در آن
 قبرستان منزل کرده بود و دختر در حال قبر میجوید بکبر فعه شتر از آن صدای قبر که از قمش برمی آید
 که دختر بانی نیز یک رفت آواز از قبر شنید پس بابل شهر خبر کرد و ایشان آمدند و او را از قبر بیرون آوردند
 بخانه آوردند پس صحت یافت و قرآن را نشان نزول و ترجمه نوشت و فی الحقیقه مختصر مفید نوشته و این فیه
 نیز در بعضی از مقامات بر نشان نزول او و دقیق او حاشیه نوشته ام و در مقام ایراد بر آدم و احوال
 کرامات این بزرگوار چهره است که از کربیه انما و لکنم الله و رسوله نوشته است باین عبارت مترجم گوید
 که هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد بگویم تا شناسد منم هادی بن محمد صالح مازندرانی هر دو چشم
 کور و هر دو گوشم کور باد که اگر دروغ گویم شبی از شبهای گذشته ایام جوانی در خواب دیدم که عبارت یعنی
 که در آن قبر و صدوقی بود و مرد پیر کشته بود و برادر اعراف منم مولانا عبدالباقی کتانی زکریا
 و درست داشت و میخواند با فصاحت و بلاغت قرآنی اما قرآن بنویس گفتم این چه کتابیست گفت
 پیر گفت این مصحف علی است پس من مصحف را کشودم اتفاقاً در صفحه دست راست آیه کریمه انما
 و لکنم الله بود و سطرهای طولانی داشت و وسط از آن در وصف خانواده رسالت بود و بیدار شدم
 از آن کلمات هیچ بخاطر من نماند باز همان لفظ خواجم را بوده ناگاه همان مکان شریف و همان مصحف را
 دیدم با خود گفتم مگر بخواجم این آیه را شاید بخاطر بماند پس مگر از بازیدار شدم و همان مصحف را
 شده بود بجز کلمه زوج البتول و در وصف حضرت امیر المومنین عم و غریب ترا که بعد از چندین سال
 برادر من اظهار نمودم که مصحف امیر المومنین را در خواب دیدم پیش از ذکر تفصیل از خواب گفت که
 پیش ازین من این مصحف را در خواب دیدم و در آن اسم مبارک حسین را مشاهده کردم و مخفی
 که آقا هادی شایع مفاتیح آقا محمد هادی بن محمد صالح نیست بلکه شایع مفاتیح آقا هادی برادر او

عالم محسن فیض است و آن شرح مختصر است از نالک و مدارک چنانکه متین که کتاب محتاج باشد نیز مختصری از آنجا
 است و کذا اقل لوسمه بخضر المسالك لکان اولی **لوی** اخوند ما محمد تقی بن مقصود علی محمدی اهل
 تعالی المجلس الرضوان از جهاد فضل و روزگار و صنایع و علمای اخیار و زهد و ورع و تقوی و اورا شعاری
 قاعده شیخ بهائی زید بهایه میباشد و از مشایخ اجازه پسرش اخوند ما محمد باقر و میرزا محمد بن حسن شیرازی
 و آقا جمال خوانساری و شیخ جعفر قاضی و غیر آنهاست و معاصرا با اخوند علامه ری است و از تالیفات او
 شرح بن بن الحیفه الفقیه فارسی و شرح و کبریه ان کتاب عربی و اسم ثانی و روضه المتقین است و حواشی
 بر اصول کافی که در حل اخبار معلقه فی الحقیقه تدبیرها نموده و کتاب شرح صحیفه کامله سجادیه و رساله رضاء و
 رساله اوزان و مقادیر و شیخ اسد الله کاظمی در مقدمه کتاب مقابیس نوشته است که آن بزرگوار
 صاحب کرامات ماهره است و اخوند مزبور خود در شرح فیه نوشته است که چون حضرت آفریدگار را
 توفیق زیارت حیدر کرد اگر است فرمود به برکت آن بزرگوار کشفات بسیار برش روی داده که عقول
 ضعیفه آنرا متحمل نمیتواند شد و در آن عالم دیدم بلکه اگر بخوام میگویم که در میان نوم و یقظه بودم ناگاه
 دیدم که در سیمین رای میستم و مشهد اخبار و غایت ارتفاع و زینت دیدم و دیدم بر قبر سکرتمین لباس
 های بهشت آکنده بودند که در دنیا مثل آن ندیده بودم و دیدم آقا سید محضرت صاحب الامر که
 و بر قبر تیرده روی آن بزرگوار بجانب راست پس چون آنجناب را دیدم شروع کردم بخواندن
 جامعه بصورت بلند مانند روح گویندگان پس چون تمام کردم آنجناب فرمود که خوب زیارتی است
 عرض کردم ای آقای من روح بقدای تو باد این زیارت جد تو است و اشاره بجانب قبر نمودم آنجناب
 فرمود بے داخل شو چون داخل شدم نزدیک بدر ایستادم آنجناب فرمود که پیش بیا عرض کردم که
 میترسم که بسبب ترک ادب کافر شوم آنجناب فرمود که چون باذن ما باشد باکی نیست پس اندک
 پیش رفتم و حال آنکه ترسناک بودم و میل زیدم پس آنجناب فرمود پیش بیا پیش رفتم تا نزدیک
 آنجناب رسیدم آنجناب فرمود بنشین عرض کردم که میترسم پس فرمود که نترس نشین پس چون شستم مانند
 غلامی در نزد آقای بزرگوار آنجناب فرمود استراحت کن مرغ نشین پس بدستیکه تو حجت کشیدی و پیاد
 و پیابرم نه آمدی با بملکه از آنجناب با نسبه باین بنده الطاف عظیمه و نکلمات لطیفه واقع شد که اکثر آنرا فراموش
 نمودم پس از خواب بیدار شدم و همان روز سبب زیارت فراهم آمد بعد از آنکه مدت بود که راه مسدود بود
 پس موانع رفع شده و پای برهنه و پیاده زیارت آنجناب مشرف شدم و شبی در روضه مقدسه مکث
 را نیز زیارت را خواندم و در راه دور روضه کرامات عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد و حکایت این خواب را
 شیخ احمد حسینی در شرح زیارت جامعه از این جناب حکایت داشتند اما مشایخ اجازه اخوند

ملا محمد تقی مجلسی پس شیخ بهائی و ملا عبد الله کتبی و قاضی معزالدین محمد و شیخ یونس جزائری و قاضی ابوالفتح
 و شیخ عبد الله بن شیخ جابر که پسر عماد با در اخوند ملا محمد تقی است و محمد قاسم که خالوی ملا محمد تقی است و
 شیخ ابوالبرکات و اعظم و امیر شرف الدین علی شولستانی و شیخ جابر بن عباس بن شیخ محمد تیلینی که آن
 شیخ محمد اجازه دارد و از پیش نظران پیل نظر از پیل نظر و کذا تا بمشایخ نشسته که محمد بن ثلثه اوایل باشند گویند
 که اوایل حال اخوند ملا محمد تقی مجلسی که هنوز اشتها را برای او نبود شخصی که با اخوند ارادت داشت به
 آنجناب عرض نمود که مرا مسایه است که از دست او و سوسولک او به تنگ آمده ام شبها فساق و اشتها
 را جمع نمیکند و سبها مینماید و بلبو و لعب و شرب خمر و خوان مشغولند تا صبح ایامی شود که در این باب علاج
 نماید آنجناب فرمود که اشب ایشانرا ضیافت کن و مرا نیز وعده بخواد شاید خداوند عالم ایشانرا
 باین وسیله راه هدایت آورد پس آنمزد ایشانرا بضیافت خواست رئیس اشرا گفت که بچه قسم شد که
 تو نیز داخله در جرعه کاشتی گفت چنین اتفاق افتاد اشرا بسیار سرگشته آمد و اخوند ملا محمد تقی را نیز اجاز
 کرد و اخوند پیش از عهد خانه آمد و رفت و در گوشه نشست ناگاه بر سر اشرا را بنالایان او در رسیدند و
 نشستند چون اخوند را در مجلس دیدن برایشان ناگوار آمد برای اینکه اخوند را غیر جنس و سبب وجود او
 عیش ایشان منقض و منقض گردید می شد پس ایشان خواستند که اخوند را از میدان بیرون کرده باشند
 و با اخوند او رده گفت که شیوه که شما در دست دارید بهتر است یا کار که ما پیش گرفته ایم اخوند گفت هر یک
 خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا بینیم که کدام یک ازین دو امر بهتر و خوشتر است رئیس اشرا گفت
 که این سخن از راه انصاف و مقرون بصواب است پس رئیس گفت که یکی از اوصاف ما اینست که
 چون کسی را خود ویم با او خیانت نمی نمایم اخوند گفت که این سخن را من قبول ندارم رئیس گفت که این
 امر از مسئلات این ظایفه است اخوند گفت که هرگز شما نمک خدا را خورده اید چون رئیس این سخن بشنید
 متحائل شد و بی اختیار از جای خود برخاست و رفت و با لایان او هم برخواستند و رفتند صاحب خوانه
 با اخوند گفت که کار بدتر است و ایشان بجهت رفتند اخوند گفت که اکنون کار بد بجا انجام میدهد با چه روی دهد
 چون صبح شد رئیس فساق بدر خوانه خواند آمد و عرض کرد که کلام دیشب که فرمایش داشتید و هشتمه آید وین
 تاثیر کرده اکنون توبه کرده ام و غسل کرده ام آمده ام که شرایع دین را بمن تعلیم نمائی پس بسبب عیش
 اخوند و اشتها و او انشخص از جمله هدایت یافته کان شد و این حکایت را از حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیدم
 که بر بالاسه منبر میفرمود و مخفی ننماید که مردم و توفیق با اخوند ملا محمد تقی مذکور شد و او را داخل در
 سبک صوفیه می شمردند تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بهر صدمه و پیشش و تفرقه پیدا کرد پس در آنوقت مردم
 نیز و توفیق پیدا کردند و کذا اخوند ملا محمد باقر مجلسی رساله در اعتقادات و دردت بکشت تا لایف فرمود و در

در احزان نوشته است که مباد امکان بد کسی بدیدم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیت زیرا که من میسر
 با پدرم بودم در ستر و جهاد از احوال و عقاید او مطلع می شدیم پدرم صوفیه را بدیدانست لیکن در
 بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسکک ایشان متکلم شد تا باین وسیله دفع در رفع
 و قطع و قمع اصول این شجره خبیثه ز قویته نماید و چون نایره شقاوت ایشان را منطقی باخت آنوقت باطن
 خود را ابراز نمود و الا و الدم یا نهایت وسع و تقوی و زهد و عبادت و رها دت و ثقاوت و نقاوت
 است و از خال مفضل اقا سید ابو جعفر شنیدم که گفت ملا محمد تقی برضایت و نحو آن قسمی کرده که قاضی
 از قضاة جن تابع و مطیع او شد از قضا مردی در اصفهان عودسی کرده و شب زفاف بر موس گفته که از فلان
 فلان و طلاق و غلای بیا و پرچم و من وین رفت اما در پیریل شوخی اسم غیبی راند که بیا عروس را بگیرم من بیکر
 بر چند نفیص کرده دنیا فتنه تا مایوس از او گشتند آنوقت خدمت ملا محمد تقی مجلسی رفتند ایشان قاضی را
 حاضر کرده از او عروس را خواستند بعد از نفیص قاضی عروس را آورده گفت شخصی از جن فلان طبله بعیده حاضر
 و اسمش همان بود که بر زبان و اما و جاری شد پس او را برده بود از محمد حسن حسین بن عبد الصمد
 العالمی الهدانی الحجه همدان بفتح ها و سکون تیم است اسم برای قبیله و مراد از حارثی آنکه جناب شیخ منسوب
 حارث همدانی است که معروف بحارث احمد است و از اصحاب امیر المومنین است و اشعار یا حارث همدانی
 من میست یزید خطاب با و است یعنی از اخفا و حارث است و جعبه نسبتش بسوی جعبه بحیم و با و منقطه و حید
 در تحت و آن قریه است از قزاقی حیل عامل آن بزرگوار فقیه فنیله جلیل و اصولی اصیل و ریاضی دان و بلا
 بدلیل و در تفسیر بے عدیل و در علم معقول حکیم بنیل علامه زمان مآوره او ان شیدار کان دین مقنن
 قوانین و موسس اساس حل التین و زبده متقدمین و متأخرین و مشرف الشمسین فلک نقابت اولین
 و اسنان علوم آخرین ملقب به های بهائی الدین و خاتم المجتهدین قدوه محققین و متقدمین ای تانفرین نقاب
 فلاح مغنیین شیخ الاسلام و المسلمین فاضل المدعی روح المرحوم و الابدیه و سکنه فی خانه السردیه آجانب
 در تحقیق رئیس محققین و در تدقیق پیشوای مدققین و در تحریر با فصاحت تمام و در تقریر و تدلیس اوج دانام و
 و نظمش حسن نظام است و آنجناب از علامه پدر بزرگوارش عالم بلاغین و شین شیخ حسین است و شیخ در
 حاشیه و بر تفسیر تافنی نوشته که در خدمت اخوند ملا عبد الله یزدی که صاحب حاشیه بر تهنید منطق است
 نموده و او را وصف به علامت الیزدی نموده و اخوند ملا عبد الله یزدی در نزد ملا جلال و ابائی در
 خوانده و ملا جلال و یزدی سید شریف درس خوانده و ملا جلال نیز حاشیه بر تهنید منطق نوشته و اسم
 آنرا نقطه فلا و گذاشته و ملا عبد الله حاشیه بر آن حاشیه نوشته فی الحقیقت خوب نوشته و شرعی نیز
 بر تهنید منطق نوشته و از جمله کرامات اخوند ملا عبد الله یزدی است که در وقت دار و اصفهان شد چون

قدری از شب گذشت اخوند توجه باطن نظرش بشهر اصفهان نمود و بکارانش فرمود که احمال و اطفال
 ما را بار کنیند تا از این شهر تعجیل بیرون رویم زیرا که چندین هزار بساط شراب می نیمیم که در این شهر چیده شده
 می باشد و اخوند اعیان را نازل کند و ما هم سوخته شویم پس ملازمان احمال و اطفال را حمل نموده و ملا عبد الله
 شده هنوز بیرون شهر نرسیده بود که وقت سحر در رسید اخوند دوباره توجه نظر بشهر اصفهان کرد پس
 ملازمان را فرمود که برگردید زیرا که چندین هزار سجاده را می نیمیم که پهن شده و نماز شب می خوانند و این چیز
 او را می نماید پس نوبتیکه در شهر داشت مراجعت کرد و از جمله کرامات شیخ بهائی اینکه در او
 عمر روزی با صاحب اطیاب بقبرستان اصفهان که از آنخته فولاد گویند زیارت اهل قبور رفته پس از
 اصحاب کناره گرفت و بر سر قبر رفته با صاحب القبر مکالمه در آمد و صاحب صدای می شنیدند اما
 کیفیت مکالمه را نفهمیدند پس شیخ بهائی زید بهایه از سر قبر برخاست و عیای خود را بر سر مبارک
 انداخت و با اجدی تکلم نمود و سخات معاودت فرمود و حکم کرد که در خانه را بستند و یکس را اذن دخول
 ندادند تا تقریباً هفت هشت روز گذشت که شیخ بزرگوار عالم فانی را وداع کرد و بحسب الوصیت جسد
 مبارک را در خراسان در جوار امام رضا علیه السلام در گوشه مسجدی مدفون ساختند و این فقیر موقوف
 کتاب در سالیکه زیارت امام رضا مشرف شدم در اوقات اقامت در اینجا اغلب ایام زیارت
 قبر آنجانب مشرف میشدم گویند که سجد شاه اصفهان بدستکاری چند نفر از سلاطین صفویه انجام پذیرفت
 و اتمام آن در زمان شاه عباس شد و چند چیز در آن مسجد دارد که هر یک هفت هزار تومان قیمت
 شده یکی کیدانه فیروزه در بالای دیوار نصب شده که هفت هزار تومان قیمت میکرده اند و دوم
 سنگ سماق که در میان دیوار نصب کردند که هفت هزار تومان قیمت کرده اند سوم ممبر بلند
 از یک قطعه سنگ مرمر که مشتمل بر سنده و یا سجده پله تقریباً می شود و آن نیز هفت هزار تومان قیمت
 کرده چهارم باب مسجد است که آن نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند پنجم بنجر لیست که
 بر در مسجد آویزان کرده اند آن نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند و آن مسجد در زمان سلطان
 جنت مکان شاه عباس انجام یافت پس سلطان میلان داشت که مقدس اردبیلی اخوند ملا
 افشار ساکن نجف باصفهان بیاورد و آن مسجد نمازجاhest بخواند و سلطان را بهمه علمائیل بے انداز
 بود و سیما بمقدار دینی نجو که در زمانی مقدس ماسله سلطان نوشت و در عنوان آن نوشته بود
 که اخ اعز شاه عباس پس سلطان آنرا سله را ضبط کرد و در وصیت کرد که آنرا در میان کفن او بگذارند
 تا باخذ اینها محتاج کند که نمای امام مرا برادر خوانده اگر من استحقاق عذاب مید شتم چرا باست
 او مرا برادر خوانده باشد مجاز اعیان دولت سلطان عرض کردند که مقدس نمی آید پس باید که

شیخ بهاء فرستاد که او را از بخف بیاورد و او را رضا سازد پس ابراز این غم را از او شنید و شیخ نمودند شیخ را بهی
 کشت پس سلطان تدارک برآورد و تهنیه برای مقدس اردبیلی دیدند و شیخ با جمعی لعنات بآنها
 مشرف شدند و در بخف شرف مقدس را ملاقات نمودند و در باب آمدن با صفهان گفتگو داشتند
 بهر نحو که بود و او را رضی ساختند و تهنیه سفردادند و هر چند سعی کردند که مقدس بر اسب شود و نشد و گفت
 که مرا حار است که بر آن سوار شوم پس مقدس بر چهار خود نشست و شیخ بهائی با اعیان و اشترافیکه از
 عجم در رکاب آورفته بودند بهر مرکب خود سوار شدند و چون قدری راه طی کردند حار مقدس آهسته
 راه میرفت شیخ فرمود که حیوان را تندتر بیاور مقدس از آن معنی امتناع نمود و گفت که حیوان باید باراده
 و اختیار خود راه برود پس قدری راه که رفتند مقدس پیاده شد از سبب آن استفسار نمودند و گفت
 که حیوان مراعات نمود و در بعضی از مقامات سواره و در بعضی آکنده پیاده خواهم بود و تا طریق هدایت
 مسکوک شود شیخ فرمود پس بر مال دیگر سوار شوید مقدس امتناع کرد و شیخ فرمود باین قسم طی طریق
 نمی شود مقدس گفت من بهین قسم باید بیایم پس در جای حار مقدس شروع بچیدن نمود پس شیخ
 نازیانه بر چهار زد که تند برود و مقدس را خوش آیند شد و گفت که چرا حار مرا از تبت کردی و تو که
 از علمای مملکت عجم می باشی و در حضور من که مالک این مالم چنین از تبت و معصیت کنی پس اعیان و
 و اشتراف و عوام دیار عجم جلونه باشند و من بچنین ولایتی نمی آیم هر چه شیخ و دیگران اصرار کردند تن در
 نداد پس مقدس اردبیلی از همان منزل اول مراجعت کرد و از شیخ کرامت دیگر معروف است
 آن ایست که روزی شیخ بهائی و میرفندرسک در یکی از قصرهای شاهنشسته بودند و میرفندرسک
 از اهالی استرآباد بود و از عرفا بود و معروف آن بود که بدن او کمیاب است و آهن و برنج و مس را
 اگر ببدن او میالیدند طلا می شد و بعد از فوت او اهالی هند خواستند که بدن او را بقتب کنند و
 بولایت خود برده باشند لهذا قبر او را از طرف باساروج چیدند و محکم کردند که مجلس شیخ بهائی با میرفندرسک
 زمانیکه نشست بودند ناگاه شیرهای از شیرخانه شاهنشاهی زنجیر خود را گسیخت و راه شد و وارد همان مجلس شد
 که شیخ بهائی و میرفندرسک نشست بودند پس شیخ فی الجمله خود را جمع کرد و عبا یا خود را با دست نصف
 صورت خود را گرفت و میرفندرسک هیچ حرکت نکرد پس شیر در آن مجلس طوف نمود و بیرون رفت
 و کسی را از تبت نکرد و صورت آن مجلس و شیر را در عامت هشت و در هشت در اصفهان بهمان کیفیت
 که وقوع یافته بود و دیوار کشیده اند و شیخ بسیار کم ریش بود و شیخ بهائی و بعضی از تالیفات
 خود نوشته است که در وقتیکه از اوقات از من سوال نمودند که صدق بالاتر است یا زکریا بن آدم
 شیخ میگوید در جواب گفتم که زکریا بن آدم قی بقاعده باید بر صدق برتری داشته باشد زیرا که

در احوالات شیخ بهائی

صدوق را علما در رجال توثیق ننموده لیکن ذکر یابن آدم را در کتب رجال توثیق گردانده و جلالت او را
و قرب او را در خدمت ائمه بیان نموده اند و گفته اند که ذکر یابن آدم با حضرت رضا هم کجا و هشتم و بکه فوئند
و این نیز جلالت است پس مدتی گذشت بشی از شیها صدوق رضی الله عنه را در خواب دیدم و بر او
سلام کردم دیدم از من اعراض نمود پس بعد از طی مکالمات عرض کردم که سبب اعراض شما از من چیست
او در جواب گفت که از کجا بر تو معلوم شد که ذکر یابن آدم بر من ترجیح دارد پس شیخ از خواب بیدار شد مولف
کتاب گوید که صدوق را قداماء علماء رجال توثیق ننموده اند ولیکن این دلالت ندارد بر تامل رجالین در توثیق او
زیرا که غالباً بنائی قدمای اهل رجال بر توثیق شیخ اجازت نمود و سبب کسانیکه اشتها می دارند چنانچه علی بن ابراهیم
از مشایخ اجان کلینی است و علی اجان دارد از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی و ابراهیم و ارباب رجال توثیق ننموده
قالند طبقه سابقه از علما رجبری را که در روایتش ابراهیم بن هاشم داشت حسن میدادند و لیکن اقوی و قاطعاً
الحق متاخری المتأخرین ان خبر صحیح است بجهت اینکه ابراهیم از مشایخ اجازت است و همین قدر در توثیق کاتب
علاوه علی که پسر او و توثیق او محل تامل نیست اعتماد بر پدرش نموده علاوه کلینی که ثقة الاسلام
و از مشایخ ثقه است اعتماد بر او داشته و کثیر روایات از او کرده علاوه اینکه ابراهیم بن هاشم
معتبر قمیمین است و همین قدر در توثیق و جلالتش کافیت زیرا که اهل قم نهایت احتیاط در روایت و لو ش
می نمودند نجوی که کسی را وی از ضعف او و روایات مرسل نقل می نمود او را از قم بیرون می نمودند و کسیکه
انی بعد از روایتش استشام غلو در ائمه می رسد او را از قم بیرون میکردند پس اعتماد قمیمین کافیت بچنین
صدوق از مشایخ اجان و معتقد قمیمین بلکه معتقد سلین بلکه از شیخ ثقه و کتابت از کتب اربعه معتبره سلسله شیخ
سفید از شاگرد او بود و انگلی صدوق از دعای حضرت عسکری و یا صاحب الامر بوجو آمد علاوه کثیر روایات
و کثرت تالیفات و توثیق و تعدیل است بلکه کار بجائی رسیده که ترضی صدوق را نسبت به کسی اسم کسیر
و ذکر کند رضی الله عنه بگوید ما انکس ثقتی می دانیم و همین ترضی صدوق را کافی در توثیق انکس میدانیم پس توثیق
صدوق محل ریب نیست و ما تفصیل این سخنان را در منظومه در آیه و شرح و جزیه شیخ بهائی در آیه و حاشی
شرح در آیه تنحید و غیران از تالیفات ما بنحو ایض بیان نمودیم و شیخ در غالب علوم صاحب سر رشته
و مسلط در ریاضی ما هر و یگان زمانه معروف است که شیخ بهائی بر سنگی مربعی با شکلی حک کرده و آنرا در
محال شیراز در سردا ایران دفن نمود بر آیه ای که ناخوشی و باری نیاید و ناخوشی و با از ایران دفع گردید و
زمان شیخ تازمان متحلی شاه و با بایران نیامد و در زمان فتح علی شاه تاهرا و حسین علی میرزا فرمان فرمای شیراز بوده
و شاهزادگان هر یک تنائی سلطنت داشتند در فکر جمع درهم و دینار شدند پس انگلیس ان سنگ فون را
بدوازه هزار تومان خریدند از فرمانفرما و شاهزاده ایرانی طبع تنخواه از ایران و ایرانیاں چشم پوشیدند

غافل از آنکه نظر مصنفان این قل اللهم ملک الملک یا دشاهی در دست خداست با بطل بعد از فروختن اینک
 و با بیان آمده و بعد از آن طاعون و آبی الحال مد اکثر سالها ایران خالی از ویانست و ایضا شیخ مرتبی
 بزرگ و در حال اصفهان دفن کرد و برای اینکه طاعون با صفتان نیاید و از آن زمان تا حال طاعون نیامد
 و در سال طاعون بزرگ بمیه بلا و ایران طاعون سرایت کرد و مگر اینکه با صفتان زفت گویند که شیخ
 در ایام سیاحت بکوه سرانید گذارش افتاده در آنجا در پشت سنگی یا بونه نشست بناگاه دید که شخصی
 پیدا شده و در جای نشست و شیخ آن شخص را میدید و او شیخ را نمیدید پس ناگاه آن شخص گفت که غذا حاضر کنید
 شیخ هر چه نگاه کرد و در سر آنکه مخاطبی را نمیدید پس ناگاه دید که از هوا سفره فرو آمد و در نزد آن شخص
 شد و غذاها می افتاد و از هوا نازل و بر روی آن سفره چیده شد پس آن مرد بعد از این گفت که ای ملک
 از من غایبی میاید و در نزد من بامن غذا بخور شیخ هر چه ملاحظه کرد و بغیر از خود کسی را نمیدید و دانست که آن شخص
 او را راوده نموده از جای برخاست و بنزد آن مرد حاضر شد و نشست با او غذا خورد و ندید پس چون مرد
 سیر شد آمد و بقیه آنچه را که در سفره مانده بر زمین ریخت شیخ گفت که نعمت خدا را چرا بکفران نمودی
 و بر زمین ریختی آن مرد گفت فیض باید عام باشد و در این زمین حیواناتی هستند که باید روزی خدا را بخورند
 پس از آن گفت بردارید بکیده سفره و آنچه در او بود و چیده و بر چیده شد و بهوارفت مولات گوید که
 معروف در السنه همام بلکه خاص آنست که شیخ مدتی سیاحت کرده این سخن با عقدا دم مقرون
 بعد از آنست بلی شیخ بفرقه رفت و آن سفره در چهار سال بطول انجامید و دو سال در شهر هرات
 نمود و بهر راه پدرش بخراسان در بدایت امر نیز رفته و همچنین اطراف خراسان چه انتخاب منظوم و وصف
 بلده هرات ساخته و آنرا در کتاب کشکول ذکر فرموده و ولادتش در عربستان بود از آن پس
 او را بهر راه آورده و بخراسان رفته چنانکه در ترجمه شیخ حسین والد ماجد شیخ خواهد مذکور گشت
 زیاده ازین سیاحت بر ما معلوم نیست و شیخ در کتاب کشکول عبارت میفرماید که اگر پدرم مرا بیا رحم
 نمی آورد و هر آنکه امروز من زاهد اهل نمان بودم لیکن بعم آدم و از اغذیه سلاطین و ملوک و اعظم اهل
 نمودم و از البسه ایشان پوشیدم و با مردمان عجم معاشرت نمودم پس آن زهد و تقوی برایم حاصل گشت
 و در حدیث واردست که در بعضی از اسفار اصحاب کبار رسید ابرایم غیر تا جدار محتاج باب شد
 و آب نایاب بود پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکشت مبارک را بخت کرد و از آن آب خوشگوار بسیار
 مانند نهر جاری فرو ریخت و اصحاب و مواسی و حیوانات ایشان از آن آب سیراب گشتند چون
 شیخ بهائی این حدیث را ملاحظه فرمود گفت که اگر آب از عنصر و مایه رسوخد ابرود می آید هر آنکه
 من احتمال محرومان میدادم لیکن چون اینست با مبارک جریان یافت لهذا من قطع نمودم که

او پنجمین حد است و این کلام شیخ را از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که چرا نه است میان اینکه آب انساب
 پانزدهمین آید و اینکه از خضر بنصره آید تا حکم شود که اول مجوز است و ثانی احتمال سحر دارد و اخوند ملا علی
 نوری بسیار نظر و تامل کرد و از آن پس گفت که من در این باب هر چه فکر کردم چیزی به بخالم نیامد و شیخ ازین قبل
 کلمات مشکل بسیار دارد و گویند نماز جمعه را در اصفهان میرداماد و ادومی نمود و روزی سلطان بنار جمعه
 آمد و میر محمد باقر دامادی کرد رسیدند که نماز جمعه فوت شود شیخ بهائی حاضر امر کرد که نماز جمعه کند شیخ مشغول شد
 چون شروع کرد و میر در رسید و با اعضا اشاره کرد که پس بایست شیخ بعقب رفت و میر نماز جمعه را داد اگر پس
 تعرضی که شیخ در رساله نان حلوا دارد و بالتعبه میرداماد است یعنی بعضی از کتب یا اینکه علما اهل دین دارد
 مرادش میر است و نظرم اینکه چنین نیست بلکه شیخ و میر هر دو عالم زاهدند مخفی نماند که رساله نان و حلواست
 بسواخ سفر حجاز است و آنرا در راه مکه ساخته فلذا در اسواخ سفر حجاز نام نهاده و بعضی از علما شیخ بهائی
 طعن زده و بعضی نسبت تصوف با و داده نهایت آنچه مایه اشتباه ایشان شده چند چیز است اول
 اینکه تصوف در رای و رسائل برای شیخ روی نداده با اینکه فقه را چند دفعه نوشته و تصوف در رای حسن اجتماع و
 و قوم اینکه آنجناب برک اشتغال بتعلیم و تعلم نموده و سیاست پرداخت و بسیاری از عراصر در انعامی نمود
 سوم اینکه کلامی گفته که اشعار تصوف دارد و مانند شعری که در نان حلوا گفته کامل مشکین بدوش انداخته
 و زنگاری کار عالم ساخته چه مراد از کامل مشکین تعینا تست که عارض ذات و جود حق گشته و این وحدت
 وجود است و مفاسد آن ظاهر است و همچنین است اشعار دیگرش و همچنین در آخر کتاب مفتاح الفلاح
 سوره حمد کرد و در اینجا گفته که حضرت صادق علیه السلام دیگر آیا که بعد از بسیار مکر نمود و از آن حضرت
 اسباب آن سوال کردند فرمود که من القدر انرا اقم تا اینکه ان کلام را از قالمش که خدا باشد شنیدم
 و این بر طبق شعریت که شیخ محمود شبستری در کفشن را گفته روایات شد اما الله از درختی چرا بنود و او از آن
 نجی با اینجا محصول کلام او در کتاب مفتاح الفلاح است و این صریح در وحدت وجود است چهارم اینکه شیخ
 در کتب و صوفیه و کسانیرا که کفر ایشان یقینی است به نهایت تعظیم اسم برده از آنجمله در رساله اسواخ سفر
 حجاز گفته که و ابدا منهن انظم المثنوی للحمیم المولوی الخوی - بشنو آری چون حکایت میکند - از جد ایشان که
 میکند و همچنین در کتاب کنگول و بعضی مقامات گفته قال العارف الربانی والفاضل الذی لیس لثانی
 محی الدین عربی و غیر ذالک من العبارات پنجم اینکه معروف است که چون شیخ بهائی این شعر را گفت -
 کامل مشکین بدوش انداخته آنرا این شعر بنظر شیخ حسین و الدشخ بهائی رسید به پیش عتاب کرده و
 و او را جواب زد و ششم آنکه آنجناب بعضی از اعتقادات صوفیه داشته مانند اینکه گفته که مکلف اگر بذل جهل کند
 و تحصیل دین پس خرجی بر او نیست اگر چه مخفی در اعتقاد خود باشد و مقلد و ناروا نخواهد بود اگر چه مخالف

اهل حق باشد و حال اینکه این سخن لازم دارد و اینکه علماء و ضلال و رؤسا و کفر و غیر مقلد در مار باشند در وقتیکه
 شبهه داشته باشند و آن شبهه مایه ضلالت باشد مانند ابو حنیفه و امثال او تا اینجا نهایت بیان شبهات طاعنین
 بر شیخست و حق اینکه این وجوه از درجه اعتبار ساقط است و دامن شیخ منزله از لوث این مطاعن است و
 او از هم و افضل و اعلم و اوسع و استقے اهل زمان بود و جواب از دلیل اول اینکه تجد و رای دلالت بر
 حسن اجتهاد مجتهد و قوه تصرف اومی نمایند اینکه عدم تجد و رای دلالت بر سبب اجتهاد و یا دلالت بر تصوف
 او الیماذ با الله نماید علاوه بر این هارنید اجتهاد و یک کرده سرآمد اجتهاد و سایر مجتهدین است علاوه چه کس جمیع
 فتوای آنجناب را دیده و جمع کرده تا اینکه یقین بر عدم تجد و رای او نمود چه آنجناب اثنی عشره و مشرق
 الشمسین و جبل المتین و جامع عباسی را نوشته و چه کس هر را مطالعه نموده و دیده که در یک سلسله و هر جا
 یک فتوای داده علاوه استفتاء مسایل از وی بسیار می نمود و چه کس از فتا ویرا جمع کرده و دیده که هیچک
 از فتا وای او با هم اختلاف نداشتند از اینها گذشته که گفته است که تجد و رای دلالت بر حسن اجتهاد و یا
 می کند بلکه عدم تجد و رای دلالت دارد که او در مقام استدلال نهایت جد و جهد نموده که دوباره از آن
 اجتهاد برگردد و بلکه مسئله در نزد او بدیهی شده و اما تجد و رای بر اسے او روی داده الحاصل شان او اهل
 از اینگونه سخنان است و کذا او را خاتم المجتهدین خطا بگویند و اما جواب از دلیل دوم آنست که این
 ایراد با کلیه از درجه اعتبار ساقط است زیرا که شیخ ساحت مکرره و این امر غلط مشهور است بلکه سابقا
 گذشت که شیخ تا بمکه بیشتر زفته و به همراه پدرش تا هرات رفته سیاحت دیگر بر ما معلوم گشته علاوه سیاحت
 موجب فساد و فتنه و کفر و فسق نخواهد بود و لازم نیست که مؤمن یا عالم مجتهد روز و شب در خانه خود باشد
 و تالیف و تصنیف و تدلیس کند بجز این ایراد و کسیر از درجه اعتبار ساقط است و اما جواب از ایراد سوم اینکه
 از شیخ کسی مشافهت آنجا که این کلمات را شنیده باشد و کتب هم که دلیل نمی شود بر فساد و عقیده زیرا که
 کتب حجت نیست چنانکه در محاجه شیخ حسن ابن شیخ جعفر نجفی با علماء عامه تفصیلی در این باب ذکر شد علاوه کامل
 مشکین و خلیه بو حدت وجود و از درجه طریقة شغرا بران جریان یافته است که در اول تصایه ذکر از محبوب
 میکنند از آن پس بطلب میر و ند چنانکه تصیده لام و باللوی مرتجع تصیده حسنه است و الله بر مبع امیر
 المؤمنین است و کذا حضرت رضا علیه السلام در خواب دید و پیغمبر با فرود که این تصیده را حفظ کن و
 هر که از آن حفظ کند در قیامت حاجب میان او و جهم خواهد بود پس بایستی که گفت که سید
 حمیرے در این تصیده تشبیه کرده و بیان عشق باری خود را بان مراقبه بیان کرده پس او را نه
 بود و کامل مشکین شیخ نیز از این قبیل است از اینها گذشته که سید نعمت الله جزایری گفته که شیخ
 بهائی معاشرت با هر فرقه میکرد و با هر ملت و دینی بمقتضای طریقه ایشان حرکت می نمود و سید گفته

که در هر یک از علماء عامه گفته که شیخ بهائی از علماء عامه است پس من کتاب مصحح الفلاح را با و اظهار کرد
پس او تعجب میکرد که شیخ در نزد ما خود را یکس از علماء قرار داده و شیخ چندینی در این باب گفته و قصیده
که در مدح حضرت قائم گفته و آنی امر و لایدرک الدهر غایتی و لا فضل الایدی الی سراج غوار احوال
انبار الزمان بمقتضی عقولکم کی لایقوهون بانکاری و اظهار فی شلم تستقرنی صرف الیائی با حلا و امر
و از اینجا جواب از ایراد چهارم ظاهر گشت که مقصود شیخ آنکه با هر گروه بروفتی مذهب ایشان گفتگو کند
ادرا الحار کند علاوه تعظیم ارباب علم قانونی است که دیدن کد اب علم بر آن جریان یافته است فلذا علماء
عامه را خاضع تعظیم هم میبرد و بالعکس و اما جواب از ایراد پنجم پس آنست که این کذب محض است و در جای
کسی نوشته و از نکات ستینده نشود علاوه بر این شیخ ناخواه از آنوقت و الدش شیخ حسین زنده بود و تا او
نزد دیانایب نماید تا دیب نیز دلالت بر فساد عقیده میکند چه مضایقه که بیان اصطلاح عرفان وجود را در
سلک عرفا بحسب ظاهر و داشتن خلافت عده بوده است و از سبک طریق نقابت دور بود و اما جواب
از ایراد ششم پس آنست که ممکن است اینکه بگوئیم که بر ما معلوم نیست که شیخ چنین چیزی گفته باشد و با فضل
کلامی در این باب بنظم نیست و ثانیاً میگوئیم که این مذهب موافق قواعد ایه و امامیه و مقتضای لطف
است زیرا که بعد از جد بعد بقدر مقدور رسیدن آنچه واقع است اگر مذهب باشد ظلم و تکلیف بالا لایق
لازم می آید و اما آنچه لطف کرده بمخالفین و کفار میگوئیم شیخ کلاش در کبری است نه صغریایی اگر چنین کسی
یافت شود مذهب نخواهد بود اما در صغریاییه ایما چنین کسی یافت می شود یا نه پس شیخ نفرومده که چنین کسی
یافت می شود یعنی ایا قاصریافت می شود یا نه و اگر شیخ در انتقام می گفت که یافت می شود هر آینه منتظر
بمخالفین تمامی بود و لیکن شیخ این را گفته و مقتضای آیه شریفه و الذین جاهدوا فیما لهدتیم سبلنا -
دال بر عدم وجود قاصر است و همچنین آیه شریفه فطرة الله التي فطر الناس علیها و همچنین حدیث -
کل مولود یولد علی فطرة و اما ابواه یهودانه و یمنزانه و یجسانه و همچنین قاعده لطف نیز اقتضای
او همین است و مخالفین و کفار مجاهده بنحو حقیقت نموده اند لیکن جهت دنیا چشم از حق پوشیده اند پس
ایشان مقصود قاصد و ثانیاً سلسله که شیخ در صغریایی این سخن را گفته باشد لیکن مسأله از غوامض مسائل
و محل خلاف است و قاعده لطف در فروع نیز جریان دارد با اینکه درست نیست پس در این
مسئله چنین فتوای داده باشد ظنی بر او وارد نمی آید و شیخ بهائی با سیر داماد معاصر بودند همیشه
سیر داماد میفرمود که بعد از من این عرب بچه که شیخ بهائی باشد در ایران جلا خواهد نمود و گویند
که وقتی پادشاه لشکار رفته بود و سیر داماد و شیخ را همراه برده بود چون مسافتی طی نمودند یکی
از این دو عالم در عقب مانده بود و بسیار آهسته راه می آمد و دیگر کسی پیش افتاده و تندی رفت

در سفر چهار نوشت

در احوالات شیخ بهائی

و گاهی است مازی نمی‌دو پس سلطان استیلا ختمه و خبر دان که او پیش بود فرست و گفت انشخص که در عقب
 نهایت است فطرت است و قابل ان نیست که اسب خود را براند و بهمه راه ما باشد ان جناب فرمود که عقب
 ما زن او برای آنست که چون منبع و معدن علم است فلذا بر مرکب او گرانست که بار علم را بکشد و ازین
 جهت است می آید پس پادشاه عنان مرکب را بجانب انکه در عقب مانع منعطف ساخت و گفت که تو بکینه نیک
 در پیش هست و اسب می دو و اندکی و فار و تمکین ندارد و از هر نه گوی و بهیغری اوست که در پیش هست
 انجناب گفت که چون در سیئه او علم بسیار است لذا مرکب او بهیج و خوشحال است و می تواند خود داری
 کند و لهذا در جولان آمد و پیش افتاده پس سلطان بعد از هفت روز توقیر و ذکریم ایشان کوتاهی نمود و بی علما
 اگر توصیف و مدح و تعظیم یکدیگر نکنند تنگ آمد ایشان میشود پس لازم است که علماء تنگ حرمت یکدیگر
 نکنند و برای جیفه دنیا خود را خوار در نزد انبار روزگار نمایند همین که با هم در اوختند بر دو ضایع و
 فاسد و متاع ایشان کاسدمی شود چنانکه مشهور است که دو عالم بهمان شخصی بود و ند چون یکی برای حاجت
 بیرون رفت صاحب خانه از دیگری پرسید که این رفیق شما فم و او را کتش چگونه است ان عالم در جواب
 گفت که رفیق من بیفهم ولی ادراک خیر است پس زمانی گذشت ان که بیرون رفته بود داخل شد و ان
 که نشسته بقضا حاجت بیرون رفت صاحب خانه از نیکه داخل شده پرسید که این رفیق شما فم
 و علم چگونه است این شخص جواب گفت که رفیق من بیفهم و خیر است پس چون شب شد صاحب خانه
 حکم کرد که دو ظرف را بگو پر کرده در پیش هر عالمی یکی از آنها گذاشتند ایشان متعجب شدند که چرا
 بعضی شام برای ما بجا آوردند پس ان صاحب خانه استفسار انفعی نمودند صاحب خانه گفت که من از هر یک
 از شما پرسیدم که فم رفیق تو چه پایه دارد در جواب گفتید که او خیر است و از بدیهیات است که خیر
 جو بخور و نه طعام لذا برای شما بجا آوردیم - مجمل مذمت انبار جنس خوب نیست سیما اینکه در این
 از من اهل دنیا بعضی از بی ادراکان را بهجت پیش رفت بیدینی خودشان متقابل عالمی می اندازند و در پیش
 ایشان مذمت دیگری می نمایند ایشان هم متابعت کرده غیبت یکدیگر را میکنند اعاذنا الله تعالى
 من شرور الفنا و سیات اعدائنا گویند که سلطان ان زمان روزی بغرم شکار و تفرج از
 شهر بیرون رفته و شیخ غالباً در عقب آهسته میرفت پس ملازمان سلطان خوکی را میدگردند و به نزد
 سلطان آوردند و چون سلطان نظر کرد دید که برزدان خوک لفظ جلاله یعنی لفظ الله بنقش است سلطان
 تعجب کرد زیرا که معلوم است که اینجا را انسان نیست و لفظ جلاله لفظ طیب پاکیزه است به نحویکه بدون
 انسانی از ان نمی توان مگر نمود آب و دمان خوک نجس است و خوک نجس العین است پس این چگونه
 خواهد بود پس سلطان فرستاد که شیخ را مبعولاً حاضر ساختند و از او استفسار مصل

اینی نمود شیخ فرمود که بسیار است که اینکامیت مودت قول سید مرتضی باشد که او اجزاء مالا تخلیه الحیوة را از مجلس
العین نمیداند و مالا تخلیه الحیوة مانند استخوان و مودناخن و ستم و امثال آنهاست طبعی در آن محضر حاضر بود
آن طبیب گفت شیخ رئیس الوصل بن سینا و ندان داخل در مالتخلیه الحیوة میداند و میگوید که روح در آن
طول کرده شیخ فرمود که بعد از اینکه اخبار از ایة علیهم السلام آمد که ملک الجبار وارد شده باشد که دندان داخل
در مالا تخلیه الحیوة است پس اعتباری بکلام پسر سینا نخواهد بود آن طبیب چون انخن بشنید سر خود را
حرکت داد و بخندید یعنی در مقام تشنج و سر زدنش بود که ایشان فهمی ندارند و جمود بر اخبار می نمایند شیخ از
فعل آن طبیب و غضب شد فرمود مرا درین مقام ایرادی بر این سیناست که سرگز از آن خلاصی
نذار و طبیب گفت که آن چه ایراد است شیخ فرمود که پسر سینا در فلان بحث از قانون گفته است که
هیچ استخوانی و حیوان او انسان حیوة در آن طول نکرده است و این کلام سالبه کلیه است و در جا
دیگر گفته است که بعضی استخوانها را حیوة در آن طول کرده و آن دندان و این قضیه موجب خریه است
و موجب خریه نقیض سالبه کلیه است پس این دو کلام قانون با هم مناقضه دارند آن طبیب گفت که لابد
است که من کتاب قانون رجوع کنم تا حل این مشکل کرده باشم شیخ فرمود که برو و هزار دفعه رجوع
کن که رجوع کردن تو نفی ندارد و گویند که پس از رجوع شیخ از اسفار و ادای علوم غریبه شد و بعضی
نفس امور از او صادر می شد و تصرفاتی می نمود پس قاسم نامی خدمت شیخ رسید و آنچه تصرفاتی
که از شیخ از روی صفاتی نفس می نمود قاسم هم اظهار آنها میکرد شیخ از معنی زیاد و تعجب بدین قاسم عرض کرد که شاید این تعجب باین
شما کنی حقیقه از صفات نفس و آنچه پس بکنیم هر آنها از سر و شعبه است و چشم بندی است شیخ فرمود که اکنون که حال
بر این سوال است پس آنها را تسلیع مگردان و اگر بخوای که آنها را در کتاب نوشته باشی با قلم اسرار پس
یعنی بخطوط غریبه که غیر اهل انوائند ادراک کرد چه شیوع این امور باعث انسان است پس قاسم کتابی
نوشت و این اسرار را بخطوط غریبه نوشت و آن کتاب در آنست اصحاب معروف با اسرار قاسمی است -
ایضا گویند که یکی از شاگردان شیخ استدعا نمود که با و سررئنه خفا تعلیم کند و چون آن سررئنه را به چشم میکشید
کسی او را نمیدید و شیخ امتناع از این معنی نمود پس از اصرار از باب شیخ سررئنه خفا را با و داد و لیکن خفاش
بسیار با و نمود که در اخفاء آن کوشیده و کاری نکند که متضمن مفاسد از مفاسد شود پس چند روز
گذشت پادشاه روزی بطعام خوردن مشغول شد ناگاه دید که از یک طرف خوان لقمه بهوافت و بکذا
خودش و چیزهای دیگر کم کم می شد مانند آنکه کسی دیگر نشسته باشد غذا بخورد و سلطان حیران ماند
و چند روز مکرر اینکامیت اتفاق می افتاد پادشاه کیفیت احوال را بشنید معروض داشت شیخ فهمید
اینکار صاحب سررئنه خفاست پس شیخ فرمود که این دفعه که بطعام خوردن مشغول شدی بعد از

از اعذار شما از مجلس برخاسته بعد از بیرون رفتن حکم کن که در خانه را به بند و از روزن قدری کا
 دران خانه ریزند و آتشی بر آن افکند که دو دبلند شود پس از ساعتی در را باز کنند شخصی در اینجا خواهد بود
 بدون آنکه کسی با او برساند او را بنزد من فرستید چون چنین کرد که اخوندی در اینجا نشسته زیرا که ده
 چشم او رفته و اشک آمده و سرمه از اشک شسته پس او را برداشتند بنزد شیخ بردند پس شیخ باو تغییر
 فرمود او را این عمل توبه داد که بعد بکنند و معروف است که حصار صحن نجف از طراحي شیخ بهائی است
 و بخوبی که قرار داد که در هر فصلی از فصول سال چون آفتاب بزیوار برسد اول ظهر است و این غریب است
 و ولادت شیخ بهائی در شهر جلپک واقع شد در وقت غروب روز پنجشنبه هفدهم شهر محرم الحرام از سنه
 هفصد و پنجاه و سه و وفات آن فاضل نام در روزگار در دو از دهم شهر شوال از سنه هزار و سی و یک
 پس عمر مبارک او هفتاد و هشت سال تقریباً می شود و آن بزرگوار را تالیفات رشیده دقیقه است که همه
 آنها در نهایت فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و براعت و متانت است از آنجمله کتاب
 جامع عباسی که مشتمل بر فقه و فروع بے اندازه و از برای شاه عباس تالیف کرده و چون
 عبادات را انجام داد و بخوار رحمت ایزدی پیوست پس بامر سلطان کی از تلامذه شیخ آنرا انجام داد و
 کتاب را تمام نمود الحق که آن کتاب فایز برکت از آب است و مفید برای مبتدی و متوسط و منتهی
 و طالب است و کتاب زبده در علم اصول که لیسادات مخفیه با نهایت محسنات نوشته و حاشی منبر آن
 زبده که علمده در یک مجلد مودن گشته و محقق جواد کاظمینی که از شاگردان شیخ بر زبده شرحی نوشته و کتاب
 مفتاح الفلاح که در ادعیه دارده و نماز است بایان الفاظ و بعضی از علماء بر آن شرحی نوشته اند و
 اقبال خوانساری آنرا فارسی کرده و خود هم تهر قافیه کرده و این فقیر مؤلف کتاب را بر مفتاح الفلاح
 حاشی غیر مدونه است و رسائل خمس اثنی عشریه و طهارت و صلوٰه و صوم و زکوة و حج و بعضی از علماء
 را بر آن شرحی است و رساله در علم درایه مسماة بوجیزه و این فقیر مؤلف کتاب را بر آن شرحی است
 مفصل در یک مجلد با دقایق بسیار و رساله در لغز زبده که اسم زبده را به لغز آورده و احکام مخور
 اجمالاً در آن مندرج ساخته و این فقیر مؤلف کتاب شرحی مفصل بر آن نوشته ام و رساله تشریح الافاک
 در علم هیئت و این فقیر را بر آن حاشی غیر مدونه است و حاشی منبر تشریح الافاک که مدون است و
 و رساله در فقه و رساله در اسطرلاب که بزبان فارسی است و خلاصه اصحاب در علم حساب و این فقیر
 مؤلف کتاب بر آن شرحی فارسی نوشته ام ولی تمام نیست و ایضا حاشی غیر مدونه بر هاشم آن کتاب
 کشکول که مشتمل بر جمیع اتمعه است و از هر جزیر در او ذکر کرده است از عقاید و معقول و نقلیه و
 اشعار و قصاید و مطالبات و حکایات و احادیث ولی نسخه صحیح از کتاب کشکول نایاب است و کتاب

مخالفات که آن نیز نظیر کنگول است و حدیقه مالیه در شرح دعا درویت بلال که در صحیفه کامله مذکور است و
کتاب اربعین که چهل حدیث در آن باشند ذکر شده و بیانات از احادیث نموده و ابن خاتون رضی الله عنه
بر آن شرح فارسی نوشته و بسیار شرح خوبیت و سبب تالیف اربعین است که در حدیث وارد است که
چیزه قریب باین مضمون است که هر که چهل حدیث را بگیرد که بکار امت پیغمبر آید پس این چهل حدیث برده
می شود میان آن شخص و آتش جهنم در روز قیامت پس قدم از علماء اربعین می نوشتند مانند شهید اول
و شیخ بهائیه و اخوند ملا محمد باقر مجلسی و مانند ایشان و کتاب جل المثنی و در علم فقه و بیرون نیامد از آن
کتاب مگر طهارت و صلوة و کتاب عروة الوثقی و تفسیر قرآن و بیرون نیامد از آن کتاب مگر تفسیر
فاتحه و کتاب بر شرح عصفی بر مختصر اصول و رساله موارث و رساله در ذیایح اهل کتاب و رساله مهدیه
که آنرا بر سر خود و برادر زاده شیخ عبدالصمد نوشته و این خط است بلکه شیخ عبدالصمد برادر زاده آنجا
آنجا است و گویا خط شیخ یوسف از آن باب باشد که شیخ در ویباچه مهدیه میگوید که این رساله را بر
برادر اعز شیخ عبدالصمد نوشته ام و شاید که شیخ یوسف نیز از برادر برادر زاده را قصد کرده باشد و
در مهدیه شروع بسیار نوشته اند از آنجمله اینفقه مؤلف کتاب شرح فارسی بر آن نوشته ام مثل بر
و کر او را و اقوال و سید علیخان که حاکم شستر و وزفول و همیزه بود در زمان شاه سلطان حسین
و شرح بر آن نوشته صغیر و کبیر شرح کبیر مثل بر نقل اقوال و ذکر استدلال و تحقیق حال و شرح
صغیرش نیز خالی از دو قایق نیست و مثل بر الفارنجویه بسیار است و سید علیخان حاکم بود با شجاعت و
سخاوت و فضیلت و جامعیت و احاطه از علماء نیز و از و اجدادش بهر فضلا بودند و آنجا صاحب
گرامت بود و سید نعمت الله جزایری گفته که در وقتی بخدمت او رسیدیم و دیدم محاسن مبارکش سفید است
پر حیدم که شاعر چرخ حسن شریف را خضاب نفرمودید گفت که من خواستم که تفسیر بر قرآن نوشته باشم
بجلام خدا استخاره نمودم این آیه آمد و ان که عندنا الزلفی و حسن باب و انتم که اجلم نزدیک
است و شروع تفسیر بفرمودم و ترک خضاب کردم تا باریش سفید خدا را ملاقات نمایم پس بعد از
یک سال آن بزرگوار عالم فانی را وداع نمود و این از غریب کرامات است و سید علیخان را اثر حسیت
بر صحیفه کامله در نهایت دقت و متانت و از جمله تالیفات شیخ بهائی حاشیه است بر من لایحضره الفقیه
که تمام نیست و کتاب تهذیب در نحو و کتاب بحر الحساب و توضیح المقاصد در آیام سنه و جواب مسایل
شیخ صالح جزایری و آن بیت دو سکه است و جواب مسئله دیگر که نهایت سخن و مرغوب
است و در نزد مؤلف کتاب است و جواب مسئله مدنیات و شرح فرائض تفسیریه که از معقن طوسی است
و تمام نیست بر سال نسبت اعظم خیال بسوی نظار و تفسیر موسوم بعین الجموده و کتاب مشرقین

التمسین در فقه طهارت از کتاب در نزو منست و رساله کرد رساله انظار لایب که عزیمت و شرح صحیفه
 طویله که رساله است بحقایق الصالحین و حاشیه مفصله بر تفسیر قاضی بضاوی که نام تمام است و شرح تفسیر
 قاضی و حاشیه طول که نام تمام است و رساله معرفت قبل و رساله سوانح سفر حج که معروف است به
 مان علواً و لغت و حواشی کشف و حاشیه ندامت در علم رجال و شرح رساله اتنی عشره شیخ حسن حسنا
 معالم و حاشیه قواعد شهیدیه و رساله قصه و تخییر و سفر و رساله در بیان اینکه انوار سایر کواکب مستفاد
 از شمس باشند و رساله در حل الشکال عطار و ترم و رساله در احکام وجود ملاوت و رساله در استجواب
 و وجوبش و شرح شرح رومی بر بخش که آنرا در حلیقه بنیست ذکر کرده الح شیخ غالدین حسین بن
 عبدالصمد بن محمد عارثی همدانیست جمعی عالم محقق مدقق موثق محمد مستند عاقل و باب سنا و محل اعتماد
 احباب و انجا و نسبت انجناب عبارت همدان افتاد و ترجمه خلف با شرفان بزرگوار شیخ بهائی مذکور
 که وید و او از ملائذ جمعیست و بیشتر در شهیدانی نمذ کرده و شهیدانی و اجازه شیخ حسین
 که اجازه طویل مفصل است و در اول اجازه فرموده که اخ و راه خدا که مختار است و راخواست
 و مختار و ردین و ترستی یافته از پستی تقلید بسوی اوج یقین شیخ عالم او حد صاحب نفس ظاهره که
 و هست با هر علیه و انفاق را هر النسبیه بازوی اسلام و مسلمین و غر و دینا و دین حسین بن شیخ صاحب
 عالم عامل تقی خلاصه احوان شیخ عبدالصمد بن شیخ امام شمس الدین محمد شهید جمعی عارثی همدانیست
 خدا سعی او را و کونست رکند و دشمن و خدا و را تا اخر اجازه و شیخ محدث محمد بن حسن حسنا و کتاب
 اهل الاصل و ترجمه این بزرگوار فرموده که عالم با هر محقق مدقق منجز جامع ادیب نشی عظیم الشان حل
 القدر ثقة نقه از فصاحت ملائذ شیخ ما شهیدانیست و چند کتاب از تالیفات اوست کتاب حیل
 حدیث و رساله در و در اهل دسواس که آنرا عقد حسینی نام نهاده و حاشیه ارشاد و رساله تحفته
 اهل الایمان و قبله عراق عم و خراسان و در آن رساله رو به شیخ بن عبدالعزیز که کرد و چپ
 شیخ علی ایشانرا امر کرده که جدی و او در میان دو کتف قرار دهند و تعبیر و او جواب بسیار
 اینکه طول این بلا و زیاده بر طول که است بزیادتی بسیار همچنین است عرض آن بلا پس لازم
 آید اخوات ایشان از جنوب بسوی مغرب با خرافات بسیار و سفر بسوی خراسان که و مدتی
 و حررات ماند و در انجا شیخ الاسلام بود پس بسوی بحرین آمد و در انجا رحلت کرد و عمر او شصت و
 شش سال بود تا انجا که کام اهل الاصل بود و از تالیفات او کتاب عقد طهارت است که برای شاه
 عباس نوشته بود و شرح بر الفیه شهید ازل و رساله در صلوة جمعه و آنرا در شرح الفیه ذکر کرده و چون
 انجناب از بلا و جبل بلاد عجم آمد پیش شیخ بهائی هفت ساله بود و شیخ مروری که در فقه و تقدیرش آن بود که

ایام وفات در کمال اقامت کرده باشند پس در عالم رؤیا دید که قیامت قائم شده احدی از عالم تعلّق یافت باینکه زمین بجزین و ما فیها بلند شود بسوی عرض جنت پس چون انخاب را دید اختیار مجادلت بجزین نمود و در آنجا تا زمان وفات اقامت کند پس از که مراجعت کرد بجزین آمد و علما بجزین از آمدنش مسرور و برای علما بجزین جمع درسی بود که در آن جمع میشدند از جمله فضلاء بجزین شیخ و او و بن ساف بود و بر اسرار او در علم جدلی و طبلی بود و میان او و علما بجزین مناقز می بود که موجب آشنه بود که رفته بود که در آن مجمع حضور نمی یافت و چون قدوم شیخ حسین را شنیدند علما بجزین بنبر شیخ و او و فرستادند که در آن مجمع حاضر گرد و چنانکه در سابق ایام حاضر می شد پس چنان اتفاق افتاد که شیخ حسین حاضر شد پس او را دید که رفته و ندانیم بود و ندانیم که سزاوار انتخاب بود و چون شیخ حسین شنید که علما ان سامان چنین مهبی دارند پس شیخ نیز روزی در آن مجمع حاضر شد و در آنوقت در آن مجمع کسی نبود که در مرتبه شیخ حسین باشد بلکه او فایق بر اقران بود پس شروع در نماز عه چنان که دیدن علما و درهم اصفا چنین است و شیخ و او و بنابر شیخ حسین مبادرت کرد با اینکه او را ان رتبه نبود که با شیخ مباحثه و مناظره نماید پس چون مجلس منتفی گشت و شیخ رفت پس ایند و بیت را نوشت -

اناس فی زمان قد تقدوا
للمو العلم فاستقلوا بهم لم فان با حشتم لم تلق منهم سو حی فین
لم لم لاسلم و شیخ حسین در بجزین آنقدر اقامت داشت تا در آنجا وفات یافت و قبرش در قریه
مصلی از بلاد بجزین است و پسرش شیخ بهائی برای او مرثیه گفته و صاحب معالم و شیخ بهائی از این
بزرگوار اجازه دارند و وفات شیخ در هشتم شهر ربیع الاول از شهر ۱۰۰۰ هجری و شش و چهار روز
بوده و ولادتش در غره شهر محرم الحرام از شهر ۱۰۰۰ هجری و دو و از ده از هجرت است و در کتاب
لوگو بعد از ذکر این دو تاریخ گفته که بنا بر این عمرش شصت و پنج سال سه ماه و چند روز خواهد بود و آنجا
کلام لولو بوده لیکن معنی نیست که اگر تاریخ ولادت وفات بدین نحو باشد که ذکر شد پس عمر مبارکش هفتاد
و دو سال خواهد بود آن چیزیکه صاحب لولو فرمود **لط** شیخ زین الدین بن شیخ نور الدین
علی شیخ فاضل احمد بن جمال الدین بن تقی الدین صالح تلمیذ علامه بن مشرف العالمی و شیخ نواده آخوند
در حاشیه در المنثور و المنظوم نوشته است که مکرر واقع شد بخط جدم طالب ثراه صالح بن مشرف و
واقع شد بخط جدم شیخ که ذکر کرد و تقی الدین ماسید علی بن عبد الحمید در کتاب رجال و بخط خود نوشته
که این جد ماست و نقل کردند از ادعای از فضلا این مان از کتاب مذکور انتهی کلامه و شهید ثانی
معروف بابن الحجة و مشهور بشهید ثانی مورد ائمه علوم و تحقیق و مرکز کراهه اداب و رسوم مدقّق
و رئیس افاضل اکمال و قدوه از باب فضیلت و تالیف و تصنیف بجز تیار و خاوند فلک و وارث

روزگار طور فطانت و قفایت و زرانت و مستعد سعادات شهادت تمتد قواعد دین
 و سالک مسالک و ضعیف متیقین دارای مقاصد علیه سابقین است و او را اچانه از جمع بسیار است
 چنانکه بیاید **در تلمذ شهید ثانی** صورت مبارک شهید ثانی چنانکه گفته اند معتدل لغامت
 و سرش معتدل و در آخر امر بسین و چاقی و فریبی اهل تر و روی مبارکش با صحبت و مدد و روش
 نیکو و با سیاهی چشم و سیاهی دوا بر بود و بر او بود و و خال یکی بر یکی از دور و دیگری بر یکی
 از دور و حسین و زکریا سفید و حبش لطیف و درشت زراعین و درشت ساقین و انگشتان مبارکش
 مانند قلهای نقره بود و اگر کسی بر روی او مینگریست و غدوبت لفظ او را می شنید را ضعیف
 بفارقت او نمی شد و از فحاشی طبعی مرابمکتب بر دند و محمد بن علی بن حسن عودی خبری که از تلامذه او بود
 گوید که آنجناب برای من گفت که بخاطر داشتن من مان فرستادن مرابمکتبان بود که بسیار
 صغیر بودم و پدرش بسیار عطف بود با و تو فرس خیر در او مینمود و هرگز او را نمیزد و معلم می گفت
 که او را مزین و جمال او و اگر چه من میدانم که او محتاج انجربیت و آنجناب همان نحو بود
 چه او در غایت رشد بود و همیشه در پیرامون آنچه با و نفع داشت میگردد و هرگز میل به بازی
 نمی نمود و چون کتاب تصریف رنجانی را در نزدیکی از اعاجم میخواند پدرش از صیغه سوال
 میکرد و میگفت که اگر فلان صیغه را صرف کنی فلان قدر از دهرم تو خواهم دادن و آن وجه
 موعود را میداد و **در کرامت شهید ثانی** و شیخ زین الدین فقاعی در قریه بخته
 که بسا حل بحر واقع در خواب دید که مردی صاحب بیت نیکو برایشان داخل شد و با و کون آب
 بود پس دبان کون را بدان شهید ثانی گذاشت و کون را نگذاشت و شهید از آن آب جرعه جرعه
 می نوشید پس باینده خواب بوال نمود از آن شخص و بنده پس در خواب گفته شد که آن شیخ علی
 بن عبدالعالی کرکیت و از جمله کرامات شهید ثانی که خود محمد بن حسن عودی را بآن خبر داد و اینکه گفت
 که در شب چهارشنبه بهم ربیع الاول از نهصد و شصت در بلده رمله مسجد معروف تاجا رفتم که معن
 بجایه ایض است برای زیارت انبیاء که در نماز مدفون بودند پس دیدم که در قفل است و یکس
 در مسجد نیست پس دست خود را در قفل گذاشتم و آن را کشیدم پس در کشون گشت پس بنار رفتم
 و بنماز و دعا ایستادم و از قافله فراموش نمودم تا اینکه بشهر درآمدم و از قافله سوال کردم گفتند
 که آن قافله هر فتنه پس متیرانم پس تنائی رفتم تا اینکه خسته شدم و بقافله ملحق نشدم پس دین
 هنگام مردی بر آستر سوار آمد چون بنزدیک رسید پس گفت که بر دیف من سوار شو پس سوار شدم

این و بعضی دیگر
 از سبب بیست و هفت
 از سبب بیست و هفت

و آن سوارانند برق میزنند پس اندر زمان کمی بقافله رسیدیم آنوقت مرا زیر آورد و گفت برفقا
خود ملحق شو و او نیز داخل قافله شد پس هر چه در میان قافله گردیدیم که او را با ما دیگر دیده باشیم پس هیچ
او را ندیدیم پیش از آن هم او را ندیدیم که امر است شهید ثانی چون آن جناب بخرت رسید و باج
محی الدین عبدالقادر بن ابی انیر جمع شد و میان شهید ثانی و او مباحثات و احتجاجات واقع گردید
و اجازة داد شهید ثانی را جان عامه و میان ایشان مواده زائمه تحقق یافت پس شیخ محی الدین او را
بکتابخانه خود داخل کرد که تفحص کند پس چون خواست که بیرون آید محی الدین بشهید گفت که کتابی
را برای نفس خود نخستیار کن که از تو باشد شهید بدون تامل و بدون انتخاب دست خود را
بر کتابی گذاشت پس دست آن جناب بر کتابی از کتب شیعیه که از مضافات مرحوم علامه بود و وقت
و آنرا گرفت ایضا کرامات شهید در دفع شر شامی آنیکه حاج شمس الدین محسن بن بلال همیشه
اعانت بشهید و اموال نمیداد و در ایام تحصیل تهنیه خارج او و عبال و مینو و شهید فرستاد که با قافله
مردی بود از اهل شام و حاجی محمد بن کوشه شهید را از آن مرد می ترسانید بلکه میگفت که این مرد اگر
در میان قافله باشد من خواسته باشم که بسفر روم بر آید بر آن قافله نیر و م و آن سفر را ترک میکنند
پس شهید مرکب مسافرت شد چون ببلدة قطیبه رسید و باشهید سرانته بود پس حاکم بلده سلطان خواجه
از قافله نینمود پس اهل قافله را باشهید بنزد حاکم بردند پس شهید دید که آن مرد شامی که حاج محمد
سابق شهید را از شتر او تخریر نمیداد آن مرد و دوز و در خانه والی نشسته چون آن مرد شهید را دید بکلان
گفت که این مرد نیست که من شمارا آن بنزداده ام پس شهید آن فرمود که چه خبر از من بایشان دادنی آن مرد
گفت که بایشان گفتم که تو بمصر میری برای طلب علم و حاج محمد تو را فرستاد و تو را امداد نمود
پس در خواطر شهید ازین سخنها هراس و رپه ظاهر گردید چون بروالی داخل شدند پس بحباب
تجار پرداخت و چون نوبت بشهید رسید و با ذکر گیت نفوس خیر از وجه شهید نمود و رفعت بخط
خود بشهید داد که جمال فلان سراج یعنی شترهای شهید از خراج را می باشند پس چون از نزد او
بیرون آمدند و شهید بنزد شامی رسید آن ملعون گفت که تشکی نیست که با تو لجامیت که آن مرد را
را انجام میکنی پس خداوند عالم قلب آن مرد شامی را تغییر داد و دفع شر آن ملعون را از شهید نمود
و سرانته شهید در آنجا نصف یک محصل بود پس شهید شتران بعضی از رفقا را و زمال خود و محبوب داشته
و از خراج گذرانید که امر است را بجه خواب دیدن شهید پیغمبر خدا را محمد بن علی حسن
غوری که تلمیذ شهید ثانی است در رساله اش در احوال شهید گفته که آن جناب در مصر پیغمبر خدا
را در خواب دید که شهید را و عده پیغمبر را و بود و محمد بن حسن گوید که صورت آن خواب در نظر

باقی مانده کرامت خاصه محمد بن علی بن حسن میگوید که در خدمت آنجناب با جمعی از اصحاب
اطیب در سفر بودیم و مردی از سلاطین اذکب از حج آید بود و با او جماعتی بودند که از آنجه مردی بود
شیعی عجمی و مردی دیگر بودند که ملا بود و سلطان با او نماز را بجا عت میگذارد و آن پیر از شهید و
رفقائے اونیایت ووری داشت پس آن عجمی میان سلطان و شهید ثانی افت انداخت
به نحویکه بقیه ایام را سلطان با شهید نماز جماعت میگذارد و هر وقتیکه قافله نزول میکردند سلطان
بنزد شهید می آمد و خدایتعالی دوستی شهید را در قلب سلطان انداخت و آن سلطان با آن ملا
دیگر نماز نکرد و آن ملا را ملازم سکان خویش نمود که آن سکها را به همراه داشت پس آن مرد چپ و مغر
شهید را در دل گرفت و آن مرد پیر آن ملا غم کرد که بعد از ورود بغداد بالنسبه شهید سعادت کنند
و شهید از غم ایشان مطلع گردید و خواست که اگر زیارت ممکن نشد بدون زیارت ائمه بجا
بوطن رجوع کند پس چون به وصل رسیدیم آن مرد پیرستی را ضعف حاصل شد بنحویکه قدرت سفر
از او رفت و از قافله باز ماند و در موصل اقامه کرد و خدایتعالی شتر او را کفایت نمود و شهید
بر زیارت ائمه فائز شد کرامت سادسه در استخوان شهید انور و طهور کرامت
شهید ثانی چون بجلب سید غم او آن بود که در حلب تحفیه اقامه نماید پس قافله بجانیه در غم
میرفتند بطریق معهود پس شهید استخوان نمود که همراه قافله رود و استخاره خوب نیامد و بعضی از
علم از غیر طریق معهود و سفر و م میفرستند و آن راهی بود که بندرت مردم از آن راه میفرستند پس شهید
استخاره کرد که از آن راه فرست باشد استخوان خوب آمد اما سفر آن طلبه و قافله تا بنی اقاد پس
شهید بکتاب خدا اقبال نمود که صبر کند و از ایشان انتظار کشد پس این آیه آمد و اصبر و فکرت مع الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی یدعون و جهاکم لا تعد عینا ک عنهم پس طینان نفس
حاصل شد و قافله دیگر از راه مشهور خواستند که رفته باشند پس شهید استخوان نمود و رانیکه همراه
ایشان فرست باشند پس خوب نیامد و بکتاب خدا اقبال نمود و بر انتظار رفقائے که از راه غیر مشهور
میخواستند که فرست باشند این آیه آمد و من یوظم یومئذ دبره الی قوله انما فی فقد باغضبه
من الله پس قافله دیگر بطریق مشهور و رمی نمودند پس شهید استخوان نمود که همراه ایشان رود
خوب نیامد پس بکتاب خدا اقبال نمود این آیه آمد و اتبع ما یوحی الیک من ربک و اصبر حتی یحکم الله
و هو خیر الحاکمین پس قافله چهارم بر راه مشهور روانه می شدند شهید رفاقت ایشان را قائل شد
و در این باب استخوان نمود خوب نیامد و آن قافله که میخواستند که همراه ایشان رفته باشند
از راه غیر مشهور مسافه می نمودند و تا خیر می انداختند و با هم روز و اسامح و مسایله داشتند

شهید میفرماید که صبح روز شنبه بکتاب خدا تعالی نمودم این آیه آمد و تلقیتم الملائکه هذا
یومکم الی کتمت قوعدن پس نهایت تعجب کردیم گفتیم که این قافله اگر امروز رفتند
پس این عجب مورست پس معلوم شد که در همان روز اربع حرکت دارند پس نهایت حمد و شکر
کردیم خدا را بر این نعمت پس از آن ظاهر شد که در اقامت ماه عجب درین مدت حکمتها و سرامی
بسیار در میان آمد و اقل آنها آن بود که در راه مشهور گرانس و محطی بود و بخو یک چهار منزل هیچ آفت
نبود و در این راه که ما رفتیم در هر منزل و فور نعمت و نهایت از رانی بود بخو یک یک دسته علف در راه
مشهور بده در هم عثمانی بود و در راه ما یکد هم بود و در کرامت شهید در باب تولد
مولود کرامت رابعه شهید ثانی در ساله خود در احوال خود نوشته که از غریب آنچه از نعمت
خدا برایم اتفاق افتاد در زمانیکه در قسطنطنیه بودم پس روزی با اصحاب بزیارت مشهد ابویوب
انصاری رفتیم که در خارج بلد بود و سلطان محمد بر آن قیام کرده بود و این روز جمادی اولی
بود پس چون بدان مشهد رفتم خلوت کردم و قدری از قرآن تلاوت کردم و مصحف را گرفتیم
و آن تعالی نمودم برای آنکه زوجه ام در حال مفارقت درین سفر حالمه بود و وعده ولادتش
و اهل شهر جمادی الاولی بود پس قرآن را کشودم در ابتدا صفحه این آیه بود و بشنا که بعلامه حلیم
پس سجده شکر کردم و از خدا خواستم که مرا ولد مذکر مبارک میمون روزی کند پس در روز دهم
شهر ربیع که یوم شنبه بود مرا ساجات از وطن آمد و مرا فرموده دادند انیکه ولد مذکر عطا فرمود
در همان وقت که میعاد ولادت بود پس این دو بیت را انشا کردم و قد منکلا نا الکریم بفضل
علیکم مولود غلام من البشر فی ابد متعنا بطول بقائه و احب قلبا له الوصل قد هجر
خیم اب دیدن شهید کلینی را تا اینجا کلام شهید ثانی بود و محمد بن علی بن حسن گفت که این
مولود از زوجه بزرگ او بود که دختر شیخ علی عیسی و دختر خاله شهید بود و اسم آن ولد محمد بود و در
حالت صغر و رعیت پدرش وفات یافت کرامت ثامن شهید میفرماید که در یکی از اسفا
برف آمد در شب و شبته بر بالائی برف خوابیدم و بسیار سرد بود و از غرائب آنکه در آن شب
اندکی خوابیدم که در خواب دیدم که گویا در خدمت شیخ طلیل محمد بن یعقوب کلینی نشسته ام
و او نوبتی بود نیکو صورت با زینت و بزرگواری علم از صورتش ظاهر بود و با من جماعتی از اصحاب
من بودند که از اجله رفیق من و صدیق من شیخ حسین بن عبدالصمد بود پس از کلینی مطالبه کردم
نسوخ اصل کتاب کافی را که آن را نسخ کنیم پس داخل خوانه شد و جز اول از کتاب کافی را آورد
که در قالب نصف ورق شامی بود پس آنرا کشود و آن بخط نیکو و معرب بود و صحیح بود و در موز آن

باب طلا مکتوب بود پس ما تعجب نمودیم از نسخه اصل باین صورت پس نهایت سرورشیدیم و سابقاً از نسخه بد نهایت دیگر بودیم پس طلب کردم از او بقیه اجزاء را پس کلینی متالم بود از تقصیر مردم در امتناع آن کتاب و فرمود که من نمیدانم که بقیه اجزاء در کجا است و گفت که شما مشغول باین باشید تا من بقیه اجزاء را پیدا کنم پس اهل خانه خود شد که باقی اجزاء را تحصیل کند پس از خانه خود بیرون آمد و در دستش جزوی بود بخط غیر او و بر غالب ورق شامی کامل بود و ضخیم بود و خط خوبی نداشت پس آن را بمن داد و بسوی ما شکایت کرد که کتاب او را بدین صورت نوشته اند و متالم از آن بود و بود و مجلس را بدر صاحب شیخ زین الدین فقاعانی پس او گفت که در نزد من جزوی از نسخه اصل هست با وصف مقدم و آن را بمن داد پس من بسیار سرور شدم پس از آن تفشش کرد خوانه را و اجزاء بیرون آورد تا تمام چهار جزو و یا اکثر بهمان وصف مقدم پس خوشحال شدیم ما و بیرون رفتیم با اجزاء بسوی شیخ جلیل مصنف و او در همان مکان اقول بود پس چون در نزد او نشستیم عود کردیم بسوی آنچه در او صحبت میداشتیم از ذکر نسخه کتاب و تقصیر مردم در آن پس من گفتم که ای آقای ما در مدینه دمشق مردی از اصحاب ما هست که اهم آوزین العابدین غرایلی است که نسخه کثرت کتاب تو را در نهایت جودت در ورق خوب و آن کتاب را در دو مجلد کرد و هر یک جلد بقدر کتابش را یعنی نسخه فهرست بر مخالف و موافق پس وی شیخ از سر و سرگفته شد و اطهار فرج نمود و هر دو دستش را کشود و بر آس او دعائے کرد بدعائے خفی که لفظ آن را حفظ نکردم پس از خواب بیدار شدم در رویا شخصی پیچمر را که امت تاسع محمد بن علی بن حسن عودی نوشته که خبر داد مرا اشعید بعد از رجوع از زیارت عراق از کرامات از زیارات سفر سنده نهند و پنجاه و شش که چون محرز کردم اجتهاد در قباله عراق را و اعتبار نمودم محراب جامع کوفه را که امیر المومنین و آن نماز گذارد و یافتیم اینکه محراب حضرت مقدسه مخالف است محراب جامع و بر آن برهان اقامه نمودم و در آن جامع حرف بسوی مغرب نماز گذارم و طلبه علم تصدیق بان اجتهاد نمودند پس شیخ موسی نام امجدی تسلیم نمود و دست و سر را بمن ملاقات نکرد و نهایت در این امر انکار داشت زیرا که فضلا بسیار در آن محراب نماز گذاردند خصوصاً مرحوم شیخ علی محقق ثانی و غیر آن پس شیخ موسی در خواب دید که پیغمبر خدا داخل حضرت مشرف شد و نماز جا عت گذارد و بخوار افتاد مانند انحراف من پس جامع عتی منحرفاً نماز کردند و بعضی تخلف کردند پس چون پیغمبر فارغ از نماز شد و بسوی آن عت کرد و فرمود هر که نماز کند و انحراف نماید پس نماز او باطل است پس چون شیخ موسی بیدار شد خبر من آمد و دست مرا بپسید و از انکار اعتذار بجهت پس من از سبب آن از او سؤال کردم پس او قیضه خواست ما برایم مذکور داشت کرامت عاشره در تقال شهید بقرآن شهید ثانی در بالای سر

ضریح مقدس در شب جمعه شست و قدری از قرآن تلاوت نمود و توجیه کرد و خواند خدا را که برون
آید آنچه را که بمن برسد از عاقبت امر من با دشمنان و حاسدان این قرآن را کشودم و در آدل صفحه
دست راست این آیه آمد فخرت عنک لما خفتک فوجی حکماً و جعلنی من المرسلین پس برای
این بشارت و این تفضل و نعمت خدا را سجده نمود و شکر کردم یا زوهم در روایت محمد علی
شهید را چنانکه محمد بن علی بن حسن نوشته اند اینک آنجناب اول تالیف کتاب شرح ارشاد بود و
می نوشت آن را و برای احدی ابراز نمی نمود و من هم اطلاع نداشتم پس شب در خواب دیدم که
شهید ثانی بر منبر عالی نشسته است و خطبه میخواند که مثل شبنم نشسته در بلاغت و فصاحت پس آن خواب
را برای شهید نقل نمودم آن جناب بخوانه داخل شد بیرون آمد با یک جزوی و آن را بمن داد دیدم که
آن شرح ارشاد است و شتم است بر خطبه معروفه که در کمال فصاحت و بلاغت و براعت و حسن ترصیع و بلاغت
است خصوصاً برای برکت استهلال است که موضوع کتاب را می فهماند و در آن تعداد فرموده اسامی
کتب نقی را با و جز عبارت و ارشاق اشارت و فرمود که این آن خطبه است که در خواب شنیدی و مرا
امر کرد که آن را پنهان کنم و ابراز ننمایم کرامت و وارز و هم شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین
در حواشی در المشرق نوشته که شنیدم از کسایکه با ایشان وثوق داشتم در بلاد ما اینک شهید ثانی
در خواب دید که در مشیت سیر میکند و آن مکان را که دید در آن کرسیهای چندی بود و بر هر کرسی دوی از
علمای مشهورین نشسته بود و در جنب کرسی شهید اول کرسی دیگری بود که خالی از جاس بود و بر آن
کسی نشسته بود پس من سؤال کردم که این کرسی از کیست در جواب من گفتند که این کرسی برای تو
مهیّا است پس از آن وقت شهید ثانی فهمید که او را سعادت شهادت خواهد ادراک نمود پس بنائے
تتمیع گذاشت در تالیفات شهید اول علی الله مقامها کرامت سیر و تلم پس ازین مذکور میسازیم
که آنجناب اخبار بشهادت خود نمود اکنون در حواشی شیخ علی در کتاب در المشرق نوشته که از شیخ حسین
بن عبدالصمد حارثی والد شیخ بهائی سوال نمودند که چه می گوید شیخ اسلام در آنچه روایت شده از
شیخ مرحوم مبرور شهید ثانی که در استنبول مرد و میگرد و مولا حائے ما شیخ سلمه الله تعالی با او بود
پس آنجناب فرمود که نزدیک است اینک درین مکان کشته شود شخصی که برای او شان است و یا خیر کی
قریب باین مضمون بود و فرمود پس از آن در همان مکان شهید شد و تسکینیت که این از کرامات
اوست رحمة الله تعالی و اسکندریان اخلاص شیخ حسین در جواب نوشت که بله چنین چیزی از آنجناب
صدور یافت و خطاب بمن نمود و بار سیده است که در همان موضع شهید شد و این مطلب برائے
نفس زکاتش مشکف شد و شکر کند خدا و را با اتمه طاهرین نوشت این را حسین بن عبدالصمد حارثی

در دوازدهم ذی الحجه الحرام ششم در مکه شرفه زادگاه الله شرفاً و تعظیماً گرامت چهاردهم در رویای
 محمد بن حسن عودی بهشت را گفته که در خواب دیدم که گویا گونیده بمن گفت که چرا مملو هستی گفتم چگونه چنانستم
 و حال اینکه من بر این حالت میباشم در بلاد غربت پس گفت که ترس پس بد رستیکه تو در میان دوازده خانه
 سکنا داری که در هر یک از آنها خوابت پس کشودم و دوشیم خود را در خواب پس دیدم که همان نوعیت
 که آن شخص گفته بیدار شدم پس خدای را حمد نمودم و تخفیف در مرض خود دیدم ازان پس در شب شششنبه خواب
 عجیب دیدم چه در اول آن شب در امر خود فکر نمودم و گفتم اگر در این مرض بمیرم آیا عاقبت امرارم
 چون خوابد بود از اهل بهشت خواهیم بود یا از اهل آتش پس نفس خود ملتفت شدم و او را عیب میزد و گفتم که
 بچه عمل خوابی مستحق بهشت بود و حال اینکه اکثر عمر تو در سفر با صرف شد با طهارتی که نیکو بود و عمل نداری که بآن
 مستحق خست شوی مگر ایمان و حب اهل بیت پس خود گفتم که ایما علیکم در دخول بهشت است و من بعباده مومن
 میباشم و برایم گناهان بسیار است پس بر آنجا عقاب می شوم پس ازان داخل بهشت میشوم و لیکن عذاب
 در مقابل گناهان خطری بزرگ است اگر سقطه از عفو خدا و شفاعت پیغمبر و ائمه نباشد پس درین بگام
 مرا خواب ربود در خواب دیدم که در مکانی بی آب و علف با نهایت وحشت ایستادم و آلسی ندارم
 و برین ثیابی نیست مگر لنگی که از ناف تا زانو را پوشانیده است و دیدم که بدن من در نهایت قبح است
 مانند دلمه بر آن برآمده پس عقل من طیران کرد ناگاه شخصی آمد و گفت اجابت کن گفتم که خبرصیت
 گفت که این روز قیامت است و تو را براس حساب خواستند پس با او رفتم تا اینکه مرا در زمین
 بیگیا بهر گذار کرد ناگاه شخصی دیگر آمد و گفتا که سیر کن گفتم بجا گفت که ما موزندی که با تش در آبی
 پس من حزین القلب منکسر الخواطر بجانب شمال راهی شدم پس با ایشان گفتم که ایام را به نزد پیغمبر خدا
 نمی برید که شاید شفاعت نمایند پس گفتند که ما ما موربان نشدیم پس گفتم که مرا قریب بجان ایشان
 هر روز بید بخو یک صد قلند که شما قاصدان مکان میباشید پس من با ایشان بودم ناگاه دیدم که پیغمبر
 و امیرالمومنین از طرف راست ما نشسته اند و در نزد ایشان سه نفر نشسته اند که در مجلس متاخر از ایشان
 نشسته اند پس چون ما را دیدند ما را طلب نمود پس چون به نزد یک ایشان رسیدیم پس من سلام
 کردم بر ایشان با قلب منکسر و سر بریر انداخته از جایا و بدی منظره و اینکه ما مور با تش جنم شده ایم پس
 پیغمبر من نظر کرد در حالیکه سر بریر انداخته بودم و پیغمبر زانی و تامل کرد و بعد فرمود که او را بهشت
 رسید ایشان عرض کردند که یا رسول الله در صحیفه حسنات او چیزی نیست و صحیفه سیئات او مملو است
 پس پیغمبر من ایشان کرد و با من صحیفه بود پس صحیفه حسنات را با و دادم و در آن صحیفه در ورق اول
 مکتوب بود یک سطر بخط واضح الا یمان و حب اهل البیت و باقی آن صحیفه سفید بود و چیزی در آن

نوشته بود پس ایشان مولا محیفه دیگر پس آن را با و دادم و آن پسر بود و جانی یک کلمه خالی نبود پس
 آنجناب هر دو را بریز زانوئی مبارک گذاشت پس از آن فرمود که او را بهشت برید عرض کرد که یا رسول
 محیفه او را دیدی پس آن جناب آن محیفه را بیرون آورد و آنرا نشکر و بناگاه مملو از حسنت بود از اول
 تا آخر پس آن محیفه سیات را باز کرد آن خالی بود مگر کمی از سیات پس بنمیه را ایشان گفت که نظر کن پس
 ایشان عرض کرد که امر بسوی تو هست پس بنمیه را نشان کرد بجا نب راست و فرمود که او را بهشت برید پس
 ایشان عرض کرد که ای بنمیه خدا ما از آن ما نیستیم که کسی را به بهشت بریم آنجناب بمن فرمود که تو خود بهشت
 عرض کردم که ای بنمیه بهشت کجاست پس فرمود که ازین جانب برو و بدست راست ایشان کرد و فرمود
 که خواهی دید روی بلند نورانی پس داخل شو عرض کردم که ای بنمیه خبر داد را باز خواهد بود پس فرمودند
 که باز بهشت ایشان را الله تعالی پس گفتم که ای بنمیه چگونه داخل بهشت شوم باین خلقت بدقیق آن جناب
 فرمود که چون داخل شدی می بایی نهر کوثر را در نزد بهشت پس از آن نهر غسل کن که زائل میشود آن چیز
 که به تو هست از بسوی منظر پس بجا نب دیگر عبور کن که در آنجا خواهی دید لباس مهیا شده پس بقدر حاجت
 از آن بپوشش پس بشین و استراحت کن و بخور از آنچه در آنجا هست پس عرض کردم که در آن جانیست آن
 جناب تبسم نمود و گویا فرمود که سوال ملیح است در آنجا رطب و انگور و لبن است پس عرض کردم که قسم بحق
 تو ای بنمیه که من دوست دارم رطب و لبن را پس گویا فرمود که بلی خود را که بلد شماست پس عرض
 کردم که پس از آن چکار کنم ای بنمیه خدا فرمود که در آنجا باش تا آنکه کسی خبر تو می آید و تو را بمان تو بمانند
 آن مکانیکه خدا برای تو مهیا کرده است پس از نزد بنمیه برآمدم و اندکی راه رفتم پس دیدم که در عالی بودنی
 ظاهر شد و آن کشود و هست و بچکپن در آنجا نیست پس داخل شدم و به نهر کوثر رسیدم دیدم که جاریست پس
 در آن غسل نمودم و آن سوی منظر که در بدغم بود رفیع شد و عبور کردم بجا نب دیگر و در آنجا جامه چندی دیدم
 که بعضی در صندوق بزرگ و بعضی در سقظهای کوچک بودند پس بعضی از آنها را پوشیدم و نگاه کردم
 پس بناگاه در خان بسیار وزین نیکو و میوه که دست رس بود و رطب لبن و عنب دیدم چنانکه بنمیه خبر
 داده بود پس بقدر کفایت خوردم پس ساعتی نشستم و استراحت کردم از آنچه در آن بودم از مخفای فزاد
 و آن ربعی و ترسی که در دلم بود پس بناگاه دو شخص آمدند و سلام کردند و گفتند بر خیز تا به بینی آنچه را
 آن خدا و عده داده پس ایشان کمی راه طی کردم پس مراد داخل در می کردند که نیکو بود پس گفتند
 که این تبتا و تمام و محل تو هست و اندکی سیر کردیم پس بقبر رسیدیم که بر بالای ستونها بود و بدون دیوار
 در میان آن خرابی جریان داشت پس گفتند که نشین پس نشستم پس گفتند که آیا چیزی نمخوری گفتیم باکی
 نیست پس ماند و ما هم نشاندیم که در آن انواع اطعمه بود و بوی خوش از آن آمد و آن مائده بر حوالتان نیکو بایز

و با ایشان زنی بود که در عمر متوسط و پس مأمده را گذاشتند و گفتند که بخور پس من گفتم که آیا شما با من میخور پس گفتند که ملائکه میباشم و ایشان خدمه باشند پس بآن زن گفتم که آیا تو با من میخوری گفت بلی زد و دست که بیاید بپوش تو کسی که با تو بخورد او دوست تر باشد بسوی تو از من پس بودیم بناگاه زنی جمیده آمد که میندگان مثل آن نمیده بودند چون بنزد یک رسید سلام کرد و زانوی مرا پوشید و از طرف راست من نشست پس با او گفتم که بسم الله بخور پس از زنی لؤلؤم که این کنیست گفت که از حور امین هست که خدا برائے تو تمیها کرده پس ما آنرا خوردیم تا کفایت ما کرد و من بآن زن نظر نمودم و تحیر در من نظر آن بود پس از آن آن دو ملک که در اول با من بودند گفتند که بر خیز تا نگاه کنی در آنچه که خدا بتو عطا کرده پس برخاستم و با ایشان سیر کردم بناگاه سه یا چهار نفر از نیکو رویان آمدند و با ایشان دایه بود که در میان فرس و بغل بودند و نیکو منظر و بر آنین بودند پس گفتند که سوار شو پس من سوار شدم و آنها هم در پیش روی من بودند و در آن بستان ما و نخر ما ساعتی سیر کردم پس گفتند چه قدر سیر کردی گفتم منیادام گفتند که صد فرسخ تقریباً بوده و باقی ماند هست برائے تو چندین برابر آن در اینجا هستی که مادر آن بیستم پس مرا بدست راست بردند و دست درازی سیر کردند ویم تا بدیواری رسیدیم پس من گفتم که این دیوار چیست گفتند که این دیوار ملک شیخ بر این است پس گفتم اکنون کجاست گفتند که او در موضعیت که عطا کرده آنرا خدا تعالی با و پس گفتم که آن چرا هستی که و بدن او بود از اهل بغی و عددان آیا مندل شد یا نه گفتندی از جراحات چیزی باقی ماند مگر سیکه از بالائے دوش او که مانند ستان درختان است و آن علامتی است که باقی ماند هست پس گفتم که در نزد شیخ ثانی کیانند گفتند که همه اصحاب او در نزد او میباشند و ذکر کردند مخصوصاً اسمای کسانی را چون شیخ محمد خروستید علی و شیخ بهاء الدین و جماعتی که اسمای ایشان در نظر من نیست پس گفتم که اراده دارم که ببینم سید علی بن صالح را گفتند که اکنون آوی آید پس در میان سخن بودیم که ناگاه دیدیم او و مرد را که نشسته اند و بر ایشان هیبت و قاربت پس گفتم ایشان کیانند گفتند که یکی امام موسی کاظم و دیگری حضرت امام رضا است پس من پیش رفتم و سلام کردم بر ایشان پس جواب سلام را گفتند که یا مبارکباد میگفتند مرا بآنچه خدا انعام فرمود و ساعتی در خدمت ایشان رفتم پس از آن من مفارقت کردم پس درین حال سید علی مذکور آمد و مرا استقبال کرد و در هر یک از ما در محاوره و مکالمه شدیم و طول کردیم از شهید ثانی و اصحاب او گفت آنرا بنحیر میباشند و گفت که باکی نیست که مواضع بعضی از کسانیکه خواهند آمد تعیین نمایم پس ذکر سید علی بن صالح که پسر عم خود سید زین الدین و بعضی را که اسماء ایشان در حفظ من ماند پس بیدار شدم و عن کردم و تحت فیم و مراد از شیخ بهاء الدین غیر از شیخ مشهور است چنانکه در تفسیر تلامذه او مذکور است و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته که آن جناب اجازه از شیخ علی

بن عبد العالی میسی دارد بلا واسطه و اما علی بن عبد العالی کرکی ملقب بمحقق ثانی پس شهید ثانی
از او اجازت دارد بواسطه نه بدون واسطه مؤلف گوید که در تلمذ شهید ثانی در نزد محقق ثانی
گویا بی ریب باشد و در شرح لمعه و کتاب بنما یا همان یا ایلا یا خلع نقل قولی از محقق ثانی کرده که عبارت
ولایت دارد بر اینکه محقق ثانی استاد او بوده و شیخ بهائی در کتاب البصیر فی کر کرده است جان شهید
ثانی از محقق ثانی شیخ علی بن محقق بن عبد العالی کرکی ملا صدر می در کتاب شرح اصول کافی اسناد و اجازت
خود را نوشته و او اجازت از او و نفردارد یکی شیخ بهائی و دیگر میرداماد و در آن اجازت گفته که شهید ثانی
اجازت دارد از علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی پس در یکی از آن و اجازت اجازت شهید
از شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی مذکور داشته و از جمله کرامات شهید ثانی اینکه بخط
مبارک او یافت شده که کتاب غیر آنچه تلف شد و سوخت از کتب کثیره او و این از اعظم کرامات و امایات
ربانیه است باینکه آنجناب باطل خاطر بسیار و احوال پریشان از روزگار غدار و موانع بیشمار بود
و این حکایت را شیخ اسد الله کانطین در کتاب مقابیس مذکور داشته و الله اعلم که مؤلف
کتاب از کتبی که بخط خود نوشته زیان از حد و پنجاه کتاب است و از جمله کرامات شهید ثانی
و در اوست که شهید ثانی در باب مایه پذیریت که شیخ اسد الله کانطینی در کتاب مقابیس مذکور
داشته که کرامت مشهوره آنجناب است که قلم را یک دفعه بدوات فرو میرد بت سطر و سی سطر می نوشت
و بسیار است که گفته شده است که چهل سطر و هشتاد سطر از یک فرو بردن قلم بدوات می نوشت
و شاید آن باختلاف سطر و از من و احوال باشد تا اینجا کلام شیخ اسد الله بود و شیخ علی در منشور
گفته که در زمان شهید ثانی و شیخ و پدرم شیخ محمد کتاب بسیار جمع شده بود با کتب بهائی شیخ محی الدین
جندامری صاحب معالم و آن کتابها وقتی بود بقدر هزار جلد سوخته شد باز نزد ما بقدر هزار جلد
باقی ماند و چند جلد کتاب از خط شهید ثانی بود و آن جناب از اعیان فقهاء فرقه ناجیه مایه اثنا عشر
بوده و محاسن آن جناب زیاده از آن است که بحساب و شمار در آید و کتاب روضه او مرجع طلاب
و معلمین متعلین است و مساک مرجع فقهاء اطیاب در هر باب است و بهر صنف که بعد از مساک آمده
مساک مساک زفا را کرده اگر چه بر فروغ آن زیان کرده و بر تحقیقات او افزوده و شیخ اسد الله
گفته که شهید صهر و اما شیخ علی بن عبد العالی میسی بوده و تلمذ شهید ثانی محمد بن علی
بن حسن عالمی کتابی در احوال و اوصاف استاد شهید ثانی نوشته
و گفته که آن جناب جامع مفاهیر و محاسن بوده و شیخ است و مبدی و منتها فی فضائل بوده و خط
از عمر را معروض داشت مگر در کتاب فضیله از فضائل و اوقات خود را تقسیم کرده بود و در یوم و یوم

با آنچه نفع آن بدو عاید شود پس محمد بن علی ذکر کرد اوقات تصنیف و مطالعه و مراجعه و اجتهاد و در عبادت و نظر
 و احوال معیشت و تقضی و حوائج محتاجین و مهمانان را تا بقی منبسط و به بنیاد داشت و گرم و روی خندان و یکبارگی در شب
 بنیم جمیع کبره برای عیال می آورد و نماز پنج را در مسجد ادا می کرد و بقیه روز در اشتغال بسر می داشت
 و نماز عشا را با جماعت میکرد و از آن پس تا بیغ انگور خود میرفت و آنرا اصلاح و محافظت میکرد و نماز پنج
 در مسجد ادا نمیداد و از آن پس تدریس میکرد و پس از آن ذکر نمود که آن جناب را در ادب و فقه و تفسیر و
 حدیث و معقول و نهی و حساب و غیر اینها سیر حد کمال رسیده و مولد او نیز دهم شوال سنه
 نهصد و یازده از هجرت بود و قرآن را ختم کرد و حال آنکه نه سال از عمر تشریفش گذشته و در خدمت پدر
 بزرگوارش مشغول بدرس شد و بغیر عربیه و فقه تا آنکه والدش رحمت ایزدی پیوست و آن در سال
 نهصد و بیست و پنج بود پس آن جناب برای طلب علم بسوی قریش هجرت کرد و تلمذ کرد در خدمت علی
 بن عبدالعالی مبنی در آنجا و آخر سنه نهصد و سی و سه و از آن پس بسوی کرک مسافرت نمود و در آنجا
 در خدمت سید حسن بن جعفر بن فتون تلمذ کرد و بار دیگر در سنه نهصد و سی و چهار بسوی طنیش جمع آمد
 و از آن پس بشیق رفت و در آنجا نیز در جمیع تحصیل علوم اشغال نمود و مانند شمس الدین محمد بن مکی و شیخ احمد
 بن جابر پس از بسوی جمع آمد و در سنه نهصد و سی و هشت بمصرفت تا تحصیل کند بعضی از علوم را که مکنز امین
 و نیز جمعی از علماء عامه تلمذ نمود در فقه و حدیث و غیر آنرا بنزد دانشزده و نفراز علمائے مصر تلمذ نمود پس در
 سنه نهصد و چهل و چار بکجه مسافرت نمود و حج بجا آورد و بجا نب جمع مراجعت نمود پس در سنه نهصد و
 چهل و شش بعراق رفت برای زیارت آئینه و در همان سال مراجعت نمود پس از آن در سنه نهصد و پنجاه
 و یک مسافرت نمود بجا نب روم و سه ماه و نیم در قسطنطنیه ماند و مدرسه نوریه که در جبل کب بود با نفوذ
 شد پس بجلبک مراجعت کرد و در آنجا اقام نمود و در مدتها بحدس در مدت طولیه درس گفته تا اینجا
 حاصل کلام محمد بن حسن بود و در تلمذ شهید ثانی در نزد علماء عامه مانند شهید اول و علامه و نحو ایشان بعضی
 اعراض از آن نمودند مانند صاحب معالم و گفتند که غرض ایشان اگر چه مجسم بود لیکن مفاسدی بر آن ترب
 میشود و لیکن این سخن سخن خوبی نیست چه باید آدمی اطلاع بر علوم و کتب ضلال داشته باشد تا بتواند
 که آنها را دفع و رفع فرماید و بر آن احتجاج کند و مایفات آن بزرگوار بسیار است و شیخ اسد الله
 طینیه تحت تالیف دانسته از این جمله کتاب مساکات که هفت مجلد است و در معاملات مانند آن کتاب
 قبل از آن از علماء اطهار و بطور رسید معروف است که چون مساک را با صفحان بردند علماء اصفهان
 گفتند که این کتاب برائے بچه مکتبی خوب است بجز شرح لمعه با صفحان رسید فضلا و صفحان هم بفضیلت
 این کتاب معروف شد و کتاب شرح ارشاد که مسی پوهنه انجمن است و از آن کتاب طهارت و صلوة

بیرون آمدن آن از مالیت آن جناب است که بعد از ظهور اجتهادش بزور لکه تفتیف فرموده و آن جناب از عمرش سی سه سال گذشته بود و شرح الفیه مسمی بمقاصد علییه و شرح دیگر متوسط و شرح دیگر مختصر و فوائد ملییه و شرح نفلییه و شرح لمعه در دو جلد و برا و حاشی بسیار نوشته اند از جمله فاضل هندی صاحب کشف اللثام بر طهارت و صلوة ان مفصلاً تعلیق نوشته و میرزا محمد دبلیاج و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسین این شهید ثانی و تعلیق او و مجلد است و مسامات است بزهرات رویه و با فضیلت نوشته و سلطان العلماء او باختصار نوشته شمل بر ایرادات و تنجیح علی نواده اکثر ایرادات او را رد نموده و اقا جمال خوشنویس از اول تا آخر دو سه مجلد نوشته و در بعضی از مواضع با تفصیل و استدلال و در بعضی باختصار و اکثر مواضع را مستقرض نشده و شیخ محمد بن شیخ حسن بن شهید ثانی طهارت و صلوة این را تعلیق نوشته و خالی از وقت نیست و محمد صادق بن عبدالقلاج شکانی و میرزا ابراهیم پسر ملاصدری از طهارت تا کتاب زکوة نوشته و اقا محمد علی بن آقا باقر میرزا جریبی دو سه مجلد بلکه علاوه تعلیق بر آن نوشته و نهایت با فقا است و اقا قاضی قزوینی که شاگرد ملا خلیل قزوینی است حاشی غیر مدونه بر آن دارد و شیخ بهائی حاشی غیر مدونه قلیل بر آن است و ملا محمد علی نور را بر آن حاشی غیر مدونه است و این فقیر مؤلف را بر آن حاشی است از طهارت تا دیات و دو چند مجلد و طبرزائی شیروانی را نیز بر آن حاشی غیر مدونه است و ملا صالح مازندرانی را نیز حاشی غیر مدونه بر آن کتاب و غیر ذلک من الحاشی الصادق عن القلام الا علام و شرح لمعه آخر تالیفات انجناب است و از دانش پایش و ز نوشته زیرا که در طبع نسخ اصل تاریخ شروع و تالیف آنرا نوشته و در آخر نیز تمام آنرا نوشته و این فقیر حاشی غیر مدونه بر کتاب لک است و اقا محمد باقر بهبهانی را نیز بر سالک حاشی مدونه است و از جمله تالیفات او حاشیه فتاوی خلاصیات شرائع و حاشیه قواعد و کتاب تهید القواعد که دو بیت بابت صد باب در نحو است و صد باب در اصول هر دو را با قاعده عنوان کردن و بر آن تفریع بسیار نموده و اقوال را هم غالباً نقل نموده و حاشیه ارشاد و منیه المریه در آداب مفید و مستفید و آن آداب التعلیم است و قریب بسه هزار بیت میشود که هریتی پنجاه حرف است و از جمله لطائفیکه در آن کتاب نوشته اینکه چرا علمای و سابق آیام محترم بودند و در این از منزه حرمت از ایشان رفته است و در حق این مطلب فرموده که در سابق آیام اهل دنیا خود را بعلما می سپانند و طالب معاشرت ایشان بودند و علمای استنکاف داشتند و با اهل دنیا معاشرت نداشتند و اهل دنیا را بکبر اعظم در نزد علمای است و درین از منزه علمای خود را با اهل دنیا بستند و با ایشان معاشرت کردند و از دنیا می ایشان درخواست مینمودند و اهل دنیا استنکاف داشتند و نمونده و چنین دانستند که اکبر اعظم در نزد ایشان است.

و علماء رتبی دست میباشند تا اینجا حاصل کلام شهید در آن کتاب بود و فی الحقیقت این سخن کشف از حقیقت حال بر وجه صواب است و از جمله تالیفات آنجناب حاشیه بر مختصر نافع است و رساله اسرار صلیق و رساله در نجاست چاه بلا قات و عدم آن و رساله در یقین بطهارت و حدیث و نکات متاخر و سابق و رساله در نجاست واقع در اثنا غسل جنابت و رساله در تحریم طلاق عاقله که مدخل بهما و زویش حاضر باشند و رساله در طلاق غائب و رساله در نماز جمعه و رساله در ترغیب بر نماز و رساله در آداب جمعه و رساله در حکم مقیمین در اسفار و رساله در مناسک حج و رساله صغیر در مناسک حج و رساله در نیات حج و رساله در احکام جمعه و رساله در سیرات زوجه و رساله در جواب سه سئله و رساله در بیان و موجبات غفل و رنق علم و کتاب مکن الفوائد در نزد فقدان اجتهاد و اولاد و در آن کتاب صواب صابران را از انبار آیات بیان نمود و سیما صواب مصیبت اولاد را و در آخر آن کتاب گفته که خداوند مصیبت اولاد این مثنوی را مستقدم لیکن مراد بر مصیبت اولاد دیگر قرار مکن که طاقت ندارم و این صوابها را نمی خواهم و عوض آن صوابها را دیگر مستفیض فرما و کتاب کشف الیه در احکام فحشیت و رساله در عدم جواز تقلیدیت و رساله در اجتهاد و تدبیه در روایت و تشریح بدایه و این فقیر را بر شرح درایه حواشی بسیار است لیکن تدبیر می نمودم و آن حواشی مشتمل بر قواعد بسیار است و این فقیر در همان حواشی شرح درایه اجان و دو فرزندم محمد تقی و موسی را نوشته ام و کتاب غیثه الفاصدین در اصطلاحات محدثین و کتاب منار القاصدین در اسرار معالم دین و رساله در شرح حدیث الدنیا مزرعة الآخرة و کتاب رجال و نسب و رساله تحقیق ایمان و اسلام و رساله در تحقیق نیت و رساله در اینکه صلوة قبول نمیشود مگر بولایت امیر المؤمنین و رساله در تحقیق اجماع و کتاب احایات و حاشیه بر عقود ارشاد و منظوم در نحو و تشریح آن منظومه و رساله در شرح سجد و سوالات شیخ زین الدین و اجاب آنها و فتاوی شرایع و فتاوی ارشاد و مختصر منیه المرید و مختصر مکن الفوائد و مختصر خلاصه و رساله در تفسیر قول خدا تعالی و التائبون و التائبون و رساله در تحقیق عدل است و جواب مسائل خراسانی و جواب مسائل نجفیه و جواب مسائل هندیه و جواب مسائل شامیه و رساله استنبولیه در واجبات عینیّه و بدائیّه و سبیل هدایت و فوائد خلاصه الرجال و رساله در ذکر احوال خود و محمد بن حسن که تمییز او بود آنرا زیاد کرده و شیخ علی نواده آن بزرگوار بر هر دو زیاد کرده و نیز آنها را رسایل و اجازات و حواشی و در باب شهادت آنجناب اختلاف است و این فقیر از خواندن ملا حضرت علی الاحمی شنیدم که چون آن بزرگوار در بلاد عرب علم اشتها را برافراشت عامه عیال از این معنی دلنگارید و بسلطان رسانیدند که شیخ زین الدین شیعیه است پس سلطان هفت نفر فرستاد که آن جناب را بیای و تحت بادشا بهیرند تا سلطان را از آن واقعه آگاه می حاصل آید این هفت نفر در بین راه دست بی گدا

باو در ازمنه و در بین راه کرامات بسیار آنجناب بمنصیظہ رسید پس ایشان با خود اندیشیدند کہ اگر
 او نزد سلطان برو و خواہد نجات یافت و ما را کوست بی ادبی باو دراز کردیم خواہد بہلاکت انداخت
 پس اورا بدرجہ رفیع شہادت برانید و سراور را برائے پادشاہ بردند پس سید عبدالرحیم عباسی کہ سید
 بودہ و از نسل عباس بن عبدالمطلب بود و در باطن شیعہ و از اخلاص کشتیان شہید بود این واقعہ را شنید
 و او منصب توفی المملکی داشت پس قلمدان خود را برداشت و نبرد پادشاہ رفت و قلمدان را نزد پادشاہ
 گذاشت و عرض کرد کہ مرا زحمت گذاری معاف دارید سلطان از سبب غیہ او انی اورا سید عبدالرحیم
 گفت کہ ملازمان آستان سلطان از قاعدہ و قانون اعیان جان بیرون فرستہ اند شما میفرستید کہ
 شیخ زین الدین را بیاورند تا بہ علماء و مجاہد کہ کند و ہمیشہ معلوم گرد و ایشان سراور را برائے شامی آوردند
 و شما ہم ایشان را مواخذہ نمیکند پس بسا باشد کہ شما را بنواہید برای ہی ہی پس ایشان سراور را خواندند آورد
 و چنین دولت خدمت کردن خطاست پس مرا معاف دارید سلطان را پسند آمد و آن ہفت نفر را
 سید عبدالرحیم شہید سید امر کرد کہ آن ہفت نفر را گرفتند و آتش بسیار افروختند و این ہفت نفر
 را آتش سوختند و در کتاب اہل الامل گفتہ کہ قسبتل آن جناب چنانچہ بعضی از مشایخ شہیدم و بخطاب منی
 دیدم اینکہ دو نفر در خدمت شہید ثانی مبراغہ آمدند پس برائے یکی از ایشان حکم کرد پس محکوم علیہ غضبناک
 گردید و سبوی قاضی صیدا کہ اسم او معروف بود و رفت و شہید درین ایام از مسکن دور شدہ در باغ انگوٹیا
 منزل داشتند و مشغول بتالیف شرح لمعہ بودہ و ہر روزی یک کراس منوشت کہ یک جزو باشد پس بعضی
 صیدا بسوی جہج کس فرستاد کہ اورا بیاورند و شہید در آن ایام بمکہ برائے حج بیت اللہ فرستہ بود
 بانیکہ سابقا بہ فعات متعددہ حج بجا آورده بود و مقصودش آن بود کہ مخفی باشد کہ کسی از احوال او
 آگاہی نداشته باشد و در انسانی راہ در میان محلی نشست و روی محل را پوٹانید پس آن شخصی کہ بطلب
 او رقتہ بود در جہج اورا نیافت و اہل آنجا گفتند کہ آنجناب تہیت کہ سفر کردہ ہست پس قاضی صیدا
 سلطان روم نوشت کہ در بلا و شام شخص مبدع پیدا شدہ کہ از چہار مذہب خارجست پس سلطان
 بطلب او کسی را فرستاد کہ اورا زندہ بیاورد تا با علماء و مجاہد کہ کند و مطلع بر مذہب او شویم
 تا آنچہ مذہب ما اقتضاء دارد بدان نحو عمل کنیم آن شخص آمد و از او استفسار نمود و گفت او یکمہ زوٹہ
 پس بطلب او روان شد پس در انسا راہ مکہ باو رسید آنجناب فرمود کہ با من بمش تاج آجیم
 انان پس ہر چہ بنواہی بکن آن شخص را رضی شد پس چون از حج فراغت یافت اورا بر روم بردند
 چون بیلادر روم رسید شخصی آمد و از آن شخص کہ ہمراہ شہید بود سوال کرد کہ این چہ کس است کہ با تو است
 در جواب گفت کہ او مردی بہت از علماء شیعہ امامیہ کہ من بنواہیم اورا نیز سلطان بردہ با شہید

ان شخص گفت که تو دشمنی را به یقین بالسنه با و تقصیر خدمت کردی و آزارش نمودی و نمی‌تبی که او پادشاه
 شکایت از تو کند یا رانی هم در اینجا دارد و آنجا هم با و اعانت نمایند پیش ملک تو خواهی پس مواب
 اینکه سرش را جدا کنی نیز و سلطان بفرستی آن مطر و طالع جفت بی‌کننده تا قوه صالح در کنار دریا سر
 اطهرش را جدا ساخت و طالع از ترکان در آنشب دیدند که نور از آسمان نازل بنماید بان مکان و بالا
 میروند پس ترکان آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبته بر روی او بنا کردند پس آن
 ملعون چون آن سربارک را بنزد سلطان رسانید سلطان از قتل او انکار کرد و مستبد عبد الرحیم عبا
 سعی در قتل او کرد پس سلطان آن ملعون را گشت تا اینجا کلام اعلی‌الامل بود و بعضی از اوباء در
 تاریخ وفات آن جناب گفتند تاریخ وفات ذکا لاه اوجه بخته مستقره و الله و در لود لود کورت
 که این عبارت شعر بر آنست که وفات او در سال نصد و هفتاد و شش باشد بخته باید بجا و قف خواند
 نه تبا می‌نشاند فوقانی و الا زیاده از هزار میشود و آنچه من بر آن اطلاع یافته‌ام در مواضع متعدده
 آنست که در سال نصد و هفتاد و پنج اتفاق افتاده و بنا بر آن عمرش پنجاه و پنج یا پنجاه و شش خواهد
 بود و مومنین مطلب اینکه در کتاب در المنظوم و النور که از تالیفات شیخ علی نواده شهید ثانی
 است در ترجمه و تفسیر شیخ حسن گفته که پدرش چون بدرجه شهادت رسید در سال نصد و شش و پنج بود
 تا اینجا کلام لود لود بود و سقطات و خطیات او ظاهر است چه عبارت بعضی و بار غلط بین است زیرا که
 آن عبارت متجاوز از هزار است علاوه کلام در المنظوم منافات بسیار با نچه لود لود در صد و کلامش
 فرموده دارد مگر آن عبارت غلط باشد و آنچه مولف کتاب بر خورده و در تذکره العلماء نوشته ام
 و لا و شش در قرن سال نصد و یازده و فاش در سنه نصد و شش شش اتفاق افتاده است و حساب
 لود لود گفته است که یافتم بعضی از کتب معتده در حکایت قتل شهید ثانی که باین صورت نوشته بود
 که گرفته شد و ما خود کردید شهید ثانی در کنگه مشرف به امر سلطان سلیم پادشاه روم در پنجم شهر ربیع الاول
 سنه نصد و شصت و پنج در مسجد الحرام او را گرفتند و او را بیرون آوردند و بعضی از فاشها
 گفته و در آنجا یکماه و ده روز محبوس بود پس او را از راه دریای قسطنطنیه بردند و در آن بلد او را
 کشند و سه روز بدن مبارکش را انداختند پس از آن جیش را بدریا انداختند و این کیفیت نقل
 شده است از خطی که نقل شد آن خط از خط شیخ افضل شیخ بهاء الدین تا اینجا کلام لود لود و علامه محلی
 در کتاب بکار نقل فرموده از ثقات از شیخ بهائے از والدش شیخ حسین که شاکر و شهید ثانی
 بود او گفته که من دستم شهید ثانی سوار بودیم پس در موضعی از استنبول رسیدیم پس دیدیم
 که اثر تغییر در بشره مبارکش پدیدار شده و فرمود که خون بزرگی در این موضع ریخته میشود پس بعد از آن

زمانی خون مبارک آن بزرگوار در آن مکان ریخته شد و این از جمله کرامات آنجناب بود که امت دیگر از انجا
آنکه بعد از شهادتش باریان عظیم خارج از حد اعتدال در اسلام بول آمد و در اینجهان آمدن جو یک نزدیک
بود که اسلام بول غرق شود ملا خلیل قزوینی مقبرتش در قزوین و مدرسه هم در جنب مقبرتش میباشد
که منسوب باوست آن مدرسه بالفعل خرابست و معلوم نشد که او از که اجازه دارد ولیکن اخباری
مسک است و صاحب خلیل است و ششده می فارسی بر کافیه نوشته است و شرح کتاب زکات و زهد من است
و انجمه تلامذ او افاضی قزوینی است که بسیار فاضل بود و جامع و صاحب تالیفات بوده است
اینکه مجموعه نوشته در مسائل عدید از منقول و معقول و ریاضی و نحو و این کشف از ان میکند
که استادش نیز فاضل بوده چه هر تلمیذی غالباً منظم کلمات استادش میباشد و ملا خلیل قزوینی در
مسئله بر خطارفته بود یکی اینکه ترجیح بلامرجح جایز است مانند رغیفی جامع که بدون ترجیح یکی را بر سیدارد
و مانند قدح عشتان و مانند اینکه در مکانی که سطح باشد و آب بر آن ریزند پس باید آن آب هیچ
سمت روان نشود و حال اینکه میشود و مستلزم این موارد نقص متعرض شدند و جواب و مثال
اول و مانند آن باین نحو است که اراغ در امثال این مقامات مرجح است و اگر ترجیح بلامرجح جایز
باشد انداد ابواب اثبات صانع لازم آید چه ممکن مساوی الطرفين است یعنی وجود و عدش نسبت
به آتش مساوی است پس اگر ترجیح بلامرجح جایز باشد لازم آید که بتواند وجود ممکن بے صانع
متحقق شود پس اثبات واجب الوجود نتوان نمود مسئله دوم که ملا خلیل بر آن رفته اینکه شکل اول
میتواند بد زیرا که مستلزم دور است زیرا که نتیجه موقوف بر کبری است و کبری نیز موقوف بر نتیجه و دور
باطل است پس شکل اول باطلت پس استدلال شکل اول در هر مقام باطلت و این شبهه را
شیخ ابوسعید ابو الخیر کرده و شیخ بو علی سینا فرستاده و نوشته که شما استدلالیان باید هر مطلبی
یکی از اشکال اربعه تمام کنید و تمامیت ثلثه موقوف بر تمامیت شکل اول است چه آن شکل باید شکل
اول تمام نشوند و شکل اول مستلزم دور است چه نتیجه موقوف بر اندراج اصغر تحت اکبر تقریری که مقدم
شد و هر دلیل نامشکل اول در نیاید تمام نخواهد بود چنانکه شمار این گمانت و شکل اول بدیهی
الاتماح است چنانکه شما میگوئید باینکه این مستلزم دور و در باطلت چون این شبهه شیخ رئیس
رسید در جواب نوشت که دور با جهل و تفصیل منفع است چه نتیجه دور و مختلف است زیرا که کبریه موقوف
بر نتیجه انجا که نتیجه موقوف است بر کبری اجمالاً اکمال چون ملا خلیل این دو مسئله را اختیار نمود
اشتها در امصار یافت و چون بسبع علماء اصفهان رسید مانند قاضین و اضراب و اتراب او نهایت
در مقام تخطئه و انکار بر آمدند چون انکار و تشیع ایشان بگوشت ملا خلیل رسید روانه اصفهان شد که باین

درین باب مجادلان نمایند و در مدتی که آقا حسین در آنجا تدریس میکرد و آقا حسین در آن زمان بود
در مباحثه ملا خلیل و ملا میرزا شیروانی

ملا میرزا محمد بن حسین شیروانی در مدتی که در آنجا بود و در نزد آقا حسین درس میخواند و اتفاق افتاد که ملا خلیل تجرّه
ملا میرزا وار دشت ملا میرزا از کیفیت احوال او استفسار نمود و در جواب گفت که من ملا خلیل قزوینی میباشم
و شنیدم که آقا حسین درین دو مسئله معروف بر من شنید و انکار نمود و آدمی با او مناظره کنم ملا میرزا
گفت که شما بگوید که چرا در شکل اول صفرا و کبری مستلزم نتیجه نیستند ملا خلیل گفت برای اینکه در لازم می آید
و در باطل است پس شکل اول باطل خواهد بود ملا میرزا گفت که همین دلیل شما شکل اول است و شتمل است
بر صفرا و کبری و مستلزم نتیجه نیاندانی پس دلیل تو بنا برندب تو فاسد است پس ملا خلیل صبر نکرد و آقا حسین
بیرون آید بلکه بلا فاصله برخواست و بردار گوش خود سوار شد و بقزوین مراجعت کرد و او را پسری بود
فاضل معروف بلا سلیمان بن ملا خلیل و صاحب تالیف است اما آقا حسین بن محمد انخو نساری
از جمعا بن جماله کاکا بر واکارم فاضل اکمل است و آن جناب را تغییر میکنند به ایتنا و الکل فی الکل
و در ابتدا کاکا مشغول بعلم حکمت و در آن فن مهارت داشته و وحید عصر خود بود پس شبی بافتی بجای
همان شد پس در وقت خواب برای فقیه رخت خواب و بستری مهیا نمودند و برای آقا حسین چیزی نیاورد
پس فقیه با قاضی گفت که تو بیولی را بر زمینید از و صورت را با لاش بگین و خواب جناب آقا حسین صباح
زو و بخدمت محقق بنبرواری آقا محمد باقر صاحب ذخیره که شرح عبادات ارشاد و صاحب کفایه است و از
شاگردان شیخ بهائی و اچان از او دارد حاضر شده و دوازده سال در خدمت او تلمذ در علم منقول
نمود و از او اچان گرفت و دختر او را نیز بجای ککاح خود در آورده و آقا جمال از دختر او تولد یافت و
چون در معقول و منقول تدریس میکرد و لهذا او را اشتهاد الکل فی الکل نامیدند و پس بر شال قاجال و ملا میرزا
جنس شیروانی از شاگردان او می باشند و سلطان صفوی در آن زمان از آقا حسین خواستش آن
کرد که کتابی نوشته باشد و خارج او را منکفل شد پس آقا حسین شروع نمود و بشرح کتاب و روس شهید
اول و از ابتدای آن کتاب ببرد و ورق آنرا بجهده هزار بیت شرح کرد پس در آن وقت سلطان وفات
یافت و آقا حسین نوشتن آن شرح را ترک فرمود پس از سبب آن سوال نمود و انجاب در جواب فرمود که سلطان
آنرا تالیف ننموده من و آن کتاب موسوم بمشارق السموس است فی شرح الدروس و صاحب و سأل
اچان از او دار و مسب محمد بن حسین خونساری ملقب بجمال الدین و موقوف بمحقق خونساری و در
تحقیق و تحقیق بی نظیر و عدیل است و از ملا محمد تقی مجلسی اچان دارد و تالیفات او تعلیفه بر شرح مختصر

اصول و تعلیق بر شرح لمعه که در غایت متانت و دقیق است و تعلیق بر خفای بر الهیات شرح تجرید
قوتی و شرح فارسی بر کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی گویند که آقا جمال عبارتی گفت که جای تائید بود و او
بتذکیرا ذکرده بود و یا بعکس پس درین باب با و ایراد کرد و در جواب گفت که الامر فی التذکیر و التائید سحله
پس لفظ سحله را نیز منوشت او و در سالی ملا محسن فیض خواست که زیارت میت افتد و او از کاشان حرکت نمود و او را
اصفهان شد بر آقا حسین مهران شد پس آقا جمال و مجلس حضور بمیرساند ملا محسن سحله از آقا جمال سؤال کرد آقا
جمال از عهده جواب بر نیامد و آنوقت غالب اوقات را بیطالت میگذرانید پس ملا محسن دست بر ست
زد و گفت حیف در خانه آقا حسین بسته شد پس این سخن در آقا جمال تاثیر کرد و بنای کار را گذاشت پس
ملا محسن از کتبه مراجعت کرد و بنجانه آقا حسین آمد و با آقا جمال محبت داشت دید که بسیار صاحب فضیلت
شده پس گفت که این آقا جمال غیران آقا جمال است که بار سال او را دیدیم و در زمانی برای آقا جمال شام
حاضر کردند در حالیکه آقا مشغول بمطالعہ بود پس خان را در آنجا گذاشتند و آقا پنج ملتفت نشد تا اینکه یکصد
اذان صبح بلند شد آقا سر برداشت دید که شام حاضر است گفت چرا دیر آوردید گفتند که ما از او را اول شب
آوردیم و شما ملتفت نشدید و هر سالی چهار هزار تومان با قاصد میفرستادیم و او قضاوت کند پس در زمانی
یکی از اعیان دولت در خدمت او حاضر شد پس شخصی مسکد از او سوال کرد آن جناب جواب نگفت
و گفت اکنون نمیدانم پس دیگر آمد و سوال کرد همان جواب را شنیدم تا چهار نفر که چهار مسکد سوال کردند
و جواب لا ادری شنیدند آن کسیکه از اعیان دولت بود گفت که شما سال چهار هزار تومان از
سلطان میگیرید که بدانید و در این مجلس هر کس از شما سوال میکند شما میفرمایید که نمیدانم آقا جمال
در جواب فرمود که من آن چهار هزار تومان برائے آن خیر میگیرم و اگر برائے آنچه
نمیدانم بخوابم نخواه بگیرم خزینه پادشاه و فایان نمیکند

حج ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی

شعله یوگا و وارث محاسن فضل و مقتدای مدققین از علماء ملقب بدقی شیروانی و معروف بملا میرزا شیخ خوانی
افکار بکاشش نتیجۀ افکار اسلاف اشرف اولین و اقوال درویشانش در سطوح و سطوح متاخرین چون خورشید
رخشان تابان نمایان است دهن صافیش قریب بحر بزمه و وقایع سنایت خوش مغوا و از تلامذہ استاد کل
فی الکمل آقا حسین و اجازه اش از عالم بلاشین وین آقا حسین است و در زمانی انعام ریائے فضل
بلاشانی مثید الفاظ و مبانی و معانی یعنی ملا میرزا شیروانی بالباس شیروان و کلاه دار خدمت آقا حسین
خوساری گردید در حالیکه آن جناب شرح اشارات شیخ بوعلی آمد پس میفرمود ملا میرزا ایرادات بسیار

بر او وارد ساخت پس قاضی نام و نشان او استفسار فرمود چون او را شناخت گفت که مرغ ملا میرزا
تونه نموده ام امشب مطالعه تو را میبینم پس در نزد قاضی راجل اقامت انداخت و بلند نمود و از جمله
غریب ملا میرزا اینکه در شکوک رکعات نماز تروی لازم نیست و مؤلف این کتاب در کتاب بدایع الاحکام در
شرح شریع الاسلام قول او را نقل کرده ام و نهایت تو همین و تضعیف او نمودم گویند که ملا میرزا
روزی در مدرسه بر سر حوض آب باید نداشتن باشد پس طلاب از جواب آن جناب عاجز و در جست
شبهه باقی ماندند پس آنجناب کفی از آب برداشت و به هوا داد و فرمود که همین در ابطال این برین
کافی است یعنی وجود آب و ال است که این بر این شهادت و مغالطه باشد معصوم ضرورت می بیند
و هر شبهه که معصوم ضرورت است باطل و عاقل و فاسد و کاسد است و معرفت که ملا میرزا با افاجال
همیشه مزاج و مباحثه و مجادله و آزار میگرداند و چون که غالباً اوقات را بر او تلخ میگرداند -

در حل ملا میرزا معامی شعر حافظ را

پس روزی شخصی آمد و افاجال را بر این نقشی و شام ضیافت خواست افاجال را در باطن خیال اینکه اگر ملا میرزا
را بخواند مستی باشد پس دو عده اند و دو آه و سه و ده پس افاجال سؤال کرد که ملا میرزا را هم و عده گرفت
گفت نه افاجال گفت که برو من امشب خواهم آمد پس آن شخص مضیف چنان گمان کرد که افاجال میل دارد
که ملا میرزا را هم و عده بخواند پس به نزد ملا میرزا رفت و او را نیز مضیف خواست چو زمان شام در رسید
افاجال بجان آن شخص رفت دید که ملا میرزا هم در اینجا است پس ملا میرزا شروع نمود در مباحثه و مکالمه سائل
علمیه با افاجال بگویند که افاجال متغیر گردید پس صاحب خانه بظن و کیاست فهمید که منظور افاجال آن بود
که ملا میرزا بنشیند پس صاحب خانه خواست که بوسیله از وسایل قطع سخن ملا میرزا نماید پس از ملا میرزا سوال کرد
که بعضی گفته اند که شعرا و دیوان خوابه حافظه الایا یا ایتها الساقی ادر کاسا و ناولها پاک عشق آسان و اول ولی قناد
معنی است با سم احمد و این چگونه می شود و مقصود مضیف آن بود که ملا میرزا در اینجا معطل شود زیرا که این شعر معنی
و از فکر کردن و معطل شدنش باعث خلاصی افاجال شود پس ملا میرزا متوجه مضیف شد و متقاعد توبیه نمود بر آن
اینکه این شعر معنی است با سم احمد و بار دیگر با افاجال در آن بحث و مباحثه نمود -

در مطایبه ملا میرزا

و چون در نزد ملا میرزا مذکور داشتند که فوق فلک اطلس فلان است و نه ملا ملا میرزا گفت که چون فلان
فلک اطلس سیدیم سیمین یا اینیم و دست در آنجا فرموی بریم پس اگر رفت خلا خواهد بود و الا ملا خواهد بود و این سخن را از جانب
برسیل مزاج بود و آقا با فریبها نه نوشته است که ملا میرزا گفت که من هست و فیمشج بابی را

اینجا بقیه است در این کتاب
در این کتاب بقیه است

درس گفتم و در هر دفعه فبیدم پذیرا که دفعه پیش نفهمیده بودم و از خارج مسووع شد که ملا میرزا میگفت که بقا و دفعه شرح جامی را درس گفتم -

در مطایبه ملا میرزا با آقا جمال

گویند که در زمانی آقا جمال و ملا میرزا با هم بجائی میزنند و یکی از ایشان بر دراز گوش سوار بود و آقا جمال همیشه لباس خوب می پوشید و ملا میرزا هم بر سر بی بست و چون دراز گوش بمصد و قد آن آنکه لکله صوات اصوات میخیزد شروع انفریاد میکرد و ملا میرزا ترک بود و آقا جمال صفائی ملا میرزا با آقا جمال گفت که این دراز گوش صفائی میخواند پس ساعتی نگذشت که آن جوان شروع باضراط نمود و آقا جمال ملا میرزا گفت که این جوان جنبه تبه ترکی میزنند -

در بیان تالیفات ملا میرزا

و تالیفات این بزرگوار حواشی تفرقه غیردونه بر شرح لمعه است و خالی از لطافت نیست و حواشی غیردونه بر الهیات شرح تخرید است که با نجات وقت است و کشف از آن میکنند که آنجناب در فن حکمت بطولی داشته و شرح فارسی بر کتاب عالم الاصول لیکن چون ترک بوده و فارسی او مشکل تر از عربی است و حاشیه بر عالم الاصول و چون خلیفه سلطان بر عالم حاشیه نوشته و ایرادات بر عالم نموده بود و ملا میرزا این حاشیه را در ویرادات او نوشته و در آن حاشیه هر کجا که قیل علیه میگوید میگوید که منظور شش سلطان العلماء است و این فقیر نیز حاشیه سلطان نوشته ام و از آن سببی ساختم برود و ایرادات است که بر عالم فرموده رد نمود و ام الصاف این که خلیفه سلطان نجات فاضل و جامع و دقیق و او را حاشیه است بر حفری بر الهیات شرح تخرید و حاشیه بر شرح مختصر اصول اعتدلی و حاشیه بر شرح لمعه اسم سامی و محمود است و سید حسین نسیب است و در او اخبر شیخ محمد پسر صاحب عالم و اوایل شیخ علی نواده شهید ثانی بوده زیرا که سلطان از شیخ محمد پسر صاحب عالم حاشیه نقل نموده در قول معلم در تقسیم آن کان بوضع واحد -

در احوال خلیفه سلطان

پس سلطان گفته که شیخ محمد پسر صاحب عالم از پدرش نقل کرده که مراد از وضع واحد وضع مستقل است که در او وضع اول ملحوظ نباشد و این دلیل است که در او اخبر شیخ محمد بوده و شیخ علی دود سلطان را بر شرح لمعه رد نموده و این دلیل است که در او و اوایل شیخ علی بوده گویند که سلطان در سالی سفر نموده و در آنجا عمل هروله که مستحب بعل نیامورد و چون باصفهان بازگشت و کیفیت هروله نکردن او بشا عباس رسید خلیفه سلطان را خواسته و با و گفت که تو در کارخانه خدائی مانف و استنکاف و استکبار

می ورزی و هروله نیکینی پس امر کرد که تبرزین بر دوشش گذاشتند و حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان بی دولت در میدان شاه اصفهان هروله کند پس انتخاب در میدان شاه بان حالت هروله نمود و ظاهر اینکه او را خلیفه سلطان لقب گذاشتن برای آن بود که منصبی از جانب پادشاه داشت و از جمله ندایب غریبه سلطان اینکه اجنبه وجود داشتند تا زمان پیغمبر پسر پیر بطلایفه جن نفرین کرد همه مردند و در این از من جن وجود ندارند و سید نعمت الدین جزایری در انوار نعانی گفته که شیخ ثقه بن براس من نقل کرد که فاضل قزوینی ادام الله یام بقائه ذکر کرده که ایشان بعد از بعثت پیغمبر وجود داشته اند پس پیغمبر ایشان را نفرین کرد و همه مردند و باین قول رفته است سلطان العلماء قدس الله سره تا اینجا کلام سید نعمت الدین بود مؤلف کتاب گوید که مراد سید نعمت الدین از شیخ ثقه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و مراد از سلطان العلماء که واضح است و اما فاضل قزوینی پس آن مشتبه است و شاید مراد ملا خلیل قزوینی باشد چه او در آن عهد بوده و یا مراد ملا سلیمان پسر ملا خلیل باشد و یا مراد میرزا قوام الدین است که متن محد و خلاصه را نظم کرده است و حق اینکه ایشان وجود دارند چنانکه اخبار بسیار بر آن دال است علاوه بر تضاف و تسامع دیدن اجنبه بماد سیده که پس از پیغمبر الی الان دیده میشوند و اگر برخلاف این خبری وارد شده محمول بطلایفه خاصه و یا مطروح است و اخبار داله بر وجود جن در زمان امیه تا تر منوس دارد و سید جزایری در همین باب گفته که حکایت کرد برایم او حد مقدس عدل که پدرش در شبها در اکنه موحشه مظلمه میرفت که شاید جن را ببیند پس برایش اتفاق افتاد پس ولد او باو گفت که جن ظاهر میشوند بر کسانیکه برای ایشان قوت طلب است بلکه ظاهر میشوند بر ضعفاء القلوب تا اینجا کلام سید نعمت الدین بود مؤلف کتاب گوید که شاید مرادش از او حد مقدس عدل تقریب صدر کلام آخوند ملا محمد باقر مجلسی باشد و الله العالم مؤلف کتاب گوید که برایم حکایت نمود والدیم که در روزی در جنگل تنگابن که قریب بمسقط الرأس من بود سیر میکردم پس در نزد درختی دیدم که دختر بچه استاده باموئی افشان و پنجه بقلب و پاشنه پاهایش پس من سوره قدر را تلاوت کردم از نظر من غائب و هیچ خوف هم نداشتم -

مد ملا عبد الله توفی

و توفی در بلاد خراسان نزد یک طایفه و ملا عبد الله از معارف چهار نفر می باشند یکی ملا عبد الله بن سیدی که بعد از این بیاید دوم میرزا عبد الله صاحب ریاض العلماء که از تلامذه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است و ریاض العلماء کتاب است که در احوال علماء سابقین نوشته است سوم آخوند ملا عبد الله بن زیدی صاحب شرح تهذیب منطق و حاشیه معروف بران و حاشیه بر حاشیه ملا جلال بر تهذیب کرامات او سابقان شد و او

و اؤ حکیم بودہ و شیخ بھائی اور اؤ توصیف بعلامہ منودہ و شیخ بھائی در نزد اؤ تلمذ نمودہ و صاحب مدرک
نیز در نزد اؤ تلمذ کردہ و ملا عبداللہ در نزد ملا جلال دوانی درس خواند و ملا جلال در نزد سید شریف
درس خواند چہارم اخوند ملا عبداللہ تو نے است کہ اجباری مسک بون و اؤ در اواخر زمان شیخ بھائی
میرداما دہودہ و از تالیفات اؤ کتاب واقیہ اصول است کہ بر اؤ شرح نوشتہ اند مانند سید صدر الدین
جمانی و سید محسن کاظمینی کہ شرح او چہل پنجاہ ہزار بیت مشہور تقریباً و سید بحر العلوم نیز قدری از او اہل آن
کتاب را شرح نوشتہ و در وقتے از اوقات ملا عبداللہ بدیدن میرداما در فستہ و میان ایشان حبث
و گفتگوی بسیار اتفاق افتاد چون ملا عبداللہ خواست کہ از مجلس رفتہ باشد میرداما فرمود کہ ای اخوند
ملا عبداللہ چون از اینجا بیرون رفتی مبادا بگوئی کہ بامیرداما مناظرہ نمودم بلکہ بر علما فخر کن کہ امرؤ
کہ امرؤ کلام میرداما در انہم انصاف انیکہ موافق حق و مطابق واقع فرمود چہ ملا عبداللہ بالابہ
بہ میرداما مقام شاگردی است بلکہ بسیاری از تالیفات میرداما در انہمید۔

و م کالمہ شاہ عباس با ملا عبداللہ

گویند کہ شاہ عباس روزی بدیدن اخوند ملا عبداللہ تو نے آمد و اخوند مدرسہ خستہ بود و دوجالے
از جاعت طلاب بود پس سلطان مدرسہ را سیر کرد و از ملا عبداللہ سوال کرد کہ مدرسہ شما چرا خستہ
و مجمع طلبہ نیست ملا عبداللہ در جواب گفت کہ جواب این سوال را بعد از زمانے خواہم شما عرضہ داد
پس روزی اخوند ملا عبداللہ بیازدید پادشہ و گفتگوی پادشاہ بلا عبداللہ گفت
کہ خبری از من خواہش کن اخوند گفت کہ من مطلبی ندارم سلطان درین باب اصرار کرد و اخوند گفت
اکنون کہ شما اصرار دارید مرا یک حاجت است و اؤ آنست کہ من سوار شوم و شما پیش روی من پیادہ در
سیدان شاہ قدری راہ رفتہ باشید سلطان گفت کہ حکمت و سبب این چہ باشد اخوند گفت کہ جواب انرا
بعد از چند ہی خواہم عرضہ داشت پس انجا نیکہ سلطان صفویہ رحیم اللہ قاسمے از مرو چین دین
حضرت سید المرسلین سلام اللہ علیہ وآلہ اجمعین بودند و در احترام علما را غایت کوشش داشتند
لہذا اخوند سوار شد و شاہ عباس در پیش روی او روان شد و قدری فرستند و ہمہ اہل شہر وغیرہ دیدند
پس اخوند سلطان را وداع کردہ بمکان خویش مراجعت نمود بعد از چند وقتی سلطان بار دیگر بدیدن
اخوند ملا عبداللہ آمد دید کہ مدرسہ اخوند مملو از جاعت طلبہ است پس اخوند استفسار نمود کہ سابقاً
مدرسہ شما خالی از طلبہ بود اکنون مدرسہ مملو از طلبہ گردیدہ و چہ آن چہ باشد اخوند گفت کہ وجہ
این با وجہ انیکہ از شما خواہش کردم کہ شما پیادہ و من سوار براہ رفتہ باشم آنست کہ چہ مردم در ابتداے

امرفضیلت علم را و فضیلت عالم را نداشته اند و ظاهر بین میباشند و معرفت ندارند لهذا دو بد و امر در مدرسه
 من کسی جمع نشد و در آن زمانکه من سوار شدم و شما پیاد و در جلواراه رفتید مردم و دانستند که
 بحسب دنیا علم را آن قدر قدر است که پادشاه پیاده در پیشین و منی عالم راه پیرو و فلذ بحسب عزت دنیا
 و طلب جاه و جلال و عظام دنیوی سرایع الزوال در مدرسه جمع شده شغول تحصیل گشته اند چون
 بعضی از مراتب علم را طی نمایند خواهند نیت ایشان خالص شد و نیت قربانی که مقصود اصلی در علم و جمیع
 عبادت است خواهد حاصل شد کما و ساد فی الخبر اطلبوا العلم و لعل الله فانه یغفر الی الله -

یوسف بن احمد بن محمد بن اسف

یوسف بن احمد بن ابی اسیم خراسانی حاضری صاحب مذاق از طبقه اخبار مین است و لیکن متعصب نبود و بسیار
 فاضل بوده و ترجمه خود را در اخلاص و بود بدین وجه نوشته که مولد من در سنه هزار صد و هفت بود و مولد
 پدرم شیخ محمد در سنه هزار و صد و وازده بوده در قریه مازندران که پدرم برائے تحصیل علم در آن
 قریه در خدمت شیخ سلیمان بن عبداللہ مازوری رفته بود و من پنج ساله بودم و در آن سال فسادی در
 بحرین روی داد و دو قبیله با یکدیگر درآویختند و من در حجر تربیت جدم بوده ام و جدم بامر غرض
 و تجارت اشتغال داشته و کریم و رحیم مبادیانت و خیر بوده و هر چه بدتش می آمد بر جهان و خوشایان و دیگر
 اتفاق میکرد و چیزی بدخیر نمیکذاشت و حریص نبود و مرا تربیت نمود زیرا که برائے پدرم بزرگتر از
 من اولاد می نبود و برائی من معلی گرفت که قرآن من تعلیم میکرد و جدم کتابت بمن تعلیم کرد و خط
 پدرم در نهایت جودت بود و از آن پس نیز پدرم در کس منخواندم و مرا در آن زمان رغبت تحصیل
 علم نبود بجهت غلبه جالت کودکی و بنزد پدرم کتاب قطر اللہ خواندم و اکثر این ناظم در صرف و اول
 فطن را منخواندم تا اینکه خارج برای گرفتن بحرین بجوم آور شدند و سه سال جنگ میکردند تا اینکه بیابان
 نیز جایست کردند و بحرین را گرفتند و غصب و صلب و تنگ و فکاک نمودند و اکابر بقطیف و بلاد دیگر
 گریختند و پدرم با عیال و اولاد بقطیف رفت و مرا در بحرین در خانه که در قریه نشاء خور داشتیم که نشت
 که بعضی از کتب و اسباب را مخفی و دفن کرد و بود و بمن امر کرد که آن کتب که بغارت برده بودند را بگرد
 کردم گرفته بانتم پس بعضی از آن را پیدا کردم و بعضی از اسباب مخفیته مخزنه و مدفونه را برادر
 نزد والد فرستادم و این چند سال کار تعطیل انجام مید پس برای زیارت پدرم بقطیف رفتم و در
 انجام دوشاندم پس پدرم بجهت کثرت عیال و ضعف حال و قلت مال غرم مرا بجهت بسوی بحرین نمود
 لیکن عجم را نتوانی افتد بحرین بر سر آمد پس ما صبر کردیم که چه واقعه روی مید پس عجم مغلوب شد

عمر در احوال یوسف بن احمد بحرانی

شدند و بلا آتش سوزند و خانه ما که در آنجا بود سوخته شد پس خزن پدرم زیان شد زیرا که در بنای
 آن خانه مبلغ خطیری خارج بود و همان سبب مرض او شد و دو ماه مرخص بود پس وفات نمود و در
 وقت وفات گفت که من دژ تو را بری نمیکنم اگر بر سفره نشینی و برادرانت در دور تو نشسته باشند
 و برادرانم هر یک از ما رے بودند و اکثر از ایشان اطفال بودند و ما در آن ایشان هم وفات یافته
 بود و برائے ایشان مرجعی نبود پس بتلاشدم بعیال خود و سال و قطیف بعد از موت والد اقام
 نمودم و در نزد شیخ حسین ماحوڑی قدری از کتاب قطبی و قدری از کتاب شیح تجربہ قدیم را میخواندم
 و گاهی بجرین میرفتم برائے اصلاح درختان خرما که در آنجا داشتیم و حاصل آن را جمع میکردیم
 و بقطیف میآدم و بدکس اشتغال میداشتم تا اینکه عجم بسبیل صلح و دادن مال محتاج بحرین را
 گرفتند زیرا که پادشاه عجم بسبب سوسی تدبیر کارش بپست و بخیر مقرر شده بود پس بحرین بر گشتم و مدت
 پنج سال در آنجا ماندم و در نزد شیخ او حد شیخ احمد بن عبداللہ بلادی درس خواندم و از آن پس
 در نزد شیخ عید اللہ بن علی درس میخواندم و در ضمن این مدت بکے رفتم و بزیارت پیغمبر خدا مشرف
 شدم و ائمه را زیارت نمودم پس بقطیف برائے اخذ حدیث رفتم و بزرگ شیخ حسین از اول تخریب فوت
 میکردم پس بسوی بحرین مراجعت نمودم و کار برین تنگ شد و دیون من بسیار گردید و این بعد از استیلا
 افغان بود بدیار عجم پس من بولایت عجم رفتم و مدتی در کرمان ماندم پس از آن بسوی شیراز مراجعت
 کردم پس آنجا خدایتعالی اسباب اعزاز و اکرام مرا فراهم آورد و سلطان و حاکم آن دیار که میرزا محمد تقی بود
 و ترقی کرد و وزیر احمد تقی خان شد پس او را اکرام و احسان بسیار نمود و خدایتعالی محبت من بردل او انداخت
 و مدتی در سایه دولت او در مدرسه او اشتغال تدبیس داشتیم و نماز جمعه و جماعت در آن بلاد می نمودم
 و در آنجا بسیاری از رسائل و اجوبه مسائل نوشتم و مطالعه اشتغال داشتیم تا اینکه خرابی در آن بلاد روی داد
 از آنجا به بعضی از دیهات رفتم و در تعبیه نماز من نمودم و عیال را ببحرین فرستادم و عیال تان از آن
 بلاد اگر رفتم و در آنجا مشغول مطالعه شدم و کتاب حقائق را تا باب اغسال تصنیف نمودم و با اینحال بزراعت
 اشتغال داشتم برائی اینکه مردمان محتاج نباشند و متولی آن قریه میرزا محمد علی بود و نهایت محبت با من
 داشت و احسان من نمیداد و در آن مدت خراج از من مطالبه نکرد پس بلا بان بلاد بالا گرفت و میرزا محمد علی
 کشته شد و کتاب حقائق را غنایک نسیان تنید و قایمی روی داد که اکثر کتب من از دست من رفت
 پس از آنجا با مصطبهانات رفتم و آرزوی مشرف شدن بقبات عالیات داشتم پس بکربلا رفتم و عازم کربلا
 برافتم و آنجا کان ما وقت وفات و صابر برفتم و مشغول مطالعه و تصنیف و تدبیس و شروع در تمام

کتاب حدائق نو در مذهب مجلہ از ان بیرون آمد کتاب طهارت مشتمل بر دو جلد و کتاب صلوة مشتمل بر دو جلد و کتاب زکوة و کتاب صوم در یک جلد و کتاب حج در یک جلد و این کتاب ما بحمد اللہ تعالیٰ مانند آن عمل نشده در کتب اصحاب و سابقین ما بران سبقت گرفت در این باب زیرا کہ این کتاب مشتمل است بر جمیع نصوصی کہ متعلق بہ سلسلہ است و ذرائعی جمیع اقوال است و مشتمل بر بسیاری از فروع است و این از برکت این مکان شریف است و از انچه در بلاد عجم نوشته شده است باین متانت نیست زیرا کہ ہمہ نصوص و ہمہ اقوال در آن ذکر نشده و مقصود آنست کہ کسی دارنده این کتاب است محتاج بہ کتاب اخبار و کتب استدلال نیست و در اثنا کے کتاب رسائل بسیار در اجوبہ مسائل نوشته شده چنانکہ بیاید -

در تالیفات شیخ یوسف بحرانی

پس تالیفات من از انجملہ کتاب حدائق است تا کتاب حج و من الان اشتغال دارم بکتاب تاجروا عرض از کتاب جہاد نمودم و انچه متعلق بہ جہاد است زیرا کہ آن قلیل النفع بود در این زمان بحسب متابعت بعضی از علمائے اعیان و صرف کردن وقت را در چیزے کہ النفع است و از ان جملہ کتاب سلاسل بحمدید و رتقیدایں اجماع حدید است و در بردارد شرح نہج البلاغۃ کہ آن لایق قول خود بر مذہب معتزلہ نوشته است و در اقوال ان کتاب مقدمہ نوشتہ ام کہ شافی در امامت است و صلاحیت دارد کہ کتاب نقلی باشد از ان پس نقل کردم کلام او را در شرح از جاناتیکہ متعلق با امامت و احوال خلفاست از ان یک جلد بیرون آمد و از جلد ثانی نیز نقلی بیرون آمد و اشتغال بکتاب حدائق مانع از اتمام آن شد و کتاب شهاب ثاقب در بیان معنی ناصب و انچه از مطالب کہ بر آن ترتیب دارد و کتاب در رد نخبیہ از ملقطات یوسفیان کتابست کہ در آن فن مثل آن عمل نشده است مشتمل است بر تحقیقات رالیقہ و باجاث فایقہ و کتاب عقد جواہر نوزیہ و اجوبہ مسائل بحرانیہ و صلوة متنا و شرعا و رسالہ دیگر در صلوة کہ منتخب از ان است بعبارة اینکه بر ہے مردمان و وضوح دارد و رسالہ محمدیہ در احکام میراث ابدیہ و کتاب جلیس الحاضر و انیس المسافر کہ جاری مجرای کسکول است و رسالہ میزان التراجیح و رسالہ در تحقیق معنی اسلام و ایمان و رسالہ لواء الی الزواہر و تہذیب عقد جواہر کہ مشتمل است بر اجوبہ مسائل ان سائل و کتاب نفحات ملکوتیہ در رد بر ضوابط و کتاب تدارک المدا رکست کہ مشتمل است بر بحث با صاحب مدارک در مواضع کہ قلم او در ان مواضع خطا کرده و در تحقیق آن مسایلہ فرمودہ و یک مجلد از ان بیرون آمدہ کہ مشتمل است بر کتاب طهارت و صلوة و از ان پس اشتغال بکتاب حدائق مانع از انجام آن کتاب شدہ زیرا کہ در حدائق بحث با صاحب مدارک

نه در آن موضع نموده ایم و کتاب مسائل شیرازی و کتاب اعلام القاصدین بسوی منابع اصول
 دین و ازان بیرون آمد باب اول در توحید لیکن این کتاب و کتاب مقدمه در واقع دایره
 قرینه فساد منقود شد و رساله قاطعه قال و قیل در نجاست ماء قلیل و در آن تعریض است بحدث کاشانی
 علامن که قائل بیهارت شده و رساله کشف القناع عن صریح الدلیل در رد و بر کیکه در رضاغ قائل
 بتسنن علی بن ابی طالب عموم منزله را اختیار کرده متضمن است آن رساله بحثنامه را بر مولانی عماد میرداماد
 که قائل بعجوم منزله است و رساله در آن نوشته که همه انرا در رساله مانتقل کردیم و بطلان مطالب
 انرا اظا هر سان ختم و رساله که فخرموده در تمام صلوته در اکنه اربعه و رساله صوارم القاصمه بر
 جامع بین ولد فاطمه که شملت بر تحریر جمع سیان دو فاطمیه در نکاح و کتاب معراج النبیه در
 شرح من لا یخضره الفقیه و کسی از آن کتاب از اولش بیرون آمد و تمام است و کتاب مسائل بهیچ
 در مسائلی که وارد شد از مرحوم مقدس سید عبداللہ بن سید علوی بخرانی که قاطن و بجهان بود و حیات
 و اجوبہ مسائل کا زرونیہ که ورود یافت از شیخ ابراہیم بن شیخ عبداللہ بن بخرانی و اجوبہ مسائل
 خشتیہ که وارد شد از ملا ابراہیم خشتی و اجوبہ مسائل شیخ احمد بن یوسف بن علی بن مظفر سیوری بخرانی
 و اجوبہ مسائل شیخ امجد بن شیخ احمد بن مقدس شیخ حسن استانی بخرانی و اجوبہ مسائل سید عبدالستار
 بن سید حسین خان خوری و کتاب که شملت بر خطبہ نماز جہد از اقل سال تا آخرش و کتاب انوار
 حیرہ و اتمام بدوہ و اجوبہ مسائل احمدیہ و آن را بدین اسم نامیدیم برای اینکه ان اجوبہ در جواب
 حضرت سید الشہداء و توغ یافت پس منسوب بجا کر شد و حاضر در اخبار بدین نیز معبر شد و آن
 قریب از صد سئو است و اجوبہ مسائل شیخ محمد بن شیخ حیدر نعمی و غیر این کتب اینجا کلام صاحب
 حقائق بود در لول و غرض ازین تطویل آنیکہ طالب علم نباید کہ بسب فقر و فاقه و ظلم ظلم و ورود
 بلیہ ترک تحصیل کند و یا از تصنیف و تالیف دست بکشد و صاحب حقائق در ان کتاب غالباً بطریق
 اصحاب اجتهاد مشی کرده و اقوال ایشان را ذکر کرده و ایشان را بتعظیم نام برده و در اجازات خود
 ایشان را بیج کرده و ثنائون و طعن و رد بر ملا محمد امین استرآبادی داشته و همچنین بر ملا محسن فیض
 قج نموده بلکه در کتاب نفحات ملکوتیہ ملا محسن فیض را فاسد العقیدہ دانسته اگر چه شیخ یوسف در اصول
 و فقه بعضی از فتاویٰ غریبہ وارد لیکن در آن عیبی نیست ولیکن مرحوم حاجی سید محمد باقر حجت الاسلام
 کلمات و اقوال او را بسیج ذکر نموده و او را تعظیم نموده و از ذکر اسم و کتاب او شمر از داشته
 و شاید کہ برائے آن بودی کہ او از ملا مذکور باقر بود و لومع الواسطه و اما باقر منع کرده بود کتاب

خود را از معاشرت با اخبار تین و کتاب حدائق را تا بکتاب طلاق نوشته وفات او در سال یکہزار و صد و ہشتاد و شش در شہر ربیع الاول واقع شدہ پس عمرش تقریباً ہفتاد و نہ سال خواہد بود و اقا محمد باقر بھمانے براونماز کردہ و در کربلا مدفون گشتہ و برادرش شیخ عبدالعلی از جملہ مشایخ اجانہ است و صاحب حدائق اورا وصف بمقدس نمودہ و او اول کسی است کہ واجب دانستہ است بھریہ تسبیح ۱۰ در و رکعت اخیرہ تین و برادر دیگرش شیخ محمد نیز از مشایخ اجانہ است و شیخ خلف بہر شیخ عبدالعلی مذکور نیز از مشایخ اجانہ است و شیخ حسین بہر شیخ محمد مذکور نیز حنینین است -

واحوال شیخ حسین بن شیخ محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بھمانی ماہوزی جامع معقول و منقول و علم و علم بودہ و از مشایخ اجازہ صاحب حق و ماہوزی نسبت با جہزہ است و ان سہ قریہ است و پنج ہجیم بعد از نون و آن مکن این شیخ من بورہت و ہلتا بتا رشتنا فو قانیہ بعد از لام و در آن قبر محقق علامہ فیلسوف شیخ میثم بھمانی است کہ صاحب مبحث ثلثہ بر پنج البلاغۃ است صغیر و کبیر و متوسط و غریقۃ بغین بمعہ و اسے مملہ و یا ثنناۃ تھانیہ و تا رشتناۃ فو قانیہ مصغرہ و این شیخ اجانہ دارد از استادش شیخ سلیمان بن عبد اللہ ماہوزی و این شیخ قریب بہ نو سال عمر کردہ و با این حال ذہن با و متغیر نشد و ہر یک از حواری اورا اختلال راہ نیافت مگر انیکہ از کبر سن ضعف با و دست دادہ و عجب انیکہ این شیخ با این فضل مکمل تصنیف نداشتہ و چیزی در قالب تالیف نرختہ -

مراشیخ سلیمان بن شیخ عبداللہ

شیخ عبداللہ بن علی بن حسن بن احمد بن یوسف بن عمار بھمانی نادرہ زمان و علامہ دوران بودہ و در بلاد بحرین در آن وقت با و منتهی شہ و شاگرد او شیخ عبداللہ بن صالح بھمانی در ذکر او گفتہ کہ این شیخ اعجب بہ در حفظ بودہ و بسیار دقیق و سریع الانتقال در جواب مناسقات و طلاقت لسان من مثل او ہرگز ندیدم وثقہ بود در نقل و ضابط بود و امام در عصر خود بود و وحید در ہر بود از دعان کردن برائے او جمیع علماء و اقرار بفضل جمیع حکما و جامع جمیع علوم و علامہ در جمیع فنون بود و حسن التقریر عجیب التحریر و خطیب شاعر و در غایت انصاف و اعظم علوم او حدیث و رجال و تواریخ بود و مرا تر بیت کرد و مقرب داشت و تخصیص در میان امانت و اقران داد خدا تعالی بحق نبیر و آل نبیر کہ اورا از من نیکوترین جزاء داد و عمر آنجناب قریب پنجاہ بود و فاقش در ہفتہ ہم شہر جب از سال ہزار و صد و سبت و یک بودہ و دفن شد در مقبرہ شیخ میثم بن معلی جہ شیخ میثم علامہ مشہور

بح شیخ سلیمان بن عبد اللہ

در قریہ دو پنج از قرائی ماحوز تا اینجا کلام تلمیذش عبد اللہ بن صالح بود -

در ولادت و وفات سلیمان

و در لور لو گفته که من بایتم بخدا که نقل از والدش کرده که مولد من در نیمه ماه رمضان از سال هزار و هفتاد و پنج بود بطالع عطارد و حفظ نمودم قرآن را و حال اینکه تقریباً هفت ساله بودم با چند ماه بالا و شروع در کتب علوم نمودم و حال اینکه ده ساله بودم و همیشه مشغول تحصیل بودم تا این زمان که سال هزار و نود و نه است تا اینجا کلام شیخ سلیمان بود و صاحب لور گفته که نظر تباریخ مزبور بان تایخ وفات که عبد اللہ بن حاج صالح گفته بود باید عشر شیخ سلیمان تقریباً چهل و چار سال و ده ماه خواهد بود پس قول تلمیذش عبد اللہ بن حاج صالح که عمرش قریب به پنجاه سال بود سحوست و ناشی از عدم اطلاع بر تاریخ مولد اوست و شیخ سلیمان شاعر خوب بود در شعر بسیار گفته و مرثیے خوب برائے امام حسین علیه السلام - گفته است

در ملائذ شیخ سلیمان

و به نزد این شیخ تلمذ کردند جماعتی از علماء مانند پدر صاحب حدائق و او اشهر تلامذ شیخ سلیمان ابن عبد اللہ حاج صالح متقدم است و همچنین شیخ حسین متقدم است و همچنین شیخ احمد بن شیخ عبد اللہ بن حسن بلا دیت که او نهایت فضل و غایت انصاف و حسن اوصاف و ذلت و ورع و تقوی و مسکنت بودن و وفات شیخ احمد مذکور روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه هزار و صد و سی و هفت بوده و از جمله تلامذ شیخ سلیمان شیخ عبد اللہ بن شیخ علی بن احمد بلا دیت و اینها هر یک کسانی بودند که نوبت ریاست علیہ با ایشان منتهی شد هر یک در وقتش و شیخ سلیمان در روز جمعه در مسجد بعد از نماز صبحفہ کا مہ سجادیہ را درس میگفت و مجلس او مملو از فضلا بود و در سایر اوقات در خانه خود درس میگفت -

در تالیفات شیخ حسین

و از برای شیخ سلیمان تالیفات چند است که اکثر آنها رسائل میباشد و بعضی از آنها تمام و بعضی نام تمام است از آنجمله کتاب چهل حدیث است در امامت از طریق عامه و این کتاب از حسن مضفات اوست و آن کتاب را بدیه برائے شاه سلطان حسین فرستاد و با اسم او تصنیف نمود پس وارد و نزل در هم داد که بقیمت آن زمان بستان میشد و با او بالضاف عمل نکرد زیرا که شان او زیاد از آن بوده و کتاب از مارا ریاض که جاری مجرای کشکول است و سه مجلد است و کتاب فوائد خفیه و کتاب

و کتاب عشره کالمه که متضمن در مسائل اصول و فقه و در آن کتاب دلالت است بر اینکه
 انجمن تصلب در اجتماع بود اما از بعضی از فوائد متاخر از این کتاب فهمیده میشود که رجوع کرده است
 بخوبی که قریب بظرف هشتاد و پنج سال است و کتاب شفاء در حکمت نظریه و رساله صلوة و رساله در بیان
 حج که مختصر است و او را نوشته است بالتماس سید کمال محمد سید احمد بن سید عبدالرؤف جد حفصی حجازی
 و رساله نفقه العیال و طهارت و رساله ثانیه در مناسک حج نیز مختصره است و رساله اقامه دلیل
 بر نصرت حسن بن ابی عقیل در عدم نجاست آب قلیل و در لوله گفته که بخط شیخ سلیمان یا فتم اینکه
 چیزی که خلاصه مضمونش آن بود که در خواب می بینم کتابی را که گویا ذکر می است و در او نوشته بود که
 چون حسن بن عقیل ظاهر ساخت قول بعضی نجاست آب قلیل را لذا اصحاب ما امامیه و را حجازی کردند و در
 کتب استخفاف یافتند و رساله در مسئله وجوب نماز جمعه بر ما و آن رساله نقض است بر رساله که بعضی
 از فضلا بر در تحریم نماز جمعه نوشته اند و کتاب معراج در شرح نهج شیخ طوسی لیکن آن کتاب
 ناتمام است و بیرون آمد از آن کتاب باب جمعه و باب ما موصوع و باب تأیید ثنایه و رساله
 بلغه که بر وزیر رساله و جیزه اخوند غلام محمد باقر مجلسی است در آنچه مختار احوال رجال و رساله محمدیه و رساله
 در علم منطق و شرح آن و رساله تحریم ارتماس بر صایم و رساله نجاست ابوال دواب ثلثه و رساله
 در وجوب طهارت بوجوب غیر خصوصاً نجاست و رساله افضلیت تسبیح بر جمده در ثلثه تلیسه و دو کتبت
 آخر رباعیه و رساله در شرح خطبه استقفا و رساله در تقریب رساله فارسیه در چهار مسئله در رد
 بر عامه و رساله در تحقیق اینکه موضوع جز از سجود است در معارضه شیخ محمد بن مابد و رساله
 در طلاق غائب و رساله در شرح حدیث نیه المؤمن خیر من عمله و رساله در سب مساہل اصحاب در اول
 سنن و رساله صواب النداء در مسئله بداء که تمام نیست و رساله در استقلال اب بولایت بر بکر بالغ شنید
 در تزویج و رساله در مسئله بداء مسماة باعلام الهدای در مسئله بداء و رساله در وجوب از تقلید
 و رساله ذخیره و مختصر در فساد نبوت علی و رساله کتبت مدیحه و فرق شیعه و رساله در اعراب تبارک الله حسن
 الخالقین و رساله در امتناع از صلوة و رساله در استخارج و رساله در قرعه و رساله صومیة و کتاب شرح
 باب ما یغیر کر نام نیست و رساله در وجوب غسل جمعه و رساله در مسئله غرر و بلوغه و رساله در نحو و رساله
 در مقدمه واجب و رساله موسوم به خیال لا عجز و در معنیات و الفاظ و رساله دیگر در نحو و رساله ناظمه
 اشکات در آنچه مستحب است تا آخرش از اوقات نهایت خوب و بادت است و رساله در آداب
 بحث و رساله دیگر در علم مناظره و رساله ایفاظ الفاظین در وعظ و رساله شمسیه در رد شمس

برای مولای ما امیرالمومنین و رساله در حکم حدیث در اثباتی غسل و رساله در تحریر تمسیه حضرت صاحب الامر و رساله موسوم به سیر کتوم در بیان حکم تعلم علم نحو و رساله موسوم به فصل الخطاب و کفر اهل کتاب و انصاف و قانعیت و کتاب بایه القاصدین بسبب عقاید دین و رساله موسوم به بنور التمار و کتاب شرح مفتاح الفلاح و کتاب شرح اثنا عشریه بجایه که تمام نیست و رساله بنو اهل الباقیه در ترجمه تمسیه که در آن ذکر کرده است احوال شیخ مبین بجزانی را و بسیاری از این سائل تمام نیست و بعضی از آن از مسوده خارج نشسته و این بزرگوار ارجان از اخوند ملا محمد باقر مجلسی و غیر او دارد -

مح شیخ سلیمان بن علی

شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان بن راشد بن ابی ظبیه بضایه مثلثه الحركات پس با موجوده پس با مثلثه از تحت و بحرانی و اصبعی الاسل و شامخوزی المسکن و او از مشایخ ارجان سلیمان بن عبد الله و این شیخ مجتهد صرف است و ارجان دارد از شیخ احمد بن شیخ محمد بن علی مقفای و این شیخ سلیمان در سنه هزار و صد و یک وفات یافت و سیر اهل سید عبدالرؤف بدخصی مرثیه برای او ساخته که شصت و پنج و وفات اوست و از تالیفات اوست رساله در تحریر نماز جمعه در زمان غیبت نوشته و شیخ احمد بن محمد بجزانی از آن نقض کرده و رساله در حلال بودن شستن و قهوه و در آن رد بعضی از علماء اخباریین کرده که قابل تخریم آن شده اند و رساله در علم کلام در اصول دین و رساله طلیت جین اقسام سمک -

شیخ علی بن سلیمان

مط شیخ علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم بجزانی قدیمی طبعه بنین الدین و او از مشایخ ارجان شیخ سلیمان بن علی متقدم است و او اول کسی است که نشر کرد علم حدیث را در بلاد بحرین و هندیه و ترویج کرد حدیث را و پیش از او اثری از آن نبود و حاشی و قیود بر کتاب تهذیب البصائر نوشت برای اینکه ملازم است او بدیث شدید بود و در دیار عجم مشهور با مالحدیث بود و در بلاد بحرین رئیس بود و متولی امور حسینی بود و قلع و قمع ظلم و فساد نمود و بدعتها را رفع کرد و باط عدل را منبسط نمود و فاشش در سنه هزار و شصت چهار بود و از جمله مصنفات او رساله صلوة الله رساله در جواز تقایید و حاشیه بر کتاب مختصر نافع که نهایت صغیره و مختصره است و قبر او مزار معروفست در قریه قدیم و او تلمذ کرد در نزد محمد بن حسن پس بعزم مسافرة کرد و خدمت شیخ بهائی

رسید و علم حدیث را از او فرا گرفت پس بجهت نمود و نشر حدیث در آنجا کرد و محمد بن حسن سابق مجلس درس و حاضر میشد پس محمد را مردم عتاب کردند که او در روز در نزد او نماند و امروز تو در نزد او نماند میخائی او در جواب میگفت که شیخ علی امر و زبیب اخذ علم حدیث بر من و غیر من یافتی است و این شیخ علی راسته اولاد بود یکی شیخ صلاح الدین که بسیار فاضل بود سیما در علم حدیث و علم ادب و او را بعضی از حواشی است بر تہذیب حدیث و بعد از پدرش متولی امور حسنیہ شد و بجای پدر در مجلس قضا نشست و در مجلس سن نشست و نماز جمعه و جماعت میخواند لیکن بعد از پدر بر باقی نماند بلکه طوی نکشید که وفات یافت دوم شیخ حاتم بن شیخ علی و او هم فقیه فاضلی بود سوم شیخ جعفر بن علی و او را معروف و نخی از منکر نہایت شدت داشت و بعد از برادرش امام جمعه و جماعت بود و شیخ جعفر مذکور را پسر فقیه فاضلی بود سومی شیخ علی بن جعفر و او را پدر و صاحب ورع بود و در امر معروف و نہی از منکر متصلب بود و بعضی از امر اربلا و او را در نزد شاہ سلیمان ہشتم نشست و حال آنکہ انجناب بی بود از آنچہ باو نسبت دادند پس سلطان کس فرستاد و او را مقید کردند تا بکار زران رسیدند پس سلطان از حقیقت امر مطلع شد و تبجیل فرستاد کہ زنجیر از او بردارند پس انجناب بدر کار زران نشست و مدتی در آنجا ماند و بسا بود کہ بجهت نمی آمد و باز ہم بگلیت و وفات او در کار زران بود در سال ہزار و صد و سی یک -

شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ یوسف

شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف خطی الاصل بجزائی مقامی و این شیخ علامہ فہامہ و زاہد و عابد و ورع و کریم و پرنیز گار بود و مسلط در معقول و منقول و فردع و اصول و دقت نظر و حدیث خواطر با زیادت بلاغت و فصاحت در تعمیر و تبحر و تحریر و صاحب حدائق گفتہ کہ اعتقادم آنکہ او افضل علمائے بحرین بود از کسانیکہ معاصرین بودند و متاخر از او بودند بلکہ غیر ایشان نیز افضل بوده و شیخ سلیمان بن عبداللہ مازنی مقدم از شیخ احمد بن شیخ محمد مذکور اجانہ دارد و بعضی از تلامذہ شیخ احمد مذکور در رسالہ خود چنین نوشتہ کہ انجناب باصفہان رفت و اقامہ بافر صاب کفایہ و ذخیرہ باو خلوت میکرد و در ہر ہفتہ دو روز باو مذاکرہ میکرد و از او استفادہ میکرد و علما مجلسی خوانند تلامذہ باقر بن شیخ احمد مذکور اجانہ داد و در ان اجانہ نوشت کہ از غرائب زمان و غلطہ ہر خوان بلکہ از فضل خدا نیغائے بر من و نعم بالغہ اش در نزد من اتفاق افتاد است بہت محبت مولائے اولے فاضل کامل و ورع با برع تقی زکی جامع فنون فضائل و کمالات حایزہ قصبہ سن در ہند

سادات صاحب خلق نامی پسندیده و اصل طبیب بھی علم تحقیق و طور تدقیق عالم تحریر و فانی در تحریر و تفسیر
کشف و قایق معانی شیخ احمد بحرانی خدا تعالی ایام او را بدوام موصول دارد و مشهور و اعوامش
را مقرون بعبادت دارد پس یافتیم او را در یاسه پراز علم که برای او کنان نیست و یافتیم او را دانشمند
ماهر در فضل تا آخر اجان و شعر شیخ احمد مذکور در نهایت جودت و نیکوئی و جزالت است و از جمله مصنفان
او کتاب ریاض الدلائل و حیاض المسائل است و صاحب لؤلؤ گفته که نیا فتم از ان کتاب مگر قطعہ
از طمارت و رساله در وجوب عینی نماز جمعه و رد نمود در ان رساله شیخ سلیمان بن علی شاہوکی
را چنانکہ گفت و رساله در استقلال پدر بولایت بکر بالغ رشید و رساله در منطق کہ نامید انرا
بشکوہ مضیبه و رساله رموز الحقیقت و رساله منطقہ و رساله صغیرہ در مسئلہ بدا و ان جناب
بطاعون وفات یافت با برادرش شیخ یوسف و در جوار کاظمین مدفون شدند در سال ہزار
و صد و پدایشان زنم بود و در سال ہزار صد و سہ پدایشان وفات یافت در قریہ مقابا لدین
جناب اجان از پدر خود نیز دارد کہ شیخ محمد بن یوسف است و شیخ محمد بن یوسف ماهر بود در علوم عقلیہ
و فکلیہ و ریاضیہ و ہیئت و ہندسہ و حساب و عربیت و صاحب لؤلؤ گفته کہ پدرم برا و قرات کرد
اگر علوم عربیہ و ریاضیہ را و قرات کرد برا و خلاصہ الحساب را و اکثر شرح مطالع را و باقی از مطالع
را تمام کرد بعد از این شیخ بر استادش شیخ سلیمان بن عبد اللہ مقدم و از شیخ محمد مذکور چہیزے از
مصنفات نقل نہ شدہ

در احوال قاسد علی ملقب بسید نور الدین

سید علی بن سید علی بن ابی الحسن نینی الابرہیمی المہدی ملقب بسید نور الدین ثعلبہ رکات و وفات
و فضیلت و تفاوت و تفاوت و زادت و عبادت و زانت است و میر محمد مؤمن شہر آبادی صاحب
کتاب جبت از این بزرگوار اجان دارد و این بزرگوار اجان دارد و از برادر و پدر خود سید و شمس الدین
سید محمد صاحب مدارک و از برادری خود جمال الدین ابو منصور شیخ حسن بن شہید ثانی و سید نور الدین
فاضل و محقق و مدقق بوده و در زمانش از مسلمین بود و منوطن بکشتہ و تالیفات او در نهایت جودت
و در بد و امر در بلاد شام بود و صاحب شام را بالنبہ با و احترام تمام بود پس یکمہ مغطہ رفت و
عمرش از نو تجاوز کرد و حال اینکه استعانت با جدی نمیکرد بکہ مردمان با و استعانت عجبند
و وفات او در سال ہزار شصت و دو وقوع یافت و در شہرید طولی داشت - و مشہور ہر دیار بود
و نسب صاحب عالم و مدارک سید نور الدین

و مخفی نماند که سید علی والد سید نورالدین دختر شهید ثانی را بزواج خود درآورد و از صاحب مدارک
سید محمد تولد شد و پس از شهادت شهید ثانی والد صاحب عالم را که زوجه شهید ثانی بود بزواج
خود درآورد و از او سید نورالدین متولد شد پس سید محمد صاحب مدارک برادر بزرگتر سید نورالدین است
و شیخ حسن صاحب عالم برادر دایه سید نورالدین است و صاحب معالم خال سید محمد است و سید محمد صاحب
مدارک همیشه خزان صاحب معالم است ولیکن بقول ناقصه ضعیفه تلخیص زوجه استاد را اگر فنن خلافاً
ادب است و در فقره پدر سید نورالدین نجات خلاف ادب شد چنانکه مرحوم استاد افاضت بر ابراهیم
زوجه شریف العلماء را بزواج خود درآورد و بانیکه سابقاً دختر استاد را نیز بزواج خود درآورد و بود
پس عیسی قلی طائی چنین امر استحضانی ندارد ولیکن چون شرعاً مجوز است پس این کاشف از خطا و عطل است
سیما اینکه زواج سید علی بزوجه شهید ثانی حکمتش در متن واقع آن بود که مانند سید نورالدین فاضلی
که محبی شریعت نغمه است از او تولد یافت و این سید نورالدین در خدمت پدرش و برادر پدرش و
صاحب مدارک و برادر دایه او صاحب معالم در کس خواند -

در تالیفات سید نورالدین

و از تالیفات سید نورالدین است کتاب شش بخش مختصر نافع که بسیار خوب نوشته و تطویل در بحث و
استدلال نموده لیکن تمام نیست و کتاب فوائد مکیه در رد فوائد مدنیه ملا محمد امین غیرامون استرآبادی
و صاحب حدائق در لوله گفته که کتاب فوائد مکیه ثانی و وافی نیت مولف کتاب گوید که چون
ملا امین که امین اخبارین است با صاحب حدائق هم مشرب المذابان واسطه کلمات او را دوست
داشتند و مسلم معروفست که حبالشئی یعنی ویستم دوستی چیز است که گری نمی کند و عیوب
محبوب را نمی بیند و نمی شنود و الا کتاب فوائد مکیه چنانکه بعضی از فضلا گفته اند در نهایت وقت و مشا
است و این فقیر مفاسد مذہب اخباریین را که چند فرقه اند و بطلان مذہب ایشان را در حواشی توانین
و منظومه الفینة اصولیه و شرح ان تفصیل فیصل که مافع قال و قیل باشد بیان کردیم و از جمله کتب مؤلفه
سید نورالدین است کتاب شرح اثنا عشریه شیخ بهائی در صلوة و غیر آنها از رسائل و سید نورالدین در اجاز
شیخ فاضل شیخ صالح بن عبدالکریم گفته که اجاز دادم او را که روایت کند از من هر چه روایت
ان بر ابراهیم شیخ است و هر چه را که تالیف کردم از او افاده نمودم از ارس از انجلیت شرح مسی غیر الجامع
بر مختصر نافع که تالیف کردم از ان خبری بر او ایل فقه و سوال میکنم خدا را که مرا توفیق تمام و انجام ان
کرامت فرماید و همچنین شرح موسوم بانوار بحیثیه بر اثنا عشریه صلوة که ان از تالیف مرحوم بر شوخیها و اید

در حدیثی که در کتاب التلخیص است از پدرش که عارفان را از او آید

بهنه عالمیت و رساله انیقه در تفسیر خدا تعالی قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی و کتاب مجموعه معروف بغینة مسافر از نادوم و سامر که مشتمل بر فوائد و اخبار و نوادر و اشعار پچمین است فوائد و شواهد مکتبه در مباحض حج خیالات مدنی که برائے ملا محمد امین است و بعضی از حاشی بر کتب فقه و اصول و حدیث و اجوبه سوالات تائید ایجابان سید نورالدین بود و تاریخ اجابان نهار شنبه دوازدهم ذیقعد الحرام از سال هزار و پنجاه و پنج و مولد این بزرگوار سال نهمصد و سفتاد بود و وفات ان در سال هزار و شست و هشت بود بنا بر این عمر شریف و هشت سال بود مگر چند روز و برای سید نورالدین مذکور پسری بود عالم و فاضل و محقق و مدقق و ماہر و ادیب شاعر و در کتاب امل لامل گفته که او ترکیب در درس بود در نزد جماعتی از مشایخ ما و اسم او سید جلال الدین بود و بگفته رفت و در اینجا مجاور شد پس از ان بمشهد رضا رفت پس از ان به حیدرآباد و او الآن ساکن حیدرآباد و مرجع اکابر و فضلاء اینجا است تائید ایجاب کلام امل لامل بود و برای سید نورالدین پسری دیگر بود که او سید حیدر بن سید نورالدین بن علی بن ابی الحسن موسوی عالم جمعی است و ساکن اصفهان بود —

در احوال سید محمد صاحب مدارک

نسب سید محمد بن سید علی بن ابی الحسن موسوی برادر سید نورالدین سابق است از جانب پدر و صاحب مدارک و ملقب بشمس الدین و تقدس و علم او اشهر از ان است که محل انکار باشد و اما صاحب معالم پس همیشه انکار داشت کثرت تالیف را با عدم تحریر و همیشه بذل و مجتنب بود در تحقیق آنچه را که تالیف کرده بود و صاحب مدارک نیز قایل التالیف بود و صاحب معالم و صاحب مدارک در سن قریب بیکدیگر بودند و هر دو در نزد اردبیلی درس خوانند و مقدس محقق ملا احمد اردبیلی در ان زمان شرح ارشاد می نوشت و اجزاء را صاحب مدارک و معالم میداد و میگفت که شما نظر کنید در عبارات ان و اصلاح کنید زیرا که من میدانم که بعضی از عبارات ان غیر فصیح است و چون خواستند که از خدمت اردبیلی به جانب بلاد خود مراجعت کنند شیخ حسن صاحب معالم از خط ملا احمد اردبیلی خبری نوشت که در نزد او باشد و باعث تذکار او باشد پس محقق اردبیلی بعضی از احادیث برای صاحب معالم نوشت و در آخر انما نوشت که این را عهد برای مولای خود نوشته است بجهت امثال امر مولا و برای اینکه متذکر او باشد و او را فراموش نکند در خلوات خود و عقب صلوة خود و خدای تعالی تو فیق و حد او را برای آنچه محبوب اوست و از او راضی باد من او و کرم او محمد و ال او صلوة خدا بر ایشان باد

نمایند کلام اردبیلی بود و سید نعمت الله جزایر سے در انوار نعمانیہ نوشتہ کہ صاحب معالم و صاحب مدارک در تحف بودند و میخواستند کہ زیارت خراسان روند از خوف اینکه شاه عباس ایشان را نزد خود می طلبید ز رفتن سب برای اینکه با سلطان معاشرت نکنند و در تحف ماندند و صاحب مدارک و صاحب معالم در اخبار طریق خاصی را اختیار کردند و بصیحہ اعلامی فائل شدند و ان عبارت است از اینکه روایات حدیث اثنی عشری مذہب و عادل و ہر یک را وی را رد و معدل تعدیل کردہ باشد و شکلی نیست کہ بنا بر این اخبار را را کفایت در فقہ نخواہد بود و صاحب مدارک را در مدارک مضطرب زیادست زیرا کہ گاہی موثقات را طحیح کردہ و گاہی عمل با تخا کردہ و در بسیاری از رجال نیز اضطراب وارد مانند ابراہیم بن حاشم و مسع اعین ملک پسر بہا باشد کہ اخبار ایشان را موصوف بصحت داشتہ و گاہی اخبار ایشان را سن دانستہ و گاہی طعن در ایشان کردہ و اخبار ایشان را رد کردہ و شاید کہ تجدید رأی بر انش حاصل شدہ بودہ و تجدید رائے حسن فطانت مجتہدست و اما گاہی عمل بوثق نمودند پس گاہ است کہ در مقامات چندی است کہ قراین خارجہ بران معاضدت کردہ اند مانند شہرت و یا عدم خلاف و بخوان -

در احوال شیخ حسن صاحب مدارک

شیخ حسن بن زین الدین شہید ثانی صاحب معالم است و در نزد اصحاب معروف بوصیف محقق است و تصانیف او در نہایت تنبیح و تحذیب است و از ورع ان بزرگوارانیکہ ہرگز پیش از قوت کیفیت و یا یکما جمع نمیکرد برای اینکه مواسات با فقر نماید و فقر از فعل او تسلی جویند و بجنبہ عدم تشبہ با غنیان نہ پیش آنکہ امر در مذہب مجاز مشہورست و علم با جماع در این از منہ در غایت مذہب است و بصیحہ اعلامی عمل میکرد و سایر اخبار را طرح میکرد و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن کہ نوادہ شہید ثانیست در کتاب در الخطوم و المنثور ذکر فرمودہ کہ جدّم صاحب معالم درس خواند در نزد ملا عبد سیزدی تحذیب و مطول و حاشیہ خطائی و حاشیہ ملا عبد الله بر خطائی و ابن درز مانی بود کہ ملا عبد الله بر تحذیب حاشیہ مشہور را می نوشت و بخط جدّم ان حاشیہ موجودست و ملا عبد الله نیز نزد جدّم و نزد صاحب مدارک در فقہ و حدیث درس میخواند و صفیہ یافت شد بخط شیخ بحالی کہ از ذکر کلمات حکیمہ نوشتہ بود کہ کتب مذکرات امثالاً لا مرسیہ صاحب الکتاب حس مجدہ و کتب ضمدہ اقل العباد بحالی کہ ابجائی اصلح الله شانہ سائلانہ اجزایہ علی خاطره الخطیر و عدم محوہ عن لوح ضمیرہ النیر سبانی محال الامانات و مطان الاجابات و ذلک سئلہ انتھی و این صفحہ در پہلوئی صفحہ بود کہ ملا احمد اردبیلی برای او

نوشته بود و در ترجمه صاحب مدارک گذشت و بنده شیخ حسن و خواهرزاده اسید محمد صاحب مدارک مانند دو
فارس زبان و دور غیب کب لبان و متقارب در سن بوده اند و صاحب معالم باقی ماند بعد از بنده محمد
بعده تقاضای قی که میان ایشان در سن بود تقریباً این بنا بر روایت شیخ علی بود لیکن در رجال شیخ ابوعلی
نوشته که صاحب معالم سی سال بعد از صاحب مدارک عمر کرد و مولف کتاب آن را در تذکره العلماء
نوشته بود و لیکن الحال بنظر من می آید که آن غلط باشد چه شیخ علی نوا ده صاحب معالم است و او بنا بر انما دانا
تر است و اهل البیت ادوی با نیده و چون صاحب مدارک وفات یافت پس صاحب معالم بر سر قبر او نوشت
رجال صدقوا ما عابده و الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من یطروا یدلوا تبديلا و صاحب معالم براس
صاحب مدارک مرثیه گفت و آن را بر سر قبرش نوشت لطفی لرحمن تصیح صار کا لعلم للمجد و الحمد والمعروف
والکرم قد کان الدین شمساً یضاهیها محمد ذوالمزا یا صاحب الشیم و در بعضی از نسخ بدل صاحب
ظاهر الشیم دارد و سقی ثراه و هنا ه الاکرامه و الریحان و الروح طری بارئى النسم و خلیفه سلطان
گفته که شنیدم که شیخ حسن در اثنا ى تصفی منتفی و معالم وفات نمود و کسکه فکرش چنین باشد
و تحقیقش باین حد باشد عجیب نیست که وفاتش در اثنا چنین تصفی واقع شود -

در دیدن صاحب معالم حضرت صاحب الامر

و شیخ علی گفته که شنیدم از بعضی مشایخ ما و غیر ایشان که شیخ حسن چون حج بجا آورد با صاحب جو گفت
که از خدا امید دارم که صاحب الامر را به بنیم زیرا که او در هر سال حج بجا آورد پس چون عرفه اقامه نمود
با صاحب جو گفت که از خیمه بیرون روند براسے دعای عرفه پس او خود نخست ناگاه مردی غیر معروف
آمد و سلام کرد و نشست شیخ حسن گفت که من بجهت شدم و قدم بر کلامی نداشتم پس سخن با من
گفت پس برخواست و رفت پس من خیال کردم که آنحضرت است و بنیابشیم و او را ندیدم و از
اصحاب خود سوال کردم گفتند که ما کسی را ندیدیم که آمده یا رفته باشد و از آن پس شیخ علی گفته
که میان صاحب معالم و صاحب مدارک فرقی در وقت نظر است چه شیخ حسن نظرش اذق و جامعیت
او در عاوم بنیت بود و ما دامیکه این دو بزرگوار زن بودند هر یک که زودتر مسجد میفرستند و دیگر
با وقت ادای میکرد و اگر کسی از احدی سئوال میکرد و اگر آن سئوال را استخراج کرده بود فواء میگفت
و اگر استخراج نکرده بود حواله بان دیگر میکرد و مرد مرا ترغیب بان دیگر میکرد و در مجلس درس آن دیگر
حاضر میشدند و شیخ علی گفته که بنظر تریف شیخ حسن در نزد من است و صورت خط او انیت -

نایخ ولایت صاحب معالم

که مولد عبد فقیر سبوی عفو پروردگارش که خداست حسن بن علی الدین علی بن احمد بن جمال الدین بن
 تقی خدا عفو کند از سیئات ایشان و مضا عفو کند جنات ایشان را در عشر اخیر از شهر الله اعظم شهر رمضان
 است سینه نهصد و پنجاه و بنظر او ایضا موجود است چیزی که لفظا و آلت که بنظر والد هم رحم الله بعد از ذکر تاریخ
 خوان من خیر است که لفظا و انیت که زائده شد برادرش حسن ابو منصور جمال الدین شب جمعه سبت
 هفتم شهر رمضان المعظم سینه نهصد و پنجاه و نه بوده و شمس در درجه ثانیة میزان بود تا اینجا کلام شیخ علی
 بود و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در کتاب سلفه سید علی گفته که شیخ حسن در زمانیکه پدرش گذشته شده بود
 دو از سن له بود و هجده سبت بدون شک زیرا که اولاد اعراف بتاریخ ابار می باشند و مادر صاحب معالم
 دختر عالم فاضل شیخ محی الدین بوده و در کتاب امل لامل بعد از نیکه از او نقل کرده که روز قتل
 پدرش چهار ساله بود گفته که چنین یافته تاریخ را و ظاهر میشود از تاریخ قتل پدرش خبری که منافقا
 باو دارد و اینکه عمرش در آن وقت هفت سال بود و شیخ حسن بایده محمد صاحب مدارک شریک بودند
 در قرائت بر مشایخ و روایت از مشایخ و از جمله مشایخ اجان ایشان سید علی بن ابی الحسن است
 که والد صاحب مدارک است و سید علی صاحب ایض و شیخ حسین بن عبد الصمد که پدر شیخ بایده است و ایشان
 همه روایت میکنند از شهید ثانی و جمله اسانید صاحب مدارک و صاحب معالم ملا احمد مقدس اردبیلی
 است پس ایشان از بلاد خود بعراق آمدند و بنزد ملا احمد قرائت میکردند و درست تدقیق و بحث میکردند
 و گاهی شرح شمسیه را بنزد او میخواندند و بخشی را تمام کرده و بحث دیگر رجوع میکردند و شاکر دان ملا
 احمد ایشان را استنزا میخواند پس ملا احمد گفت که زود است که می بینید مصنفات ایشان را پس چون
 ایشان بیاد خود رجوع کردند شیخ حسن معالم نوشت و سید محمد مدارک و منتقی نوشت و بعضی از این
 کتب را بعراق آوردند و این قبل از وفات ملا احمد اردبیلی بود و شیخ علی در در المنور نوشته که صاحب
 معالم و مدارک بعراق در نزد ملا احمد آمدند و گفتند که ما را چندان اقامه بعراق ممکن نیست درس بگو که هر چه را
 که از مطالعة فهمیدیم عبارت را خوانده باشیم بدون اینکه معنی آن را بیان کنیم و هر چه را که از مطالعة نفهیدیم
 درس گفته باشیم پس باین نحو خوانند شرح مختصر عضدی و شرح شمسیه با غاشیه و شرح مطالع و علم کلام و شیخ
 حسن از پدرش شهید ثانی بلا واسطه نیز اجازت دارد و ظاهر اینکه ان اجازت را در مغربین او نوشته است
 و شیخ حسن را اشعار را ئیقه و قصاید غائیه است و صاحب لؤلؤ و گو گفته که نقل کردم در کتاب انیس المسافر و
 مجلس الحاضر بسیاری از آنها را در کتاب امل الامل گفته که برائے شیخ حسن دیوان شعر است که جمع کرده
 آنها را شاگردش نجیب الدین علی بن محمد بن کتی عاظمی و از تصانیف او است کتاب منتقی الجمان

در احادیث صحاح و حسان و آن چند مجلد است و از آن کتب عبادات بیرون آمد و کتاب
معالم الدین و ملاذ المجتهدین و از آن مقدمه در اصول ظاهر شد و یک مجلد در فروع در طهارت
و معالم اصول مختصر است از کتاب شرح مختصر اصول عضدی و بر معالم الاصول شرح و حواشی
بسیار نوشته اند مانند حاشیه ملا صالح مازندرانی و حاشیه پیرش شیخ محمد و حاشیه سلطان
العلماء و ابن فقیر را بر حاشیه سلطان حاشیه است و حاشیه ملا میرزای شیروانی و حاشیه بقاقر
بصبغی که برای پیرش شیخ عبدالحسین نوشته و حاشیه شیخ محمد تقی اصفهانی و حاشیه
حاجی شیخ رفیع لاهیجانی و شرح اخوند ملا صفر لاهیجانی و شرح فارسی ملا میرزای شیروانی
و این کتاب که معالم الاصول باشد کاشمیر فی رابعة التمار بدرجه اشتها و محل تدریس تدریس
فضلا نامدار و طلب است و این فقیر را دو حاشیه مدونه بر معالم الاصول است و از جمله تالیفات
شیخ حسن حاشیه بر مختلف است و کتاب مشکوة القولی السدید در تحقیق معنی اجتهاد و تقلید و کتاب اجازات
و تحریر طائوس در رجال یک مجلد است که کتاب رجال سید بن طاووس را ملخص و مذهب نموده
و رساله اثنی عشریه در طهارت و صلوات و کتاب سائل حج و جواب مسائل مدنیات اولی و جواب
مسائل مدنیات ثانیه و جواب مسائل ثالثه.

در وفات صاحب معالم

وفات آن بزرگوار چنانچه سبط او در دانشور گفته در سال هزار و یازده واقع شد و خصوص شهر
و یوم در نظر نمیت و عمرش بالنسبه بتایخ ولادتش که مذکور شد پنجاه و دو سال و سه ماه میشود
و اما سید محمد صاحب مدارک پس ولادتش در سال نصد و چهل و شش است و وفاتش در شب شنبه
پنجم شهر ربیع الاول از سال هزار و نود بود و عمرش بنا بر این شست و دو سال چند ماه خواهد بود
و اما تالیفات سید محمد از آنجمله کتاب مدارک است و آنچه از آن ظاهر شد همان قدر است که متعلق بعبادت است
و حاشیه تحذیب و حاشیه بر الفیه شمیم و شرح مختصر نافع لیکن از آن شرح آنچه ظهور و بروز یافت
از اول نکاح تا نذر است و کتابها بدین نظم است و شرح قصید ابن ابی احمد در مدح امیر المومنین علی بن ابیطالب

در وفات و مولد صاحب مدارک

و این صاحب مدارک را فرزند است که از سید حسین گویند عالم و فاضل و فقیه و ماهر و طویل القدر
و عظیم الشان بوده و در نزد پدرش صاحب مدارک و شیخ بهائیه درس خوان و بخراسان رفت
و در آنجا ساکن شد و افضی القضاة در مشهد بوده است و در حضرت شریفه مدرس بوده و در ازل لال گفته

که شو ابدان ناظم بید حسین نسبت داده شد و لیکن چنانچه من دیده ام ان شو ابدان از تصنیف پدرش صاحب مدارک است و سید حسین را حاشیه بر الفیه شهید است و وفات او در سال هزار و شست و نه بوده و اما پدر صاحب مدارک پس سید علی بن ابی الحسین موسوی عالمی جعیت است و او از اعیان فضلا و ان عصر است و از شاگردان شهید ثانی است و اما سید علی صاحب حسینه عالمی خرتی پس فاضل و عابد و محدث و محقق بود و او از شاگردان شهید ثانی است و شرح لمعه را در خدمت شهید پس خوانده و از تالیفات او شرح ترائیع و کتاب شرح ارشاد و غیر آنست و شیخ علی نواده شهید ثانی و در کتاب در المنطوق و منشور نوشته است که شهید ثانی را اعتقاد تام در مرحوم عالم سید علی ضایع بوده و از خدا امیدان داشت که او را فرزندی کرامت کند که معلم و مربی او سید علی ضایع باشد پس خدا رزوی او را داد و نمود و شیخ حسن را با او کرامت نمود و او بزرگ سید علی ضایع و سید علی بن ابی الحسن یا صاحب مدارک قراست کرد و ذاکثر علوم را که ایشان از شهید ثانی آموخته اند کرده بودند از معقول و منقول و فروع و اصول و عربیه و ریاضیه تا اینجا کلام شیخ علی بود و از جمله اشعار صاحب عالم اینست *مفتونی فی الهوی کا ساه معانی حسنم راحه فلی فی صحبتی اصل* و وجد این شعر به ایضا از اشعار او *صد دلا و انشئی معصا فارسل الصنع علی خاله* لکن ابی عن ان نراه فقد ابنا نا المرسل عن خاله -

شیخ محمد بن ماجد بکرانی

شیخ محمد بن ماجد بن مسعود بکرانی ماخوری فقیه و مجتهد و محقق و دقیق النظر و از اعیان علماء ان بلاد بود و او امام جمعه و جاعت بوده و از تالیفات او است رساله شیراز از برای میرزا صفی بن میرزا محمد مدنی نوشته و ان را مسلمی نمود بر وضه صفویه در صلوته یومیه و ایضا کتابی در منطق تالیف نموده و شیخ صالح بن عبد الله گفته که من در آخر عمر او را دیدم و در وقت با و در نماز اقتداء نمودم و استاد عظامه شیخ سلیمان بن علی شیرازی را من بون و شیخ سلیمان داما و او بود یعنی دختر شیخ محمد بن ماجد در جباله کحاح شیخ سلیمان بود و در آن روز سبله محل بحث شد میان شیخ سلیمان و شیخ محمد بن ماجد و ان سبله این بود که وضع جبهه است پس اگر کسی در سجده باشد و آیه سجده را بشنود یا همان استمرار بر سجده کافیت و برائت نموده از سجده برای استماع آیه سجده حاصل است و یا اینکه لازم است که سر از سجده بردارد و دوباره وضع راس بر سجده گاه نماید -

در مباحثه شیخ سنایا و محمد بن ماجد

شیخ محمد بن ماجه دعاء آن میکرد که وضع راس جز نیست و اسم را کفایت بر آن ادعا را جامع بود
 شیخ سلیمان بن عبدالله باو مخالفت داشته و میگفت که وضع راس جز است و واجب است که چنین
 شخص رفع راس کند و دوباره سرش را بر محل سجده گذارد پس در میان مشاجره بزرگی اتفاق افتاد
 تا ام با نجا کشید که شیخ سلیمان گفت کلمه دینک ولی دین و مرادش این بود که تو محمدی و عم قادی
 داری و برای تو تقلید کردن من جائز نیست و من نیز محمدی و اعتقاد داری دارم و مرا تقلید تو جائز
 نیست شیخ محمد ناظر باصل نزول آیه نشد و تغییر کرد و کلامی گفت که در آن نفرت و وحشت بود پس شیخ سلیمان
 گفت که تمام مسئله بحجت و دلیل است نه بسرزنش و زیاده این نمیتوانست سخن گوید زیرا که شیخ محمد مسلم
 بود و مطاع بود و شیخ سلیمان را هنوز اشتها ری نبود پس از مجلس تفرق شدند و هر دو در نهایت
 عیظ بودند پس شیخ محمد از آن پس قریب یک سال روز باقی ماند و شیخ سلیمان رساله درین مسئله در رد
 بر شیخ محمد تصنیف کرد مولف کتاب گوید که حق با شیخ سلیمان بود زیرا که سجده حقیقت شرعی و مشرعه
 ندارد بلکه مناظره و ملال در آن لغت است و در لغت و عرف تا وضع راس نکند نمیکویند که سجده کرد و علماء
 کلمات علماء اطلاق دارد در اینکه گفته اند واجب است در سجده وضع راس بر محل سجده الحاصل شیخ
 را مرض عظیم عارض شده و شیخ سلیمان او را عیادت کرده و در جان مرض شیخ محمد وفات نموده
 و عمرش قریب بنهائ سال بود و آن در سال هزار و صد و پنج بود و آن سال جلوس سلطان
 انصرنا ه سلطان حسین بن شاه سلیمان بود و برقرار و قبه بنا کردند و چون شیخ محمد وفات کرد
 شیخ سلیمان مرتبه در مصیبت او گفته و در آن مرتبه بسیار مح او نموده و پنج نمورا جان از خود ملا محمد باقر
 محبت داشته است -

سید ماشم ابن سید سلیمان

سید ماشم معروف بعلامه ابن سید سلیمان بن سید اسمعیل بن سید عبدالجواد کتانی بنبتش بسوی
 کتکانست لفتح دو کاف و تأیید ثناء فوقانی میان دو کاف و آن قریه است از قزوینی بآستانه
 قزوینی پس از آن و او ساکنه پل زان با موحد پس از آن لام و آستانه تخانیه و از یکی اعمال بحرین
 و این سید ماشم فاضل محدث جامع متبوع در اخبار بوده بخوی که سوائی مجلسی در اخبار گویا کسی بر او
 سهیقت نگرفته و کتب عده تألیف کرده و در فتاوی کتابی از او بیرون نکرده و استدلالی در احکام
 از او شنیده مگر دیده و این یا بحجت قصو او بود از در جاجتهد و یا پائی نهایت و رع و تقو
 بوده چنانچه سید عابد و زاهد رضی الدین بن طاووس نیز چنین بود و ریاست بلد بعد از شیخ محمد بن ماجه

سید ما شوم ابن سید سلیمان

بدو انتقال یافته و معابدی طلحه و حکام سیمود و در امر معروف و نهی از منکر نهایت تشبیه داشته
وفات او در سال هزار و نه واقع شد و شیخ سلیمان ابن عبد الله باخوری از این سید جان داشته

در تالیفات سید ما شوم

و از مصنفات اوست کتاب برهان در تفسیر قرآن مشتمل بر بخش مجلد و جمع کرد در آن اخباری که وارد و
تفسیرین و از کتب قدیمه و کتاب العادیه و ضیاء النادی در تفسیر قرآن و دو چند مجلد و کتاب معالم الایمان
در نشانه آخری مجلد بزرگیت و کتاب مدینه المعجزات در نص برائت داده در چند مجلد و کتاب در النقد
در فضائل حسین شحید در یک جلد و کتاب تفضیل ائمه بر انبیاء سوائے پیغمبر ما و کتاب وفات مراد
و کتاب سلاسل الحدید که منتخب از شرح نخب البلاغت ابن ابی الحدید در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام
استلام و کتاب ایضاح و کتاب نخبه الاعمال در آنچه تمام میشود بان اعمال و کتاب ترتیب التحذیر
در چند مجلد و مرتب ساخته است در هر باب حدیثی متعلق بان باب را و بعضی از معاصرین او از علما بحرین
ان کتاب را تحذیر التذیب می نامیدند چنانکه نشان معاصرین چنین بوده است و کتاب تنبیهاات لازیه
در رجال تحذیب و در اینجا تنبیه کرد بر غلط بسیار که برای شیخ واقع شد در رجال و اسانید اخبار
در کتاب تحذیب ذکر کرده و کتاب رجال علمای که بحق رجوع کردند و کتاب حلیه الابرار و کتاب
حلیه النظر و فضل ائمه اثنی عشر و کتاب هجته المرضیه در اثبات خلافت و وصیت و کتاب مناقب ائمه
و کتاب یمیه و کتاب نسب عمر و کتاب اعراف رجال من لایخیره الفقیه و کتاب مولد قائم و کتاب تهذیب الابرار
و منار الافکار در خلق جنت و نار و کتاب الحجۃ در آنچه نازل شد بحجۃ و کتاب بصرة الولی و کسانی که حضرت
محمّدی را دیده اند و کتاب عمده النظر در ائمه اثنا عشر و کتاب معجزات البتئی و کتاب غایبه المرام
و رفیعین ما مشتمل بر دو مجلد و نقل کرد در آن اخبار عامه و خاصه را با سناد و نقیض امیر المؤمنین
و اولاد معصومین سلام الله علیهم اجمعین و این سید اجازت داشت از سید عبد العظیم بن سید عباس شراک
و سید عبد العظیم اخباری است و رساله در وجوب جمعه عینا تالیف کرده -

در احوال شیخ فخر الدین

شیخ فخر الدین بن طبریزی این شیخ فاضل و محدث و لغوی و عابد و زاهد بوده و از مصنفات او
کتاب مجمع البحرین و مطلع الیرین در تفسیر غریب قرآن و احادیث که از طرق شیعه است و کتاب شرح
مختصر فاع و کتاب تمیز مشایخ از اسما و رجال و کتاب اربعین و کتاب منتخب در مرانی و خطب
و اخبار مصیبت حضرت سید الشهداء و این شیخ اجازت دارد از شیخ محمد بن جابر بخفی از شیخ محمود

بن مسام الدین جزایری از شیخ بجای و فخری همانکه اخبار نصیبت که در منتخب ذکر کرده اکثران از اخبار
مراسل است و شیخ فخرالدین را بهیروی بود که ان را شیخ صفی الدین میگویند و او هم فاضل و از مشایخ
اجان است و صاحب تالیفات است -

شیخ صالح بن عبد الکریم

شیخ صالح بن عبد الکریم کزکانی بخرانی متوطن در بلاد شیراز و در آنجا وفات یافته و مدفون شد
در جوار سید علاء الدین جمن و او از مشایخ اجان شیخ سلیمان ابن عبد الله ماخوری است
و فاضل و متواری بود با مرثا سلیمان متول امر قضا و مرافعات شد و چون خلعت و رقم قضا
برایش از جانب پادشاه آوردند آنجناب متناع نمود از پوشیدن ان و بعد از التماس و تحویف
از سطوت سلطان ان خلعت را از پشت انداخت و از تالیفات اوست تفسیر سهار الله الحسینی
و رساله خمریه و رساله در جایرواین شیخ اجان از سید نورالدین سابق دارد -

شیخ احمد شیخ جعفر بن کمال الدین

شیخ جعفر بن کمال الدین بخرانی از مشایخ اجان شیخ سلیمان ابن ابی طبنیه تقدم است و او با
شیخ صالح بن عبد الکریم بحبت ضیق امر معیشت از بحرین بیلا و شیراز آمدند و در آنجا نیز مملو فضلا بود
پس شیخ جعفر بجانب هند رفت و در حیدرآباد متوطن گشت و شیخ صالح شیخ شگنی نمود و هر یک که در ان بلد
اقام نمودند مرج گردیدند فطاحد بن صالح درازی بخرانی عالم و زاہد و ورع بود و از تالیفات او
کتاب طلب احمدی و رساله در استخوان در هزار و صد و بست و چهار وفات یافت س
علی ابن عبد الله بن احمد بخرانی بلادی از مشایخ اجان صاحب حدائق است و فاضل بود و در حکمت
و معقولات و قیل الرغبه بود در تدوین و مطالعه و از تالیفات او است رساله در علم کلام و رساله
و دیگر در علم کلام و رساله در نفی خبر لا یتجری و رساله در تقسیم کلمه بسوی اسم و فعل و حرف و شرح
رساله سلیمان در منطق و رساله در وجوب جهاد و در زمین غیبت و رساله در عدم ثبوت دعوی تبریت
بشاهد واحد و یمین و او اجان دارد از شیخ سلیمان بن عبد الله بن مقدم -

علی بن حسن علی بن احمد

ساحلی بن حسن بن یوسف اجان دارد از شیخ محمد بن ماجد مقدم و او و پدرش و جدش از مشایخ
فضلا و معاصرا شیخ سلیمان بن عبد الله بوده سب شیخ محمود بن عبد السلام از مشایخ اجان
پدر صاحب حدائق و قریب بصد سال عمر کرده -

شیخ محمد بن حسن ابن علی بن الحسین الخراسانی مشغری نسبش بسوی مشغریست بمیم مفتوحه پس از آن بنین معجمه مفتوحه پس عین معجمه ساکنه پس از آن را می محمله و با می در آخر قریه است از قرا می جبل عامل و او عالم فاضل محدث بود و اخباری بود و او از محمد بن ثلثه او آخر است که جمع کرد و اخبار کتب اربعه را و مولدش چنانکه خود در کتاب المل الاصل نوشته در قریه مشغره در شب جمعه تا من صبح از سال هزار و سی و سه بود و در نزد پدرش تلمذ نمود و همچنین در نزد عمش شیخ محمد حرو در نزد جد مادرش شیخ عبد السلام بن محمد حرو در نزد خال پدرش شیخ علی بن محمود و غیر ایشان و در قریه جع درس خواند و در نزد علم خود ایضا و شیخ حسن طهیری و شیخ زین الدین محمد بن شیخ زین الدین شهید ثانی و چهل سال در بلاد خود ماند و در آن مدت دو دفعه حج بعمل آورد پس از آن سفر عراق کرد و ائمه را زیارت نمود و از آن پس بی یات طوس رفت و در آنجا مجاور شد و دو دفعه از طوس بزیارت مکه رفت و بر آن کتب متعدده است

اجان صاحب وسائل

از تالیفات از آن جمله کتاب وسائل است که اخبار کتب اربعه را نیز جمع کرده و در مدت هجده سال آن را تالیف کرده و آن شش مجلد است و اخبار اصول کافی را جمع نموده بلکه همان اقتصار بر فروع نموده و در آخر کتاب مذہب خود را در اخبار بطریق اخبارتین ذکر نموده و او را بسیار بر آن اقامه کرده که او بن من بیت العنکبوت می باشند و مناسب اینکه اجازات صاحب وسائل که در او آخر کتابش گفته در اینجا ذکر شود از باب تئیم و تبرک و کثرت محارت و علماء مشایخ پس از آن چنین گفته است در او آخر کتاب وسائل الفایقه الخامسة فی بیان بعض الطرق التي تروى بها الكتب المذكورة عن مؤلفيها و انما ذكرنا ذلك تيمنا و تبركا باتصال السلسلة باصحاب العتمة لا لتوقف العمل عليه لتواتر تلك الكتب و قيام القرائن على صحتها و ثبوتها كما يأتي ان شاء الله تعالى فقولنا انما تروى الكتب المذكورة و غير ما عن جماعة منهم الشيخ الجليل الثقة الورع ابو عبد الله الحسين بن الحسن بن يوسف بن ظهير الدين العجلي اجازة و هو اول من اجاز في سنة احدى خمسين و الف عن الشيخ الفاضل نجيب الدين علي بن محمد بن كمي العالمی عن الشيخ الكامل الاوحد بهار الدين محمد بن الحسين بن عبد الصمد العجلي عن والده عن الشهيد الثاني الشيخ الافضل الاكل زین الدین علی بن احمد العجلي و زویرها ایضا عن الشيخ الاصل کامل الشيخ زین الدین بن الشيخ محمد بن الشيخ حسن بن الشيخ زین الدین العالمی الشهيد الثاني عن الشيخ الاكمل الشيخ بهار الدين عن مبعين الشهيد الثاني عن شيخنا الشيخ زین الدین عن مولانا محمد امين الاسترآبادي عن السيد محمد بن علي بن أبي الحسن الحسيني العالمی بالتدالائي عن الشهيد الثاني عن شيخنا الشيخ زین الدین عن مولانا محمد امين

عن مولانا میر محمد بن علی الاسترآبادی عن الشيخ الجلیل ابراهيم بن علی بن عبد العالی العالمی عن والده
عن الشيخ شمس الدین محمد بن داود العالمی بالسند الآتی ونزولها ایضا عن ابي عبد الله الحسین
بن الحسن عن الشيخ نجیب الدین والسید الجلیل نور الدین علی بن علی بن ابی الحسن الموسوی العالمی جمیعاً
عن الاستاد المحقق المدقّق الشيخ حسن بن الشيخ زین الدین العالمی والسید الجلیل السید محمد بن اسعد علی بن ابی
الحسن الموسوی العالمی جمیعاً عن السید علی بن الحسن العالمی والشیخ حسین بن عبد الصمد العباسی
والسید علی بن السید فخر الدین الداشمی العالمی والشیخ احمد بن سلیمان العالمی کلهم عن الشہید الثانی
ونزولها ایضا عن الشيخ نجیب الدین عن ابيه عن جدّه عن الشہید الثانی ونزولها ایضا عن خال والده
الشیخ علی بن محمود العالمی عن الشيخ الجلیل محمد بن الحسن بن زین الدین عن والده عن المذكورین
عن جدّه عن الشہید الثانی وعن خال والده عن السید نور الدین العالمی بالسند سابق عن الشہید الثانی
ونزولها ایضا عن المولی الاصل الاکمل الورع المدقّق مولانا محمد باقر بن الفضل الاکمل مولانا محمد تقی المجلسی
ایده الله تعالی وهو اخر من اجاز فی عن ابيه وشيخه مولانا حسين علي التستري والمولى الجليل ميرزا
رفيع الدين محمد التائيني والفاضل الصالح شريف الدين محمد الرويشدي کلهم عن الشيخ الاعلی الاکمل
بهار الدین محمد العالمی عن ابيه الحسین بن عبد الصمد العالمی عن الشہید الثانی وعن المولی الاجل
مولانا محمد باقر سلاطین الله عن العده المتقدم ذکرهم عن المولے الاورع الاتقی عبد الله بن الحسين التستري
عن الشيخ الاجل نعمه الله بن احمد بن محمد بن خاتون العالمی عن الشيخ المحقق المدقّق الشيخ علی بن عبد الله
العالمی الکرکی والفیقه ابی العباس احمد بن خاتون العالمی عن الشيخ شمس الدین محمد بن خاتون العالمی
عن الشيخ الجلیل جمال الدین احمد بن الحاج علی العالمی العینانی عن الشيخ زین الدین جعفر بن الحسام العالمی
عن السید الجلیل الحسن بن ابی الویل الشیمیر بن نجم الدین العالمی عن العلامة السید الشہید محمد بن علی العالمی
وعن مولانا محمد باقر المجلسی دام ظلّه عن ابيه عن الشيخ اجل بهار الدین محمد العالمی والمدقّق النحرير الفاضل
میرزا الدین محمد والشیخ یونس الجزایری عن شیخهم المحقق عبد العالی العالمی عن والده العلامة نور الدین علی
بن عبد العالی العالمی الکرکی عن شیهة الاجل علی بن ہلال الجزایری عن الشيخ الجلیل ابی العباس
احمد بن فخر عن شیخ زین الدین علی بن خازن الجزایری عن الشہید محمد بن علی العالمی وعن
مولانا محمد باقر المجلسی عن ابيه عن القاضي ابی الشرف الاصفہانی والشیخ عبد الله بن الشيخ جابر العالمی
عن مولانا ورویش محمد بن الحسن العالمی عن الشيخ نور الدین علی بن عبد العالی العالمی الکرکی
بالاسناد السابق وعنه عن ابيه عن الشيخ جابر بن عباس النخعی عن الشيخ عبد الله الجزایری عن علی بن

عبد العالی عالمی و عنه عن السيد الفاضل امير شرف الدين على الحسيني الشولستاني عن الامير فيض الله
بن عبد القاهر الحسيني القفريشي عن الشيخ الجليل محمد بن الحسن بن زين الدين العالی عن ابيه عن الشيخ الجليل
الحسين بن عبد الصمد العالی عن الشهيد الثاني و عنه عن امير شرف الدين على عن الامير فيض الله عن
السيد الجليل السيد على بن ابی الحسن العالی عن الشهيد الثاني و عنه عن امير شرف الدين على عن مولانا
ميرزا محمد بن علی الاسترآبادی عن شيخه الشيخ ابراهيم بن علی بن عبد العالی الميسري عن ابيه و بالاسانيد
اسابقه كلما عن الشهيد الثاني العالی عن الشيخ احمد بن خاتون العالی عن الشيخ علی بن عبد العالی العالی
المكركي و بالاسانيد عن الشهيد الثاني عن شيخه الفاضل علی بن عبد العالی الميسري عن الشيخ شمس الدين محمد
بن اوداجر بنی عن الشيخ ضیاء الدين علی بن الشهيد محمد بن علی العالی عن والده عن الشيخ فخر الدين محمد
ولد الشيخ العلامة جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلي عن والده عن شيخه المحقق نجم الدين ابی القاسم
جعفر بن الحسن بن سعيد الحلي عن السيد الجليل شمس الدين فخر بن محمد الموسوي عن الشيخ الفقيه ابی الفضل
شاذان بن جبرئیل القمي عن الشيخ عماد الدين محمد بن ابی القاسم البطري عن الشيخ ابی علی الحسن بن الشيخ
الجليل ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي عن والده و بالاسناد السابق عن الشهيد محمد بن علی العالی عن سيد
شمس الدين محمد بن ابی القاسم عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد عن السيد محي الدين محمد بن عبد الله
بن علی بن زهرة الحسيني عن الشيخ السعيد رشيد الدين محمد بن علی بن شهر آشوب المازندراني عن
ابيه و الداعي بن علی الحسيني و فضل الله بن علی الحسيني الرازي و عبد الجليل بن عيسى الرازي
و محمد و علی بن عبد الصمد النيشابوري و احمد بن علی الرازي و محمد بن الحسن الشوهرلي و ابی علی الفضل
بن الحسن الطبرسي و محمد بن علی بن الحسن الحلي و مسعود بن علی الصواني و الحسين بن احمد بن جمال
المقديسي كلهم عن الشيخين ابی علی الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي و ابی الوفا عبد الجبار بن علی المعز
عن الشيخ ابي جعفر بن الحسن الطوسي قدس الله ارواحهم بالاسانيد المذكور في سابقا الى كل من روى
عنه و قد عرف من ذلك الطريق الى الحسيني و القموق و الحسن بن محمد الطوسي و احمد بن ابی عبد الله
البرقي و محمد بن الحسن الصفار و عبد الله بن جعفر الحميري و سعد بن عبد الله و الفضل بن شاذان و محمد
بن مسعود و العياشي و علی بن جعفر و الحسين بن سعيد و محمد بن ابی القاسم الطبرسي و جعفر بن محمد قولويه
و علی بن ابراهيم و الشيخ المفيد و المحقق جعفر بن الحسن بن سعيد و غيرهم ممن تقدم علی الشيخ اذ اخرج عنه و
قد ذكر في هذا السند فان روى كتبهم و روايتهم بالسند المذكور اليهم او الى الشيخ بالاسانيد لم يأتهم
في طرق التهذيب و الاستبصار و في فهرست و في طرق الصدوق و سابقه و غير ذلك من المتأخرين المذكورين

فقه در طب و از جمله تالیفات او دیوان شعری است که قریب به بیست هزار بیت است و اکثر آن در مدح سیمیه و امیه است و تالیفات جناب اگر چه بسیار است لیکن خالی از تحقیق است بلکه همان جمع گردنت و از جمله تالیفات او کتاب بدایه الهدایه است -

شیخ زین الدین نوان شهید ثانی

شیخ زین الدین ابن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی عالم فاضل متبحر دقیق محقق بوده و در علوم دینی که حاکم از اهل اهل است و در فقه و اصول و تفسیر و در کمال توفیق است و در علم و در شاعری و ادیب و جامع و حافظ فنون علم منقول و معقول و طویل القدر و عظیم المنزله بوده و در زمان او برای او نظیری نبوده و بلند کرد و در نزد پدرش شیخ محمد و شیخ بهائی و محمد امین استرآبادی و جماعتی از از علمای عرب و عجم و مجاور که بود و در اینجا وفات کرد و در نزد خدیجه کبری مدفون شد و صاحب وسائل در نزد او کتب عربیه و ریاض و حدیث و فقه و غیر آن را قرات کرد و شعر را خوب میگفت و فوائد و عواید بسیار دارد و دیوان شعر کوچکی دارد و کتابی تالیف نکرد بجهت شدت ورع و خوف شهرت و صاحب لکال گفته که متاخرین کثیر التالیف شدند و در مولفات ایشان سقطات بسیار است خدا تعالی از ما و از ایشان عفو کند و این باعث قتل ایشان شد و شیخ زین الدین تعجب میکرد از جدش شهید ثانی و از شهید اول و علامه و اینکه برخلاف این بسیار قرات میکرد و کتب فقه و حدیث و اصول ایشان بسیار تتبع میکرد و در نزد ایشان درس میخواندند و شیخ زین الدین این امر را بر ایشان انگار میکرد که بر این مرتب شد آنچه ذکر شد از قتل ایشان خدا عفو کند از ایشان و صاحب لکال بعد از ذکر این کلام گفته که برای خدا با خیر کثیر او در آنچه ذکر کرد و از کثرت تعجب و انگار بر این فضلا و امثال ایشان و آنچه او گفته حق و حقیق متابعت نمودن است اگر چه تابعان آن کم می باشند اما لا محبت اخبار مستفیضه از امیه اطهار از منع از جلوس در مجالس ایشان و حضور در نزد ایشان و فرو رفتن در علوم و احادیث ایشان و آمانیای پس بجهت آنچه در صدر کتاب متاخر عنوان کرد و مذکور است که در حفظ کتب ضلال و نسخ آن و در سنان و اینکه واجب است اطراف آن کتب و ایشان اصل هر ضلال و کفری می باشند چنانکه اخبار را لایغیر بدانست فیض شده است و آمانیای پس مرتب شد بر این معاشرت کرد که داخل نمودند این اصول را که با اصول فقه می نامند و در شریعت پیغمبر را متابعت کردن با اینکه این اصول را اصلی نیست و اخبار را بلیت با اینکه بلیت درین بودند بر بیان هر حقیر و سایر احکام متعصب پس چگونه اصول آنرا ذکر نمی کردند اگر این اصول را صحتی بود تا اینجا کلام صاحب حدائق بود

در رد شیخ زین الدین بر صاحب حدائق است

مؤلف کتاب گوید که در بدو امر از این تعریف و توصیف که برای شیخ زین الدین کردند مرا اعجاب و اعتقاد و
 برنقاوت و فطانت و فطرت و کمال او بوده لیکن از این کلمات و اشیاء ظاهر شد که او صاحب حدیث
 را چندان فهمی نبوده پس میگویم اما جواب از دلیل اول پس باین نحوست که مراد از اخبار مانعه در آن صورت
 که از مجالست ایشان خبری در اعتقاد ظاهر شود و اما اگر تأب تقیه باشد و از بابت رفع شر ایشان و دفع
 فتنه و فساد ایشان باشد پس در آن صورت مجالست لازمست چنانکه ایما با مخالفین می نشستند و بنابر
 جماعت و جمعه ایشان حاضر می شدند و حضرت امیر المؤمنین دایماً با متخلفین می نشست و صحبت میداشت
 و در مقام استئذان آنچه صواب بود در جواب بیان میفرمود و ایضاً حضرت صادق فرمود که با مخالفین
 بحسن معاشرت رفتار کنید تا اینکه بگویند خدا رحمت کند جعفر بن محمد را که اصحاب خود را نیکو ادب داده و
 و باین مشعر است آیۀ شریفه و لا تبسوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا الی آیه یعنی شما کفار را
 دشنام ندهید که این موجب آن میشود که آنها نیز دشنام میدهند خدا را علاوه بسا باشد که در پس خواندن
 و کتب ایشان رجوع کردن برای آنکه طریق ایشان را انسانی مطلع شود و آله ایشان را ببیند و آنها
 را رد کند و جواب از آنها گوید و اعتقاد عوام کالانعام را از ترزلزل نگاه دارد و واجب کفائی خواهد بود
 چه بجای آنکه حرام باشد ستم آنکه از کتب ایشان اخبار را ببینند که دلالت بر مدعا داشته باشد و باین
 الزام کند آنها را و این مجادله بر نحو احسنست و پسندید و مطابق عقلست و طریقه اصحاب ائمه
 همچنین طریقه ائمه همین بوده چنانچه بر متبع ظاهرست و همین وجه جواب داد میشود از دلیل دوم
 چنانکه فقها در همان کتاب متاجربین متنا کرده اند حفظ کتب ظلال را برای الزام و تمام حجت بر ایشان چنانکه
 بر متبع مخفیست و بجهت تضعیف آله ایشانست و این مطلب در موضوع مبناست که منکران مباحثت و
 مکابرت و اما جواب از دلیل سوم آنست که نسبت اصول مذکور متبذره دادن نهایت ناشی غبار
 و عدم فطانتست چه اصول را مباحث الفاظست و غیر الفاظ آنچه مباحث الفاظست چگونه میشود که فقیه
 بحث از آن نماید مثلاً امر برائے وجوبست یا ندب فرض کن که ما اصولیین این بدعت حرام را گذاشتیم
 شما اخباریین چه میکنید یا با حلال بر وجوب میکنید یا ندب و بر هر تقدیر یا دلیلی باید اقامه نماید که در حق
 ائمه امر برائے وجوب بوده یا بدون دلیل باید بگوید که اختیاریست البتہ راضی نمیشود که بدون دلیل
 سخنی گوید پس شما هم سله امر را باید بعنوان کنید و سخن گوید علاوه مگر شما آیۀ ما ارسلنا من رسول الا
 بلسان قومہ را انکار میکنید البتہ تکالیف بلسان عرب بیان سخن و لسان غیریه و آل او را باید بفهمیم تا تکلیف
 را بفهمید و یا لسان ایشان همان لسان قوم بوده یا اصطلاحی داشته اند پس باید بحث از حقیقت

ترغیبه و حقیقت و مجاز و تحسین و اعم و امو و محلی و عام و خاص و محمل عام بر خاص و مطلق و مقید و محمل مبین
 اما نیم تا علم با تکلیف و باطن ان نمایم و نزد انداد باب علم علاوه در حدیث نیز وارد است که نداده حدیث
 حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که چرا واجب است نماز را قلم کنیم و حال آنکه خدا تعالی اقصای گفته بگوید که لا جناح لک
 انجاب مشک به بیان غیر حجت ایضا زان ابرو ذکر و که چرا باید بعضی از سر را مسح کرد و نه تمام را حضرت فرمود
 مکان الباری عینه با بر و حکم باری بعضی است پس انید بیان انرا بر و جل جلال فرموده اند و قوله اذا امرکم بشی
 ما تو منه ما استعظمه بران دال است و قوله علینا بالقرار الاصول و علیکم بالافرع اقوی شاید بر اجتهاد است و حاجت
 کتاب و اجماع و جزو سخن ان پس در کلام امام نیز بسا باشد که ایما می بدان شدن و صحبت رویت حدیثی روایت است
 که معصوم مستحب با جماع شدن علاوه بر جماع دلیل قطع است و بعد از حصول قطع نمی توان دلیل رجعت قطع آورد
 چه ان دلیل اگر قطعی است مستلزم دور است و اگر ظنی است پس ان نسبت قطعی به بدایت تعلیه نخواهد بود علاوه
 مان الجمع علیه لاریب فیه دال بر حجت اجماع است و اصل برائت است و استحباب همما از اخبار بزر داشته شده
 و ما حجت الله علیه عن العباد و انحراب ان دلیل اصل برائت است و لا تنقص للیقین الا یقین مدرک استصحاب
 غایه امر اینکه در ناسیدن ان باصل برائت استصحاب باطل است که کرده اند و لا مشا تدر فی الاطلاق
 پس این اصول چه بدست است که مجتهدین داخل دین نموده اند و کدام مسئله است که شما اخبار رتین را بان
 احتیاج نیست و ما حجت عقل پس اخبار بسیار بران دال است و عبارت حدیث یکا یثب و یکا عاقب
 شما بصدق است و اما قطعیت اخبار چنانکه اخبار رتین ادعا میکنند پس ان غلط صرف است با وجود تعارض
 میان اخبار و عروض و وجه اختلاف و حقاً قرائن حال و مهال برائی تمامی اعصار و ما جواب این
 سخن را در منظومه الفیه در اصول و در شرح ان و در حواشی قوانین نجو تطویل و فصل فنیل و مبطل جریل بیان
 نمودیم بخوبی که قابل نگار نیست و تکلم درین مقام زیاده ازین خارج از مثل کلام مقصود و مرام است
 ولیکن فکر اجمال لازم است پس میگوئیم که قول صاحب مامل که گفت که محمد بن ثلث شهادت دادند بر اینکه
 این اخباریکه مذکور شده است در کتب اربعه بنیاد و بین الله حجت است کلامی است که از عقل دور است چه محمد بن
 برائی علی خود شهادت دادند و این دخلی دیگران ندارد بنده نیز میگویم که فتا وائی که من گفته ام در بیان
 من و خدا برانهم و برائی مقلد محبت است علاوه روایات محمد بن باکیه دیگر اختلاف دارند بر بسیاری از اخبار
 تمذیب و اخبار کافی باهم تناقض دارند و هر دو با من لا یخضره الفقیه همین صورت را دارند بلکه در
 یک کتاب اخبار متعارضه است پس تکلیف چیست و از شما اخبار رتین سوال میکنم که آیا ما چه عمل کنیم کدام
 یک از متعارضین را نپذیریم اگر بگوئید که رجوع بانخبار علاجیه که در مقام علاج تعارض اخبار که صواب و اسایل

و باب قضا ذکر کرده مشک می‌کنیم جواب می‌گوییم که اخبار علاجیه نیز با هم تعارض دارند و در بعضی موافق و در بعضی
مقدم داشته و در دیگری مثلاً مخالف عامه را مقدم داشته غرض اینکه آنها هم غالباً از تعارض مستند
علاوه سخاوت در احکام شرعیة سموع نیست و دلیل بر حجت آن قائم نشده است اگر بگوییم که عمل می‌کنیم
بهین اخبار برای اجماع گوئیم اولاً این اجماع تقیدی است مثل اینکه مانع موجود را همه حلال می‌دانند
و حلال و یکی شراب می‌داند یعنی عصی و حلال و یکی آب قلیل ملاقی نجاست می‌داند و پاک و حلال
چنین اجماع چه ضرر دارد بچنین این اخبار را مانند مرتضی می‌دانند و حجت دیگری واحد می‌داند و حجت دیگر
علاوه ایا اجماع عمل بر هیچی است یا هیچ قدما فی مشهوری و یا موقوف را هم عمل می‌کند و یا حسن هم داخل
در اجماع است یا نه و یا ضعیف هم معمول به است یا نه پس چه اجماعی در میان خواهد بود بلکه این دعوی
سخنی است بی پایه و اما آنچه امین اخبار ترین ملا محمد امین استرا با دی گفته که شریعت پیغمبر و دو دفعه خراب شد
یکی روز سقیفه نبی ساعده و یکی روز یک علامه حدیث را بر حسن و موثق و ضعیف و صحیح تقسیم نمود و این سخن در
نهایت عنایت و عدم فطانت و ناشی از لجاج و عناد است چه هیچ در اصطلاح قدما هر خبری را سه گفتند
که محل اعتماد باشد و قرائن بر آن موجود باشد و معارضه داشته باشد و اکنون بسبب طول مدت قرائن از میان
رفته دینی دائم کدام خبر قرینه داشته بود یا نه پس باید احادیث را تقسیم کنیم و جستجو کنیم و ببینیم کدام
کتاب بهتر است و وطن و اجتماعیه بان منضم سازیم انوقت عمل کنیم و بغیر این چاره نداریم و شما اخبار ترین اگر
اگر قرائن درست دارید پس باینمائید و ما را خواطر جمع کنید و الا باین جهوات و این سخنها کسی بی پایه و این
اعلاط حکم الله را نمیتوان ثابت کرد علاوه ملا محمد امین را بهین که به قدر از اقوال علماء بخیر است و نفی دیگر این
تقسیم از علامه نیست بلکه سید بن طاووس که از صاحبان کرامت است و صدائی صاحب الامر را شنیده است و
این تقسیم نموده همچنین محقق اول صاحب البیع و ایشان در طبقه سابقه از علامه باشند و علامه که او نیز صاحب
کرامت بوده و متابعت ایشان نموده پس بین که این مرد با وجود اینکه خبر از جائی ندارد و چه اعلاط از
علم او صادر شده است و اما اینکه بعضی از اخباریتم علم رجال را بدست دانسته اند نهایت نامربوط است
چه بعضی از رجال اسناد فاسق و بعضی عادل و بعضی غیر ضابط و بعضی از غلاط و بعضی کذاب و این مقدمه
قطعاً است پس بدون علم رجال و انضمام فنون رجالی چگونه عمل بحدیث کنیم با اینکه معصوم هم گاهی تقصیف
می‌کرده اند و از اغیبت نه است و شیخ علی برادر شیخ زین الدین در کتاب در المنظم و المتنوشت
بعد از اینکه شیخ زین الدین را ذکر کرده است بعد از آنکه بر او تائید فرستاده است اینکه شیخ زین الدین
سافرت نمود یا رجم و در منزل شیخ محاسنی شد و شیخ بهائی او را اکرام تمام کرد و او در حدیث شیخ

مدتی دراز ماند و در آن مدت مشغول بود در خدمت شیخ بدر پس خواندن و قرائت مصنفات شیخ و غیر آنها
و در نزد غیر شیخ هم درس میخوانده چون منتقل شد شیخ بجای الدین در همان حال که والدین وفات یافت
و آن سال هزار و سی و یک بود پس مسافرت نمود شیخ زین الدین بکته مشرفه و در آنجا مطالعه اشتغال داشته
پس سن بکته مشرفه شد و با او بیلا و ما مراجعت کردیم و من در نزد او درس خواندم در اصول و فقه و نهج
پس بار دوم بهجم رفت و بزودی برگشت و مولدش در سال هزار و نه بود و منتقل شد بسوی حجت خدا
و رضوانش در روز بیست و نهم ذی الحجه از سال هزار و بیست و چهار در سن در کته مشرفه بود و با او در روز
عزقه جمع شدم و در خدمت او بودم تا این سال و مدفون شد بایدرش در محلی در مقابل کته مشرفه تا اینجا
کلام برادر شیخ علی بود و شیخ زین الدین اجازت دارد از پدر شیخ محمد و از شیخ بهار الدین -

شیخ محمد بن شیخ حسن

سید شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهمید ثانی فاضل و مدقق و ورع و فقیه متبحر در رجال
بوده و در ابتدا امر در نزد پدر بزرگوارش شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک درس میخواند
و از ایشان حدیث و اصول و غیر آنرا اخذ کرد و مصنفات ایشان را قرائت میکرد و از متقی و معالم
و مدارک و آنچه سید محمد بر کتاب نافع نوشته بود و بعد از وفات ایشان مدتی مشغول مطالعه بود
پس از آن بکته مشرفه مشرف شد و در آنجا بخدمت میرزا محمد بن علی بن ابیهریم استرآبادی صاحب حال
مشرف شد و در خدمت او حدیث قرائت کرد پس از آن بیلا و خود مراجعت کرد و مدت قلیله در آنجا
اقامت نمود پس از آن بعراق مسافرت کرد و بحسب خوف از اهل شقاوت و نفاق و مدتی در کربلا ماند
و بتدریس اشتغال داشت تا اینکه روزی در کربلا نماز سه رکعتی کرد پس مردی بجانب انجالب تیری انداخت
آن تیر از بجلوی سینه او گذشت و خدا او را حفظ نمود پس از آن بکته مشرفه شد و باز از آنجا بعراق رجوع
نمود و مدتی در آنجا اقامت داشت پس از آن سبی و دومی داده که از عراق بیرون رفت و بسوی کته مشرفه
کرد و در کته بقدری ماند که وفات کرد و کینست او ابو جعفر و لقبش فخر الدین بود و عابد و زاهد و فقیه و محدث
و متکلم و حافظ و ادیب و حلیل ایشان بود -

در کرامات شیخ محمد

و در کته مشرفه خبر داد بقرب اجلاس قبل از موت و این از کرامات عظیمه است و کرامت دیگر آنجی
اینکه در آن که وفات کرده بود و هنوز دفن نشده بود صداسه قرآن در نزدش آشفته
می شد و کسکه اطلاع یافت گفته که ان فرات کننده اطهاران کرد که من قائم مهدی می باشم

روح العالمین فداء و حکایت قرآن خواندن از آنچه شیخ محمد که دختر صاحب دژارک بود نقل نمود
و این دو کرامت را شیخ اسد الله کاظمی رافع الله قدره در کتاب مقاماتش کرده و فرمود که حضرت صاحب
در شب وفات شیخ محمد او را دید و میفرمود که در آن زمان و در آن بلاد یافت نمیشد و از احتیاط و تقوی
شیخ محمد اینکه با و گفتند که فلان شخص از اهل این بلاد است زکوة می دهد پس شیخ محمد هر چیزی که برای
قوت عیالش میگرفت اول زکوة آزادی داد از آن پس انرا تصرف نمود و امیر یونس بن حر تو سر کار
برای شیخ محمد پانصد قرش فرستاد و در آن زمان که شیخ محمد در مکه بود امیر یونس صاحب مزارع و مباحات
بسیار و املاک بسیار بود و همیشه احترام نمود از اینکه مال حرامی داخل مال او نشود و مراسله شیخ نوشت
که مشتمل بر آداب و تواضع بود و بسیار معتقد به شیخ بود و در آن مراسله التماس نموده بود که آن بیه
را قبول کند و نوشته بود که از مال حلال من است و زکوة خمس انرا داد و ام پس شیخ محمد متناع از قبول
ان نمود ان رسول گفت که اهل و عیال تو در بلد انیم دست و صلاح در عدم قبول نیست زیرا که ادر
خلوص عقیدت در شماست و برای اهل و عیال شما بر نهایت مشقت است شیخ محمد فرمود الحال که ضعیف است
و هیچ را ضبط کرده و هر سالی از ان صد فروش از قماش و عود خرید و تا ان و ج تمام شود -

در خواستن سلطان شیخ محمد را

و سلطان ان زمان از مکه او را طلب داشت و مبلغی برای مخارج ان مقرر داشت و مراسله از او
تواضع با و نوشت پس شیخ اجابت نکرد و شیخ گفتند که جواب سلطان را بنویس شیخ گفت که جواب بدین
دعا لائق سلطان نیست و از دعا نیز نمی داریم پس چون بر او الحاح کردند بعد از مایل فرمود که حد
دارد شمه بر اینکه از برای امثل او دعا هدایت میتوان نمود پس مراسله نوشت و دعا بلفظ بده ان نوشت

در کرامت شیخ محمد

و شیخ علی در در المنصور آورد و در ان کشور است اینکه انجناب طواف می کرد پس مردی با و دست
کلی داد از گلهائی متفرقه که در کمه و حوالی ان وجود نداشت سیما ان فصل و زمان فصل کمال
نمود پس شیخ بان مرد گفت که ایل کل از کجا است فرمود که از خرابات است

شیخ خواست که بعد از ان جواب سوال ادراد ان باشد هر چند قصص که او را ندید تا اینجا کلام شیخ علی بود
البته معلوم است که ان شخص حضرت صاحب الامر بود و بعضی از اصحاب شیخ مذکور با و گفتند که سلطان
خواهد تو را خواست بخو که تو را ممکن نیست که حجاب کنی باید ببلد سلطان رفته باشی پس شیخ محمد دعا
کرد که خداوند اگر در علم چنین چیزی گذشته است پس اهل مرا برسان و پس از ان می گفت

که عقوبت

که عترت من خواهم وفات کرد و مضفات او را خلف با شرف مقدس او شیخ علی در کتاب در المنثور ذکر فرمود و آن بدین نحوست شرح استبصار که سجد از آن بروز یافت و شیخ اسد الله در مقامین گفته که آن شرح در همان طهارت و صلوات است و حاشیه شرح لمعه در چند مجلد و تا بختاب صلح رسید و حاشیه بر معالم الاصول پدرش که مجلد متوسط است و حاشیه بر عبادات من لا یخضره الفقیه و شرح اثنا عشریه و الذکر و حاشیه بر مختلف الشیعه علامه و حاشیه بر مدارک سوا سیه حواشی که منعلق بر مدارک کرده و حاشیه بر طول و کتاب رونده الحواطر و نزهة النواظر و آن کتاب مشتمل است بر نواید و مسائل و اشعار غیر اوج حکم و غیر آن که از چند کتاب القاطع کرده و رساله در مفاخرت میان غنا و فقر و رساله در ترکیه را وی و رساله در تسلیم در صلوٰه و تحقیق کرد و در آن رساله آنچه را که در نزد او ترجیح داشت و رساله در تسبیح فاتحه در سوانحی که یقین اولین و ترجیح داد و در آن آنچه را که ترجیح در نزد او داشت از اخبار تسبیح و کتاب مشتمل بر اشعار و اشعار غیر او و مراسلات میان او و معاصرین او و کتاب جامع مشتمل بر موعظ و نصایح و حکم و مرثی و الغار و مدیج و مراسلات شعریه میان او و میان شعراء اهل عصر و جوابهای ایشان بر آن او در مدیج و الغار و کتاب شرح تفسیر الاحکام و رساله در طهارت و حواشی بر کافی و حواشی بر نهج المقال استادش میرزا محمد و آنجناب داماد صاحب مدارک بوده و در لو روه گفته که من واقف شدم بر جملة مضفات شیخ محمد که از آنجمله شرح استبصار و حاشیه فقیه بود و در کلام او تا مل کردم پس یافتم او را که مرد فاضلی است لیکن عبارات او معقده و غیر سلسله و تصنیف او غیر مذهب و غیر تحریر است و می بینی او را که بحث می کند و مسئله ما اینکه بوضع مطلوب این مسئله می رسد حواله می کند بایش را بخواشی او بر کتابهای دیگر با تصنیف دیگران یا ناشی از عجز است یا ناشی از عدم جودت بلکه تصنیف تا اینجا کلام او را در لو روه بود و مؤلف کتاب گوید که حواله کردن تحقیق را بختاب دیگر ضرر نفهم و علم او اندر دلسا باشد که مسئله را در جائی دیگر تحقیق نموده است و لذا باختصارش می پردازد و حواله بوضع تفصیل میکند و این فقر طهارت و صلوة حاشیه او را بر شرح لمعه دیده و همچنین حاشیه او را بر معالم الاضافه آنیکه بسیار با دقت و تحقیق فطانت است و اگر شیخ محمد اخباری می شد هر آینه صاحب حدائق در توصیف او غایت مبالغه نمیداد چنانکه کرده لیکن چون جناب شیخ مجتهد بود لذا این دقائق در فهم او وارد ساخت و شیخ عبد الله بن حاج صالح بحرانی گفته که شیخ محمد مدقق بود اما محقق نبود و از شیخ علی بن سلیمان بحرانی حکایت داشته که او شیخ محمد را دیدن و ذکر کرد که برای او رتبه اجتهاد بنو دزیرا که از شدت تدقیق بجائی واقف نمی شد و این وقت را جبرزه میگویند و هر که مطلع شود بر مضفات او مانند شرح استبصار و حاشیه فقیه می داند که جبرزه داشت و ذکر کرد و پیش از شیخ عبد

در کتاب در المنثور که در نزد من است بخط جد میرزا محمد بن شیخ حسن قدس الله روحه بعد از ذکر مولود ایشان
 مرین الدین علی انیکه مولود شد برادرش فخر الدین محمد ابو جعفر و نعم الله اطاعه و بادهای الی الخ و ایدها با تسعد
 و الاقبال فی جمیع الامور و حبس الله فداها من کل محذور و چاشتگاه روز دوشنبه و هم شهر شعبان سال
 مخصه و شبتا و من نظم کردم در شب پنجم شهر ربیع سال مخصه و شبتا یک در مشهد حسین ابو و بی
 احمد دینی الله از جانی بی محمد من فیض نعمه بی تاد سحر کلا مرال مشله سیه بی بخوره یسعه الله
 بسط طاهر شد از تاریخ مولود و فاته انیکه عمرش پنج سال سه ماه بود تا اینجا کلام شیخ علی بوده و تاریخ و تقاوین هر روز
 سو در احوال شیخ علی بن شیخ محمد

شیخ علی بن شیخ محمد مقدم فاضل و جلیل القدر و متبحر بود تا لیفات او حواشی بر تشریح لمعه حدیث شهید ثانی
 و چند مجلد و فاضلان نوشته و اسمان زهراة الذوییه است و تشریح کتاب اصول کافی و ازان بیرون آمد تشریح
 کتاب عقل و علم در یک مجلد و کتاب در المنثور و رساله در رد بر صوفیه و نامیده از اسبهم المارقه از اغراض
 از ادقه و رساله در رد کسبک غنا را میگرداند و درین دو رساله تعریض بر ملا محسن فیض کاشانی کرده و حواشی
 نواید مدینه و در رد بر ملا محمد امین و حواشی بر معالم و حواشی بر من لا یخیر و کتابیکه قریب بچهل هزار بیت است
 از فنون متفرقه و نواید و اشعار و کتاب دیگر که مثل آنست دوازده هزار بیت است و کتاب دیگر نظیر آن که پنجاه
 بیت است و غیر اینها از رسائل و ذکر نمود احوال خود را در مجلد دوم از کتاب در المنثور و ذکر کرده که ولادتش
 و هزار و سیزده یا چهارده شده و لیکن عمر طولانی کرده و بر ملا محسن زیاده و طعنه داشته برای انیکه ملا محسن
 طعن بر علماء داشته و در دیباچه شرح کافی مسمی به وافی گفته یا بتی امر کب معنا و لا تکلن مع الکافرین
 اتی المحمودین و طعن بر علماء در کتاب سفینه النجاة نوشته و میل به تصوف داشته فلذا شیخ احمد حسائی
 در کتاب خود ملا محسن را ملا میسئی نام نماده و همچنین شیخ علی با محقق سبزواری در نهایت عداوت بوده و رساله
 در مذمت او نوشته و فسق با داده و گفته که در بازار زنجان او مان در دیده و خود را بده مولف کتاب را
 عقیده است که محقق سبزواری از اعیان علماء امامیه بوده و در نهایت زهد و ورع و تقوی و از جمله
 شایخ اجماع است و امر بر شیخ علی مشبته شده که او را باین گونه امور نسبت داده است و جده در شیخ علی
 مذکور دختر شیخ علی بن عبدالعالمی که کی محقق ثانیست و در حاشیه تعلیقه تشریح لمعه گفته که من بدام دختر
 محقق ثانی را در ادراک کردم و حال انیکه او از یزد تاجا و ذکر کرده و من صغیر بودم و شیخ علی در کتاب در المنثور
 ذکر کرده که چون پدرم بخرافه رفت من شش ساله بودم و در بلد ما فتور بزرگ واقع شد که هزار کتاب
 از کتب با سوخته شد پس بقریه کرک فوج رفیقم و در اینجا مدتی اقامه نمودیم پس من با پدرم مسافرت کریم

بسوی عراق در حالیکه دوازده ساله بودم و آنرا را ختم کردم و حال اینکه سن من نه سال سیده بود و والدۀ من بسیار را منت بمن داشت و همیشه بعلوم وصیت داشت که مرا نزد و امانت نه نماید و در هر روز چند دفعه تفقده احوالم مینمود پس مشغول تعلیم شدم در خدمت شاگردان جدّم و پدرم و غیر ایشان و آنجا شیخ جلیل فاضل شیخ نجیب الدین بود و برادر من شیخ زین الدین و سید نور الدین و شیخ حسین بن طهیر و شیخ محمد حرقوشی رحیم الله تعالی و چون برادر من از نزد من رقت مشغول باطفال و عیال بودم و باین حال مشغول بطلب علم بودم و کتب متعدده نوشتم و حریص بودم بر محی فطرت کتبه که باقی ماند پس مسافرت نمودم بسوی مکه بعد از وفات والدّم و آن در سال هزار و سی و دو و یاسه بود و من شانزده ساله بودم و با صغیر من و وحدت خودم عنایت و لطف خدا را باینستۀ خود می دیدم و در اسفار اموری اتفاق افتاد از غیر

در کرامات شیخ علی بن شیخ محمد

از آنجمله کرامت اولی اینکه چون از دمشق سفر کردیم در منزل اول من با ستیری سوار بودم و با عجا از حاجیان در پیش افتادم و شتران مادر و نبال بودند و با مار فیتی بود که غلام صغیر مندی داشت و همراه من کار کرد و که از من افتاد و اتفاق چنین افتاد که غلام آن مرد بر پشت شتر خوا بید پس بر زمین افتاد پس آن کار در در آن مکان دید پس آن منزل آورد و آنکار و رومی شناخت و قصه را نقل کرد که کرامت من است و اینکه چون بمکانی رسیدیم که بر کمانه میگویند و در میان دو کوه واقع شده و در آنجا بمکان نگی رسیدیم که ممکن نبود ممر و راه را آنجا بگریک قطار یار و قطار پس من با بعضی از رفقا که بر استر سوار بودیم در پیش نهادیم و نازل شدیم و مکانی که انتظار می کشیدیم اینکه حاج از آن راه عبور نمایند پس طول کشید و بعضی از رفقا ما غم نمودند که از پیش نمبر لے رفته باشند که از آنجا میگذشتند پس من با ایشان رفتم و بعضی از اسباب را در آن مکان گذاشتم و قاعه و قوافل آن بود که هر وقت که از آن معبری گذشتند شترانرا اینجا بایند ما همه جمع شویم پس از آن میرفتند پس چنان اتفاق افتاد که مناج و خوا باندن شتران مادر شب اتفاق افتاد چون ایشان با رسیدند و منزل ما آمدند اسبابیکه در آنجا فراموش کرده بودیم برای ما آوردند کرامت ثانی آنکه شیخ محمد حریص الله تعالی در آن سال حج بکای آورد و حاج برد و قسم بودند مقاطع و بقاعه و قاعه آن بود و شتران را از طرف ست و چپ پشت سر حاجیان میفرستند پس در شب چیزی از آلات سفر از من کم شد و شیخ محمد پیاده شد و با شتران میرفت پس ملاقات کرد آنچرا که از من ضایع شده بود و کم شده بود و از برای ما آورد کرامت رابعه آنکه چون نزد یک بک مشرفه رسیدیم من باد و نفر که استر سوار بودیم از عسکان پیش افتادیم پس چون بک مشرفه رسیدیم من بحرم فتم براسه طواف عمره و من تنها بودم پس اول در اطراف

بیت الحرام کردیدیم تا اینکه اماکن محموده را که شناختن آنها را سزاوار بود در وقت طواف آنها را شناختم
 پس راه کرده که طواف کنم که ناگاه مردی که طواف میکردم تعلیم مسکرو به نزد من آمد و گفت که باید تو را طواف
 و هم به گفتم که من مردی از اهل شام هستم و از حاج شامیان به پیشان قنادم و با من در اهلی نیست که بتو راه
 باشم بلکه بغیر از لباس احرام چیزی ندارم اگر راضی هستی شوی که چیزی از من نگیری مرا طواف ده
 و الا مرا و اگر پس از آنکه بنوازده نمود و سخنان درشت بمن میگفت ناگاه مردی دیگر آمد و آن مرد
 را تعجب کشید و با و گفت که این شخص را و اگر دار که برای خود طواف کند و این شخص و پدرش پیش و صد نفر مثل
 تو را طواف تعلیم نمودند و اگر دار او را که طواف کند پس مرا و اگر داشت و من بخوبی که خود می دانستم و بخوابم
 طواف نمودم که گرامت خامسه اینکه چون از کمر حاجت کردیم و منزل ما بدو و آن میان که مدینه
 پس چون صبح طلوع نمود من و یک نفر رفیق که بر دراز گوشه سوار بود در میان کوه و سیعی در میان قطارات
 حاج و ضرور فتم و نماز گذار دیدیم و با من شیری بود که در حال نماز در آنجا گذاردم و فراموش نمودم که بگویم
 و حاج ازین وسیله را موضوع برادر فرستند پس بقدر نصف فرسخی راه میرفتیم و منزل گرفتیم و خیمه خود را تسویه
 نمودیم در آن زمان بخوابم آمد که شمشیر فراموش شد رفیق خود که را کب حمار بود گفتیم که رفاقت کن که با آن
 موضع رویم و شمشیر را بگیریم اگر شمشیر را بدست خود میخواستیم و الا تفرجی خواهد بود و آن رفیق گفت که این
 بحث است من گفتم که بر خیز برویم از نزد با من آمد چون نزدیک آن مکان رسیدیم از دور نگاه کردیم دیدیم
 که شمشیر در آن موضع است و حاج از راست و چپ مروی نمایند پس رفیق خود گفتیم که تند برویم که شمشیر را بگیریم
 بر نماند و پیش شمشیر را گرفتیم و مردم نگاه میکردند و تعجب می نمودند که گرامت خامسه اینکه برایم اتفاق
 افتاد که شرح لمعه را در اول دفعه درس میگفتم پس عبارتی رسیدم که در آنجا لفظ صد دفاتر داشت پس
 آمد از من سوال کرد که صد و فانی کیانند من گفتم که محمد بن بابویه و برادرش میباشند چون در آن شب خوابیدیم
 و بعد از شهادت ثانی را در خواب دیدم که بمن فرمود که ای فرزند من صد و فانی محمد و پدرش میباشند
 که گرامت خامسه اینکه همیشه سعی زیادی داشتم که آنچه کتب بلقانی مانده بمن برسد پس سبب انقطاع
 حاج طوی کشید پس مردی آنچه خواست بذل نمودم و در انتظاران بودم که آن کتب را بمن برساند
 چون نزدیک بزمان آمدن حاج شد پس شبی در خواب دیدم که مردی بسوی من آمد و با او
 طبقه است که در آن سینه آدمیت با اضلاع او پس از آن مرد سوال کردم که این چیست مرد جواب
 گفت که این سینه قد تو زین الدین است در روز همان شب خبر آمدن حاج رسید و کتابهای ما را آوردند
 و بسیاری از آن کتب بے جلد شده بود و بعضی تلف شده بود از کثرت نقل و تحویل که گرامت خامسه

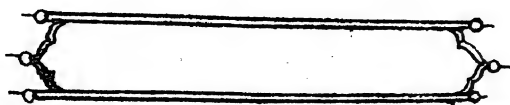
گفته

در وقت دیگر خواب دیدم که جدم شمیمانی را با جماعتی گرفته گفتم که خبر او گرفته اند برای آنکه
 و را بکشند من گفتم که یا کافی نمود نشان را گشتن اول که بار دیگر منجا آمدند او را بکشند پس بعد از چند
 وقتی خبر رسید که اکثر کتب که باقی ماند در بلاد تلف شد و بغارت رفت داین از کرامات شمیمانی
 بود و چون سفر کردم به بلاد معلوم برائے مصالح که اقتضای آن نمود و از ماکل مشبه آنها خوردم و غیر
 سبک آب خود ز قنار کردم این فیض و صلاح را که در او اهل سن داشتیم از مرغ و درخت و چون در غیر
 دوم از آن بلاد توجه نمودم و بسوسے مکہ مشرف آمدم اتفاق افتاد برای من اشیمانی تیرکت
 حج و زیارت و مؤلف این کتاب آنها را در ضمن کرامات سابقه و عدا آنها مندرج ساخته پس میگویم
 کرامت ناسعه اینکه من رسیدم در میان اصفهان و بصره و مردی از بلاد با حاج می باشد و گفته
 که من بکس سفر میکنم بقصد اذیت شیخ مذکور و چنان شایع نمود که من در بلاد عجم بودم و شیخ علی چنین
 چنان کرد و چون خبر من رسید و تلنگ شد پس چون وارد بلد قورق شدیم من در خیمه نشستم
 که امر در بر من گذشت پس او را ندا کردم که خوشین و چنان گفتمی گفت علی و زودست که به بینی که من
 چه کار میکنم گفتم که چرا چنین خیال را در دل گرفتی در جواب گفت که تو در اصفهان چیزی شنیدی
 و من تلافی نیمایم پس من گفتم که من از خدا سوال نیمایم که دفع شر تو از من نماید پس چون بکاف
 خود رفت به آزاریت متبلا شد و بعد از چند روز بصره رسید و در آنجا وفات کرد و خداوند عالم شتر او
 از من دفع کرد کرامت عاشره و مثل آن از دو مرد در مکة و منی واقع شد که اگر خدا ایشان را
 از من دفع نمی نمود هر آینه موجب تلف نفس بلکه نفوس میگذاشت و خدا شتر ایشان را از من دفع نمود
 نقل محتاج بطویل است و آن از برکت حج بیت الله الحرام بود و این کرامت عاشره است کرامت
 یازدهم اینکه چون ما از بغداد متوجه اصفهان شدیم سه نفر جاریه داشتیم و غیر ایشان خدمت نیزه داشتیم
 پس منبرے رسیدیم که آن را یعقوبیه می نامند و در آنجا مردییم معاند از جانب حاکم بود و بر کنار نهر نشسته
 و از هر جاریه و عبید و اشرفی میگرفت و بر هر شتر دو عباسی میگرفت سوای امانت و ضرب
 که بجای آورد پس ما از نهر عبور نمودیم و هر زنی که از کشتی بیرون می آمد بدست آن زن نگاه می کرد که بفهمد
 که او کینز هست یا نه پس مادر کشتی سوار شدیم چون نزدیک به کنار رسیدیم مردی بنزد آن شخص معاند آمد
 و با او چیزی سخنمود پس او با غضب بر خاست و حرکت کرد و در دست او عصائی بود پس مادر کشتی
 بیرون آمدیم و منم را بر پا کردیم و کینز کان را در پشت کجاوه نشانیدیم پس زنی فرستاد که در نیمه تفحص
 نماید و من بیرون نمودم چون ادم خبر داد که زنی طرف نیمه را کشف کرد و یک کینز را دید پس بعد از

ساعتی آن ملعون آمد و گفت که چند کینه دارید گفتم که یک داریم پس خیمه دیگر رفت و در آنجا زنی بود و غلامی در نزد او بود پس آن زن گفت که اگر من تو را دلالتم کنم برتبه جاریه ایما از غلام من بکنم ری گفت بلی اگر گفت که درین خیمه است کینه باشد و اشان خیمه مانود و شوهر خود را همراه آن معاند روانه نمود که او را خیمه ما رهنمایی نماید و چون سابقاً ما با او گفته بودیم که مایک کینه بیشتر نداریم ترسیدیم که اگر خلاف ظاهر شود از او اذیت بزرگی ما برسد پس من بخیال گفتم که دو کجا و را برتبه بندد و با هر یک از ما جاریه نشان و آلا با و تو ضرر بزرگی خواهد رسید پس قبول کرد و ما دو جاریه و دو زن نشان دیم پس آن معاند با شوهران زن رسید پس ندید مگر یک جاریه پس شوهران زن را چوب شد بد زد و مراجعت کرد و آن غلام را اخذ کرد و گفت که در وضع گفته آن زن گفت که ایشان دو کینه را با دو زن سوار کردند و آن دختر را علیحده در اول فرستادند پس شروع نمودند و تخمیل باقی ماند پس آن معاند و غضب شد و بر اسب خود سوار شد و خود را بان شتر رسانید پس خدایتعالی او را از دیدن آن شتر کور کرد پس نبردان زن آمد و غلام را از او گرفت و بعد از شقت بسیار در فروش آن زن با و داد تا اینکه غلام را استرداد نمود و آن مکانهای که اخذ نمود در هر منزله در حد و بقعه چنین اتفاق افتاد و ما را بتوفیق خدا زیان نرسید کرامت و و از و هم اینکه منبر شیر و آن رسیدیم باز ماند که از کینزکان خراج بستانند پس مردی همراه زنی بتفحص آمد و آن زن داخل خیام می شد پس چون خیمه ما رسید نگفتند که این اول خیمه بود که ما بان ابتدا کردیم و حال اینکه چکس داخل آن خیمه نشد و اگر نزوات در بلاد غربت بودم با دل شکسته و مع هذا مبالغه درس بحث شتال داشتم و کبیتی که ما با آنها احتیاج بودند داشتم پس نوشتم زیاده از بنها و کتاب را بخط خود از کتا بچکس بان احتیاج داشتم کرامت سیر و هم بطریقه شحال لفظ جلالت برائے شخصه استخار نمودم پس این آیه آمد یا ابراهیم اعرض عن هذا پس از اسم او سؤال کردم گفت که اسم من ابراهیم است کرامت چهارم و هم شخصی دیگر آمد و از من استخاره خواست پس این آیه آمد و ما انت علینا بغیر پس از من سوال کردم چه آیه آمد من آیه را برای تلاوت نمودم آن مرد تبسم نمود و تعجب کرد من از سبب تعجب و تبسم او سوال کردم گفت که این استخاره بر مردی بود که نام او عزیز است و استخاره کرده بودم که او را وکیل در امر خود نمایم کرامت پانزدهم شخصی از اعیان از من استخار طلب کرد و دگر را و رفقه شتال و نوشت که استخار کن و آیه را بنویس و با رسول بفرست پس من استخار نمودم این آیه آمد و ما کان رسول ان یانی بآیه الا باذن الله کرامت شانزدهم شخصی منو است که از جانب سلطان متولی

حکومت شود پس از من استخار خواست پس من گفتم که من استخار برای امر غیر مشروع می نمایم ان مرد در جواب گفت
که من برخود از تلف نفس خائف می باشم اگر قبول نکنم پس برای این امر استخار کردم این آیه آمد و آن قرص
عنهم فلن یضیروک شیئا و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط کرامت هفتادم شخصی برای تزویج استخاره نمود و نزد
من پس این آیه آمد و همو آذی خلق من المار بشر فجعله نسبا وصهرا کرامت هجدهم چند دفعه در امر تزویج
استخاره نمودند این آیه آمد کلتما یجئین آت اکلما ولم تظلم منه شیئا و فجرنا خلا لهما خفرا و کان لهما امر کرامت
نوزدهم دو برادر اراده داشتند که بسفر روند و حال ایشان در بند بود و او مشهور بفسق بود و شراب
منجور و این دو برادر اراده داشتند که نزد او بروند پس استخار کردم این آیه آمد اما احدکما فیقه رجما
و اما الاخر فیصلب لایه کرامت بیستم مردی را حکومت یهودینخواستند که داده باشند و آن مرد مکرر
نزد من استخار نمود همیشه آیات موسی و هرون و بنی اسرائیل می آمد کرامت سیست و یکم شخصی اراده
داشت که نزد سلطان رود برای مطلب و مهم عظیم پس استخار نمودم این آیه آمد فادوا الی کعبه
نیشتر کم ربکم من رحمة و یحیی کم من امرکم مرفقا کرامت سیست و دوم برای شخص در همین مطلب بق
استخار کردم این آیه آمد رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدی من یسای فیفقهوا فوالی
کرامت سیست و سوم اینکه شخصی باز و جیش فاصد بود و در باب جاریه پس نزد من آمدند استخار
نمود بر شرا جاریه پس این آیه آمد اسکن انت و زوجک الجنة الی قوله تعالی لوطرقا بذه الشجرة فکلوا
من الثمین کرامت سیست و چهارم اینکه در بند فوری افتاده بود پس شخصی نزد من استخاره
نمود که بسفر روند رفت باشد پس این آیه آمد عرض عن هذا الله قد جاور ربک و انتم ایتیم مذاب
غیر مردود و بعد از مدت قلیله خبر بخرا بے هند رسید کرامت سیست و پنجم سیکه اراده خروج
داشت و ظاهر پس استخار نمود نزد من پس این آیه آمد و لو ارادوا الخروج لا عودا عده و لکن لکم
اتباعکم فبظلم و قبل تعدو امع القاعدین کرامت سیست و ششم اینکه برای خود استخار کرده
که در آن بلد یک اقامت داشتند از آنجا بیرون رفت با ششم پس این آیه بیرون آمد ربنا اخرجنا من
بذه القرية الظالم اهلها و از جمله ابتلاء مرحوم شیخ علی مفارقت لیدی است که بنایت کمالات است
بود و ذکر این قضیه را در اینجا برائے اینکه خالی از موعظت مذکور داشتیم برای تنبیه غافلین و عطف
چهار برین و تشویق طالب علم دین و شیخ علی مرحوم در کتاب در المنثور فرموده که چگونه دلم نه سوز و مشغول
نمود از آتش فراتش بگر من و دل من و حال اینکه ندیدیم ان فرزندم تا اول عمرش تا باخرا نیک
میل کند بلمو و یا بلعب یا نظر کند بغیر ادب و هرگز چشم خود را بمن نمی انداخت در زمان حکم کردن من

و هر وقت که با من تکلم بنمود مظهر تشبیه با نیش بنویس که نزدیک بود که من چیزی از سخن او را نفهمم و هرگز بدون واسطه از من چیزی طلب نمود و چون سن او بدو سال رسید عادت نماز شب نمود و در این مدت قصیده که مجموع آن سبست و دو سال عمرش بود در نزد من درس خواند از فقه الفیه را و مختصر نافع و شرایع و مختصر نافع و شرایع را بخط خود نوشت و در نزد من خواند شرح لمعه را و نوشت حواشی را بر شرح در حاشیه کتاب و آن حواشی را نیز علی بن هوشد و در همه شب هائی ماه مبارک رمضان احبار می کرد و عبادت و تلاوت و دعا و شکایت میکرد بسوئی احدی با کثرت عیالش با اینکه من بر او فی الجمله تنگ میکردم در خارج تا عادت بقناعت کند و در هیچ مجلس با کسی نمی نشست مگر اینکه ابتدا نمیکرد و از سخن گفتن از روی حیا و حجاب و مدت بست و دو سال عمر نمود و در نحو شرح ابرویه و شرح تفسیر الفیه ابن مالک و شرح فطر را بخط خود نوشت و کتاب مغنی اللیب را در نزد غیر من تلاوت نمود و در نزد من خواند از حدیث من لایخیر الفقیه و تمام آن کتاب و بر او نوشت حواشی را که من بر آن کتاب نوشتم و چندی شنید قدری از تنزیب را و بر من قرات کرد از مدجال خلاصه علامه را و کتاب درایه را و هر دو بخط خود نوشت و بعضی از کتاب معالم را نیز و من و بعضی دیگر در نزد غیر من خواند و از نزد غیر من خواند بخط خود نوشت و خواند شرح شمسیه و مختصر تلخیص و اکثر مطول و شرح تجرید و خلاصه الحساب و رسایل دیگر و حاشا و تشریح الافلاک و قدری از شرح جفنی در علم نبی و قرات نمود اکثر از تحریر اقلیدس را و از انبساط نیکو نوشت و در اقول اشکال از اثبات میکرد و شروع کرد و تفسیر قاضی با کتابت آن و قرات کرد حاشیه خطائی را و درین خط بر تبه بلندی رسید و بدون معلم کتاب را جدول میکشید پس چون من او را میدیدم میگفتم که ای فرزند من برای چه این مخارج را بنمائے در جواب میگفت که من او را جلد کردم و جدول کشیدم و چون میدیدم که من علی در تفحیم کتب در وقتی کردم خسته شدم پس یک ساعت و دو ساعت و سه ساعت و چهار ساعت و هشت آن عمل را میکرد و چون خیر را میدیدم با باب عمل از احتیاط میکرد و از عمل میکرد و چون هشت ساله بود از من سوال کرد که آیا کودک قبل از بلوغ به پشت میرو و من گفتم بلی گفت که دعا کن که خدا یتعالی در حال طفولیت اجل مرا برساند که تا داخل بهشت شوم پس من گفتم که کینه نیز اگر عمل صالح کند داخل بهشت میشود و او آخر سن جرات نکرد که در افتاد درس از من سوال کند لیکن هر وقت که میدیدم که تقریر کرده ام که روی آن منقبض شد در نزد تقریر درس من مراجعت میکردم سله را پس میدیدم آن سله را بر غیر و چه آن را و نفهمید پس تقریرا عاده میکردم بغیر و چه سابق یا بر کس چون سله را می نفهمید صورت او کشوده میشد و من در او اکیل حال گمان میکردم که کم سخن گفتن او شاید از بابت عجز باشد از سخن گفتن



پس چون شروع میکرد در قرائت درس یا مطالعه میبود زبانش گدازنده ترا و شمشیر طالع و هرگز نشنیدم
از او که غیبت کند احدی را و چون ایام ماه مبارک رمضان در شبها میرفتم که او را به بنیم و صدای مرا میشنید
کتاب و قرائت و سجاده اش را بر میداشت من با او میگفتم که ای فرزند این شبها شبهای تلاوت و قرائت
سهل چرا بیکار نشسته پس از روی حیا سر خود را بریز انداخت و جواب نمی گفت از آن پس روز بعد اش
مرا اخبار میکرد که او مشغول بعبادت بود و در اول خدایتعالی با و بپری روزی کرد و آن کودک بعد
از چند روز وفات یافت و من برائے کودک بسیار میگریستم لیکن او کم گریه میکرد و اثر رضا بکام خدا بر او
ظاهر بود از آن پس خدایتعالی او را سه دختر عطا فرمود هر وقت که یکی از آنها تولد می یافت اظهار
بشاشت و سرور میکرد و به زوجه خود میگفت که ثواب ما بیشتر است و اگر یکی از آن دخترها چیزی از
خجست با ثواب بیازار میرفت و منمطلوب را بعین می آورد و هرگز از من خواهش ننمود دست سواری
را با اینکه اسپه داشتم و خود هم احتیاج به بان نداشتم و هرگز خارج خود را از من نمیخواست
بلکه کنیزی و یا کودکی را میفرستاد و اگر او را وصیت میکردم که اصراف نکند سات میشد و اگر هم جواب
میگفت چنین میگفت که شما هم عیال دارید و من هم عیال پس این دو امر را به دیگر قیاس کنید و چون
زمان آن رسید که عالم فانی را الوداع کند از من اذن زیارت امام رضا خواست گفتم که من
طاقت مفارقت تو ندارم و اگر خدا نخواهد در وقت دیگر با تو سفر میکنم بعد از آن گفته که من تعال کتاب
خدا نمودم این آیه آمد قلن ابرج الارض حتی یا ذن لی ابی او یکم الله و هو خیر الحاکمین من گفتم که تو را
اذن میدهم و بعد از چند روز مریض شد و بعالم آخرت انتقال نمود و هشت روز ایام مرض او بود پس
او را بمشهد مقدس فرستادیم و بعد از چند مدت بسر عم او در خوابش دید که بدر خانه ایشان آمد بسر
عیش میگوید که دیدم اینکه در خانه را میزند پس من بیرون رفتم دیدم که او سوار است بر اسب نیکویی
پس گفتم که داخل خانه شو در جواب گفت که اکنون خانه شما را خوش نمایم و من سکنی دارم در خانه
از مر و ارید و جواهر و لیکن آدمم که تو را خبر کنم که در نزد من کتابیست که عاریه از مردیست که اسم او
علاء افضل است و من بان وصیت نه کرده ام و شانزده عدد هزار است در صندوق من شیخ علی میگوید
که من فرستادم و آن صندوق را کشتودند و آن اشیا را بنحویکه ذکر نموده بود در آنجا یافتیم و این دلالت
بر صحت آن خواب داشت و مولد آن پسر در آخر ساعت از روز شنبه میجید هم ذی الحجه سنه هزار و پنجاه
و شش بود وفات او در ربیع الثانی و یکم و یا بابت و دوم شهر ذی الحجه از سال هزار و نهصد و هشت بود و
نخستین از او بدو سال پسر دیگر محمد از دنیا رفت و او هشت ساله بود -

در احوال شیخ سلیمان بن صالح

شیخ سلیمان بن صالح بن عصفور درانی بجرانی فاضل و محدث و فقیه و ورع بوده و او عظمیّه صاحب حدائق شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن صالح بوده و حاج احمد بزرگترین اولاد حاج صالح بوده و کشتیها برای غرض داشت پس حاج احمد کشتی را برادرش شیخ سلیمان برگذار کرده بود شیخ سلیمان را مرضی عارض شده بود حاج احمد او را از امرش معاف داشته و او را در خانه گذاشت و شیخ محمد بن سلیمان متعالی بجرانی را بخانه آورد که شیخ سلیمان را تعلیم کند و شیخ سلیمان بایشان محمد بن سلیمان بعد از چند اسه هر دو در نزد شیخ علی بن سلیمان تمکد کردند و هر دو بمرتبه بلند رسیدند و شیخ سلیمان بن صالح با اینکه فقیه بود با مرتجارت کشتی و غرض اشتغال داشت و مرجع آن بلاد بود و اهل غرض قول و ابرار با و میفرخواستند و او بواجبه تقسیم نمود و از حکایات عجیبه انیکه شخصی از قریه بنی حمزه که قرب قریه دراز بود و دلو بسیار که معلوم نبود شیخ سلیمان مذکور فروخت بیتی که شیخ آنها را بکسی داد که اصلاح کرد آنها را پس همه خوب شدند و قریب پنجاه تومان از زمان میت شد پس شیخ با بیع را گفت که این دلو بفلان قیمت فروخته شده و زیادتى آن از تو هست و من همان را سل مال خود را میگیریم باقی مال تو باشد با بیع از آن امتناع نمیداد و گفت که مال مالیت که من او را فروخته ام و اگر فاسد بر میآید از کیسه تو رفته بود پس الحال که زاید بر آمدن هم از تو هست پس با بیع از قبول امتناع نمود و شیخ نیز از قبول امتناع نمود تا کسی پیدا شد و در میان ایشان اصلاح نمود باین نحو که بعضی از آن مال با بیع باشد و بعضی از آن مال مشتری باشد و این شیخ در کربلای معلوفات نمود در سال هزار و هشتاد و پنج -

در احوال شیخ محمد بن سلیمان

اما شیخ محمد بن سلیمان پس او نیز بمرتبه بلندی از علم و ریاست عامّه رسید و او را سه فرزند بود که همه فضلا بودند و افضل ایشان شیخ عبدالغنی بود که مجتهد و فقیه و ورع و صالح بود و بر اطلاع فقه و فروع ثانی نداشته دوم شیخ سلیمان بود او نیز فاضل بود و سوم ایشان شیخ زین الدین مذکور را پسری بود که در ورع و تقوی ثانی نداشته و اسم او شیخ علی بود -

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بن عبدالحسین بن عطیه بن شنبه و او شخصی بود فاضل و مجتهد و فقیه و هرگز از مباحثه ملول نمیگشت و در غضب نمی آمد و اظهار تعیب و انتقاض نمی نمود و قاعده کسانیکه ملکه مباحثه ندارند تغییر و انتقاض است

و شیخ مزبور در ستمی از اوقات خبیثه کتاب کافی را درس میگفت و در حلقه درس از جا عنی نشسته بودند که آنجمله علی بن عبدالقدا صبیعی بوده و او نیز فاضل و دقیق النظر بود پس بحث واقع شد در قول صاحب کافی بحسب غیر حجاب پس بحث درین فقره استمرار یافت از اول درس از صبح تا بظهر و شیخ احمد و شیخ کاظم بحث را میفرمودند از علمی بعلی دیگر و از مسئله مسبله دیگر تا اینکه وقت ظهر داخل شد و مجلس منقضی شد و متفرق شدند و بعد از عصر نیز بدرس نشسته پس شیخ علی مذکور غور نمود در بحث تا زمان غروب

در تالیفات شیخ احمد

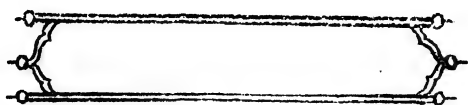
شیخ احمد را مضاعفیت از آنجمله رساله در قول بحیوة اموات بعد از موت و رساله در جواب و در اینجا مذکور حکما را اختیار نموده و رساله در اوزان و رساله استثنائیه در اقرار و شرح حمیه شیخی شیخ سلیمان بن عبداللہ مقدم در صدر اندج نموده است و او در آن بعضی از اعتراضات بر شیخ سلیمان بود و چون آنشرح بر شیخ سلیمان عرضه داشت شیخ بعد از ملاحظه گفت که هر که جواب این اختلافات را گوید من او را غنی گردانم شیخ گفت اگر شما غور کنید ما هم خواهیم غور کرد یعنی کسی اگر اجوبه آن اعتراضات گوید من بار دیگر خواهیم آن اجوبه را فاسد ساخت و رساله در بیان بخت و دلالت بر باطله رشیده و رساله در عدم طلقه یا طلقیتین تحلیل کلل و عدم آن و در آن رساله عدم عدم اختیار کرده و این خلاف قول مشهور است و منظورش از این دو رساله در بر شیخ عبداللہ بن صالح بوده و رساله در قرعه که نهایت خوب است و رساله در تقیه که عجیب غریب است و رساله در شرح عبارات لایحه در بحث زوال و رساله در مسئله موت زوج و زوج قبل از دخول که ایام موجب تمام مهر است یا نه و رساله در وعوای بریت که ایام بشا همدین ثابت میشود با و آنجا اختیار نمود ثبوت را و در کرد بعضی معاصرین را که شیخ عبداللہ بن علی بلاد باشند رساله در صلح و رساله در تحقیق فساد نجاست و رساله در عدول انوره بسوره و دیگر و رساله در اجوبه مسائل شیخ ناصری خطی چارودی که حسن و جیده است و مشتمل است بر تحقیق در طلاق عدیه و اینکه طلاق عدیه افاده میکند فاسد خلع را یا نه و رساله عطاریه و آن اجوبه مسائل شیخ علی بن لطف الله و بعضی است که متعلق ببطاره می باشد و در کتاب تجارت منظم است و رساله در اجوبه مسائل سید محیی الدین حسینی و رساله در مسئله تنقیس که بعد از زوال مین نجاست بخش میشود یا نه و آن مسئله شد نشانست که بان متفرق است و در آن رساله مذکور ما من نموده است و رساله در اجوبه مسائل شیخ علامه سائیت و رساله در دخول قبله در اس غسل و شیخ عبداللہ بن صالح رساله در عدم دخول آن نوشته است

در وفات شیخ احمد

وفات شیخ احمد زبور در پلیده قطیف اتفاق افتاد و چنانکه که است و دوم شصت و هفت سال هزار و صد و سی و یک و دویست و هشتاد و نه سال که مدفون شد و عمرش قریب به هشتاد و هفت سال بود مولف کتاب گوید که سبب افتاد رسایل و مولفات و این کتاب بجهت چند چیز است یکی اینکه مرتبه مولفین اخلاطه شود و دوم اینکه ان کتب و رسائل اگر بنظر کسی برسد معرفت مولفین آنها پیدا کند و بداند که چه پائنه و مایه داشته اند سوم اینکه مذکره این کتب و رسائل باعث شوق تحصیل شود و طالب علم و تالیف اشتیاق پیدا ید چهارم اینکه طالب این کتب شود تا باعث تذکر و تذکار علم شود و هم اسباب کار شود و خصوصاً رسائل که مولفین در رساله مفرد و بیشتر سعی و کوشش نمایند و زیاده در تدقیق تحقیق میفرمایند و مقدمات و مبانی خارجیه بیشتر ذکر می نمایند پس از رسائل الفصح است برائے اسباب کار و اعمال فکر ایضاً مولف کتاب گوید که چون ذکر ی از فقره احتجاب بغیر حجاب گذشته بود پس باکی نیست که اجمالاً از توجیه و توضیح کرده باشیم پس میگوئیم که مراد آنست که این دو تعالی پرور گرفت بدون پرور یعنی ذات او اقدس از ابصار و انظار و بصایر و افکار و اذنان و اوایام در پرده شد و هیچیک از امور مذکوره ادراک ان ذات اقدس نتواند نمود و ان ذات از ایشان حجاب گرفته بدون اینکه حجابی در میان باشد و مراد آنست که ان ذات از بسکه در مقام صفاء و ضیاء و نور و انوار است ممکنات و قوه ادراک ان نیست و ان ذات محبوب از ممکنات شل مانند کسی که جلای بروی خود انداخته باشد همچنانکه که اگر بروی خود کسی حجاب انداخته باشد مدک نخواهد بود و سیما اینکه اگر ان حجاب انداختن از خدا باشد همچنین خدا ایتعالی حجاب بر کمرت بدون حجابی مانند ختم الله علی قلوبهم که از بسکه نفسان اجل را بر عقل غلبه دادند مانند ان شد که خدا بدلهای آنها مژده باشد و بچنانکه مژده خدا را هیچ نوع نتوان شکست همچنین دلهای ایشان نوعی شل که حق را در ان هیچ تأثیری نیست و عبارت اخری اثنال این عبارت از بابت تمثیل است که تشبیه نیست بهیئت باشند مانند ادراک تقدم رجلاً و توخر اخری که تقدم و تاخر در رجل حاصل نه شل بلکه مراد تردد و داشتن در ارتکاب مری است و همچنین است کلام در مانحن فیه که محبوب بودن خدا مانند آنست که خدا حجابی بر خود انداخته باشد و حال اینکه حجابی در میان نیست و منع از مواد امکانیه است والله اعلم -

سط در احوال شیخ عبدالعزیز بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبداللہ ستمایچی الاسل که نسبت

شیخ عبدالعزیز بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبداللہ ستمایچی الاسل که نسبت او بسوی ستمایچی است بیا مثلاً تحتانیه پس از ان جیم است و ان قریه است از قریای جزیره مغیره و این شیخ انبیا یی صرف بود و کثیر الطعن بر محمد بن بود و تالیفات ان بسیار است از ان جمله کتاب حواصیر الحجیه بن



سط شیخ عبداللہ بن حاج صالح بن جمیع بن علی بن احمد بن نصر بن محمد بن عبداللہ سماجی الاصل کہتے
 او بسوی سماجیست بیادشناہ تھانہ پس از ان جمیعست و ان قریہست از قرای خریزہ صغیرہ و این شیخ
 اخباری صرف بود و کثیر الطعن مجتہدین بود و تالیفات ان بسیارست -

تالیفات شیخ عبداللہ بن حاجی صالح

از انجملہ کتاب جو اہل البحرین در احکام نقلین کہ ترتیب داد در ان اخبار را و مویب کرد بر غیر پنج دانی و وسایل و
 اقتصار بر کتب اربعہ نمود و از ان یک جلدیرون آمد با بعضی از جلد ثانی و کتاب محمدیہ در انجملہ لایست از
 مسائل دینیہ کتاب محیفہ علویہ و تھذیر تقویہ رسالہ تحریر مسائل دیباچ و حیر و رسالہ عیوبیہ المسائل الخلفانیہ
 در انجملہ لایست از ان مسائل طہارت و صلوة ابدیہ و اینها برای سید عبداللہ بن سید علوی تالیف کردہ
 و این سید عبداللہ از مشایخ اجازہ صاحب ہدایست و رسالہ علویہ در مسئلہ کلامیہ کہ در جواب شیخ علی بن
 سلیمان بن علی شاخوری نوشتہ و رسالہ موسومہ بسائل اجد اول و بعد اول المسائل و رسالہ کہ برای پدرش
 نوشت بندر گنگ و رسالہ در احقیات زوج ہمراہ در تفصیل ان و صلوة بر ان از پدر و برادر و غیر انھا و در ان رد بر صاحب
 مدارک نمودہ و رسالہ در اثبات توحید و رسالہ در مسائل مضمرات در علم نحو کہ نو مسئلہست و رسالہ در تعیین غیر
 و رسالہ بھجانیہ در احکام اموات کہ سبت و دو سئسہست و رسالہ دیگر کہ منتخب از سابق و فارسیہست و رسالہ
 در جواب دو مسئلہ کہ یکی جواب تنقل در میان نماز صبح و طلوع شمسست و مسئلہ دیگر در افضلیتہ صلوة راتبہست
 اگر فضا باشد بر تعقیب و رسالہ در اثبات لذت فعلیہ عقلا و ان منع شرعاً و رسالہ در مسئلہ از مسائل حیض و رسالہ
 موسومہ بحقیقتہ تعبد و وجوب تشہد و رسالہ در ضمان ما اکتہ لیلانما و رسالہ موسومہ بکفایتیہ در علم نجوم کہ تمام
 نیست و رسالہ در انفاق زوج بر زوجہ و کثوتان منظومہ موسومہ بھجۃ الرجال و زبذۃ المقال در علم رجال و رسالہ
 بلغہ صافیہ و تھذیر وافیہ و کتاب شریح اسناد من لا یحضر الفقیہ و کتاب من لا یحضر النبیۃ در شرح من لا یحضر الفقیہ
 و این دو کتاب نامست و رسالہ مسئلہ سلمانیہ و مسئلہ لا ضرر و لا ضرار و رسالہ در انتصار صاحب مدارک
 در این کہ از ان کفنست و مخالفت با اصحاب در انیکہ از واجب نیست و رسالہ در شرح حدیث مشکل از
 اصول کافی از اسماء اللہ و منظومہ رسالہ اثنا عشریہ شیخ بہائی در صلوة و رسالہ دانیکہ منصرف بلک شرعی
 از او گرفته نمی شود مگر بیئہ قاطعہ بانیکہ از غاصبست یا شھادت و ہد بانیکہ ملک الان ملک علیست و رسالہ
 در خراسان نوشتہ در و برنا سلیمان بن ملا خلیل قزوینی در تحقیق مقدمہ اس کہ مسح ان واجبست و نامست
 و رسالہ در انجملہ از اوقاف بیع جائزست و انجملہ جائز نیست در انجملہ

در انجملہ

کتاب صاحب الشہاد و مناقب العباد و ان پنج مجلدست و رسالہ در جواز اکل فمخلط بحرام در زمانیکہ غیر محموشہ

و ان کتاب مبسوط است و مشحون بغزاید و تحقیقات است و تاریخ ختام آن کتاب در سلل هزار و شصت و هشت شده
پس عمرش در آن زمان بست و پنج سال بود و چند مجلد است و در عبادات است و کتاب کشف الشام که مخرج قواید
علامه است از مجلد ثانی از نکاح تا ما بعد شرح نوشته و از اول طهارت و حج و بعضی از صلوة را نوشته بمطابقت
که اقرب با مختص است با تنیفاً مهم از اقوال و ادله و زیاده از این از کشف القام برزنیافت و کتاب مخفی شفا
که شفاست از شیخ ابو علی بن سینا است و گویا از اتمام نکرده پس از آن شیخ اسد الله فرموده که مرا نیز در مساجد
حال همین احوال اتفاق افتاد و قریب آنچه برای فاضل هندی اتفاق افتاد و لے صوارف ایام مرا از بلوغ ملام
عایق شد و ان صوارف زمان و حوادث و هر خوان در کمی از اوقات است که از من مفارقت نماید تا این زمان
و خدا مستعاز و مستعان است و بسوی او است شکایت و براوست توکل تا اینجا کلام شیخ اسد الله است و فاضل
هندی در اول کشف الشام در شرح دیباچه مصنف گفته است نه فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول را
در نزد والد خود علامه خوانده و خوانند تا لیف کتاب تواید شد و گفته است که از فضل خداست بنیت چه من فارغ
التحقیل شدم از معقول و منقول و حال اینکه میزده سال نشده بودم و شیخ کردم در تخفیف و حال اینکه به ده
سالگی نرسیده بودم و تصنیف کردم نیتاً احرار پس را در فهم شرح تلخیص و حال اینکه پانزده سال نرسیده بودم
و تصنیف کردم پیش از آن زیاده از ده کتاب از متون و شروح و حواشی مانند تلخیص در بلاغت و توابع آن و
زبد و اصول دین و حور بدیعه در اصول شریعت و شروح آن و کاشف و حواشی شرح عقاید نسفیه و هشت ساله
بودم که مطول و مختصر تلخیص تقی زانی را در مس بگیرم تا اینجا کلام فاضل هندی بود و مولف کتاب گوید که عجب ازین
امور نیست چه شهید ثانی در شرح بدایه در درایه نوشته است که در زمان مامون الرشید طفل چهار ساله را آوردند که با
آن عصر در قیاس و استدلال مناظره نمیداد و او را بدوشش میکشند و میبردند و می آوردند و چون گرسنه می شد
برای طعام گریه میکرد و عجب از صاحب حدیثی است که در باب سید بن طاووس و فخر المحققین مراتب مذکوره را
انکار نمود با اینکه محل انکار نیست -

حکایات شیخ ابو علی سینا

و حکایات شیخ ابو علی سینا نیز شایسته بر مدح است پس باکی نیست که بعضی از غرایب احوال او مذکور شود اگر چه دخل
در شایخ اجماع نیست و داخل در حکما است بلکه در شیخ او خلاص است پس میگویم که ابو علی عبدالله بن سینا
در زمانیکه در دار السلطنه اصفهان تحصیل نمود و روزی نبرد پادشاه رفت و معروض داشت که مس کران
کاشان در اوقات سحر مس میگویند و صدای جیغش ایشان مرا مانع از مطالعت است سلطان تعجب کرد که از اصفهان
تا کاشان مسافت چهار منزل است و چگونه از چهار منزل راه صدای ایشان می شنید پس سلطان گفت که حکم میکنم که مس را

در احوال ابو علی سینا

در شبها کنگرند پس پادشاه قاضی را فرستاد و حکم کرد که درین هفته از شب تا صبح مس کران بجای اشتغال داشته باشند چون ایام هفته شد ابو علی نزد سلطان رفت و گفت که درین هفته اول شب تا صبح مس کران کاشان را از مطاعه باز داشتند پس سلطان صدق قول او را دریافت از آن پس حکم نمود که مس کران شب کار نکنند.

در قوت با صره او

و قوت با صره اش بحدی بود که در مسافت چهار فرسخ گس را میدید بیان این اجمال اینکه ابو علی روزی وار مجلس سلطان شد دید که سلطان دو برین انداخته شیخ گفت که برای چه دو برین انداخته ای سلطان گفت که چهار فرسخ سوار سی آید بخوابم و او را نیز داده باشم ابو علی گفت که درین مسافت قبیل چیست بدین نیست پس شیخ ابو علی بدانجا نب نگاه کرد و سوار سی می آید که بطلان شکل و فلان لباس است و اسب او بطلان رنگست و شیرینی بخورد سلطان گفت شیرینی داخل دهنم است نه مری پس او را چگونه دانستی شیخ ابو علی در جواب گفت که از این دانستم که گسهای چند ی در دور وانش بر او میگذشتند و این علامت آنست که شیرینی بخورد

و دیدن ابو عطار و را بروی شمس

ابو علی میگویی که در روز سناره عطار را دیدم در وقت متقارنه با آفتاب که بر روی قناب بود و مانند خالیکه که بر روی کسی باشد اگر چه عطار در فلک دوم است و شمس در فلک چهارم است لیکن چون مقارنه بود یعنی در یک جمع و در یکد رج و در یکد قیقه جمع گشته بودند چنان نظری آمد که خالیه بر روی آفتاب است - ایضا شیخ ابو علی میگفت که من چون متولد شدم دیدم که آسمان شبک و سوراخ سوراخ است پس از مادرش سوال کردم گفت که چون ابو علی متولد شد غریبالی یعنی بر جن را بر روی او بخت همی گذاشته و او در برین اسباب را دید که سوراخ بسیار دارد و آن سوراخهای بر جن بود که شعاع بختش را در متفرق و احاطه را بدان گونه دید -

در معالجه دختر پادشاه

و قوت دیگر آنی بخوی بود که در زبانی که نه ساله بود دختر پادشاه از زمان را مرضی صاحب روی داده تا اینکه که پادشاه هفتاد فقر طیب جمع کرد که با هم مناظره کنند و اتفاق کنند بر معالجه آن پس شیخ علی نیز در آن مجلس داخل شد و اطباء با یکدیگر مناظره کردند و اتفاق نمودند بر مرضی خاص و پس از آن در علاج اختلاف کردند تا اینکه پس از مناظره اتفاق کردند بر مرضی خاص آنان پس شیخ رئیس با ایشان شروع بجای آورد و هفتاد بر آن بعد از هر طبیبی بر آن اتفاق کرد که این مرض که شما تشخیص دادید باطل است پس از آن هفتاد بر آن اتفاق کرد که این مرض خلافیت و علاج آن بطلان نخست پس آن هفتاد نفر طبیب چه بخواه از کار کردند و سلطان امر سالج را بد و مغفوض داشت و او در اندک زمانی آن مرض را معالجه نمود و در هفت سب و چهار حال طی جمع علوم نمود

در قوه حافظه ابو علی سینا

بود قوه حافظه او حد بل زمان بود و حاجی ملا احمد نراقی در کتاب سیف الایمه نوشته است که شیخ ابو علی از روی قوه
باصفهان آمده بود و کتاب قانون را همراه نیاورده بود پس طلاب و علما از او درخواست نمودند شیخ
رئیس گفت که من کتاب قانون را همراه نیاورده ام لیکن از حفظ می دانم پس من بخوانم شما بنویسید و قانون
شست هزار بیت است پس شیخ رئیس از حفظ کتاب قانون را خواند و ایشان نوشتند و چون قانون را از آن پس
از خراسان آوردند و مقابله بان نوشته نمودند یک حرف خطا و غلط در آن نیافتند بلکه همان مطابق باصل
نسخه بوده و ایضا در وقتی که کشتی نشسته بود ملای لغوی نیز در آن کشتی با او رفیق شد و شیخ را فی شناخت شیخ
از او سوال نمود که برای چه آمده گفت کتابی در لغت عرب نوشته ام بخوانم که بنظر پادشاه برسانم شیخ ابو علی گفت
که می شود اینکه در ایامیکه در کشتی میباشیم از او داده تا مطالعه کنم گفت بایکی نیست پس آن کتاب را نزد شیخ رئیس
گذاشت شیخ در آن چند روز آن کتاب را از اول تا باخر مطالعه نمود پس بنزل رسیدند و از کشتی بیرون آمدند در
اصباح از روزاخذ لغوی کتاب را به نزد سلطان برده دید که رفیق کشتی در نزد سلطان نشسته و بسیار محترم است
یا خود گفت که اگر می دانستم که او را قریب سلطان نیست هر آینه او را واسطه میگردانم پس آن کتاب را به نزد سلطان گذاشت
سلطان کتاب را گرفت نزد ابو علی گذاشت و گفت که بهین اگر سزاوار جایزه است باو جایزه داده باشیم شیخ
رئیس آن کتاب را گرفت و قدری مطالعه نمود پس به سلطان گفت که این کتاب پیش ازین تالیف کرده اند از خود
لغوی مؤلف منکر آن یعنی شده که این کتاب من تالیف کرده ام شیخ رئیس گفت که مصدق قول من است که من این
کتاب را از حفظ دارم و توانرا بگیرم تا من از حفظ بخوانم پس شروع کرد بخواندن و از اول چند ورق خواند
و از اخر نیز چند ورق از حفظ خواند و از وسط نیز چند ورق خواند پس از خود لغوی مؤلف کتاب در میان مجلس
بهایت خوار و خفیف گردیده و تعجب بایک کرده که این کتاب از تالیف من است و چگونه شد که این شخص او را
حفظ دارد و نسبت بسابقین میدهد پس شیخ رئیس به سلطان گفت که این کتاب از مولفات همین شخص است و مستحق
جایزه است و من چند روزی در میان کشتی مصاحب این شخص بودم و این کتاب را از اول تا باخر مطالعه کردم
حفظ نمودم پس سلطان جایزه باو داد و حاضران از قوه حافظه او و تعجب شدند از بعضی سماع نمودند که آن شخص
صاحب قاموس و آن کتاب لغت کتاب قاموس بوده و این غلط است زیرا که شیخ ابو علی در سال چهارم هجری
بود و صاحب قاموس در سال هشتصد بوده و فاصله سیان ایشان بسیار است - ایضا گویند که در ویشی
بر پدر شیخ ابو علی همان شد و پس از صرف غذا در ویشی پدر شیخ گفت که من بخوابم و تو بیدار باش که شب
ستاره طلوع میکند پس مرا بیدار کن که مرا غفلت پس در ویشی در خواب شد و پدر شیخ ابو علی نشست

چون دید که شایع بدان محل موعود آمد است فوت او بیجان آمد در اول بازو به خود مواضع نمود از آن پس غسل کرده پس درویش را بیدار کرد و درویش دید که سنان از محل موعود گذشته است به پدر شیخ ابرار کرده که مرا و بیدار کرد و سه وقت گذشته است پدر شیخ کیفیت واقعه را با درویش در میان نهاد درویش گفت که از برای تو ولدی خواهد پیدائید که ابو به زمان و وحید دوران باشد پس شیخ بوجود آمد -

در مباحثه شیخ با علمای هر فن

و چون شیخ رئیس سرآمد علما و زمان شد به نزد سلطان رفت و او را تعلیم نمود که معلم ثالث شود و معلم اول افلاکون و ارسطو و یازدهی مقرر اطمینان علی الاختلاف معلم ثانی ابو نصر فارابی بود که حکمت را از زبان یونان به زبان عرب نقل نمود و معلم بایه چنان کسی باشد که اگر با هر صاحب علم یک علم مباحثه کند بر او غلبه کند چنانچه ادعا و غلبه نمود صاحبان هر علمی را سلطان جمع کرد و با شیخ مناظره نمودند و شیخ بر همه غلبه کرده معارضه شیخ با همینا در علم کیمیا

چنانکه در دو علم عاجز ماند یکی موسیقی و دیگر کیمیا بر آن اقامه نمود و بر استیلاء کیمیا پس خند کی که یکی از صاحبان علم کیمیا بود با شیخ معارضه کرد و شیخ بر آن اقامه نمود و بر استیلاء کیمیا برای اینکه انقلاب محبت نماید و انقلاب محبت نظر قوانین حکمت باطل و محال است خند کی گفت که من از رد جواب بر آن عجز دارم لیکن من در برابر تو صفت کیمیا میکنم شیخ گفت که بان اعتباری نخواهد بود چه شاید که بر جس من مشبه کنی و شعبه کما خند کی گفت که من اجزائی چند تو میدهم و خود چهار فرسخ می نشینم و تو خود را از اقسامی که تو تعلیم میکنم بعل اور خواهم کیمیا شد شیخ قبول کرد و خند کی ان اجزاء را بدو تسلیم کرد و دستور العمل داده و خود چهار فرسخ رفت و شیخ ان را بعل اور و نجو یک گفته بود و کیمیا بعل آمد پس شیخ تسلیم نمود و اقرار بخبر خود آورد و از آن پس بر آن بر وجود و تحقیق کیمیا اقامه نمود و چون شیخ رئیس در علم موسیقی و کیمیا مغلوب شد گفت که من این علم را نیز تحصیل میکنم و معلم میشوم پس کتاب خانه شیخ را آتش گرفت و با دشمنانش آتش زدند چنانچه بعضی گفته اند پس شیخ داغ خسته گردید و از او غایب تعلیم گشت فلذا او را شیخ رئیس لقب دادند -

در احوال لازل شتران و در معالجه یرقان

معروفست که شیخ معالجه نمود یرقان قبل استایع را پس گفت که نثار خانه شاهی را کو بیدند از آن جا یک یرقان قبل استایع عسر العلاج است و در آن زمان اطباء از معالجه ان عاجز بودند و گویند که در وقتیکه شیخ با قافله همراه بود اهل ان قافله اورائی شاختند و با اس خرام از او بی داشتند و درین راه به موجب اشتغال داشتند اوقات بر شیخ تلخ و از افعال ایشان نمر جگر و دیده بشی که قافله در خواب بودند شیخ زلال شتر را نجوی بست و تیر

داد چون قافله بیدار شدند و براه افتادند صدای زلزل شد و بیدار شدند و از آن صدای در خواب نشدند تا بنزل رسیدند و شیخ در آن منزل از شنای و قطایع اعمال ایشان نجات یافت چون شب دیگر شد و قافله در خواب نشدند شیخ آنها بروجه دیگر ترتیب داد چون بیدار شدند و راهی گشتند و از آن زلزل بیدار شدند همه در خنده شدند و متصل در خنده بودند تا اینکه بنزل رسیدند و در شب سوم باز قافله در خواب شدند شیخ آن زلزل را بنحو دیگر ترتیب ساخت چون قافله بیدار شدند و براه افتادند صدای زلزل بیدار شدند همه اهل قافله بگریه افتادند و ایضا گریه کردند تا بنزل رسیدند چون شب دیگر شد باز شیخ رئیس خواست که آنها را بقسم دیگر ترتیب دهد پس اهل قافله در کمین شدند و دست شیخ را گرفتند پس او را نشانها خند و بایس احترام از او نگه داشتند -

در ذاتیت و دلالت الفاظ

و از جمله مذاهب و اینکه دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و بوضع نمیدانست و این مذهب بیان بن عباد و قسیر مست و همچنین از متأخرین مرحوم مبرور مغفور از خوند ملا عبدالکریم ایروانی مقدم الذکر نیز همین مذهب را اختیار کرده و بن فقیه مؤلف کتاب در کتاب لسان الصدق و منظومه الفقه اصولیه و شرح ان بطلان این مذهب با بنحوستیفایا گویم

در معارضه شیخ ابوسعید با شیخ ابوعلی

بعضی از فضلا مسموع شد که شیخ ابوسعید ابو انخیر که یکی از ارباب ریاضت بود و معاصر شیخ رئیس بود و بسیار ایشان بمعاضه مکاتبات میرفت روزی در حام رفت و شیخ رئیس نیز در حام بود پس شیخ ابوسعید از شیخ ابوعلی سوال کرد که شما میگویند که جسم ثقیل میل بر مرکز خود میکند آیا مسلم است و اصلی دارد یا نه شیخ گفت که این از جمله مسائلی است شیخ ابوسعید طاس حام را بهوا انداخت پس طاس در هوا ماند و شیخ گفت که چه جسم ثقیل میل بر مرکز کرد شیخ تاملی کرد و گفت که این طاس سردارد که او را از میل مرکز منزوال می افتد شیخ ابوسعید گفت که قاصر در اینجا چیست شیخ ابوعلی در جواب گفت که قاصر نفس است شیخ ابوسعید گفت که تو نیز نفس خود را کامل کن با این مرض برایت حاصل آید شیخ رئیس گفت که تو بمنزله عامل و اجیری هستی که کاری کردی و مردی بود دادند و من بقوت ادراک فهم معقولات نمودم و از کلمات شیخ ابوسعید ابو انخیر است که من در عالم کشف و غفود بر دیگر که قدم زددم دیدم که جانی مصافی شیخ رئیس کور کوران در اینجا بود -

در خواب دیدن شخص بیهانی

گویند که شیخ از اهل بیهان همیشه از قبرستانی میگذاشت که قبر شیخ ابوعلی در اینجا بود و بر او فاتحه میخواند و او زبیدی مذهب میدانست تا اینکه شبی در عالم رویا دید که جناب ختمی تاب نشسته و شیخ رئیس در چلو سینه او نشسته این شخص بیهانی از جناب رسول خدا سوال نمود که ابوعلی با اینکه تپیدی مذهب بود چرا انقدر زنده یافتی

که در چهلوی شتاب نشیند پس رسول خدا ص در جواب گفت که تو با این عشق منکسر و مفید
که زیدی مذهب بدست و شیخ ابو علی با انعم و فطانت نفیض پس آن شخص بهمانی به شیخ معقد گشت
و همیشه بزارش حاضر میشد و بغایت او را یادآوری نمود و شیخ بهائی طیب رسته در کتاب کشکول میفرماید که شیخ
عبدالله بن بغدادی گوید که شبی در واقع رسول خدا را دیدم پس از آن جناب سوال نمودم از حالت بن سینا
با اینکه ادعای حق است و با ملک انجناب در جواب فرمود که او مردیست که خواست پیدا برسد بدون واسطه
من پس من مانع شدم او را و دستی بر سینا نش زدم پس او در آنش جنم افتاد -

در ایراد شیخ ابو سعید بر شکل اوّل

و در وقتی شیخ ابو سعید ابو انبیر را سلسله شیخ نوشت که مشتمل بر مذمت علوم رسمیه بود و نوشت که مستحکم ترین
اشکال اربعه شکل اول است و سایر اشکال تا شکل اول نروند تمام خوانند بود و همه استدالات بشکل اول
راجع باشند و شکل اول را در باب معقول پدید می آید تا حجت دانند شکل اول مستلزم دور است زیرا که شناختن نتیجه
موقوفست بر معرفت کلیت کبری و معرفت کلیت کبری موقوفست بر معرفت نتیجه و این دور است و دور با کتب
باطل است زیرا که دور لازم دارد و تقدّم شی بر بر نفس خود و این باطل است پس شیخ مطلبی از مطالب عقلیه تمام خواند
بعد از شیخ در جواب نوشت که حجت دور با جهال و تفصیل مختلف است باین نحو که نتیجه موقوفست بر معرفت کبری
تفصیلاً و لیکن معرفت کبری موقوفست بر معرفت نتیجه اجمالاً پس دور منفع است و این سخن در ترجمه لا فایده
قدیمی با ملامت برای شیروانی مذکور شد و نظیر این دور را منکرین اجماع بر اجماع وارد آوردند و جواب
ان نیز بدین نحو در کتب اصولیه مذکور است -

در مناظره بهیمنار با شیخ رئیس

بعد از آنکه رئیس سرآمد علماء آن عهد و عصر بود و فضلاء آن زمان طوق ارا دت او را بگردان انداخته و از آن
بفصیلت او کرده و در مجلس درس او حاضر میشدند و بهیمنار که یکی از فضلاء حکماء آن عصر بود او نیز در مجلس
شیخ رئیس حاضر میشد و تلمذ مینمود و از خواص مریدان شیخ گردید روزی بهیمنار به شیخ گفت که چرا ادعای نبوت
نمکنی و اگر این ادعا کنی منکر این امر علماء خواهند بود و علماء از منزه و امکانه را برای مجادله و قوت مناظره
نمیت شیخ رئیس در جواب گفت که سوال تو را زمانی دیگر جواب خواهم گفت پس از آن مکالمه زمانی
گذشت تا اینکه شبی بهیمنار و شیخ رئیس در همان در میان یک اطاق خوابیده بودند و در میان خود سخن
بنده کردن و سرودی زمستان آن معرفت پس مؤذن در وقت سحر بر بالائی گلدسته مسجد رفت و مشغول
شمارد خدای تعالی و ملح پیغمبر گردید شیخ ابو علی بهیمنار گفت که بر فیض و از بیرون خانه آب خوردن بر ما

بیا و بهمینا گفت که اکنون وقت آب نوشیدن نیست چنان از خواب بیدار شده اید و آب سرد در این وقت مضر با عصاب و عروق است شیخ رئیس گفت که طبیب و حیدر عصر من میباشم و تو مرا از نوشیدن آب منع مینمائی با اینکه ضرورت اقتضائی ان بینماید بهمینا در جواب گفت که اکنون من در میان عرق می باشم اگر بیرون روم هوا در مسامات بدن نفوذ می کند و مریض میگردد و شیخ گفت که اکنون جواب مسئله تو را بگویم در باب دعوائی نبوت پس بدانکه پیغمبر کسی است که چهار صد سال ز بقعت او میگردد و نفس او چنان تاثیر دارد که اکنون در وقت سحر باشدت سر مادر بالائی گلدسته نشاند و مدح او می نمایند و من هنوز در نزد تو حاضر و تو از خواص اصحاب من و تو امر میکنم که شربت ابی بن دهی نفس من القدر تاثیر ندارد که مرا اجابت کنی پس چگونه دعوائی پیغمبری کنم -

در حکایت شیخ رئیس با طبیب

گویند که شیخ رئیس شنید که طبیبی در یک از بلاد هست و مریض را خبر میداد که مرض تو بواسطه اکل و شرب فلان خیرست شیخ تعجب کرد زیرا که از نبض نمیتوان فهمید که ماکول و مشروب چه بود پس شیخ بان دیار رفته و بمحکم مطب ان طبیب حاضر آمد و در ان جانشست و ان طبیب شیخ را شناخت پس مریضی آمد و ان طبیب نبض او را گرفت و گفت که بسبب فلان غذا مریض شدی ان مریض اقرار کرد و همچنین چند مریض آوردند همه را بدان سیاق گفته شیخ ازین معنی متعجب گشته بعد از انیکه مجلس خالی و طبیب فارغ شد شیخ از ان طبیب سوال کرد که این اخبار شما با کول و مشروب موافق بهیچ قائل از قوا عدلید نیست و من در اول شنیده بودم لیکن از عان نمی نمودم تا انیکه برای العین مشاهده نمودم پس ان طبیب از حال تفتیش و تجسس نمود تا انیکه شیخ رئیس را شناخت و با غرور و اکرام او پرداخت و از ان پس گفت که شما رحمت کشدید و از راه و در آمدید و ان اخبار من با کول و مشروب نه از روی توانمین طبابت است بلکه از روی فراست است چون انانی این بلد اکثر یهود و جهود بسیار بی سلیقه اند چیزی را که میخورند بر لباس و بدن ایشان غالباً قدری از ان او دهنده است و من از امی بنیم و حکم میکنم که فلان چیز خورده و این شخص را که اول گفتم قلیلی از تخم خربزه در ان حبس پدید بود و لذا گفتم که خربزه خوردی او هم تصدیق این معنی نموده -

در تالیفات شیخ رئیس

همان تالیفات شیخ رئیس بسیار است از ان جمله کتاب اشارات که در حکمت مشاره است و امام فخر رازی بر ان شرح نوشته و محقق طوسی خواجه نصیر الدین نیز بر ان شرح نوشته است و علامه حلی محاکمات میان شرح اشارات نوشته همچنین قطب المتحققین نیز محاکمات نوشته است و کتاب شفا و کتاب قانون که مثل ان کتابی در طب نوشته

نشد و شیخ بھائی در کتاب کشکول نوشته است که سراج قانون نه نفری باشند اول عزالدین رازس
دوم قطب الدین مصری سوم افضل الدین محمد عینی چهارم ربیع الدین عبدالعزیز ابن عبدالجبار حبلی پنجم
علاء الدین قرشی که معروف باین بغیس است ششم یعقوب الدین اسحق سامری که طیب مصر بوده است هفتم یعقوب
بن اسحق سیحی که معروف باین النف می باشد هشتم بیه الله بن جمیع یهودی مصری نهم قطب الدین علامه
شیرازی و از جمله معارفات محاضرات شیخ رئیس با بھنبارانیکه بھنبار زمان را از جمله مشخصات میدانست
و درین باب باین شیخ بسیار مجادله نموده اخلاص را مرشح گفت که تو تحقیق جواب بر من نذاری زیرا که ان زمان
که تو سوال کردی غیر این زمان است پس تو الان غیر ان شخص میباشی که از من سوال کرده است بھنبار
ملزم شد و معرفت که شیخ هر مطلبی را بصغری و کبری و نتیجه در می آورد اگر شرایط انتاج اشکال را در ان
تمام ندید بان حکم میکرد و الا فلا و در اسم شیخ ابو علی خلافت مشهور حسین ابن عبداللہ بن سینا است و از
جمله تألیفات او نجات است و رساله سلامت و ابسال و رساله طبر و زمان و ولادت شیخ رئیس طالع سرطان
بود و در جبه شرف مشتری و قمر بر در جبه شرف خود بود و بر نیز بر در جبه شرف خود و دسم السعاده درست و نه
از سرطان بود و دسم الغیب در اول سرطان بود با سبیل و شعری یانیه و شیخ ظہیر الدین یسعی گفته که شیخ
چون ده ساله بود حفظ کرد اصول ادب را پس از ان بقرائت کتاب بساغوجی نزد با تلی شروع نمود -

معارضه شیخ ابو علی با مسکویه

و روزی شیخ ابو علی سینا مجلس درس ابو علی بن مسکویه درآمد و تلامذہ بود و حوالے او نشسته و بد چون
شبهه او امتحان فضلا و اطهار مرتبت با اکابر علماء بود لذا شیخ رئیس جوزی بابو علی بن مسکویه داد
و گفت بیان مساحت این جوز را بسرعت بیان کنید این مسکویه جزوی را که در عالم اخلاق بود و داد
و گفت که تو اصلاح خود میکنی تا من استخراج مساحت جوز نمایم و عبداللہ جرجانی که تلمذ او بود احوال
او را از اصل و نسب و بیان شطری از کمالات حسب و در رساله علیحدہ نوشته و ذکر کرده که پدر شیخ
مردی دانشمند حکیم از اهل بلخ و از اعیان شیعہ اسماعلیہ بوده و در ایام امیر نوح ابن منصور سامانی
از انجا به بخارا آمد و طایف امیر نیکو گرد و ابو علی در ان دیار بوجود آمد و در ده سالگی حفظ قرآن و ضبط
بسیاری از علوم دینی و فنون ادبیه نموده و بعد از ان طوائف منطق را بر ابو عبداللہ تا تلی که یکی
از فضلا زمان بود خواند و باندک زمانی از او مستغنی شد بخودی خود مطالعه کتب منطق و حکمت نمود
و در نتیجه سالگی از تحصیل جمیع علوم فراغت یافت و در تذکرہ دولت شاهی مسطور است که او در وزارت
سالگی با علماء بخارا مناظره کردی و ایشان را ملزم ساخت و در کتاب تاریخ الوزراء و غیره مسطور است

که در آنوقت که شیخ در بخارا بمطالعہ اشتغال داشت امیر فوج را مرض صعب روی داد و جمیع اطباء از معالجه
 آن عاجز گشتند چون از شیخ استعلاج کردند باندک زمانی نیر فوج صحت یافت و ابو علی را ملازم گردید
 و شیخ در ایام ملازمت از جانب پادشاه مخصر گشته بکتابخانه بخارا که در آن زمان از کتب اولین و آخرین
 در بخارا جمع بود و رفت و مجموع آن کتب نفیسه غریبه را بنظر آورده و قایق حقایق از بر صغیر فواید نگاشت
 اتفاقاً در آن اثنای در آن کتب خانه اتفاق و جمعی از خصما ابو علی گفتند که شیخ عمده آتش در آن کتب
 زد تا آن علوم را بجهت نماید از آن پس بتعین مشغول گشت بمجله شیخ یا ایران آمد و بهمان رفت و در نزد سلطان
 بهمان مقصر برآمد و شیخ در اینجا مخفی شد و با تمام کتاب تنفأ اشتغال نمود هر روز بخانه و ورق بر جوع با صلی
 و کتابی مینوشت تا جمیع طبیعیات و الهیات آن کتاب نوشته شد پس سلطان بمقام شیخ اطلاع یافت او را
 و قلعہ از قلعہ همان مجوس ساخت و شیخ در اینجا مقیدہ انشا کرده که یک بیت آن نیست و دخول فی یقین کما ترون
 و کل الشک فی امر الخروج و مدت چهار ماه شیخ در اینجا مجوس بود و کتاب هدایه و رساله حی بن یقطان را
 و کتاب قولنج را در اینجا تالیف کرد از آن پس از حبس خلاص و بتصفیف منطق تنفأ مشغول شد پس با صفیان آمد
 و از جانب امیر علماء الدوله مقرر شد که در هر شب جمعه شیخ و علماء اصفهان مجلس خاص حاضر و مباحثات علمی نمایند
 و در اینجا با تمام کتاب تنفأ مشغول شد و در آن اثناء کتاب حکمت علایر انبام امیر علاء الدوله نوشت و چون شیخ
 را بباشرت رغبتی تمام بود با اعتقاد قوت مزاج خود در آن باب اکتفا ننمود و لذت مزاج او فتوری بهمرسب
 پس شیخ را قوی بخی عارض شد و جهت حرص بر صحت بکسر خود را بهشت مرتبه حقنه نمود بسبب آن بعضی از اعمار
 او مجروح گشت و سچ بهر رسید و از آن پس مرض صرع که گاهی تابع قولنج می باشد او را عارض شد و در
 اثناء معالجات بعضی از علما مان او که در خزانه لغو و اونیان بسیار کرده بودند سرود و بطوس که شیخ بجهت صرع
 تناول ننمود و در آن قدری افیون انداختند و شیخ را از خوردن آن حال تغیر شد و با اینکه حال او از
 ضعف بجایی رسیده بود که قدرت بر قیام نداشت چنان کرد که قدرت بر نشی او را حاصل شد و مجلس امیر
 علاء الدوله درآمد اما هنوز از مرض بالکلیه خلاص نشده بود اتفاقاً در آن ایام بتکلیف علاء الدوله بمسما
 او بجانب همان روانه شد و در راه مرض عود نمود و چون بهمان رسید دید که قوت ساقط شده و معالجه
 نفع نمیرساند دست از مداوای خود کشید و بر آن حال چند گاه بود تا وفات کرد اکثر فقها رحمت و جماعت
 در آن عمده او را تکفیر کردند پس شیخ این رباعی را گفته که غرضی کزاف اسان نبود محکم نازایان من ایمان نبود
 در دهر چمن یکی و آن هم کافیه پس در بهر دهر یک مسلمان نبود و در مذنب شیخ رئیس افتلاف است
 بعضی او را زیدی مذهب می دانند و ظاهراً کتب او اینست که بهر مذنب سنت و جماعت باشد زیرا که اثبات خلافت

ابو بکر کرده و شخصی در رساله در شیخ نوشته و متکبران حبشه که شیخ در جایی گفته که قال رسول الله صلی الله علیه و آله المرکز دایرة الحکمة و کرة العقل علی الذی هو فی القیام بمنزلة المحسوس من المعقول و در جایی دیگر گفته که و اختلافه بالنص صوب فان ذلک لایو دی الی الشغب و التثغب و الاختلاف چون ستیان خلافت را با جماع و بیعت می دانند و شیعه نقل میدانند و این رباعی از او هست که دال فی الجملة بر شیخ او است و بر غیره چه با خط لم یزل معکوس نوشته است نام دو علی یک لام و دو وین باد و با معکوس از حاجب و صین و با خط طبعی در رباعی دیگر گفته تا باده عشق در گور نخته اند و اندر پی عشق عاشق ایگخته اند در جان روان بو علی مهر علی چون شیر شکر بیم بر اینخته اند و بعضی گویند در بلیت شراب بنور دامانه انقدر که مت کنند و در آخر عمر توبه کرده و مال بسیار بفقرا تصدق کرد و در مظلوم بجایی آورد و در هر سه روز یک قرآن می نمود

در وفات ابو علی سینا

تا در جمیع اقوال ماه رمضان سنه چهار صد و بیست و هشت در همدان وفات یافت و ولادتش چنانچه در فصل اختلاف است در سال سیصد و هفتاد و دو پس تمام عمرش پنجاه و هشت سال بود و در تاریخ گزیده گفته است حاجت ابو شیخ در شیخ آمد از عدم بوجود در شفا کسب کرد و کل علوم در نگر کرد اینچنان بدود -

عدد در احوال ملا محمد امین

بن محمد بن شریف استرآبادی از مشایخ شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن حسن بن شعیب نایب و اخباری فاضل و اول کسی است که باب طعن ابراهیم را باز و بر شیخ مجتهدین و مسازست و این ناشی از غباوت او است مایعات او فوائد مدینه و شرح اصول کافی و شرح تحذیب الاحکام و رد آنچه احداث کرده اند فاضلان ملا جلاله الدین و میر صدر الدین در خوانشی شرح جدید تجرید و کتاب فوائد دقایق العلوم و حقایق علوم و شرح استبصار که تمام نیست و رساله در باده و جواب مسائل شیخ حسین طبری و رساله در طهارت خمر و نجاست ان و حاشیه بر طهارت ملائک که تمام نیست مجاور که مدینه بود و وفاتش در سال هزار و سی و سه بوده و او اجازه دارد از صاحب مدارک

عدد میرزا محمد

میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرآبادی فاضل و عالم و محقق و مدقق و عابد و ورع عارف و بحدیث و رجال بوده مایعات او کتاب رجال کبیر و کتاب رجال متوسط و کتاب رجال صغیر و کتاب تفسیر آیات احکام و حاشیه بر تحذیب و مسائل متعدده و وفات او در که معظمه سیزدهم ذیقعدة الحرام از سال هزار و بیست و هشت و از مشایخ اجازه ملا محمد امین سابق است و او از شیخ ابراهیم بن علی بن عبدالعالی میسی اجازه دارد و اسم پدرش کمال است چنانکه بعضی گفته اند و ابراهیم است چنانکه بعضی دیگر گفته اند و علامه مجلسی در کتاب مجاور ذکر گشتانی

که در نصیحت کبری حضرت صاحب الامر را دیده اند که خبر دادند مراجع اعلی از تبستان فاضل کامل میرزا محمد اسرار با
فراشته مرده که من شب طواف بیت الله الحرام می نمودم دیدم جوانی خوش رو و زیاده طواف میکرد چون نزد من رسید
دست از کمر خیم داد و حال اینکه زمان گل میخ بود پس من از او پرسیدم و گفتم که ای تبستان من این گل از
کجاست گفت از خرابات است پس از نظر من غایب شد پس دیگر او را ندیدم و انجناب امجد عباد و از پدرها و
و در کلام تفسیر و رجال گوی سبقت از میدان رجال ربوده -

مناظره با فرنگی

عبد محمد بن مرتضی مدعو و لقب بغیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم بوده و در زمان شاه عباس از ولایت
فرنگستان شخصی را پادشاه فرنگ فرستاده و سلطان مغوی نوشته که علای مذہب شما را بگویند که با فرستاده
من در امر دین و مذہب مناظره کند اگر او را بجا بماند ما هم با شما می دین شویم و اگر او اینان جواب دهد پس شما
بدین ما در آید و ان رسول کارش ان بود که هر که چیزی در دست بگیرد میگفت و اوصاف ان شی را بیان میکرد
پس سلطان ملارا جمع کرده و سواد اهل ان مجلس افند ملا محسن بود پس ملا محسن بان سفیر فرنگی گفت که سلطان
شما مگر عالمی نداشت که فرستاده باشد و مثل شما عوامی را فرستاده که با علماء ملت مناظره کند ان فرنگی گفت
که شما از عهد من نمیتوانید که بدراید اکنون چیزی در دست بگیر نامن بگویم ملا محسن تسبیح از تربت حضرت
سید الشهدا علیه السلام بدست گرفت فرنگی در وریای فکر غوطه در شد و بسیار فکر کرد و ملا محسن گفت که چرا عاجز
ماندی فرنگی گفت عاجز ماندم ولی بخواهده خود چنان می بینم که در دست تو قطعه از خاک بشت است الان
فکر کردن من از این باب است که خاک بشت چگونه در دست تو رسیده باشد ملا محسن گفت که راست گفتی
و در دست من قطعه از خاک بشت است و ان تسبیحی است که از فرط مهر دختر زاده پیغمبر است که امام است پس
حقیقت دین ما و بطلان دین تو ظاهر شد پس فرنگی اسلام را اختیار نمود و ملا محسن غنایا نیز می دانست و این
از فتوای غریبه اوست و او را فتوای غریبه بسیار است چنانچه بسیاری از آنها بحسب مقتضای مقامات مذکورند
و پیش ان بود که او را ذوق فضا است نبود و جنبه معقول او غلبه داشت -

در تقصیر کنیز بر اسے ملا محسن

گویند که ملا محسن در حاجی از باغهای خود در وقت سحر مشغول نماز شب بود که کنیزی برای او غنایا میخواند و او
در رکوع بود میگفت و بسیار زاهد بود که گویند قبضه چاقو را از او در میان باز را افتاده بود و بعد از
کسیال بخاطرش آمد که چاقوی او در میان بازار افتاده خواست که کسی فرستاده تا چاقو را بیاید و
باو گفت که درین مدت طریقه چاقو در انجا می ماند و البته برو داشتند ملا محسن گفت که مردم مستغنی با چاقوی خود

که چاقوی مرابی اذن من بردارند -

در زهد و ورع ملا محسن فیض

و از زهد و تقوی و ورع او اینکه ملا محمد نامی از مشایخ طائفتی ان دیار بود و ملا محمد نامی هم مؤذن و خادم مسجد ملا محمد بود پس ملا محمد مشهور بنزد ملا محسن کس فرستاد و بپایه ملا محسن را خواستگاری نمود ملا محسن اجابت کرد پس در همان روز ملا محسن بنزد ملا محمد خادم فرستاد که امشب زن خود را بخانه خود ببر پس ملا محمد مشهور از کیفیت این قضیه با خبر شد پس بنزد ملا محسن کس فرستاد که من خواستگاری به نزد شما فرستادم و شما اجابت نمودید نه ملا محمد خادم اخوند ملا محسن در جواب گفت که مرا خیال اینکه ملا محمد خادم است و من بپایه خود را با او دارم و از سخن خود بر نیگرم و ملا محمد اخباری صرف بوده و با اینکه کتاب مفاتیح را بذات مجتهدین نوشته و بسیار طعن بر مجتهدین رضی الله عنهم زده است خصوص در رساله سفینه النجاة سیما اینکه در اینجا نفی می شود که نسبت داده است جمیع از علماء را بکفر بجائی منقش مثل اینکه این آیه را ایراد کند یا بنجی ارکب معنا و لا لکن مع الکافون با اینکه او را مقالات بسیار بر مذاق متصوف و فلاسفه که مایه کفر است و بعقاید جمعی الدین عربی زندیق اعتقاد داشته مثل وحدت وجود و خوان و از تلامذه ملا صدری است و در خوار و انزیر محاله نکاح خود در آورده و ملا صدری او را بغیض لقب داده و ملا عبد الرزاق صاحب ثوارق را به فیاض لقب گذاشته و چون ملا محسن مسلم زبان بود و لهذا اقوال صوفیه در آن اعصار در نهایت اشتها گردیده تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و اظهار تائید آن جماعت نمود و شیخ احمد حسائی او را سنی نام نهاده و بسیار بیگو بد که قال السی القانانی تبعاً لمام میت الدین العربی محملاً که کسی محی الدین را خوب بداند و بعقاید او معتقد شود البته فقار خواهد کافر دانست و ملا محسن فیض تحقیق قاضی و جامع و محقق و مدقق و ماهر است و کتاب مفاتیح او اگر مختصر از رسالک است و مدارک اما ترتیب داده و غالباً مسائل را بنحو کلیت عنوان کرده است و مایفات او بسیار است بلکه از آن عصر تا بحال بلکه اغلب از اعصار سابقه کسی نالیفتش بقدر تالیف ملا محسن یا بیشتر از تالیف او تالیف و تصنیف نداشته مگر اخوند ملا محمد باقر مجلسی رضی الله عنه در کتاب روضه البیضاء تالیف افایچه شفیع بر دجودی نوشته که شنیدم از استاد عالم کامل خودم حاج ملا احمد زرقانی که او از پدرش -

احوال روایای چهارم نراقی

اخذ ملا محمدی نراقی نقل نموده که من ملا محسن فیض را در خواب دیدم که میگفت که انچه گویند مردمان در حق من پس من از آن بری می باشم از عقاید فاسده باطله و اعتقاد من ان چیزیست که انرا در او اخر عمر نوشته ام و ان رساله را ملا محسن برای من اسم انرا گفت پس از خواب بیدار شدم و در این رساله نظر کردم پس دیدم که اعتقادات

در احوال ملا محسن فیض

مطابق و موافق با عقائدات حقه حقیقه عدلیه است الحاصل چون ملا محسن زانددین ایم و سخن از و نه شنیده ایم
و از قراین هم علم به پیش حاصل نمیشود انشاء الله تعالی این رویا از رویای صادقه است -

در تالیفات ملا محسن

و ملا محسن را قریب بدو سبب تالیفات است و رساله ملا محسن در فهرست تالیفات خود نوشته و محسن آن نیست
اول کتاب صافی و تفسیر قرآن دو مجلد است قریب به هفتاد هزار بیت است و فارغ شد از تالیف آن در سال
هزار و هشتاد و پنج کتاب تفسیر آصفی منتخب از تفسیر صافیت و آن سبست یک هزار بیت است تقریباً
سه کتاب وافی که شرح بر کافیت و در پانزده مجلد است و مجموع آن صد و پنجاه هزار بیت است و از آن
فارغ شد در سال هزار و شصت و هشت کتاب شافیه و آن منتخب از و افیت و آن دو مجلد است
یک مجلد در عقاید و اخلاق است و مجلد دیگر از قبیل شرایع و احکام است و هر یک دو و از ده کتاب است
و قریب به سبست و شش هزار بیت است و واقع شد فارغ از آن در سال هزار و هشتاد و دو و ده کتاب نوادر
در جمیع احادیث غیر مذکوره در کتب اربعه مشهوره و آن هفت هزار بیت است و کتاب معتصم الشیعه در حکام
شرعیه و از آن کتاب صلوة و مقدمات آن بیرون آمد و در یک مجلد که قریب به چهار ده هزار بیت است
و واقع گردید فارغ از آن در سال هزار و چهل و دو و ده کتاب نخبه که مشتمل است بر خلاصه ابواب فقه در
سه هزار و سیصد بیت تقریباً و فارغ از آن در سال هزار و پنجاه شده و ده کتاب تطهیر و آن نخبه است
برائے بیان علم خلاق و قریب به پانصد بیت است و کتاب علم الیقین در اصول دین که چهار ده هزار و پانصد
بیت تقریباً میشود و ختم آن در سال هزار و چهل و دو و ده کتاب معارف و آن ملخص از کتاب علم الیقین
و لباب آن است و شش هزار بیت تقریباً و فارغ از آن در سال هزار و سی و شش شد عجب اینکه این کتاب تا پیشتر
متاخر ملخص آن متقدم است اگر چه خالی از توجیه نیست و کتاب اصول المعارف و آن ملخص محمات عین الیقین
و آن قریب به چهار هزار بیت است و در سال هزار و هشتاد و نه تصنیف شد و ده کتاب محجة البیضاء در احیاء احوال
و مجموع آن تقریباً هفتاد و سه هزار بیت است و فارغ از آن در سال هزار و چهل و شش و ده کتاب حقایق
در اسرار دین که ملخص کتاب محجة و لباب آن است و در هفت هزار بیت و فارغ از آن در سال هزار و نود و ده کتاب
قره العیون که سه هزار و پانصد بیت است و فارغ از آن در سال هزار و سی و هشت شده و ده کتاب کلمات مکنونه
در توحید در هشت صد بیت و فارغ از تصنیف آن در سال هزار و نود و ده و ده کتاب جلال العیون در بیان احوال
قلب در دو سبب و سبب کتاب تشریح عالم در بیان بهیت عالم و احجام آن و ارواح آن و کیفیت آن
و حرکات افلاک و عناصر و انواع بساط و مرکبات در سه هزار بیت و ده کتاب انوار الحکمة و آن مختصر از کتاب

در احوال ملا حسن

علم الیقین است با فوائد حکیمه که انوار الحکمه مختص باینست و قریب بیست هزار بیت است تا لیفان و رسال هزار و چهل و سه شد ۱۹ کتاب باب وان لباب قولست در اشعار بسوی کیفیت علم خدا تعالی بایشان و ان ویت بیت است ۲۰ کتاب لب وان لب قولست در معنی حدوث عالم و سیصد و هفتاد بیت ۲۱ کتاب میزان القیمة که ذکر شد در او تحقیق قول و کیفیت میزان روز قیامت قریب بیست و هفت و فراغ ازان در سال و هزار و چهل شد ۲۲ کتاب مرآت الاخره که منکشف میشود در ان حقیقت جنت و نار و وجود ایشان ۲۳ و محل ایشان از دنیا در نصد و بیست وان تصنیف شد در سال هزار و چهل و چار ۲۴ کتاب ضیاء القلب و تحقیق حقیقت احکام خمس که حکم میشود بر انسان در مابطن او قریب به پانصد بیت است و فراغ ازان در سال هزار و پنجاه و هفت شد ۲۵ کتاب تنویر المذاهب وان تالیقات است بر تفسیر قرآن که منسوب بسوی کاظمی است که موسوم بمواهب است قریب بیست هزار بیت است ۲۶ کتاب شرح صحیفه سجاده و شرح آنچه شایسته محتاج شرح باشد با ایجاز و اختصار قریب بیست هزار بیت است ۲۷ کتاب سفینه النجاة در اینکه ما خدا احکام شریعت مگر حکمت است قریب هزار و پانصد بیت و در سال هزار و پنجاه و هشت تصنیف شد ۲۸ کتاب رساله موسوم بحق المبین در تحقیق کیفیت تقیه از دین قریب بدویست و پنجاه بیت است و تصنیف شد در سال هزار و هشت و هشت ۲۹ کتاب اصول اصلیه که مشتمل است بر ده اصل که استفاده شدند از کتاب و سنت و قریب هزار و هشت بیت است و تالیف ان در سال هزار و چهل و چهار شده ۳۰ کتاب تهییل السبیل در حجت و انتخاب کشف الحجه که از سید بن طاووس علویت و قریب به مئصد بیت است و در سال هزار و چهل تصنیف شد ۳۱ کتاب نقد الاصول الفقهیه که مشتمل است بر خلاصه علم اصول فقه و تصنیف ان در زمان اول جوانی شد و ان اول تصنیف است و قریب بدو هزار و سیصد بیت است و در سنه هزار و شش و شصت تصنیف شده است ۳۲ کتاب منهج النجاة در بیان علی که طلب آن بر مسلم فریضه است و قریب بدو هزار بیت است تصنیف آن در سال هزار و چهل و دو و شد ۳۳ کتاب خلاصه الاذکار که قریب بدو هزار و سیصد بیت است و تصنیف ان در سال هزار و سی و سه شد ۳۴ کتاب ذریعه القرائه که تضمن است مناقبات منقول از ائمه را و ان قریب به پانصد هزار بیت است و تصنیف شد در سال هزار و پنجاه و چند سال بالا ۳۵ کتاب مختصر الاوراد که مشتملست بر اذکار و دعوات مکرره دریم و یله و اسوع و سته وان قریب به پانصد بیت است و فراغ از تصنیف ان در سال هزار و شصت و هفت شد ۳۶ کتاب اہم آنچه عمل میشود که مشتملست بر مهمات آنچه در شریعت مطہر وارد شده است از عمل وان قریب به پانصد بیت است ۳۷ کتاب خطبه که مشتملست بر صد و چند خطبه برای نماز سته و عیدین وان و دو و به چهار هزار بیت است و تمام شد جمع ان در سال هزار و شصت و هفت ۳۸ کتاب شهاب مافی است و تحقیق

عنیت وجوب صلوة جمعه در زمان عنیت و تصنیف ان واقع شد در سال هزار و پنجاه و هفت و کتاب
ابواب انجمن در بیان وجوب صلوة جمعه و شرایط ان و آداب آن و احکام آن و بلغت فارسیه است
و مفید برای عامه ناس است در پانصد بیت و تصنیف شد در سال هزار و پنجاه و پنج به کتاب ترجمه الصلوة
که در آن ترجمه شده از کار نماز بفارسیه و تقریباً چهارصد و پنجاه بیت است و ان تصنیف شد در سال هزار و چهل
و سه و کتاب معانی اخیر از انچه متعلق بقصد صلوة و لواحق ان است و بلغت فارسیه است و قریب بدو بیت و
پنجاه بیت است و کتاب ترجمه طهارت در فقه متعلق بطهارت است و بلغت فارسیه در دو بیت و هشتاد و شش
بیت است و کتاب از کار القهارت از اذکار متعلق بطهارت در پنجاه بیت است و کتاب ترجمه الزکوة که بلغت فارسیه
و قریب دو بیت و شش است و کتاب ترجمه العقاید که بلغت فارسیه است و کتاب انقیام و ان مانند ترجمه
الزکوة است قریب بیست و شش بیت است و کتاب ترجمه در ساله موسوم به بساط عنیبی و تحقیق معنی ایمان و کفر و مراد
ایمان و کفر و مراد ساله موسوم به راه صواب که ذکر میشود و در آن بساط خلاف اهل اسلام در مذاهب و باطن
ایشان بر تدوین اصولین و تحقیق معنی اجماع و ان بلغت فارسیه است و پانصد بیت است و تصنیف شد
در سال هزار و چهل و چند سال بالا و مراد ساله موسوم به بشرایط ایمان که منتخب از رساله راه صواب است و
کتاب ترجمه الشریع بفارسیه و در او است معنی شریعت و فائده ان و کیفیت سلوک ان و بیان اقسام هر یک
از حیات و سنیات و کتاب اذکار و زیارات که مختصر از خلاصه اذکار است و فارسی است و سیصد و چهل بیت است
و کتاب دفع و دفع در دفع افات و دفع بلیات بقران و دعا و عود و ورق و دوا و ان
فارسیه و چهارصد و بیست بیت است و مراد ساله موسوم به باینه شاهی و ان منتخب از نیا و القلب است و فارسی
و قریب سیصد بیت است و تصنیف ان شد در سال هزار و شصت و شش و مراد ساله موسوم به وصف خیال
و ذکر انچه وارد شد از تنجیل و ذخیل و معرفت ان و علامت ان از انیمه معصومین علیهم السلام که فارسیه است
و قریب بدو بیت است و تصنیف ان واقع شد در هزار و شصت و هفت و مراد ساله موسوم به زاد السالك که
و کرشد در ان کیفیت سلوک طریق حق و شروط ان و آداب ان و مراد ساله موسوم به پنجه صغری که شصت
بلیاب نفقه طهارت و صلوة و صیام با لفظ مختصر و متعلق به پنجه صغری و در ان تفصیل انچه در پنجه صغری
با بحام و اجمال ذکر شده و مراد ساله موسوم به بخوا بطمنس در احکام تنگ و سهو و نسیان در صلوة و مراد ساله
موسوم به بون و انوات که شصت برامات مسائل شرعی که متعلق انفا است و مراد ساله در بیان اخلاص
بر عبادات قریب به صد و پنجاه بیت است و مراد ساله و تحقیق نبوت و ولایت بر کبر در تزویج و انچه متعلق
بدانست و صد و هشتاد و بیست بیت است و مراد ساله موسوم به بغیة الانام در معرفت ابام و ساعات ان انچه

در احوال ملا حسن فیض

مستفاد است از اخبار اهل بیت ۳۲ رساله موسوم به معیار الساعات که غرائب دارد و قریب بعبیه است
لیکن فارسیه است ۳۴ رساله موسوم به مجاک که شتماست بر محاکمه میان دو فاضل از مجتهدین اصحاب دینی تقیه
در دین ۴۴ رساله موسوم به برفق فقه در بیان تمیز از حقیقت علم و علماء و اصناف ایشان و چیزی از معنی
زهد و عبادت و اصحاب زهد و عبادت ۴۷ کتاب فہرست العلوم که شرح کرد در ان انواع علوم و اصناف
انهار ۴۸ رساله کتاب فہرست در احوال و کتوبات و سوال ایشان که منتشر از کتب علماء و اہل معرفت است
و اشعار ایشان ۴۹ رساله موسوم به شرح صور که شتماست بر محل انچه گذشت و از حالات و مصیبات در ایام
عمرش از اقامہ و سفر و افادہ و ہستفادہ و مکاترم و مقامات و دخول و شہرت و مفارقت اخوان محبوبین
و محافظت اصحاب مکروہین و انرا تصنیف نمود -

در مسافرت ملا حسن فیض

در سال ہزار شست و پنج از کاشان بشیر از رفت برای تحصیل در نزد سید ماجد بن ہاشم ساداتی
بحرانی و ملا صدری شیرازی و سید نعمتہ اللہ بن سید عبداللہ جزائری شتری گفتہ کہ اشتہار محقق مولی
محمد حسن کاشانی صاحب دانی قریب بہ دوست کتاب و رسالہ دارد و مولود در بلدہ قم شد پس شنیدہ بقدم
شیخ اجل محقق و مدقق امام ہمام سید ماجد بحرانی ساداتی بشیر از پس ارادہ کرد از محل سبوی سید ماجد
برای اخذ علوم از او پس پدرش مرد و بود کہ او را رخصت دہد بسوی سفرانہ پس بہار بر استخارہ
گذاشت نہ چون فران را کشود ندان آید آمد - فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقوا فی الدین
ولینذر و اتقوا ہم اذا رجعوا الیم لعلم یخبرون - و نتیجہ آنہ صبح نزد اول بر مطلوب مذکور این آید نہ بود
پس از ان بدیوان بلاغت بنیان منسوب بہر حلقہ ارباب عرفان امیر ثومنان تفال کرد ندان ایاب آمد
مغرب عن الاوطان فی طلب العلی و سافر فی الاسفار خمس فوائد تفرج ہم و اکتاب معینہ و علم و ادب و محبت
خان قیل فی الاسفار فل محنت و قطع انہیافی و ارتکاب الشداید موت الفتی خیر لہ قیامہ بدارہوان
مین داشتہ شاید و این ابیات نیز مطلوب اول بود خصوصاً صحبت ماجد کہ صریح در مطلوب بود پس
بشیر از رفت و علوم شرعیہ را از سید ماجد اخذ کرد و علوم عقلیہ را از ملا صدری اخذ نمود و دختر ملا صدق
را نیز تزویج نمود و از سید ماجد اجازه دارد و سید ماجد از شیخ بھائی اجازه دارد و ملا حسن از شیخ بھائی
بلا و اسطیغیر اجازه دارد -

در شاخ اجازه ملا صدری

محمد بن جان دارد از ملا صدری و ملا صدری جان دارد از شیخ بھائی و میرداد و ملا حسن از شیخ

اجان علامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر است و سید نعمت الله خاوری موسوس گفته که من چون وارد شیراز
شدم خدمت ملا صدری و میرزا ابراهیم رسید و در نزد او حکمت و کلام دیدم و حاشیه او را بر حاشیه
شمس الدین خفیری بر شرح تجرید جدید درس خواندم و او جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و اعتقادش
در اصول دین بهتر از اعتقاد پدرش بود و همیشه در مقام مدح خود میگفت که اعتقاد من مثل اعتقاد
عوام است و آتش میرزا ابراهیم بود تا اینجا کلام نعمت الله بود و اخوند ملا علی نوری حکیم اهل همیشه
سیگفت که خداوند ما را بر اعتقاد عوام بمیران و مرزا ابراهیم را حاشیه است بر اول شرح لمعه تا کتاب
زکوة و ملا حسن را تالیف دیگر است مانند کلمات مکنونه و کتاب مقول ابو بکر و عمر و عثمان و کتاب مفاتیح
در فقه از طهارت تا دیات و بر او شرح نوشته اند مانند شرح آقا باقر مصلحان و شرح جلال العلوم آقا سید
جلال طباطبائی و شرح برادرزاده ملا حسن ملا محمد دودی و این فقیر مؤلف کتاب را نیز بران حاشی غیر مدونه است
و از جمله تالیفات او است کتاب عوائل ملا حسن در علم نحو و این کتاب در میان طلاب دأرست که بان
مدرس و تدریس میکنند و ملا حسن ابن محمد طاهر قزوینی که مؤلف کتاب ریتة السالك است و شرح الفقه
ابن ناک در چهار مجلد شرع بر عوائل سما عیة عوائل ملا حسن نوشته است و این شواهد اشعار عوائل
ملا حسن را بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر فقرات ثنائاً بعد ما جاوزت الایمنین با ترکیب انها
بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر مجموع کتاب عوائل ملا حسن در مدت نه روز نوشته ام و ملا
حسن از شیخ محمد پسر صاحب عالم اجان دارد و سید نعمت الله در کتاب زهر الزریع نوشته که واقعه
در زمان بعضی از اکاسره از ملوک شیعیه از سلاطین که معاصر انها بودیم زلزله عظیمه در نواسه
شیراز و اطراف ان آمد بحدیکه بسیار هلاک شدند و حکایت کردند بر ائمه جماعی از اتفاقات که بعضی
از فری از اماکن انها نقل شد چون خبر پادشاه رسید و استاد علامه با محقق کاشانی که صاحب
کتاب وائے و نحو از مصنفات که عددان دویست کتاب بلکه زیاده تر است در مجلس حضور داشت سلطان
از ملا حسن از سبب ان سؤال کرد در جواب گفت که از حیف و میل و رشوه قاضیان است که حکم باطل
میکند سلطان گفت که چون از این سفر برگشتم در هر بلدی بمجتهدی یقین کنیم که باور جو رع کنند و در آن
وقت سلطان در محال خراسان بود و عزم کرد که اگر برگشت آقا محمد باقر سبزواری را قاضی اصفهان کند
زیرا که او فقیه عادل بود پس سلطان بلا حسن گفت که اگر آقا محمد باقر سبزواری قبول نکند چه باید کرد
ان جناب در جواب گفت که بر او واجب است که او را جبر کنی بر قبول کردن پس سلطان باصفهان رسید
و نفاذ کرد و این کار برائے او اتفاق افتاد بلی پسرش شاه سلیمان استاد صاحبکار بالانوار پاکه تر

در احوال ملا صدری

بسی مجلد است در این وقت تعیین نمود و او را شیخ الاسلام نمود و انتخاب بام معروف و مخفی از منکر قیام نمود
 پس شکت تجار که انظار می پرستیدند و رحمت شراعی را و سوزانیدگیها را از محرمات و نحو آن را پس حمد
 خدا را که برگشت امر بسوی ایشان بعد از نماز سنن و اعوام تا اینجا کلام سید نعمت الله بود و ملا ابراهیم بن ملا
 صدری تفسیری نوشته است و آن را بعهده الوثقی نامیده و بعضی گفته اند که مصداق یخرج الحق من البیت
 می باشد و از میرزا ابراهیم نقل کنند که پدرم در زمان وفات گفت که افسوس آنچه در خیالم بود متحقق نگشتند
 چه در خیال تو بود و گفت در خیالم بود که من داخل در مقربین باشم اکنون ظاهر بر من شد که داخل بر مقربین نیستم
 بلکه داخل در اصحاب یحیی میباشم و ملا صدری نقیض صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی است و صدقنا همین نیز
 از القاب او است گویند که پدرش از وزرای بود و اولادش ذکر برائے هیچ غیثه پس نبند و نحو آن بر
 خود لازم نمود که مال خطیری بفقر بذل کند خدا تعالی ولد ذکر صالح موعده با و کرامت کند پس پدرش
 منعقد شد پس خدا تعالی ملا صدری را با و عطا کرد و چون پدرش با خبرت تنافت ملا صدری از شیراز
 باصفهان آمد و در نزد شیخ بهائی در علم منقول غلظ نمود از آن پس مجلس میر محمد باقر داماد رفت و علم منقول را
 در نزد او درس خواند و از هر دو جانب گرفت و از آنجا به بعضی از قرائی قم رفت و بر ریاضت مشغول شد
 و هفت دفعه پیاده زیارت بیت الله رفت و در دفعه نهم در زمان مراجعت در بصره وفات یافت و بالیقین
 او شرح بر کافی در مجلس که اخوان اقدری از کتاب حجت است و کتاب تفسیر سوره ال عمران و تفسیر فاتحه
 و بقره و تفسیر آیه الکرسی و تفسیر سوره اطلاق و تفسیر سوره حدید و تفسیر سوره جاثیه و کتاب اسفار اربعه در چهار
 مجلد اول در سفر امور عامه و دوم جواهر و اعراض سوم سفر نفس چهارم الحیات و کتاب ثواب و ربوبیه و شاعر
 و مبدع و معاد و مفاهیج الغیب و کسر الاضنام و اسرار الایات و شش هدایه و او در شرح حدیث اول باب
 عقل و جهل اجان خود را بدین نحو نوشته حدیثی شیخی و استمدادی و من علیه فی العلوم الثقلیه استادی عالم عصر
 و شیخ دهره بهاء الحق و الدین محمد العالی الحارثی الحمدانی نور الله قلبه بالانوار القدسیه عن والده الماجد
 المکرم و شیخ المجد المعظم الشیخ الفاضل الکامل حسین بن عبد القدیر فاضل الله علی درجه الرحمة و الرضوان و اسکنه
 و ارجحان عن شیخ اجمیل و استاده البیسل عماد الاسلام و فخر المسالین الشیخ زین السله و الدین العالی
 طاب ثراه و جعل رجبته مشواه عن الشیخ المعظم المعظم و المطاع المودع المکرم عالی النسب سامی القلب المجید
 المذهب علی بن عبد العالی الکرکی قدس سره عن الشیخ الورع الجلیل علی بن طلال الخزایی
 عن الشیخ القائم القائم احمد بن فنداسکی عن الشیخ علی بن خازن الخزایی عن الشیخ الفاضل و الخیر الکامل
 السید الشهید محمد بن کلی علی الله رتبته —

ح و عن الشيخ زين الملة والدين عن الشيخ الفاضل التقي علي بن عبد العالي الميسي روح الله ورجب الفيض القدسي عن الشيخ السعيد محمد بن داود المتوفى عن الشيخ الكامل ضياء الدين علي عن والده الافضل الاكمل المحقق المدقق الجامع بين الفضيلتين الحاشي للنفقيتين رتبة العلماء ودرجة الشهداء الشيخ شمس الدين محمد بن كمي رفع الله قدره واكمل في اسماء الرضوان بدره —

ح سیدی و سندی و ستادی و ستادی فی العالم الدینی و العلوم الالهیة و المعارف الحقیقیة و الاصول البینیة السیة الاجل لانور العالم المقدس لاطهر الکلیم لاطه و الفقیه الربانی سید عصره و صفوة و هیر الامیر الکبیر و البدر المیر عذاته الزمان المحبوبه الدوران المسمی بحمد الملقب بابو الاما دکنیة قدس سره عقده بالنور الربانی عن ستاده و خاله المکرم المعظم الشيخ عبد العالی رحمہ الله عن والده السامی المطاع المشهور اسمہ فی الافاق و الاصلح الشيخ علی بن عبد العالی المذکور سنداً بالبند المذکور و غیره الی الشیخ الشہید محمد بن کتبی قدس سره عن جاتہ من ثبوت یحیٰ منہم الشيخ عبد الدین عبد المطلب الحسینی و الشيخ الاجل الافضل فخر المحققین ابو طالب محمد الحلی و المولی العلامة مولانا قطب الدین الرازی عن الشيخ الاجل العلامة آیت الله فی ارض جلال الدین ابی المنصور الحسن مظهر الحلی قدس الله روحه عن الشيخ المحقق سیس الفقہاء و الاصولیین نجم الملة و الدین ابی القاسم جعفر بن الحسن السعید الحلی عن السید الجلیل النسابة فزار بن معد الموسوی عن شاذان بن حیریل القمی عن محمد ابی القاسم الطبری عن الشيخ الفقیه ابی علی الحسین عن والده الاجل الاكمل الشيخ الطایف محمد بن حسن الطوسی نور الله مرقدہ —

ح و عن العلامة جمال الملة و الدین عن ستاده افضل المحققین سلطان الکھما و المتکلمین خواجہ نصیر الملة و الحکمة و الحقیقة و الدین محمد الطوسی روح ربه بالنور القدسی عن والده محمد بن الحسن الطوسی عن السید الجلیل فضل الله الراوندی عن سید المجتبی بن لدی عن سید الحسنی عن الشيخ الطوسی عن الشيخ الاعظم الاكمل المفید محمد بن محمد بن نعمان الحارثی سفی الله شراره عن الشيخ الاجل ثقة الاسلام و قدوة الانام محمد بن علی بن بابویه القمی اعلیٰ المقامه عن ابی القاسم جعفر بن قولیہ عن الشيخ الجلیل ثقة الاسلام سند المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب الکیمنی نا ایچا کلام ملا صدرا سی بود و ملا صدرا سی شاگردین بسیار داشته از جمله محسن فیض و از جمله شیخ حسین تنکا بنی که حاشیه بخفزی بر الهیات شرح تخرید نوشته

احوال ملا عبد الرزاق

از جمله ملا عبد الرزاق لاهیجیت که ملقب بضا ضی است و صاحب کتاب شوارق شرح تخرید است و کتاب گوهر مراد نیز از اوست و سرایه ایجان در اصول دین از اوست و حواشی بر شرح جدید تخرید نوشته

و تدریس نزد یک ترباطو از شرع است چنانکه از کتاب گوهر مرادش برآید و ایما بجهت تقیه بود یا
غیر آن خدای داند گویند که از ملا عبد الرزاق پرسیدند که اگر کلاغ در چاه افتد چند دلو باید
کشید اخوند ملا عبد الرزاق در جواب گفت که کلاغ مرغ زیرکی است و در چاه نمی افتد و نظیر این است
که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در چاه افتد چند دلو باید کشید اخوند تا ملی کرد و گفت
من این مسئله را نمی دانم و ملا عبد الرزاق را پسری بود مسی میرزا حسن او از افتقا و مقصدین بوده
و کتاب جمال الصالحین را و غیره از تالیفات میرزا حسن است و در مذہب ملا صدری خلافت پس جمعی
از فقها او را کامیاب میدانند و در چند ساله بر خلاف طوا هر حق شرعی سخن را نمی و حدت وجود و ان را
بجائی رسانیده که در تفسیرش میگوید که قال محی الدین بن العزیز - بجهت فرعون مات مؤمنان و مؤمنات و بعد
از نقل این کلام گفته و هذا کلام یشرع منه را بجهت تحقیق و همین مفاد شعر ملا علی روم است که گفته چون
که بی زکی اسیر زکند موسی با موسی در جنگ شد و در حکایت امیر المومنین و ابن الحکم گفته غم مخور
فردا شفیع تو منم ما که روح منم مملوک تنم و این جمله از توضیحات است که هیچ عاقل نمیکوید که امیر المومنین
و ابن الحکم هر دو خوب اند بلکه حسب عقل باید یا ابن الحکم خوب باشد یا امیر المومنین خوب باشد و همچنین موسی
و فرعون هر دو خوب نمی باشند یا باید موسی خوب باشد و فرعون بد یا بعکس و سید اما دکه متاد
ملا صدری است یک رباعی خوب در توصیف و مدح ملا صدری گفته و صدری گرفته جایت با جزا کرد
در فضل تو داد است خراج افلاطون و در مسند تحقیق نیاید مثلث و یکسر زگر بیان طبیعت بیرون
محتاج به سکه دیگر که محل لغزش اخوند ملا صدری است که او در شرح اصول کافی و در تفسیر سور البقره
و اسفار قائل با انقطاع عذاب شده و خلود را در جهنم منکر است و ضرورت اسلام بر خلاف آنست که لیکن مؤلف
کتاب از یکی از فضلا تلامذۀ اخوند ملا علی شینده ام که میگفت که اخوند ملا علی گفته است که ملا
صدری را خرد عمر از این مذہب برشته و بخلود عذاب جهنم قائل شده و رساله در باب خلود و عدم انقطاع
عذاب نوشته است و دیگر اینکه در کتاب اسفار در بیان مراتب عشق نوشته است که عشق و محبت اما عشق
مجازی است که فی تحقیق عشق نبه است نظریا عده المجاز قهطره حقیقه -

در مطایبه خوش مره

و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی حکایت مضحکه ذکر نموده و او آنست که شخصی از علمای مالکیه سفر
میرفت و چون مالک مطی بر غلام را در سفر برای کسیکه زن بهمه را ندارد جایز می داند و لذت و منظره نکند
و صلوات علی الغلام لا مرد للرحیل المسافر المجرود و ایضا گفته و لیس فی لواطه من و لا لواطه بعد انعقاد

بر کثرت حکایت حاجی ملا محمد صالح میگفت که افندی در خانه کسی شد و شب در آنجا ماند صاحب خانه
 اعزاز و احترام افندی را بجای آورده و صاحبخانه را فرزند امر و خوش صورتی بوده افندی بسیار
 بصورت آن پسر نگاه کرد و چشم از رخسار او برنیداشت صاحب خانه که پدر آن پسر بود از افندی سؤال
 کرد که شما بسیار بصورت فرزند من نگاه میکنید و بدان از چه رگدست افندی گفت که من نظر عجیب
 خلقت خدای میکنم و کمال قدرت او را مشاهده میکنم که چنین صورتی از کتم عدم بوجود آورده و صاحبخانه
 گفت که اگر تو را منظور نظر کردن و عجیب صنع خداوندی من عجب از آن نشان دارم در آن ملاحظه
 فرمایند و عبرت گرفته باشند چه خداوند عالم چیزی در میان دوران من خلق فرموده که شکل آن مخروط
 است و سران ترکیده گاهی مانند دخت قایم و گاهی مانند مار خوابیده گاهی متحرک و گاهی ساکن و در برابر
 آن دو دانه خلق فرموده که مدور و مانند کره می باشند و آن دو دانه در میان کبسه از پوست
 گذاشت گاهی جمع میشوند و آن کبسه بهم میاید و گاهی آن کبسه او بجهت و آن دانه مودته و بینج آن
 کبسه میباشند قبارک الله حسن الخالقین پس شمارا اگر نظر نمودن بهجایب صنع خدای منظور است
 در آن نگاه کنید که عجب از صنع صورت فرزند من است -

فی مذمت العشق

مجملاً از عالم این گونه سخنان یعنی اظهار عشق با مردان و آن را قطره برای عشق خلاق عالمان
 قرار دادن از اعجاب اعجاب است بلی وحدت وجود را این گونه لوازم باطله بسیار است بلکه بعض
 عشق در اخبار ائمه پیچ و قوع ندارد مگر در یک خبر که حدیث قدسی است بلکه از حضرت صادق ۳ سوال
 کردند از عشق و عبارت حدیث گویا بدین نحو است سئل عن الصادق علیه السلام عن العشق فقال ۴
 قلوب خلت عن ذکر الله فاذا قما الله محبته غیره یعنی از جناب کاشف الاسرار و الدقایق حضرت
 صادق ۴ از عشق سوال کردند از جناب فرمود که قلوب و دلهائی باشند که خالی از ذکر خدا بودند
 پس خدایشعالی بآلها محبت غیر خود را چنانید و شیخ احمد محسائی در شرح زیارت جامع کبیره بعد از ذکر این
 حدیث گفته که پس و نامل کن که حضرت صادق ۴ را چه قدر عشق مکروه و ناخوش آمد که در جواب این سوال
 نحوست که لفظ عشق بر زبان مبارکش جاری شود و نه گفت العشق قلوب خلت عن ذکر الله مسئله دیگر
 در معاد است اگر چه ملا صدیقی در شواهد ربوبیه گفته که حق الهی است که معاد در مفا جسم حضرت لیکن بعد از
 آنکه این مطلب را در مقامه شفیق و تحقیق برآمده بحسب ظاهر عبارتش از بدن عنصری چیزی برگذار نه کرده
 انصافاً جنت را بر چند قسم کرده اول آن را حور و قصور و انهار و اشجار دانسته لیکن گفته که آنها جنت

عوام است که جز خیال جور و قسور و اشجار و انهار چیزی دیگرند استند لبدا سحیل صفای بوقوع پیوست
و باقی اقسام را نجوی دانسته که از شعر ملائی رومی و دشنوی باریسید به که گفته است چنت بیت اعمال بخود
بفت ووزخ چیست اخلاق خودت احاصل طواهر کلماتش خوب نیست و لیکن حکم بکفر با اینکه او سید
گذشته با جمال کلامش شکل است پس تامل کن و مراد این مقام توقف است و وفات میرزا ابراهیم
سیر ملا صدیقی در سلطنت شاه عباس ثانی در سال هزار و هفتاد واقع شد -

در احوال محمد بن محمد

که دعوت بباقر داماد و این بیان خود در شرح صحیفه فرموده و سید حسینی نسب و استرآبادی
الاحصل و اصغری فی المسکن است و در خارج معروف ببرد اما و میر محمد باقر داماد و از انقاب
پرو است چه پدر او داماد محقق ثانی شیخ صبی بن محقق عبدالعالی کرکیت و دختر محقق ثانی مادر میر محمد
باقر است لهذا پدر میر محمد باقر داماد می گفتند و این لقب برای او و برای پدرش مانده است و این
سید امام انام و فاضل عالم و عالم مقام عین امثال کامل افاضل و معدوم الماثل و منار فضائل و فوایل
و دریایی بی ساحل علامه فها هم است و در علم لغت گوئی سبق از میدان صاحب قانوس و صاحب ربوده و در
علوم عربیت حیا زت علوم ارباب ادب نموده و در فصاحت و بلاغت و انشا و انشاء و نظم و نشر
سرمد اهل زمان و منطق و حکمت و کلام مسلم علماء اعلام و در حدیث و فقه فائق بر همگان و در علم
رجال از اکامل رجال و در علم ریاضی بمجمیع اقسام آن متفرد و حیدر در مقال و در اصول حلال و حلال
و اعتدال و در علم تفسیر قرآن بحجوبه زمان و او از شاگردان خال مفضل مرکز کرده افضل شیخ عبدال
بن عبدالعالی کرکیت و از او اجازه داشته و شیخ اسد الله کاشانی در مقام پس گفته که او اجازه از شیخ
سین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی نیز داشته و خود از مشایخ اجازه ملا صدیقیت و در مخالفت او
همین بس که مانند ملا صدیقی فاضل فرید و حیدر ابجد خوان محفل انجمن افاضت و افادت آن بزرگوار است
و در علم حروف و نحو آن در غایت اشتحار بلکه در همه علوم کالشمس فی رابعه النهار است و انجناب خود را
معلم میدانست و لذا در بعضی از تالیفات خود میگوید قال شرکبنا فی التعلیم ابو نصر فارابی و اگر از
فوق بهیمنار میرا نکسی است که بلا عبد الله توئی گفته که امروز بر علماء فخر کن و بگو کلام میرزا فهمیدم
و همیشه میگفت که بعد از من این عرب بچه یعنی شیخ بهائی خواهد بیدانی و اگر دسموع شد که شاه
عباس از میر داماد خواهرشمنه شد که فکری کرده که طریق موم و غسل نمودن زنبور غسل محسوس شود
و میر گفت که برای گس بیتی آفرینش بنا کردند و گس را بران نشینید بختینید و در میان مجلس گذارشتند

ما بینید که چه می کند ناگاه مگر آن شیشه را تا آنکه در پیش مشغول به بیوت و غسل کرد و این محبوب بیوت با شما

گویند که روزی ملاصدری برای درس بدرس میرداماد حاضر شد و هنوز میرزا خانه بیرون نیامده بود پس تاجری کچته بهمی بدرس حاضر شده و آن تاجر از ملاصدری سؤال کرد که میرافضل است یا فلان ملا پس ملاصدری در جواب گفت که میرافضل است و درین وقت میرآمد دید که این حکایت در میان است میرزا پشت دره دیوار توقف نموده و استماع مینمود آن شخص تاجر یک از علما را اسم برد و ملاصدری میگفت که میرافضل است پس آن تاجر از ملاصدری سؤال کرد که میرافضل است یا شیخ رئیس ابوعلی سینا ملاصدری گفت که میرافضل است آن شخص پرسید که میرافضل است یا معلم ثانی پس ملاصدری توقف و سکوت کرد میرزا ناگاه از پشت دیوار ندا داد و میگفت که صدری من پس گوی میرافضل است و انجناب در صاع بعموم منزله قائل بوده چنانکه مذهب شیخ طبرسی صاحب کتاب مجمع البیان است و دلالت الفاظ را ذاتی میدانست گویند که میرزا دو نفر تلمیذ از اهل گیلان بود ایشان بمیرگفتند که شما دلالت الفاظ را ذاتی می دانید پس بفرمایید که معنی فسک و فسک چیست میرزا دست سرور فکر کرد و از آن پس گفت گویا کیکی مخرج بول باشد و یکی مخرج غایط باشد ایشان تصدیق کردند پس در حق ایشان دعائی بدکرد که مرا باین لفظ که در نهایت کثافت بودند آرزوید و معطل گردید پس آن دو نفر در همان ایام وفات کردند -

گویند که میرداماد در مدت چهل سال بای خود را برای خوابیدن دراز ننمود و مدت بست سال فعل مباح از او صادر نگردید و بعضی این را نسبت بقدرس محقق اردبیلی ملا احمد داده اند و شاید هر دو صواب باشد و بسیاری از علما سلف را نسبت بعدم صد و مباح مادام العمر دانند مانند شهید اول و نحو آن باین نحو میشود که هر عملی که از او سر نیزد غرض و مقصد او نیت قربت و محض رضائی خدا بوده مثلاً میخوابد باین نیت که بدن را خفنی عارض شود تا محبتا شود که عبادات را برنجویم واقع سازد و بکذا حرکت و سکون و اکل و نحو آنها و تالیفات آن بزرگوار بسیار است -

در تالیفات میرداماد

از انجمله صراط المستقیم و شاعری در وصف آن گفته صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشود که فرماید و قبسات و جبل المین در حکمت و تفسیر نجات و حاشی بر کافی و حاشی بر فیه و حاشی بر کافیه

سجادیه و رساله در نفی از تسمیه مهدی و کتاب عیون المسایل و کتاب خله الملوک و کتاب تقویم الاعیان
و کتاب افق البین و کتاب ردا شیخ سماویه و کتاب سبع شذو و کتاب ضوابط الرضا ع و کتاب یامعنا
و تشریفات و کتاب شرح استبصار و رساله در اینکه منتجب بام نسوی ما شتم از سادات محسوب است و میتوان
با و خمس داد

در بیان وفات میرداماد

ایشان در سده باد وفات آن بزرگوار در سال هزار و چهل و یک واقع شده و شیخ بهائی تقریباً
ده سال پیش از او وفات یافت گویند که ملا صدیقی میرزا در خواب دید و از او سوال کرد که مرم
مرامت کفر کردند و شما را تکفیر نمودند با اینکه مذاهب من از مذاهب شما خارج نیست میرداماد در جواب
گفت که سبب آنست که من مطالب حکمت چنان نوشته ام که علما از فهم آن عاجزند و غیر اهل حکمت
کس انصار نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بخوی بیان کردی که اگر ملا بکتبه
کتابهای تو را ببیند مطالب آن را نمی فهمد و لذا تو را تکفیر کردند و مرا تکفیر نمودند -

در احوال شیخ عبدالعالی بسحق ثانی

شیخ عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی که کی بسحق ثانی و سال میرداماد و خال فاضله
سیرتین بن سید حیدر کرکس است و او فاضل و متکلم و محدث و عابد و از مشایخ اجل است
و ابا جان از والد بزرگوارش دارد و تالیفاتش رساله در قبله عموما و در قبله خراسان خصوصاً و کتاب
تعلیق الارشاد و سید مصطفی تفریشی در کتاب خود نوشته که شیخ عبدالعالی جلیل القدر عظیم المنزله
رفیع الشان نفی الکلام کثیر الحفظ بوده و من بخدمت او شرف شدم تا اینجا کلام سید مصطفی بود -

در احوال سید ماجد

سید ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بن علی بن ماجد بن حسین بخرانی اجد حفصی باشد دیدال
قریه از قاضی بحرین است و این سید چنانکه صاحب حدائق در لواء لواء گفته محقق و مدقق و شاعر
و ادیب بوده و برای او نظیری در جودت تصنیف و بلاغت تجوید و فصاحت تعبیر و دقت نظر نبوده
و شعرش فاین در بلاغت است و خطبه اش در جمیع مجتبه بلاغتش حسن تعبیرش لها را میگذشت او
اول کسی است که نشر حدیث از شیراز نموده و برای مصنفات است از انجمله کتاب سلاسل الخدیجه و رساله
یوسفیه که وجیزه در بدیهه است و رساله در مقدمه واجب و از جمله اشعار و قصیده مشهوره در مرثیه حسین
و ادبش انیت یکی بولیس علی صبت مجذور و وفات او در شیراز در سال هزار و بیست و دو بوده

و در مشهد سید احمد بن امام موسی کاظم مدفون شد و از جمله تلامذہ اش شیخ محمد بن حسن مقابی الاصل
روسی منزلی بوده است و روایت تصغیر است و شیخ محمد فاضل و فقیه بوده و او اول کسی است که در بحرین
اقامه نماز جمعه نمود پس از افتتاح آن در دولت صفویه و از جمله تلامذہ سید ماجد ملا حسن فیض است
و از جمله تلامذہ اش شیخ محمد بن علی بن یوسف بن سعید مقشاعی الاصل اصبعی مکن است و این شیخ
فاضل جلیل بوده و شرح در باب حادبعشر نوشته و تمام نیست و آن حسن بن روح باب حادی عشر
و این شیخ محمد را پسر فاضلی است که محقق بود -

در احوال شیخ احمد بن محمد

و اسم او شیخ احمد بن شیخ محمد است و او از معاصرین شیخ علی بن سلیمان قدیمی است و شیخ علی مذکور
او را متولی قضاء بحرین نمود پس از آن بجهت قضیه که فیما بین ایشان اتفاق افتاده بود او را عزل نمود
و آن قضیه مسکله بود که در آن بلد در میان ایشان وقوع یافت در نزیکه طلاق داده شد و تزویج
شد بعد از انقضای علق و شوهران زن غایب بود پس زوج حاضر شد اذعان نمود که من و عده
رجوع کردم و شاید بر این مدعا گذرانید لیکن زوج را اعلام رجوع ننمود و بر وجه رجوع نرسید تا اینکه
از عده بیرون رفت و زوج غیر شد پس شیخ علی حکم کرد که آن زن زوجة زوج دوم است و شیخ احمد حکم کرد
که آن زن زوجة زوج اول است و این مسله را از علما و فقیهان سؤال کردند و استقامت نمودند
ایشان همه در جواب موافقت با شیخ احمد نمودند و شیخ علی تخطئه کردند و شیخ احمد فرمود برادر برادر می
به شیخ عبدالصمد و شیخ عبدالصمد را نواده فاضلی بود که علی بن عبداللہ ابن عبدالصمد باشد و او از شاگردان
شیخ سلیمان بن عبداللہ حوزی است و در پیش شیخ علی بن عبداللہ جد حاجی نیردرس خواند و او بنر فاضل و
واجب بود و حفظ بود و این شیخ علی جد حاجی از تلامذہ شیخ محمد بن یوسف مقابی و شیخ محمد بن ناصر حجر بنی بخت است
و این شیخ محمد نیز فقیه و دقیق النظر و اصولی صرف بوده -

در احوال ملا عبداللہ شتری

ف عبداللہ بن حسین شتری انصافانی و در وصف او شیخ اسد اللہ کاطینی گفته که او صاحب ریاضات
و محاجدات و کرامات و مقامات است و تلامذہ اش ملا محمد تقی نجلی و میر مصطفی تفریشی و پسر ملا عبداللہ
حسن علی که اخوند ملا محمد باقر نجلی از آن حسن علی اجازت دارد و ایشان از تلامذہ اوست خدا و بر دی ابن
قاسم افشار و خدا و بر دی کتابی در مؤلفین رجال نوشته که نیکو است و آن کتاب در نزد من است و صاحب
کتاب لال اورا وصف بشدید نموده و شهادت و نقش نیز بر آن شجره فی دارد و تفصیل شهادت معلوم نیست

و ازینجا است که بعضی از او بشیخ ثالث تعبیر میکنند و ملا محمد تقی مجلسی در وصف ملا عبداللہ گفته که او است
شیخ جلیل و امام نبیل صاحب اخلاق طاهرہ زکیہ و نفس راہرہ ملکیت و سید مصطفیٰ تفرشی در کتاب رجال گفته کہ عبداللہ
بن حسین بن شری مظلہ العالی شیخ و استاد ماست و علامہ و محقق و مدقق و جلیل القدر و عظیم المنزلہ و وحید
عصر و اورع اہل زمان بودہ است و موقوف ترازا و کسی را ندیدم مناقب و فضایل و محصوریت صائم النہار
و قائم اللیل است و اگر نواید و تحقیقات این کتاب از او است تا اینجا کلام میر مصطفیٰ است و تالیفات این بزرگوار
کتاب شرح قواعد و شرح الفیہ و شرح قواعد کرکی کہ مسیحا مع الفوائد است در ہفت جلد و غیر اینها و ان
بزرگوار در سال ہزار و ہشت و یک بود ۔

در احوال شیخ نعمت اللہ

قا شیخ نعمت اللہ ابن احمد بن محمد بن خاتون از مشایخ اجان ملا عبداللہ شری متقدم است و شرح فارسی
بر اربعین شیخ بہائی نوشتہ و خوب ہم نوشتہ و شیخ نعمت اللہ از شاگردان شیخ علی بن عبدالعالی کرکی محقق ثنائی
و پدرش شیخ احمد و شیخ محمد بن خاتون اجان دارد از اجل الدین احمد بن حاج علی عینانی و او اجازه دارد
از شیخ زین الدین جعفر بن حسام و او اجازه دارد از سید اجل حسن ابن ایوب شہر بابین یوسف نجم الدین
و او اجازه دارد از شہید اول ۔

در احوال شیخ شمس الدین شہید ثانی

قب شیخ شہید سعید سدید شمس الدین محمد بن مکی بن محمد بن حامد العالی معروف بشہید اول قطب کرہ
افضل و حلال مہر سہر قضاہت بد زکات و سعادت و جلالت و بناہت و فطانت و زکاوت و ثقاوت
و عبادت و زہادت و بناہت و شہادت است و مانند بزرگوار در جمیع اعصار و رسیان فقہائی نامدار
بائی در نازہ وجود و شہود و گداز است و در احاطہ ابواب فقہ کسی چون ان عالمقدار در روزگار کجدار
نیامد مگر شیخ جعفر نجفی و پسرانش شیخ موسی و شیخ علی و مشہور است کہ شیخ جعفر میگفت کہ بہ بکارت خود فقہ
با قیست و کسی اور اس ننمود مگر من و شہید اول و فرزند موسی و باز شیخ جعفر منیر بود کہ اگر کتابہائی
فقہ را از ظہارت تا دیات بشنید ہر آئینہ من اول تا با خبر ہمدراز حفظ مینویسم چنانکہ شریف العلما میگفت کہ اگر
فقہ را بشنید من ہم مسائل را از روی قواعد خواہم استخراج نمود و همچنین از ظہارت تا دیات در نزد شہید
مانند حلقہ اکثری بود در دست او و شیخ جعفر در قضاہت برتر از شہید است و قضاہت شہید از کتاب قواعد او
ظاهر مشہود و قاضی بر حسین ابن شہید حیدر کرکی کہ دختر زادہ محقق علی بن عبدالعالی کرکی و پسر خالہ ہر آقا
رسالہ در نماز جمعہ نوشتہ است و در ان رسالہ گفته است کہ شہید اول از ہزار نفر از فقہا اجازه داشتہ

۱۲ شریک با شیخ علی کرکی است در اجازہ و در کتب شریک با شیخ احمد کرکی است در اجازہ و در کتب شریک با شیخ احمد کرکی است در اجازہ و در کتب

و این مرتبه در احدی از فقها تحقیق نیافته و چون شصده او صاف علامه حلی را شنید بود خواست در خدمت
 آن بزرگوار نیز ملحق نماید پس بجله آمد و دیگر روز در مجلس درس علامه نشست پس خاصیت بکر بلا و نجف و کافلیس
 و سامره زیارت و وره ائمه علیهم السلام نماید و از آن پس باز بجله آید و در خدمت علامه ملحق نماید پس زیارت
 ائمه عراق شرف شد و خاتمه آن نجف انجاسید و پس از زیارت نجف بجانب حله می آمد که در خدمت علامه ملحق
 نماید در آشنائی راه دید که خان علامه اعلی الله مقامه را بجانب نجف می آورد و ند پس شصده برای مشایعت جناب
 مراجعت نجف نموده و علامه را در جوار امیر المومنین مدفون ساختند پس شصده بجله مراجعت کرد و در خدمت
 فخر المحققین سپر علامه و سایر تلامذه علامه هفت ماه تحصیل کرد و مانند سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از
 همه ایشان اجازت گرفت و به بلد خود مراجعت نمود و از جمله کرامات شصده چند چیز مذکور می گردد -

در حالات کرامات شصده اول

اول اینکه آن جناب از هزار نفر از فقهاء نامدار اجازه داشت و این خارق عادت است زیرا که چنین چیزی
 برای احدی از فقهاء اتفاق نیفتاده و دوم اینکه چون آن جناب را برای شهادت می بردند در بین راه
 رقعہ نوشت باین عبارت رب اتی مغلوب فانتصر پس ناگاه آن رقعہ برگشت و بر پشت آن نوشته بود
 ان کنت عبدی فاصطر و این قضیه را در جائی نوشته ندیدم لیکن در السنه و افواه شهرتی تمام دارد
 سوم اینکه لمعه در مدت هفت روز تالیف فرمود و این از جمله اجل کرامات است چنانکه سائل همه عباد
 را بجز فتوا نتوان در هفت روز نوشت بلکه مسله طهارت و صلوة را در هفت روز نتوان انجام داد بلکه کتاب
 لمعه را در هفت روز مشکل است چه رسد به تصنیف آن چهارم اینکه صاحب لال گفته که کتاب لمعه را در مجلس شریف
 چنانکه بیاید و این نیز از اجل کرامات است که کسی را برای نقل صبی نماید و او در مجلس از طهارت تا دیات به تفصیل
 و تحذیب تصنیف نماید با کمال غشاش و اسبجیم اینکه علماء نوشته اند که در حین تالیف لمعه بجز کتاب مختصر
 کتابی دیگر در نزد او وجود نداشت و این نیز از اجل کرامات است چنانکه این امر یعنی امر عجیب بودن و
 کرامت بودن آن در نزد فقیه از واضحات است ششم اینکه علماء نوشته اند که علماء عامه
 هر روز در دمشق در خدمت شصده تردد می نمودند پس چون شروع بلعه نمود ترسید که مبادا علماء
 بنزد او آیند و از اعتقاد او مطلع گردند پس چنان اتفاق افتاد که در آن روز که به تصنیف
 لمعه اشتغال داشت احدی از عامه بنزد آن بزرگوار تردد نمود و این از ا لطاف خفیه حضرت
 رب الارباب و از کرامات آن جناب شهادت است و گویند که شصده اول در ایام تحصیل جامی
 از مس شجاع در نزد خود نهاده و مخطوعه میکرد و آن جام در پیش آتش بود و گرم بود چون شصده را خواب

در احوال شهید اول

میگرفت آن جام را بر بالای سر خود میگذاشت بخوبی که سرش احساس الم میکرد پس خواب از سر بر میرفت آخر بخوبی شن بود که سرش از شعر صاف و دیگر مو بر نیامد و این فقیر در سابق ایام در کتاب تذکره العلماء نوشته ام در باب شهادت آنجناب که او با این جماعه که از مشاهیر علمای عامه بود معاصر بودند و شریک در درس بودند و آن جناب در میان عامه اشتعاریافت و برای ایشان امام میکرد و مرا فقه مینمود و هر چهار مذہب فتوای داد چون این جماعه دید که آن بزرگوار شجره هردیا شده عرق حدش بجرکت درآمد و قضاء و مشق را متولی شد دید که ازان فایده حاصل نشد پس نبرد والی شام رفت و شهید را برفض و تشیع متهم داشت پس آن ملعون شهید را احضار کرده و حکم نمود که یک پای او را بستری بستند و پای دیگرش را بستری دیگر و هر یک را بجانب غیر جانب دیگر رانند و تا ریخ شهاب و نقش نهم شهر جادی الاولی از سال هفصد و هشتاد و شش هجری بود و شهادتش را با این نحو از جمعی شنیدم که ازان جمله مرحوم والد ماجدم بود و قاضی نورالله ستری در کتاب مجالس گفته که ریاست طایفه امامیه در آن زمان شیخ مذکور متنی شد تا که انیکه سلطان علی مؤید که حاکم خراسان و شیعه بود میسر السید بن محمد آوی را که از صاحبان و مقربان او بود بشام فرستاد و التماس نمود و میخواست که شیخ از رفتن بخراسان عذر گرفته و فتوای خود را در کتاب لمعه نوشته به او فرستاد و قاضی و مشق این جماعه نام که یکی از اولاد زنا بود در ایام جوانی در مجلس درس با و شریک و چون دید که او سراید علمای زمان و هر پنج مذہب که در شام بودند از او استفادہ داشتند حد برده سعی کرده تا منصب قضاء و مشق بر او برگذارند و با وجود آن عتبار شهید بیشتر از او بود پس نسبت رفض بنحیاب شیخ نمود و فرمان قتل شیخ از بیدر نام که والی شام بود حاصل کرده و در روزی که شیخ را می کشتند این جماعه حاضر شد و در آن اثنا که جلاد میبای قتل شیخ شدن ولد الزنا صورت مجالست و مصاحبت شیخ را که در ایام مشارکت تمهیل با او اتفاق افتاده بود و بخاطر گذرانید و بگریه در آمد جناب شیخ چون گریه زیائے آن والد زنا را شنید بجانب او توجه فرمود و گفت ما کذب اگم از شما تنگ باین جماعت یعنی دروغ نگفت ما در تو که تو را باین جماعت نام نهاد پس شیخ در میدان قلعه و مشق که در پهلوی بازار است بود در وقت چاشت پنجشنبه نوزدهم شهر جادی الاول از سال هفصد و هشتاد و شش شهید کردند و بر دار او تعلقید و در وقت عصر آن بزرگوار دزد و سوختند تا اینجا حاصل کلام قاضی نورالله بود و صاحب لؤلؤ گفته که آن جناب کشته شد بشنبه در سال هفصد و هشتاد پس ازان بدار او خفته شد پس ازان شگسار شد پس ازان سوخته شد بدمشق در دولت پیدر و سلطنت بر تون بفتوای فاضل برهان الدین مالکی

و عبادین جماعت شاهی بعد از آنکه در مدت یکسال کامل در قلعه شام محبوس بود و در حبس تالیف کرد و لمعه را در مدت هفت روز در نزد او بنویسید و کتاب مختصر نافع چیزی دیگر بنویسید و کتاب اهل الاصل مذکور است و شیخ ما شهید مانی در شرح لمعه در قول مصنف که گفته اجابت بعض الدیابین ان بعض شمس الدین محمد اوی بود که که از اصحاب سلطان علی بن مؤید ملک خراسان و مالاولا و دوان وقت بوده تا اینکه تهمور لنگ بیلاد و متولی شد و او را با خود برده و وفات یافت سلطان خراسان در سال هفتصد و نود و پنج بعد از نه سال از شهادت مصنف گذشته و بان دوری مسافت همیشه مراسلات میان او و شهید بوده چه زمانی که شهید در عراق بوده و چه زمانی که در شام بوده و در مرتبه آخر از شهید درخواست ان نمود که موصی خراسان شود و در امر اسله شریفه که در ان تملطف و تعظیم و ترغیب بسیار نموده بود شهید را بسوی خراسان پس شهید ابا و عذر خواست و کتاب لمعه را برای او نوشت در دمشق در مدت هفت روز نه پشتر خلیفه نقل کرد از شهید پسرش ابوطالب محمد پسر شمس الدین اوی ان نسخه اصل را گرفت و هیچکس قدرت نداشت که ان نسخه کند زیرا که رسول باین نقل میفرستاد و ان نسخه گرفت بعضی از طلبیه و حال اینکه ان نسخه در دست رسول بود و از باب تعظیم و رسول ان نسخه همراه خود برده پیش از آنکه قتل شود پس سبب ان خلل در ان نسخه حاصل گشت پس از ان مصنف انرا بحسب مقام اصلاح فرمود و بسا اتفاق افتاد که مخالف و مغایر نسخه اصل شد که این امر و وقوع یافت در سال هفتصد و هشتاد و دو و از مصنف نقل شد که مجلس او بدمشق در ان ایام غالباً خالی از علما و جمهور نبود زیرا که مصنف با ایشان مخالطه داشته و هم صحبت بوده پس گفت که چون شروع در تصنیف ان کتاب نمودم ترسیدم که کسی از علماء عامه بر من داخل شده و انرا ببینند پس از ان وقتی شروع کردم هیچ کس بر من داخل نشد تا انان فرات یافتم و این از انطاف نفیته و کرامت آن بزرگوار بوده تا اینجا کلام شرح لمعه بود و صاحب لمعه بود و گفته که این حکایت یعنی حکایت شرح لمعه دلالت دارد بر اینکه آنچه در کتاب اهل الاصل گفته که تصنیف لمعه در هفت روز در ایام حبس قلعه دمشق شد دروغ خواهد بود و بعد ازین صاحب لمعه بود و گفته که من دیدم بخط شیخ سلیمان بن عبدالله ماخوری مقدم که او نوشته بود که با فتم بعضی از جموع است بخط کسی که با و وثوق داشتم که منقول بود از شیخ علامه جعفر بن کمال الدین بحرانی که او نوشته بود که با فتم بخط شیخ ما مرموم مبرور عالم عامل ابی عبدالله مقداد سیوری که او نوشته بود که وفات شیخ اعظم شمس الدین محمد بن مکی در نوزدهم جمادی الاول بود و در بعضی از نسخ نهم شهر جمادی الاولی نوشته از سال هفتصد و هشتاد و دو نوشته شد بشیخ پسر از ان مصلوب شد پس از ان

شمار شدند پس از آن سوزانید شد با مشق در بلبل و مشق خدا تعالی لعنت کند فاعلین و راضین بان
را در دولت بیدر و سلطنت بر فوق به فتوای مالکی لعنت الله که سسی بران الدین بود و عیان بن
جامعه شافعی با تعصب جمعی بسیار بعد از اینکه حبس شد در قلعه دمشق در لا کامل و سبب حبس آن بود
که تقی الدین حبلی بعد از ازدواجش از مذهب امامیه مخفی نوشت که در آن سرزنش میکردان بزرگوار
با قاضی شافعی معتقدات فطیعه و اینکه انتخاب با مخالفان و ادب پس آن را بنقشاند و نفرز کسانیکه از دین
شیعه مرتد شده بودند از اهل جبل شهادت نوشتند و خطوط خودشان را با یوسف ابن یحیی از باب تعصب
بر آن ثبت نمودند با قاضی صید و آن محضر را نزد قاضی عباد بن جماعه دمشق آوردند پس قاضی جبار از
بجانب قاضی مالکی فرستاد و گفت که تو این را بذهب خود حکم کن و الا تو را غل میکنم پس بید مرجع
کرد امر او و قضا را و شیوخ را پس همه جمع شدند و شهید را بدان محضر حاضر ساختند و آن محضر را
بر او قرائت کردند پس شهید از آن ما منکر شد و مراعات تقیه نمود و گفت که من معتقد باین امور نیستم پس
از او انکار را قبول نه کردند و گفتند که بر ما بحسب شیخ ثابت شد و حکم قضا نقض بر نمی دارد و شهید فرمود
که غایب بر حجت خود با قیست پس اگر آن غایب چیزی بیاورد که مناقض حکم قاضی باشد آن حکم منقوض میشود
و الا فلا و من باطل میکنم شهادت هر که بخرج شهادت داد و بر هر یک اقامه حجت بینه نمایم پس این سخن
را از او قبول نکردند پس شهید به قاضی عباد بن جماعه گفت که من شافعی مذهب می باشم و توانان امام
مذهب میباشی و قاضی این مذهب هستی پس حکم در من بذهب خود و شهید این سخن را برای آن گفت
که شافعی توبه بر من را جایز می دانند پس این جماعه گفت که بنا بر مذهب من واجبست که یکسال تو را حبس
نمایم پس از آن از تو طلب توبه نمایم اما حبس پس آن بعل آید لیکن بسوی خدا توبه و استغفار کن تا حکم نایم
با سلام تو پس شهید فرمود که من کاری نکرده ام که موجب استغفار باشد تا استغفار نایم و این سخن
را برای این گفت و از استغفار برای این انکار داشت که اگر استغفار کند آنرا گویند که الان گناه
بر او ثابت شد پس این جماعت با شهید در شتی نمود که تا کید بر استغفار نمودن کرد پس آن جناب
از استغفار انکار و ردزید پس این جماعت گفت که اکنون حق بر تو ثابت شد پس این جماعت با کل
گفت که الان استغفار کرد و حکم الان بمن رجوع ندارد و این سخن را بجهت عناد اهل پیغمبر گفت پس
حکم با کرجوع شد و آن منافق مطرود و وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد پس حکم نمود العیاذ بالله
بر نیتن خون شهید پس قتل و شهادت در او پوشانیدند و او را بشمشیر کشتند پس بدن منور آن فقیه
اهل بیت را بدار آویختند از آن پس بدن او را و اطهر را از او بر نیر آورند و در آنرا سوختند و از جبل

کسانیکه سماعی در سوزانیدن آن بزرگوار شدند مردی بود که او را محمد ترمذی میگفتند با اینکه او از اهل علم نبود بلکه ناجر فاجر بود و کسالی که در نزد شهید آمد کردند و از دو جان گرفتند بسیار بودند مانند پسرش ابو حسن ضیاء الدین علی و پسر دیگرش ابو طالب محمد و سید حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن و شیخ علی بن عبد الله میلی و شیخ حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن معروف باین اعشیره و شیخ مقداد و غیر اینها که انشاء الله ذکره شود و شهید در اغلب اجازات اجان میگرفت برای دو فرزندش محمد و علی بجه یک برای طفل شیرخوار میان گهواش اجان میگرفت و همچنین اجان میگرفت برای دو دخترش و دو دختر او فقیه بودند و اجان داشتند یکی از آنها فاطمه نام داشت و انراست المشایخ میگفتند یعنی سیده المشایخ و بنا بر بعضی از نسخ نبت المشایخ میگفتند و کنیت او ام حسن بود و او عالمه و فاضله و فقیه و صالحه و عابد بود و پدرش براو تنهایی فرستاد و زنان را امر میکرد که با او اقتدا نمایند و در احکام باور جوع کنند و همچنین شهید تنهایی فرستاد و بر زوجه خود مکانة باقم علی بود و او فاضله و پرمهر گار و فقیه و عابده بود و حکایت زن و دو دخترش را شیخ اسد الله کافطینیه رحمه الله در مقابلش نوشته و غیر او نیز حکایت دو دخترش را مذکور داشتند و پدرش یکی نیز فقیه و از مشایخ اجان است و اجان دارد از شیخ طومان ابن احمد اند و اما نالیفات شهید اول پس از ان جمله است کتاب فائده المراء و در شرح نکات ارشاد و ان اول تالیف او است و کتاب ذکر بی و از ان طهارت و صلوة بیرون آمدن و کتاب در ورشش عیة در فقه امامیه و اگر فقه از ان بیرون آمد اما تمام نیست و کتاب جامع العین در فوائد شرحین که یکی از سید عیال الدین عبد الله است و هر دو شرح تہذیب الاصول علامه میباشند و کتاب بیان در فقه و رساله در تفسیر باقیات صالحات و کتاب لمعه و کتاب اربعین حدیث و رساله الفیه و مرابیان تعلیق فارسیه است و رساله نفیة و رساله در قصر کسی که سفر کرد برای اظهار و تقصیر و خلاصه الاعتبار در حج و کتاب قواعد و مرابیان تعلیق است و رساله تکلیف و کتاب مزار و رساله اجازات و حواشی بر قواعد علامه و لمعه اخر نالیفات او است و از فتاوی غریبه در الفیه و جوب مسح رجعت از سر گذشتان تا سابق با و شیخ اسد الله کافطینیه شهید بمطلبه و صف کرده و مرادش اینکه شهید از اولاد مطلب بن عبد مناف است که برادر زاده ما ششم است چنانکه شافعی نیز مطلبی است چنانکه صاحب قاموس و غیر او تصریح باین نموده اند و اگر گویند که شاید مرادش از مطلبی عبدالمطلب باشد چه اگر مرکب بترکیب اصنافی را یا نسبت داخل کنند جز اول را حذف میکند مثل عبد الصمد را صمدی میگویند پس عبدالمطلب را چون یا نسبت داخل کنند مطلبی میگویند جواب جواب گوئیم که اولاد عبدالمطلب منسوب به ما ششم استعمال میکنند و به عبدالمطلب نسبت نمیدهند بخلاف مطلب پس بعینه

ملا احمد مقدس اردبیلی

فخ احمد بن محمد اردبیلی مشهور بمقدس اردبیلی و معروف بمحقق اردبیلی از مشاهیر جهابذه محققین از فضلا روزگار و از صنادید متقین فضلا را عصا و از معارف مقدسین و متورعین اخبار خیار است و صاحب عالم و مدارک نبردا و درس خوانده اند و ملا عبد الله شتری مقدم از او جان و او اجازه دارد از سید علی بن صایغ از تشیّد ثانی و وفات انجناب اتفاق افتاد در ماه صفر المصفر از سال نصد و نود و سه و زهد و ورع و تقوایش اشهر از آنست که فائمه کاسر فائمه این قاصر عشری از معاشر از اطاهر سازد و جاری داشت که سوار میشد و بکر بلا و سارمه میرفت و هرگز او را تازیانه نمیزد و نصف مسافت بر او سوار میشد و نصف دیگر را پیاده میرفت و هر وقت که اندرازش کوشش میبرد بچیدن می نمود و او مانع نمیشد و در انوار نعمانیه گفته و چون از بغداد مراسلات بر خف میدادند که ملا احمد برساند آن مراسلات میگرفت اگر مرکوب را گزیده نموده بودند دیگر بر او سوار نمی شد و میگفت که این مرکوب را اجازه کردم که خود سوار شدم اکنون مراسلات زیاده شد و با این قید اجازه کرده بوم و گاه هست که صاحبش ضایع نباشد و سید نعمت الله خراسانی در زهر الربیع نوشته که مقدس اردبیلی در مشبه علوی شخصی از امراسلات عادل شاه عباس اول تقصیری در خدمت کرد پس التماس از ملا احمد نمود که مراسله بسلاطین نویسد و او را شفاعت کند پس محقق اردبیلی مراسله فارسیه نوشت باین عبارت بانی ملک عاریه عباس بمانده اگر این مرد اول ضابطه اکنون مظلوم نیاید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه تعالی از باره تقصیرات تو بگذرد کتبته بنده شاه و ریت احمد لار دبی جواب بعرض میرساند عباس که خدا فی فرموده بودند بجان منست دانستم بتقدیم رسانید که این محب را از دعائی غیر فراموش نکند کتبته کلستان علی عباس ایضا حکایت نمود بعضی از کسانی که با و وثوق داشتند که محقق اردبیلی برای بعضی از سادات بنشاه طهجا بآمار اند برانه مراسله نوشت چون آن مراسله باورسید برای تعظیم آن کتاب از جانی برخواست و آنرا بوسید و بر چشمش و سر گذاشت و بر وجه کل ان حاجت بر او روشن نظر کرد و بد که بعضی از فقرات آن مراسله ایجا الایح بود سلطان آن مراسله را میان کفن خود گذاشت و بخواص خود گفت که آن را کفن نگه دارید و مرا بان بقبه گذارید تا متعجبانیم باین بزرگوار و کبر که معذب نشوم خواص و بجهان بخونوند تا اینجا کلام سید نعمت الله خراسانی بود و قضیه مقدس اردبیلی باشیج جانی مذکور گشت و از آنجا ورع انجناب ظاهر میشود و از جمله ورع او آنست که زمانی که در کربلا می بود و غایط را در زمین کرد بلا غیر نیت بجهت آنکه زمین کربلا تربت است بلکه بنا بر بعضی روایات تا چار فرسخ تربت است بلکه مقدس اردبیلی بخی ترتیب داده بود و فضیلت خود را در آن تربت و سرانجامی است تا یک هفته از آن

پس آن نیک را برداش میگرد و از چهار فرسخ بیرون می برد و در خارج میرخت و از بعضی مسومع شد که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال از او فعل مباح صادر نشد چه سبب حرام و مکروه و سابقا گشت که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال با بی خود را برای خوابیدن دراز نداشت و بعضی این را نسبت به سیر و اما داده اند و شاید هر دو صواب باشد چنانکه در ترجمه میرداماد مذکور گشت -

در کرامات مقدس اردبیلی

و کرامات مقدس اردبیلی بسیار و در لیسند و افواه علماء اعلام در غایت استحضار و شید نعمته الله عزایرے در انوار نعمانیة و علامه مجلسی در کتاب بسیار و صاحب لؤلؤ و شیخ ابو علی دینی المقال برخی از آن کرامات را ذکر فرموده و این فقیر نیز بعضی را ذکر مینماید اول اینکه آن بزرگوار در محفل نجف اشرف دلو بچاه انداخت که آب کشیده باشد چون دلو را بیرون کشید دید که آن دلو پر از انشرفیت و دنیا پر پس آن دنیا نیراد و باره در چاه انداخت و عرض کرد خداوند احد از تو آب بنخواهد نه طلا و سینه نعمته الله عزایری در انوار نعمانیة نوشته است که اخوند ملا عبد الله تستری چون از مقدس اردبیلی مسئله سوال میکرد و در آن حکم نمیدانست مقدس اردبیلی میسکنت میشد و می فرمود که باشد نامن این مسئله را مراجع کنیم پس دست اخوند ملا عبد الله تستری را میگرفت و از نجف اشرف بخارج بلد میرفتند چون تنها میشد مقدس اردبیلی میفرمود که آن مسئله را بیاور پس اردبیلی در آن مسئله نظم میکرد و تحقیق میکرد پس ملا عبد الله میگفت ای برادر چرا در اینجا این تحقیق را نفرمودی در زمانیکه من از شما سوال کردم مقدس اردبیلی فرمود که چون کلام ما در میان مردم اتفاق افتاد شاید که مانع نقصان من یا شما میشد من و یا شما طالب بظفر میشدیم و الا ان جز خدا با ما کسی نیست -

کرامات دوم مقدس اردبیلی

دوم اینکه سید نعمته الله در کتاب انوار نعمانیة گفته و شقی المقال هم مذکور است که در سالهای گرانی و قحطی مال خود را بر فقرا قسمت نمود و در نزد خود بقدر سهم کی از فقرا میگذاشت و بعضی از سالهای گرانی چنان اتفاق افتاد که همین عمل را کرد پس زوجه اش بجنب آمد و گفت مال ما را بقرا اتفاق مینمائی و اولاد ما را گرسنه میگذاری پس آن بزرگوار متعرض او نه گشت و بمسجد کوفه برای اعتکاف رفت چون روز دوم شصمردی بدرخانه اش آمد با چهار پالانی که بر پشت ایشان بار بود و از گندم خوب صاف شده و از طمین یعنی اردنازک بسیار خوب پس آن مرد بزوج مقدس گفت که صاحب خانه در مسجد کوفه با اعتکاف اشتغال دارد و این غله و بار ما را برای شما فرستاده پس چون مقدس از اعتکاف مراجعت فرمود زوجه اش با و خبر داد که این طعامی را که با عرابی فرستاد بسیار طعامی نیکو بود پس مقدس اردبیلی خدا را

لحمه فموسوم اینکه صاحب بار و مستحق المقال و ستید جرایری در انوار نعمانیة گفته که خبر داد من او تن
 مشایخ من از روی علم و علم که مقدس اردبیلی را شاگردی بود اهل آفرینش که اسم میر غلام بود و سید ابوالفتح
 در انوار نعمانیة اسم او را میر فیض الله تفریشی نوشته و دیگران چون بحار میر غلام نوشته صاحب علم و درع
 و فضل بود و این میر غلام یگوید که برای من حجره در میان محن مرقد مطهر امیر المومنین بود پس اتفاق افتاد که شبی
 از مطالعه فراغت یافتیم و مدت بسیاری از شب گذشت بود پس از حجره بیرون آمدم و آن شب بسیار تاریک
 بود پس دیدم که مردی بجانب حرم مطهر امیر المومنین میروید پس من با خود گفتم که شاید این مرد دزد باشد
 و آمل باشد که قنادیل جناب ولایت تاب را سرقت نماید پس من پائین آمدم و نزدیک بان شخص رسیدم
 بنحویکه من او را میثیم و او مرا نمیدید پس دیدم که آن مرد بجانب حرم رفت و ایستاد پس قتل افتاد و در
 کشوده شد و همچنین در دوم و سوم همین نحو کشوده شد پس بر قبر مطهر مشرف شد و سلام کرد و از جانب قبر جواب
 سلام او گرفته شد پس من صدائی او را نشاختم و دانستم که آن استاد من بود پس با امام بیگم در آمد و سلسله
 علیه از امام سوال میکرد پس آنجا بیرون آمد و از بلندی نجف بجانب مسجد کوفه روانه شد و منم با او روانه شدم
 و در پشت سر او بودم بنحویکه مرا نمی دید پس چون بحراب مسجد کوفه رسید شنیدم صدائی او را که با مردی دیگر
 در آن سلسله بیگم در آمد پس از آنجا بجانب نجف روانه شد و من نیز از عقب او روان شدم چون بدروازه نجف
 رسیدیم سحیح شد و من در پشت سرش بودم و مرا نمیدید پس من خود را بر او اسکا را ساختم و باو عرض کردم
 که من از اول تا با خبر همراه شما بودم پس مرا اعلام دهید که شخص اول که در رقبه مطهره باشند تا شما تکلم کرد و او چه کس
 بود آنکه در مسجد کوفه باشند تا تکلم کرد پس آن جناب از من موافقت و عهود گرفت که تا وفات نکنم من این بار
 بکسی ننمایم پس از آن من فرمود که ای فرزند من بعضی از مسائل بر من مشتبه میشود پس بسیار باشد که در شبها بسوی
 قبر مطهر امیر المومنین بیروم و از آن جناب سوال میکنم و جواب میثوم و امشب نیز از آن جناب سوال کردم
 پس مرا حواله کرد بمولائی ما حضرت مهدی عجل الله فرجه و فرمود که فرزند ما مهدی صلوات الله علیه و ارواحنا
 خدا امشب در مسجد کوفه است پس نیز داور و برو و از این سلسله از او سوال کن و آن شخص آخر حضرت مهدی صلوات الله علیه

در کرامت مقدس اردبیلی

و از جمله کرامت مقدس اردبیلی اینکه شبی پیغمبر خدا را در خواب دید و حال اینکه موسی کلیم الله در خدمت ان
 بزرگوار نشسته بود پس حضرت موسی از مقدس مذکور سوال کرد که تو کیستی مقدس گفت که من احمد پسر محمد
 از اهل اردبیل و در فلان کوچه و در فلان خانه مسکن من است موسی گفت که من از اسم تو سوال نمودم
 و این تمهید در جواب برای چه بود مقدس در جواب گفت که خداوند از تو سوال کرد که این چیست

که در دست تو هست پس چرا القدر لعن فیض در جواب گفتی موسی بن یحیی را عرض کرد که راست فرمود
که علماء ایت من مانند پیغمبران نبی اسرائیل می باشند -

در احوال سخاوت اردبیلی

و از سخاوت مقدس اردبیلی خبر نیست که سید جزایری در کتاب انوار نهایه نوشته است که مقدس اردبیلی طریق
اش ان بود که عمامه بزرگی بر سر میگذاشت و چون از خانه بیرون آمدی دو ذرع پیشتر و یا کمتر از آن
عمامه پاکردی و بفقرا و برهنه گان دادی چونیکه تا منزل مراجعت کردن عمامه او کمیکه یا بیشتر تمام میشدی
و میر مصطفی در کتاب نقد الرجال گفته که ان جناب امرش در جلالت و روایت مشهور ترست از این
که ذکر شود و او متکلم و فقیه عظیم الشان حبیب القدر رفیع المزلت بوده و او رع اهل زمان بوده
و اعبدا و اتقی بود سید نعمته الله جزایری در انوار نهایه نوشته است که مقدس اردبیلی برای سید
از اهل تحقیق مراسله بنشاند عباس نوشت و در عنوان ان نوشته بود ایها الاخی چون ان را دید
ان مراسله را ضبط کرد و گفت که ان را در گفتن او که از مدت ما بجهت احتجاج کند که مقدس بمن اخی نوشته است
و مرا با خوت قبول کرده و اما تالیفات انجناب پس از انجمله است کتاب آیات الاحکام که مسمی است
نبرده البیانه و کتاب مجمع الفایده و بران که شرح ارشاد علامه است و صاحب لؤلؤ نوشته است
که شرح ارشاد از اول تا بعد عبادات نوشته و از متاجرتا اول نگاه نوشته و از کتاب صید و ذباجه تا اخر
کتاب نوشته و اما چه مطلق به نکاح و توابع انست از اظهار لغات و ایلا اطلاق و خلق و مبادی
او و خواصها پس ندیدیم انرا و نشنیدیم و ظاهرا نیکه همین قدر در قالب تصنیف در آمد و از جمله تالیفات
او کتاب حدیقه الشیعه است و انکار مجلسی معلوم نکریده و جمعی بسیار از اعیان علماء شهادت بران
دادند که این کتاب از مقدس اردبیلی است مانند صاحب صدائق و شیخ عبداللہ ابن صالح و
شیخ سلیمان بن عبداللہ با حوری و غیر ایشان و از جمله تالیفات او حاشیه بر شرح مختصر اصول عقده
است فی الحقیقه محقق و مدقق بود و در هر سلسله بدیهه تشکیک کرده -

در احوال محققانی علی بن عبد العالی کرکی

قد شیخ نورالدین علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی جامع مقاصد پشینیان و موسس طالب
پشینیان و مجتهد مذہب حق پیغمبر اخر الزمان کشائنده ابواب فکر و تدقیق در فقه منتجب و صادر
از کما ن شیخ اجازت علماء اعیان کمینی ابوالحسن و ملقب به نورالدین و او اجازه دارد از شیخ علی
بن ہلال جزایری و از شیخ محمد بن محمد بن داؤد خرنی مشهور با بن المؤذن که این ابن المؤذن از ربی

امام شهید اول است و از محقق ثانی اجازت دارد و شهید ثانی و شیخ علی بن عبدالعالی میسی و پدر
ابراهیم بن علی بن عبدالعالی میسی و غیر ایشان و انجناب در تحقیق و تدقیق و فضل و وجودت تجرید و
تشقیق مسائل مشهور تر از آنست که محل انکار شود و در فضل او همین بس که شهید ثانی از تلامذۀ او است
و در اسناد معروف محقق ثانیست همین دو منقبت او را کافی و جامع المقاصد و فضیلت او و اسناد
و ترویج دادن او مذہب شیعه را در بلاد ایران در مغفرت ان بزرگوار در میان انما روزگار
کفایت دارد و از بعضی از علماء مسموعم شد که محقق ثانی میفرمود که من فقه را چند دفعه نوشتم لیکن
و بهیچ از فقه را نفهمیدم بکی مباحثه حیض و دیگری مباحث حج تا آنیکه بکمر ختم و اعمال و مناسک حج
را بجا آوردم و مباحث حج را نفهمیدم لیکن حایض نشدم که مسائل حیض را بفهمم مؤلف کتاب گوید که در
حدیث واردست که زنی بخدمت حضرت صادق رسید و چند مسئلہ از مسائل حیض از ان حضرت پرسید
و جواب کافی وافی شنید چون از نزد آنحضرت بیرون رفت گفت که پنداری که حضرت صادق مفاد سال حیض
و یدہ است و شهید ثانی که در اجازه کیره برای شیخ حسین نوشته انجناب را باین عبارت توصیف فرموده

در احوال علی بن عبدالعالی میسی

امام المحقق نادر الزمان و تیمد لاوان الشیخ نورالدین علی بن عبدالعالی الکرکی قدس الله روحه
و انجناب معاصر الشیخ علی بن عبدالعالی میسی است و شیخ مذکور از محقق ثانی اجازت خواست برای
نمودن برای پسرش شیخ ابراهیم لمقب بطنی الدین و مکنی بابی اسحق پس محقق ثانی برای هر دو اجازه نوشت
و شیخ علی بن عبدالعالی میسی از شاخ اجازه شهید ثانی است و شهید ثانی اجازه شیخ حسین اورا باین
عبارت مدح کرده شیخنا الامام الاعظم ابوالوالد المعظم شیخ فضل الزمان و مربی العلماء الاعیان الشیخ
الجلیل الباقل المحقق العابد الزاهد الورع النقی نورالدین علی بن عبدالعالی المیسی العالی رفیع
الله مکانه فی خبته و جمیع بیته و محبته انجمنی

در تالیفات شیخ علی میسی

و در مورد گفته که شیخ علی میسی کسی نسبت تالیف بالکلیه نداده تا اینجا کلام او بود است و این سخن
جمله است و ناشی از قصور تتبع او است چه این شیخ را عواشی بر قواعد علامه است و فقها و اقوال او
و برکت ذکر میکنند و تعمیر از ان عواشی میسین میکنند و همچنین شرح جفریه و شرح رسالہ صنع العقود محقق
تألیف و ایضاً نسبت باو داده اند تعلیم شدایع را تا ما با ناقصاً و لیکن شیخ است و الله در مقابیس
بعد از ذکر این سه سخن که گفته که نسبت تعلیق شرح انجناب ثابت نشده و میرزا محمد بن علی استرآبادی

صاحب رجال اجان از شیخ ابراهیم فرزند شیخ علی میسی داشته وفات میسی در سال نصد و نشتی

در احوال محمد بن محمد بحرینی

و اما محمد بن محمد بن داود بحرینی پس در بعضی از اجازات او را بابن عم شهید اول توصیف نموده و حال نمیکند
در پدر و جد با هم شرکتی ندارند پس مراد ابن عم بعید است و یا مراد ابن عم امی باشد و محمد فرزند اباجا
دارد از علی بن شهید اول -

در اخلاص شاه طهماسب قبی ثانی

و معنی نماند که شیخ علی بن عبدالعالی کرکے از علما شاه طهماسب اول صفویست که جناب شیخ
کرکے را از جبل عامل بدیار عجم آورده و در اعزاز و اکرام او کوشیده و بمه ممالک خود نوشته که به
امثال امر شیخ علی نمایند و اصل سلطنت از ان بزرگوار است زیرا که نایب امام است پس شیخ بمه
بلدانی که در تحت و تصرف شاه طهماسب بود نوشت که دستور العمل خراج شما چنین است و تدبیر و امور
رعیت بظان خود است و تغییر داد قبله را در بسیاری از بلاد عجم برای اینکه مخالفت با واقع داشت و سید
نعمته الله جزایری در صدر کتابش موسوم بغواط النلیالی نوشته که چون محقق ثانی در عصر شاه طهماسب
صفوی با صفهان و قزوین آمد سلطان باو گفت که تو بسطنت از من سزاوارتری زیرا که تو نایب
امام میباشی و من از جمله عمال تو می شوم که با و امر و نواهی تو عمل میکنم و شیخ احکام و رسائل بسوی
مملکت پادشاه فرستاد و خبر عمال ایشان که متضمن قوانین عدل و کیفیت سلوک عمال با رعیت در اخذ
خراج و مقدار ان و مقدار مدت ان بود و امر کرد که مخالفین را ان را بیرون کنند تا آنجا که موافقین
را اگر اهل کنند و امر کرد که در هر بلدی و قریه بیشمار میقرر دارند که نماز جماعت کند و شرایع دین را بایشان
تعلیم کند و سلطان نیز بجمال نوشت که اطاعت و امثال امر شیخ نمایند و بدانند که شیخ اصل و سلطنت است
و اصل در او امر و نواهیست و هرگز شیخ مزبور سوار نمی شود و یا بجائی پیاده نمیرفت مگر اینکه جوانان در
رکاب او بودند و مجاهره بسبب متخلفین نمیداد و لعن میکردند هر کسی را که بر طریق متخلف بود تا اینجا
کلام سید نعمته الله بود گویند که شیخ در روزی که وارد اصفهان شد صباح از روز مسجده رفت و نماز
جماعت گذارد و پس از نمازی که از تلاوت شیخ بر منبر برآمد و تجا هر نمود برست متخلفین و تا ان زمان در
ان بلاد کسی تجا هر بسبب نمیداد و سید نعمت الله نوشت که علماء اشیعه که در مکّه بودند بعلما اصفهان نوشتند
یعنی بار باب محاریب و مبارکه شماست بنمایند متخلفین را در اصفهان و ما در حرمین شریفین میباشیم
و ما را عاتبه بسبب اینست عذاب و سیاست بنمایند و صاحب لواء همین مرحله را قرح و محقق داشت

اگر این نسبت باو صحیح باشد چنانچه اختلاف آنچه زیست که از آنچه اظهار نقل شده از امر تقیه تا اینجا کلام صاحب
 نور بود بوده مؤلف کتاب گوید که چون سبب ایران برگزیند و پیش از محقق ثانی مصلحت را در این نسبت
 که ان را شیخ و راجع کند تا بر مردم بطلان انحاء محسوس و عیان شود و ایامی بینی که اگر کفار مترسین
 نمایند جنگ و قتل حکم ان ساقط نمیشود پس تامل کن بلکه ان مسلمین باید ندیده انکشاف و یا اینکه محقق ثانی
 ندانست که در حریم مکه و مدینه بسبب مذکور شیعیان عذاب است نمایند و سیاست می کنند

در وفات محقق ثانی

وفات ان بزرگوار در سال نهمصد و چهل از هجرت واقع شد و بعضی تاریخ انرا بدین عبارت
 نوشته اند مقتدی الشیعه و این در زمان ما درست می آید که اخر شیعیه مذکور شد و الف و لام محسوب نگردد
 چنانچه تاریخ وفات شهید ثانی را باین نحو گفته تاریخ وفات ذکال لاواه الحسبه مستقر و الله و این تاریخ
 ظاهر درست نیست بلکه زیاده است و بعضی در تاریخ شهید ثانی چنین گفته اند در مقام خطاب شبیه اولست جا که ان

در تالیفات محقق

و اما تالیفات محقق ثانی پس از ان جمله است کتاب جامع المقاصد که شرح قواعد علامه از اولش تا بحث
 نفویض نخاع و ان در شش مجلد است و رساله جعفریه که انرا در خراسان تالیف فرموده است و رساله رضاع
 و رساله خراج و رساله در اقسام ارضین و رساله صیغ عقود و ایقاعات و رساله لمات اللله موت و در
 عن جت و طاعوت و حاشیه شرایع و رساله جمعه و شرح الفیه شهید اول و حاشیه ارشاد شتمل بر
 دو مجلد و حاشیه مختلف و رساله در وجود بر تربت و رساله سجد و رساله در جانی و رساله در احکام
 سلام و تحیة و منصوریه و رساله در ترفیع طهارت و بر جعفریه و رساله عقود و شرح بسیار نوشته اند

در احوال شیخ ابراهیم قطیفی

شیخ ابراهیم بن سلمان قطیفی الاصل پس از ان ساکن نجف شد پس از ان ساکن قله شد پس او را نسبت
 بهر یک از این مواضع ثلثه میدادند و کریم الدین شیرازی اجازه از شیخ ابراهیم دارد و شیخ حسین
 بن عبدالمجید نیز از شیخ ابراهیم اجازه دارد و سید شجاع الدین محمود بن علی ما زندرانی اجازه
 از شیخ حسین و کریم الدین دارد و سید حسین نیز سید حیدر کرکے که مفتی عصر خود بود باصفهان اجازه
 از سید شجاع الدین دارد و سید حسین بن حیدر از شیخ بھائی و میرداماد هم اجازه دارد
 و میرداماد و سید خاله قاضی میر حسین بن میر حیدر است مادر میر حسین فرزند و ختر شیخ علی بن عبدالحق
 اگر گشت و سید حسین فرزند رساله در نماز جمعه نوشته و ان در نزد من است و در طمان رساله گفته

شعید اقول از هزار نفر ارجان داشته و اخوند ملا محمد تقی مجلسی از سید سین بن سید حمید راجان دارد
الحاصل شیخ ابراهیم مذکور ارجان دارد از محقق ثانی شیخ علی بن عبد العالی که یکی وصاحب بود و گفته
که بعضی از فضلا گفته است که دیدم بخط بعضی از فضلا که حکایت نمودند بعضی از اهل بحرین در حق شیخ ابراهیم
قطیف که امام حجت روحانفاده و عجل الله فرجه بود داخل شد در صورت مردی که شیخ فرمود و او را می شناس
پس آن مرد از شیخ پرسید که که ام آیه از قرآن در باب مواضع اعظم است شیخ ابراهیم در جواب گفت
این آیه ان الذین یلحدون فی ایاتنا لایخفون علینا امن یقینی فی النار خیر ام من بانی امنا یوم القیمه
اعلموا انتم انما یاتعلون بصیرا پس آنجناب فرمود که راسته گفتی ای شیخ پس از نزد شیخ بیرون رفت
پس شیخ از اهل خانه سوال کرد که چنین مردی از خانه بیرون رفت یا نه گفتند که چنین شخصی داخل خانه ننشاند

در معارضات شیخ ابراهیم با محقق ثانی

و عجب اینکه شیخ ابراهیم با اینکه اجازه از محقق ثانی دارد و با وی مناقضات و معارضات دارد و صاحب
بود و گفته که من دیدم کلام او را در بعضی از کتب او ان خبری که دلالت دارد بر قبح در فضل محقق ثانی
و نسبت داده است العیاذ بالله و از بعضی خفا که نشان جمله از معاصرین است بنحویکه در جمله از مسائل در مقابل
محقق ثانی تالیف کرده و در مقام رد بر آمده است و از آنجمله در مسئله حل خراج است چنانکه مشهور بر طاعت
است پس محقق ثانی رساله در حل آن تالیف فرموده و آنرا نامیده به قاطعه اللجاج و حل خراج پس شیخ
ابراهیم تصنیف کرد رساله که نامید آنرا بسراج الوماجج در دفع لجاج قاطعه اللجاج و مقدس باد و بیل
در این مسئله با او موافقت کرده و تصنیف کرد رساله در صحت نماز جمعه در زمان غیبت مطلقا و در آن
رد نمود محقق ثانی را که در رساله خود واجب دانسته نماز جمعه را بشرط وجود فقیه جامع الشرائط و تصنیف
کرد رساله را در قول بموم منزله در رضا و رد نمود محقق ثانی را که رساله نوشته در بطلان قول بموم منزله
و در یکجای آن رسایل بر صواب نرفته بلکه شیخ ابراهیم خطا کرده -

ایراد محقق ثانی بر شیخ ابراهیم در رد جایزه سلطان

و از بعضی از فضایل نقل شده است که از مشایخ شنیدم که شیخ ابراهیم در کتاب بود و شیخ علی بحسب اتفاق زیاده
آمده بود پس ایشان در رواق آنجناب در پشت سر قبر مبارک با دیگر جمع شدند و شاه طهماسب در آن اوقات
جایزه برای شیخ ابراهیم فرستاده بود و شیخ آن جایزه را رد نمود و عذرخواهی نموده بود که مرا حاجت
باخذ آن نیست پس محقق ثانی شیخ گفت که تو در رد جایزه خطا کردی و مرتکب شدی حرامی با کمرویی
بلکه برای آنکه امام حسن چنانچه معاویه و متابعان او قبول میکرد و تاسی با امام یار واجب است بامتناع و ترک

تاسی یا حرام است و یا مکروه چنانکه در علم اصول سبرین است و یا شاه طهاسب که درجه او کمتر از معاویه است
و تو بالا ترا ز امام حسن نیستی پس شیخ ابراهیم جواب افتاعی گفت و صاحب لور لور گفته که در دست من رساله
افتاد که موسوم بر رساله حایریه بود و از تصنیف شیخ ابراهیم مذکور بود و تحقیق مسئله سفریه و در صد از رساله
ذکر کرده بود که مرا با محقق ثانی سفر بجانب مشهد مقدس رضوی افتاده و بجای سائلی ذکر کرده است که در آن
محقق ثانی را نسبت بخدا داد و از انجمله اینکه عشره طافعه کثرت سفر در آن تالی شرط است یا نه پس ثانی را نسبت
بخود داد و عدم اشتراط ثانی را نسبت بمحقق ثانی داده و در این رساله همین مسئله را نوشته بود و در شیخ علی
نموده و از انجمله از محقق ثانی نقل کرده که اگر کسی بخیر نوبت گس ساری نیابد و در بیرون آوردن آن از
بدن محل تقیه باشد پس فرض اداء صلوة ساقط میشود شیخ ابراهیم این فتوی را نسبت بمحقق ثانی داد
و گفت که من مبالغه در نفی آن کردم و برگشت و اصرار بر همان قول داشته باشم که آنجا با رسیدن است
که نماز ساقط نمی شود و بفقدها ترو نه بفقدها صفت واجب در حال اختیار با جماع علماء و ان مخرج به در کلام
اصحاب است پس من از محقق ثانی اعراض کردم و ان فتوی را در اصل نمودم بر غفلت او و عدم مطالعه
و از انجمله سکه دیگری میان ما صحبت شد و او اینکه محقق ثانی حکم کرده باشی و وضو مجرب بر کسی که غسل
خابت نموده و من در مقام انکار بر ایدم و در این باب مبالغه نمودم و گفتم که مجرب مستحب نیست مگر با سبق
و وضوئی پیش از آن پس محقق گفت که در غسل خابت ضمناً وضو می باشد پس من گفتم که اگر اراده کردی کفایت
غسل را از وضوئی پس وضو منی نیست و اگر غیر این اراده کردی پس از بیان کن پس محقق ثانی
از اقرار حق ابا کرد و بهمان گفته خود مستقر شد پس من از او اعراض کردم پس از آن شیخ ابراهیم ذکر کرد
که روزی داخل شدم در حرم حضرت رضا پس اتفاق افتاد که محقق ثانی با بقیه علماء مانند جمال الملة و الدین پس
محقق ثانی در دفعه اولی در مقام اعتراض بر من برآمد که چرا جواز حکام را قبول نه کردی من گفتم برائے
اینکه مکروه است محقق گفت که چنین نیست بلکه واجب است یا مستحب و مطالبه دلیل از او کردم پس اشتغال
نمود و فعل حسن با معویه و گفت که تاسی ما و حبست و یا مانند و ب نابراختلاف یهین پس من در جواب گفتم
که شبیه در کتاب دروس فرموده که ترک اخذ ان از ظالم افضل است و معارضة نمی کند از اخذ امام حسن
جواز معاویه را زیرا که ان جواز از حقوق ائمه با لا صالیه می باشد پس محقق ثانی منع کرد در اول اینکه ان
کلام در در کس می باشد پس من او را ملزم کردم بر جرحیت پس محقق ثانی با خدا عهد کرد که کلام خود
مقصود دارد و بر استفاده بسوال با افتاده بجواب و شیخ ابراهیم گفته که اگر کراهت طول دادن خود
هر آینه ذکر میکردم اگر آنجا را که میان من و او واقع شد پس از او مفارقت کردم و با حسن حال بخیر گشتم

پس چون نجف رسیدم اخبار متواتره از ثقات و غیر ایشان در و دریافت که لایق بزرگیت پس مقابل
گرم او را بفسد پس امر به پیشه بود تا اینکه او دعوائی علم نمود پس سخنی خودم را بمذول داشتم که رضا شود
بجست و اجتماع و مذاکره و جمیع انواع ملاطفت را نمودم پس ابا که دور نشد پس ازان در آن
رساله مذکور داشت که چون من از این رساله فارغ شدم پس شروع میکنم در نقض رساله فریجه و کشف
اشتباه انچه من در آن دیدم از مباحثات فاعیه مؤلف کتاب گوید که مبادا قریب بن سخنان نظم در ظاهر
یا بد چه شیخ ابراهیم را چه پایه و مایه که با طور جیل تحقیق و تدقیق در مقام معارضه آید و یا در وایره قیل
قال و بحث و جدال بان فذکره ارباب کمال گذارد بلکه او در معلم خانه مجلس فاده و محقق ثانی چون کدک
ایجاد خوانی نماید بلکه اگر تحقیقات آن محضر فضیلت بعد از استفاده از او فهم نماید لازم که فرق
نمودار از فرق دان ساید و امثال انرا این بر بان و مخرجات و هدیانات نشاید نفایش را یا رای آن
که در محضر غرض شد تا بان آید چنانکه تا بدین کلام از کلمات منقول از علامه مجلسی بیاید اگر کوی که چنین
کسی را پس چه مرتبه که حضرت صاحب الامر خانه اش در آید جواب گوئیم که بر فرض صدق مطلبین نشاید بعد
از این جهوات توبه و انابه کرده و شخص کاملی شن باشند و بعضی از فضلا از تلامذه او نزد ملا محمد باقر مجلسی
مذکور داشته که از استاد شنیدم که میفرمود که شیخ ابراهیم را چندی فیضی نبوده و او را رتبه معارضه
معارضه شیخ علی کرکے نبود و این شخص گفته که استادم مجلسی شافیه شنیدم خبری را قبح و فضیلت شیخ
ابراهیم بلکه در بدین اوقات میفرمود زیرا که مجلسی فرمود که من مجموع بخط شیخ ابراهیم دیدم که در آن نوشته بود
که من محقق ثانی شیخ علی افرا کردم و مجلسی میگفت که کجاست و چه نسبت دارد و فضل شیخ ابراهیم از
فضل شیخ علی و تبحر او و علم او و بر اسی شیخ ابراهیم است -

در تالیفات شیخ ابراهیم

از تالیفات انچه سابقاً مذکور شد و از انچه است رساله در شرح عذرمات بیحه که لطافتی دارد و مختصراً هم دارد
و رساله صومیه که فاضل اردبیلی در بحث صوم شرح ارشاد ان رساله را با و نسبت داده و بعضی از
فتوای او را نقل کرده و شرح الفیه شحید اول چنانچه شیخ عزالدین حسین بن عبدالقصد عالمی در عوشی
نمود بر الفیه ذکر کرده و برای او است تعلیقات بر شرایع و حاشیه بر ارشاد که قاضی نور الله در کتاب
مجالس المؤمنین با و نسبت داده و کتاب فرقه ناجیه و طاهرانیکه در تحقیق فرقه ناجیه است و انیکه فرقه ناجیه
الامیه میباشد و کتاب نجات الفوائد و مفردات الروائد و این کتاب در صورت سوال و جواب است
پایین نحو سئل سائل که از انقول که از تالیفات او است شرح اسماء الحسنی که طویل الذیل و جید القواعد است

و از آن وراعت یافت در سنه هجری و چهار و رساله در شکایات و اجازه هم نوشته است برای ساگر
خود امیر معزالدین محمد بن نقی الدین حسینی اصفهانی و از آن اجازت طلبید که شیخ علی بن هلال خراسانی
عمومی شیخ ابراهیم است و ایضا شیخ ابراهیم اجازت برای شمس الدین محمد بن حسن استرآبادی نوشته است
و در آن اجازه گفته که جماعتی از فضلا بمن اجازت داده اند و اتفاق ایشان شیخ ابراهیم بن حسن شصیر
با این وراعت از شیخ علی بن هلال خراسانی و تالیف آن اجازه سال هجری و ست بود در ایام مجاورت
نخف و از جمله تلامذه شیخ ابراهیم قطیفه است سید شریف الدین حسینی مرعشی تشری که والد قاضی نواز الله
تشری صاحب کتاب مجالس است و از جمله شاگردان او نیز نعمت الله علی است -

در احوال فخر المحققین محمد بن الحسن

فخر المحققین محمد بن الحسن بن یوسف ابن مطهر الحلی پدر نور و افتخار امام مطهر و سلطان علماء اعلام و
فضلا و سلا و عظام است و در زکاة و فطانت از احوال به روزگار و عجب نیکه او خود مجتهد و پیش از ظهورش ظاهر الدین محمد
نیز مجتهد و پیش از حسن علامه و جدش یوسف از مجتهدین و عم او رضی الدین علی بن یوسف از مجتهدین و پسر
عمش قوام الدین محمد بن علی بن یوسف از مجتهدین و دو پسر عمه اش از مجتهدین یکی عمید الدین بن عبدالمطلب
بن محمد بن علی الاعرج الحسینی و پسر سید عبد الله مزبور را پسری بود اسمی سید حسن و ایشان همه از مشایخ
اجازه اند و حال پدرش محقق نیز از مجتهدین و فبارک الله من الخالقین و در خارج شهرت دارد و در کتب
علامه و ده نفر مجتهد بودند و شیخ شهید در بعضی از اجازات خود در مدح فخر المحققین نوشته است

در تالیفات فخر المحققین

در مقام تعداد مشایخ خود منهم الشیخ الامام سلطان العلماء منتظمی الفضلاء و لهبلاء خاتمه المجتهدین فخر الملک
والدین ابوطالب ابن الشیخ الامام السعید جمال الدین بن المظفر که فی عمره مذکور جعل مینه و بین الحائز
سدا و برای او است از تالیفات شرح قواعد که آن را ایضاح القواعد نامیده در حل مشکلات قواعد
و شرح خطبه قواعد و اجوبه مسائل حیدریه و رساله فخریه و نهیت و حاشیه ارشاد و کافیه در کلام و
کتاب ارشاد و المشرعین و هدایه الطالبین و در مدح این جناب همین بس که همراه پدرش در مجلس
شاه خدا بنده با علماء و فاضلین مباحثات داشته و همه را ملزم ساخته -

در اجتهاد فخر المحققین

و اجازه دارد از پدرش علامه و عمش رضی الدین علی بن یوسف و اگر چه در خارج چنان شهرت
یافته که علامه قبل از بلوغ بدرجه اجتهاد رسیده لیکن این سخن غلط مشهور است پیش از فخر المحققین

بلوغ بدرجه اجتهاد رسید چنانکه انجباب در شرح خطبه کتابخانه فرموده که من در مدت پدرم مشغول
بتحصيل علوم از معقول و منقول شدم و بسیاری از کتب اصحاب ما را در نزد او قرائت نمودم و از او آموختم
کردم تصنیف کتاب قواعد را و بعد از ملاحظه تولدش و تاریخ تصنیف قواعد معلوم میشود که عمرش در آن زمان
کمتر از ده سال بوده و تعجب شایسته آنی از آن در حاشیه قواعد در موقع خود نیست چه در ترجمه فاضل مکتب
سابقاً مذکور شد کسانی که قبل از بلوغ بدرجه علم و کمال و اجتهاد رسیدند و تاریخ ولادت فخر المحققین
شب دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول شصت و هشتاد و دو بود و وفاتش در شب جمعه پانزدهم شهر محرم
السنه الفی ستمه هفتاد و هفتاد و یک و عمرش بنا بر این هشتاد و نه سال خواهد شد و علامه با و وصیت کرده که کتب
را که ناقص است از تالیفات علامه فخر المحققین انهار را تمام کند و شاید بدین سبب فخر المحققین با این کنیه عمر قلیل
التالیف بوده یعنی تالیفات پدرش را تمام میکرد -

در مسئله اختلاف که در میان فخر المحققین و علامه

و بعضی از علماء نوشته اند که شخصی بخیرت علامه رسید و بانجباب عرض کرد که من در مدت دوازده
سال پیش از دخول وقت بنیت وجوب وضو گرفته ام و بان وضو نماز نگذاختم و نماز قضائی نیز
در وقت ندانستم اکنون فهمیدم که رأی شما آنست که قبل از دخول وقت بی اشتغال ذمه بنماز قصد وجوب
نمی توان کرد آیا نمازهای که درین مدت کرده ام صحیح است یا باطل علامه فرمود که آنچه نمازهاییکه
که درین مدت با چنین وضو ساخته و خیر بطلان است اکنون قضاء انهار را بعمل بیاور پس آن شخص
از خدمت علامه بیرون رفته و در اثنا راه با فخر المحققین رحمه الله تعالی ملاقات کرده فخر المحققین از
حال و استفسار فرموده آن شخص مراتب را بعرض و رسانید فخر المحققین فرمود که علامه در این فتوای
خطب فرموده بلکه آن نمازیکه با وضوی اول گذاردی قضائی از ابعالی و در بقیه نمازهای صحیح است
زیرا که چون نماز وضوئی اول فاسد گشت پس ذمه تو مشغول بنماز قضای پس از آن هر زمانه
که در آن وضو می ساختی این قضای نماز ذمه تو بود و نیت وجوب عیناً نداشت پس آن شخص
با دیگر بخیرت علامه رسید و مراتب را معروض رآی او داشت علامه علی الله مقامه فتوای
فخر المحققین را بخین و بخطائی خود در آن فتوای اعتراف فرمود رضی الله عنهما بجاه الایمه الطاهرین -

در احوال قطب المحققین

فر محمد بن محمد الرازی البویه قطب الدین علامه نهامه قطب وحی فضیلت و دریای موج
علوم حقیقت و شریعت و طریقت خورشید فضیلتش از مطلع شرح مطالع طالع و حکمات حکتش از افق

کتاب نکات ساطع و قواعد اساس فقہ ان بزرگوار از حواشی قواعد بایرون و میزان علم و اوز شرح شمس الدین
 غلام شہید ثانی در اجان شیخ حسین باین عبارتش مدحت سید بحر عالم نجم الدین سلطان الحقیقین و اکبر
 الدقیقین قطب الملة والدین و نسب شریف و چنانکه از بعضی از اجازات محقق ثانی غلام شہید و تسلسلہ ترقی
 سلاطین آل بویہ منتفی میشود و بعضی از سلاطین فقہا قطب الحقیقین را از احفاد ابن بابویہ دانستہ اند
 و این بخط است و بر متبع محقق نیست مولد و منشا او دارالمؤمنین و رامین و رست بعد از تلذ و نزد جمعی از
 علماء روزگار و اعلام علامہ شہر شرف تلذ علامہ ادوار شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر ہے
 مشرف گردیده و کتاب قواعد الاحکام علامہ را بخط خود نوشته و بر او قرائت نموده و بر طبع نسخہ که اہل
 در ولایت شام نزد بعضی از فضلا موجود است صورت اجان بخط علامہ برین وجه موجود است کہ قر
 علی اکثر هذا الكتاب الشيخ العالم الفقه الفاضل المحقق المدقق زین العلماء والافاضل قطب الملة والدین محمد
 بن محمد الرازی ادام الله ايماءه قرانه بحث و تدقيق و تحرير و تحقيق و استبان عن مشكلاته و اسو فم معظم شهابه
 فبينت له ذلك بيانا شافيا و قد اخذت له روايه روايه هذا الكتاب يا جمعه و روايه جميع مصنفاته و رواياته و ما
 اخبره روايه و جميع كتب اصحابنا السابقين رضوان الله تعالى عليهم جميعين بالطرق المتصلة مني اليم
 فليرو ذلك لمن شاء و احب على الشروط المعبره في الاجازة فهو اهل لذلك حسن الله عاقبه و كتب العبد الفقير
 الى الله تعالى حسن بن يوسف بن مطهر الحلي المصنف لكتابي ثلث شعبان المبارک من سنة ثلث عشر
 و سبع مائه بنا حبه و رامین و احمد الله و حمد و صلى الله على سيدنا محمد النبي و اله الطاهرین و قطب الحقیقین
 بعد از وفات سلطان ابوسعید و وزیر او و اخراج غیاث الدین محمد که مرے اہل فضل بود بجانب شام شت
 و شیخ تقی الدین سبکی کہ از فقہا شافیه بود با او در مقام معارضہ برآمد و در توجہ بعضی از احادیث معارف
 میان ایشان منعقد گردید و چون یکی عبارت سبکی خود را در میزان مناظرہ او سنجید و دید کہ در میان اہل شام
 سبکی خواهد گردید بالضرورة طریق صحیاتی و مکابر پیچوده و قطب بعد فہم مقاصد شرع و وقوف بر طواہر
 نسبت داد و قطب چون مال حال چنان دید خود را از مناظرہ او باز داشت و انتقام او را بجہل و دوا
 گذاشت و در طبع قواعد شیخ شہید محمد بن مکی اعلی الله درجہ بخط شریف او مذکور است کہ در دمشق نجد مست
 علامی قطب الدین رسیدم و را بحری دیدم بے پایان و اجان آنچه کہ او را جایز بود من لطف نمود و شبہ
 امامی مذہب بود و تصریح بان سیفر مود و انقطاع و باز گشت ابو جمال الدین بن المطهر کہ فقہ اہل البیت
 علیہم السلام بودہ معلوم است و تاریخ وفاتش در دوازدهم ذی القعد از سال ہفت صد و ششت
 و شش اتفاق افتاد و در فضاء قلعہ باونماز گذاردند و بسیار از اعیان و شوق جہت نماز و حاضر شدند

در صالحیه او را دفن کردند و بعد از آن او را بموضع دیگر نقل نمودند و عجب است از تشدید اول که گفت در آن شب
فی کونه امامیا مگر احتمال آن میرفت که او رفع شک نماید و از ناب علم هم ازین کلام تشدید اول تعجب کردند
و از جمله تالیفات آن بزرگوار است کتاب محاکمات میان شراح اشارات و حاشیه بر اشارات اصغر موسوم به
الاصداف ایضا حاشیه بر کشف الکبر موسوم به تنجیه الشراف و رساله تحقیق کلیات و رساله در تحقیق مباحث تصور و
و تصدیق و حواشی غیر مدونه بر کتاب قواعد علامه و مسموع شده که بعضی از علماء انرا جمع کرده و تدوین
موده و کتابی علیحدّه ساخته و آن موسوم است بحاشیه قطبیه و شرح بر کتاب طالع و منطق و سید شریف بر
آن حواشی نوشته و از حکیم فاضلی شنیدم که دوازده حاشیه بر حاشیه میر بشیر شرح طالع نوشته اند و
کتاب شرح شمسیه و منطق و انرا بنا بر آنش خواج غیاث الدین نوشته و بر آن شرح حواشی بسیار نوشته اند
مانند میر سید شریف و عماد واحد و داود میر غیاث الدین و ملا خلیل و سید علی بکابی و محمد الدین و غیر
ایشان و مولف کتاب نیز بر آن حواشی غیر مدونه است و چون ملا سعد فقارانی شرح بر شمسیه
نوشته بود بنا بر این شرح قطب الدین متروک شد و طلبه بخواندن شرح فقارانی استعجال نمود
بسید شریف که از تلامذۀ قطب الدین بود حاشیه بر شرح شمسیه است و دانش قطب المتحققین نوشت
پس دوبار بر آن کتاب محفل عماد و طلباب و تدریس اصحاب شد و شرح شمسیه سعدیه متروک گردید.

در احوال علامه حلی

فتح حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی رحمه الله دار کرامته ملقب بجمال الدین و معروف
بایه الله فی العالمین مرکز دایره شرح متین و قطب کمره دین مبین و منتهای فضایل اولین و آخرین
و مؤسس قواعد ارباب حق و یقین و تذکره خواطر مومنین و تبصره مجتهدین و ساکن مناجای یقین و منهاج
کرامت اگر مین است و سید مصطفی تفریشی در کتاب نقد الرجال گفته که بنابر طرم می آید که انجیاب وصف کنم
پس کتابم وسعت وصف علوم و تصانیف و فضائل و محامدا و راندارد و یرائی او بیشتر از بقا و کتابها

در احوال وفات علامه حلی

و میرزا محمد در کتاب رجال گفته که حسن بن یوسف بن علی بن مطهر ابی منصور علامه الحلی المولود بسکن
محامدش بنیش از آن است که احصاء شود و مشهور تر از آنست که مخفی گردد و مولدا و نوزدیم شهر رمضان المبارک
از سال چهل و هشت است و وفات او در شب شنبه یازدهم محرم الحرام از سال هفتصد و بیست و شش
و بنا بر این عمرش هفتاد و هفت سال و سه ماه خواهد بود و لیکن قاضی نور الله در کتاب مجالس نوشته است
که ولادتش در بیست و نهم رمضان از شش صد و چهل و هشت است و فانش در روز شنبه بیست و یکم محرم

از مقصد و بست و نش و است و انجاء تبیین فقه و کلام و اصول و عربیت و سایر علوم شریعتیه از فقه
 اهل البیت عجم الدین ابو القاسم جعفر بن سعید حلی لقب بحقیق اول که خال علامه است و در نزد پدر بزرگوار
 شیخ سید الدین یوسف بن المطهر منوره و مطالب حکمت را در خدمت استاد الشیخ خواجہ فیض الدین طوسی
 و علی عمر کاظمی قزوینی شافعی و محمد بن محمد بن احمد که خواهر زادۀ ملا قطب عالمه شیرازی و دیگر ایشان علمای

و در تاریخ حافظ ابرو و غیران مذکور است که چون بطلان مذہب خود علی الاجمال و خواطر
 سلطان ابو بکرت محمد خدا بنده قرار گرفت باحضار علماء امامیه فرما ندا چون علامه با دیگر علماء حاضر شدند
 مقرر شد از جانب اهل سنت و جماعت خواجہ نظام الدین عبدالملک مزاعنی که فضل علماء رتشافیه بلکه افضل
 علمای اهل سنت بود با جناب علامه مناظره نمایند و علامه با خواجہ مزبور مناظره نمود اثبات خلافت بطلان
 میرالمومنین و ابطال دعوائی مذہب او به براین قاطعه و دلایل ماطعه نمود و

چنان مذہب امامیه را بروی صحن ظاهر ساخت که راه تشکیک حدی از حاضران نماند و خواجہ نظام الدین عبدالملک
 چون ادله جواب شیخ را شنید گفت که قوه ادله بغایت ظاهر است اما چون سلف بر راهی رفته اند
 و خلعت جعته الحام عوام و دفع تفرقه کلمه اسلام بر دۀ سکوت بر اظهار نفرتش ایشان پوششیده اند
 مناسب است که بتاک ان ستر ننمایند و طعن بر ایشان ننمایند و حافظ ابرو چون از غایت تعصب
 خواسته که تصریح به غیر عبدالملک نماید چنین گفته که میان شیخ جمال الدین و مؤلف نظام الدین عبدملک
 مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین در احترام و تعظیم او مباهت نمودی و آنچه در السنه معروف
 است که شاه خداینده را زوید بود که بدان نهایت تعلق داشت پس بحسب امری سه او را طلاق در یک مجلس گفت
 منعیان و اند با را خواست ایشان گفتند که محتاج مجلس است و بمجلس رجوع نتوان کرد پس سلطان که
 که ایام مذہبی در اسلام است که از اجابت بخت گفتند نیست مگر شیعه و در خافیه قلیه میباشد پس سلطان نشان ایشان
 خواست گفتند چند نفر از علماء ایشان در عده می باشند که رئیس ایشان علامه است پس سلطان با حضار
 علامه با نهایت اجلال امر کرد چون حاضر شدند در مجلسی که علماء و سلطان حاضر بودند علامه وارد شد
 و نعلین خود را در زیر بغل گرفت و مجلس درآمد و سلام کرد و سلطان و حاضران را اینچنین پند نیاورد پس
 بعضی از علماء عاتیه بجهت اینکه او را در قول در و دشمن سار و سب اعتبار در نظر سلطان نمایند ما گفتند
 که سجده برای سلطان نکردی و نعلین را بمجلس آوردن خارج از قوانین ادب و رسوم است علامه گفت
 که اجماع ما و شماست که سجده برای غیر خدا روا نیست و خدا فرموده انما اعبدکم بوجوه فاسدوا انما نعبد الله و نحن مسلمون

که رسول خدا در جامی مسمان بود و مردم مذہب نعلین مبارک این جاب را در دیدند و در اینجا چو مردم مذہب حضور داشتند من خوف ان نمودم که نعلین مرا بهم بزدند علماء گفتند که شما عجب خیر از مذہب و رؤوسای مذہب هستید مردم در زمان رسول خدا نبود بلکه قریب بعد از آن بعد از پیغمبر بوده علامه گفت که من سهو کردم ح مذہب این سرقه را نمودند علماء گفتند که ا بعد از او بوده پس علامه بن نسبت را پیش مذہب داد و از آن پس ح مذہب داد و همان جواب شنید علامه گفت چون اینها در زمان پیغمبر نبود پس کجا این مذہب احدث کردند و در زمان پیغمبر این مذہب نبوده پس در این کار ملزم ساخته و حکایت را بدین پنج اخوند ملا محمد نقی در رؤفیه این شرح من لایحضر نوشته و در باب سطلاق در یک مجلس سخن گذشت علامه هادیان را ملزم ساخت و علامه دوران ایام مجلس و سی آراسته علماء عامه نیز بدرس او حاضر میشدند و از لطایف کلماتی که علامه را در جواب سید موصی میگوید که عظم علماء چنانکه بود و واقعه انیکه روزی در مجلس سلطان بناظره مخالفان اشتغال نمودند و بعد از اتمام مطلب خود بر ستم شکر گذاری خطبه مشتمل بر چهار آیه صلوات حضرت رست پناهی وال دلایت مالی ادا نمود چنانچه در مذہب امامیه جایز است صلوات بر آل بر سبیل افراد فرستاد سید موصی چون در اوله علامه شوالست و خلی نماید در اینجا بناظره عرض کرد که شما را چه دلیل است بر جوار صلوات بر غیر جابعت انبیا علامه در جواب گفت که دلیل بن آیه کریمه الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انما ابتلوا وانا الیه راجعون اولیک علیهم صلوات من ربهم ورحمتهم انشید از غایت عناد در جواب گفت که علی بن ابی طالب و اولاد او را چه صیبت رسیده است علامه مصائب مشهوره اهل بیت را بطور واکذاشته بجهت زیادتی انفعال او گفت که چه صیبت بدتر از این باشد که مانند تو فرزندی از ایشان بمرسیده که تفصیل بعضی را بر ایشان میدهی و بجزایر گرویس از جلال را بر ایشان مینوی حاضران از قوه پرمیبه جناب شیخ علامه تعجب نمودند و بر آن بخندیدند

و رباعی از شعر علامه

و بعضی از فضلا شعرا که در آن مجلس حضور داشتند این دو بیت را در شان ان سید نظم کردند
 اذ العلوی تابع ناصبتا بذممه فامومن ابیه و کان الکلب خیرا منه طبعاً لان الکلب طبعاً ابیه فیہ
 و سید نعمت الله خرابری این رباعی را از علامه نقل کرده سلفی فخرت شهودا ربیع دشمود کل قضیه اثنا
 خفقان قلبی و اضطراب مفاصلی و شجوب لونه و اغفال لسانی و مراد محبت خدا تعالی است و در
 تذکره شیخ نور الدین علی بن عراف مصری مسمو است که چون شیخ نقی الدین بنی که از علماء اهل بیت

محاصر علامہ و غایبانہ با اواخر انکاری داشت -

در محتاجہ نمودن با علامہ

و بعضی از مفسرین میگفت پس علامہ این بیات را نوشتی با و فرستاد لو کنت تعلم کما علم الکونین
طرز الکتب صدیق توکل العالم لکن جہلت فقلت ان جمیع من یحیی خلاف ہواک لیس العالم شیخ شمس الدین
بن محمد بن عبد الکریم موصی در جواب علامہ این قطعہ را نوشتہ یا من یوہ فی السوال سفطا ان التکرار
الزمت لیس بل لازم ہذا رسول اللہ تعلیم کما علمو و قد عاواہ جل العالم و جواب شمس الدین واضح است
زیر کہ علامہ خطاب بہ نقی الدین کردہ و موجبہ جزئیہ ادا نمودہ و این موجب سالیہ جزئیہ آورده و سالیہ
جزئیہ نقیض موجبہ جزئیہ نخواہد بود پس این نقض ظاہر الرفع است -

مطایبہ علامہ با پنا

گویند کہ روزی بنائی مشغول بہ بنا بود و علامہ در خدمت پدرش ایستادہ بود ناگاہ قطرہ از گل بر روی
علامہ آمد بنا گفت کہ ایکاش من انگل بودم پس علامہ بالبدیہہ پدر خو گفت کہ بقول الکافرا لیکتبی
مطایبہ علامہ با محقق

معروفست کہ علامہ در حال طفولیت در خدمت خال خود محقق درس میخواند و گاہی میگرفت محقق از عقب
او روان میشد کہ او را بگیرد چون نزدیک میرسد علامہ آہ سجدہ را تلاوت میکرد و محقق سجدہ
میرفت علامہ فرصت غیبت کردہ میگرفت و شاید این آریاتہ تقدس و احتیاط محقق باشد چہ سجدہ برائے
سمع واجب نیست بلکہ در صورت استماع واجب است و در این مقام محقق سماع میکرد نہ استماع
پس از زیاتہ احتیاط سجدہ نمیداد محقق استماع میفرمود بجنہ تحصیل ثبوت و یا اینکه مذہب محقق در آن
وجوب سجدہ بود برائے سماع و اللہ العالم -

احوال کرامت علامہ در دیدن حضرت جلالہ

و کرامت علامہ اعلیٰ اند مقام بسیارست در اینجا چند کرامت ذکر می شود اول خبریست کہ در کتاب
مجلس قاضی نور اللہ مذکور و در اسناد و افواہ مشہورست کہ یکبار از علماء کہ در بعضی از
مقنن علی استاد علامہ بود کتابی نوشتہ بود و در مجلس انرا ہدائی مردمان
مینخواند و ایشان را اضلال میکرد و از بیم اینکه مبادا کسی علماء و قوادان نماید از یکسے نمی داد
کہ انتساب نماید و علامہ ہمیشہ جملہ می نگذشت کہ انرا بدست آورد و ان نماید لاجرم علامہ ارشاد کردی را
وسیلہ التماس عاریتہ کتاب مذکور نمود چون ان شخص خواست کہ یکبار دست زبرد بسینہ التماس او بند

گفت که سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاد و یکشب پیش کسی نگذارم علامه همانقدر را نیز غنیمت دانسته کتاب را بگرفت و بجانانه برد که در آن شب بقدر امکان از آنجا نقل نماید و چون بکتاب این اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت عجب آب بر جناب علامه غلبه نمود پس ناگاه حضرت صاحب الامر پیداشده و بعلامه فرمود که کتاب را بمن گذار و تو خواب کن پس علامه بخوابید و چون بیدار شد آن نسخه بکرامت حضرت صاحب الامر تمام شده بود و مولف کتاب این حکایت را از اولد ما قدم و بعضی دیگر بدین قسم شنیدم که مولف آن کتاب یکی از معاصرین علامه بود از عامه و علامه یکی از تلامذع خود فرمود که در نزد آن عالم تلمذ کرد تا اطمینان از او حاصل شود و یکشب کتاب را باو عاریت داد و علامه در آنساخت و یار و آن شروع نمود تا وقت سحر بے اختیار و از خواب بوده و قلم از دست افتاد چون صبح شد بیدار شد و انفسوس بایخورد که چرا خوابید و کتاب را انجام نداد چون بکتاب نگاه کرد ندکه مجموع کتاب نوشته شده و در آخر آن نوشته است کتبه م ح م و بن الحسن العسکری صاحب الزمان۔

در کرامات علامه

کرامت دوم خیریت که شیخ اسد الله کافینینی در کتاب تعابیس بروجه احوال نوشته و آن نیست که در خواب دیدند که قیامت برپا شده و علامه حقه بر چند علماء مقدم است۔

کرامت سوم خیریت که در اسناد و اقوال در نهایت شهرت و این فقیر مولف کتاب از اخوند ملا صفر علی لاهیجی سابق الذکر شنیده ام که حکایت میکند و از استادش مرحوم میرزا قاسم محمد بن غاسق علی صاحب مناهل که او میفرمود که علامه در شب جمعه زیارت حضرت سید الشهدا میرفت و تنها بود و در دراز گوشه سوار بود و تازیانه در دست مبارکش بود در آنثناء راه شخصی غریب پایده بهمه راه علامه افتاد و باهم بکلامه مشغول شدند چون قدری باهم سخن گفتند بر علامه معلوم شد که این شخص مرد فاضلیست پس در مسائل علمیه باهم صحبت داشتند علامه فهمید که آن شخص بسیار صاحب علم و فضیلت و متبحر است پس علامه مشکلاتی که بر اوست او در علوم مانده بود یک یک را از آن شخص سوال میکرد و آن شخص حل مشکلات معال او مینمود تا آنیکه سخن در مسئله شد آن شخص فتوای گفت علامه منکر آن شده و گفت که حدیثی بر طبق این فتوا نداریم آن مرد گفت که حدیثی درین باب شیخ طوسی در تہذیب ذکر کرده است و شما از کتاب تہذیب خود از اول فلان قدر بشمارید پس در فلان صفحه در فلان سطر این حدیث مذکور است علامه در حیرت شد که این شخص که باشد پس از آن مرد پرسید که آیا و این زمان که غیبت کبری است میتوان حضرت صاحب الامر را بدیدان در این هنگام تازیانه از دست علامه افتاد و پس آن حضرت خم شده تازیانه را از زمین برگرفت

و در میان دست علامہ گذاشت و فرمود چگونه صاحب الزمان را نمیتوان دید و حال نیکه دست او در میان دست توست پس علامہ بی اختیار خود را از دراز گوش انداخت که بانی این جناب را ببوسد پس غشی نمود و چون بجا اسر آمد کسی را ندید پس بعد از نیکه بخانه برگشت رجوع بکتاب تہذیب نمود ان حدیث را در همان ورق و همان صفحہ و همان سطر کہ ان حضرت نشان داده بود یا و علامہ بخط خود در حاشیہ کتاب تہذیب در ان مقام نوشت کہ این حدیث انجیر نیست کہ حضرت صاحب السلام بآن خبر داد و ورق و صفحہ و سطر این کتاب را نشان داد و اخوند ملاصفہ علی میگفت کہ استاد مرحوم آقا سید محمد میگفت کہ من بآن کتاب دیدم و در حاشیہ این حدیث خط علامہ را دیدم کہ بعضی بآن نوشتہ بود کرامت چہارم انیکہ انجناب الزام مخالفین مجلس سلطان نموده و ہمہ علمای الزام کرده و مغلوب ساخته و پادشاہ خدا بندہ با اکثر اعیان و بسیاری از اہل ای این را نیز بیک علامہ شیعہ شدند و سلطان حکم کرد کہ اسامی چہارہ معصوم را برداریم و دنیا نقش کردند و مساجد را نیز حکم کرد کہ نقش اسامی امامان شیعہ فرین نمایند گویند کہ ملا حسن کاشی ہمراہ علامہ در ان سفر بودہ و او مرد ظریف بود پس پادشاہ بغداد بقضیہ الزام مخالفین معروض داشت کہ من دو رکعت نماز بذهب فقہائے میخواتم و دو رکعت نماز ہم بذهب جعفری میخوانم و عقل باو شاہ را حکم میسازم پس ملا حسن گفت کہ یکے دیگر از فقہائے جایز می دانند کہ با شراب وضو ساختہ شود و ہمچنین میگویند کہ پوست سگ سبب باغت پاک میشود و جایز دانستہ کہ سبب حمد و سورہ یک آیت خواندہ شود اگر نیز حمد باشد و جایز دانستہ کہ بر بنیاست سگ سجدہ کنند و جایز دانستہ کہ بعضی سلام بعد از تشہد شرطہ صادر کنند پس ملا حسن از شراب وضوی ساخت و پوست سگ پوشیدہ و سرکین سگ را سجدہ گاہ کرد و بیکے گفت بوی من و دیگر سبب کہ معنی آیت مدامتا نیست کہ یک آیت ہست پس کوع و سجود بر سرکین سگ کردہ و رکعت دیگر را نیز بہ طور نمودہ پس تشہد خواند و بعد سلام شرطہ از دہر خارج کردہ و گفت کہ این نماز بہت از ان پس با خضوع و خشوع تمام دو رکعت نماز بنا بر مذہب خود ادا کردہ سلطان گفت کہ معلوم است انیکہ اولے نماز نیست بلکہ نماز موافق عقل و ادب بآن نماز ثمانیت -

کرامت پنجم انیکہ مانند علامہ کسی کثرت تالیف نہ داشتہ باینکہ انجناب مشغول بتعلم و ہمیشہ اشتغال بتدریس داشت و سفر را کردہ و با ملوک و اعیان و اعظم مصاحبت و مراودت داشتہ و با جمہور مناظرات و مباحثات بسیار نمیدہ با اینحال تالیفات او را موزوع و تقسیم بر مدت عمر او نمودند ہر روز سے یک جزو شد و معروف انیکہ ہر روزی ہزار بیت شد و این نہایت کرامت است بلکہ بعضی گفتہ اند

که با قصد تالیف کرده و شیخ محمد الدین طریقی در کتاب مجمع البحرین در ماده علم نوشته که با قصد
تالیف کتاب تالیف بخط علامه دیده شده بغیر از آنچه از تالیف انتخاب بخط دیگرست یافته شده و گفته شده که هزار کتاب
جله زیاده از آن تالیف علامه است و این گرامتی است که بالاترین گرامت است و آنرا در مجلس
ذکور شده که علامه را روزی هزار بیت تالیف است انتخاب فرمود که تالیفات ما هم کمترین یکی از تلامذه
گفت که فرق است که از شما تالیف است و از علامه تصنیف انتخاب تصدیق کرد و لیکن انصاف آنکه کتب
مجلسه اکثرش تصنیف است مانند کبار و غیره و مسبوغ شد بلکه در بعضی از کتب مذکور است که علامه ایشان
روزی هزار بیت تالیف را از علامه تبعه دانسته اند و بدین سبب انگار نموده اند و تفصیده اند
که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم باینکه اگر امثال این نسبتها با آنها دهند
با علم مبدء و نفع النیان باین نشان از اقبال نیامند -

غرائب منطوق که از تالیفات خلکان

چنانکه این خلکان شامی و ریائی خود در ترجمه شام بن سائب کلبی کتاب از کلبی مذکور نقل کرده گفت
که قرآن را در مدت سه روز حفظ کرد و در یک خط ترجمه محمد بن قاسم معروف باین انباری چنین گفته است
که او حفظ داشت صد و بیست کتاب در تفسیر قرآن یا سندهای آنها و همچنین سید هزار شعر شواهد قرآن
و با آنها تصنیف بسیار داشت که از آن جمله است غرائب السعدیه که چهل و پنج هزار و رست و شرح
کافیه و هزار ورق و کتاب معانی قریب هزار ورق و احوال ایام احوال جاهلیت در مقصود ورق
و غیر اینها و در ترجمه عبدالرحمن بن علی مشهور باباب الفرح بن جوزی چنین گفته است
که کتبش بیشتر از آن است که شمرده شود و بخط خود بسیار نوشته است بحدی که بعضی گفته اند که اجزای نوشته
او را جمع کرده بر عمرش تقیم نمودند و هر روزی نه جز شد و هر جزوی موافق تصریح بعضی عبارات
از پانصد بیت است بحساب کتاب او این چیز نیست که عقل و قبول نمیکند چه نه چهار هزار و پانصد
بیت میشود و اینقدر کتابت کسیر نیست چه رسد تصنیف اما روزی هزار بیت کتابت ممکن است بلکه
بیشتر هم امکان دارد و مولف کتاب را اعتقاد آنکه روزی هزار بیت کتابت کنم بسیار دماغی بسیار
نیما اگر کسی بخواند و من بنویسم پس تصنیف آن هم ممکن است بشما شایع هم وجود دارند و بعد نسبت
که قدری از آن تصنیفات را علامه در شب کرده باشد نیما بعضی از آنها شاید با عانت حضرت قائم باشد
چنانکه در روایت کتاب عامه که سابقا گذشت و این جوزی را اشعار بسیار است تا اینجا کلام این خلکان بود
و فاضله دیگر گفته است که محیی بن عدی منطوق بدست خود کتب بسیار نوشت تا در یک شبانه روز صد ورق نوشت

و حلی بن عبد الله شری قرآن را حفظ نمود و در وکیلگی شش ساله بود و بیست ساله بود و بیست و پنج روز شب روز می گرفت در میان آنها پنج افطار نمیداد و ظاهر این بود که شغل او در تصنیف و وصیت و تفسیر او در تالیف طریق داشت آن بود که هر چه خاطرش میفتاد می نوشت و در ج میفرمود بی آنکه مراجع با قوال و افکار متقدمه خود نماید اگر چه مخالف با افکار متقدمه اش بود برای این مرحله مخالفین در انتخاب طعن زده اند و این سخن از درجه اعتبار ساقط است چه مناسط در حال انداد با علم با او با طعن است و تجدید رای حسن است برای مجتهد چنانچه شیخ الطائیف شیخ محمد بن حسن طوسی به پنج علامه بود در تالیف و تصنیف و اختلاف و اقوال و علامه اعلی الله مقامه در کتاب خلاصه رجال در ترجمه خود گفته

در تالیفات علامه

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر سیم مضمومه و ظاهر غیر معجمه و بانی مشدده و دارا و اخر ابو منصور علی المولود و المسکن مصنف کتاب برای او کتبی است که از آنجمله است کتاب منتهی المطلب در تحقیق مذنب که مثل آن نیست و است ذکر کردیم در او جمیع مذاهب مسلمین را در فقه و ترجیح دادیم آنچه را که اعتقاد کردیم بعد از ابطال حج کسانیکه با مخالفان در آن نموده اند انشاء الله تعالی خواهد نام شد عمل کردیم در آن تا حال که ماه ربیع الاخر از سال شصت و نود و سه است در هفت مجلد ۲ کتاب تلخیص المرام در معرفت احکام ۳ کتاب تحریر الاحکام الشرعیة بر مذهب امامیه نیکوست و خوب است که استخراج کردیم در او فروع و غیره که سبقت نگرفت ما را بسوی آن باختصار آن مولف گوید که سائل تحریر بنشان در آمد صد و شصت هزار مسئله ۲ کتاب مختلفه الشیعه در احکام شریعت که ذکر کردیم در آن اختلاف علماء ما را به تمام ذکر کردیم حجت هر شخصی و ترجیح آنچه ما بدان رفیقیم ۲ کتاب تبصره المصلین فی احکام الدین مولف کتاب گوید که کتاب تبصره را چنانکه بعضی شماره در آورده اند شصت و شصت هزار مسئله کتاب استقصاء لا اعتبار در تحریر معنی اخبار ذکر کردیم ما در این کتاب هر حدیثی که ما رسیده است بویست که دریم ما در هر حدیثی بر صحت سند و ابطال آن و هر چه محکم است و هر چه شبهه است و آنچه مسلم است بدان متن از مباحث اصولیه و ادبیه و آنچه استنباط میشود از من و احکام شرعیه و غیر آن و آن کتاب است که مثل آن عمل نشده است، کتاب انوار که ذکر کردیم در آن هر یک از احادیث علماء ما را و اگر در حدیث هر حدیثی را که متعلق است در بابش ترتیب دادیم هر فنی را بر ابوابی ابتدا کردیم در او از آنچه روایت شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن آنچه روایت شد از امیر المومنین علیه السلام

و پنجمین تا اخر انجمنه علیه السلام ۸ کتاب در و مرجان در احادیث صحاح و حسان و کتاب ثناب میان
 اشعریه و سوفسطائیه ۱ کتاب پنج الایان و تفسیر قرآن که ذکر کردیم در آن لمحض کشف و تبیان و غیر
 اخبار ۱۱ کتاب انش و جیز در تفسیر کتاب عزیز ۱۲ کتاب ادعیه فاخره که از عمرت طاهره نقل شده
 ۱۳ کتاب مکت بدیه در تحریر ذریعه در اصول فقه ۱۴ کتاب غایه الوصول در ایضاح السبیل و شرح
 مختصر شتی السوال و الامل در اصول فقه ۱۵ کتاب مبادی الوصول بسوئے علم کلام و علم
 اصول ۱۸ کتاب شرح المراد و شرح تجربید الاعتقاد در کلام ۱۹ کتاب انوار المملکت و شرح فضی
 یاقوت در کلام ۲۰ کتاب نظم البراهین در اصول دین ۲۱ کتاب معارج الفهم و شرح نظم ۲۲ کتاب
 اسماط المفیده در تحصیل عقیده ۲۳ کتاب غایه المرام در علم کلام ۲۴ کتاب کشف الفوائد در
 شرح قواعد عقاید و کلام ۲۵ کتاب منهای حاج در مناسک حاج ۲۶ کتاب تذکره الفقهاء ۲۷ کتاب
 شهذیب الوصول بسوئی علم اصول ۲۸ کتاب قواعد و مقاصد و منطق طبیعی و انقی ۲۹ کتاب
 اسرار الخفیه در علوم عقلیه ۳۰ کتاب کاشف الاستار و شرح کشف الاسرار ۳۱ کتاب در المکنون در
 علم قانون و منطق ۳۲ کتاب مباشات سنیه و معارضات نصیری ۳۳ کتاب مقامات که مباحثه
 کردیم با در آن کتاب حکما را بقین با و ان تمام میشود با تمام عمر ما ۳۴ کتاب اهل مشکلات از
 تلویحات ۳۵ کتاب ایضاح التلبیس در کلام رئیس که بحث کردیم در آن کتاب شیخ علی بن سینا را
 ۳۶ کشف المکنون از کتاب قانون و ان اختصار شرح جزو لیه است در علم نحو ۳۷ کتاب تسبیح
 و ان اختصار شرح کافیه است در نحو ۳۸ کتاب مقاصد الوافیة بقواعد قانون و کافیه که در آن جمع کردیم
 میان جزو لیه و کافیه با تمثیل آنچه محتاج بسوئی مثال است ۳۹ کتاب مطالب علمیه در علم غریبه
 ۴۰ کتاب قواعد علمیه در شرح رساله شمس ۴۱ کتاب جواهر النقیه در شرح تجرید و منطق ۴۲ کتاب
 مختصر شرح نخبه البیان ۴۳ ایضاح المقاصد از حکمت عین قواعد ۴۴ کتاب نخب العرفان در
 علم میزان ۴۵ کتاب ارشاد الاولاد و ان در احکام ایمان در فقه که حسن الترتیب است مولف کتاب
 گوید که کتاب ارشاد را شمرده اند و وارده هزار رسیده و لیکن فخر المحققین این را شمرده
 چهارده هزار رسیده و بعضی از فضلا گفته اند که ان پانزده هزار رسیده است و شرایع محقق
 دوازده هزار رسیده است و ارشاد بان اختصارش بیش از شرایع رسیده و شستن از حسن
 ترتیب است علاوه نقل اقوالی نموده و با استدلال پیرداخته و شرایع در بعضی از مقامات
 اقوالی ذکر کرده و در بعضی از مواضع اسامی صاحبان اقوال را نیز نوشته و در قلیلی از

مقامات اشاعه اجالیه با استدلال نیز کرده ۴ کتاب تشکیک الافهام در معرفت احکام در فقه ۴ م
کتاب نهایت الوصول بسوی علم اصول ۸ کتاب قواعد الاحکام در معرفت حلال و حرام
مؤلف این کتاب گوید که کتاب قواعد شتم بر عبا در شکل است و وصایا و میراث ان کتاب بسیار
محتاج بحباب است زیاده از قواعدیکه در خلاصه الحساب است ۹ کتاب کشف الحقایق از کتاب
شفا و در حکمت ۵ کتاب مقصد الواصلین در اصول دین ۱۵ کتاب تشکیک النفس بسوی خیر و قس
در کلام ۲ کتاب نخب الوضاح در احادیث صحاح ۳ کتاب نهایت الاحکام در معرفت احکام
۵ کتاب محاکمات میان شراح اشارات ۵ کتاب نخب الوصول بسوی علم اصول ۴ کتاب
منهاج الهدایه و معراج الدرایه در علم کلام ۴ کتاب نخب الحق و کشف الصدق ۸ کتاب منهاج الکرامه
در ابیات ۹ کتاب استقصاء النظر در قضا و قدر ۴۰ رساله سعیدیه ۴۱ رساله واجب الاعتقاد ۶۲
کتاب نخب المستدرین در اصول دین ۴۳ کتاب البیض که فایز میان حق و مین است و در ان دو هزار
در لیل حقیقت خلافت بلا فصل امیر المومنین علی بن ابی طالب اقامه کرده است و بسیاری از این
کتب تمامیت تا اینجا کلام خلاصه بود و در کتاب امل لامل گفته که برای علامه سوائے این کتب
کتب مصنفه دیگر نیز می باشد بدین تفصیل ۴ کتاب خلاصه الاقوال در معرفت رجال ۴ کتاب
ایضاح الاشتباه در احوال روات ۴ کتاب تبصیر در رجال و در مواضع متعدد از کتاب خلاصه
ذکر از ان کتاب رجال کرده ۴ رساله در بطلان جبر ۴ رساله در خلق اعمال ۴ کتاب کشف الحقیق
در فضایل امیر المومنین ۵ کتاب کشکول در آنچه جاری شد بر آل رسول و بعضی انکار کرده اند که این
کتاب از او باشد ۱ کتاب ایضاح مخالفت اهل سنت نص کتاب و سنت را و نسخه از ان که قدیم در خزینه
موقوفه حضرت امام رضا و در ان مسلک عجیبی فترا کرده و صاحب مل لامل گفته که آنچه بار سیده
همان مجلد دوم است و در ان سوره ال عمران به تنهائیت و ذکر کرد در ان تفسیر که عاتمه مخالفت کرده اند
بر آیه را از وجود بسیار بلکه اکثر کلمات را مخالفت کرده اند ۲ کتاب اجاب عن کبره برای اولاد میرزا
نوشته است ۳ باب حادی عشر در کلام ۴ کتاب مختصر مصباح المتبج و اسم ان منهاج الصلاح است
و در اختصار مصباح و ان ۱۰ باب است و باب یازدهم در خبریت که ملحق بان است زیرا که ان خارج
از مصباح است ۵ جوابات سید مهنا بن سنان و بعضی کتاب کشکول فیما جاری علی ال الرسول را از
مصنفات افضل التالین حیدر بن علی عبیدی حسینی دانسته اند و شیخ بهائی گفته است که از جمله تصنیفات
علامه کتاب شرح اشارات است معروف است که علامه سه دفعه یا چهار دفعه نماز تمام عمر خود را احتیاطاً قضا نموده

قطب جعفر بن محمد بن حسن بن سعید نندی ملقب به نجم الدین و محقق اول و مکنی بابوا القاسم کشف شریع
بنیمبر خزان زمان و نافع در انتصار شرع و ابطال ادیان دارای فقه و کلام و اصول با حسن بیان
نهایت استخراج کثرت و دقائق عارج معارج لطایف حقایق است و در شعر و ادب و انشاء
او حد زمان است و پدرش حسن از فقها و مشایخ اجماع و جدش محمد بنی نیز از فقها و واجله علم است
و حسن از پدرش محمد بنی اجازه دارد و محقق از پدرش محمد بنی اجازه دارد و بعضی از اجلار از تلامذه
اخذند ملا محمد باقر مجلسی گفته است که ولادت با سعادت محقق در سال شصت و سی و هشت هجری
بوده و وفات او در شب شنبه در شهر محرم الحرام از سال مئصد و سبت و شش و لیکن جمعی گفته اند
که وفاتش در سال شصت و هفتاد و شش واقع شد بجلالت تاریخ وفات و ولادتش خالی از اعتناش
و غلط نیست و علامه در اجماع اولاد زهر گفته که انجناب یعنی محقق افضل اهل عصرش بود در علم فقه
و شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهبه ثانی در مقام اعراض بر علامه در این عبارت برآمده که اگر
ترک میکرد تقیید بآل زمان خود را اصوب بود زیرا که در فقها را مثل محقق کثیر اند انستم و اهل جلال
نوشته اند که محقق السن اهل زمان بود و چون جناب خواجه نصیر الدین محقق طوسی به بغداد آمد و عرف
و دیدن فقها و حله نمود پس محقق م آن کرد که با جماع فقها و علمه باشتغال او نشاء پس خواجه استماع
این قضیه نمود و حکم کرد که استقبال نکنند و محقق در روز و ر و بدتر پس اشتغال داشته باشد
پس محقق طوسی و در مجلس محقق حلی شد در حالیکه محقق شرایع را عنوان کرده و درس استدلالی
میفرمود پس محقق در سر محبت اجلال و تعظیم محقق طوسی ترک کرده پس بعد از طی مراسم اشواق
و احوال برسی خواجه نصیر الدین طوسی از محقق خواست که در سرای بفرماید محقق امتناع نمود و احوال امر
پس از اصرار محقق شروع تدریس نموده و در این مسئله درس میگفت که برای عراقی مستحب است که
تیا سرو میل بجانب سیار مصلی نماید پس محقق طوسی ایرادی بر محقق کرد که این استحباب را وجهی
نیست زیرا که اگر تیا سراز قبله بسوی غیر قبله است پس ان حرام است و اگر از غیر قبله بسوی قبله است
پس ان واجب است پس با اینکه خواجه در علوم ریاضیه فرید اعصار و وحیداد و ار بود با این حال
محقق توجیهی برای این عبارت کرد که تیا سراز قبله بسوی قبله است خواجه سکوت کرد و از ان پس
محقق رساله لطیفه در حل ان اشکال بوجه عدیده ذکر کرده و از ان به بغداد برائے محقق طوسی
فرستاد و محقق طوسی انرا پسندید و انرا رساله را احمد بن محمد در کتاب مذهب البایع در شرح
مختصر نافع به تمامها نقل نموده و صاحب مدارک نیز انرا نقل کرده و علامه حلی در اجازه اولاد زهر

سوال خواجہ محقق کہ اعلم اینجاست کیست

کہ چون خواجہ نصیر الدین وزیر ملکہ کو خان بہ قلعہ آمد پس فقہاء انجا شرف اندوز محفل خواجہ نشاند خواجہ
از محقق سوال کرد کہ ازین جماعت اعلم کیست محقق فرمود کہ این ہمہ فضلا و علماء میباشند اگر چه
ہر یک بہترین در فنی غیر فن دیگر است خواجہ سوال کرد کہ اعلم این جماعت باصولیین کیست پس محقق اشارہ
کرد بہ پدر شیخ سدید الدین یوسف بن مظہر و بسوی فقیہ سعید الدین محمد بن جیم پس فرمود کہ این
دو نفر اعلم این جماعت می باشند بعل کلام و اصول فقہ پس یحیی بن سعید صاحب جامع کہ بہر علم
محقق بود ازین سخن اظهار کدکر کرد و مراسلہ بہر علم خود محقق نوشت و در انجا اشعاری نوشت
کہ چرا قدر انکست و ابن المطہر و ابن جیم را مذکور نوشت و مراد کر نفرمودی و این ابیات را نوشت
لا تهن من عظیم تدبیرا و ان کنت مشارالیه بہ عظیم فالتلبیل لکرم فیض قدرا بالتقد علی التلبیل لکرم
الے آخرہ پس محقق در جواب نوشت کہ اگر اسم نور ایسردم و محقق طوسی از خود را اصولیین مسلمہ پیر
تو توقف میکردی از جواب او عاجز میشدی و خجالت و خرساری برای ما میماند و بعضی از اہل اعلام
از ستاخری ستاخرین گفتہ کہ دیدم بخط بعضی از افاضل کہ مضمونش اینست کہ در صبح روز پنجشنبہ نیر دہم
ربیع الاخر از سال ششصد و ہفتاد و شش شیخ فقیہ ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید علی
رہ از درجہ اعلیٰ خانہ خود افتاد و در همان ساعت وفات یافت بدون حرکت و متعلق پس مردم
برای وفاتش بے اندازہ گریستند و خلق بسیاری بر جنازہ او حاضر شدند و جنازہ اش را بشہد امیر
المومنین بردند و سوال از مولد او شد پس گفت کہ در سال ششصد و دو بود و بنا بر این عمر ان بزرگوار
ہفتاد و چهار سال خواہد بود تقریباً و محقق شاعر خوب بودہ و اشعارش در رعایت جودت است -

در شعر محقق

و از ان قبیل این اشعار است کہ از برای پدرش نوشتہ لیہنک انی کل یوم الی العلاء -
اقدام رجلا لا تزل یحی النعل الخ ابیات پس چون ان رسالہ و اشعار بنظر پدر محقق رسید و بالائی
ان اشعار نوشت اگر در شعر نیکو نوشتی ولی در حق نفس خود بد کردی ایاندا نشستی کہ شعر صناعت کسی
است کہ بیا فقیر را زود کندہ و خرقہ پوشیدہ و شاعر ملعون است اگر چه صواب گوید و مرتبہ اش ناقص
است اگر چه شعر عجیبی گوید و تحقیق کہ می بینیم کہ شعر فضیلت تو را برابر دادہ است پس در میان جماعتی
خواہی بود کہ برای تو بجز شعر فضیلت نہ بیند پس تو را بشاعر نامند پس چون محقق بر این مضمون مطلع
شد شعر اطرحت کرد گویا کہ ہرگز شاعر نہ بودہ و از جملہ اشعار محقق انیست یا رقاد و المنا یا غیر رقاد و

فلا و سهام الموت ترمیه با عشارک والا یام مرصده والدیر قد طار الاسحاح و اعیه المارک
السالے قیج دخلتها و عذرهابا لتی کانت تصافیه رفقا بنفک یا مغرور لها یوطشیب
النوامی سن دواهیہ و کسانیکه اجان از محقق دارند علامه حلی و برادرش رضی الدین علی بن
یوسف حسن ابن داود و انجناب اجان دارد از پدرش و از شیخ صالح تاج الدین حسن بدر سے
و از سید محمدی الدین محمد بن عبد الله بن علی بن زهره و از نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبه الله
بن تمار و از سید شمس الدین فخار بن معد موسوی و مخفی نماند که محقق اول متاخر نیست و علماء
پیش اند او را به تقدیم می نامند و قول صاحب عالم در بحث مفرد مجلی بلام سن تقدیمی الاصحاب
سوی المحقق استثناء یا منقطع است و یا اینکه چون محقق منقول تقدیم بود علامه مجاورت او را داخل
در تقدیم شمرده و تحقیق اینکه در اصطلاح فقها و اصولیین متاخرین ابتداء آنها محقق است —

در تالیفات محقق اول

هو از جمله تالیفات محقق است کتاب شرایع اسلام در سائل حلال و حرام درد و مجلد و در نهایت شیخ
و تحریر است بعضی از ایا پانزده هزار مسئله دانسته اند و بر شصت و نه هزار مسئله و شهور آنکه دوازده هزار
مسئله است و بر او شرح بسیار نوشته اند از انجمله شرح ابن فقر است مسمی ببدایع الاحکام در شرح
شرایع الاسلام و کتاب نافع مختصر شرایع و ان شامل بر شش هزار مسئله است و کتاب مقبر که شرح مختصر است
و بیرون آمد از ان عبارات و بعضی از تجارت در چند مجلد و تمام نیست در سائله تیار قبله که سبق ذکر است
و کتاب نکت النهایت که شرح نهایت شیخ طوسی است و مجلد سائل غزیه و مجلد سائل مصریه و سائل
در اصول دین یک مجلد و کتاب معارج در اصول فقه و کتاب کمنه در منطق و کتاب پنج الاصول
و کتاب تنبیه و منطق و مخفی نماند که جلالت محقق اکثر از ان است که بر تشبیه تحریر و آید از انجمله جمعی
از علماء نوشته اند که بعضی از اهل سفن بحیریه خضرانستند که تمام فلا و حضرت صاحب الامر است
و آنها مذکور داشتند که از فقها را پنجه سامی آنها در بلاد اولاد صاحب الامر بنحو تعظیم مذکور می شود
و محقق اول و شیخ مفید و شیخ طوسی و صدوق است و از بزرگ ان بلاد نقل کرده که سائل شرایع
همه ان بر طبق واقع است مگر دو مسئله و آنها را بیان نفرموده اند بعضی از زکیاء گفتند که ان دو
مسئله را باید از اول طرح کرد و بعضی گفتند که باید از اخر طرح کرد و الله اعلم و شیخ اسد الله کاظمی
حکایت ذکر اسم محقق را در جزیره خضر اجمالاً در کتاب مقابیس نوشته —

در احوال خواجه نصیر الدین

ص محمد بن محمد بن حسن طوسی رصدی معروف بخواجه نصیر و مشهور بمحقق طوسی و لقب به نصیر الدین
فقیه است که فقهائمه اعمار طوق اوغان فضیلت و گویاست و فطانت او را بر رقبه خویش
فلاسه ساخته و بر ترازا و عالمی را نه شناخته عظاما صلیه و مقاصد فرعیه را بنگر بکرتاق و در
صائب پروخته چکمه که را می قویم او صورت شریعت را بشا به پیولیت علیمه که نظر صائب او در
جمیع احوال عیلت اولیت امامی که ائمه دین بفضل و تقدیم و تنفقه های که اهل یقین به بحر
وانش او معترفند تحریری که خبیر را و حکمت و انان را بنده ساخته و تجرید او فقه محصل او کار
علماء کبار را و ریوتاعت بجا رگداخته فلیوفی که وان فاطون و ارسطو بود او و مفاخرت جویند
و زبان حال ابو علی سینا کمر ساع جمیده او گوید عقل فعال در اشراف طفل راه او است و مشکلات
ارباب کمال موقوف بیک نگاه او معالم تحقیقات ابو علی که تبصیرم شجاعت الی البرکات یهود
و تفلیکات قمر الدین رازی نزدیک باند راس سیده بود از غایت علو حکمت و کمال ادراک
استدراک نموده و ذریع ابرادات ایشان که از روی فهم ظاهر و خود نمائی و وجود فاصره بود
بر او و او در روز و قات امام ف ان گوهر پاک در خط خاک قدم نهاد و تاریخ ان این
آیه شریفه گروید جاد الحق و زین الباطل ان الباطل کان زهوتا -

تاریخ ولادت خواجه نصیر الدین

این بزرگوار را سال هجری و ساه ولادت با سعادتش در یازدهم شهر جادی الاولی از سال پانصد
و هفت و طوس واقع شد و در شهر صفرا سال شصده چهل و چهار از تألیفات شرح اشارات
فراغت یافت و در روز شنبه بیستم جادی الاولی از سال شصده و پنجاه هفت و مراغه ابتدا رصد
نمود و مجموع عمرش هفتاد و پنج سال بود و فانش در بیست و یکم شهر ذی الحجه از سال شصده و هفتاد و دو
تشریف فرما شد

در احوال ابن حاجب با خواجه نصیر

و بعضی از حکایه خواجه را از والد ماجدم و خال مفضل افاضت با جعفر و از السنه و فواهد استماع نمود
ولذا انهارا در کتاب تذکره العلماء قبل از بست سال و ششم کنون از نتایج بسیار بعضی از
تقرات غبطه و انشم لند اچو حکایت را استجاری بود انهارا ذکر کردیم و ارا ان پس انچه در کتب معتبره
و علماء مبره ذکر کرده اند مذکور می شود انچه مشهور است که انیکه محقق طوسه در مدت بست سال
متمایه تصنیف کرده و در ح اهل بیت پیغمبر پس ان کتاب را به بغداد برد که بنظر خلیفه عباسی رسا
پس زمانی رسید که خلیفه با ابن حاجب در میان شرط بغداد و بفرج و تماشای اشتغال داشتند پس محقق

طوسی کتاب را در نزد خلیفه گذاشت خلیفه آنرا با ابن حاجب داد چون نظر ابن حاجب به مباح
آل اطهار پیغمبر افتاد آن کتاب را با آب انداخت و گفت ای عجبی تلمه یعنی خوش آمد مرا از بالا آمد
آب در وقت که این کتاب را با آب انداختم و قطراتی آب بالا آمدند پس بعد از نیکه از آب بیرون
آمد محقق طوسی را طلبید ندان حاجب گفت که از گاو آن طوسی یا خران طوس خواجه فرمود که از
گاو آن طوسم این حاجب گفت که شاخ تو کجاست خواجه گفت که شاخ من در طوس است میزوم و آنرا
می آورم پس خواجه با بغایت ملال خاطر روی بدیاری خویش نهاد پس شبی عالم واقعه دید که در
سکانه مقبره است و بر در و صندوق او دوازده امام کمال بدو دوازده امام خواجه نصیر معروف است
نوشته است و شخصی در اینجا نشسته پس آن دوازده امام و طریق ختم آنرا خواجه تعلیم فرمود و آن شخص
صاحب الامر بود پس خواجه از خواب بیدار شد و آن دعا همان دعای توسل که کتب ادعیه مذکور
و از آل رسول الله صلی الله علیه و آله مأثور است لیکن خواجه بعد از بیدار شدن از خواب بیدار
از فقرات آنرا فراموش کرده بود پس دیگر بار خوابید و بعینه همان خواب را دید پس آن فقرات
فراموش نشد و تعلیم گرفت و بیدار شد و آن را برشته تحریر در آورد و بخت آن برای دفعه خلیفه
عباسی استتعال نمود پس در خراسان رسد انداخت تعیین پادشاه را از محل نمود پس در میان
آن محل رمل انداخت و خانه را که پادشاه از آن بیرون می آید نمود زنی در آن خانه بود و و طفل
داشت خواجه آن دو طفل را از او گرفت و در مقام تربیت ایشان برآمد پس بفرستاد آنست
که قرعه پادشاهی بنام نامی او است و او را که کو خان بود پس ترتیب او غایت جد و جد و اهتمام
را مرع داشت پس روزی با او گفت که اگر تو پادشاه شوی برائے من چه خواهی کرد و او گفت
که تو را وزیر خود خواهم ساخت پس از چندی اسباب فراهم آمد که او را که حاکم خراسان گشت و خود
بجائی او نشست و خواجه را وزیر خود ساخت پس از آنجا حرکت کرد و شمر را با بقصر آورده
تا اینکه بیدار آمد و در آنجا با خلیفه عباسی طریق خاصه نمود و خلیفه را گشت و بنی عباس را متا صل حشت
ابن حاجب چون واقعه را بدان نمود مشاهده نمود در خانه شخصی نهان شد و طشتی را پر از خون کرد
و بر بالای او چیزی گذاشت و بر بالای آن بساط گسترد و بدان نشست برای اینکه خواجه از علم رمل
پلی بیکان او برود پس خواجه هر چه تفحص نمود اثری از ابن حاجب نیافت و هر چه رمل انداخت رمل نال
بران بود که ابن حاجب در یابی خون منزل دارد خواجه حیران ماند پس امر کرد که هر صاحب خانه
را که در بغداد می باشد گویند ویرا وزن کنند و با او دهند پس مدتی بهمان میزان تسلیم کنند پس هر خانه

گوسفندی دادند میزان ابن حاجب نیز دوا داد و اظهار داشت که گوسفندی بمن داد اند که بعد از چندی تسلیم کنم بدون کم و زیاد و اکنون در جبرتم که گوسفند چگونه حاش بر یک منوال می ماند که همان میزان تسلیم کنیم ابن حاجب او را خاطر جمع نمود و گفت که هر روز قدر معینی از علف با و داده و بچه کرکی از بازار بگیر و روزی یک دفعه آن بچه کرک را با و نشان داده تا آنقدر گوشت که از علف برای او حاصل شود از ویدن بچه کرک آنقدر گوشت تا آن اب شود پس میزان چنین کرد تا روزی که خواستند اینکه گوسفند را استردا کنند همان میزان سابق کشیدند همه گوسفندان مخالف شدند بعضی کم بعضی زیاد مگر گوسفند میزان ابن حاجب که همان میزان برقرار و کم و زیاد تھے در آن اتفاق نیفتاد بود و خواجه محسن فرستاد و ابن حاجب را از آنجا حاضر ساختند و در نزد سلطان و خواجه بردند پس پیش روی ایشان بایستاد و خواجه به ابن حاجب خطاب کرد که من با تو گفته بودم که من از زکاوان طوسم و شاخ خود مرا می آورم اکنون شاخ من این پادشاه است که همراه او در ام پس خواجه بجناب شرط رفت و کتاب خانه ابن حاجب را خواست و کتاب های او را یک یک سیما تالیفات او را باب انداخت و میگفت ای معنی تلمه و ابن حاجب حضور ایستاد و بود و بنظر حسرت مینگریست و گویا که میگریست پس ابن حاجب خواهش کرد که سه کتاب مرا بآب مینداز که برائے مبتدی خوب باشند یکی شافیه در صرف و یکی کافیه در نحو و یکی مختصر اصول خواجه این التماس را قبول کرده پس از آن خواجه امر کرد که ابن حاجب را پوست کنند مانند گوسفند و بدنش را در شیط بغداد انداختند و در آن وقت ابن حاجب جوان بود و تازه خطر عارض او میدید بود و این حکایت از چند جهت محل خطا و مقدم است یکی اینکه خواجه پیش از هلاک میبغداد ندانید دوم اینکه هلاک و خراسان منزل نداشت بلکه از شاهزادگان و از نوادگان خلیفه و از ولایت ترکستان آمده چنانکه ارباب تواریخ متعرض بان شدند سوم اینکه ابن حاجب در بغداد نبوده و در آن سال کشته نشده و اقا محمد علی بن اقا محمد باقر در کتاب معارف فرموده که این حکایت دروغ و از جمله مشهورات لا اصل می باشد زیرا که وفات ابن حاجب که نامش عثمان بن عمر بن ابی بکر ناگلی است در اسکندریه مصر واقع در روز پنجشنبه شانزدهم ثوال از سال ششصد و چهل و شش و فتح بغداد بر دست هلاکوفان و خواجه در سال ششصد و پنجاه و پنج بود و ابتدا علم چارم اینکه کتب ابن حاجب چنان نبود که پیش از آن نسخه گرفته باشند تا ابن حاجب این استدعا کرده باشد لا اقل بعضی را نسخه گرفته بودند پنجم اینکه بغیر از کافیه و شافیه و مختصر اصول کتب دیگر نیز از ابن حاجب منداولست مانند مالیه و مقصیده در تعبیر و مخونات و سله و شرح بر کافیه بملا چون کلام بجز باین مقام شد پس باکی نیست که تالیفات او

مذکور شود از انجمله کافیہ در نحو و شافیہ در صرف و مختصر اصول در علم اصول و امالے چنانکہ بیوط
در شرح و الاسم منہ معرب و بنی شبہ من الحروف مدنے گفتہ است کہ ابن اکا جبے مالہ
انج و مراد از امالے آنست کہ سابقاً فاعل موفیق چسین بود کہ چون از تالیفے فراغت حاصل نمود
کتابی در دست گرفتند و در ان بعضی از مطالب حسہ منیشتند تا آنکہ چون بعد از این تالیفے کنند
ان مطالب را در انجا درج کنند و ان کتاب مانند جنک کشکول مے باشد و ان را مالے ام
میگذاشتند مانند مالے صدوق و امثال ان -

در شرح شافیہ و کافیہ

و از جملہ تالیفات ابن حاجب قصیدہ است در بیان مؤنثات سماعیہ از واجب التامینث و جایز التامین
و اقا رضی قزوینی بر ان شرح نوشته است و شافیہ را شروع بسیار نوشته اند مانند رضی ہر آباد
علیہ الرحمہ کہ از علماء امامیہ و ملقب بنجم الدین است و در نجف ان شرح را نوشته زد و مجلد و شرح
اقام دی و شرح نظام و شرح جابر دی و اما کافیہ پس بر ان شروع بسیار نوشته چون شرح
در دو مجلد و ان حسن شروع ان کتاب است و در نحو مانند ان کتابی نوشته نشدہ و شرح حبیبی
و شرح مصنف وافیہ در ترکیب کافیہ و شرح عصام و او نیز نوشته و شرح ہندی کہ در غایت
اغلاق است و شرح گیپا کہ سید شریف نوشته است بر اسے پسر کلہ پز و بفار سے است -

و وجہ تالیف و تسمیہ و گیپا ان شدہ کہ سید شریف در زمانیکہ در صفہان تحصیل نمود و چنانکہ حضرت
سید شریف در زمانیکہ من یا صفہان بودم موجود بود و بسیار فقیر بود کلہ پزی پسر خود را در نزد او
بردہ کہ برایش سید شریف درس بگوید و ہر روز اقار داد کہ یک عدد کلہ کو سفد بہ سید شریف
دہند پس سید شریف برایش امثلہ نوشت و صرف میر و مغری و کبری و شرح گیپا و از جملہ شروع
کافیہ شرح کبر و متوسط است و سید شریف حاشیہ مدونہ بر شرح متوسط نوشتہ چنانکہ سید شریف حاشیہ
غیر مدونہ بر شرح رضی ہم نوشتہ و از جملہ شروع ان شرح جامی است و اکنون در نزد طلاب و علمائے
اصیاب علم شہتار برابر فراتہ تدریس و مدرس ان مشغول اند و حواشی بسیار بر ان نوشتہ اند تا آنکہ
محقق تالیف و جمع خیالات شرح است و پیر سے از خود ندارد و از انجملہ حاشیہ عصام کہ بہترین و اداق
از سائر حواشی است و حاشیہ سید نعمتہ اللہ جزایر سے رحمہ اللہ و او نیز خوب نوشتہ است و حاشیہ
صحت دان از عصام نیز بہتر نوشتہ است لیکن نسخہ کہ من دیدم ناتمام است و حاشیہ عبد الغفور

که از شاگردانی ملا جامی است و حاشیه این فقیر مولف کتاب که سماء است بمواید انتراعیه و دیباچه
از اذخروف بی نقطه انشار کردم و ان حسن خوانشی است چنین کتابی در نحو نوشته نشده چه هر
جائی که بناد ایراد بر مصنف و شارح گذاشتم سی ناجیل ایراد کردم که هر جائیکه از عبارت خواستم مطلبی
در آورده باشم و مطلب پانزده مطلب بلکه بیشتر از عبارت استخراج کردم و هر جا که شارح تفسیری
گفته از ان اشاره بدفع ایراد شارح و یا اشاره بسوئے افاده مطالب عیده گرفته ام و این از خواص
ان حاشیه است و عصام و سایر اباب خوانشی نهایت رنموده ام -

و در زبانی که میخواستیم که بقول مصنف الاعراب ما اختلف اخویه ایراد نمودم قبل از رجوع بخوانش محصل
ایراد بر این عبارت کردم پس رجوع بخوانشی کردم و دیدم که بعضی یک ایراد و بعضی دو و بعضی سه
و عصام تا چهار ایراد از انهارا متکب شد. هست و معروف است ملا محسن فیض چشم چپ او منقذه داشته
پس جامی این بیت را با و فرستاد در مذہب زندان جهان عین عطا چپ کوری رست بینی بر شویوه ما
و به صفا اگر تور و باه نه بغض علی آل بگو در تو چرا هست مولف کتاب گوید که این شاعر سابق
از ملا جامی شایع کافیه نیست چه او مقدم ترست که از ملا محسن بحسب تاریخ بلکه ملا جامی شاعر است
که دیوانه دارد و کتاب یوسف زینهار از اشعار او است و شرح بر فصوص محیی الدین عربی نوشته
که شیر و شکر است بعضی بعضی از جامی ان کتاب عربی و بعضی از ان فارسی است و او صوفی است
اگر چه در اخر حال این قصیده را گفته است سجت زایر کاک یا شعله خف لیکن شیعه نیست چنانکه بعضی
گمان کرده اند و قاضی نور الله در کتاب مجالس اکبر شرح صوفیان را شیعه و خوب دانسته
مگر ملا جامی را که او را هم دانسته است و ملا هر انیکه ملا جامی شاعر نیز از ملا محسن تقدیم دارد -

چنانکه بر تنج مخفی نیست و چون در این مقام سخنی از سید شریف گذشت که شریع بر کافیه نوشته
پس باکی نیست که مجلی از احوال او و ملا سعید ذکر شود بدانکه ملا سعد از فضلای سنیان است و کتاب
او در سال مقصد و نود و سه بود و سید شریف نیز از فضلای ایشان بود و در ریم در نزد ملا سعد
تمکد نموده بوده پس از ان با او در مقام معارضه برآمد ملا سعد شرح بر تشریف زبانی نوشت
سید شریف امثله در صرف میر نوشت ملا سعد در منطق تعذیب را نوشت که متن حاشیه ملا عبداللہ است
و سید شریف رساله کبری و صغری را نوشت و حاشیه بر شرح مطالع نیز نوشته است و ملا سعد شرح

برشمیہ نوشت کہ مردم از تدریس و تدریس میکردند سید شریف حاشیہ ہشتیمہ تلبہ لکھنؤ نوشت
از ان سبب مردم شرح ششمیہ ملا سعد را متروک و شرح قطبی را با حاشیہ سید شریف تعلیم و تعلیم میکردند
و شرح ششمیہ ملا سعد را متروک ساختند و ملا سعد شرح بر رشتاد و در علم نحو نوشت سید شریف حاشیہ بر شرح
متوسط نوشت و حاشیہ بر شرح رضی نوشت و شرح کیا کہ شرح کافیہ است نوشت و ملا سعد در معانی و بیان
مطلوب و مختصر را نوشت سید شریف شرح بر منشا ح و حاشیہ مد و نہ بر مطول نوشت کہ شاید مطول را متروک
کنند ممکن نہ شد و ملا سعد در علم کلام مقاصد و شرح از ان نوشت سید شریف در کلام شرح بر مواقف عقد
نوشت و ملا سعد در علم اصول شرح بر شرح عضدی بر مختصر اصول نوشت سید شریف نیز حاشیہ بر شرح مختصر
اصول عضدی نوشت و ملا سعد در علم تفسیر حاشیہ بر کشاف نوشت سید شریف نیز بر کشاف حاشیہ نوشت
گویند کہ ملا سعد در حال اختصار از دمان او کف بسیار بیرون می آمد چون بسید شریف خبر داد
گفت کہ ان غایط و فضلہ بسیار بود کہ ملا سعد در شرح تصریف خورده بود اکنون بیرون آمد
ایضا گویند کہ ملا سعد در نصف اول مطول شرح رضی را نہ داشتہ لہذا ان نصف را در مدت شش سال
تالیف نموده و در نصف اخر شرح رضی را پیدا کردہ و ان نصف اخیر را شش ماہ نوشت مولف کتاب گوید
کہ این سخن ظاہر اے اصل باشد چہ نصف خیر مطولی بیان و بدیع است و در شرح رضی بسیار کم از بیان
و بدیع سخن میگوید بل نصف اول کہ معالم نیست غالبش مسائل مخمیه است و احتیاج بشرح رضی در ان بسیار

در شرح ملا سعد

ایضا گویند کہ ملا سعد یکی از علما معاصرین در مقام تقریر و ہجو بر آں است و این یک بیت را از بابہ
نفر ذکر کردہ ولست جدیرا ان کیون مقدما و مانت الا نصف ضد المقدم یعنی تو بنزد اوان
نیستی کہ بر من مقدم حوٹے و منی تو مگر نصف ضد مقدم و ضد مقدم موخر است یعنی تو محارک
ایضا گویند کہ چون سید شریف خواست کہ در مقام مناقضہ ملا سعد بر آید و بر تالیفات او مدح و تحسین
ملا سعد با ہر بام فرستاد کہ دو کتاب مرا حاشیہ نویس و تو ممکن یکی شرح تصریف چہ اگر ان
مرا منقض ساختہ و ان اول تالیف من است و من اعتراف بقصور خود در ان کتاب دارم و دوم کتاب
تحدیب منطق چہ من از اقبسیہ نہ نوشتہ ام کہ برا و ایرادی وار و آید و از سلیات قوم در گذشتہ
بس اگر بران چیزی بنویسی مایہ رسوائے تو خواهد بود -

در میانہ ملا سعد با سید شریف

گویند کہ ملا سعد فاضل افتخار ان بوده و سید شریف در مقام ان برآمد کہ در کار او خنہ کردہ باشد

و منصب قضاوت را از او گرفتند و بدین مجلس سلطان فرت که با ملا سعد مناظره کند ملا سعد باناگر در پیش
حاضر شدند و هفت مند در زیر ملا سعد گذاشتند و قرار بر آن دادند که در هر سئله که سید شریف
بر ملا سعد علیه کند یک سئله از زیر ملا سعد کشیده و در زیر سید شریف بنیاد نهند و چنین قرار شد
که شاگردان طرفین پیچ سخن گویند و هر که سخن گوید از تلافی زبان او را ببرد پس در شش سئله شریف
بر ملا سعد علیه کرد و ملا سعد بسیار کم حافظه بود و پس شش سئله از زیر ملا کشیدند و در زیر سید شریف
انجمنند پس سید شریف از ملا سعد سوال کرد که علم از چه مقوله است ملا سعد فرمود ماند خطائے که یکی
ماز فضلای تلامذه ملا سعد بود گفت غلیان بیاورید ملا سعد گفت که از مقوله کیف است سید شریف
گفت که خطائی جواب انرا گفت و شرط آن بود که شاگردان کسی تحکم نکنند پس زبان خطای را محبت
این سخن حسب شرط بریدند و از آن زمان خطائی ملقب بخطائی شد و گویا که این حکایت بی اصل است
و خطائی بنا بر منقوط است منسوب بشجر ختا و غلیان هم در آن زمان گویا نبود و ملا سعد انقدر بیفهم نبود
اگر چه معروضات طرفین شهرتیه دارد و همیشه با هم در مقام مناقضه بودند و سید شریف در خدمت
قطب المحققین محمد بن محمد الرازی البوهی درس خوانده و ملا جلال و رانے از شاگردان سید شریف
است گویند که سید شریف در حق فاطمه زهرا اعتقاد فاسدی داشته و قول بصفت ان صدقہ کبریا
رو نموده و رساله درین بابها نوشته خداوند عالم او را خوار و ضعیف ساخته از آن وقت تا بحال هر چه
از سید شریف بعلم آید به همین که از ما در متولد میشود بکارت ندارند و ولادت سید شریف در سال
هشتصد و چهل بوده در بلده جرجان و فاش در سال هشتصد و شانزده بود پس عمر او هفتاد و شش
سال خواهد بود الحاصل کلام در خواجه نصیر الدین محقق طوسی بود و انجناب در اختیار مذہب شیعه غایت مجادله
را از هر جنبه محوط داشت و علماء عامه را در اول با ایشان در امانت مناظره مینمود چون ایشان
بر لازم میداشت اوقت اگر مذہب شیخ اختیار میکردند بسیار خوب و آلا متغ بیدریغ سراز پیکر
ایشان بر میداشت و از حال مفضال قدوه از باب علم و زهد و کمال عالم را بهد انور فاطمیه حضرت
شیدم که در آن زمان ملا قطب الدین شیرازی سنی و مجلس درس داشت و جامع و فاضل بود
پس خواجه بلباس مبدل در مجلس درس او قدم گذاشت و در صف نعال نشست و در درس پیچ
سخن نگفت پس از آن بمنزل خود رفت پس کسی در پهلوی خواجه نشسته بود خواجه را شناخته پس از انضا
مجلس بدرجس گفت که این شخص که در پهلوی من نشسته بود خواجه نصیر الدین بود ملا قطب گفت که البته
جباح نیز خواهد آمد صلاح آنکه در علمی که او را ربطی نباشد مباحثه نکنیم گفتند که در هر علم او را نالیقات

مگر در علم طب که او از ان عاریست و چیزی در تالیفات او در طب نشنیده ایم پس ملاقطب قرار داد که فردا ملازم کتاب قانون را حاضر سازند و مبحث بنفان کتاب را در سرین کنند پس چون صبح شد ملازم جمع شدند و ملاقطب شروع به تدریس مبحث بنفان نمود و ایرادات بسیار بر شیخ رئیس و خود هم تحقیقات نمود از ان پس بان تلمیذ که در علوی خواجه نشسته بود گفت که فمیدم ان تلمیذ گفت بلی فمیدم ملاقطب گفت پس انرا تقریر کن ان تلمیذ در مقام تقریر لکنتی بر زبانش بود پس خواجه گفت که اگر از ان مید مید من بشما معروض دارم ملاقطب گفت که شما فمیدید گفت بلی ملاقطب گفت تقریر کن خواجه فرمود ان غلط را شمارا تقریر کنیم یا آنچه حق است بگویم ملاقطب گفت که اول سخنان را مذکور کن از ان پس غلط و خطا ان را ذکر کن پس از ان تحقیق کن خواجه اول ذکر ایرادات ملاقطب نموده از ان پس غلط ادرا را رسانید و از ایرادات او جواب گفت بعد از ان تحقیق حق فرمود پس ملاقطب از جای برخاست و دست خواجه را گرفت و بجائی خود نشاند و کمال احترام را مرعی داشت پس در امامت ایشان گفتگو شد خواجه او را ملزم داشت و اثبات خلافت امیر المومنین فرمود ملاقطب شیعہ شد و بعد از چند می مرتد شد و بدین اقل باز گشت باز خواجه با او مباحثه کرده و او را احباب ساخته تا سه دفعه بار ملاقطب مرتد شد خواجه خواست که باز با او مباحثه کند ملاقطب گفت که مرانا ب مناظره با شما نیست شما یکی از تلامذه امر کنید که با من مناظره کند که مرا مکرم پس من شیعہ میشوم و دیگر بر دیگر دم پس خواجه یکی از تلامذه فرمود که با او مجادله داشته و او را ملزم ساختند بار دیگر ملاقطب شیعہ شد و دیگر بگشت و در سلک تلامذه خواجه محبوب شد و با او بود و در خدمت او تلمذ مینمود تا زمانیکه خواجه در یکی از مقامات جنگ ترتیب صفوف میداد که با خلیفه عباسی جنگ کند ملاقطب که دوازده ایراد را که در منطق بود تا ان روز حل نشده بود و یک یک از آنچه اتفاق کرد هر یک صف که ترتیب میداد ملاقطب یک ایراد میکرد و خواجه از ایرادش جواب گفت تا اینکه دوازده صف ترتیب داد و این دوازده ایراد را جواب گفت -

ایضا خال مفضل اما سید ابو جعفر تنکا بنی مذکور داشت که هلاکوخان ضعیف الایمان بود و وقتی بخواجه معروض داشت که هر سلطان بر عیای خود فرمان می نویسد آیا فرمان فدائی تو یک است خواجه گفته که فرمان حدیثی مایسد پس خواجه حکم کرد که قرانی بر ورق آهونویسند بنحویکه بخواهد بارشتر و ترتیب دهند و پاکوس و کرنا و جعبت بسیار دارد و کنند پس امر کرد همه غسل کردند و در زمانیکه خواجه در تدریس نشسته بود که او از کوس و کرنامی پیچیدن گرفت خواجه بی اختیار با استقبال نشافت و هلاکوخان

که این فرمان خدای من است که میاورند پس هلاکونیر برخواست و با خواجه همراهی کرده استقبال کردند و با غراز واکرام انرا وارد ساختند پس هلاکونیر خواجه درخواست ان نمود که احکام عبادات را بر طبق عقل بنحویکه عقل سلطان بپسندد مدلل سازد و خواجه قبول اینمعنی کرده و همه احکام را بعقل خیابان ثابت کرده که هلاکونیر پندامد مگرد و مسئله خواجه عاجز برآمدن بهم در اعمال مناسک حج یکی هروله و دیگری رمی حجره گویند که چون مادر هلاکونیر وفات یافت بعضی از اعظم علماء عامه هلاکونیر گفتند که اموات را در قبر منکر و کبر از اعتقادات و اعمال سوال مینمایند و والد شما عوام و سرشته سوال و جواب را ندارد همان به که خواجه نصیرالدین را همراه آورد قبر فستی که جواب منکر و کبر را بگوید خواجه فهمید که این مرحله سبعا میت علماء عامه شد پس خواجه بر پشت او عرض نمود که سوال منکر و کبر در قبر برائے کبر است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برائے خود داشته باش و فلان کس از علماء عامه در قبر نزد اوست بفرست که جواب بلیکن را بگوید پس هلاکونیر حکم کرد که ان عالم را در قبر مادر هلاکونیر گذاشتند و خاک مذلت بر سرش ریختند و اولادش را تیمم کردند و این بزرگوار در منقول و معقول و هیئت و حساب و نجوم و رمل و جفر و اسطرلاب سرآمد اهل زمان بود و رساله در رمل نوشته که حسن رسائل است چنانکه مخفی نیز رساله در رمل نوشته که حسن رسائل ان فن است و در جفر نیز رساله نوشته و در نجوم اعلم زمان بود -

تفصیل خواجه نصیرالدین باسیابان

گویند که خواجه در سفری شب کرد و در بیابان منزل کرده که شب در ان صحرانخواستار صاحب سیاهی که در بیابان منزل داشت بنزد خواجه آمد و عرض کرد که امشب به اسباب در آید که امشب باران خواهد آمد خواجه طرأ برمود و نگاه کرد خانه بارانی ندید پس گفت که امشب گویا بارانی بنبارد پس خواجه در همان بیابان بسر برد و خواب در آمد چون بپای از شب گذشت باران آمد خواجه با ملازمان برخاستند و باسیابان رفتند و از انپناه خود گریختند پس خواجه از صاحب سیاه سوال کرد که بر تو از کجا معلوم شد که امشب باران می آید ان مرد معروض داشت که مرا سگی است و هر وقت که ان سگ به آسیابان میاید عکالت است که ان شب باران می آید و بر ما معلوم میشود و شب عصری ان سگ با من دون آسیابان می آید و ان سگ که خواهد باران آمد خواجه فرمود که افسوس که عمر بسیاری فانی ساختم و بقدر ادا که فهم گلی تحصیل نکردم

در اعتقادات خواجه نصیرالدین

و خواب خواجه را در بدو امر اعتقاد ان بود که هر که وحدانیت و سایر عقاید حق را بران نتواند ثابت نماید

مشک و واجب القتل است و باین سبب دم را بسیار تا دیب نمود و اگر تعلیم نمیگرفت قتل میکرد
تا وقتی انجناب به بیلانی در رسید و بدید که شخصی بزرگ است متعال دارد خواجه خود را بجانب او راند
و با او گفت که خدا کیست یاد و ان مرد گفت که خدا کیست خواجه فرمود که اگر کسی بگوید که خدا دوست
چه جواب خواهی گفت ان مرد گفت که باین بیل گور دست من است چنان بر فرق او میزنم
که شکافته شود پس خواجه دانست که ان شخص را سخا اعتقاد است پس خواجه اعتقاد اول خود
برگشت و دانستن بر این حکیه را شرط نه دانست و یقین اکثاف فرمود گویند که سؤله نوشتند
و فرستادند به نزد خواجه که این شعر حافظ کشتی نشسته کانی ای باد شرط بر خیز رانج ایانشتگان
خوانده میشود یا شکسته کان خواجه در جواب نوشت لفظ نشسته خوانند بعضی شکسته دانند چون نیست
خواجه حافظ معلوم نیست ما را ولیکن مولف کتاب را عقیده آنکه این شعر از خواجه نیست زیرا که لفظ
حقاخر به تر از خواجه بود چه وفات خواجه در سنه ششصد و هفتاد و دو واقع شد وفات حافظ
شیرازی شاعر در سال هفتصد و نود و دو است چنانکه قاضی نور الله در کتاب مجالس ذکر کرده
گویند که خواجه بشیر از رفت و در بالا خانه منزل کرد پس شیخ سعدی شنید که خواجه آمده بدین او
رفت چون از بکده غرقه خواست بالا رود بکده به بکده یا علی گویان قدم بر میداشت و میگذاشت
چون بجنور خواجه رسید سلام کرد و خواجه پرسید که تو شیخ سعدی می باشی گفت آری خواجه
از وی پرسید که تو چه مذہب داری شیخ هستی یا شیعه عرض کرد که من شیعه ام خواجه فرمود که اگر
شیعه بودی چرا خلفاء را مدح کردی سعدی عرض کرد که تقیة کردم خواجه فرمود که رمانی
ما مستعصم عباسی را کشیم تو از تقیة کردی چرا از برای او مرثیه ساختی و گفتی آسمان خون
گریه کن در قتل مستعصم المومنین سعدی جوابی نداشت خواجه امر فرمود که با مائی او را بفک
بستند و ان قدر چوب او را زدند که بدن مائی سعدی در زیر ریز مائی چوب پنهان شد پس او را
بدوش کشیدند و بنیزش بردند هفت هشت روز تقریباً زنده بود از ان پس رویش بارش مستعصم
خلیفه عباسی هم شیان شد و بعضی نوشته اند که صد و ده سال عمر کرد و بعضی او را شیعه میدانند
مانند قاضی نور الله در کتاب مجالس و مرحوم والده ماجده در مجموعه و جلی نوشته که سالها در شیخ
سعدی تامل داشتم تا اینکه معلوم شد که او شیعه بود و اشعاری از او در شیخ نقل کرد مولف کتاب
گوید که اینها افسانه است و او شیعی بود و بیشتر شعراء فاسد العقیده یا فاسق میباشند اگر چه شجاعت
ایشان قابل تاویل است و در این مقام مولف را مناظره جیده است باینش اینکه در یکی از نوشته گذار

مولف کتاب در بلدہ لاہجان شد اقامت یاران و علماء انجا در غایت احترام برآمدند و مجلس مہمانی و ضیافت قرار دادند و اکثر علماء از ان بلد در ان وقت از قدامار و از علماء ربوند و حکیم ناقص بودند و کمالے در فن حکمت نیزند آشتند و طریق شریع اطہر در دست کے از علماء انجا بود بس بشی یکی از علماء انجا کہ از ہمہ برتر و اشہر بود مرا و علماء انجا را مہمانی خواست بعد از صرف غذا ان عالم دیرانے در عرفان مانند دیوان حافظ ساختہ بود ان را بنظر من رسانید کہ شما انرا تصحیح کنید من گفتم کہ شان دیوان شما اجل از ان ہست کہ من انرا تصحیح کنم و از جملہ اشعار دیوانش این شعر بود ہرچہ شد از صبح و سجاد ہ شد بی سبب رسوائے عالم باد ہشت پس سخن در اشعار کشید و علماء انجلس نے التفیقہ بے خبر ان احوال مبدع و معاد بودند در میان مدح خواجہ حافظ برآمدند

مناظرہ مولف با جمعی در بیان خواجہ حافظ

نہو یکہ حدیثی نقل کردند بدین وجہ کہ حضرت امیر المومنین روزی بکنار دجلہ رفت و قلمدان کاغذ خواست پس بقدر چند صد قطعہ کاغذ نوشت و در میان اب انداخت و فرمود کہ انکس کلمات معرفت امیر و حقیقت علم ہست کہ بعد از چند سال در شیراز عارفی از اولیاء اللہ ہست خواہد برگزینت شد و این کلمات کہ در این رقاع نوشتہ ام از زبان انخواہد جاری شود و ان عارف حافظ بود و مجملہ درین باب سخنها بسیار گفتہ شد و من سکوت داشتم اخرا لا امر بہ من رجوع کردند کہ شما جواسا کت نشستہ آید درین باب میخوایم سخنی از شما شنیدہ باشیم من گفتم اما در خصوص حدیث پس ان جعل صرف و کذب بحت و موضوع ہست چہ اہل خبر اخبار امتہ اطہار فقہاء و محدثین مے باشند و چنین حدیثی در کتابی تا بحال نخواندیم و از شاخ خود مان نشنیدہ ایم و بر فرض اینکه شما در کتابے دیگر مے باشید باید کہ ملاحظہ کرد کہ معتبر ہست یا نہ و ہنوی چنین کتاب از چہ فرق ہست مجملہ این از بسبیل احادیث ائمہ خارج ہست و ہر کسی را کہ انسی با جا باشد میداند کہ این حدیث اقراست چنانکہ اخوند ملا محمد باقر مجلسی در تجار و مجلد چہار و ہم کہ کتاب سماع عالم ہست حدیث کیسل را ذکر کردہ کہ از امیر المومنین سوال کردہ بود و انجا ب جواب فرمود کہ کدام نفس را ارادہ کرد کہ کیسل گفت کہ زیادہ تر از یک نفس مگر موجود است ان جناب فرمود بلی نفس نباتیہ و نفس حیوانیہ تا اخر حدیث پس از ان مجلسی میگوید کہ این حدیث از بسبیل کلمات ائمہ ما خارج ہست و باین قسم ائمہ ما سخن نمی گفتہ اند و ہمچنین در احادیث کتاب

اصباح الشریعۃ و مفاح الحقیقۃ علماء تامل دارند بلکہ میگویند کہ از سند کلمات ائمہ خارج است
و اما احوال حافظ بدانید کہ این تاویلات کہ عرفاء برای خود ذکر کرده اند من ہم برخوردار
و انہا را میدانم و ہمہ اشعار را میتوانم تاویل نمایم بلکہ رسائل سنیار در تاویلات این اشعار
و شرح انہا نوشتہ اند مگر من از شما سوالی دارم کہ از روئی انصاف بعد از تامل جواب را گویند
و ان سوال نیست کہ فرض کنید کہ پیغمبر در مدینہ تشریف دارند و اصطلاحاتے برای عبادت از جانب
خدا قرار دادند اما اینکہ لفظ قرآن را اسم کردند برای کلام خدا و صلوٰۃ را برای عبادت خدا
و صوم را بر اساس مخصوص در طاعت خدا و ہکذا در لسان این پیغمبر لفظ خم معنی ان شراب است
کہ ہمین پیغمبر و بنیانش و لواط اسم است برائے عمل محرم مخصوص کہ بر فاعل ان قد قتل لازم است
و ہکذا و فرض کنید کہ شخصی از شیراز پیدا شد و دین اسلام را اختیار کرد لیکن برای خود نظر
مبضمون لا مشاققہ فی الاصطلاح اصطلاحاتے قرار داد مانند اینکہ گفت کہ ہر وقت کہ بول
میگویم العیاذ باللہ نماز را از ان ارادہ میکنم و ہر وقت کہ غایت میگویم مراد من قرآن است
و شراب کہ میگویم مراد من مست بودن از محبت خدا و عدم تذکر غیر خدا است و ہکذا پس مردم پیغمبر
عرض کردند کہ شخصی متدین بدین تھا است و چنین اصطلاحاتے قرار دادہ است و غایط را اسم
برای حج کردن گذاشت و ہکذا اکنون شما انصاف و ہید کہ پیغمبر خواہد گفت کہ او خوب کردہ
و او را خلعت دہید و یا خواہد گفت کہ بسیار کار بد کردہ است و او را گردن بزنید و یا چوب بزنید
و او را توبہ دہید حضرات علماء اول تا ملی نمودند از ان پس ہمہ تصدیق کردند کہ مقتضای عقل و طریقہ
عرف و عادات نیست کہ پیغمبر گوید کہ او را نادیب و سیات کنند —

در توجیہ ملا علی شہر حافظ را

و معروف است کہ شخصی از تلامذہ اخوند ملا علی نوری سوالے نوشت کہ چہ معنی دارد این شعر حافظ
می دو سالہ و محبوب چارہ سالہ الخ و انرا بخدمت ملا علی نوری فرستاد چون عرفا
میگویند کہ مراد حافظ از محبوب چارہ سالہ پیغمبر است کہ در مجلس لگی مبعوث شد و چارہ
چہل میشود اخوند ملا علی در جواب نوشت کہ نور ہر دو چشم من معنی مے دو سالہ ان شریعت
کہ دو سال ماندہ باشد و اہل نشاء گویند کہ تاثیر چنین شراب برای سستی بیشتر از شرابی دیگر است
و مراد از محبوب چارہ سالہ امردی است کہ پس چارہ ماندہ باشد و بر پشت لب ہنرہ نار شدہ باشد
و اہل ذوق گویند کہ بان امرد محبت داشتن لذت و حافظ غیر معنی را قصد نکردہ است و اینچہ

توجه و تاویل میکنند اشهد بالله که خلاف مراد حافظ است -

در معارفه شعر به خیام با خواجه

و مسموع شد بلکه مشهور است که خیام شاعر جبری مذهب بود و این رباعی را در این باب گفت
من می خورم و هر که چه من اهل بود می خوردن من نیز دوا و سهل بود می خوردن من حق را زل زدن
گر می نخورم علم خدا جمل بود پس خواجه نصیر الدین این رباعی را در جواب نوشت -
این نکته گوید آنکه او اهل بود زیرا که جواب تشبیه سهل بود علم ازلی علت عصیان کرد
نزد عقل از غایت جمل بود شیخ بهائی زید بهاء در جلد ثانی از کشکول نوشته که محقق طوسی
بعد از فتح بغداد و صباح حلب نوشت اما بعد نقد نزد بغدادی دسنة خمس خمسين و ستارة فسان صباح
النذرین قد عونا لکما فابی فحق علیه القول فاخذناه اخذاً و بیلا و قد دعونا لک الی طاعتنا و ان
اتیت فروح و ریحان و جنة نعیم و ان امیت فلا سلطان ملک علیک فلا تکن کالباحث عن حقه
بطایفه و البازع مارن انفع بکفه و السلام -

در سبب قتل مستعصم

و آنچه تحقیق مقام است در واقعه بغداد و قتل مستعصم پس بدو وجه نقل شده چنانکه صاحب مجلس
المومنین گفته که در اوایل حال خواجه را داعیه ترویج مذهب اهل بیت بوده چون ملاحظه نمود
وید که موید الدین علقمی قبی که وزیر بالاستقلال مستعصم خلیفه عباسی بود و از اکابر فضلای شیعه
امامیه بود چنان دید که در اسلام بغداد را مقصد ساخته بزمین واداد و تائید موید الدین خلیفه را
معتدی سازد و بدین تشیع در آورد و درین باب کتابی بنیاب موید الدین با قصیده عربی که در
مرح خلیفه نظم کرده بود ارسال نمود و چون موید الدین کلمات و فضائل نفسانیه و آثار و شد
و کاروانی خواجه را شنیده بود و تقرب او را با خود مصلحت ندیده و ملقت جواب کتابت او نگزید
و چون نیم نوبیدی بمشام خواجه وزید دید که توقف در بلاد عراق و خراسان از رهگذر سیان
تعصب انگیز قننیه و بزم غریز قوم تار و پنگیز و متغلبان متعصب و یا متعذر است همواره متفکراً
در گوشه و کنار روزگاری میگذرانید تا اینکه رئیس ناصر الدین مجتهد که از افضل زمان و از اسخیا اهل
علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن پادشاه اسمعیلیان الموت و قهستان بوده خواجه را بطایف
احمل نزد خود برد و محبت او را نخست نمود در رعایت خاطر او یا قضی مراتب کوشیده و از افادت
سنگین گردیده و خواجه کتاب ناصر را نام او تالیف و چون خبر ورود خواجه بطلمه را بدید

واقباس حاکم آن دیار از پرتوان بزرگوار گوشه‌ش هوش علاءالدین محمد رسید بران سعادت
 رشک و زید و طوعا و کرها خواجه را نزد خود طلبید و قدم فیض لزوم او را موجب ریب و زینت
 و بزرگی و نام خود دانست در اغزاز و اکرام و اهتمام تمام نموده و خواجه چنان میدید نصائی دلاویز
 ایران بواسطه ترکنا ز چنگیزیان از فتنه و آشوب بلیرست و مع هذا انجماعت اسمعیلیه در اصل
 مذہب تشیع بابا و شریک بودند و اسباب فراغت و مطالعه او را با حسن وجه مہتمی نمودند لاجرم مکر
 بعداب صحبت ایشان گرفتار بود و تا زمانی ایلخان یعنی ہلاکو خان بقلار اسمعیلیہ نزدیک گردید و باخو
 شاد بن علاءالدین محمد بصواب دید خواجه بلا زست ہلاکو خان رسید و ہلاکو از قدم خواجه نہایت
 مسرور و در تکریم و تعظیم او مرا اسم بہالغہ بتقدیم رسانید و انتظام کلیات امور خود را باقتضائے
 رای حکمت آرائی او مغفوض گردانید و در کتاب حبیب التیسیر کفایت افتاد و خواجه بقلار اسمعیلیہ
 و رسیدن او از انجا بخدمت ہلاکو خان براین وجہ مسطورست کہ در زمان معتصم خلیفہ جناب خواجه
 روزی چند ولایت قہسان ساکن شد و حاکم آن خطہ ناصرالدین محمد ششم ابواب لطف و کرم بر روی
 روزگار آن عالمقدار کشادہ انجناب ایام بودن در انجا کتاب اخلاق ناصری را نام او تالیف نموده
 و قصیدہ عربیہ در مدح مستعصم خلیفہ در سلک نظم کشیدہ بہ بغداد فرستاد این علفی رایین صورت
 موافق مزاج نیفتاد بر پشت قصیدہ ناصرالدین محمد ششم نوشت کہ مولانا نصیرالدین بخلیفہ روی زمین اعاز
 مکاتبت و مراسلات نہادہ از این اندیشہ نباید بود و ان بزرگ را خورد و نباید شمر و چون ان نوشته بنظر
 ناصرالدین رسید خواجه را حسی نمود در وقتے کہ ناصر نزد علاءالدین محمد تعلیق الموت یا میمون روی
 وقت انجناب بہمراہ بردہ و با او سپردہ بنا بران علامہ زمان چند گاہے بحسب ضرورت در میان
 ملاحدہ اوقات صرف نمود و چون اساس دولت ان طبقہ بصد مہ سپاہ مغول در ہم شکست خواجه
 از میمون دبیر و ن آمد و بالیخان پیوست و با صناف لطاف اختصاص یافتہ در سلک خواص مقربان خقیص
 یافتہ و بعضی از علماء نوشتہ اند کہ زمانیکہ خواجه بہمراہ ناصر محبوبان نزد علاءالدین رسید و در انجا محبوس شد
 در میان حبس چند کتاب تصنیف کردہ از انجملہ کتاب تحریر محسطنیست و در ان چندین سئال ہندست
 و چون ایلخان شہور ہلاکو خان از اولاد چنگیز بود نزدیک بقلار اسمعیلیہ شد و خواستان بلاد را فتح کند
 پس ہر ملک علاءالدین باشارہ محقق در پنہانی از قطع بیرون رفت و بخدمت ہلاکو خان رسید پس
 ہلاکو کیفیت احوال را فہمیدہ و دانست کہ خواجه در انجا محبوسست ان قطعہ را فتح کردہ و خواجه را
 نہایت احترام کردہ و او را بہمراہ خود برداشتہ و امور کلیتہ بصواب دیدہ رای او گذارستہ

محقق طوسی را موی فتح بغداد و در نظر آمد زیرا که تعصب متعصبان در مذمت بنی در نظر محقق ظاهر و هوید بود
پس باملاکو بجزا و فتنه و بعد از محاصره و شدة انان خلیفه با قضاة بغداد و سادات بنی عباس و پسر
دوی خود ایوب و دیگر و غیر آنها بیرون و روانه و وارد دوی باملاکو خان شدند پس خواجه بنسفر
سلطان رفت و گفت امر کن که ملا زمان و مصاحبان خلیفه را در جای شئی منزل داده و خلیفه و پسر
نایش را بکلیس بخواه و بتعلیل نشان مبادرت کن پس بن حکم جاری شد اول پسر بنی خلیفه را بعد
حضور بصلب و در او بختن نام بردند و خلیفه در حضور سلطان و خواجه پشیمان و خواجه بکر بن دقتل خلیفه
داشت بعضی از علمای خانه که در اردوی کیوان شکوه باملاکو خان منزل داشتند و مصاحبت میکرد
بباملاکو میرو و میرو داشتند که خلیفه از سادات و از اهل بیت و خویشان پیغمبر میباشند و مصلحت و قتل او نیست
چرا که کشته شود بر زمین بارز و سنگافته شود و لشکر تورافرو برد و اسان بر زمین افتد و غذا بجا نازل شود و بچه
فرمود و انجا همه از سنخهای اباطیل و اکا و بیست چه فرزند پیغمبر را کشتند و اسان بر زمین نیامد و عذاب
نازل نشد و این خلیفه بر باطل و ظالم و غاصب حقوق است و قتل و عذاب نازل خواهد شد پس بعضی
علماء ائمه در مقام منع برآمدند و باملاکو خان را نیز فونی در دل ظهور یست چون خواجه کار را بر اینم و ال
دید فرمود اکنون بخواهی که خون او ریخته نشود پس امر کن که او را در باط پیچند و او را باد و باران
با همان بساط انقدر ببالند که در انجا کارش تمام شود و تا خون او ریخته نشود باملاکو خان را این سخن پسند
و گفت که بساطی آوردند و او را در انجا پیچیدن و انقدر مالش دادند که خلیفه عمر خود را بعلما عامه بخشید
از ان پس داخل بغداد شدند و فتح عراق عرب بسبب وصول موصول آمد -

در رصد بن خواجه باملاکو خان در مراغه

از ان پس سلفان که باملاکو خان باشد امر کرد در مراغه رصد بنی خواجه الالات رصد بنی را فرام
آورده و از اعوان او بران رصد جمعی از علماء و جمعی از تلامذه خواجه بودند و باملاکو خان فرستاد
و همه را جمع کرده که در خدمت خواجه باشند و این عمل را انجام دهند از انجمله ملا قطب شیرازی که شاگرد
محقق طوسی بود و او است صاحب شراق و کلیات و فاضل حسن الخلق و بزر در جمیع فنون حکمت -

در ذکر کسیانیکه با خواجه بودند در رصد

اما عجب از صاحب لور و لور است که گفته که ملا قطب در صحبت خواجه مفید و یا مستفید بود و این سخن
از صاحب لور و لور خطی بین است و ناشی از عدم تمییز و عدم خبرت بقوانین حکمت است چه ملا قطب

شاگرد خواجه بود و او را چه نسبت که در مجلس خواجه مفید باشد و از آنجمله مؤید الدین عروضا شریفی است
 و او مستقر در هند بود و آلات رصد بود و در مراغه بو شنجی در سال شصت و چهار وفات کرد
 و فخر الدین مراغه را از موصل آورد و او طبیب عاقل و فاضل بوده و نجم الدین کاتبی را از قزوین
 آورد و او در حکمت و کلام فاضل بود و محی الدین اخلاطی را از تفسیل حضار کرد و او فاضل و
 مهندس و تجرد علوم ریاضیه بود و محی الدین مغربی و او نیز مهندس و ریاضیه و فاضل در علوم
 و اعمال رصد بود و نجم الدین کاتب بغدادی که فاضل در اجزای ریاضی و هندسه و علم رصد و کتاب
 مصور بود و حرکات کواکب را ضبط کردند و خواجه در ان اشنا وفات نمود و این فضلا حساب
 بعضی از دقائق سایر نگاه میداشتند و قطب الدین علامه شیرازی که از اعظم تلامذه خواجه بود
 با انجاعت مشارکت مینمود بلکه شریک غالب بود اگر چه جناب خواجه بواسطه اینکه ملاقطب شاگرد او بود
 و بحجت استاد شاگردی نام او را با انجاعت در خطبه کتاب زیج ذکر نینمود و نزد رسیدن اجل
 موعود اصلاح بعضی از خللها را که در زیج مانده بود بان جماعت که از اصلاح ان فاصر بودند
 حواله نمود و ان معنی موجب کدورت ملاقطب شد باز اینکه قدرت باصلاح انجا داشته از روی طرح
 و اعراض بان جماعت و گذاشت و زیج خواجه اگر چه نهایت دقت در ان شد لیکن چون بانجام
 نرسیده است لهذا متروک شد لیکن مع ذلک در خسوف و کسوف و تعذیلات محل عکس و جمیع منجبت است
 و احکامش درین باب از بهر زیجات معتبر تر است و خواجه در علم معقول تلمیذ فزید الدین مشهور بدانست
 و او تلمیذ سید صدر الدین میر حسنی است و او از شاگردان افضل الدین غیلانیست و او از شاگردان
 بهمنیار است و او از شاگردان شیخ ابو علی بن سینا است و اما متنازع او در علم منقول ابو العباس
 نوکر بیست و او از شاگردان پیش خواجه از شاگردان پدرش محمد بن الحسن است و او تلمیذ شیخ فضل الله
 راوندی است و او تلمیذ سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی ابن الداعی است و او شاگرد جعفر بن محمد
 درویشی است و او تلمیذ سید رضی صاحب پنج البلاغه است و همچنین از جمله متنازع منقول محقق -

سالم بن بدر ان مصری است و او در اجازت خواجه چنین نوشته قرء علی جمیع انجزاثنا ث من
 کتاب غنیة النزوع الی علم الاصول والفروع من اوله الی آخره قرأه تفتیم تبیین و تامل منتخب
 من غوامض عالم یفنون جوامع و اکثر انجزاثنا ث من هذا کتاب و هو الکلام فی اصول الفقه
 الامام الفاضل العالم الاکمل انا و رع المتقن المحقق نصیر الملة و الدین و جملة الاسلام و المسلمین سید الله

والافاضل مفتخر العلماء والاکابر والافضل فی الاسان محمد بن محمد بن الحسن الطوسی زاد الله فی علامه حسن
الدفاع عن جوابه واذنت له فی روایت عنی عن السید الاجل العالم الاوحد الطاهر الزاهد البارع
عن الدین ابی المکارم بن حمزه بن علی بن زهره الحسینی قدس روحه و نور ضریحه و جمیع تصانیفه
و تصانیفه و مسموعاتی و اجازاتی عن مشایخی ما اذکر اسانیده و ما لم اذکر اذ ثبت ذلک عنده و ما تعلی
ان ضفه و هذا خط اضعف خلق الله و افرهم الی عفوہ سالم بدران المازنی المصری کتبه ثامن
عشر شهر جمادی الاخری سنه تسع عشر و ست مائتة حامداً لله و مصلياً علی خیر خلقه محمد و آل الطاهرین
و سالم بن بدران مذکور ملقب بمعین الدین مصریت و شهید در شرح لمعه در کتاب میراث فو فی
زاین بزرگوار نقل نموده و شیخ ابو الحسن شیخ سلیمان بن عبد الله بحرانی در رساله سلافة البهتیه
در ترجمه تفسیریه گفته که یافتیم بخط بعضی از افاضل معتدین که خواجه در فقه لمذکر در نزد کمال الدین شیخ شیم
در علم معقول در نزد خواجه تا اینجا کلام او بود و ظاهراً اینکه چنین چیزی بوقوع نیافته باشد و علامه حلی
بعد از ورود محقق طوسی بکله و دیدن نمودن از محقق صاحب شرایع مجدست خواجه وقت و در نزد او
لمذ نمود و از او جان گرفت و شرح بر منطق تجرید او نوشت شرح بر تجرید او نوشت و ملا علی قوشچی
شایخ جدید همیشه میگفت که اگر شاگرد عرب خواجه که علامه حلی باشد شرح بر تجرید می نوشت هر آینه تجرید
در بونه اجمال باقی میماند و چیزی از او فمیده نمی شد و علامه در اجازه اش برای او لا زهره بعد از
او که خواجه فرموده که این شیخ افضل اهل عصر بود و در علوم عقلیه ذهنیه و برای او مضنات بسیار
بود و در علوم حکمیه بمشروعیه و بر مذہب امامیه بود و اشرف کسانی بود که ما انصار ائمه کریم
در اخلاف خدا نورانی کند ضریح او را قرائت کردم در خدمت او الهیات کتاب شفاء ابی علی سینا
را و از ان پس قرائت کردم در نزد او تذکره که در علم طبیعت است و از تصنیف او است پس او را
اجل مخموم دریافت خدا یتعالی او را متقدس کند تا اینجا کلام علامه بود و بسیار عجب که گفت
اینکه خواجه بر مذہب امامیه بود و این مانند است که شهید اول گفته بود که قطب الحقین بیشک
از امامیه بود و او را بر او ان بر شهید در این مقام بر علامه وارد است چنانچه خواجه اجل و اعظم
و اشرف و اعرف از ان است که در حق او کسی بگوید که او بر مذہب امامیه بود علامه حلی علی الله
مقامه در کتاب تنہا ج الکلامه چنان وصفی خواجه را گفته که برای احدی کسینین و صف نموده

و در مرتبه دیگر که خواجه به بغداد وارد شد و مرض الموت ان را طاری شد در باب تجرید و تفسیر

و تدفین خود بقضلاء مومنین وصیت میفرمودند یکی از حاضران عرض کرد که مناسب آنکه خواجه را بشهد امیر المومنین نقل نمایند خواجه از کمال اخلاص فرمود که ششرم می آید که در جوار فاضل لایبرار حضرت امام حمام موسی الکاظم مرده باشم و از آستان او بجائی دیگر هر چند افضل ششم نقل نم نمایند پس حسب وصیت در عقبه علیه کاظمیه علیه اسلام دفن نمودند و قائمه آن آستان که قائم مقام نوح مراد خواجه واقع شده بود این آیه کریمه را رقم نمودند و کلبه بمبسط ذراعیه بالوصفیه و تاریخ و فاقش را باین مضمون نظم نمودند انصیر ملت و دین پادشاه کشوره فضل یگانه که چاد و مادر زمانه نژاد بسال ششصد و هفتاد و دو و بدو و ابجه بر روز هجدهم اندر گذشت در بغداد و در جامع التوابع خواجه مذکور است که بنا بر وصیت خواجه خواستند که در جوار شهید مقدس علی کاظمیه علی شرفنا اثنا و التیحه مدفون سازند لاجرم در حواله آن ارض مقدس محلی اختیار نموده آغاز کردند کردند بیکبار سردابه مرتب مزین بکاشی ظاهرت چون نیک تفحص کردند معلوم شد که ناصر عباس جهت بارگاه خود مرتب ساخته بود و او را نصیب شد و بان سعادت مستبعد نگردید و در جای مذکور ناصر را دفن کردند و چون خواجه پاسبانی آن درگاه عرش شتابه ال عبا انگشت نام بود لهذا بموجب کلبه بمبسط ذراعیه بالوصفیه در آن مکان کثیر الفیضان مدفون گردید و از مودات قبول امام او را آنکه سردابه کور در روز شنبه پانزدهم جادی الاولی از سال باقصد و نمود و هفت با تمام رسیده و در همان روز خواجه از مادر متولد شده چنانکه عمر شریفش هفتاد و پنج سال هفت ماه بوده و تصانیف خواجه بدین وجه است -

در ذکر تصنیفات خواجه نصیرالدین

اگر چه تالیفات او در علوم حکمیه و کلامیه و فقهیه در مذمت شیعه امامیه بسیار است لیکن اندکی از آنها مذکور میشود از آن جمله کتاب تجرید در علم کلام که مثل آن بوجازت و فصاحت و اشتمال بر اهل و اقوال و صفه روزگار باجمال نوشته نشد و بر او شرحی بسیار نمودند مانند شرح قدیم از محمود اصغری و شوارق از ملا عبد الرزاق لاهیجی و شرح طایفه ملا محمد جعفر استرآبادی و شرح ملا علی قوشچی که اینها شرح جدید می نامند و سید شریف بر شرح قدیم حاشی نوشته و ملاحظه و در آن میرسد و ملا عبد الرزاق لاهیجی و خفری و آقا جمال و خلیفه سلطان و شیخ حسین تنکابنی و مرزا ابراهیم بن ملا صدری و غیر ایشان بر او حاشی نوشته اند و مولف کتاب نیز بر تخرید شرح فارسی و کتاب تجرید مطلق و کتاب اساس لاقباس در منطق و شرح اشارات و تخریر اقلیدس و تخریر محلی و غیر

متوسطات و کتاب پنج ایلمانی و کتاب تذکره در بیست و رساله معینه در بیست و رساله فصل
در معرفت تقویم و رساله اسطرلاب و کتاب جامع احساب بالتحسین و التراب و کتاب قواعد
العقاید و شرح محصل و رساله و جبر و قدر و رساله اجوبه سوالات شیخ صدرالدین قونوی
و رساله رد ایراد کاتبی بر دلیل حکما در اثبات واجب و رساله در بحث امامت و ترجمه کتاب
زبدة الحقائق عین القضاة بهدانی و شرح مواضع مشکله ان بالتامس و تکلیف امیرامیران
مختصر که از دایمان طایفه اسمعیلیه بوده و کتاب اخلاق ماضیه باسم ناصرالدین مذکور و شرح
کتاب اثرة بطليموس بالتامس خواجه بهارالدین محمد بن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان
و رساله در فقد مواریت و رساله در تحقیق نفس الامر و رساله در تحقیق مهیت علم و رساله فصول در
کلام و رساله اوصاف الاشرف و از این رساله و بعضی از مواضع رساله فصول و شرح قصیده
سلامان و ابسال که فائده کتاب اشارات است میشود که خواجه در نهایت زهد و انقطاع از خلق بود
چنانکه این شعر که از گوهر طبع ان بزرگوار است بران شایسته لذات دنیوی هیچ است نزدین
هر خواهر از بغیر ان هیچ ترس نیست روز تنعم و شب عیش و طرب مرا غیر از شب مطالعه و روز در پیش
و از جمله رسائل او رساله است که در عقاید نوشته و محل مختصر و مفید است و قاضی نورالله در کتاب
مجالس ان رساله را نقل نموده است و رساله در علم رمل تالیف نموده که بسیار تحسین است و در علم
رمل چند رساله نهایت خوب می باشد یکی رساله خواجه و دیگر رساله سکاکی و دیگر رساله

احوال محمد خفیه

محمد بن احمد خفیه لقب شمس الدین ابن سه رساله از کتب معتبره قرن رمل میباشند و خواجه را رساله
دیگر نیز در رمل است و یکی از این دو رساله رمل در فارسی و دیگری عربیت و ایضا خواجه را
رساله و جبر است و این فقیه و لغت کتاب را نیز رساله در رمل و رساله در جبر و منظومه در رمل
نام تمام است بدانکه خواجه منکر مسئله بد است و این در نهایت غرابت است و چون سخن از خفیه
گفته است باینکه نیست که محل از احوالات او ذکر شود اگر چه ظاهر از حکماء علمای عامه است
بدانکه خفیه از ملائذ میر صدرالدین محمد شیرازی است معروفست که در زمان شاه اسمعیل
مردم را تکلیف بنعلم احکام شرعی نموده اند و ایشان را تکلیف باسلام نمودند پس روزی
داماد خفیه از دور وارد و اظهار تحسیر کرده و گفت که این جماعت مردمان را تکلیف باسلام

میکند ایا چه کار کنم خفری گفت که بر او لعن کن که دوسه عرب عالمی حلف بوده و چون شاه اسماعیل خفری را از کاشان یا صفهان خواست و با او گفت که از مذهب بستن رجوع کن خفری گفت پس بیدب ایشان باشم و حال اینکه حاشیه بر الهیات شرح تجرید نوشته ام که اگر دیم درس بخواند تمییز پس سلطان گفت اگر راست بیگویی ایشان را طعن کن خفری طعن بکرد پس از خدمت پادشاه مرخص شد و بکاشان آمد مردمان استقبال و تسامحند پس از ملاقات با و ایراد نمودند که رفتی در صفهان محمد و ل برکت خفری در جواب گفت که حیف نبود برای و نفس عرب کون برهنه خون مثل من غاصه ریخته شود و این حکایت را قاضی نور الله در کتاب مجالس و سید نعمت الله در کتاب نوار نعمانیه نوشته است و قاضی نور الله نوشته است که چون حکم شاه طهماسب اول محقق ثانی بایران آمد و در مقام ترویج مذهب امامیه و ملای بکاشان فرستاد و در کاشان احکام و فتوای از خفری معروف بود بنظر محقق ثانی رسانید و محقق ثانی اکثر از آن فتاوی را بر وفق عقل و عدل یافت و مطابق با مذهب قاضی بیضاوی امامیه دید و پسندید و گفت که خفری در علم منقول را حل بود و این احکام را بعقل گفته و این هم موید این است که احکام شرعیه بر طبق قواعد و احکام عقلیه است و کلاما حکم به العقل حکم به الشرع و بالعکس و تالیفات خفری رساله اثبات واجب و کتاب منتهی الادرک در علم نبیست و شرح مذکره مسمی بتکمله و رساله حل المانیل و حاشیه بر اوایل شرح تجرید تا اضرحت وجود ذہنی و حاشیه بر الهیات شرح تجرید قوشچی و حل بر اوایل شرح حکمت العین سماء بسواد همین و رساله در علم رطل -

در احوال قاضی بیضاوی

بدانکه چون سابقا ترجمه علامه علی گزشت و معارضه میان علامه و قاضی بیضاوی اتفاق افتاده که در اینجا ذکر نشد اکنون برای کثرت فوائد در اینجا ذکر نیایم پس میگوئیم که نتیج بانی زید بجایه در کتاب مشکول گفته که او صاحب تصنیف مشهوره است اسمش عبد الله است نقش ناصر الدین و کتبه الشیخ خیر محمد بن علی بیضاوی و بیضاوی فریبست از اعمال شیراز و در فارس متولی قضاء بوده و وزیر و عابد و متورع در مذنب خود بود و اما محمد نادی مترجم قرآن او را قاضی سوداوی نام نهاده زیرا که چون قائل بخلافت بلا فضل علی نیست پس بیاضی از بدایت بر ناصیه او هویدانیت بلکه سواد ظلمت و ضلالت جبرین او پیدا است و در زمانی داخل شهر تبریز شد پس مجلس بعضی از فضلا در که مجلس درس بود و در صف فعال نشست چنانکه کسی او را نشناخت پس بدرس اعتراضاتی دارد آورد و بان افتخار کرده چون از تقریرش فراغت یافت بیضاوی شروع با اعتراضات او نمود

مدرس گفت که گوش بسنج تو منی و چه بگرانی که ارادات مرا اول تقریر کنی تا بدانم که تو ارادات مرا فهمیده قاضی گفت که ایرادات تو را با الفاظ تو لعل کنم یا بمعانی مدرس صحبت شد و گفت با الفاظ من اطلاع کن پس قاضی ان ایرادات را بجهان الفاظ نقل نمود و در ترکیب الفاظ ان بحث چند وار و آورد پس با جو به متنازعه اعتراضات مدرس را جواب گفت پس انان خود بعد اعتراضات او اعتراضات وار و آورد و از مدرس جواب خواست مدرس حاضر برآمده وزیر سلطان در ان مجلس حاضر بود چون واقع را مشاهده نمود از جای برخاست و بیضاوی را بجای خود نشاند و چون از نام نسب او پرسید و او را شناخت نهایت شرایط و احترام بجای آورد پس قاضی قضا و شیراز را طلب داشت و وزیر قضا و شیراز را با او برگذار نمود و با و تشریف و خلعت فاخر داد -

احوال وفات قاضی

وفاتش در سال شصده و هشتاد و پنج بوده و در بلده تبریز با خلفای ثلاث معثور شد و شیخ علی نواده شهید ثانی در حواشی تعلیق اش بر شرح لمعه در سلسله طهارت و حدث بانگ در تقدم و تاخر نوشته است که علامه در قوا عد فرموده که استصحاب میکند حالت سابقه بران طهارت و حدث را پس چون کتاب قواعد شیوع یافت و نسخه اش در شیراز بنظر قاضی بیضاوی رسید و قاضی از قضای جهان مسئله طهارت و حدث و تنگ در تقدم و تاخر را مطالعه نمود و بر جهان مقام مانده نوشت باین مضمون که ای مولای با جمال الدین خداوند تعالی بام افاده تراستدام گرداند و تو امام اصولیین می باشی و در اصول مسئله مقرر است که در استصحاب بقای موضوع شرط است و درین مسئله که توقفی داو بانکه تنگ در مناخر از طهارت و حدث استصحاب میکند حالت سابقه برانکه طهارت و حدث را صحیح نیست زیرا که ان حالت سابقه بران طهارت و حدث قطعاً زائل شده زیرا که اگر ان حالت سابقه طهارت بود یقیناً بحث زائل شد و اگر حدث بود یقیناً طهارت رفع شود پس موضوع را بقائی نیست پس چگونه استصحاب حالت سابقه نیامی پس قاضی ان ایراد را بنزد علامه فرستاد علامه جواب طولانی نوشت و این مضمون را بمفصله و مانعه اخلو برگردانید و حاصل کلاش اینکه بنده که گفته ام استصحابی حکم مبتدا یعنی مثل حالت سابقه حکم میکنند نه اینکه مراد استصحاب اصطلاحی باشد پس علامه ان جواب را بشیراز و در نزد قاضی فرستاد قاضی چون ان را نظر کرد و بران سخن شمرده قاضی را تالیفات حسنه است مانند کتاب غایت در علم فقه و شرح مصابیح و کتاب منهاج در علم اصول و از استاد ام قاضی ابراهیم شنیدم که در شرح بر کتاب منهاج قاضی نوشته شده و کتاب طالع

در علم کلام و برای تشریح بسیار نوشته اند و کتاب تفسیر قاضی که موسوم با نوار التزیل است و در عربیت نهایت کوشیده و حواشی متعدده بر او نوشته اند مانند عقاصم و شیخ زاده و سیوطی و عیبه که ملامیرا جان و شیخ بھائی و غیر ایشان و شیخ بھائی را نیز شرح بر تفسیر قاضی است و ابن فقیر مولف کتاب را نیز حواشی غیر مدون بر قاضی است و شیخ بھائی بهتر از دیگران نوشته اند از ابن سیوطی بهتر از دیگران نوشته است و قاضی را در همین کتاب تفسیرنا قضائی است که در کتاب شکلات العلوم اخبار ذکر کرده ام از انجمله در تفسیر آیه لیسئلکم انکم احسن عملا گفته است که فعل و اینجا معلق از عمل است و در سوره ملک نفیض این گفته است ایضا در تفسیر سوره هود تصریح کرده اینکه نزول تورات پیش از غرق شدن فرعون بوده و در تفسیر سوره مؤمنین نفیض اینرا گفته ایضا در سوره مریم در تفسیر آیه بشر فیہ و کان رسولاً نبیا گفته است که رسول لازم نیست که صاحب شریعت باشد و در سوره حج نفیض اینرا گفته است ایضا در تفسیر سوره غل گفته است که سلیمان متوجه شد بنور حج بعد از اتمام بنیاد بیت المقدس و در تفسیر سوره بقره نفیض اینرا گفته است حاصل اگر منافقانه و جیطات و اغلاط قاضی را جمع کنیم بقدر جهان کتاب تفسیرش بلکه زیاده تر کتابی خواهد شد.

در احوال محقق سبزواری

صاحب محمد باقر بن محمد سبزواری لقب محقق سبزواری است از فضلا و مجتهدان قدس است و اجازه از اخوند ملا محمد تقی مجلسی و شیخ بھائی و اردوانی تا لیفات دوست کتاب شرح ارشاد مسمی بذخیره لیکن جناب عباد او با حاضری دیگرش را بنیانم و ظاهر اینکه زیاده از آن نوشته باشد و کتاب کفایه که از دوره فقه و کتابی از آخرش کم است بلکه تا بنخیر اثار نوشته کتابیت در بیان فتوی لیکن نقل قول هم غالباً کرده و در بعضی از مواضع دلیل هم اقامه نموده فی الحقیقه کتاب خوبیت و بعضی بر شرح نوشته اند.

در احوال ملا محمد سبزواری

صاحب محمد بن عبدالفتاح مشکابی از اهل بلد مولف کتاب و از اهل قریه است سماء بسرب که در سابق اوقات ابادانی بود و اکنون خراب و در جوار غوره سیلاقی خشکاب واقع است و اسم او را در کتاب قوانین در حاشیه مندرکورد داشته و فی الحقیقت محقق است و آتش در کتب علیه کتب و اجازات مذکور است و او را حواشی است بر معالم که غیر مدون است و رساله است در امامت و رساله است و احکام و مسائل جامع و او از شاگردان محقق سبزواری سابق الذکر است و اجازه از او دارد.

در احوال محمد صادق

شیخ محمد صادق بن محمد بن عبد الفتاح تنکابنی ساکن بصفهان پسر طاهر محمد سراج سابق الذکر است
 و از علامه مجلسی اجازت دارد و عواشی غیر مدونه بر شرح لمعه نوشته است -
 محمد علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ابو الحسن مشهور باین بابویه پدر صدوق است و از اعاظم
 محدثین قم و او شیخ اهل قم و فقیه ایشان بوده و بعراق آمد و صحبت ابو القاسم حسین بن روح که ثالث
 سقر و نواب اربعه بود رسید و از او بعضی از مسائل دینی استفسار فرموده و بعد از آن کتابی نوشته
 علی بن جعفر بن اسود داده با و فرستاد و در آن کتاب التماس نموده بود که کتاب او را
 که در آن التماس دعا فرزند نموده بود بنظر حضرت صاحب الامر برساند و او هم رسانید بعد از
 سه روز جواب در آمد که ما و دعا کردیم باین وز و دست که روزی شوی دو پسر خیر پس خداوند او را
 دو پسر کرامت کرد ابو جعفر که صدوق است و ابو عبد الله حسین و صدوق همیشه میگفت که من از دعا
 صاحب الامر بعل آمده ام و بدان مفاخرت میکند و توقیعی از حضرت امام حسن عسکری نیز میکرد
 با و آمد و در آنجا بلفظ شیخی و معتمدی او را ستوده و در آنجا دعا کرد که خداوند با و اولاد کرامت
 کند که از صلحا باشد و بعضی گفته اند که او این دعا را از عسکری خواش نموده بود و شاید هم اتفاق
 افتاده باشد و وفات این بزرگوار در سال سی صد و ست و نه اتفاق افتاده و عدد آن رحمه الله
 میباشد و در آن حال محمد علی بن محمد سمری که نایب چهارم آنحضرت بود و نیز وفات نمود و کلینی نیز در آن
 سال وفات کرد و از آن سال غیبت کبری اتفاق افتاده و بعضی سال سیصد و ست و هشت گفته اند
 و علی بن محمد سمری روزی در بغداد نشسته بود و جمعی از شیعیان در نزد او نشسته بودند پس بناگاه
 بر زبان او جاری شد که رحمه الله علی بن حسین بن بابویه بعضی از طایفه گفتند که او زنده است علی بن
 محمد فرمود که او امر روز وفات کرد پس اهل مجلس ضبط تایخ نمودند پس آن مدتی قوافل از قم بیجا آمده
 گفتند که این بابویه در همان روز وفات کرده و آن سال را سنه ثانی تر نجوم ارض گفتند چنانچه
 استادگان زمین میباشند و در آن سال اعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که آن ثانی تر نجوم
 از نفس ناسیدند برای اینکه دیدند که تیرائی شهاب بسیار در آن سال بر زمین آمد پس امر اربعه نبوت
 علماء کردند و جمیعین هم اتفاق افتاد و مدفن او در قم که بالفعل مقبره دارد و گنبدی بر آن بنا شده
 مذقضیات او کتاب توحید و کتاب وضو و کتاب صلوة و کتاب جنایز و کتاب امامت و تبصیر
 از جبریت کتاب الاموال و کتاب الاخوان کتاب النساء و الولدان کتاب التشریع کتاب التفسیر
 کتاب النکاح کتاب المسکن کج کتاب غریب الاسماء و کتاب التسلیم کتاب الطب کتاب المواریث

کتاب المعراج و رساله الی والدہ -

در احوال محمد بن علی

صه محمد بن علی بن یحیی بن موسی بن بابویه قمی خراسانی رازی ملقب بصندوق و گاهی تعبیر از او والد او بصندوقین نمایند کنیت اش ابو جعفر و شیخ نجاشی در کتاب رجال گفته که او شیخ مافقیه و وجهت بعدری و خراسان بود و در سال سیصد و پنجاه و پنج در غفوان جوانی بغداد آمد و شیوخ طایفه فقه او استماع حدیث نمودند و شیخ طوسی در کتاب فہرست گفته کہ ابو جعفر بن بابویه شیخ جلیل القدر مافقی و ناقد اخبار بود و در میان علماء قم ممانند او در حفظ و کثرت علم پیدا نموده و قریب سیصد تصنیف دارد و در سال سیصد و هشتاد و یک در بلخ ری وفات یافت و از او روایت داشته اند و از آنجاست که ابو سعید و والد نجاشی و ابن عسائری و او از ارباب کتب از علم است که بر آنجا است مدار در اعصار و از محمد بن ثلث ابو دعوت امام تولد یافت و امام زاد در مکه بخواب دید کہ با و امر فرمود کہ کتابی در غیبت ما تصنیف کرده و عمر معمرین را در آنجا بنویشت پس آن کتاب را نوشت و با کمال الدین و اتمام النعمه نام نهاد

در تالیفات شیخ صندوق

و آنچه از کتب در کتاب رجال نجاشی ذکر شده بدین تفصیل است کتاب دعائم الاسلام در معرفت علماء و حرام ۲ کتاب توحید ۳ کتاب النبوة ۴ کتاب اثبات الوصیة لعل ۵ کتاب اثبات خلافت ۶ کتاب اثبات انصاف علیہ ۷ کتاب اثبات انصاف علی المائمه ۸ کتاب المعرفه فی فضل بنی دایر المومنین و الحسن و حسین علیہ السلام ۹ کتاب مذیہ العلم ۱۰ کتاب المنقذ در فقه ۱۱ کتاب العزم علی الجہل ۱۲ کتاب علی الشرایع ۱۳ کتاب ثواب الاعمال ۱۴ کتاب عقاب الاعمال ۱۵ کتاب الاوائل ۱۶ کتاب الاول والاخر ۱۷ کتاب المناہی ۱۸ کتاب الفرق ۱۹ کتاب خلق الانسان ۲۰ کتاب سائر الاولی فی الغیبة ۲۱ کتاب الرساله الثانیة ۲۲ کتاب رساله الثالثہ ۲۳ کتاب الرساله فی ارکان الاسلام ۲۴ کتاب المناہی ۲۵ کتاب السواک ۲۶ کتاب الوضوء ۲۷ کتاب الیم ۲۸ کتاب التیمم ۲۹ کتاب الاغسال ۳۰ کتاب الجعفر و النفاس ۳۱ کتاب فوار و الوضوء ۳۲ کتاب فضائل الصلوۃ ۳۳ کتاب فرائض الصلوۃ ۳۴ کتاب فضل التیمم ۳۵ کتاب مواقیب الصلوۃ ۳۶ کتاب فضائل الصلوۃ ۳۷ کتاب الجہود و المحامد ۳۸ کتاب السنوۃ ۳۹ کتاب الصلوۃ سوی الخمس ۴۰ کتاب فوار و الصلوۃ ۴۱ کتاب الزکوۃ ۴۲ کتاب الخمس ۴۳ کتاب حق الخداد ۴۴ کتاب الخیر ۴۵ کتاب فضل المعرفه

کتاب فضل الصدقه ۴۰ کتاب فضل الصوم ۳۸ کتاب الفطر ۳۹ کتاب اعکاف ۵۰ کتاب جامع الحج
 ۱۰ کتاب جامع علل الحج ۲ کتاب جامع تفسیر لمیزل فی الحج ۳ کتاب جامع حج الانبیاء ۴
 کتاب جامع حج الایمه ۵ کتاب جامع فضل الکعبه و الحرم ۶ کتاب جامع اداب المسافر للحج ۷
 کتاب جامع فضل الحج و العمرة ۸ کتاب جامع نفذ الحج ۹ کتاب الموقوف ۱۰ کتاب القرابان ۱۱
 کتاب مدینه و زیارت قبر نبی و الایمه ۱۲ کتاب جامع نوادر الحج ۱۳ کتاب زیارات قبور الایمه ۱۴
 کتاب الشکاح ۱۵ کتاب الوصایا یحیی بن یوسف ۱۶ کتاب الصدقه ۱۷ و انخل و الهبه ۱۸
 کتاب السکنه و العمری ۱۹ کتاب المحدث و ۲۰ کتاب الدنایات ۲۱ کتاب المعایش و المكاتب
 ۲۲ کتاب التجارات ۲۳ کتاب العشق و التذییر و المكاتبه ۲۴ کتاب القضاء و الاحکام ۲۵
 کتاب اللقار و السلام ۲۶ کتاب صفات الشیعه ۲۷ کتاب لعان ۲۸ کتاب الاستسقاء ۲۹
 کتاب زیارت موسی و محمد ۳۰ کتاب جامع الزیارات الرضا ۳۱ کتاب تحریم الفقاع ۳۲
 کتاب المنع ۳۳ کتاب الرحقه ۳۴ کتاب الشجره ۳۵ کتاب معانی الاخبار ۳۶ کتاب
 السلطان ۳۷ کتاب مصارقه الاخوان ۳۸ کتاب فضائل جعفر الطیار ۳۹ کتاب فضائل العلوم
 ۴۰ کتاب الملا ۴۱ کتاب السنه ۴۲ کتاب فی عند المطلب و عبد الله و ابی طالب ۴۳
 کتاب فی زید بن علی ۴۴ کتاب الفوائد ۴۵ کتاب الایمان ۴۶ کتاب المهدیه ۴۷ کتاب لعیانه
 ۴۸ کتاب التواریخ ۴۹ کتاب علامات آخر الزمان ۵۰ کتاب فضل الحسن و حسین ۵۱ کتاب رساله
 فی شهر رمضان جواب رساله درویش فی شهر رمضان ۵۲ کتاب مصباح المصباح الاول و ذکر من
 روی عن ابی بنی من الرجال المصباح الثانی ذکر من روی عن ابی بنی من النساء المصباح الثالث
 ذکر من روی عن امیر المؤمنین المصباح الرابع ذکر من روی عن فاطمه المصباح الخامس ذکر من روی عن
 ابی محمد الحسن بن علی المصباح السادس ذکر من روی عن ابی عبد الله الحسین بن علی المصباح
 السابع ذکر من روی عن علی بن الحسین المصباح الثامن ذکر من روی عن ابی جعفر محمد بن
 علی المصباح التاسع عن ابی ذکر من روی عن عبد الله الصادق علیه السلام المصباح العاشر
 ذکر من روی عن موسی بن جعفر المصباح الحادی عشر ذکر من روی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
 المصباح الثانی عشر ذکر من روی عن ابی جعفر الثانی المصباح الثالث عشر ذکر من روی عن
 عن ابی محمد الحسن بن علی بن محمد المصباح الرابع عشر ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی المصباح
 الخامس عشر ذکر الرجال الذین خرجت الیهم التوفیقات ۵۴ کتاب الموعظ ۵۵ کتاب الرجال

الرجال المختارين من اصحاب النبي ۱۰۶ کتاب الزهد ۱۰۷ کتاب زهد ابنی ۱۰۸ کتاب زهد امیر المومنین
 ۱۰۹ کتاب زهد الحسن ۱۱۰ کتاب الحشین ۱۱۱ کتاب زهد علی بن الحسین ۱۱۲ کتاب زهد ابی جعفر ۱۱۳
 کتاب زهد الصادق ۱۱۴ کتاب زهد ابراهیم ۱۱۵ کتاب زهد الرضا ۱۱۶ کتاب زهد ابی جعفر الثانی ۱۱۷
 کتاب زهد ابی الحسن علی بن محمد ۱۱۸ کتاب زهد ابی محمد الحسن ابن علی ۱۱۹ کتاب صاف البنی ۱۲۰ کتاب
 دلائل الایمه ومعجزاتهم ۱۲۱ کتاب الروضة ۱۲۲ کتاب نوادر الفضائل ۱۲۳ کتاب المحافل ۱۲۴
 کتاب امتحان المجالس ۱۲۵ کتاب حدیث غریب البنی و امیر المومنین ۱۲۶ کتاب الحضاره ۱۲۷ کتاب
 مختصر تفسیر القرآن ۱۲۸ کتاب جناب سلمان وزید و فضائل ۱۲۹ کتاب ابی زید و فضائل ۱۳۰ کتاب تقیته
 ۱۳۱ کتاب فذو الغل بالغل ۱۳۲ کتاب نوادر الطب ۱۳۳ کتاب جوابات المسائل الوارده علیه
 من واسطه ۱۳۴ کتاب الطرائف ۱۳۵ کتاب جوابات المسائل الوارده من قزوین ۱۳۶ کتاب
 جوابات المسائل الوارده علیه من البصره ۱۳۷ کتاب جوابات المسائل من الکوفه ۱۳۸ کتاب جوابات
 المسائل وردت علیه من السمرانیین فی الطلاق کتاب العلل غیر منسوب ۱۳۹ کتاب فی ذکر من اصحاب الحدیث
 و عن کل واحد منهم حدیث ذکر ۱۴۰ اذکر المجلس الذی جرنی له بین یدی رکن الدوله ۱۴۱ اذکر مجلس آخر ۱۴۲
 مجلس ثالث ۱۴۳ اذکر مجلس رابع ۱۴۴ کتاب ذکر مجلس خامس ۱۴۵ اذکر انظار و انحف ۱۴۶ کتاب تخاتم
 ۱۴۷ کتاب علل الوضوء ۱۴۸ کتاب الشوری ۱۴۹ کتاب کتاب اللباس ۱۵۰ کتاب مسائل ۱۵۱ کتاب
 الخطاب ۱۵۲ کتاب فضل العلم ۱۵۳ کتاب الموالات ۱۵۴ کتاب مسائل الوضوء ۱۵۵ کتاب
 مسائل الصلوة ۱۵۶ کتاب مسائل الزکوة ۱۵۷ کتاب مسائل الخمس ۱۵۸ کتاب مسائل الوطایا
 ۱۵۹ کتاب مسائل الموارث ۱۶۰ کتاب مسائل الوقف ۱۶۱ کتاب مسائل النکاح که سیزده کتاب
 است ۱۶۲ کتاب مسائل الحج ۱۶۳ کتاب مسائل العقیقه ۱۶۴ کتاب مسائل الرضاغ ۱۶۵
 کتاب مسائل الطلاق ۱۶۶ کتاب مسائل الدیات ۱۶۷ کتاب مسائل الحدود ۱۶۸ کتاب
 ابطال الغلو و التقیص ۱۶۹ کتاب سمر المکتوم الی الوقت المعلوم ۱۷۰ کتاب المختارین ابی عبید
 ۱۷۱ کتاب النسخ و المنسوخ ۱۷۲ کتاب سله نیشاپور ۱۷۳ کتاب رساله الی ابی محمد الفارسی
 فی شهر رمضان ۱۷۴ کتاب الرساله الثانیه الی اهل البغداد فی معنی شهر رمضان ۱۷۵
 کتاب ابطال الاخبار و اثبات النقص ۱۷۶ کتاب المعرفه بالرجال البرقه ۱۷۷ کتاب مولد
 امیر المومنین ۱۷۸ کتاب مصباح المصلی ۱۷۹ کتاب مولد فاطمه ۱۸۰ کتاب المجمل ۱۸۱ کتاب تفسیر
 القرآن ۱۸۲ کتاب الجامع الکبیر ۱۸۳ کتاب اخبار عبد العظیم بن عبد الحسین ۱۸۴ کتاب تفسیر

قصیده فی اهل بیت ۸۶ کتاب مذیة العلم ۸۷ کتاب الامالی ۸۸ کتاب الاعتقادات ۸۹
کتاب من لا یحضر الفقیه که از کتب اربعه است و این کتاب چهار مجلد و شصت و ششت بابست مجلد اول
شصت بابست بر بنیاد و هفت باب و دوم بر دویست و سبت بابست و سوم شصت بابست بر بنیاد
و شصت باب و چهارم شصت بابست و هفتم بر صد و هفتاد و سه بابست و هفتم در مجلد است از اخبار هزار و شصت
پیچیده حدیث است و جمیع آنچه در مجلد دوم است هزار و شصت حدیث است و جمیع آنچه در
مجلد سوم است محصور است هزار و سیصد و پنج حدیث و جمیع آنچه در مجلد رابع است محصور است بر صد و
سه حدیث و جمیع مسانید اول نه قصه و هفتاد و هفت حدیث است و مر اسیل ان یانصد و هفتاد
و سه حدیث است و مسانید جلد سوم هزار و دویست و پنج حدیث است و مر اسیل ان یانصد
و ده حدیث است و مسانید چهارم نه قصه و هفتاد و هفت حدیث است و مر اسیل ان دویز پنجاه حدیث است

در قیام و ایام عری صدوق

و از جمله غرایب قیامی صدوق اینکه اگر کسی عامه دارد جائز نیست که بدون تحت التک نماز کند
و ایضا اول وقت مغرب را فرض دانسته و این مذنب شیخ طوسیست در کتاب مبوط و ایضا
صدوق قنوت را در نماز پنجگانه واجب دانسته و تبرک ان نماز را باطل میداند و ابن ابی عقیل قنوت
را در نماز چهاریم واجب میداند و از جمله قیامی او اینکه صلوات را جز تشهید نمی داند و در کتاب من لا یحضر
الفقیه دعای تشهید و صورت انرا بدون صلوات نوشته و ایضا سوره بر بنیام و امام جابر میدارد و انرا
انسان الرحمن نام نهاده و سید نعمت الله جزایری را نیز همین مذنب است و صدوق گفته است که استاد
محمد بن یحیی بن ابوالید نیز همین مذنب داشته اگر عمرم وفا کند رساله در این مسئله خواهم نوشت
و شیخ بھائی در مقام نوشته است که حمد خدا را که عمر او را قطع کرد و او را توفیق ان نداد که چند کتابی
بنویسد و شیخ احمد الحسائی در این مسئله گفته که صدوق درین مسئله کذب است و وفات ان بزرگوار
در سال سیصد و هشتاد و یک بوده و بحروف تہجی لفظ شفا شد و انجناب در وی مدفون است
و قریب پچهل سال است که ان قبر را خواستند که تعمیر نمایند منجر به منشد پس بدند که ان جسد کمال خود
باقیت و پیوسید و نوک ناخن صابج او رنگ خنابی بود و فرق مبارکش طیلی بجهت خرابی قبر خود
شده بود و بر ان قبہ بنا گذاشتند و شیخ مفید در نزد این جناب تلمذ نموده و از او اجازه دارد
و صدوق اجازه دارد از پدرش و از کلینی بواسطه محمد بن علی بن ماجیلویه و محمد بن محمد بن

عساکر کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق -

صومعه محمد بن یعقوب کلینی لقب بلفیقه الاسلام و مکنی بابا جعفر است و کلین بنجم کاف و فتح لام است چنانکه علامه و شیخ الطائفه شیخ طوسی بدان تصریح کرده اند و از مشایخ خلفا و عن سلف بدین وجه مسموع گشته و بالعقل نیز در اینسان الی ان و لایعنی رخی و توابع ان بدین وجه قرائت میشود و ان از توابع و دعوات رخی و صاحب قاموس گفته بفتح کاف و کسره لام و او را میرزا ابن این دانسته است و این از جمله غلط قاموس است و انجناب اول محمد بن ثلث اذایل است که کتاب کا در که قریب بهشت هزار بیت است و مدت بشت سال نوشته است و از ابن الاثیر در جامع الاصول محلی است که از خواص شیعه اینک در سر هر سال صد هجری مجد ری برای غیب ایشان است و در اس مائه ثانیه امام رضا و در سمر مائه ثالثه محمد بن یعقوب کلینی و در سمر مائه را تعبیر میفرمود و او اول کسی است که اخبار را مکتوب کرده و کتابش از کتب اربعه و او چنانچه از کتب رجال مستفاد میشود او ثقیف ناس است در حدیث و اثبت و اضطباط است —

در نقد اخبار کتاب کافی

و عدد اخبار کتاب کافی شانزده هزار صد و نود و نه حدیث است و صحیح ان با اصطلاح متأخرین پنج هزار و هفتاد و دو حدیث است و همان صد و چهل و چهار حدیث موثق است هزار صد و شانزده حدیث است و نوی سید و دو حدیث است و ضعاف نه هزار چهار صد و هشتاد و پنج حدیث است و در سال سیصد و بیست و نه یابست و هشت که سنه تاثر بخوم ارض است انجناب وفات یافت و وفاتش در بغداد اتفاق افتاد و در مرقه اش در باب الکوفه مدفون شد و محمد بن جعفر حسینی که لقب بابو قیراط است بر او نماز گذارد و سید با ششم هجری بمقدم در کتاب روضه العارفین گفته که بعضی از ثقات از علماء ساجدین گفته اند که بعضی از حکام بغداد بنای قبر محمد بن یعقوب کلینی را دید و سوال کردند که این قبر کس است گفتند که ان بعضی از شیعه است پس امر کردند که اگر اضراب کردند قبر را شکافتند دیدند که ان بزرگوار با کفن باقی و نه پوشیده و با او طفل کوچکی با کفش مدفون است پس امر کردند که او را دفن کردند و بران قبّه بنا کردند و الی الان قبر معروف و مزار و مشهد است تا اینجا کلام سید با ششم بوده و بعضی از مشایخ که گویا سید نعمه الله جزائری باشد گفته است که سبب خفران قبر طهران بود که بعضی از حکام بغداد دیدند که مردم بزیارت ائمه مدفون می باشند پس مقصود عداوت اهل بیت او را داشت که قبر حضرت موسی بن جعفر بخریدند و گفتند که اگر اعتقاد شیعه حق است پس او الان در قبر موجود است و الا مردم را خواهیم از زیارت قبور ایشان منع نمود پس بعضی بان حاکم گفتند که در اینجا مردی از علماء

ایشان که از اطباء ایشان است مدفونست و اعتقاد ایشان است که قبر علما را ایشان نیز محفوظ و بدن ایشان هم تغییر نمیشود پس فراین عالم را که محمد بن یعقوب کلینی است بشکافید پس ان قبر را شکافند پس دیدند که محمد بن یعقوب کلینی همان هیئت خود مدفون است و هیچ تغییر در او راه نیافته پس امر کردند که بر قبرش قتیقه عظمیه و بنای بنا کردند و انجام از شهر مورخید و برای محمد بن یعقوب کلینی تالیفاتی نیز نقل شده از جمله کتاب گنجت که مانند شمس در اربعه النصار است و کتاب رسائل الاثبه و کتاب رد بر فرامطه و کتاب تعبیر رویار و کتاب رجال و کتاب آنچه گفته شده در آئینه از شعر -

در احوال شیخ مفید

حضر محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام احمدرضا لقب مفید شیخ و فاضل عمید و مستکرم وحید و دینا و مجادل فرید آنکه سه توفیق در سه سال از ناحیه مقدسه برایش عز صدر یافت و در عنوان آنحضرت نوشته بود که فلاح الاعراض بتبذیر الشیخ المفید و اصل شیخ از عکبر است و از قفاوای شیخ آنیکه در او کما شرعیه امر موسع نداردیم گویند که از یکی دعات کسی نبوت شیخ رسید و سوال کردند که زنی حامله فوت کرده و حملش زنی است آیا باید شکم ضعیفه را شکافت و طفل را بیرون آورد یا آنیکه بان جل او را دفن کنیم شیخ فرمود که با او حمل را دفن کنید ان مرد برگشت در اثناء راه دید که سواری از پشت سر می تازد و می آید چون خبر دید یک رسید گفت ای مرد شیخ مفید فرموده است که شکم ان ضعیفه را شق کنید و طفل را بیرون آورید و ضعیفه را دفن کنید ان مرد چنین کرد و بعد از چندی با چرا را بر اسب شیخ نقل کرد و شیخ فرمود که من کسی نه فرستادم و معلوم است که آنکس حضرت صاحب الزمان بود انحال که در احکام شرعیه خط و خطا و نیما نیم جان بهتر که دیگر فتوی گوئیم پس در خانه بر بست و بیرون نیامد ناگاه از حضرت صاحب الزمان توفیق بیرون آمد بسوی شیخ که بر شهادت آنیکه فتوی بگوئید و بر ما است آنیکه دانست شما را و گفتم که در خطا واقع شوید پس شیخ بار دیگر مبنی فتوایش را دانست که توفیق در ایام غیبت کبری بیرون نیامده مگر بر اسب شیخ مفید و شیخ اسد الله کاظمین در کتاب مقام سرگفت که اجماع علما را مایه است که برای شیخ مفید توقعات از امام زمان آمد بخط مبارک ان حضرت و از جمله قفاوای غریبه غنیج مفید سلام نماز راستب می دانند و این قول مؤلفی است با مذهب شیخ طوسی در غیر مبسوط و ابن جراح و ابن ادریس و علامه و در سوائی منتفی و مشهور و مفسور آنیکه واجب و جز نماز است و شهادت اول در کتاب قواعد واجب دانسته لیکن جز ندانسته بلکه خارج از نماز می دانند و ایضا از فتوای غریبه شیخ مفید آنیکه واجب موسع را در شریعت نفی فرموده و ما تضعیف این فتوی را در کتاب رسائل اصفی

در بحث واجب توسع یا ستیغار بیان نمودیم و جواب آتصاب ملازم در مجلد افعال از کتاب بدایع حکام
در شرح شرایع الاسلام بیان کردیم -

در کرامت شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی

بنا که شیخ اسد الله کافینه نوشته است که شیخ مفید صاحب کرامات کثیره بوده مولف این کتاب گوید
که از جمله کرامتش ورود توقیعات مهدویه است و کرامت دیگر در حکایت آن زن که مرد و طفل
در شکم او زنده بود چنانکه گذشت کرامت سوم کرامتی است که سید مرتضی و سید رضی و والد
ایشان با شیخ مفید در آن کرامت شریکی می باشند و آن آنست که شیخ مفید شبی در خواب دید که در
مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته و صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا دست حسین را گرفته و به نزد شیخ
مفید آمد و فرمود یا شیخ علما الفقه پس شیخ بیدار شد و در صیرت افتاد که این چه خواب است
و مرا چه حدانیکه امام را تعلیم نمایم و خواب دیدن ائمه و معصومین خواب شیطانی نیست پس صباح
انشب را بهمان مسجد که در خواب دید رفته و در آنجا نشسته بناگاه دید که مادر سید مرتضی آمد و کینه گان
و و را و گرفته و دست سید مرتضی و سید رضی را گرفته به نزد شیخ مفید آورد و گفت که یا شیخ علما
الفقه شیخ تعبیر آن خواب را نمیده و در احترام سید مرتضی و سید رضی کمال مبالغه داشته
در توقیع شیخ مفید و سید مرتضی

کرامت چهارم که سید مرتضی با و شریک است اینکه روزی سید مرتضی گفت که زین البر بالاس
ایشان گذارید شیخ مفید فرمود که من دیدم که سگ بران بول کرد و بغیرای ما زین را بشویند سید
مرتضی گفت که شما یک شاهد بنیت نیستید و قول شما مسموع نیست پس بعد از مجال که قرار دادند که طریقی
مطلب نوشته و بر مقدمه حضرت امیر المومنین گذاشتند و صباح آنروز آن مکتوب را دیدند که جنیت
امیر المومنین بران نوشته بود که الحق مع ولای و این شیخ معتدی و بعضی از علما گفته اند که شیخ مفید
و سید شفاها از حضرت شنیدند و سید مرتضی در کتاب مجالس نوشته و در آن مناظرات است و این
شیخ مفید را با علماء عامه جمع کرده است و مجلسی نیز در مجلد اجتهادات کتاب بحار الانوار اجتهادات
آن بزرگوار را جمع کرده و شیخ طبرسی نیز بعضی اجتهادات او را مذکور داشته -

تاریخ وفات و ولادت شیخ مفید

وفات آن بزرگوار در شب جمعه سوم شهر رمضان از سال چهارصد و سیصد و سه بوده است و ولادتش
در روز یازدهم از ذی القعدة از سال سیصد و سی و سه و بعضی سیصد و سی و شش گفته اند و در آنروز

که وفات کرد و پشته دهر از نزار شریفه کمالین جمع شدند بخوی که میدان ایشان بغداد بر او تنگ شد و بر او نماز کرد و سید مرتضی و در خانه اشل مدفون شد تا چند سال پس از آن او را نقل کردند بمقابر قریش و در نزد بابائی حضرت جواد بجانب قبر شهید و فی ابوالقاسم جعفر بن قولویه مدفون ساختند و در بیان نسب شیخ مفید علیه السلام

و نسب شیخ مفید بدین وجه است محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام بن جابر بن سعید بن جبر بن وهب بن هلال بن اکس بن سعید بن عثمان بن عبد الدار بن رباب بن زیاد بن حرث بن مالک بن ربیع بن کعب بن عارث بن کعب بن علی بن هارن بن مالک بن داود بن زید بن شیب عریب بن دقید بن کلان بن سنان بن شیب بن یعرب قطان و شیخ را اختلاف جزئی است و در کتاب مجالس المؤمنین و غیر آن مذکور است که این ابیات بخط صاحب لایم بر سر قبر شیخ مفید نوشته و بر او مرثیه فرموده لا صوت الناعی بقصدک الله یوم علی الی الرسول عظیم ان کنت قد غیبت فی جدت الثری فاعلم التوحید فیک قیم و التأم المهدی بفرح کلماتیت - علیک من الدروس علوم و استعادی و در این نیست چه آن حضرت بدان نحو توقعات شیخ نوشته البته در موت انجناب مسموم و مرثیه فرموده و اما تالیفات انجناب چنانکه شیخ نجاشی که از تلامذه او است نوشته است نیست و آن قریب بدو نیست تالیفات برخی از آنها مذکور میشود -

در تالیفات شیخ مفید

۱ کتاب الرسالة المفیده و ان متن تهذیب شیخ طوسی ۲ کتاب الارکان فی دعائم الدین ۳ کتاب الايضاح فی الامامة ۴ کتاب الافصاح فی الامام ۵ کتاب الارشاد ۶ کتاب العیوب و المحاسن ۷ کتاب الرد علی الجاحظ و الفقانیة ۸ کتاب نقض المردانیة ۹ کتاب نقض فضیلة المعصوم ۱۰ کتاب المسائل الصاعیة ۱۱ کتاب مسائل النظم ۱۲ کتاب المسئلة الکافیة فی البطلان و توبه الخاطیة ۱۳ کتاب النقض علی ابن عباد فی الامامة ۱۴ کتاب النقض علی بن عیسی الزمانی ۱۵ کتاب النقض علی ابی عبد الله البصری ۱۶ کتاب فی المتعة ۱۷ کتاب فی المویز فیها ۱۸ کتاب مختصر المتعة ۱۹ کتاب مناسک الحج ۲۰ کتاب مناسک الحج المختصر ۲۱ کتاب المسائل العشرة فی الغیبة ۲۲ کتاب مختصر فی الغیبة ۲۳ کتاب مسئله فی الغسل علی الرجلین ۲۴ کتاب مسئله فی نخاع العظام ۲۵ کتاب جبل الفرائض ۲۶ کتاب مسئله فی الارادة ۲۷ کتاب مسئله فی الصلح ۲۸ کتاب اصول الفقه ۲۹ کتاب الموضع فی الوعید ۳۰ کتاب کشف الالتباس ۳۱ کتاب کشف السرائر

كتاب الجبل ٣٣ كتاب الحج البرهان ٣٣ كتاب علاج النور ٥٣ كتاب الاشراف ٤٣ كتاب
 الفرائض الشرعية ٤٣ كتاب النكت في مقدمات الاصول ٨٣ كتاب ايمان ابني طاب ٩٣
 مسائل اهل الخلاف ١٠٣ كتاب احكام النساء ١٠٣ كتاب عدد الصلوة والصوم ٢٣ كتاب الرسالة
 الى اهل التقليد ٣٣ كتاب التمهيد ٣٣ كتاب الانتصار ٥٣ كتاب الكلام في الانسان ٦٣
 كتاب الكلام في وجوه اعجاز القرآن ٤٣ كتاب الكلام في المقدوم ٨٣ كتاب الرسالة العلوية
 ٩٣ كتاب ادب القالات ١٠٣ كتاب بيان وجوه الاحكام ١٥٣ كتاب المزار الصغير ٢٥٣ كتاب
 الاعلام ٣٥٣ كتاب جواب المسائل في اختلاف الاخبار ٣٥٣ كتاب عريض في الكلام ٥٥٣
 رسالة التمهيد الى اهل المصر ٤٥٣ كتاب النصرة في فضل القرآن ٥٥٣ كتاب جوابات اهل الذنور
 ٥٥٣ كتاب جوابات ابني جعفر القمي ٩٥٣ كتاب جوابات علي بن نصر العندجاني ١٠٣ كتاب جوابات
 الامير ابني عبد الله ١١٣ كتاب جوابات الفارقي في الغيبة ١٢٣ كتاب نقض الخمس عشرة مسألة على البغية
 ١٣٣ كتاب نقض الامامة على جعفر بن حرب ١٤٣ كتاب جوابات ابن نباتة ١٥٣ كتاب جوابات الفيض
 في الاتحاد ١٦٣ كتاب جوابات ابني الحسن بطل العاف بن زكريا في اعجاز القرآن ١٧٣ كتاب جوابات
 ابني الليث الاداني في الكلام على الجباني في المعدوم ١٨٣ كتاب جوابات النصر بن بشير في الصياح
 ١٩٣ كتاب نقض على الواسطة ٢٠٣ كتاب الاتباع في وجوب الدعوات ٢١٣ كتاب المزورين عن
 معاني الاخبار ٢٢٣ كتاب جوابات ابني الحسن النيشابوري ٢٣٣ كتاب البيان في تاليف القرآن
 ٢٤٣ كتاب جوابات البرقي في فروع الفقه ٢٥٣ كتاب الرد على بن كلاب في الصفات ٢٦٣
 كتاب النقض على الطلحي في الغيبة ٢٧٣ كتاب في امامة امير المؤمنين من القرآن ٢٨٣ كتاب في
 تاويل قوله فاسئلوا اهل الذكر ٢٩٣ كتاب مسألة الموضحة عن كفاح امير المؤمنين ٣٠٣ كتاب الرسالة
 والمنفعة في وفاق البغداديين من المعتزلة لما روى عن الائمة ٣١٣ كتاب جوابات مقاتل بن عبد
 الرحمن عما استخرج من كتب الجاحظ ٣٢٣ كتاب جوابات بن عرقل ٣٣٣ المسئلة على الزيدية ٣٤٣
 المجلس المحفوظة في فنون الكلام ٣٥٣ كتاب الامالي المتفرقات ٣٦٣ كتاب نقض كتاب الاصم في
 الامامة ٣٧٣ كتاب جوابات مسائل الطيف من الكلام ٣٨٣ كتاب الرد على الخالدي في الامامة
 ٣٩٣ كتاب الاستبصار فيما حجة الشافعي ٣٩٣ كتاب الكلام في الخيزل المتخالف بغير اثر ٤٠٣ كتاب الرد
 على النقي في الشورى ٤١٣ كتاب اقسام المولى في اللسان ٤٢٣ كتاب جوابات ابني الحسن الحسيني
 ٤٣٣ كتاب مسائل الزيدية ٤٤٣ كتاب المسائل في افضى الصحابة ٤٥٣ كتاب مسألة في تحريم فلاح كتمان

کتاب سئله فی البلوغ ۹۸ کتاب سئله فی العین ۹۹ کتاب الزهرات فی المعجزات کتاب
جوابات ابی جعفر محمد بن حسن البلیج ۱۰۱ کتاب النقض علی علام البحرانی فی الامامة ۱۰۲ کتاب
النقض علی النجاشی فی الامامة ۱۰۳ کتاب سئله فی النفس الحکلی ۱۰۴ کتاب الکلام فی حدوث
القرآن ۱۰۵ کتاب جوابات التفریقین فی فروع الدین ۱۰۶ کتاب مناقب لیل الانوار فی الرد
علی اهل الانبیاء ۱۰۷ الرد علی الکرامیین فی الامامة ۱۰۸ کتاب لکامل فی الدین ۱۰۹ کتاب
الافتخار فی الرد علی العین فی الحکایت والمخفی ۱۱۰ کتاب الرد علی الجبائلی فی التفسیر ۱۱۱ کتاب
الجوابات فی خروج المحدثی ۱۱۲ کتاب الرد علی اصحاب الجلاح ۱۱۳ کتاب التایخ الشرعیة
۱۱۴ کتاب تفضیل الامه علی الملائیکه ۱۱۵ کتاب سئله اجنبیة ۱۱۶ کتاب قضیة العقل علی الافعال
۱۱۷ سئله محمد بن خضر الفارسی ۱۱۸ کتاب جوابات اهل طبرستان ۱۱۹ کتاب الرد علی الشعبي
۱۲۰ کتاب جوابات اهل الموصل فی العدد والرویه ۱۲۱ کتاب سئله فی تخیص الايام ۱۲۲
کتاب سئله فی قول ابی النبی اصحابی کما یخوم ۱۲۳ کتاب سئله فیما روت العامة ۱۲۴ کتاب سئله
فی القیاس مختصر ۱۲۵ کتاب سئله الموضحة عن تزویج عثمان ۱۲۶ کتاب الرد علی ابن عون
فی المخلوق ۱۲۷ کتاب سئله ابی مخلف فیکم الثقلین ۱۲۸ کتاب سئله فی خبر ماریه ۱۲۹ کتاب فی
قوله انت منی بمنزلة هرون من موسی ۱۳۰ کتاب جوابات ابن ابی الحامی ۱۳۱ کتاب فی التیبة
۱۳۲ کتاب فی تفضیل امیرالمؤمنین علی علیه السلام علی سائر اصحابه ۱۳۳ کتاب سئله فی قوله المطلق
۱۳۴ کتاب جوابات المافروخی ۱۳۵ کتاب جوابات ابن واقدی السنن ۱۳۶ کتاب الرد
علی ابن الرشد فی الامامة ۱۳۷ کتاب الرد علی ابن الاشد فی الامامة ۱۳۸ کتاب سئله فی
الاجماع ۱۳۹ کتاب سئله فی میراث البنی ۱۴۰ کتاب الاجوبة عن المسائل خوارزمیه ۱۴۱ کتاب
الرساله الی الامیر ابی عبد الله و ابی طاهر بن ناصر الدوله فی مجلس حربی فی الامامة ۱۴۲ کتاب
سئله فی معرفه البنی باکتابه ۱۴۳ فی وجوب النجته لمن نقب الی البنی بالولادة ۱۴۴ کتاب
الکلام فی دلائل القرآن ۱۴۵ جواب الکرامی فی فضیلة البنی علی سائر الانبیاء ۱۴۶ کتاب العهد
فی الامامة ۱۴۷ سئله فی انتفاق القمر وتحکیم الزراع ۱۴۸ کتاب سئله فی المعراج ۱۴۹ سئله
فی رجوع الشمس ۱۵۰ السئله المتفقہ فی امامه امیرالمؤمنین ۱۵۱ کتاب الرسالة الکافیه فی الفقه
۱۵۲ المسائل بحر جانیہ ۱۵۳ المسائل الغریبه ۱۵۴ کتاب النصرة السیدة العتره ۱۵۵ سئله
فی الموارث ۱۵۶ کتاب البیان عن غلط ظرب فی القرآن ۱۵۷ سئله فی الوکالة ۱۵۸ کتاب

فی القیاس ۵۹ شرح کتاب الاعلام النقص علی ابن الجبیه نے اجہا و الیرای ۶۰ کتاب الج
الفرج بن الحق ما یفسد الصلوۃ ۶۱ النج البیان عن سبیل الایمان ۶۲ کتاب المسائل الوارڈ
علی ابی عبد اللہ محمد بن عبد الرحمن الفارسی المقیم بالبشہر بالنوبد جان ۶۳ کتاب سبک
الحج ۱۶۴ عمدہ مختصرہ علی المعقلۃ فی الوعدہ ۱۶۵ کتاب جواب اہل جرجانہ فی تحریم الفقاع
۱۶۶ الرد علی ابی عبد اللہ البصری فی تفضیل الملائکہ ۶۷ کتاب الکلام فی ان المکان
لا یخ عن المتکلم ۶۸ جواب اہل الرقہ فی الالہۃ والعدو ۶۹ کتاب جواب ابی محمد احسن بن
الحسین النوبد جان فی المقیم مشہد عثمان ۷۰ کتاب جواب ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان
۷۱ النقص علی الاحتاط فی فضیلة المعقلۃ -

در احوال سید مرتضی علم الہدی

صحیح علی بن حسین بن موسی بن ابراہیم بن موسی الکاظم علیہ السلام کنیت او ابو القاسم
و لقبش مرتضی و علم الہدی و ذوالمجدین و ثمانین و والدہ اش فاطمہ و خضر حسین بن احمد
بن حسن بن ناصر اصم و ان ابو محمد حسن بن علی بن عمر اشرف بن علی بن احسین زین
العابدین علیہ السلام است -

در کرامت سید مرتضی

کرامات اول ان خیریت کہ در ترجمہ شیخ مفید گذشت خواب دید کہ فاطمہ زہرا دست نین
را گرفتہ و ہر دو طفل بودند و مجلس ادا و گفتن شیخ با ایشان تعلیم فقہ کن پس صباح از روز
مادر سید مرتضی دست سید رضی و مرتضی را گرفتہ و گفت کہ ای شیخ با ایشان فقہ تعلیم کن خاکند
مفصل گذشت و چون شیخ مادر سید مرتضی را دید بالان دو طفل از جای برخاست برای تعظیم
والدہ سید مرتضی و بر والدہ سید مرتضی سلام کرد -

و دوم انجیزیت کہ گذشت از اینکه میان سید مرتضی و شیخ مفید دو مسئلہ خلاف شد پس
راضی شدند کہ نوشتند بخدمت امیر المومنین و بر مالای صندوق گذاشتند پس بخط سبک جواب
نوشتہ شد کہ انت شیخی و معتمدی و الحق مع ولدی علم الہدی و اقا سید شیعہ برو جردی در
روضۃ البصیہ گفتہ کہ این حکایت را شنیدم از بعضی از علماء و مشایخ عظام ما پس سید در
ان روز صد ہزار تومان از بابت تصدق بفقراء داد برای شکرانہ این نعمت کہ باین عباد
جواب درآمد و این حکایت در اسنہ علماء در غایت اشہار است و حکایت خواب شیخ مفید را

جمیع سبب از علما در کتب خودشان نوشته اند از جمله میرزا غی می و در آخر مجلد اول از تو این
نوشته است بلکه بالفعل چنان بنظم می آید که این خواب را در زیاده از ده کتاب از مشاهیر
مسلمین علماء دیدم و اگر تو اثر نباشد لا اقل تطافرتسا مع هست و حکایت خواب در آمد از
حضرت امیرالمومنین نیز شتبار دارد و اقا سید شیخ برو جروی هم در کتاب روضه البقیه نوشته
است و شیخ سید احمد کاظمی در مقامین گفته که یا بطور مختار تو قیغ نوشتند و یا اینکه با شافیه
جواب شنیدند و یا اینکه شیخ در خواب امیرالمومنین را دید مجله به نزدیک ذکر فرموده و هر یک واقع
باشد حمایت کرامت است -

کرامت سوم اینکه در وقتی از اوقات سید مرتضی در نجف بود پس در ویشی مدح خوان
روی بارگاه امیرالمومنین نهاد چون بدر و اقی ان جناب رسید عرض کرد که یا امیرالمومنین
این قندیلها می طلاء و نقره که بر روی تو آویخته اند تو را حاجت مانها نیست یکی را بمن عطا و نا
که بقیه عمر را از پر تو عطیه وجود تو به رفاهیت بگذارم پس قندیلی از قنادیل جدا شد و بزمین
افتاد و در ویش خواست که انرا بردارد خدام مانع شدند و قندیل را برداشتند و همان
موضع آویختند پس روز دوم و سوم نیز همین کیفیت واقع شد و در دفعه آخر خدام کیفیت
واقع را بر عرض سید مرتضی رسانیدند گفت قندیل را بدر ویش نه دهید بلکه در همان مقام او
بیاویزید پس ویش را محروم داشتند چون شب شد حضرت صدیقہ کبری فاطمه زهرا بنحو اب
سید مرتضی در آمد و فرمود که فرقه را دیوانه است و این در ویش دیوانه آل محمد است قندیلی
که امیرالمومنین به او بخشیده است باو برگذار کنید و خود هم از او استرخا حاصل کنی تا ما از تو
راضی شویم از ان پس حضرت فاطمه خواب در ویش در آمد که سید مرتضی اکنون به نزد تو می آید
و قندیل را بتو می دهد و هر چه بخوای از او بستان پس از ان از او راضی شو مجله سید
مرتضی از خواب بیدار شد در ویش را پیدا کرد و قندیل را باو داد پس از در ویش
استرخا حاصل نمود در ویش گفت ای که خواب تو در آمد خواب من نیز در آمد تا فلان مبلغ تخواه
من تدی از تو راضی نخواهم بود پس مبلغی که از ان رسید گرفت و از او راضی شد و این حکایت
در سینه مشهور است و مؤلف کتاب این حکایت را از یکی از علماء که باو وثوق داشتم استماع نمودم
که هست چهارم چیز است که اقا سید شیخ برو جروی در کتاب روضه البقیه نوشته که شنیدم
از بعضی کسانی که وثوق ما داشتیم که سید در بغداد کهنه منزل داشت و یکی از تلامذه سید در بغداد

جدید بود و آن تلمیذ درست تمام درس سید نمیرسید زیرا که صبح تا بوقت عصر درس سید تمام میشد یا قدری از درس میگذشت پس آن تلمیذ کیفیت را بعرض مید رسانید و از باب شکایت نمود که در سر تا خیر نبوده از سید مرتضی دعائی نوشت و گفت که این دعا را بخود داشته باش و هر وقت حیرت تو بیهوده اندازد روی آب باین بهمت آمده که غرق خواهی شد اما این دعا را باز کن و با درونان نگاه کن پس آن تلمیذ در چند روز با همان دعا از روی آب می آمد و غرق نمی شد و بای او کوفتش او هیچ تر نمی شد تا اینکه روزی بخمال آن شد که آن دعا را باز کرده تا ببیند که در میان آن چه نوشته است پس آن دعا را باز کرد و دید که نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم پس دوباره آن دعا را بچپ و با خود نگه داشت روز دیگر خواست از آب عبور کند پس همین که بای خود را بروی آب گذاشت پایش در آب فرو رفت پس بای خود را بعقب کشید و دید که نمی تواند که از آب عبور کند -

گرامت پنجم سبب ملقب شدن انجناب است بعلوم الهی و درجه از چنانچه جمیع بسیاری از اعیان علماء نوشته اند مانند شهید اول در کتاب اربعین اینکه محمد بن حسین وزیر قادر عباسی بود و او در سال چهار صد و هشت بیمار شد و بیماری او بطول انجا رسید تا اینکه حضرت امیر المومنین در خواب دید که باو میفرماید که با علم الهی بگو که بر تو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر می گوید که از آن حضرت پرسیدم که علم الهی کیست فرمود علی بن الحسین الموسوی الحجه وزیر از خواب بیدار شد پس قهقهه که مشتعل بر التماس دعائی نموده بوده بخدمت سید مرتضی نوشته و در انجا همان لقب را که در خواب دیده بود درج نمود چون نوشته نظر سید رسید از روی مضمون نص خود را لا ین ان لقب ندیده در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی لهذا القب فشاءه علی وزیر بعرض رسانید که والله که من نوشته ام بخدمت شما مگر آنچه را که امیر المومنین مرابان امر کرده بوده و بعد از نیکه وزیر از آن مرض برکت دعائی سید شفا یافت صورت واقعه را بعرض قادر عباس خلیفه عرض نمود امتناع سید مرتضی را از آن لقب با و اعلام نمود و قادر البیه گفت که سید قبول کن آنچه را که جد تو بان ترا لقب ساخته است و اما وجه تشبیه انجناب ثنائین بروحی است که جمعی از علماء گفته اند که ان جناب بیدار و زود قیامت و هزار جلد از مفردات و مصنفات و محفوظات بجا گذارد و کتابی تصنیف کرد که ان را ثنائین نام نهاده و از هر چیزی بمقتاد محلف گذاشت و ششاد یکسال عمر کرد و لذا او را ثنائین لقب نهادند

و کتب او را سی هزار تومان قیمت کرده اند بعد از آن که بسیار از نفائس اخبار برای امر او و زوایان
 اخافه ستاندند و ولادتش در سال سیصد و پنجاه و پنج بوده و فاش در پنجم محرم از سال چهارصد و سی
 و شش بود و یابست و پنجم ربیع الاول و یابست و دوم ربیع الاول و ثروت او بی اندازه بود
 و در سفر کتبه سید مرتضی بیک نفره هزار تومان دادند گویند که از بغداد تا مکه سید در همه
 جا ملک داشته و پسرش بعد از وفات بر او نماز گذارد و در خوانه اش مدفون ساختند پس از آن
 نقل کردند او را بسوی مشهد جدش حضرت کاظم در خانه معروف او و با نقل شد بسوی حسین و آن
 جناب قریه را بر کاغذ نقه واقف کرده و شیخ نجاشی در کتاب خود گفته که من و ابو علی محمد بن حسن
 جعفری و سلا بن عبدالعزیز متولی غسل او شدیم و عاتقه همه او را در کتب خود ذکر کرده اند و فضیلت
 او را بیان کرده اند و او را از محمد دین مذہب شیعه در اس مائت را بعه شمرده اند و او اوجان از مفید
 دارد و همچنین از برادر صدوق حسین ابن علی بن بابویه که مولد ابدع قائم است و شیخ طوسی و ابن البراج
 از او اجازه دارند و به نزد او درس میخوانند و سید هم را بی درایم تحصیل این دو نفر و از ده
 طومان شیخ طوسی میداد و هر ماهی هشت تومان باین البراج میداد و برای او دیوانیست
 از شعر که بستم هزار بیت است روزی شیخ مفید وارد مجلس درس سید مرتضی شد سید در ساق قطع
 کرده و از جای خود برخاست و شیخ را بجای خود نشاند و خود در پیش روی او نشست شیخ
 در آن تکلف نمود که حکما باید درس بجوی زیرا که شیخ را از تکلم سید مرتضی بسیار خوش می آمد و آن
 جناب در علوم بسیار درس میگفت و در بعضی از سنوآت قحط بسیار روی داده پس مدتی یهودی
 از بابت جلد و اینکه تحصیل قوی نماید که محافظت نفس خود کرده باشد مجلس سید مرتضی شناسافت و از آن
 جناب استدعا نمود که درس در علم نجوم برای بگوید سید او را اذن داد و برای او درس بنا گذاشت
 و وظیفه برائی او قرار داد پس بعد از چندان یهودی بدست سید بشرف اسلام شرف شد و سید خف
 بحکم و صفین المیدان بود و آن خمار در وصیت حضرت سید الشهدا قصائد بسیار است در وصیت
 حضرت سید الشهدا از جمله این ابیات است اللهم صوم علی الرضا و محمدا و النفس فی جوار
 یقر بها کان فاصداها بالقرآن ففما کان قالمها بالسيف محبها -

در کشیدن ابوالعلماء از مجلس

در روزی ابوالعلماء مدعی که احمد بن سلیمان معری است و از مشایخ شیخ طوسی است مجلس سید حاضر شد پس
 سخن از اشعار ابوالطیب متنبی در بیان آمد سید اشعار او را عیب نمود و مذمت از شعرائی او بیان کرد

ابو اعلیاء گفت که متبنی را همین یک شعر باشد کفایت میکند یک یا سازل فی القلوب مبارک سید
از شنیدن این شعر در غضب شد و امر کرد که معریرا کشیدند و از مجلس بیرون بردند حاضران تعجب
کردند سید فرمود که سبب غضب من آن بود که این اعمی اراده کرده بود در این قصیده این شعر را
و اذا اتتک مذمتی من ناقص ففی الشحاده لے بانی کامل و سید مرتضی را فتاوا و ابی غریبه است
مانند اینکه جهر بقرائت را در دو رکعت اولی مغرب و عشا و نماز صبح بر مرد لازم ندانسته و ایضا
رفع ید را در تکبیر لازم دانسته است و ایضا غسل سبیت را مستحب دانسته و ایضا عمل باخبار آحاد
را حرام دانسته و دعوائی اجماع بر آن نموده و ما در منظومه اصول و شرح ان و تعلیقہ توضیح
تضعیف این قول بر وجه اتم نموده ایم و ایضا در غسل یک در وضو جایز میدانند که ابتداء از سر
انگشتان نمایند و ختم و انتها بر فرق نمایند و علامه در کتاب خلاصه فرموده که سید را مضنفات بسیار
است که ما از در کتاب کبیر خود ذکر نمودیم و علماء امامیه از زمان او تا زمان ما که ششصد و نوذ
وسه از هجرت گذشته استفاده از کتب او نموده اند و او رکن ایشان و معلم ایشان است
تا اینجا کلام علامه بود فی الحقیقه کلمات سید را علماء از ان زمان تا زمان ما فروعاً و اصولاً علماً
و اعتقاداً بلا تشبیه مانند قرآن میدانند و بعد از ذکر آیات ذکر کلمات او می نمایند و از جمله تالیفات سید
کتاب تفسیر سوره حمد و بعضی از سوره بقره و تفسیر آیه قل تعالوا اتلوا ما حرم الے آیه و رساله
در تحقیق معانی و لقد کرمانی ادم الایه و تفسیر قوله تعالے لیس علی الذین امنو و علوا الصالحات
جناح کتاب الموضح عن حبه اعجاز القرآن و هو الکتاب المعروف بالصرفه و کتاب الموضح
فی اصول الدین و کتاب الذخیره و کتاب محل العلم و العمل کتاب تقریب لاصول فی رد علی محی بن
بن غدی کتاب الرد علی محی ایضا فی اعتراضه علی الموقدین فی حدوث الاحسام و الرد علیهم
فی مسئله سیماء طبعه المسلمین مسئله فی کونه تعالی عالماً مسئله فی الاراده مسئله آخرے
فی الاراده کتاب تنزیه الانبیاء و الایمه مسئله فی التوبه کتاب الشافعی فی الامامه کتاب المقنع
فی الغیبه کتاب الخلاف فی اصول الفقه مسئله فی التاکید مسئله فی دلیل الخطاب البصباح فی
الفقه شرح مسائل الخلاف مسئله فی تسعة کتاب مسائل افرادات الامامیه کتاب المنقصر فی الاصول
کتاب الفر و الدر و غیر ذلک من الکتب و الرسائل و المنقصرات و المطولات و بوجه السائل

در احوال محمد بن حسین ملقب بسید مرتضی

صط محمد بن حسین بن موسی بن محمد برادر سید مرتضی سابق است و کنیه او ابو الحسن و لقب او سید

و مولد او سجد و بجا نه است و در حقون علوم ما هر موی و جواد و شاعر و در دست گلشن
 خوب میگفت و بعضی از علماء گفته اند که او اشعرط البین است بلکه شاعر ترین قریش است و سزاوار
 که او شاعر ترین قبیل باشد که در اول ایشان مانند حارث بن هشام همسیره بن ابی و ب و
 بن ابی ربه و ابی ذبیل باشند و در آخر ایشان مانند محمد بن صالح حسنی و علی بن محمد حسانی و
 ابن بلال اصفهانی باشند و سبب اینکه آن بزرگوار اشعر قریش بوده اینکه انانی از قریش که
 نیکو شعر میگفتند بسیار گفته اند و آنرا نیکو گفته اند بگونه گفته اند و آن جناب جمع کرده بود میان
 بسیار گفتن و نیکو گفتن و قرآن را در حال پیری حفظ کرده بود و هرگز از کسی بدیده و تحفه قبول نکرد
 بحدی که حدای بی پدر خود را نیز قبول نکرد و بواسطی ابراهیم بن طلال مباحثه -

در زند سید رضی

کاتب حکایت کرد که من روزی که نزد وزیر ابی محمد نشسته بودم پس حاجب آمد و گفت که سید مرتضی
 بر در است و اذن دخول میطلب پس وزیر اذن داد برای مرتضی توضع کرد و او را در محلوئی
 خود نشاند و با او مکالمه کرد تا از حکایت و مصاحبت او فراغت یافت پس سید مرتضی برخواست و وزیر
 را وداع نمود و وزیر نیز برخواست و سید رفت پس وزیر نشست و مشغول به کتابت رقعہ شد -

آمدن سید رضی بنزد وزیر

پس حاجب آمد و گفت که سید رضی اذن دخول میطلب پس وزیر اذن رقعہ را از دست انداخت
 و با اضطراب و وحشت از جای خود برخاست و تا دالان خانه سید رضی را استقبال نمود و دست او
 گرفت و بر جای خویش نشاند و خود در پیش روی او نشست با نهایت خشوع و انکسار چون سید
 رضی خواست بروی درخت برآمد و در خانه او مشایعت کرد و برگشت پس من به وزیر گفتم که اگر اذن
 باشد من از شما سوال دارم و وزیر گفت گویا سوال تو از آن است که چرا سید رضی را بیشتر اکرام
 کردم با اینکه سید مرتضی اکبر و اعلم بود گفتم ای گفت من پیغمبر از سید رضی مشاهده کردم که باعث
 و توفیق من گردیده و تقضیالش اینکه وقتی خواستیم که فلان نور را بکنده و آب آورده باشیم پس قرینه سید
 مرتضی مجازی آن نهر بود که حصه او مقدارشانزده درهم میشد پس سید مرتضی مکرر من درین
 باب رقعہ نوشت که از حصه او بگذریم یا تخفیف دهیم اینچیز بگوید که از سید مرتضی دیدیم و چیزی
 هم از سید رضی دیدیم و آن نیست که در زمانی خدایتعالی پسری با و کرامت فرموده من در طبقه
 هزار دنیا رگذاشته بودم مبارکباد برای او فرستادم پس آن عاقل در کرده و گفت که وزیر بنده

که من از هیچکس چیزی را قبول نمیکنم پس بار دیگران طبق رافرساوم و گفتم که این وجه برای این بود
 و علی بن امان را دیدم باز فرستاد و گفت که کوکان مانیز چیزی از کسی قبول نمیکنم پس من باز فرستادم
 و گفتم این مبلغ مال آن زن است که قابل بوده دیدم سید بازان طبق رافرساوم و گفت که ویر
 میداند که زن آن بیکانه نشیند بلکه قابله ایشان از زمان قبیله است و ایشان از کسی
 چیزی قبول نمیکنند پس من بار دیگران طبق رافرساوم و گفتم که این مبلغ مال طلبا است
 که در خدمت شما درس میخواهند پس انتخاب فرمود که طلاب همه حاضرند هر که هر قدر محتاج است
 بر دارد پس یکی از آن طلاب برخاست و یکدینار را برداشت و قدری از آن برید و آن
 بریده شده برداشت و باقی را در همان طبق گذاشت پس سید رضی از او سوال کرد که چرا
 چنین کردی در جواب گفت که دیشب محتاج شد برای روغن چراغ و کلید بردار خوانه شما که مفت
 بر طلباب بود حاضر نبود پس از فلان بقال مقداری روغن چراغ قرض گرفتم اکنون قدری از این
 دنیا بر میدم که بان دین خود را ادا نمایم پس باقی آن دنانیر بازمین رو کرد و این باعث ثواب
 و اعتماد من باو شد و سید بیست چندی بنا نهاد برای طالبان علم و آنرا دارالعلم نام نهاد
 و جمیع محتاج طلباب را برای ایشان مهتیا ساخت پس سید رضی بعد از واقعه بدانه وزیر دانه
 حکم کرد که بعد هر طلبه کلیدی برای خوانه مهتیا نمایند و بدست هر طالب علم کلیدی دادند و وفات
 آنجناب در ششم محرم الحرام از سال چهار صد و شش هجری واقع شد و وزیر سلطان بهار الدوله
 فخر الملک و جمیع اعیان و شراف و قضاة برخان او حاضر شدند و بر او نماز گذارند و در خانه
 اش در مسجد اجبارمین بکریخ مدفون ساختند و برادرش سید مرتضی نتوانست که بر جنازه شغال
 کند و جنازه اثر را بنید لند از شدت خیرج بشهد امام موسی کاظم رفت و فخر الملک ابو غالب بر او
 نماز کرد و فخر الملک اخر روز بمشهد کاظم علیه السلام رفت و سید مرتضی را آرام کرد که بخانه خود برگردد
 پس از آن سید رضی را بمشهد حسین نقل کردند و در نزد پدرش دفن کردند و سید مرتضی و ابی العلاء
 معری و مردوبه کاتب بنید سید رضی بر آنجناب مرثیه گفتند -

در زکات سید رضی

و آن جناب اول طالبی است که سواد پیشبرد و اوالفقوح ابن جتی نوشته است که رضی را به نزد
 ابن سرائی نخی بردند و او ده سال نرسیده پس باو نحو تعلیم کرد و روزی سرائی بر عادت
 تمرین اطفال از سید رضی پرسید که علامت نصب عمر چیست سید گفت که علامت نصب عمر نصب علی است

پرسیرانی و حاضران از حدت نظر او بقیه نمودند و در تذکره ابن عراق مبطورت که چون پدر
سید رضی این جواب را شنیده خوشحال گردید و گفت انت ابنی حق و نظیر انجکایت از مامون خاتین
به نسبت بپهرون صادر شد بدین نحو -

در حاضر جوابی مامون خاتین

که در ایام صبا که مامون بنو اشتغال داشت مامون پسرین از ان خاتین پرسید جمع
مسواک چیست ان مردود از روی نگرشی و شیطنت گفت ضد محاسنک مراد آنکه مسواک جمع ان
مسواک یک میشود و چون مسادی یعنی بدیها نیز آمده است و اگر میگفت که جمع مسواک مساویک است خطاب
پدرش مامون میشد و نسبت بدی بهرون چنانکه یکی از معانی این لفظ است سخمن نبود گفت
ضد محاسنک یعنی ضد محاسنک مساویک میشود فافهم -

در اشعار سید رضی

و از جمله اشعار سید رضی نیست عتیت الی الدنیا و قلت الی منی اکابد بها بوسه لیس سخیله
اکل شریف من علی تجارة حرام علیه اعیش غیر محمل فقالت بی با بن حسین یتیمک لبسی
عناد من ذلقتی علی و بعضی این اشعار را نسبت با امام زین العابدین داده اند و بعضی
بید مرتضی نسبت داده اند و منصب نقابت علویه و امارت حج و مانند ان تنها صاب عالییه از
سنا صاب پدر سید بود و در حیوة پدر متقل سید رضی شد و بعد از وفات سید رضی متقل سید
مرتضی شد و بعد از وفات او متقل به پسر سید رضی شد و ابو احمد عدنان بن الرضی است
و نزد سلاطین ال بویه مکرّم و محترم بوده و سید رضی را قصیده است که به قادر عباسی نوشته
عظما ابیر المومنین انتا فی درجه العلیاء لا ما بیننا یوم الفجار تفاوت ابدا
کلاما فی المعالی معرق الا اخلافته من ترک فاشنه انا عاقل سخا و انت مطوق -

محاظه سید رضی با قادر خلیفه

گویند روزی سید رضی در مجلس قادر خلیفه عباسی نشسته بود و سید دتش بارش او بازی
میکرد و ریش خود را بالا بینی گذاشت و سابقه هم میان او و خلیفه بود چه خلیفه را اعتقاد ان بود
که سید طالب خلافت است پس خلیفه سید گفت که گویا از ریش خود بوی خلافت استشمام میکنی سید
بالبدیهه فرمود که رایحه خلافت استشمام نمیکنم بلکه رایحه نبوت از ریش خود استشمام میکنم زیرا که
از اولاد پیغمبر خدا ایم از جمله کرامت سید رضی است -

در کرامات سید رضی

در وقتی از اوقات سید رضی نماز خود را به برادرش سید مرتضی اقتدا کرد و چون برکوع رفتند سید رضی نماز شرافرادی کرد و اقتدار را منقطع ساخت پس از وی سوال کردند از سبب انفراد در جواب گفت که چون برکوع رفتم دیدم که امام برادر من سید مرتضی بنشیند در مسئله از حیض فکر مینماید و خواطرش بدان متوجه است و در دریای خون غوطه ور است پس من نماز خود را فرادی کردم کرامت دیگر رویار شیخ مفید است در باب سید مرتضی و رضی و آمدن فاطمه چنانکه سبق ذکر یافت و تالیفات آن جناب بسیار است از جمله کتاب تشابه در قرآن و کتاب حقائق التنزیل و یا رقصی گفته است که آن کتابست بنظیر که دلالت میکند بر نوع نگاه او در علم نحو و لغت و غیره و کتاب تفسیر القرآن که بسیار بنویخته و بزرگتر از تفسیر شیخ طوسیست و کتاب مجازات انار بونته و کتاب تعلیق خلاف الفقهاء و کتاب تعلیق الایضاح که حاشیه بر ایضاح ابو علی فارسی است و کتاب خصایص لاتبه و کتاب نهج البلاغه که در آن خطب و مراسلات و کلمات امیرالمومنین راجع کرده و بر آن شروح نوشته اند مانند ابن شمیم که شرح کبیر و صغیر بر آن نوشته و طایفه کاشی که شرح فارسی بر آن نوشته و قطب راوندی و ابن ابی احمد و بر شرح ابن ابی احمد حواشی بسیار است که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود و کتاب تلخیص البیان در مجازات قرآن و کتاب زیارات در شعرا بی تمام و کتاب سیره و الدظاهر بزرگوارش و کتاب انتخاب شعرا ابن اجماع و کتاب مختار شعرا بے اسحق صابیه و کتاب ما دار بینه و بین ابی اسحق من الرزائل ثلث مجلدات و کتاب دیوان شعر خود و آن چهار مجلد است -

در احوال شیخ الطائفة بن حسن طوسی

ق محمد بن حسن بن علی طوسی مکنی بابو جعفر و شیخ الطائفة است و در فقه هر جا که شیخ مطلق ذکر میشود مراد شیخ طوسی است و او سوم از محمد بن ثلث اوایل است و دو کتاب آو که تخریب و استعمار باشند و دو عدد و کتب اربعه بسیارند و ریاست مذہب در آن عهد با و انتها یافته و در مجلس درس او از شیعه زیاد از سید نصر از مجتهدین جمع می شدند و موافق و مخالف بر فضیلت او اذعان داشته اند و در هر فتنی از فنون اسلام تصنیف کرده و در نزد شیخ مفید درس خوانده و بعد از وفات شیخ مفید در نزد سید مرتضی و سایر علمای تلمذ نموده -

در ولادت و وفات شیخ

ولادتش در ماه رمضان از سال سیصد و هشتاد و پنج و بمراق آمد در سال چهارصد و هشت و هشتاد و شش و در شب دوشنبه بیست و دوم محرم از سال چهارصد و شصت و پنج اشراف و در خانه خود مدفون گشت و حسن بن محمد بن سیف و شیخ ابوالحسن محمد بن عبدالواحد درانی و شیخ ابوالحسن لؤلؤ در همان شب متولی غسل او شدند و در اول قائل بو عید بود از آن پس از این قول رجوع نمود و سبب رفتن به نجف برای ترسیدن از قتل چند بود که در بغداد متجدد شده بود و خانه او و کتب او و کرسی او که بران می نشست و درس میگفت سوخته شدند -

و را پیرا و خلیفه

و جمعی نوشته اند که واثق بن غیاث بن خلیفه عباسی معروف داشتند که شیخ در کتاب مصابیح صحابه پس خلیفه شیخ را احضار کرد و حکایت لعن را از او استفسار نمود و شیخ در تمام انکار برآمد پس آن کتاب را که موضع لعن که اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی الخ باو نامد پس شیخ بدیگفت که یا امیر المؤمنین مراد این نیست که معاندین معروف داشتند بلکه مراد باول ظالم قاتل قاتل بیست او و آن کسی است که ابتدا کرد و بقتل و دینی اوم و مراد از دوم عاقیر ناقه صلاح است و اسم او قید بن سالف است و سوم قاتل یحیی بن زکریا است و چهارم عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب است چون خلیفه این جواب را شنید در اکرام او کوشید و از کسانی که باو این نسبت داده بودند انتقام کشید و عمر مبارکش هفتاد و پنج سال بود و چون شیخ بمراق آمد بیست و سه سال بود و عمر رسید مر قرضی پنجاه و سه سال بود پس مدت بیست و هشت سال با سید مرتضی معاشر بود و شیخ در نزد ابن غضائری صاحب کتاب رجال نیز تمکد کرد و اما نسبت سهو شیخ دادند و را اسناد و اخبار صحیحی نداشتند که بعضی از اخبار این گفته اند پس آن غلط است و اگر بر سبیل تدرت هم سهوی در آن شده باشد پس ضرر ندارد با اینکه اخباری اخبار را قطعی میدانند و عمل با اخبار تحذیب شیخ نیز نماید پس اگر اختلاف بسیار و تمذیب باشد چگونه اخباری بان عمل و بان قطع حاصل میکند -

در تالیفات شیخ

و تالیفات شیخ بدین پنج است کتاب تهذیب الاحکام که شصت و یک کتب فقیه از طهارت تا دیات و آن شرح مقیّد شیخ مفید است دوم کتاب تفسیر و این دو کتاب از کتب اربعه می باشند و کتاب سه مجلد است مجلد اول و ثانی متعلق بعبادات می باشند و مجلد سوم بغیر عبادات از معاملات و غیر آن و مجلد اول شصت و یک باب که متضمن است حدیثها هزار و شصت و نود و نه حدیث

و مجلد دوم مشتمل بر بیست و هفت باب است برصده و هفتاد و هفت حدیث و مجلد سوم
مشمول بر سیصد و نود و هشت باب و همان شصت و یک هزار و چهارصد و پنجاه و پنج حدیث
پس هر کتاب چهارصد و هشت و پنج باب است و پنجاه و یک هزار و پانصد و یازده حدیث است چنانکه شیخ
خود شمرده است و اصل وضع استبصار اخبار مختلفه است و از تالیفات شیخ کتاب بنیاده است
و تا با قریبیهایی در حاشیه مدارک گفته است که باقی تصانیف شیخ موخر است از بنیاد استبصار
و به نظر چنان می آید که نهایت موخر تر از همه باشد لیکن شیخ بجای در حاشیه اثنا عشریه گفته که
که تالیف نمایه قبل از مبسوط بود و فائده دانستن این مطلب چند چیز است یکی اینکه فتوای که در کتاب
اخر گفته رجوع است از فتاوی سابقه و دوم اینکه اگر اجماعی در کتب سابقه ادعا کرده باشد
و در کتاب اخیر برخلاف آن فتوا داده باعث قدح در آن اجماع و مایه وهن آن اجماعی میشود
زیرا که خود در کتاب شاخ و تفصیل اجماع خود کرده -

قاعده شریفه و فائده لطیفه

سیما بنا بر اینکه حجت اجماع منقول از باب تائید منقذه باشد کما هو الاقوی و باید دانست
که بعضی از اخبارین العیاذ بالله بر شیخ طحنه نزاع اند که او در کتاب کتب خود مجتهد صرف است
و در کتاب بنیاد اخباری صرف است و این غلط است چه شیخ در کتاب کتب خود بنحو اجتماع و توفیق
و در نهایت فتاوی خود را بعبارات روایات نوشته و سبب را که روایتی در آن درونیافته
متعرض انکار نشده است و این دخلی بر اخباریت ندارد بلکه عرض در آن کتاب ذکر مسائل مخصوصه
و عدم ذکر فروغ غیر مخصوصه است و لذا -

فتوای نهایت در مقام تعارض اقوال و تعارض اخبار از جمله مرجحات است زیرا که فتوای
نهایت کاشف از آن است که بر طبق آن فتوا روایتی بوده و شیخ بر آن مطلع شده زیرا که در اول
نهایت گفته که فتاوی این کتاب بر طبق روایات است نظیر این مطلب اینکه شیخ اول در آخر کتاب
لمعه فرموده که فتاوی که درین کتاب بلمعه نوشته ام از فتاوی است که در میان اصحاب شهرت
دارد و لذا اگر در جائی تعارض میان اخبار شود آن چیزی که موافق با فتوای لمعه است ترجیح بر خلاف
خود دارد چه فتوای لمعه بر طبق مشهور است و شهرت بر طبق فتوای لمعه است چنانکه این فقیر
مؤلف کتاب را همین مشرب است که شهرت را مرجح میدانیم لکن گوی که بعضی از فتاوی لمعه را

ویدیم که برخلاف مشهورست جواب گوئیم اولاً اینکه شهرت در زمان تشدید بر طبق این بوده و سپس از آن شهرت متاخرین برخلاف آن شده باشد و شهرت مقدم بر تقدم است علی قوال و ثانیاً اگر چنین چیزی اتفاق افتاد از بابت خرج با خرج و بقی الباقی میباشد و از جمله تالیفات شیخ کتاب مفتح در اوست و کتاب بالایع المكلف الاخلال به و کتاب عده در علم اصول و کتاب رجال که از پیغمبر روایت کرده اند از ائمه روایت داشته اند و کتاب فهرست کتب شیعه و سایر مصنفین آن و کتاب بسوط در علم فقه و مقدمه در مدخل بسوی علم کلام و کتاب اعجاز در فرائض و سلسله در عمل خیر و واحد و کتاب مالا یطل و کتاب جبل و عقود و کتاب شرح مقدمه و آن ریاض العقول است و کتاب تمهید الاصول و آن شرح جبل العمل و العمل است و کتاب تلخیص الشافی در اوست و سلسله در احوال و کتاب تبیان در تفسیر قرآن و آن بست مجلد است و رساله در تخریم فقا ع و مسائل و منقیه که دوازده سلسله است و مسائل حلبیه و مسائل حایریه و مسائل الباسیه که صد سلسله است و در فنون مختلفه و مسائل جیلانی که هشت و چهار سلسله است و مسائل در فرق در میان نبی و امام و نقض بر این نشاؤان در سلسله قار و مختصر در علم بوم و لیل و مناسک حج که مجرد عمل و ادعیه است و مسائل ابن براج و کتاب مصباح تشدید در علم سنه و کتاب انس التوحید و کتاب اقتصار فیما یحب علی العباد و کتاب مختصر مصباح در علم سنه و کتاب غیبت و کتاب اخبار فخر بن ابی عبید و کتاب مقتل الحسین و کتاب اختیار الرجال و کتاب مجالس در اخبار و کتاب هدایه المسترشد و بصیرة المتعبد و کتاب در اصول عقاید و آن کتاب بزرگ است و از آن بیرون آمد کلام در توحید و بعضی از مسائل و ازیه در وعید و مسائل رجیه در آیات قرآن -

در احوال سید مرتضی رازی

قاسم مرتضی بن الداعی الرازی الحسینی لقب بابو تراب برادر سید محبتی بن الداعی است و او برادرش و پدرش از مشاهیر فقهاء آن اعصار بوده اند و او است مصنف کتاب بصره العوام که بفارسی است و کتاب فضول نامه در هدایت عامه و آن عربیت -

در احوال احمد بن طاووس الحسینی

قب احمد بن موسی بن جعفر محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن طاووس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داؤد بن الحسن النشئی بن علی بن ابی طالب بدانکه چند نفر از اولاد طاووس از مشاهیر علمای باشند یکی احمد که لقب بحال الدین است و شیخ حسن بن داؤد در نزد او

دوین خوانده وفات او در شصده و نهداد و شصت و کتاب ملاذ و بشری از تالیفات او است
و تالیفات او هشتاد و دو میرسد و شاعر هم بودند

در احوال سید رضی الدین بن طاووس

دوم برادرش علی بن موسی بن طاووس است ملقب رضی الدین کنی بابو القاسم و از شاخ
اجان علامه است و او را نیز تالیفات بسیار است مانند کتاب الاقبال و کتاب الطوفان
اهل الطوفان و قتل حسین است و کتاب ظرایف که عنوانش دمن ظریف ذلک است و در رد و بر
عالمه است در امامت و با اسم عبد الجمل نامی نوشته است و علامه علی در اجان اولاد زهر گفته
است که انجناب یعنی علی بن طاووس را کرامت است که بعضی از انهارا انجناب برای من نقل فرمود
و بعضی دیگر را والد من نقل فرموده است و انجناب از شدت احتیاط فقه نوشت و سیرت نوشت
جزایری در کتاب زهر الربیع نوشته است که سید رضی الدین علی بن طاووس گفته که خلیفه خود است
که مرا قاضی کند پس من بایشان گفتم که ای بندگان خدا دعوی واقع شد میان من و شما
من و از من می که خواستند چون در نزد من حاضر شدند عقل من گفت که من میخواهم تو را براهیست
و لذات ان ببرم بواسطه من گفت که اخربست است و من میخواهم که تو را لذت های حاضره بچشایم پس
حکم عدل را از من خواستند پس روزی برای من نقل حکم کردم و روزی برای من خواستند پس ایشان اقامه
بر نزاع دارند مدت پنجاه سال است که منازعه ایشان را تمام نموده ام پس کسی نتوانست که قصه
را تمام کند چگونه مدت دارد و بر وقایع مختلفه پس شما کسی را برای قضاء اختیار کنید که عقل و هواد او
ستفیع باشند و از محامات خود فارغ باشند تا اینجا کلام زهر الربیع بود —

و شیخ احمد حساسی در شرح زیارت جامع گفته و دیگران هم نوشته اند که سید رضی الدین علی بن

طاووس در سامره در سرداب مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام مدای ان حضرت رفتند
و شخص او را ندیده و شنیدند که ان حضرت در قوت این دعا را بخواند اللهم ان شیعتنا خلقوا
و لای ما خمیره اند پس بنا خواطر ما ایشان را بخش و ما در سید رضی و برادرش احمد با دارین
ایده هر دو دختر شیخ و رام ابن ابی فراس بوده اند و مادر ایشان دختر شیخ طوسی است و
شیخ و رام بن ابی فراس این دو دختر را که والده ابن ادیس و والده سید رضی باشند اجازه دادند
و در بعضی از مواضع شیخ طوسی را بعدی بعیر میکنند و ابن ادیس اجازه از پدر شیخ طوسی

و مالیات دارد و از آنجمله است شرح دیباچه رساله انطیه شیخ ابو علی سمنی چارم علی بن عبد الله
لقب سید رضی الدین و او ارجان از خواجه نصیر الدین دارد -

در احوال ابن مشیم

فج شیخ مفید الدین مشیم بن علی بن مشیم جرجانی در معقول و منقول بد طولی داشته و برای اوست
شرح بر پنج البلاغه ست صغیر و متوسط و کبیر و شیخ بهائی در مجلد ثالث از کشتکول گفته که وفات این
بزرگوار در ششصد و هفتاد و نه شده است و شرح بر صد کلمه نوشته است و کتاب نجات در قیامت
از تالیف او است و آن کتاب در تحقیق امر امامت است و در آنجا نوشته که اهل لغت استعمال نمکنند
مولی را مگر در کینکه مالک باشد و او از مشایخ ارجان علامه حلی است و خواجه نصیر الدین
شهادت داد بر تخریج او در علم کلام و حکمت و سید شریف جرجانی در فن علم بیان از شیخ شجاع
تحقیق از او مذکور داشته و او را بعضی مشایخ معتبر داشته و میرصد شیرازی در حاشیه
شرح تجرید سیم در جواهر و اعراض از انجماب بسیار نقل کرده -

حکایت غریب از ابن مشیم

و از جمله حکایات غریبه که از آن بزرگوار صدور یافته آنکه در اوایل در خفایای زوایا متکلف
و حامل الذکر بود پس فضلا عراق با و نوشتند که عجب است که تو باین مهارت در فنون علم
در میان علماء قدر و اعتباری نداری آن بزرگوار و جواب ایشان این اشعار را نوشت
طلبت فنون العلم البغی بها العلم فقصر فی عما سموت به القل تبین لی ان الحسن کلها
مفروع و ان المال فیها هو الاصل چون این اشعار بنظر اهل عراق رسید با و نوشتند
که تو درین اشعار خود را در معرض خطا انداخته و در حکم با جهالت مال قضیه را منعکس یافته انگاه
ابن مشیم در تصدیق حکم خود این اشعار شاعر قدیم را نوشته بایشان فرستاده قد قال قوم
بغیر فهم ما المرء الا باکبریه فقلت قول امر حکیم ما المرء الا بدربمیه من لم یکن درهم لدیه
لم یلیف عرصه الیه و چون دانست که این اشعار نیز موجب رفع شبهه ایشان نمی شود دوباره
عراق شد و جامه های کهنه پوشیده در بعضی از مدارس عراق که ششون بعلماء بود درآمد و سلام
کرد و در صف نعال نشست انجماعت جواب او را بتکلف گفتند و ملتفت اکرام و سپارش احوال او
نشدند و در انشاء مذاکره ایشان از سئله دقیق که همه در او ماند صحبت گذشت و ابن مشیم
از آن اشکال بالبدیهه نه جواب فرمود پس بعضی از ایشان بطریق استخرا با و گفتند که تو به علم علی

بعد از آن امام حاضر شده پس او را در خوان خود شرباب نمودند بلکه در ظرف معالی سهمی برای او
 جدا کرده به نزد او نهادند و خود یکبار دیگر شاول کردند و چون مجلس منقضی شد و نیز از مدبره بیرون
 رفت در روز دیگر اسب نفیسه مشتمل بر سبین دانی فراخ پوشیده و عامه بزرگ بر سر نهاده بدر
 ایشان و آمد چون او را از دور دیدن جهت تعظیم او برخاستند و او را در صدر مجلس جانی دادند
 و چون شروع در مباحثه و مذاکره نمودند از ایشان سئله پرسید که در شرع و عقل صحیحی مذاشت
 و ستمنای علیل ذکر نمود ایشان ستمنای او را به تسلیم و تحسین و قبول تلقی نمودند بعد از آن چون
 طعام پیش آوردند ایشان با نهایت ادب او را مقدم داشتند پس ابن میثم استیذان خود را و نظر
 طعام گذاشت و گفت ای استیذان من بخور ایشان چون اینجالت را از او مشاهده کردند در مقام انکسار
 او برآمدند گفتند که آئین خود را بر دار که او چیزی نخورد این میثم در جواب فرمود که شما این
 طعام را برای این سبین فراخ من آورده اید نه برای نفس قدسیه لامعه و الاثمن دیر و زیبت
 فقر را به نزد شما آدم و سخنان خوب گفتم اقتنائی بمن ننمودید و مرا استخوار گردید و امر و زور و سبیت
 شکم من و اغیار آدم و بکلام جا بلین تکلم نمودیم شما مرا احترام گردید و جالت بر علم و غنا را بر فقر ترجیح
 دادند و منم صاحب اشعار یک در باب اصالة غنا و مال بشما نوشتم و شما در آن باب مرا خطبه نمودید پس
 بنحایت بخطای خود اقرار کردند و از او عذرخواهی نمودند و بعضی در حواشی خلاصه علامه نوشته
 است که در هر جا که میثم یافت شود پس آن یکسر میثم است مگر میثم بحرانی که آن بفتح میثم است -

در احوال نجیب بن میثم

قدیمی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید ملقب به نجیب الدین است و در کتب یحیی بن سعید منسوب
 به او را استعمال میکنند عالم وزاید و ورع و جامع بوده و پسر عم محقق اول است و از تالیفات
 او است کتاب جامع الشرائع و کتاب مدخل در اصول فقه و غیر آن وفات آن بزرگوار در شب
 عرفة در ثلث اول شب از شهر ذی الحجه از سال شصت و هشتاد و نه است و اخوند ملا محمد تقی در
 اجان اخوند ملا محمد باقر مجلسی نوشته است که یحیی بن سعید عمر درازی کرده بود و پدرش نیز از
 مشایخ اجان و فقهاران عصر است و پسرش محمد نیز از مشایخ اجازه و اعظم فقها است رحم الله تعالی

در حال مقداد بن عبد الله

مقداد بن عبد الله بن محمد بن حسین بن محمد السیوری النخعی الاسکندری عالم فاضل نقیبه حکم است
 و در کتب مولفه او است کتاب رسد القواعد که نسخ کتاب قواعد شیعیه اول است و کتاب شرح

پنج المشرشدین در اصول دین و کثر العرفان در تفسیر آیات احکام شیخ رابع در شرح مختصر نافع شرح
 مبارک الاصول و غیر اینها و فراغ او از شرح پنج المشرشدین و سال مقصد و وفود و بوده است
 و برای او است شجره بر الفیه شهید اول و او از شاگردان شهید اول است و از او اجازه دارد
 قو علی بن عبد الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی ملقب به نجیب
 الدین است و بعضی عبد الله را متبدل بعبد الله نموده اند و این خط است و بعضی حسن بن حسین را غیر کرده اند
 اند و نیز سهو است و این بزرگوار از مشایخ علمای زمانه است و محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی از این بزرگوار
 اجازه دارد و از تألیفات او است کتاب فهرست که در آن ذکر نموده است احوال معاصرین شیخ طوسی
 را با علمای داخل خود و کتاب الاربعین عن الاربعین در مناقب امیر المومنین و کنیت او ابو الحسن است
 و اجازه دارد از پدرش عبد الله از پدرش حسن که شیخ صدوق است مدعو به جکان است از پدرش
 حسین از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر شیخ صدوق است از پدرش علی بن بابویه و ایضا این
 بزرگوار اجازه دارد از بابویه بن سعد که از بنی اعمام بعید است و بابویه مذکور بن سعد بن محمد
 بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی است و شجیده ثانی در شرح درایه فرموده که روایت
 پسران از پدر است تا پنج پشت در بابویه مذکور اتفاق افتاده که هر یک از پدرش اجازه دارند
 پس بابویه اجازه دارد از پدرش سعد از پدرش محمد از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر صدوق
 از پدرش علی و از تألیفات بابویه کتاب بیت در اصول و فروع که سببی بصراط المستقیم است و در
 منتخب الدین از شش پدر اجازه است و ایضا از چهار پدر است محمد بن محمد بن محمد بن زین الدین
 الداعی که هر یک از پدر اجازه دارد و ایضا اجازه چهار پشت طحیر الدین محمد که اجازه دارد از
 پدرش فخر الحقیقین محمد از پدرش حسن العلامة الحلی از پدرش یوسف بن المطهر و ایضا اجازه دارد
 حلال الدین حسن از پدرش احمد از پدرش نجیب الدین محمد که استقامت و محقق اول است از پدرش جعفر
 از پدرش محمد از پدرش ابی الثعالبه الدین محمد و این اجازه از پنج پدر است و اجازه شش بسیار پس
 سید علی اجازه دارد از پدرش سید عبد الحمید از پدرش سید فخر بن معد موسوی و اجازه جعفر
 از پدرش محمد از پدرش حسن بن معیه و اجازه شیخ ابراهیم از پدرش عبد العالی از پدرش
 علی بن عبد العالی که کی محقق ثانی و اجازه پسر از پدر است نهایت است مانند اجازه شیخ ابو علی
 حسن از پدرش شیخ طوسی و حسن بن فضل از پدرش شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان و سید محمد الدین
 بن زهره از پدرش سید عبد الله بن از پدرش و سید علی بن شری

صاحب شرح صمدیه در شرح صحیفه نوشته است که اجازه او از پدرانش تا بچهارده بیست میرسد و از باب علم درایت و کتب مطوله در روایت ابناء از ابا نوشته اند و بیان اجازات پدران از پسران نموده اند چه از عامه و چه از خاصه شهید ثانی در شرح هدایه الدرایه برهنه از سخن درین باب گفته بدان جا رجوع کنند -

قره احمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسن المتوج البجانی در فضل و تقوی و علم مشتمل در کتب علماء است و لقب بحال الدین و گاه بس او را فخر الدین میگویند و گاهی شهاب بحال الدین میخوانند و معروف با بن المتوج است و از تلامذه فخر الحقیقین پسر علامه است و احمد بن نهاد در سب مرقی احصائی از او اجازت دارد و کتابی در تفسیر قرآن تالیف کرده و در آیات ناسخه و منسوخه نوشته و کتاب نهج الهدایه در شرح کتاب احکام و فرزند او ناصر بن احمد از فقهاء است و والدش عبد الله نیز از فقهاء است و ناصر بن فقیه محقق و حافظ بوده و نقل شده که هرگز چیزی نشنیده که او را فراموش کرده باشد و ابن المتوج مراثنی بسیار برائے حسین علیه السلام گفته و معاصر با شیخ بغداد است و قبر او معروف است در جزیره اکل بضم کاف بعد از حمزة مضمومه و از آن جزیره صالح بنیبره میگویند و از بلا و بکری است -

فاج سید تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیه بضم میم و فتح عین محله و تشدید باء شافعی و مادر او از خاندان سید حسینی دنیای است و علامه نسابة فاضل عظیم الشان بوده و نتیج شهید اول اجازه دارد و هم برائی خود از او اجازه گرفته و هم برائی دو پسرش محمد و علی و هم برائی دو دخترش فاطمه و ست المصباح و برائے جمیع سلکین هر که قدری از حبه تاج الدین را ادراک کرده و شهید ثانی فرموده که من خطبید مریور را مشاهده کردم که برائے شهید اول تبصیل مذکور اجازه نوشته و سید مریور اجازه دارد از علامه علی و سید مجد الدین ابو الفوارس و محمد بن علی بن محمد اعرج است و از دو پسرش سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از سید جلیل نسابة علم الدین مرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن سید نسابة طاہر او حد فخر بن معد الموسوی و سید رضی الدین بن عبد الکدیم بن طاووس -

قط علی بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن زهره المحلی الحسینی سیدت فقیه و فاضل لقب علما و الملة و النحق و الدین و علامه علی در اجازت او گفت است که در این اعصار مرا امر کرده اند که

جامع مکارم اخلاق و طبیب عراق افضل بل عصر علی الاطلاق علما الملة و اعلم و الدین ابو الحسن
 علی بن ابراهیم بن محمد بن ابی الحسن بن ابی المحاسن زهره بن ابی المواسس علی بن ابی سالم محمد بن
 ابی ابراهیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبد الله الحسین بن ابی ابراهیم
 اسحق المومنین بن ابی عبد الله جعفر الصادق بن ابی جعفر محمد ابی افرط علیه السلام بن ابی الحسن علی
 بن العابد بن علیه السلام بن ابی عبد الله الحسین علیه السلام سبط شهید بن علی علیه الصلوٰه و
 السلام و ان جناب اجماع خواست از بنده خود و برای خود و برای اقارب خود از سادات اما جد
 مؤیدین از نزد خدا و جوا بجا خواست از مسائل دقیقه لطیفه و مباحثه عمیقہ شریف پس مثال امر
 او نمودم و مبارک است بسوی طاعت او نمودم اگر چه ملتزم شدم سوئی ادب را که منتظر بود در جنب
 احترام از مخالفت او و الا پس او معدن فضل و تحصیل است و این سخن از روی حجت و دلیل است
 و اجماع دادم او را خدا عمر او را دراز کند و اجماع دادم پسر کرم معظم او را شرف الملة و الدین که
 عبد الله الحسین و برادر کبیر اجماع و سید معظم محمد بن عبد الله بن ابی عبد الله محمد را و دو پسر او را که کبیرین
 و عظیمین میباشند و آنها ابو طالب احمد شهاب الدین و ابی محمد عزالدین حسن خدا ایشان را قوت و
 بدوام عزت و مایه و اجازة دادم او را و ایشان را که روایت کنند از من جمیع آنچه را که تصنیف
 کردم ان را در علوم عقلیة و نقلیة یا ان را انشاء کردم و فتوی دادم بان یا اجازة داده شد بر آن
 من روایت ان یا شنیدم ان را و کتب اصحاب ما که سابقین میباشند و جمیع آنچه را که اجازة دادند انرا
 برای من مشایخ ان که تا نیکه معاصر با ایشان بودم و از ان فاس ایشان استفاده کردم تا آخر اجازة
 فی فضل بن حسن بن فضل الطبرسی ابو علی ملقب بلقب امین الدین عالم و فاضل و ثقة و
 دلیل القدر است و او را تا لیفات چند است که مشهورترین آنها کتاب تفسیر قرآن سبسی جمیع البسیان است
 و در ده مجلد و ان تفسیری نیکو که جمیع جمیع فنون است از نحو و لغت و تفسیر و معنی و نزول و گمانیکه از
 تفسیرین عامه بسیار نقل نموده است و از تفسیر خاصه و اهل البیت نقل نموده گماندگی از تفسیر عیاشی
 و علی بن ابراهیم قمی و برای او است کتاب تفسیر و سبط که سبسی است بجامع الجوامع در چهار مجلد
 و در زمانیکه شروع تفسیر اول نموده بود از شش تجاوز نموده بود و زمانیکه شروع بجامع
 الجوامع نمود از هفتاد و عمرش تجاوز کرده بود و برای او است تفسیر و جزیر در یک مجلد و کتاب اعلام
 النوری و از مرویات او است کتاب صحیفه الرضا و از مشهور رضوی منتقل بسبب و ارشاد در سال پانصد
 و سبسی به وفات یافت در سال پانصد و چهل و نشت و او را نقل نموده شد رضوی و در انجا دفن نموده شد

و از او روایت دارد بر آن الدین محمد بن محمد بن علی همدانی فروزی نریل و ابن شهر آشوب نجاشی
در معالم العلماء او را بلفظ شیخی او افزوده و قبر مطهرش در غسلگاه حضرت رضا علیه السلام است

در احوال محمود بن علی بن حسین

قبای محمود بن علی بن حسین نخستین آرازی علامه زمان و وحیدان دوران بوده و تالیفات
بسیار دارد مانند تعلیق صغیر و تعلیق کبیر و شجید اول ابا جعفر از او دارد بواسطه تلامذه او
و شیخ منتجب الدین گفته که چندین سال در نزد او درس خواندم و از جمله اشعار این بزرگوار که
نخط شجید اول یافته شد قد کنت ابکی و داری منک دانیه فحق ذلک اد شطت بک الدار
ابکی لذلک سرانتم علیه فلی بکاران اعلان واسراط -

در احوال امیرزاهد و رام بن ابی النهریس

قصب امیرزاهد و رام بن ابی النهریس المالکی الاشری از اولاد مالک بن حرث اشتر
منعفی که از صحابه امیرالمؤمنین است و او جد مادری سید رضی الدین بن طاووس و ابن ادیس
است و در نزد شیخ محمود مقصی درس خوانده و شیخ منتجب الدین سابق در نزد و رام درس
خوانده و امام فخر رازی از ستیان نیز در نزد او درس خوانده چنانچه از قاموس برمی آید
و شهید اول روایت که از محمد بن جعفر شهیدی از او است صاحب کتاب مجموعه و کتاب
بنیه النواظر و نزهة النواظر گر آنکه در او غث و رقیق هر دو میباشد سید بن طاووس در کتاب
حلاج السائل نوشته که قدس و رام بن ابی فواس از کسانی است که اقتدار بغفلش میشود
و او وصیت نمود که بنگین عقیقه را بر او اسامی دو از ده امام نقش کنند و انرا بعد از وفات
برودان او بگذارند سید بن طاووس میفرماید که من نیز بنگین عقیق کردم الله ربی و محمد بنی و
سمیت الایمه الاخرهم ایمنی و سیلتی و وصیت کردم که انرا بعد از موت درودان من گذارند
و در نزد سوال کلین در قبر جواب آنها باشد انشاء الله تعالی تا اینجا کلام سید بن طاووس
بود و شاید که تخصیص عقیق برای ان باشد که پیغمبر علیه فرمود که ای علی انختر عقیق
بهت کن که او اول کوهی است که اقرار کرد برای خدا بوحدا نیت و برای منبر سالت و بر
نمود ایتمه از اولاد تو بامامت و ولایت -

شیخ سید عزالدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره حسینی طبع فاضل و جامع بوده و از
او اجازه دارد شیخ شاذان بن جبرئیل می و برادر زاده اش سید محی الدین ابو حامد محمد

ابن فقیه تکلم محقق مدنی ابوالقاسم عبداللہ بن علی بن زہرہ سینے و محمد فرہور از پدرش علی نیز
اجان دارد و محقق اول از سید محمد فرہور اجازہ دارد و سید حمزہ را تالیفات بسیارست مانند
کتاب غیۃ النزوع در علم اصول و فروع و او در کتاب صفحہ بصفحہ ورق بوق احکام ذکر کرده
از ان پس میگوید کل ذلک للاجاء مجمل از کثرت دعوائے اجاء اگر اجاء محکی او با اجاء
و دیگران تعارض کند اجاء ابن زہرہ موہون خواهد بود و ان معارض مقدم بر او است
و سبب وہن او انیت کہ در غالب مسائل خلافیہ دعوائے اجاء میکند و این باعث وہن
و وہم و عدم حصول ظن بانست و بعضی گویند کہ سید بن زہرہ حضرت صاحب الامر را ملاقات
میکرده و از انجاء احکام می شنید بالمشافہ لیکن قدرت نداشت کہ از انست ما بام و بد
لذا ان احکام را نوشت و در ان اجاء او عادی و تواتر از او بہ پذیرند لیکن مخفی نیت کہ انقیس
خالی از تدلیس نیست و اللہ العالم و او را تالیفات دیگر نیزست مانند کتاب قبس الانوار فی نصرۃ
الغیرۃ الاخبار شمسۃ الرد علی النجین کتاب النکتہ در علم نحو و غیر ذلک -

در احوال شیخ ابو منصور

فتیہ احمد بن علی بن ابی طالب الطبرستہ و او است مراد از طبرستہ در مقام طلاق و اما
صاحب تفسیر مجمع پس از ان تعبیر میکنند بہ ابو علی طبرستہ و او عالم فاضل ثقہ است و اجازہ دارد
از سید عالم عابد ابی خضر ممدی بن حرب حسینی مرعشی از شیخ صدوق ابی عبداللہ جعفر بن محمد بن
احمد و ربستی از پدرش از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویہ قمی و شیخ زین الدین محمد بن
علی بن شکر اشوب از زنادرانی سرودی و شیخ طبرستہ صاحب کتاب احتجاست از جمعی تاخرین
نسبت داده اند کہ کتاب احتجاج را بنیخ ابو علی طبرسی صاحب کتاب تفسیر مجمع البیان مانند ملا محمد
امین محدث استرآبادی و صاحب رسالہ مشایخ الشیعہ و محمد بن ابی جہو محساری در کتاب عوالم
الیائے و ابن نسبت او بنیخ من الشمس و ابن من الاس غلط فاضلست -

در احوال محمد بن ادریس

قیہ محمد بن ادریس یا ابن احمد بن ادریس عجل ربی علی شیخ فاضل کامل محقق مدنی علی بن
و نام در الزمان فخر الدین ابی عبداللہ او دختر زادہ شیخ و رام بن ابی فراس است چنانکہ
بعضی گفته اند و جداوری او دختر شیخ طبرستہ است چنانکہ بعضی دیگر گفته اند و شیخ عبداللہ کاظمی
اول را ذکر کرده است و گفته است کہ این غریبست و مولف کتاب ثانی را غریب می داند چہ

بجسب طبقه مستبعد است که ابن ادریس دختر را ده شیخ طوسی باشد و او باب طغرا بر شیخ متفوح مکزی
 و لذا محقق و علامه و شیخ محمود حمیه بر این ادریس تشیع وطن دارند و باو بلی اعتنائی نموده اند
 و ابن داود در کتاب رجال او را در قسم ضعیف نوشته چه او کتاب خود را بر دو قسم کرده و
 اول در حد و حدیث دوم در ضعیف و ابن داود گفته که او شیخ فقهار حله بوده و متفق علوم بود و
 بیشتر التصانیف بود لیکن اعراض از اخبار الملبیت کرده بالکلیه و لیکن شیخ نجیب الدین و دیگران
 او را مدح نموده اند و او در نزد فقهار بلبق فحل العلماء انتخار دارد و متاخرین بر او اعتماد
 کرده اند اما عمل باخبار احاد و مکرون باعث قبح او نمی شود چه سید مرتضی و دیگران نیز باخبار
 احاد عمل نمیکرده اند و اما طعن بر شیخ فحولیس باول قارون کسرت فی الاسلام پس شیخ مفید بر
 استادش صدوق طعن بسیار دارد و بنحویکه میگید غلط و شیخ ابو جعفر در باب فضا و قدر صدوق
 حدیثی نوشته و انرا معنی کرده و شیخ مفید گفته که کاش این حدیث را می نوشت و معنی نمی نمود
 و شهید اول در اجازه خود از ابن تائوسید فجار بواسطه گفته که روایت دارم از ایشان مصنف
 امام علامه شیخ العلماء و رئیس المذاهب فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس و شهید ثانی در
 اجازه اش گفته که مرویات شیخ علامه محقق فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس العجلی با اینکه قول
 ابن داود که او شیخ فقهار حله بود با تضعیف بعد با هم منافات دارند و ابن ادریس روایت
 میکند از خال خود حسن بن شیخ طوسی بواسطه شیخ عربی بن مساف از شیخ الیاس بن هاشم طبر
 از خال حسن بن شیخ و بلا واسطه نیز اجازه دارد و صحیفه کامله را و ظاهر اینکه اجازه بشیخ او را
 در حال طفولیت ابن ادریس بوده و از تالیفات او کتاب سرایرست و غیران و در سنده فقهار بغیر
 مینمایند از ادبلی و عجل و متاخر و فاضل اگر چه غالب است که فاضل را اطلاق بر علامه می نمایند
 علامه محقق را مینخوانند و ابن ادریس در پیست و پنجالی بسر حد اجتهاد رسیده و این کثیر الوقوع است
 چه این بغیر نیز در پیست سالی ب استخراج مسایل پرداختم -

در احوال حسن بن علی

قحوص بن علی بن داود صاحب کتاب رجال است و در ان مسکلی عجیب اختیار کرده که پیش از ان
 کسی بران سنده نوشته جز اینکه درین کتاب اغلاط بسیار است چنانچه علماء رجال بدان قیاس
 نموده اند که این فقیر مؤلف کتاب را عواشی غیر مدونه است و او از شاگردان محقق است و تصحیح
 در اجازه کبیره گفته فقی الدین حسن بن علی بن داود حله صاحب تصانیف بسیار و تحقیقات بسیار است

از اجماع کتابی است و برای او است از نقایص و رفقه نظماً و نثرأ مطولاً و مختصراً و منطناً و عربیاً
و علم عروض و اصول فقه مقداری کتابی که همه در غایت جودت می باشند و شبهه اولی این
سخو او را توصیف فرموده سلطان الادب و ملک النظم و النشر مبرور در نحو و عروض نفی الدین
ابی محمد حسن بن داؤد و این داؤد خود در رجالش گفته که مولد او پنجم جمادی الاخری سنه
تثصد و چهل و هفت است -

در احوال نجیب الدین

قیر نجیب الدین ابوالبرهیم محمد بن جعفر بن محمد بن ابوالبهاء هبه الله بن قاقده مذهب و علامه
ان زمان است چنانچه شهید اول و شهید ثانی بهین عبارت تعبیر کرده و محقق اول صاحب النایین
بزرگوار اجازه دارد و فائش از خود از زیارت خدیو در ذی الحجه از سال ششصد
چهل و پنج بوده و او را پسر فاضل است نام او شیخ جعفر است و کتاب مقتل حسین که مسمی بپیر اعلای
خران است از تالیفات او است و برای شیخ جعفر پسر است فاضل مسمی به احمد که اجازه از پدرش
دارد و از جدش و از برای احمد نیز پسر فاضل است دان شیخ جلال الدین ابو محمد حسن ابن نظام الدین
احمد است و اجازه دارد از شهید اول و از نجیب بن سعید -

در احوال سید شمس الدین بن فحار

فتح سید شمس الدین بن فحار بن معاد بن فحار بن فحار الموسوی الحاکمیری عالم و فاضل و آفتاب
و محدث بود و محقق اول از او اجازت دارد و از جمله تالیفات این بزرگوار کتابی است
بر تحقیق ابی طالب و ان نیکوست و او از ابن ادریس روایت می کند و اجازه دارد و همچنین ثناء
بن جبرئیل فقی اجازه دارد و ابن ابی احمد بدین شرح نهج البلاغه در اسلام ابی طالب توقف
کرده و گفته که سید فحار بن معاد کتابی به نزد من فرستاد که در آن اسلام ابی طالب را اختیار
کرده بود پس ابن ابی احمد بدین پشت آن کتاب اشعاری در مدح ابیطالب نوشت بدون اینکه
اسلام ابی طالب اختیار کند و محمد بن احمد بن صالح بستی از او اجازه دارد -

در احوال عربی بن مسافر

قطب عربی بن مسافر عبادنی اجازه دارد و از استادش ابیاس بن شام جایری از بزرگان
و شیخ ابیاس فاضل و محدث بود -

حک ابوعلی حسن بن محمد الطوسی پسر شیخ طایفه عالم و فاضل و فقیه و محدث بوده اکثر

اجازات باو منشی است و کتب پدرش را به نثر و داو خوانده و از او اجازه گرفته و از تالیفات او است
کتاب امالی و شرح نهج و غیر اینها -

در احوال محمد بن علی بن شهر آشوب

محمد بن علی بن شهر آشوب بن ابی نصر بن ابی اخیاش المازندرانی السروی القاب مختلفه
دارد مانند زید الدین و رشید الدین و کنیت او ابو جعفر است و او محدث و متکلم و فقیه و ادیب و شاعر
و جامع محاسن است و او را تالیفات است مانند مناقب و معالم العلماء در احوال علماء و حادیه و حجاج
و مثالب النواصب و مخزون کمنون و در عیون فنون و اعلام الطریق فی احوال و کتاب الاسباب
و النزل علی مذهب الرسول و کتاب اوصاف و کتاب تشابه القرآن و بدو واسطه از شیخ طوسی
روایت کرده و بیک واسطه از جدش شهر آشوب و غیر ایشان و بسیاری از اخایض نیز اجازه داشته
چون محمود بن عمر زعفرانی صاحب کتاب و احمد غزالی از برادرش محمد غزالی کتاب احیاء و او است
داشته و اجازه داشت از خطیب خوارزمی موفق احمد کلمی صاحب اربعین و قاضی ابی السعادت
صاحب فضائل و غیر ایشان و سید ابو حامد بن زهره از این بزرگوار روایت داشته -

در احوال شیخ ابو عبد الله

قلب شیخ ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس و درستی ثقه و عین و عظیم الشان و معاصر
شیخ طوسیست و در نزد شیخ مفید و مرتضی در رس خوانده و تالیفات او کتاب کفایه است در عبادت
و کتاب یوم و لیل و کتاب اعتقادات و کتاب رد بر زیدیه سابقه و غیر اینها و او منسوب است
به بلده که او درین میخواند و در بعضی از نسخ بلکه اکثر و درست میماند و او را اولاد و اولاد اولاد
که همه فضلاست باشند از انجمله نجم الدین عبد الله بن جعفر بن محمد و درستی است که عالم و فاضل و جلیل القدر
بوده و او روایت می کند از جدش ابو جعفر محمد بن موسی بن جعفر از جدش ابی عبد الله جعفر بن محمد
از مفید و از انجمله حسن بن جعفر و درستی و ان فاضل جلیل است چنانکه قاضی نور الله در مجالس
گفته و او عالم و شاعر بوده و از اشعار او اینست بعضی الوسی علامه معروفه کتبت علی حیجرات
اولاد الزنا لمن لم یوال من الانام و لیت ستیان عند الله صلی ام زنا و از انجمله است
ابو جعفر محمد بن موسی بن جعفر بن محمد و درستی و او فاضل و جلیل است روایت می کند از جدش
ابی عبد الله جعفر بن محمد مقدم از شیخ مفید -

در احوال جعفر بن محمد بن موسی

فکد جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه کتبت اش ابو القاسم و پدرش ابو سلمه از خیار اصحاب سعد بود و ابو القاسم از ثقات اصحاب و اخلا ایشان بوده و روایت می کند از پدرش و برادرش از سعد و میگفت که من نه شنیدم از سعد مگر چهار حدیث و او استاد شیخ مفید بود و وفاتش در سال سیصد و شست و نه بود و برای کتبی است مانند کتاب عداوات احمد و کتاب الصلوة و کتاب الجمعة و غیران و او مراسله بصاحب الزمان نوشت و از مدت عمر خود استفسار نمود در زمانیکه چراغ را بجایش میگذاشتند قاصد کاغذ را داد و بخواند و تعیین مدت کرد و در محراب مجلسی مفصلاً در مجلد غیبت امام مذکور داشته است -

در احوال حسن بن عقیل

فکد کتبت اش ابو محمد و یا ابوعلیت و ثانی اشهر است و معروف بقمانیت و معاصر با کلینی است و بیگاه جعفر بن قولویه را جان داده و شیخ مفید را اوب یا رثا میگرد و عمامی بضم عین محمله و تخفیف میم است و منسوب بسوی عان بضم عین و تخفیف میم است و ان بلدیت برکنار و ریائی فارس کرسیان ان بلد و بحرین مسافت یکماه راه است و از مشهور از مشایخ بضم عین و تشدید میم شنیدیم و نظیر این فقیه انیکه تشدید میم غلط مشهور است و شیخ طوسی فرموده که اسم پدرش عیسی است و او از اجله متکلمین و اعظم فهار متقدمین است و از تالیفات او است کتاب تسک بیل آل رسول و ان بزرگی خوب است و مشهور است و در فقه است چنانکه ابن شهر آشوب گفته و در غیر فقه نیز گفتگو در ان کتاب میکنند چنانکه شیخ طوسی گفته و بعضی گفته اند که حاج ازخراسان وارد نمی شدند مگر اینک از ان نسخی بنویسند و میروند و در کتب فقهیه او را تعبیر میکنند باو علی و ابن عقیل و عمامی و او را بعضی از فتاوی غریبه است و او اول کسی است از مجتهدین امامیه که موافقت با مالک از علامه کرده و گفته که آب قلیل ملاقات نجاست نجس نشود و دیگر کسی اختیار این نکرده مگر سید اجل عیسی فاضل نقیب امیر معز الدین محمد صدر امیر فقهائیه که رساله در این باب نوشته و او را علامه در مختلف بر ابن ابی عقیل در نموده فتوای دیگرش اینکه اذان و اقامه را در نماز صبح و مغرب واجب دانسته و سید مرتضی با او موافقت نموده و ابن عقیل را یاده اندین گفته که در صبح و مغرب اگر اذان و اقامه نگوید نماز او باطل است -

در احوال محمد بن احمد بن ابی حمزه

فکد محمد بن احمد بن ابی حمزه ابو علی الکاتب الاسکانی از مشایخ شیخ مفید است و معاصر با عمامی

و سائر از او فی اجله و او در زمان اسیر مازندران ابن بابویه است و برای کتابت در اجوبه
 سائل معزالدوله و کتب بسیار نیکو نوشته است اگر چه مذہب او جواز عمل بقیاس بوده و ازین
 باب کتب او متروک گردیده و ملا عبدالنور توفی در وافیة الاسول گفته که ابن جنید از قول قیاس
 رجوع کرده و فائش در سال سیصد و مئتاد و مئت و شصت هجریست و شیخ نجاشی گفته که از بعضی از مشایخ
 خود شنیدم که میگفتند که نزد ابوالی از صاحب الامر بوده و شمشری نیز بود و او دران باب صیبت
 بجاریه خود کرد و آخران مال و شمشرضا یج شد و بعضی گفته اند که ابن جنید دعوی نیابت خاصه داشته
 و این سخن محض کذب و افترا است بلکه بعضی گفته اند که این نسبت را بعضی از عاتقه باین جنید نسبت داده
 است و العیاذ باللہ که انجناب این دعوی نموده باشد و از جمله کتابهای او کتاب تہذیب الشیعہ است
 و ان ہیست مجلد ہیست جزو است و مشتمل بر کتب فقہ است و از آن مختصر نیز کرده که سہمی یا حمدی در فقہ
 محمدیست و علامہ نہایت در مقام مدح ان کتاب برآمده و گفته که یا فہم بخط سید سعید صفی الدین
 ابی جعفر محمد بن معد موسوی کہ روایت میکند از ہدائی قرظینی بران الدین از شیخ منتجب الدین
 و علامہ روایت میکند از پدرش از سید صفی الدین و این سید صفی الدین بخط خود نوشته کہ او مطلع
 شد بر معظم محمد نکاح از تہذیب پس نیکو عبارت و خوش مضمون و در نہایت بلاغت و جامع فروع
 و اصول و استدلال اقوال است -

در احوال سلا بن عبدالعزیز

فکلو سلا بن عبدالعزیز و یا سلا بن عبدالعزیز بنا بر اختلاف نسخ مشکم و فقیہ و از تلامذہ شیخ مفید
 و مکتبی یا یوب علی است و در نزد سید مرتضی نیز درس خوانده و بسیار بود کہ بینابت از مرتضی درس
 میگفت چنانکہ شیخ اسد اللہ کاظمینی در کتاب معانیس گفته است بعضی گفته اند کہ بہ نیابت مفید
 درس میگفت یعنی او قاترا کہ شیخ مفید را عذری بود او بہ نیابت شیخ بجائی اومی نشست و در
 میگفت چنانکہ شیخ فخر الدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در مادہ سکر گفته است و ابوالفتح بن جعفر
 گفته کہ من او را ادراک کردم و در نزد او درس خواندم و در اخرا مر از ضعف و پیری چنان
 شدہ بود کہ قدرت بر بسیار سخن گفتن نہ داشت پس درس را کہ میخواست بگوید بر لوحی می نوشت
 و بر شاگردان میخواند و از اہل دیلمیان گیلان بود چنانکہ تعبیر از او پیر علی شاہد بران است و از اہل
 ہرستان بود چنانکہ شیخ اسد اللہ کاظمینی گفته است و بعضی گفته اند کہ از علماء حلب بودہ و از جملہ
 کتب سید مرتضی سائل سالاریہ است کہ در جواب سائل او نوشته است و او از مشایخ مہر شیخ طوسی

و شیخ حکایت مجتبی الدین و شیخ عبد الجبار را وی و غیر ایشان است و او را تا اثبات است مانند کتاب
ابواب و فصول در فقه و متفیع در مذہب و تقریب در اصول فقه و در بابی احسن بصری در رد
بر شانی و تذکرہ در حقیقت جوہر و در بعضی از کتب بنظر رسیده کہ شیخ طوسی از او اجازه دارد و از
اثبات او کتاب مرسم است در فقه۔

در احوال قاضی بن البراج

فکر قاضی بن البراج آتش عبدالعزیز بن تحریر بن عبدالعزیز بن البراج الطرابلسی الشامی نو
الہ مرقدہ الشامی او از شاگردان مرتضی و از جانب سید مرتضی و طرابلسی قضاوت مینمود و ملقب بعلی
المونین و سعد الدین است و کنیہ اش ابو القاسم و معروف بقاضی است و در نزد شیخ طوسی نیز
درس خواندہ و برای او مصنفات است مانند مذہب و معتمد و روضۃ و معرب و عماد المحتاج در
مسائل حاج و جوہر و معالم و کامل و شرح حل العلم و العمل سید مرتضی و خلیفہ شیخ بود در بلاد
شامیہ و از شیخ اجازه دارد و از جلیفہ اجازه دارد و ظاہر آنکہ از کتبیکہ نیز اجازه داشته و در
او تلمذ نمودہ و بعد از سوالات او از شیخ چند کتاب شیخ در جواب ان سوالات نوشت و در
او اہل انحاء قاضی را شیخ فاضل تعبیر فرمودہ و راوندی تصریح کردہ کہ مراد شیخ قاضی است
در حل و عقد و قاضی از مشایخ عبدالعزیز بن ابی کمال است و از مشایخ شیخ حکایت و از مشایخ
شیخ عبد الجبار و شیخ محمد بن علی بن محسن جلیبی است۔

در احوال ابو الصلاح الحلبی

قلیح تقی بن نجم جلیبی است یا نقی الدین بن نجم یا نجم الدین و ائمہ فقہاء و متکلمین است و از تلامذہ
مرتضی و شیخ است و شیخ در کتاب رجال گفتہ در باب من لم یروا عن الائمۃ کہ تقی بن نجم الدین جلیبی
ثقة است و مصنف چند کتاب است و در نزد من و سید مرتضی درس خواندہ انتھی و در نزد سلا
نیز درس خواندہ و از خلیفہ مرتضی بود و در دیار حلبیہ و ہر وقتیکہ بہ نزد سلا رسلہ استفسار می
نمودند میفرمود کہ نقی در نزد شماست و او از مشایخ قاضی عبدالرحمن رازی و شیخ فقیہ صالح
ثابت بن احمد بن عبدالوہاب جلیبی و غیر ایشان است و کتب او را شیخ او شیخ الطائیفہ در کتاب
رجال ذکر کردہ از انجلیہ است کتاب کافی در اصول دین و فروع دین و بدایہ در فقه و شیخ خبر
مرتضی و تقریب المعارف و الہدایۃ الشافیہ و الکافیہ و گاہی فقہای او را بختیہ نامید و گاہی کینیت
و گاہی بلعظ الحلبی مے نامند۔

در احوال عبدالعزیز بن کامل طرابلسی

فقط عبدالعزیز بن کامل طرابلسی بعد از قاضی ابن البراج و در اینجا قاضی بوده و فاضل محقق و فقیه و عابد بود و از تالیفات اوست کتاب اشراق و کامل و جواهر و موجز و او اجازه دارد از قاضی ابن البراج و کراچکی و طبعی و بعضی گفته اند که از شیخ هم اجازه دارد و ظاهر اینکه این سخن ناسبت است -

در احوال محمد بن علی بن عثمان کراچکی

قل محمد بن علی بن عثمان کراچکی قاضی ابو الفتح یا ابو الفاسم نرین محدث و فقیه و شکم و صاحب کثر الفوائد و اکابر تلامذه مرتضی و شیخ دینی و واسطی است و از مفید نیز اجازه داشته است و از جمله کتب مفید کتاب جواب ابی الفتح محمد بن علی بن عثمان است و بعضی گفته اند که او از دیار مصر بوده است و از تالیفات اوست نوادر و معونه فارض در استخراج سهام فرائض و شرح حل مرتفعه و منهای در منا سکا ج -

در احوال محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشتی

قالا محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشتی و کش بفتح کاف و ث یثین معجمی بدست معروف از بلاد ماوراءالنهر و بلدیت بزرگ که ته فرسخ در سه فرسخ است و کنیت اباجه عمر و بفتح عین است بصیر باخبار و بال است و لیکن روایت از ضعفاء داشته و با عباسی مصاحبت کرده و از او اخذ کرده و در کتاب او غلط بسیار است چنانچه علامه در خلاصه گفته و نجاشی نیز چنین گفته تا اینجا که گفته برای او کتابیست در رجال که خبر داد ما را حاجت از ابی محمد هرون بن موسی از محمد بن عمر بن عبدالعزیز الی عمر و کشی و در لور و گفته که آن کتاب کشی بها نرسیده و آنچه موجود و متداول است کتاب اخبار کشی است که شیخ طوسی از آن نوشته و منتخب از کشی کرده و اسم آنرا اختیار کشی گذاشته و از شیخ ابراهیم بن حسن خرایری بر حروف معجم ترتیب داده و شیخ عبداللہ بن صالح گفته که شیخ و او را مذکور ادیب صحیح الاعتقاد صاحب بود و مخلص در محبت اہلبیت بود و ترتیب کتاب اخبار کشی و بجا و اوہ لیکن فوت استدال و تصرف برای او نبوده و کتب بسیاری بخط خود نوشته که چهار صد عدد میشود و انهارا وقف بر مدرسه جزیره کرده که خود ساخته و سه فرزند داشته همه فضلا بودند اگر ایشان شیخ علی و شیخ حسن و شیخ صالح و شیخ علی را فرزندی افضل از پدر و دو عم او خصوصاً در عربیت و ان شیخ و او ری است که معاصرا شیخ عبداللہ بن صالح بود و موسوم باسم جدش بود و قبر

شیخ داوود در جزیرہ درجہ ثانیہ است باقر شیخ علی -

در احوال محمد بن علی بن احمد

قلب احمد بن علی بن احمد بن ابی العباس نجاشی معاصر شیخ طوسی و مرتضی بوده و از تلامذہ شیخ مفید است و حسب ابونجاشی اموازی میرسد کہ صاحب رسالہ از حضرت صادق و علامہ در خلاصہ گفتہ احمد بن عباس بن محمد بن عبد اللہ بن ابراہیم بن محمد بن عبد اللہ بن نجاشی والی اموازا و خدمت حضرت صادق کتابتہ نوشت و از او سوال کرد ان جناب رسالہ نوشت و بدو فرستاد و ان رسالہ معروف است و احمد را کثرت ابوالعباس است ثقہ و معتد علیہ است و از کتاب رجال او در این کتاب بسیار نقل کردیم و وفات او در سال چهار صد و پنجاہ و پنج در ماہ جادی الاولیٰ بودہ -

در احوال شیخ ابو عبد اللہ حسین بن عبد اللہ

قلب شیخ ابو عبد اللہ حسین بن عبید اللہ و یا عبد اللہ بن ابراہیم غضائری علی اختلاف النسخ این بزرگوار از مشایخ شیخ طوسی است و شیخ طوسی از او اجازه دارد و او در نصف صفر از سال چهار صد و یازدہ وفات کردہ و نجاشی ہم از او استماع کردہ و اجازه از او داشتہ و ابن قولویہ از مشایخ اجازه است و او از زیادتی ورع بسیاری از روایات تضعیف کردہ است پس اگر تضعیف او باعث دلیل دیگران تعرض کند تضعیف او موہبت اما وثیق او در اعلیٰ درجہ وثقا است چنانکہ در منظومہ ذریہ و غیر ان ذکر کردیم -

در احوال محمد بن احمد بن سلیم

قلہ محمد بن احمد بن سلیم بایلیمان جعفری ثم المصری و او صاحب کتاب فائز و غیبت صغرا و کبیرا و راہ اکرون و شیخ نجاشی بدو واسطہ از او روایت داشتہ و ابن قولویہ بلا واسطہ -

قلہ ابو عبد اللہ حسین بن عبد اللہ بن علی واسطی از معاصرین شیخ مفید و از مشایخ کربکی است

در احوال محمد بن محمد بصری و کمنی

قلہ محمد بن محمد بصری و کمنی بابو الحسن است و از سید مرتضی اجازہ دارد و از شیخ ابو الفضل شاذان بن جبیل متی و ابو جازہ دارد و از پدرش جبیر بن اسماعیل و از بصری -

در احوال محمد بن حسین

قلہ محمد بن حسین صاحب نوح البلاغہ منسوب بکندری و ملقب بقطب الدین است و او از

در احوال ابن ابی المجد رضی اللہ عنہ

مقب ابن ابی المجد رضی اللہ عنہ صاحب کتاب اشارۃ اسوسوی معرفت حق است راغب
دین و فروع دین تا امر معروف و صاحب کشف اللثام که نقل قول از اشاع می کند
همین کتاب است و تالیخ نسخه از آن که در نزد صاحب مقابیس بود مقصد و مبحث است -

در حال حسن بن ابی طالب یوسفی

فتح حسن بن ابی طالب یوسفی ابی عزالدین فاضل کامل و تلمیذ محقق است و شرح متوسط
حسن بر مختصر نافع محقق نوشته است و آن شرح موسوم بکشف الرموز است و در کشف اللثام
نقل قول بسیار از او نموده -

در احوال محمد بن علی بن محمد جانی

محمد بن علی بن محمد جانی رکن الدین عالم و فاضل و معاصر علامه و از تالیفات او است
شرح نافع و شرح مبادی و غیر آن -

در احوال علی بن محمد بن قاسم

قاسم علی بن محمد بن علی قاسم نصیر الدین حکیم فاضل و معاصر علامه و شهید براون و استاد
و بعضی مطالب از او نقل کرده و ابن معین از او اجازه داشته و مبالغه در مدح او کرده و او
را حاشیه است بر شرح تجرید اصفهانی و حاشیه بر شرح شمسیه رازی و شرح طوابع بیضاوی
و رساله لطیفه که شتم است بر سبب ایراد بر تعریف امارت از قواعد علامه -

در احوال محمد بن شجاع القطان

محمود محمد بن شجاع القطان شمس الدین الانصاری الحلی صاحب کتاب علم الدین فی آل السین
و او اجازت دارد از شیخ مفید و از شهید اول -

در احوال احمد بن محمد بن فهد

قمر احمد بن محمد بن فهد جمال الدین صاحب مذهب و عده الداعی و کنیت او ابو العباس است
و کتاب موجز و مقتصر از او است و او اجازه دارد از شیخ مقداد و از او اجازت دارد و شیخ علی
بن هلال جزائری و شیخ زین الدین علی بن محمد طائے -

در احوال منفلح بن حسین سمیری

فتح منفلح بن حسین سمیری اجازه دارد از ابن فهد و موجز او را شرح نوشته سبکی کشف الالباس

وشرح شریع نوشتہ تسلی بغایۃ المرام وپیش شیخ حسین بن مفلح فاضل عالم عابد وصالنا لایف بود

در احوال جواد بن سعد بن جواد

قط جواد بن سعد بن جواد معروف بکناطی واز اعظم تلامذہ شیخ بھائے واز تالیفات او است شرح ربع الاصول شیخ بھائی وشرح خلاصہ الحساب ومسائل الفہام بسوی آیات احکام و فوائد علیہ در شرح جفریہ وغیر اینها -

در احوال میر فیض اللہ بن عبد القاہر

قرن میر فیض اللہ بن عبد القاہر بن ابی معالم حسنی تفریشی عزوی و معروف بہ تفریشی است واز تالیفات شاہ است انوار قدیہ وشرح اثنا عشریہ و تعلیق بر مختلف و معاصر صاحب معالم بہت واز شیخ محمد پسر صاحب عالم اجان دارد و صاحب وسائل روایت کردہ از خال پدرش شیخ علی از میر فیض اللہ -

در احوال رفیع الدین محمد حسینی

فتا رفیع الدین محمد حسینی نائینی فقیہ حکیم متکلم صاحب تعلیق کافی و تعلیق مختلف غیر اینها است و صاحب وسائل اجان از او دارد بواسطہ ملا محمد باقر مجلسی صاحب بجاہ -

در احوال سید عماد الدین ابو الصمصام

قرب سید عماد الدین ابو الصمصام ذوالفقار بن محمد بن سعید بن حسین مروزی اجازہ داد از سید مرتضیٰ و شیخ طوسی واز او اجازہ دارد سید فضل اللہ علی راوندی و این بزرگوار زیادہ از صد و پانزہ سال عمر کرد -

در احوال سید نعمت اللہ بن سید عبد اللہ جزائری

فتح سید نعمت اللہ بن سید عبد اللہ جزائری فاضل و عالم و ادیب ارباب سبب سبب حدت ادراک اور انصیب و پیش سید ولی اللہ از فاضل علماء و نوادہ اش سید عبد اللہ از اکامل فضلا و اعقاب و اخلاف اشرف ان علم عظیم ہمہ ارباب کمال اکنون دار بزرگی از ان زمان تا این اوان در خانوادہ ایشان در لرستان و انجناٹ صاحب عربیت و لغت و دارای علم حدیث و سلک مشائخ و در خدمت چند نفر از اعیان علماء تلمذ کردہ مانند تاجال خوانساری و ملا محسن فیض و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شعیب کہ صاحب تعلیق بر شرح لمعہ قدواست و اخوند ملا محمد باقر مجلسی تلمذ او در خدمت مجلسی زیادہ

از دیگران است و او خود در انوار نعمانیه نوشته که مجلسی با اینکه زیاده از هزار نفر شاگرد داشته
 بن الف و حبت و اثیناس پیش از دیگران داشته بخو که غالباً شبها در کتاب خوانه با خود
 نگه میداشت نه جهت مصالح تصنیف بجار و بسیار مزاج بود و با اینکه نهایت شوخ و خوش مشرب بود
 چنان بیعتی داشت که هر وقت که میخواستم داخل براوشوم از هیبت او دلم مبیطید و در دم در
 قدری توقف مینمودم تا اینکه آرام میگرفتم از آن پس بران جناب داخل میشدم و همچنین تلمذ کرده
 در کرامت سید نعمت الله

سید فرور در نزد میرزا ابراهیم پسر خوند ملا صدزی و انوار نعمانیه نوشته که من در شب عید ماه
 رمضان و طاهرانیکه شب جمعه بود در روز برای من انکسار و خشوع و تفرع روی داده پس
 در شب در عالم رویا دیدم که در صحرائی وسیع ایستاده ام و دران صحرا یکخانه است و مردم از هر
 طرف بسوی همان خانه میروند پس منم همان خانه را قصد کردم دیدم که مردی بر دران خانه نشسته
 و برای مردم سائل میگویی پس من سوال کردم که این مرد کیست گفتند که این مرد پیغمبر است
 پس من صفو فراشگاهم و به نزد پیغمبر شدم و عرض کردم که ای جد بزرگوار دعا در سیده که فرمود
 اید در اقول نماز بگوید انی اقدم الیک محمد بنیدی حاجتی و توجه به الیک تا اخر دعا ذکر نشد
 با اسم مبارک شما اسم علی بن ابی طالب و این فقیر اسم علی را هم با اسم شما ذکر میکنند و میترسند که نشاء
 بدعت در دعا گذاشته باشد زیرا که از شما نقل نشد مگر جان خود که در اول شما عرض کردم پس بجای
 دو انگشت مبارک را مقرون نمود و بهم چپانید و فرمود که ذکر اسم علی با اسم من بدست پس عین
 بیدار شدم دیدم در بعضی از کتب همین دعا را که اسم علی نیز دران بود و سید فرور در احوال خود
 رساله نوشته است که خالی از اطراف و طرائف نیست چه سید بسیار شوخ و مزاج بود مانند شیخ بهائی
 و مجلسی کتابی در مزاج نوشته چنانکه تعلیفه بر شرح جامی نوشته که نهایت مستحسن و موعوب
 طباع طلب است و کتابی نوشته مستمسک الشجره در فرار از وبال طائون و چون احوالات
 او خالی از لطیفیت و تذکیر و تحریص طلب نیست لهذا مذکور میشود -

در بدو تحصیل سید

و چون این کتاب را مصدر را به اسم سید استاد اقا سید ابراهیم نمودیم لهذا ختم ان هم بنام نامه
 سید بزرگوار سید نعمت الله بنیامیم و ان جناب نوشته که مولد این فقیر در سال هزار پنجاه و هشت
 و الی الان سی و نه سال از عمرم گذشت و در این عمر قلیل به قدر از مصائب بمن روی داده

و چون چسبال از عمرم گذشت و باکو دکان بهو لعب اشتغال داشتیم پس وزی باریقم در عرصه طالعیه
نشسته بودم که پدرم در رسید و گفت که ای پسرک من با من بیاتان نزد معلم رویم و خط و کتابت را
تعلیم گرفته تا بدین اعلی برسی پس من از آن سخن گریستم و انکار کردم سوئی نه بخشید پس سوئی معلم
رفتم و شروع بتعلم حروف بیجان نمودیم چون روز دیگر شد من بنزد مادرم رفتم و گفتم که من مکتب را
بنخواهم بلکه بنخواهم باکو و دکان بازی کنم پس مادرم بدردم خبر داد و بدرا متناع نمود پس من ستم
نمودم که زودتر امر مکتب را انجام دهم تا بیا بازی اشتغال نمایم پس زمان کمی گذشت که قرآن را ختم کردم
و بسیاری از قصاید و اشعار را خواندم و حال آنکه از عمرم پنج سال و شش ماه گذشته بود و چون قرآن را
ختم کردم باز بوالده ام گفتم که مرا را کنند تا باکو دکان بازی کنم پس پدرم گفت که ای پسر من
کتاب مثل را بگیر و بیاتان نزد مردی رویم که برای تو مثل درس جوید پس من گریستم پس پیچتم خواست
که مرا امانت کند -

در عصاکشی سید برای استاد کور

پس مرا به نزد مرد کوری برد که مثل و بصرویه و تصرف زنجانی را خوب می دانست پس آن مرد مرا
درس گفت و من برای استاد کور عصا کشیدم و او را خدمت میکردم و معالجه در خدمت او کردم
برای تدبیر چون مثل و بصرویه خواندم و خواستم که تصرف بنواختم پس بنزد سیدی از اقارب
ما رفتم که تصرف زنجانی را خوب میدانست و کافی هم خوب میدانست پس تصرف بنزد او بنواختم
و در ایام درس هر روز مرا با خود بیاع میبرد و میگفت که علف را در دو کفن که لاف را باها می
ما بخورند پس من علف می بردم و نوشتم بود و وضع صرف و اعلال و او غام برانجی می خواند
پس آن گیاه و علف را پشته بزرگ می بستم و بالای سر میگذاشتم و بنجاء او می بردم و من میگفتم
که کبسان خود را بر علف چسبانی سخن چون زمان گیاه سرگذشت و داخل شد زمان کردم ابریشم پس
من حمل کردم برای او تو ترا و بر بالای سر میگذاشتم تا آنکه سرم اقرع شد پس پدرم پرسید که چرا
سرتو چنین شده گفتم نمی دانم پس مرا داد و اگر و تا آنکه موی سرم بجای اول برگشت چون از خون
تصرف زنجانی فراغت یافتیم و خواستم کافی بنواختم پس بقریه دیگر رفتم و در نزد مرد فاضل
کافی خواندم پس وزی در مسجد بودم که مردی بابا بس سفید و عمامه بزرگ وار و دندگوباعمامه
گنبد کوچک بود و او پدرم بنهاد که مرد عالمی است پس من بنزد او رفتم و صیغه از صیغ صرف
از او سوال کردم پس او جواب نگفت و مضطرب شد پس من باو گفتم که بعد از آنکه این صیغه

بدانستی پس چرا این بارگران را بر سر گذاشتی پس حاضران خندیدند و آن شخص همان ساعت بجا
رفت و این کار را بران داشت که در صبح صرف کوشش کنم و من اکنون نزد خدا طلب استغفار
می‌نمایم از سوال کردن آن مرد مؤمن لیکن حمدی کنم خدایا که این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ
و وقوع یافت پس تویی در اینجا ماندم و از آن بسوی قهر عشار رفتم زیرا که شنیدم که در اینجا مرد عالمی
و برادر مرحوم و مغفور که فاضل و صالح و روح سیت بنجم الدین بود در نزد آن عالم درس می‌خواند
چون بدانجا رسیدیم دیدم که برادرم از اینجا برگشت منم با او برگشتم و بفریاد خود مان آمدم و از اینجا
بشطنی همد رفتم که در نزد مرد عالم که در اینجا بود درس بخوانیم پس در آنجا مدت مدیدی ماندم
پس از آن بفریاد خود مان پس برادر من که بزرگتر از من بود بسوی خویزه رفت پس گفتم پدرم که من
بخواهم که سفر کنم و بسوی برادرم بخواهم بروم برای طلب علم پس پدرم مرا شرط سجده کرد
و در کشتی نشستم و از راه تنگی عبور کردم که از هر دو جانب فی گرفته و راه وسعت داری نبود
جز بقدر اینکه کشتی عبور کند و در آن زمان گویا بهم شد فی بود و از آن نیز نشسته بسیار بیرون
آمدند که هر یک مانند زنبور بودند و هر یک که نمیش میزدند آن مقام ورم میکرد و در آن راه جاعتی
از اهل کامیش منزل داشتند پس آنها را قصد نمودیم و گرسنه بودیم پس وقت عصر بر ایشان
وارد شدیم و صاحب خانه برای ما قشش نمود و چون وقت مغرب شد نماز گذاریم پس در قمار عشا
ماندم تا وقت خواب شد غذای نیار دند و گرنگی ماریاده شد و ما را خواب هم غلبه کرد پس چون قلیل
از شب گذشت صاحب خانه بنزد آمد و گامیش خود را با سامی ایشان ندانودان حیوانات
بنزد او انداختن از شش هفتسار کردم که این شخص از این کامیش چه می‌گوید گفت
می‌گوید که آنها را بدو شد و برای شما از شیر آنها بارنج غذایی بسیار پس من گفتم که اما نه
و اما المیه را چون خوابیدم چون وقت قریب بصبح شد پالیه بزرگی آوردند و ما را بیدار کردند
پس خبری از برنج بر روی کاسه ندیدیم پس کستهای ما را تا مرفق در میان آن کاسه بردیم
و از آن شیر نوشیدیم و آن پشته را به زیادی گرنگی مانند بی در قهر کاسه چند دانه اند برنج محسوس
بود پس بعد از طلوع آفتاب سوار شدیم و بسوی خویزه آمدم و برادرم پیش از من در نزدیکی از
اکابر خویزه همان بود و در نزدیکی از فضل شرح جامی بخواند پس ما ترکیب بود در درس شدیم و
باقی ماندم و شرح جابر بردی بخواندیم و این استخوان هم خدمت بسیار از ما میگرفت
و اسمش شیخ حسن بود و هر یک از ما ملایمه را حکم کرده بود که اگر برای قضا راجت بسوی شط هرت

برویم دو سنگ باد و آواز نزدیک قلعه ترک بیار و پس بسا بود که روزی چند دفعه میرفتیم و انھا را می آوردیم و این حالت ما بود چون در نزد دو سنگ بسیار جمع شد خواست که خانه بنا کند پس بنائی آورد و ما نماندیم
و هر وقتیکه بخیزه عقیقه میرسیم
و اراده میکردیم که برگردیم استناد میگفت که ای اولاد منخواهید که بے حل و بے بار محبت کنید پس چنین و از اہل ان جا اشیاء دیگر میخرید و با میگفت که ان را حل کنید ما انھا را بر می داشتیم و آب انھا را بر روی ما میچکید و اگر میخواستیم که ماشہ کتاب او نقل کنیم اذن فی دو لیکن بسا بود کہ کتاب را دزدی مینمودیم و حواشی را نسخہ میکردیم و این احوال او با ما بود و با انحال ما بودیم بہ نجات رضا کہ او را خدمت نمائیم تا از برکات انھاس شریفہ اش مستفیض شویم و انجناب بسیار حرص بر کتاب بود و اما کتب او بعد از او در نزد شوہر و دخترانش رفت کہ بہیچ قریبے در نزد ایشان نہ باشند بھذا این حال ما بود و در درس -

در خوردن پوست خربزہ

و اما احوال ما بالنسبہ با کل ان بود کہ مادر خانہ یکی از اکابر انجمنزل داشتیم و در اکثر اوقات در مدرسہ برای ما با خنہ تا ظهر مکث مینمودیم چون بمنزل ان مرد میرسیم سیدیدیم کہ ان ما از غذا فارغ شدہ اند پس تا شب بے غذا میماندیم و رفیق من از پوست خربزہ کہ بر زمین ریختہ شدہ بود بر می داشت و بہان نخوناک آلودہ تناول مینمود و از من احوال را ستور مینمود از راه خجالت و جفا و من ہم مانند او کردم پس روزی ادم و فیتھ را طلب داشتیم دیدم کہ پوستھا را جمع کردہ و در زیر درختہ و انھا را مینخورد با اینکه انھا خاک آلودہ بودند چون من انرا دیدم خندیدم پس گفت کہ چرا خندیدی گفتم کہ ما ہمین حالت ہست و ہر یک از ما حال خود را از ان دیگر کتمان مینمودیم پس او گفت کہ اکنون این نحو اتفاق افتادہ پس ہر روز با ہم این پوست خربزہ را جمع کنیم و آب انرا بشویم و بخوریم پس مدتی برای ان احوال بودیم و مطالعہ را بروشنای ماہ مینمودیم و من چون کتب را حفظ کردہ بودم مانند الفیہ ابن مالک کافیہ و مانند انھا پس چون شہما ماہ داشت من مطالعہ بسیار مینمودم و اگر شہما بدون ماہ میشد من مکرر میگفتم فرائد متون را تا فراوانش بختم و اہل مجلس مے نشستند و منم با ایشان می نشستیم و انھا را میکردم کہ در سرم صداع است پس سر را در میان دو زانو میگذاشتم و این سون را فرائد میکردم و چنین بود حال من پس پدرم از جزائر آمد و گفت کہ مادر شما طالب دیدار شما است پس ما ہمراہ او

آمدیم و مدتی کم در آنجا ماندیم و از آنجا بسوی حویزه مراجعت نمودیم پس دی از اهل جرایر را دیدیم
که میخواست که بسوی شیراز بروند پس برادرم اسباب او را برداشت و بجانب مصر رفت و من
با افر و بخارا آمدم پس بسوی حویزه رفتم دیدیم شخصی از اهل خرابه را که بشیراز
سیرت پس برادر مرحوم اسباب خود را گرفت و به بصره رفت و من با او بخارا رفتم و ماه مبارک رمضان
بود پس چهار روز در نزد اهل خود ماندیم و من افر و در کشتی سوار شدیم و قصد مصر کردیم چون کشتی سوار
شدیم بدون اینکه اهل من مطلع شوند من گمان کردم که پدرم مرا طلب کند پس با اهل کشتی گفتم که
من جابه خود را میکنم و در آب نازل میشوم و سکان کشتی را نگاه میدارم که کشتی برو و من در آب
باشم تا مرا کسی نه بنید پس چنین کردم تا بجای رفتم که دانستم اینکه کسی مرا طلب نمی کند پس
کشتی سوار شدیم و در آنشای طریق جمعی را دیدیم که در کنار شطرنج بود و وسط بودیم پس شخی که با ما بود و فرزند
زاد که شما از اهل سنت میباشد و یا شیعه گفتند ما از اهل سنت میباشیم پس اینی شیخ گفت خدا لعنت کند
فلان و فلان و فلان را ایامی دانید که فلان بود پس ایشان فریاد بدشنام برآوردند
پس اهل کشتی فریاد کشیدند برایشان و کشتی برفت و آنجا عت از کنار شطی فرستند و ما را سنگ
میزدند باین احوال تا نصف روز رفتم پس به بصره رسیدیم و سلطان بصره در آن زمان حسین پادشاه
بود پس در آنجا ماندیم و درس میخواندیم در نزد مرد فاضلی از اجلار سادات پس مدتی کم در آنجا ماندیم
پس والد آمد که ما را بخارا برگرداند ما هم اظهار رغبت کردیم پس آمدیم و کشتی اجاره کردیم بدون
اطلاع والد و سوار شدیم و بجانب شیراز رفتم و از کشتی بیرون آمدم و من و برادرم مالی که نیکو بودیم
و در راه کو حصاب بود پس با بای برهنه آن راه را طی کردیم و من مایه ساله بودم و در وقت نماز
صبح بشیراز رسیدیم پس بخانه آن شیخ که با ما بود و رفتم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و با خود
که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از آنجا بود پس آن شیخ گفت که این راه را بگیرد
و گویند که مدرسه منصوریه را میخواهم و ما فارسی نمیدانستیم پس ما رفتم و ابن سخن را تقطیع کردیم پس
یک کلمه را من ضبط کردم و کلمه دیگر را آن دیگر ضبط کرد پس هر که را میدیدیم می گفت که مدرسه
منصوریه آن دیگری میگفت که میخواهم پس بان مدرسه رسیدیم پس من نشستم و برادر من
داخل مدرسه و هر طلبه که بیرون میآمد و مرا میدید و آن آثار لغت را که در من میدید بر من رفت
سیکند پس چون صدیقی ما را پیدا کردیم در هجده اونیستیم و روز دیگر زیارت رحل فاضل رفتیم
که در آنجا بنام که درس میگفت پس برادر و سلام کردیم پس برخواست و ما بدشت نمون مسجد را گذشت

گفت که ای فرزند مبادا که نفس خود را شیخ عرب بگردانی در ریاست و دست
داری پس وقت خود را ضایع گردانی اگر چنین نکنی مردی فاضل خواهی شد پس کلام در گزینش و از
دوستان غلت گزیدم و در زمان قرائت او با ما آمد بسوی متولی مدرسه پس خبری طویل برآید
و معین ساخت که هیچ وجه کفایت حال مانعی نبود پس در نزدان شیخ مشغول مدرسه شدیم و در نزد
شیخ و نیز مشغول مدرسه شدیم چون مدتی کم گذشت برادر دم و صدیق گفت که بهتر آنست که بخیر
برگردیم زیرا که معاش کفایت نمیکند من گفتم که من یا جرت کتابت میکنم برای معاش من و کاغذ
من و آنچه بدان محتاج میباشم و باین حال چهار درس بخواندم و بعد از وقت نماز صبح یکم
به تنخوا و حالت من آن بود که در وقت کرامی تابستان طلبه بام مدرسه میخوابیدند و میبستند
و من در حجره راحی بستم و مشروع مینوادم مطالعه و حواشی و تصحیح درس تا آنیکه موزن قریب
بصبح مناجات میکرد پس وی خود ابر روی کتاب میگذاشتم و میخوانیدم چون صبح طلوع
میکرد بتدریس اشتغال داشتم تا وقت ظهر پس چون موزن اذان ظهر میگفت الوقت مدرسه
میرفتم و درس را مینوادم پس بسا بود که قطعه زنان از دکان نان و امیگر فتم در راه از اینخوردیم
و راه میرفتم و در اغلب اوقات نان نمینافتم پس تا شب بانی میخاندیم و اکثری از احوال چون شب
داخل میشد شک میکردم که مان خوردم یا نه چون فکر میکردم بخاطر می آمد که چیزی نخورده ام
و بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشتم پس غرفه بلندی گرفته بودم که در آن سه معده داشت پس
هرگاه ماه روشنائی میداد کتاب میکرد فتم و مطالعه مینوادم و هر وقت که ماه روز میزد و اذان مکان
انتقال می یافت در دیگر را باز میکردم و قناعت و وسایل همین اصول اشتغال داشتم پس هشتم
ضعیف شد تا این زمان بصغف خود با قناعت و یکدستی داشتم که حواشی آن را بعد از نماز صبح
در ایام زمستان می نوشتم و از شدت سرما خون از دستهای من میریخت و من تلفت بنوادم تا سه
سال بر این منوال گذشت پس شروع کردم در تالیف مفتاح البیبت شرح تخریب در علم حکمت
آن از تعنیفات شیخ بهار الدین محمد بود تعهده استدبرجته و در آن وقت شرحی بر کافیه نوشتم
پس علوم عربیت را در نزد مراد فاضل از اهل بغداد خواندم و اصول را در نزد مراد محقق از اهل
احساء و منطق و حکمت را در نزد محققین یقین شاه ابوالولے و میرزا ابراهیم و علم قرائت را در نزد مراد
فاضل از اهل بحرین و ما جماعتی بودیم که درس میخواندیم در نزد شیخ جلیل شیخ جعفر بحرانی و آن درس را
دیگر آن میخواندند و من بتجاع مینوادم پس چون نبرد شیخ میرفتیم که پیش نشسته بود با او میگفت که قرائت

گفت تا اینکه می نشست در نزد قاری و ما را بیخ میبرد و بر درس بر فہم معنی ان از مطالعہ تلمذ و اتفاق
افتاد کہ خبر فوت جماعتی از اعلام ما و اقارب رسید پس ان روز را در عزای ایشان نشستیم و بیک
تر فہیم پس استاد از حال اسوال کرد با و گفتند کہ ایشان در مصیبت می باشند پس روز دیگر بدریں فہم
پس راضی نشد کہ درس را بگوید و گفت خدا تعالی بر پدر و مادر من سخت کند اگر شمارا درس بگویم چرا
و یروز بدریں بنیامید پس حکایت حالت را با و کردیم او در جواب گفت کہ سزاواران نبود کہ شما
بدرس بیایید و بعد از خواندن درس روید و بغرادراری خود اشتغال نمائید و این پدر شماست
کہ خبر فوت او ہم خواهد رسید پس باید درس را دست بردارید پس قسم خوردیم کہ مادر من را قطع نمی
کنیم در یک سوچ روز اگر چہ صیبتہای بسیار بار و کند پس راضی شد کہ درس گوید ان ہم بعد از مدتی
راضی شد و قبول کرد و اتفاق افتاد کہ ما در نزد او در اصول فقہ شرح عمیدی را میخواندیم پس
مسئلہ در ان اتفاق افتاد کہ خالے از اشکال نبود و ما جماعتی بودیم پس با و گفت کہ مطالعہ کنیم
امشب این مطلب را پس ہر کہ صبح آمد و حل این مطلب نمود پس بر پشت دیگران سوار شود و از
مکان ما فلان مکان سوارہ برود چون صبح نزد او فرستیم و رفقہا ہر یک ان مسئلہ را تقریر
کردند پس من گفت کہ حکم کن پس من نیز تقریر ان مسئلہ بخوانید کہ فہیدہ بودم نمودم استاد گفت
کہ ہمین صواب است و آنچه این جماعت گفتند غلط بود پس من گفتند کہ آنچه درین مسئلہ
بخاطرات آمد املہ کن نامن انرا بر حاشیہ کتاب بنویسم پس من برا و اطا کردم و او می نوشت
پس چون فارغ شد من گفت کہ بر پشت یک سوار شو تا با من ان پس یک یک را بردوش گرفتند
تا بان مکان بردند و این قسم حالت ان استاد بود پس استاد من در ان روز مرا بخانہ برد و گفت
کہ این دختر من است کہ میخواہم کہ او را بتوزیج کنم من گفتیم اگر خدا بخواہد پس ازین کہ عالم شدم
و از تحصیل فراغت یافتیم خواہم تزویج کرد پس چنان اتفاق افتاد کہ ان استاد بسوی ہند سفر کرد
و مدارجہ را آباد ہند براوشد و یک روزی از او سوال کردم از تفسیر کہ شیخ عبدالعلی جویری
از اخبار تالیف کردہ بود پس او گفت کہ تا شیخ عبدالعلی زندہ است تفسیر او بعینت یکفلوس غنی از
چون او وفات کند اول کیسہ ان را باب نویسند من خواہم بود پس این رباع را خواند -
ان بقیۃ نیک فضل العفیۃ لو ما و غلا فاذا ما ذهب ليج به احوص علی نکتہ یکتبہا عنہ ما بالکذب
و نظیر این سخن اینکه مردی از فضلا در صفحہان کتابی نوشت پس ان کتاب مشہور شد و ہیکس
ان را انشاخ نکرد پس یکی از علماء را با و گفت کہ کتاب تو چرا شہرت نیافت ان مصنف در جواب

کتاب او فہمی است چنان دشمن وفات کند ان وقت کتاب شہرت حاصل کرد گفت ان دشمن کیست گفتیم ان دشمن منم و ان مصنف این سخن را بر اوستی گفته -

در کرامت سید نعمت الله

و من در شیراز باقی ماندم تا فریب بہ نہ سال و در انجا از گر سنگی و شقت انفذ رہن رسید کہ بجز خدا کسی نمیداند و در خاطر من است کہ من در روز چار شنبہ و پنجشنبہ بسر بردم و هیچ چیز بغیر آب بہت من نیامد پس چون شب جمعہ شد دیدم کہ دنیا من دور نیزند و دنیا و چشم مار یک شد پس نزد قبۃ سید احمد بن امام موسی کاظم رفتم و بقبر او رسیدم و قبر را در بغل گرفتم و گفتم کہ من مہمان تو ہستم پس بجان جا ایستادہ بودم کہ یک شخص سبقت انشب را بمن عطا کرد پس خدا را حمد و شکر نمودم و با این لقب و رحمت بسا بود کہ بیانات میرفتم با اصحاب و علماء و یک ہفتہ یا کمتر یا بیشتر در انجا بودیم و لیکن اشتغال بعلم را از دست نمیدادم و خدای فاعلے در شیراز من منت گذشت با اصحابے صلحا و نجبا و علماء و با من موافقت درس داشتند و از جہ ریاضات من برای تحصیل و درس ان بود کہ رفیقی داشتم کہ در کنار بنیر از منزل داشت و من در نزد او میجوایدم برای انیکہ از روشنائی چراغ او مطالعہ کنم و برای من درسی بود کہ ان را در پیش چراغ در اخر شب در مسجد جامع میخواندم و ان در طرف دیگر از بلاد بود و بر بنچو استم و حال انیکہ از شب بسیار باقی بود و عصائی بر میداشتم و میان منزل من و ان مسجد بازار بسیار بود و در اخر شب چراغی نبود بلکہ ہمہ بازار تاریک بود و در نزد ہر دکان سگی بود کہ قریب بگو سالہ بود و محافظت دکان مینمود و من تنہای از ان راہ دور می آمدم چون بازار میرسیدم دیوار را میگریفتم تا براہ ہدایت یابم چون بدکان بقال میرسیدم شروع میکردم بخواندن اشعار بعدای بلند تا سگ گمان نکنند کہ من دزدم بلکہ گمان کند کہ من از جماعت عبور کنندگان میباشم و در نزد ہر دکان ہائے سگی کہ در انجا بود حیلہ میکردم تا از او خلاص شوم و خدی از زمان ہمین منوال گذشت و من در مدرسہ منصوریہ بودم و ہجرہ من فوقانی بود و دوست نداشتم کہ کسی نزد من آید و یا از نزد یک حجرہ من بگذرد و ہمیشہ تنہای را داشتم و مدتی ہمین احوال بودم تا آنکہ پدر و مادر من نوشتند کہ بیا بجز ایریس من و برادر من بجز ایرادیم چون باہل خود رسیدیم ایشان برای قدم ما خوش حال شدند و دیگر انیکہ ہر کس در ان بلاد رفته بود بدون علم گزشتہ بود پس والدہ ام گفت کہ باید تزویج کنسید و باعث براین ان بود کہ مادر ما آنکہ تزویج نمودیم خواہیم در جزایر سکنی نمود پس سخن والدہ پذیرفتم و از تزویج مدت بہت روز

در اینجا ماندم پس از دزدی بربارت مرد فاضلی رفتم در قریه که از آنجا مراجع میگفتند پس چون جمع شدم
و مباحثه در علوم عقلیه نمودیم آن مرد من گفت و الاسفاه بر تو که چگونه علم حدیث از تو فوت شد
پس گفتم که چگونه فوت شد از من علم حدیث گفت بجهت قول ایشان که علم در فروع و ساریج شد پس
این سخن از غیرت در من اثر کرد و گفتم که ای شیخ قسم بخدا که با اهل خود رجوع نمیکنم و از این مجلس
که برخاستم خواهم بشیر ز رفت پس استبعاد در کلام من نمود بر خواستم بگفتی نشستم پس بجای
رسیدم که سلطان بصره و ملاحظه کردم که پدرم خواهد بدنبال من آمد پس فاصد شیراز شدم و بان
رفتم و برادرم از عقب من آمد و در اینجا اقامه کردیم تا اینکه خبر فوت والد تعذره الله برحمته ما رسید
پس یکماه یا کمتر در اینجا بودیم که مدرسه منصور آتش گرفت و یک نفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب خست
و مقدماتی روی کار آمد که با اصفهان مسافت کردم و با جماعات بسیار بودیم و در راه سرماچان
شدت کرد که قریب بجلالت شدید پس خدا تعالی منت بر ما گذاشت اینکه با اصفهان رسیدیم
و پدر رسه رفتم که در آن زیاده از چهار حجره نبود و در کجاست نشستم پس چون میخواستیم و یکی نبود
که بقضای حاجت رود و همه را بیدار میکرد پس امور معاش بر ما تنگ شد و آنچه در نزد ما بود از جامه و غیره
فروختیم و غذائی شور میخوردیم برای اینکه بسیار خورده باشیم و ششیا ثقیله میخوریم بهمان
خداوند عالم منت گذاشت بر من معرفت استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی خدا ابام سلاتش راستدام
پدر و پس اینجا بمرام بنزل خود برده و در آن منزل چهار سال تقریباً ماندم و در فحاشی غیورانه
او معر نمی نمودم پس اسباب معاش ما را فراهم آورد و در خدمت اینجا ب علم حدیث میخواندم پس
میرزا تقی نام مدرسه بنا گذاشت و مرا مدرس آن مدرسه کرد و آن مدرسه در قرب حمام شیخ بجائی
واقعست پس در اصفهان اقامه کردم و تقریباً ثلث هشت سال در اینجا تدریس کردم پس در
چشم من ضعف پیدا شد بسبب کثرت مطالعه و در اصفهان جماعتی کمال بودند هر چه میداد و آسان
چشم کردند پس از روی ایشان خبری از دینی الم چیزی ندیدم پس من با خود گفتم که من و اما تر م بدای
و کر امت سید نعمت الله

پس برادرم گفتم که مرا اراده سفر نشاء بحالیه است برادرم گفت که من هم با تو می ایتم پس از راه
اصفهان رفتم و چون ببلده کرمان نشاء رسیدیم و بمنزل ماروینیه رسیدیم که آن را هرون اکبر
بنا کرده پس چون کوه بالا رفتم در بالای کوه ماران آمد و هوا سردی بود و از سنگها با
می لغزد و کسی را قدرت نبود که بر بالای جبار پایان بنشیند از شدت سرما و ماران پس من شروع نمودم

در اینجا بود پس از آنکه در سوره
بر برائی قاضی و بن بر شمس می نمود

حرف در احوال سید نعمت الله

بقربان آیه الکرسی پس پنج کس از اهل قاضیه بود که آنیکه از چهار اقا و من بجهت الله تعالی بنزد اهل کربلا رسیدم و در آن منزل کاروان سرائی کوچکی بود که بهوتات آن برای مرا بط چهار پایان بود پس اسباب و تختاب دار و در میان طویل گداز شتم و چنان اتفاق افتاد که بود که سر کنیجا را آتش زده بودند و دو در میان طویل پیچیده پس ما در میان باران و دو و تیر ما ندیم پس از ترس باران با نذر و ن طویل میرفتم و مینی خود را از دو و دیگر رفتم چون نفس تنگ میشد بیرون می آمدم و اندکی در میان باران بجا ندیم و کار ما انشب همان بود که برای نفس زدن بیرون می آمدم اما سه برادران چه قدر آن شب شب طولانی بود چون آفتاب طلوع کرد اهل قریه که آن نزدیکی منزل داشتند آمدند که مان بآفرودند پس زنی آمد که ریش بلندی داشت و نصف آن سیاه و نصف آن سفید بود پس ما تعجب کردیم پس بقریه رسیدیم کتابها و متاع ما را از آنجا گذاشتیم و با جاعته کمی بسامره رفتم چون مسافت یک فرسخ راه طی کردیم مردی را دیدیم که با گفت که شما میروید و دزدان در پیش روی شما در نهر پاشا بستند پس زمانی در تردد بودیم که برگردیم و یا برویم پس غم را بر رفتن جزم کردیم چون بان نهر رسیدیم پس سراسیمه از دزدان درآمد و ما تا ختن آغاز نمودند و من شروع نمودم بقرائت آیه الکرسی چون دزدان بنزد ما رسیدند بیک ناحیه امتیاده و فکر میکردند و در میان آمدند و گفتند که شما راه را گم کردید چنین هم بود که ما راه را گم کرده بودیم پس مردی را با ما دلیل فرستادند تا نزد یک بقا زانی ما را رسانید پس دیدیم که ساد سامرا را استقبال کردند برائے آنیکه از مال اموال گرفته باشند پس گفتند که مال های خود را بگذازید و بر اهلای ما سوار شوید پس چهار پایان ایشان را سوار شدیم و در شب وارد مشهد مبارک شدیم پس در خانه سیدی نزول کردیم پس زنی قدری از بهیرم آورد که قیمت آن کمتر از یک خلس بود پس چون به نماز صبح کردیم گفتیم که باید بزیاارت رویم سید صاحب خانه گفت که باید بزیاارت نزد یه تاضیافت مرا خورده باشید ما گفتیم که بجهاد بان و گوشت داریم سید گفت که این نخواهد شد پس بعد از ساعتی کاسه نریگی چوبین آورد و در آن آب سیاهی بود و دنداشتیم که در زیر آن آب سیاه چیت و در آن عاشوقی جذبی بود پس گفت که دست دراز کنید و آن آب گرم بود پس ما عاشوق برداشتیم و عاشوق بقهر آن پیاله میرسید پس ما دست را با عاشوق داخل آن طرف نمودیم و دیدیم که در زیر آن چند دانه برنج است که با آب جوشانیده اند پس هر یک از ما یک عاشوق خوردیم و بزیاارت از رفتم پس آن سید با گفت که بداند ای صحران من که ساد است سامره را خوشی از عدانیت چون

بقیة امام در کلبه لباسی می شمارا میگیرند و شما ملک من خردید پس من شمارا نصیحت میکنم که جامه های
 تازه را بمنزل من گذارید و لباس کهنه بردارید تا اینکه مراجعت کنید پس اصحاب ما سخن او را گوش
 کردند و لباسی می تان را نیز داد و گذاشتند پس من گفتم که امشب سرما در من تاثیر کرده پس لباس های
 خود همه را بر بالای یکدیگر پوشیدم پس چون بزیارت رفتم در دو و دو گول چهار محمدی از ما گرفتند چون
 بدر دوم رسیدیم باز از ما گرفتند پس موالی خود را زیارت کردیم و بسر داب مبارک رفتم چون بسر داب
 و آمدیم با احاطه کردند در زیر زمین پس هر چه خواستند از ما گرفتند و گویا من دیدم که یک طرف
 تنگ در دست صاحبش بود و طرف دیگر در دست سیدی از سادات و صاحبان برهنه بود
 پس بمنزل خود رفتم و بصاحب خانه گفتم که لباس را بیاوردان سید گفت که در اول با من
 حساب کنید بر حقوق من و حقوق مرا ادا کنید گفتم بسیار خوب پس خودت حساب کن گفت اول
 حق استقبال است گفتم که این حق و انجمنی است پس گفت که بخاطر شما هر یک دو محمدی بدیدم پس و را از
 ما گرفت پس از آن گفت که دیگری حق منزل و شب است پس از اہم گرفت پس از آن گفت که حق منزل
 امروزه پس از اہم گرفت پس از آن گفت که حق خطبہ نیز پس از هر یک نصف محمدی گرفت
 پس از آن گفت که حق از نیک نیز پس او را از اہم هر چه خواست حساب کرد و گفت پس از آن گفت
 که حق اعظم ضیافت است پس از هر یک یک محمدی گرفت پس از آن گفت که حق حمایت است که در
 منزل بودید و الا سادات هر چه شما داشتید از شما بگیرند پس از اہم گرفت پس از آن گفت
 که حق شایعت و از اہم گرفت پس چون این حقوق را گرفت با و گفتم که اکنون لباسی را بده
 در جواب گفت که شما پیش خود فکر کنید و ببینید که اگر شما آن لباس داخل قبۃ می شدید یا
 سادات انظار از شما نمی گرفتند و یا اگر من از سادات نیستم پس آن لباس را از شما گرفتیم
 بدون اینکه انتی بشا کرده باشیم پس با و گفتم که خدا تو را جزائی خیر دهد و پیش بغداد رجوع کردیم
 و از بغداد بمشهد کاظمین و از آنجا زیارت آقای امام حسین رفتم و من خاکی از مایالی سر بر
 او می برداشته بودم و از ظرفی های امام حسین خاکی برداشتم و از مایالی آن خاک ها
 گذاشتم و از آنجا چشم کشیدم پس در آن روز چشم قوت گرفت و قدرت بر مطالعه پیدا کرد و توبه
 از اول شد و من بر صیغہ شرح منبوشتم پس از آن دور شد و بیع در تمام آن نمودم و الا آن
 هر وقت که رمد و غیر آن مرا عارض میشود و بچرخے ایمان اکتال میکنم آن دوار است
 و چون بمشهد امیر المومنین رفتم آن جناب را زیارت کردم و دست خود را در زیر پایش بدم

در نزد سربارک برای اینکه چیزی از خاک بردارم پس دست من در سیدی از درهای عقب
آمد پس از آنکه رفتم و چون بیرون رفتم برائے برادران مؤمن نقل کردم ایشان همه تعجب کردند
و گفتند که ما هرگز نشنیدیم که درین مکان کسی دری پیدا کرده باشد بلکه البته یکی از ائمه و دو
ان مکان گذاشت زیرا که قبل از آن زمان بساطهای بسیار یکی از خدام در وی در صحن مبارک
ان جنا پیدا کرد پس متولی از آنجا گرفت و آنرا بجهت اینکه از آن مکان پیدا شده بود
برای شاه صفی فرستاد و مجللان در آنرا نگه داشتند و آنرا گشترازی الان در نزد ماست که بان تبرک
میجوئیم و احوالات عجیب از آن در شایده نمودیم زیرا که من گشترازی بودم و با نگشت و هشتم پس سید
جامع در شتر رفتم پس نماز مغرب و عشاء را نمودم و بمنزل خودم آمدم و در نزد چراغ نشستم و نگاه
کردم و دیدم که گنجین گشتراقی آمده است و دانستم که در آن شب افتاد پس در لشک شد و حزن
شدیدی مرا عارض شد پس بعضی از شاگردانم گفتند که ما چراغی بر میداریم و بطلب آن میرویم
که شاید در روز افتاده باشد و من بآیاکن بسیار رفته ام پس گفتم که تو کل کنید بر خدا و طلب کنید از
پس چراغی گرفتند و رفتند پس اول دفعه که چراغ را بنزدیک زمین گذاشتند که از آنجا بیایند
بخط ایشان آمد و آنرا پیدا کردند و آن مقدار یک نخود بود پس مردمان تعجب کردند پس چون
مراخروه دادند خیال کردم که اموال دنیا را بمن دادند و الحمد لله که الان همان در گذر نزد
من موجود است و چون از زیارت فراغت یافتم شروع کردم در زیارت افاضل و مجتهدین
و مباحثه با ایشان و مصاحبت ایشان پس بجانب راحیه آمدم و من در نزد یکی از مجتهدین
مهمان بودم و در آنجا آیام کی ماندیم پس کشتی اجان کردم و بران سوار شدیم و قصد جزایر
نمودیم پس چون کشتی دو فرسخ راه تقریباً طی کرد و بکل نشست پس کیش و یکروز در آنجا ماندیم پس
از آن یک فرسخ یا بیشتر رفت باز ماند اول ایستاد باز رفت و کلهای پس اهل کشتی تعجب کردند
و اهل سفینه گفتند که هرگز سفینه بر این خوبرائش اتفاق نیفتاد پس من در نزد خود فکر کردم و گفتم
که این ماه جمادی است و ماه رجب نزدیک شده بود و زیارت رجب نزدیک بود و من بآنجا
ترک کردم و قصد کردم جزایر را این سبب شد برای این بلیه پس بصاحب کشتی گفتم که اگر میخواهی
که کشتی تو جریان کند پس من بیرون کن از کشته و کیفیت را ما با و گفتم او تعجب کرد پس گفتم که در اینجا
قریب است که یکی از برادران ما در آنجا هستند پس من بمنزل او روم تا کشته بیاید بمقابل منزل او
پس او کسی را با من فرستاد که راه را بمن بنماید پس چون بیرون رفتم از کشتی آن کشتی جریان پیدا

و ما بنهر ان مرد که از احوال و دوستان ما بود رسیدیم و ادعای خود فرستاد و بکشتی رسید
و سبب مراد و پس من باقی ماندیم در نزدان مؤمن در ایام کمی و من و او بزیارت حبس فتمیم
و قاضی ما امیرالمومنین را زیارت کردیم پس چون از زیارت فارغ شدیم ما بنهر ان مرد رسیدیم
در مدح آب فوات

و قریه او برکنار فوات بود و در ختنه فوی در آب بود که بر بالای شاخ ان مجلس و منزله داشت
و کشتی از زیران میرفت و مکانی از ان بهتر مانندیم و در روز یک و در اج شکار میکردند و در شب
از آنجا میخوردیم و آب فوات نیز در نهایت لطافت و عذوبت بود زیرا که در حدیث واردست که ریخته
میشود در آب فوات هر روزی ما در آبی از آب بهشت و در حدیث است که آب فوات چیزی بود که کمر
و ابرص و صاحب عاهه را از شفا میافتد لیکن نجاست بدنهای مخالفین به اشتراک شده بود پس برکت
بزرگ از ازا اهل ساخت و از ان برکت کمی باقی ماند و قاضی ما حضرت صادق بقصد آب فوات
از مدینه می آمد تا از ان بیاشامد و غسل کند و برگشت و در یک روزی و در آب فوات شد پس یک
مردی که بر سر آب فوات بود فرمود که باین فوج آب بن بده پس بان حضرت آب داد و انجناب
فرمود که باز اب بده پس باز اب داد و انجناب آب را نشامید و بر ریش مبارک جاری ساخت
پس چون فراغت یافت گفت احمد لدر بلعالمین چه بزرگ است برکت این آب پس از ان من
در کشتی سوار شدم و بجانب جزائر فتمیم پس جماعتی را ملاقات کردم که از اهل کشتی بودند و ایشان
گفتند از وقتی که تو از کشتی بیرون رفتی و هیچ جاکشتی نایستاد ما بنهر ان رسیدیم پس چون بخار رسیدیم
اهل من خوشحال شدند برای اینکه برادر من پیش از من از شرط بغداد بجا آمده بود و چون والد هم او را
دید من همراه او نبودم به تشویش افتاد که این البته برائے قضیه است که حادث شده پس سه ماه در آنجا بودم
و در آنجا شروع کردم در شرح تمذیب حدیث پس از آنجا بسوی مخرج رفتم دیدیم که امامی آنجا
برگزیدگان و صلحا هستند و علماء آنجا از اهل ایمان می باشند و منزله از نفاق حسی باشند
پس همه ایشان بمن احسان کامل نمودند و شش ماه با بنیت در آنجا ماندیم و برای ما مسجد جامع
بنام کردند که از اول شیخ اجل خاتمه مجتهدین شیخ عبدالبنی جزائری نماز میکرد و مادران نماز
جماعت میخواندیم نه نماز جمعه پس ابن سلطان محمد عساکر فرستاد بسوی سلطان بصره که با او جنگ
کند و جزائرو بصره را از او بگیرد پس سلطان بصره بد آنجا رسید که جزائرو بصره را خراب کند و
اهل این دو مکان را بسوی صحاب که قریب بخزیر است نقل دهد پس ما همه با آنجا رفتم و اولشک خود را

در قلعه فرنگه گذاشت و خود با اهل جزایر در سحاب نشست و بسوی مامی آمد پس برای عبا ی در
صحرای انداختند و چون نبرد او میرفتیم بر میخواست و مرا با خود دران عبا ی نشانده اظهار محبت
بمن مینمود پس عسا کر سلطان محمد بنزد یک رسیدند و قلعه را حصر کردند و هر روز بان قلعه هزار توبه
می انداختند و چون یک گویا زمین در زیر ما بلرزه می آمد و من مشغول بتالیف شرح تندیب بودم پس کتب
و عیال را برادرم بسوی حیره فرستادیم و من باقی ماندم با کتب التالیف پس من از سلطان اذن
خواستم در سفر کردن بسوی حیره پس من اذن ندادم و گفتم که اگر تو بروی از میان سحکس نخواهد باقی ماند
با ما پس دران حضار مدت چهار ماه باقی ماندم تا اینکه ماه مبارک رمضان رسید که شب جمعه بود و رسید
سلطان بصره از خیانت لشکرش ترسید و گریخت و بسوی دوزخ رفت پس این خبر بسوی اهل
جزایر در وقت طلوع رسید پس زنان و مردان و پیران و کودکان بسوی حیره فرار کردند و
سبانی ایشان تا با بنی سیه روز راه بود لیکن بیابانی بود که آب و گیاه نداشت پس دران بیابان
از اهل جزایر بسیار مردند از ترس و گرسنگی و تشنگی آن قدری که عدد ایشان را خدا میداند و آن عسکر
در قریه بودند خلق عظیمی قتل آمدند و حاصل نیکه هر که او را مشاهده میکرد و خبر از روز قیامت میداد و اما
سلطان حیره قدس الله روحه که سید علیمان باشد عسا کر با استقبال اهل جزایر فرستاد و آب و طعام
برای ایشان روانه کرد و خدا را از ایشان جزائے خیر دهد پس ما در نزد او در حیره اقامه نمودیم
تقریباً مدت دو ماه ماندم و مسافرت با صفهان کردیم لیکن از راه شتر پس چون شتر رسیدیم دیدیم
که اهل ان از اهل صلاح و فقرند و علماء و دواست دارند و در انجام دس از اکابر سادات
بود که اسم او میرزا عبدالقادر بود پس خبرل او رفتیم و او برای ما معین گردانید چه که محل حاجت ما بود
و الا ان او بر حمت خدا واصل شد و دو فرزند برگذار کرد یکی سید شاه میر و دیگر سید محمد مومن و در
بر و صفات کمال مالا یحیی میباشد با سن ایشان در عرب و عجم کریم تر از ایشان پیدائی شود
پس والد ایشان فرستاد بسوی حیره و اهل و عیال را آورد و براکے ایشان منزله قرار داد
و همه ما محتاج و افراهم آورد پس تقریباً مدت سیاه و شتر اقامه کردیم و از راه بدیه دشت یحان
صفهان مسافرت کردم و اهل راه شتر گذار شیم پس چون بدیه دشت رسیدیم حیره در کاروانسرا
گرفتیم و در آنجا نشینیم پس بعد از ساعتی یکی از رفقای گفتیم که بر دو پیرین که از اصفهان ما کسی را
می بینی که برای ما منزله بگیرد پس او بیرون رفت و سیدی آورد که در اصفهان در نزد من
درس میخواند چون مرا دید فرح دید شدید می نمود و گفت که جمیع از تلامذه شما از سکان این

بلد میباشند پس ایشان را خبر کرد و ایشان از سادات دیه بودند پس کاتبی مانری گرفتند و حاکم
 آن بلاد محمد زمان بود و او عالم و کریم و سخی بود که در کرم نظیر داشت چون بعد مسمی اطلاع
 یافت وزیرش را بنزد ما فرستاد و ما محتاج ما را معین خست پس در آخر روز حاکم ما را خواست
 پس چون با و وارد شدیم گفت که من شنیده ام که تو شرعی و محیفی نویسی گفتیم بی پس گفت
 که فردا عارفه فقره من باشد انرا چگونه شرعی نمودی پس گفتیم که آن فقره چیست گفت قول علی
 تعذ فی بما اطلعت علیه منی بایتمه به انفا در علی البطش لولا حله پس من در حل عبارت سه
 درجه ذکر کردم پس گفت که یکی از این وجوه بخاطر من رسیده و دیگر سه بخاطر افاضت
 خوانساری رسیده پس ایشان وجوه را نیکو شمرد و شروع در مباحثه نمودیم و من با او در سخن
 گفتن احترام می کردم پس بر دوزانوی خود نشست و حله اش را بر پشت انداخت و گفت تکلم
 کن چنانکه در مدرسه تکلم بنمودم با طلاب علم و مرا محروم ساز پس مباحثه نمودیم و من او را از
 علمی معلی دیگر نقل میدادم و او در آن علم بر من سبقت میگرفت و در سخن گفتن تا وقت ظهر در رسید
 پس کلام را قطع کردیم پس فردا دیگر با و مباحثه کردیم و سه ماه تقریباً در بلد او بودیم و احوال این
 بود پس ندیدم کسی را که فهم او بیشتر و ذکاوت و فصیح اللسان تر از او باشد و اما در جانب کرم و ادب
 علماء و فقره پس حالش مشهور بود و چون از او اذن خواستم در سفر اصفهان با نهایت احسان خود
 بر حق مسافرت با صفهان بنمودم بهین که در آن راه بر ما چه گذشت و آن نیست که بنری رسیدیم
 و رعایت تر نزایت برای آب جاری و نهرها و درختان پس برای ما نزهت حاصل شد و خوشحال
 شدیم پس چون خواطر گذشت گفتیم اعوذ بالله از فرح امروز زیرا که من روح خود را عادت دادم
 که اگر یک روز خوشحال باشم روز بعد را حزن طویلی برایم روی دهد پس چون سوار شدیم همراه ما
 رفیقی بود او از ما پیش افتاد و در میان راه نشست در زیر سنگی پس من و برادرم که سوار بودیم
 پس چهار بابیان که نزد او رسیدند او برخواست چهار بابیان رم کردند و ما چهار بابی رنگی بزرگ
 انداخت که بیوفتی شدم چون بهوش آمدیم دیدیم که دست چپ من در زیر رنگی میبکند پس
 رفته آمدند و حکم بستید دست مرا و من باقی ماندم تا با صفهان و در مدرسه میرزا فتحی دولت آبادی
 در حجره خود نشستیم و دستم را معالجه بنمودم پس نچاه در آنجا ماندیم چون دستم صحت یافت و در
 و بر دهنم ظاهر شد که بخوی شدم که چیزی مشهور من نبود و من مرگ را معاینه دیدم و چون مرگ را معاینه
 می دیدم از توفیقات خدا سرور میکردم و دیدم پس مدتی بدین منظر بودیم تا خداوند مرا شفا داد

و برادر مرحوم بابی عارض شد پس بقی ماند تا بنجر با سحال شد پس برجت خدا رفت در شب جمعه اول ماه شعبان پس آن درد و دلمه ماند تا امروز و تا روز مردن و تسلی نمی یابیم تا وقتیکه زیر خاک نجان داد و در هزار و هفتاد و نه وفات یافت و این سال سال هزار و هشتاد و نه است و شبی نمی گذرد مگر اینکه او را در خواب می بینیم بر حسن بخت و اما در روز پس تا بجای او در پیش روی من است که مطالعه میکنم و هر زمان که کتاب او را می بینم مصائب من تازه میشود فاما الله وانا الیه راجعون پس بعد از آن با صفیان حیران ماندیم و در دریای غم و غم غوطه در بودیم و گفتیم این مصیبت را و وای نیست مگر زیارت حضرت امام رضا پس سفر کردم پس بنزله رسیدیم که یکبار و شب بود راه گم گردیم چون روز شده در یک زاری گرفتار شدیم که با شکم در میان آن ریکیا می رفتیم و چهار پایان در میان ریکیا بزمین فرو رفته بودند پس نزد یک جلاکت رسیدیم پس از آن خداوند منت بر ما گذاشت باینکه راه را پیدا کردیم و مشبه رسیدیم و ایامی در خدمت امام رضا قاهره رسیدیم پس مراجعت از راه اسفراین آمدیم و در آن راه بمنازل عجیبه و احوالات غریبه رسیدیم چون بنیزوار رسیدیم در دی من عارض شد پس نمی بر بالائی شکر گفتم و پس از آنکه در مراجعت صفیان رسیدیم مدتی کم در آنجا ماندیم پس بنفر شتر عازم داجرا را دار و وطن خود قرار دادیم و در آنجا مساکنه بنا کردیم و میان من و سلطان حویره و داد و محبت بود و در هر سال مراسلات متعدده بر ایام میفرمود و از من خواش میکرد که بنزد او رفته باشم چون بنزد او می رفتم بمن احسان بسیار میدادند و آنقدری که طاقت شکرش را نداشتم و ما الان در ششتر میباشیم و درین عمر قلیل مصائب زمان بسیار دیدیم که قدرت بر شرح آن ندارم و آنچه این مصائب را بر ایسم سهل شمر و اخبار واروده در ابتلا و مومن است و اینکه اگر مومن در دریا غرق شود و بر بالائی لوحی باشد یعنی بر تخت نشسته باشد خدا تعالی مسلط میکند بر او کسی که او را ازین نمایند تا ثواب او تمام شود و استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی ادام الله امام غزه که در علم و عمل نظیر نداشت نشانه تیرائی مصیبت بود و سخت ترین حوفا که بر ما گذشت چند چیز بود اول فراق احباب اصحاب دوم فراق برادریم و موت او که دلم را جراحته رسانید که تا مردن نخبه پذیریت سوم موت اولاد اصعب این امور اوسط اغماست چهارم حسد علماء و انبا جنس پس ایشان بمن حسد بردند و هر بلا که من رفتم تا حال ایشان در شیراز بدان انجامید که کتاب های نیکو که بخط خود نوشته بودیم و خنده بودیم و وحاشی نوشته بودیم از من درویدند و از راه انداختند تا تلف شد و آن شخص که دروید پیدا شد هیچ سخنی با من نگفتند تا آنکه خداوند

عالم بجای آنجا که بجای دیگر گرامت و نمود و انفس مالک یک ورق نگشت و محتاج بان شد و از
خارج سوال میکرد و من همیشه محسود بودم و بر کسی حسد نبردم و خدا مرا محتاج بانثال و اقوان نداشت
و این از باب اظهار فضل خداست و الا این بنده مذنب جانیرا مرتبه و درجه فی بنجم معاشرت
با مردمان است و سلوک با ایشان است زیرا که طبایع ناس را غایت اختلاف است و هر کسی بر
وفاق طبیعت خود خواستار نیست و این در غایت صحت است که بزرگ طبعیت هر کس عمل کنی
و بسا باشد که بنجر بدانه و تقریر برنگر میگردد و آنجا بالا جماع حرام می باشد و این برای احدی
میسر نیست چنانکه روایت شده است که حضرت موسی علی نبیا و اله و علیه السلام از خدا خواست که عا
بشی اهراسیل را از او راضی سازد تا بتک عرض او نماند و غیبت او کنند پس حق سبحانه و تعالی
فرمود که ای موسی این فصلی است که برائے خود نگرد و ام پس چگونه برائے تو خواهد بود و این هویدا
پس هر که تامل کند و مرا بجه نظر نماید و تصفح در احوال مردمان کند می بیند که ایشان شکایت که با خدا
دارند پس آن شکایت از پادشاه جبار خونریز است و ما هیچکس را نمی بینیم مگر اینکه خدا تعالی را در قضا
تقدیرش متهم داشته و این بسیار در حال فقر و مرض و انتقال از حال بجای و زوال نعمت حاصل
میشود و ششم در مشکل است که عیش ابرار منقص ساخت و عیش صفا دارد با اینکه یافت نمی شود و کرد و
ایستونود و آن اینکه در بلدی توطن نمودیم که در آن مجتهد و مفتی نیست که بدو حواله شود و اگر در عباد
و یا معاملات سوائے از امانت بسیار باشد که بر ما مشکل شود و آن مقام محتاج است بمعانیت
و اگر بگوئی که آن مسئله خالی از اشکال نیست کسی قبول نمی کند و می گویند که تو کسی هستی که فلان قدر
کتاب در نزد تو هست و در نزد فلان و فلان درس خواندی که عالم جانے السرائر و الصغایر است
و در اکثر اوقات از مردمان نمرودی میثوم و در بر روی مردم می بندم و این صعب از امور
سابقه است خداوند ظل و ظل در قول و عمل از ما دور کند بهفتم اینکه اسباب لیف و تضییع مصیبت
و عالم با کتب منفعت دارد و الحمد لله که در نزد ما اکثر از کتب است و خداوند درین بلاد ما را توفیق
داد و هست برای تالیف کتاب نوادر الانبار که بر دو مجلد شصت و تمام مشرح تهذیب حدیث
که شصت و شصت مجلد و کتاب هدیه در علم فقه یک مجلد و کشف الاسرار شرح تهذیب که شصت
بر دو مجلد و کتاب انوار نعمانیه که شصت و شصت بر دو مجلد و توفیق داد ما را خدا تعالی برائے
شرح صحیفه در یک مجلد و شرح بر معنی ابن هشام و شرح بر تهذیب نحو یک مجلد و شرح بر کافیه و بعضی
از رسائل و از جمله تالیفات او کتاب مسکن الشجون فی الفوار عن الوار و الطاعون و کتاب

زهرالربیع است و ارجله مالیقات ان بزور کوار تعلیقہ بر شرح جامی است و در میان حواشی
شرح جامی تعلیقہ این فقیر مولف کتاب بر دیگران مرجع است و هر که کشف این معنی را خواهد رجوع
و مطالعه از روی انصاف نماید پس از وی حاشیہ عصمتہ اللہ بن محمود بر حاشیہ دیگر ترجیح دارد و از ان
پس حاشیہ عصام است و از ان پس حاشیہ سید نعمت اللہ و از ان پس دیگران متساوی میباشند
و فی الحقیقہ عصام فاضل و دقیق بوده و او را شریعت بر کبری که بفارسی نوشته و حاشیہ بر تفسیر
فاضل و حاشیہ بر عبارت ملا سعد در مطول ما نا رأیت احدًا و بر ان عبارت ملا علی قوشچی و
دیگران رسائل بسیار نوشته اند از ان جمله عصام نیز رساله نوشت و شرح عصام بر شمیه منطق و حاشیہ
او بر حاشیہ سید شریف بر شرح شمیه و شرح عصام بر کافیه ابن حاجب و حاشیہ او بر
شرح جامی و این فقیر مولف کتاب در تعلیقہ خودم بر شرح جامی اکثر ایرادات او را جواب گفته ام

خامت

بدانکه مولف این کتاب اسامی و نام گرامی اصحاب علمای طایب و احوالات و فتاوی و مولد
و وفات و مالیقات ایشان را که مرور و دهور از اذان اولی الالباب محو و منسی گردیده بود
نخستین مرتبه پنجاه سال بعد از متبع و نقص و تحسین و استماع از انواده اکرام اکابر و وزیران باب مغافر
بعد از مقدور در احیاء انھا کوشیدم و مطالب علیہ بسیار و نصاب بی شمار و حکایات مبهمه غریبه در ان
مذکور داشتیم فی الحقیقہ چنین کتاب بحال تالیف نگردیده و این شجر را چند ثروا این نخر را چند بحر است
یکی اینکه سلسلہ اسناد از ان معلوم است دوم اینکه معرفت مالیقات مولفین از ان مفهوم است -
سوم اینکه طلاب را معین و تحصیل و در طلب علم و دی و دلیل است چهارم اینکه از زهد و بیان و در
علماء و اعلام خاص و عام را مرغب در عبادت و زنا و دت و تفاوت و نقاوت است پنجم اینکه مردمان
موعظه و بند و نصیحت در دمائی از قید و بند محبت و دنیائی و دنیہ خدا را نا پایدار و از وی مفید است
ششم اینکه اظهار افاضات و نعمتائے بی منتھائے حضرت سبحانی است بالنسبه بود و قابل و کمال قدر
است که مشت خاک را با این گونه کمالات ارستہ و پیراستہ و نخل در مبدع فیاض نیست ہفتم اینکه این
کتاب شریف در باب تالیف و تصنیف و تدریس و تدریس و تفہیم و تفہیم و تعلیم و تعلم و معلم کافی و افنی محبت
ہشتم اینکه چون معرفت با سامی گرامی افاضل اکامل اکابر اکرام بمرسد سامی ایشان ضبط و حفظ
نماید و در نماز و تراویحات اسما طلب مغفرت برائی ایشان نماید هر شب صد نفوذ و دویست نفر را
بیشتر و کمتر اسم برده و طلب امرزش ایشان کرده و طلب ارتعاح در حاجات ایشان نموده تا ارواح

عالیه ایشان نیز بالنسبه بدایع افاضه نموده ترمیمات ظاهره و باطنه حاصل آید نیم اینکه ازین کتاب
 هر نفعی تحصیل علم حاصل میشود و هم اینکه بسا باشد که طالب علم را دماغ سوتنگی از کثرت مطالعه و فکر
 حاصل آید در آن وقت مطالعه این کتاب مایه فرح و انبساط و باعث بسط شوق و شغف
 و جد و جهد در تحصیل خواهد بود باز و هم اینکه بسا از مسائل صعبه و مسائل خلافیه اصولاً و فروعاتاً
 تحقیق شن و آدمی را معرفت مانجا حاصل میشود و باز و هم برای این کتاب هر شدت طلب
 تجلیص نیات از ریا و طلب دنیا نیز و هم اینکه مطالب و حکایات این کتاب مجلس آراست و نیست
 محال بر محافل اکابر و علمای و دیگران است چنانچه و هم اینکه این کتاب برای اینک مشتمل بر ذکر کرامات
 و آیات و ائمه الدلالات طبقه علمای است از معرفت انحاء اعتقاد و تحقیق و این نیز حقیقت است لها
 انسر و مرتسم میگردد و زیرا که بعد از اینکه دانسته شود علمای اهل بیت که خدام انخانه داده اند و در این
 نواب ایشانند و دارای کرامات عجیبه و غریبه باشند پس مخدوم ایشان و موالی و امان الله صاحب
 کرامات میباشند زیرا که ذکر کرامات علمای و ثبت آن و سماع و اشتماع و اسماع انحاء انفع خواهد
 بود و انی داشت بالنسبه بکرامات امان و عجزات پیغمبر و این مایه از اوله و اله حقیقت رسالت پیغمبر
 و پیشوایان دین ان سرور است و این فقیر در سابق ایام کتاب مذکوره العلماء نوشته ام و ان کتاب
 در رعایت مختصر است باینحال نسبت میان این کتاب و ان کتاب عموم من وجه است با اساس
 و این کتاب است و حکایاتی انجا مذکور است که در این کتاب نیست و بسیاری از اساس و قصص در
 این کتاب قصص العلماء است که در مذکوره العلماء نیست و در بعضی با هم شریک می باشند و گمان آن
 نشود که درین کتاب اساسی صد و پنجاه است نفر بیش نیست زیرا که صد و پنجاه سه عنوان قرار
 دادیم لیکن در اکثر مقامات در هر عنوانی ذکر بیت نفروسی نفر بیشتر و کمتر از علماء را ذکر کردیم
 بخصوص در اجازات مفصله پس غفلت مدار و بمطالعه ان نهایت کوشیده که در تالیف ان تجزیم
 و زحمت بسیار کشیدیم بدانکه در علم در آیه مذکور است که صحیح است اجازه روایت برای منی غیر میسر
 بجست وسعت دادن راه بقا و اسناد که این نیست بدان اختصاص یافته اند و برای تقریب تن
 بر رسول خدا بعلوم اسناد و تصدیق ثانی در شرح و آیه نوشته که ویدم خطوط خاتمه جاسته از علماء
 ما را که نوشته بودند اجازه اولاد خود را در زمان ولادت ان اولاد بانایخ ولادت ایشان
 از انجمله سید جمال الدین بن طائوس برای ولدش سید غیاث الدین و شیخ ما شحید اول اجازه
 گرفت از اکثر مشایخ او که در عراق بودند برای خود و اولاد او که در شام بودند و قریب ولادت

اینان بود و الا ان خطوط ایشان در نزد من است و ذکر کرده است محمد این احمد بن صالح که سید
 فخار بن محمد موسوی زمانیکه بسفر حج میرفت در خانه ما منزل کرد و پدرم مرابرائی خدمت گذاری
 و قرار داد من هفت ساله یا قریب بان بودم پس چون سوار شد که برود پدرم را پیش روی
 او که داشت و عرض کرد که این طفل را اجازه داده باشید سید فخار را اجازه داد و گفت اجازه داد
 بنو آنچه را که برای من جائز است که انرا روایت کنم و پس از این خواهی دانست حلاوت و شیرینی
 آنچه را که من تو را به شخص دادم که عبارت از اجازه باشد بمحمد مولف این کتاب اجازه دادم و فرزند
 خود موسی ملقب بنصیر الدین مکنی به ابو محمد و فرزندم محمد را ملقب به تقی مکنی به ابوسلیمان و فرزند دیگرم علی
 ملقب به تقی و فرزند دیگرم محمد ملقب بیاقر سلمه الله و وفقهم و همچنین نبات خود را که روایت کنند
 اخباریکه برائتم جائز است روایت آنها از تالیفات من و تالیفات ثقات از اصحاب از مشایخ
 خودم خلف عن سلف که درین کتاب تا دامن معلوم و مذکور است و در کتاب تذکره العلماء نیز ذکر
 مشایخ تا محمد بن ثلث نموده ام و تالیف این کتاب سه ماه و پنج یا شش روز کم اتفاق افتاد و این
 از کرامات ارواح علماست و چون روز چهارشنبه نظر بعضی اخبار برای مومنان سعد و برائے
 کافران بخش است این فیرف غالب تالیفات را در روز چهارشنبه شروع کردم و این کتاب
 مستطاب را نیز در روز چهارشنبه شروع نمودم و اتمام آن نیز در چهارشنبه وقت جاشت
 اتفاق افتاد و در هفتم شهر جماد الحرام از شهر رشت هزار و دویست نواد از هجرت بنویه و همچنین
 ابتدا این کتاب مستطاب برای تحریر او در روز چهارشنبه شد و اتمام نیز در روز چهارشنبه
 گردید و رسال هزار و دویست و نود و شش و غیر این کتاب محمد حسین طائفا لکوره
 لیسکن و این غیر درین کتاب بسا کرامات از مسلسل شدن باین بزرگوار زبدت و فیض
 که مولف این کتاب باشد معاینه ملاحظه نمودم که تفصیل آن گنجایش بشرح ندارد و خداوند
 بجهت معرفتش که جناب او را توفیق دارین عطا فرماید و در بیت که از جمله کرامات

این بزرگوار باشد که درین تالیف ابتدا در روز

چهارشنبه و اتمام بر روز چهارشنبه در
 من ابتدا تحریر محمد در روز چهارشنبه
 و اتمام نیز در روز چهارشنبه بمحمد و
 بمحمد هم شهر جب اتفاق افتاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 موالى العالم وسادات الأمم و بعد پس چنین گوید این گفتار بخواهی نصافی و مکشته و ادوی نادانی
 محمد بن العالم العلم الربی زید سلیمان الحکیم الطبیب التتکابی که چون چند سالی است که جماعت فرنگیان بولایت
 نیکابن رفت آمد دارند و بجهت خریدن چوب شمشاد و ایا مهمستان و بهار اقام دارند تا سال گذشته که سه هزار و
 دویست نمود و پنج جبری بود مردم سفله با فرنگیان بنای معاشرت را گذاشتند و از ایشان احتراز مینمودند
 بلکه جمیع شرایب آنها را بشناسیدند و فرنگیان طعن بسیار بر اهل اسلام میزدند چون حال را بجان دیدم
 با والی بلد گفتگو داشتم که اولاً مسلمانان با فرنگیان معاشرت میکنند و بجهت نفرو فاقه اهل بلد و طبع ایشان از فرنگیان
 با ایشان دوستی نمایند و مودة و دوستی با کافران نقض قرآن حرام است و علاوه از نجاسات احتراز نمایند و بفرنگیان
 شراب ایشان مشغول میشوند علاوه از معاشرت عوام با ایشان عظم اسلام در آنها را بنابر روزگار خفیف قرار
 خواهد شد علاوه حقیقت اسلام را هر دامن از ابا و احباب شنیده اند بر آنی در انجمنی ندارند پیش پد بازگ
 تشکیک زایل شود پس سخن آن به شما حکم کنید که فرنگیان دوسه روز هر روز بقدر سهعت با من به تنهایی
 محاکمه کنند تا حقیقت اسلام را واضح و روشن سازم و این در وقت است که ایشان با انصاف حرکت نکنند بر ایشان
 تا رسید و انفاضة حضرت صحرایان غلبه خواهم کرد کما قال الله تعالی و لن یجعل الله الکافرین علی المؤمنین سبیلاً و
 فی آخره کما در دایمه فی تفسیر لایه و اگر با انصاف و عقل عمل ننمایید و تعصب کنند و لایتم گویند پس با ایشان مبالغه
 میکنم خباثت امام علیه السلام بنا بر اخبار یک در اصول کافی مذکور است و یک دیگر را نفرین میکنیم انکه مبطل است
 و او را هلاک خواهد شد و حقیقت اسلام بر همه کس عین یقین و ظاهر خواهد گردیده چون والی این سخن را شنید
 ازین معنی امتناع ورزید پس فرنگیان فرستند و در بنده السنه که هزار دویست و نود و شش باشند فرنگیان
 معاشرت کردند و از قضا مایه اتفاقیه شخصی همراه ایشان بود که معروف که بلای ایشان است و او
 بجهت شغل در عمل نجارتشان نیز در مجلس مد و اطهاران داشت که من ملای ایشان ام و در سخن اندام و زبان
 عاری میداشت پس در مجلس غوغا و خوشحال و اسلوك نمودم و در آخر امر گفتم که اگر تر امیل باشد با هم گفتگوی از
 انصاف کنیم چه هر دو بنده یک خدای باشیم چرا باید در پیجیه خلاف کنیم پس با هم مباحثه میکنیم و عقل را حاکم مینمایم
 اگر دین شماع شد و من از عهده سخنان شما بر نیایم پس من بدین شما در می ایتم و اگر سخنان من حق شد
 و شما از روی انصاف پسندید پس شما اقرار بنبوت خاتم الانبیاء کنید و با این امر کوتاه و دنیا بویافا چرا
 باید عاقل بر ضلالت باشد و عذاب میری آخر و بر ابرائی خود اختیار کند فرنگی گفت که من پسین را طالع لبسم

و ما هم اینگونه سخنان می آید و از شدت کسب دیگر حاضر شود و با هم ملاحظه کنیم و این تفسیر مسئله نبوت را در حدیث
 جاز از تألیفات خود نوشته بودم از آنجا در منظومه اصول این دوم در شرح آن سسی به بجلج الاعتقاد دوم در
 رساله محمديه چهارم کتاب مواظبت المتقین پنجم در منظومه الفیه سسی بفراید در نبوت ششم در تعلیق بران منظومه هفتم
 در کتاب قصص العلماء در ترجمه مؤلف آن کتاب هشتم در کتاب صراط المستقیم در اصول دین و در هر یک از
 این کتاب تسبیح و تثبیت امر نبوت نمودم و خواستم که در این رساله که سماه است بسبیل النجاة همان
 کیفیت محاجه خود را با فرنگی بیان کرده باشم که از ادراکات سهولت و وضوح تقریر کرده بودم نوشته باشم
 تا برای خواص و عوام مفید و موافقت بر محاجه با دیان باطله بجهر سازند و بر این با بهره را بخوی خوش و بیاض
 و کلمش واضح ساخته ام که هر عوامی این مطالب عالیه را دراک می نمایند و برای اکثری از مطالب مثلی بیان
 کرده ام تا مباد آن واسطه در زبان جا گرفته باشد چنانچه حقایق فرموده و تفسیر الله انشال الناس
 و ما یقلم الا العالمون و ازینجا است که حق تعالی عنکبوت و شبه و مگس مشکوّه و نحو آن را در قرآن مجید
 ذکر فرموده و مجله فرنگی زمان دیگر بدین من آمد و از کتابخانه خود خواستم و انواع ملاطفت برای
 تألیف قلب و بکار بردم و چون یکم بعد از فراغ از مجلس نیت امتنان برایش حاصل و در نزد مردم در مقام
 تعریف و توصیف برآمد گفتم که ایامیل داری که در مذہب با هم گفتگو کنیم که نهایت مرا خوش اندیست و برائے
 همین مطلب آمده ام گفتم که تحقیق این مطلب موتوف بر تعجید چند مقدمه است چه اگر دیوار خانه بخوانی گفتم
 لابد است که از باین آجر بپیشی زیرا که تا ما دامیکه زیر دیوار چیده نمی شود نمی توان بالای دیوار را چید
 و فرنگی تصدیق کرده که در حقیقت چنین است گفتم که مقدمه اولی اینکه اولاً باید خداوند را بشناسیم زیرا که پیشتر
 معنی او آنست که این شخص پیغام آورنده است از جانب پیغام دهندگی گشتنایسم تا بینیم که پیغام دهند
 کیت و چو کسی است تا بعد از آن بینیم که پیغام آورنده کیت و پیغام چیست چه بسا باشد که اوصاف پیغام
 آورنده بالسببه به پیغام دهندگان مختلف میشود و لا محاله آورنده باید فی الجمله بعضی وجوه با پیغام دهند
 شباهتی داشته باشد چون همه بنده یک خدا هستیم و اکثر بلکه کثیر فاعل اند با اینکه ما خدا داریم اما در مصداق خدا
 اختلاف دارند بعضی واجب الوجود را خدا میدانند و بعضی ستاره را خدا می دانند و برخی بت را خدا می دانند
 و بعضی عیسی خدا می دانند مجله مصداق خدا محل خلاف شده پس اتفاق مفهوم خدا دارند مثلی اینکه میدانم امروز
 چیزی داخل شهر شده است و اهل شهر در آن اتفاق دارند اما بعضی بگویند که انسانی غریب داخل این شهر شده
 میگویند که فرس داخل شد و بعضی بگویند که شتر داخل شهر شد و بعضی گویند که بغل داخل شهر شد پس لازم شد که در
 شدن چیزی در شهر تعیین باشد اکنون میگوئیم که وجودی داریم و محسینی وجود و بعضی است و محبت یعنی چیزی

در پیغام دهند را

مسئله یکم که در علمیه این طرف چه چیز است یعنی با چه چیز است و بکار و امری این چه است و در جواب
میگویند که حق نیست که گفته میگویند و حال میکنند که این طرفی دارد و آن طرفی نیست و در جواب میگویند که هستی دارد و آن
را گویند و عدم هستی را گویند و هر گاهی که تصور شود از وجود هست نه از عدم چه هستی چیست و کمال نیست پس همه
حالات از هست محل میاید مثلا توانائی معنی قوت هستی است و دانش که علم باشد از قوت هستی چه عدم توانائی علم
و کمال نیست و از آنست که عدم هست و کمال نیست پس کمال وجود توانائی است و وجود توانائی است و این کمال
هم شدت و ضعف دارد و چهل شرف و توانائی او نهایت کم است و چون فرد توانائی او کمال تر است و چه چیز است
و انامل که خدای مایه در همه کالات کامل تر از همه عالم باشد و اگر چنین باشد خدائی شود و همه کالات هم
باید در او بالفعل باشد زیرا که اذقیقت وجود است و اگر کمال او کامل تر و بالفعل باشد و وجود ناقص خواهد داشت
و حال آنکه خدائی تا هیچ منفعت نیست پس باید احتیاج هیچ چیز نداشته باشد زیرا که اگر احتیاج باشد سستی
او کامل تر از همه خواهد بود پس باید جسم نباشد تا احتیاج مکان پیدا نکند و باید مرکب نباشد تا احتیاج اجزا پیدا
نکند و باید مرکب نباشد زیرا که هستی کامل تر از همه میباشد شکست چه اگر و باشد پس هر یک باید کامل
تر از آن دیگر باشد الا آنکه کامل تر نیست خدائی شود پس باید خدا کامل تر از همه باشد و آن یکی خواهد بود
این چیز که کامل تر است با ناقص متحد نمیشود زیرا که اتحاد کامل با ناقص عقول نیست و این سستی کامل حلول
در چیزی نمی کند زیرا که حلول کامل در ناقص لغو است علاوه این اتحاد و حلول اگر کمال است پس قبل از اتحاد
و حلول باید ناقص باشد و این خلاف مفروض است و اگر این اتحاد و حلول نقص است پس خدای مایه کامل
تر از همه چیز باشد مجله خدا را تا همیشه نیست که وجود طاری بر او شود بلکه همان وجودش عین باهت او است
و الا ترکیب لازم می آید و ازین جامع مطالب توحید بر وجهی که شکست گردید و این مقدمه که مقدمه خدا است
باشد برای این مقدمه بمابین احتیاج ساختیم که ما پیغام دهند و را بشناسیم و الا پیغام آورنده را نمی شناسیم
فرنگی این سخنان که در این مقدمه مذکور شد همه را تسلیم و قبول نمود و ازین جهت مقدمه نبوت نصارا را
باطل ساختیم چونکه فرنگی را مشعور بان شد بجهت آنکه نصاری بعضی قائل بخدائی عیسی شده اند و بعضی
عیسی پر خدا دانسته اند و معظم ایشان با قائم منته قائلند بعضی عیسی مادرش و خدا همه را خدای می دانند
با اینکه خدا از ان است و مادر و پسر صفت می باشند و با ایشان متحد شده است الحال ازین مقدمه
معلوم شد که خدای ما چنان خدا است که پسر ندارد و متحد است با چیزی نمی شود و حلول در چیزی نمی کند و فرنگی
نصارا مذہب ایشان مبنی بر حلول و اتحاد است چنانکه بسیاری از صوفیه را همین اعتقاد است پس کسی
از نوایند این مقدمه ابطال مذہب نصاری است و را بنده امر و این قسم مقدمه قرار دادن از کمال مهارت

و ترستی است و بجهت داشت که از این مقدمه حقیقت معرفت خدا حاصل نشد بلکه و محلی از وجود معرفت حاصل
 شد و تا ختن خدا حقیقت یعنی معرفت بکنه نیست زیرا که خدا اعلا طه همه چیز دارد و همه چیز محاط او هستند
 و محیط علم محاط دارد اما عکس نیست چه محاط چگونه تواند که محیط را بشناسد و درین باب برای فزونی مثل
 بیان کردیم که او تقدیر می نمود گفتیم که مادرین خانه نشسته ایم این خانه محیط است و محاط پس ما نتوانیم که بدانیم
 که در شیت یا بالای ما این خانه چیست اما اگر این خانه را ادراک می نمودیم می دانست ما را و بالای سر ما را و پیش
 روی ما را و اینچنین نیست که عقل محبت است بدان حکم میکند -

مقدمه دوم اینکه لازم است که خدای تعالی بر بندگان پیغمبری نصب کند بیان این مطلب آنکه در مقدمه
 سابقه گذشت که خدای تعالی کامل ترین همه عالم است و چنین خدائی فعل لغو و عینیت و کار جا بلان نمیکند
 پس باید که این خلق را برای فائز خلق کردن باشد و این فایده اگر عاید بخدا شود لازم می آید که خدا بدون
 این فائز ناقص باشد و حال آنکه گفتیم که خدای ما باید کامل تر از همه موجودات باشد پس باید آن فائز عاید
 بخلق شود و آن ترقی دادن خلقت که ایشان بخود نزدیک کند تا کمال بهم رساند و همه کمالات از او است
 پس قرب با و اقصی الغایات و اکمل کمالات است و آن تکلیف حاصل میشود و همچنین غرض و باقی ماند خلقت
 و معلوم است که همه خلق قابل نیستند که بواسطه تکلیف خود را از خدا اخذ کنند بلکه مردمان مانند معدن طلا
 و نقره باشند میان ایشان تفاوت بسیار است بعضی کامل تر و قابل و بعضی غیر قابل و متالی درین باب
 ذکر میکنیم و میگوئیم که ایاهم رعایا میتوانند که از سلطان بلا و همه مطلب را اخذ کنند بدین است که چنین نیست
 بعضی قابل نیستند که سلطان با ایشان تخاطب کند و بعضی قابل نیستند بلکه بواسطه وزیر یا بر طلب
 سلطان را بفرستند و بعضی بواسطه حاکم بلد و کذا پس لازم است که خدا پیغمبری قرار دهد که مطلب پیغام خود را
 بان پیغمبر بگوید و او مردمان برساند و اگر خدا را مطلبی نباشد و تکلیف نداشته باشد سفر خواهد بود چنانکه اگر اقا
 طلا محضی بخرد و با ایشان نفقه و کسوه و ما محتاج بدید و آن غلاما ترا هیچ تکلیف نکند و انحاء اقای خود را
 نشاند و چندین فساد کنند و برگرد گیرند پس عفا حکم بر سفیه بودن آن اقا میکنند و خدا حکیم است و سفیه نیست
 پس باید تا ختن خود را از ایشان بخواهد و رفع فساد و وجود سان ایشان کند پس باید پیغمبری فرستد و همچنین در
 اول که انسان را خلق کرد و باید غذائی بخورد تا از گرسنگی نبرد و فرض آنکه تازه خلق شد و غذا مختلف باشد
 بعضی سم میباشد که از خوردن آنها آدمی مریض میشود پس باید پیغمبری بفرستد و بآنها بگوید که کدام غذا مملکت است
 که آدم یک ضرر دارند است تا مبادا ضرر دار را بخورند و ایضا یکدیگر را ستم نمینمایند در اموال و اعراض پس باید
 پیغمبر و رئیس نصب کند که بخود عدل حرکت کند تا بر یکدیگر ستم نکنند پس این پیغمبر اگر تنها باشد پیغمبر نفس خود میباشد و اگر

خیر و نیز یافت شود پیغمبر و نیز خواهد بود پس ازین مقدمه معلوم شد که لازم است اینکه خدا پیغمبری تعیین کند
مقدمه سوّم اینکه احکامیکه این پیغمبران از جانب خدا میاوماند و وجبت دارند از جتنی نهاد
احکام او امر طبیب بریض است و از جتنی مانند احکام او امر مولی بالنسبه بعد است چون احکام او امر
خدا می نفع آن به بندگان عاید میشود نه بخدایس او امر طبیب بریض است که منفعت خوردن دو امر بریض
راجع میشود و منفعت برای طبیب ندارد و اگر دو خورد و منتر برای مریض دادند نه برای طبیب اگر دو خورد
طبیب را عقاب میکنند و احکام خدا را اگر بنده بجای آورد خدا او را عقاب میکند ازین جهت مانند او امر مولی
بعد است که اگر بنده او را بجای آورد مولی او را عقاب می کند و اما نفع بحال مولی دارد و ایضا باید
دانست که احکامیکه پیغمبر می آورد بحسب مصالح و مفاسد نفس الامر است پس ایما باشد که مصلحت اقتضا میکند
که حکم فلاسفه در فلان زمان است و در زمان دیگر مفسده دارد نه مصلحت مانند جمیع میان دو خواهر
در سخا که در شریعت موسی بود است و در زمان پیغمبر مصلحت حلیت آن برداشته شده است و درین
زمان مفسده دارد و بعینه مانند حکم طبیب است که اگر هر روز مسهل بدهد احشاء و امعاء مریض را پشیده میشود پس
بعضی از ایام منفع میدهد و بعضی از ایام سهیل میدهد لیکن بعضی از احکام است که لابد در همه ادیان باید باشد
و تغیر و تبدیل و نسخ برنی دارد مانند حفظ نفس که هر دینی را لازم است چه اگر خون ریختن جائز باشد
منجرا بعد بمقتضای نظام عالم و قطع شدن نسل بنی آدم میشود پس هر پیغمبری باید این حکم را بیاورد و مانند حفظ اموال
چه اگر مال هر کسی حلال باشد نسبت به هر چه و مرج میشود و نظم عالم بهم بخورد و مانند حفظ عرض چه اگر زنی که
بر هر کس حلال باشد نسبت به مردم ضایع و پسر معلوم نشود که بپسر کسیت و عمل میراث بهم بخورد و مانند حفظ دین
چه اگر دین را حق فطرت ننمایند دین از دست میرود و فطره نبشت از میان میرود و مانند حفظ عقل چه اگر چیزی
که عقل را ضایع میکند آن مباح و حلال باشد پس معرفت خدا که غرض از نبشت پیغمبران بود موقوف میشود
و بر هر یک گیرم خواهند که دو ازینجا است که شراب را امیختن میگویند چه همه معاصی از آن نهی
میشود پس ازینجا است که شراب در همه ادیان حرام است و عقل و حرمت آن متهمال دارد و این پنج
چیز را اصطلاح مقاصد میگویند پس واضح شد شراب هیچ دین حق حلال نیست حتی دین یهود و نصاری
مقدمه چهارم در اینکه بعد ازین که خدا پیغمبری فرستاد آن پیغمبر باید نشانی از جانب خدا داشته باشد
که دلالت بر صدق او نماید و اگر چنین نباشد هر آئینه هر کس را دعای نبوت کند و راست گوازد و فرعون و امثالین
نی یابد و این باعث گمراهی مردمان می شود و حال اینکه مقصود خدا ایتماست هدایت خلق است پس چنانکه
اگر پادشاه حاکم بجای فرستد لابد باید نشانی باو دهد که دلالت بر صدق او کند مانند طاعت

و دمان چون این مرحله را دانی پس باید دانست که حقیقت پنجم از چند چیز است می شود -

اول اینکه پنجمی که یقین به پیغمبری او داشتیم او تصریح کند که فلان کس که بفلان نشان می آید او را
پیغمبر می نماید صادق و راست گو است -

دوم اینکه در کتاب پیغمبرش نبوت او ثابت و محتملش حق است اسم آن پیغمبر یا وصفش مذکور باشد چنانکه
در انجیل مذکور است که این ایلیس به پیغمبری می آید و مینیس امنه را میگوید که مادر پیغمبر است چهارم
در لغت ایشان بدل مبین میکنند چنانچه از متبع کتب لغت ایشان ظاهر میشود -

سوم اینکه این کسی که دعوائی پیغمبری میکند احکام او همه بر طبق عقل باشد و حکمی که آورده عقل را محال
چهارم آنکه معجزه بیاورد یعنی کاری از دست بر آید که از انبای جنس او بوجوب عادت آن کار را نتواند
که بعضی بیاورند مانند اینکه سنگ را در محالی در اینجا افتاده پیغمبر میگوید که من این سنگ از زمین بلند میکنم و کسی
نمیگوید که این را بلند کند با اینکه عادت باید سنگ در خفا را هر کسی از زمین بلند کند پس معلوم است
که این پیغمبر از جانب خداست چه پیغمبر خارق عادت بعمل آورده و اگر پیغمبر نبودی و سحر و جادو بودی بودی
لازم بود که خدا نگذاشته که معجزه در دست او جاری شود پس اگر پیغمبر اظهار معجزه کند در حال دعوائی نبوت

حل بر صدق بنمایم پس امتیاز پیغمبر از غیر پیغمبر ظاهر و پدید باشد و فرنگی این مطلب قبول کرده و میگفت
عقل خود بدست بر این حکم میکند و قابل انکار نیست گفتم که چون خداوند عالم را نهایت باندگان راست
و مهرافیت پس تقضای لطف حضرت که در میان مردم متداول بود از همان صنعت پیغمبر را معجزه
بنموا کسل که با اینکه مردمان در آن مهارت داشته اند از معارف پیغمبر در آن صنعت عاجز آمده اند و این همیشه
ولایت بر عصیت آن پیغمبر دارد و مثل اینکه در زمان کلیم الله که موسی بن عمران باشد صنعت سحر و جادو و در بیان

اهل مکه شهادت داشت خدا تعالی از جهان جنس باو معجزه داد و ایشان چو بسیار با خوف و روبا بر از زبوت
میکردند و چون آفتاب را بخامی نماید بحرکت می آمدند و راه میبردند موسی نیز چو بی انداخت که از دما
شد و همه سحرهای ایشان را فرو برد و ایشان مثل آن عاجز شدند پس دمان حتی ساحران دانشمند که
این از باب سحر نیست بلکه از باب اعجاز است و در زمان داود تقی و آوازهای خوش بسیار بود
پس خدا تعالی داود را چنان آواز خوش داد که وقتی که جمیع بنی اسرائیل زبور را با آواز خوش خواند
چنانکه چهار هزار دختر با کوه غشی نمودند و در زمان حضرت عیسی اطهار یونان و غیر آن بسیار بودند
که معالجات غریبه میکرد پس خدا تعالی با و از آن جنس معجزه داد پس کور و کل و زمین گیر را دعا میکرد
که شفای بافتد پس اطباء گفته اند که ما نیز این معجزات را دفع بنمایم بجانچه انتخاب فرمود که من این امور را

که مادر او باشد و دفع نیاچیم اطباء می اران عاجز برآمد پس فرمود که من مرده را هم زنده میکنم
 اطباء اعتراف بر عجز از ان نمودند پس سام بن نوح را که چهار هزار سال از وفات او گذشته بود زنده
 کرد و معروفست که افلاطون گفت که الحال تو پیغمبری برای عوام نه از برای من چه مرا حاجت بر
 رسول نیست و عقل مرا کافیت پس یان نیاورد چنانکه استادش ارسطاطلس پنجاه امر در او دست میداد
 بدین سبب و راز هر خوانیدند و گفتند و جالینوس برض ابنه مبتلا بود و ارسطو سایر کلام مجاهد و مجله
 چهاردهم اینک او گفته که رای موسی است که خلقت از خالق است و رای من نیست که از طبیعت است
 پس موسی را الیاذ بانند برای نسبت داده پس معلوم شد که به پیغمبر است او فاعیل نبوده و در عهد جناب
 ختمی باب فصاحت و بلاغت در میان عرب در شعا و خطبتهای دشته بنحویکه کلمات خوب بر لوح
 می نوشتند و بر خانه کعبه آویخته پس خدای تعالی بر او کلامی مانلی کرد که فصاحت و بلاغت و برعت
 و سلاست و خرافات او فوق طوق بشر است و این قسم مجوه اقرب بقول ابا انیران است -

مقدمه پنجم آنیکه اگر آنکه در عصران پیغمبر باشند و معجزه او را برای همین مشاهده کنند پس لازم است
 که اذعان و اعتقاد کنند و اگر در ان مجلس حضور نداشته باشند و یا در ان زمان نباشند بلکه زمان
 دور و درازی از نبوت و اخبار معجزه اش گذشته باشد پس باید میزبانی برایشان قرار داد که بچونخواهد
 ایشان معلوم شود که شخص آمده و دعوائی پیغمبری نمود و معجزه آورده و با آنیکه محکمت مذیده شلا
 این زمان که سه هزار و سیست و نود و شش است از هجرت پیغمبر هزار و سیست و نهقا و نه سال است که از
 بعثت صیوی میگذرد پس چگونه نصاری اعتقاد نمایند که پیغمبر حق بوده و معجزه آورده البته میزبانی درین باب
 باید قرار داد پس میگویم خبر آنیکه برائے انسانی مذیده یقین حاصل میشود چند خیرست اولاً

که مخوف بقراین قطعی باشد و دوم تواتر لفظی بمعنی که فلان خبر را جمعیت بسیار خبر دادند بخوکه یقین
 حاصل شود که اینها اجماع بر دروغ ننموده اند و انخایز همین خبر را از جماعت بسیاری نقل کنند
 بخو سابق و بکذا تا بمبد پس یقین حاصل میشود باین که این خبر راست است سوم تواتر معنویت باین
 نحو که در مسئله چند چیز واحد آمده باشد که این اخبار در لفظ با هم مختلف باشند لیکن همه ان اخبار در ثبات
 یکله مشترک باشند بخوکه قطع حاصل شود بر ان قدر مشترک مانند آنیکه یک خبر برسد که اگر بای مرغ خوش شود
 و و کاسه آب باشد و بای ان مرغ داخل ان آب شود باید ان آب را نخیت و وضو بان نتوان خست
 و با پیچیم کند و بکذا چند خبر برسد که هر یک مخصوص موردی و را مورد خبر دیگر باشد لیکن همه اینها قدر
 مشترکی دارند که نجاست آب فیل است چهارم تواتر معنوی باین نحو که احادیث متعدده که هر یک

خبر واحد و مضمون که نسبت پس قطع حاصل نشود که یکی از این خبرها از معصوم صادر شده است
 پنجم تظافر و تسامع است یعنی از بسکه از خبر دهنده گان این قدر جمعیت باشد که یقین بر
 راستی آن حاصل شود و فرق آن با تواتر آنست که تواتر در صورت تعدد و ساطباید هر
 طبقه آن قدر جمعیت باشد که مفید قطع باشد ولیکن در تظافر و تسامع و ساطباید و ایضا
 اگر در تواتر هم و ساطباید نباشد و همان طبقه اولی باشد پس علم با شخاص و اعیان ناقص
 شرط است بخلاف تظافر و تسامع مثلاً شجاعت رستم میشود که از بابت تسامع و تظافر باشد
 از بسکه شنیدیم که رستم شجاعت دارد و یقین کردیم که رستم شجاع است و میشود که از باب
 قسم دوم از دو قسم تواتر معنوی باشد یا بیخفا که یکی حکایت غلبه رستم با کوان دیور نقل
 کرده و یکی غلبه او را بر سهراب نقل کرده و یکی غلبه او را بر اشکبوس نقل نمود و بگذارد
 ما قطع نمودیم بر اینکه رستم مرد شجاع است و همه این اخبار دلالت بر شجاعت او داشت و اما
 شال خواص بتسامع و تظافر مانند آنیکه از بسکه خبر دهندگان با خبر دادند که کربلا موجود است
 و یا که موجود است و یا کلکته دهند موجود است یقین بر آنکه ما بر وجود آن حاصل میشود حصول
 یقین از تظافر و تسامع بدون ریب است چنانکه از فرنگی سوال کردم که آیا کربلا رفته گفت نه
 گفتم میدانی کربلا موجود است گفت بلی گفتم از کجا دانستی که کربلا شهر است و با فضل موجود است
 گفت شنیده ام گفتم ازین شنیدن یقین حاصل نمودی گفت بلی گفتم پس کسانی در زمان پیغمبر
 بنود و بعد از سالهای دراز آمده اند از تظافر و تسامع یقین دارند که فلان پیغمبر آمده فلان محجره
 آورده پس ازین مقدمه معلوم شد که کسانی در زمان پیغمبر نیستند و یا هستند ولیکن پیغمبر را ندیده اند
 پس علم با نیکه پیغمبر آمده و دعوی نبوت را کرده و محجره بر طبق مدعی خود آورده حاصل میشود
 بتظافر و تسامع و چون کلام با اینجا رسیدم نخستگی عارض شد زیرا که تقریباً بقدر ساعت مکالمه
 کردیم و وقت هم تنگ شده علاوه غن و مطلبی که طویل باشد در مجلس گفتن بهتر است و در رنج قلبی
 از آنیکه در یک مجلس گفتگو شود پس گفتم باقی را در مجلس دیگر گفتگو نمایم اگر چه آن چه باید گفته شود گفته شد
 و پیغمبر پیغمبر نزد یک ثابت شد چه بعد از آنیکه در قیاس مقدمات ترتیب داده و تسلیم شود نتیجه
 فوری است و فرنگی تصدیق همه اینها را نمود پس لازم افتاد که تصدیق نبوت خاتم الانبیا غایده علاوه اگر
 تصدیق نمکند پس نبوت عیسی نمیتواند که اثبات نماید فرنگی نیز وعده روز دیگر داده و لیکن بنظم
 بلکه بنظر حضار مجلس اسلام را اختیار کرد و لیکن بنا بر تفسیر تفسیر نموده و گفت که فی الحقیقه امر در متفیض

و این سخنان همه خزانة بود و نمایاب است و در جائی دیگر این سخنان شنیده نمی شود و این
 چیز که آنست که نزد بان را آدمی باز و پس زو بان ساختن شکل است لیکن بعد از ساختن نزد بان
 پشت بام بالا رفتن آسان است گفتم بی چنین است و من بانی مقدمات چنان پیگیری عیسی اثبات
 کرده ام که جمیع کشتیان بر اثبات نبوتش در زمان خود باین وضوح و بداهت قدرت
 ندارند بجلال هنوز مجلس دیگر انعقاد پذیرفت و آنچه در حقیقت دین اسلام ضرورت ازین مقدمات
 ظاهر شد و مع ذلک کتب زیاده ای توضیح بیان بیان میکنیم و بعون الله و حسن توفیق میگوئیم
 که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب در مکه مشرفه اذ عار نبوت کرده و این مرحله بتسامع و تظافر ثابت
 شده علاوه خصم هم منکر این مطلب نشده و اما معجزه آوردنش پس ان نیز بتسامع و تظافر ثابت
 شده که شق القمر کرده و در مقدمات سابقه بیان شد که تظافر و تسامع افاده علم میکنند پس باید
 که نبوت اوحی باشد چنانکه مرده زنده کردن عیسی را همین نحو ثابت کرده اید اگر کوئی که اگر
 چنین چیزی میشد هر آینه فرنگیان نیز بدین اقرار مینمودند و بر ایشان معلوم میشد و در توان
 و روزنامه می نوشتند با اینکه نوشته نشد و این مرحله را قبول ندارند در جواب گوئیم
 که علم حاصل شدن از تظافر و تسامع و توازن منوط است که ذهن شنونده مسبوق بشبه نباشد
 چنانکه در کتب اصولیه نجومستونی مذکور است علاوه زمین گرویت پس شق القمر در نیمه شب در مکه
 واقع گردید و بعضی از بلاد فرنگ بجهت گرویت زمین میشود و آن وقت که شق القمر شد بظهور
 یا عصر بوده لهذا ندیدند یا اینکه بر فرض تسلیم شاید هوا اے بلد ایشان ابر داشت چنانکه طلب
 بلاد ایشان غالباً ابر دارد و در روزنامه نوشتن در آن عصر در میان اهل فرنگ شده
 بوده و ایضا دلیل ما بر نبوت پیغمبر از چند وجه دیگر است اول اینکه احکام او همه بر طبق عقل
 است و هوای نفس در آن نیست و اثبات این فی موقوف است بتفصیل مفصل که در خود حوصله این
 مختصر نیست دوم اینکه در کتب انبیاء سلف مانند تورات و انجیل و کتاب شعیا و کتاب ارمیا و
 خود که از او تعبیر نبوت پیدا نمایند تصریح نبوت جناب ختمی آید شده چنانکه در الفیه نبوت و
 شرح ان نوشته ایم سوم آنکه معجزات بسیار از ان جناب نقل کرده اند مانند اینکه همیشه
 در اقبال بری بر سرش سایه افکند بود و سنگریزه در دست او بیج گشت و بعضی افاضل
 گفته اند که تسبیح سنگریزه بعب نداشت و نظر باینکه و ان من شئ الا تسبیح بحمد بلکه عارف عادت
 و استماع سنگریزه است با اهل مجلس و با هر که راه میرفت کسی و گردن از او بلند تر مینمود و از پشت

میدید پس چنانکه از پیش رو میدید و از هر کج که عبور میکردند و در بوی مطهر از آنجا شنیده می شد
 بنحویکه مردمان میدانستند که پیغمبر خدا را آن کوه گدشته و گس و پشته بر جبه مبارکش نمی نشست
 و مرغی بزباله ای سرشش پرواز نمی کرد و ذراع بریان با او سخن گفت که در من زبرد اهل کرد
 اند و درخت با او سخن میگفت و در هر موضع که می رسید بود اثر پایش از آنجا ظاهر میشد و اگر رنگ
 صلب راه سیرت اثر پایش ظاهر میشد و اخبار بغیبت میفرمود و اگر آب دمانش بر چاه خشک
 شده میریخت آنجا به آب میشد و کور را بینا کرد و موایده بشت برای او نازل شد و بدنش در
 آفتاب سایه نداشت بلکه لباس و نیز چنین بود و مانند اینها که بعضی تقدید بنابر معجزه کرده اند
 و با عقدا و بنفیر زاده از حضرت چه اینجا چنین بوده اند مثلاً هر وقت که ابر بر سرش بود
 یک معجزه محسوب شود پس بر سرش سایه انداختن چندین معجزه خواهد بود مجمل اگر چه بر فرض تسلیم
 اینکه هر یک از این معجزات باخبار احادیث رسیده است لیکن بقسم دوم از دو قسم توان از معنوی
 افراد یقین میشود یعنی یقین داریم که بعضی از این معجزات بوقوع پیوسته است پس معجزه پیش
 معلوم شد چهارم آنکه معجزات آنحضرت روز بروز سال بسال ظاهر میشد چه معجزات اولاد معصومین
 و از آنکه اظهار معجزاتی که از مرقد و مشایخ شریفه ایشان بسیار است چنانچه از مرقد فاطمه دختر
 بهفت ساله امام موسی کاظم کرامات بسیار ظاهر است چنانچه بعضی از آن را من خود دیدم
 و هر ساله در وقت جو درو نور باران میشود همچنین از مرقد عباس بن علی همیشه کرامات
 ظاهر است پس اگر دین اسلام حق نمیداد این کرامات بطهور نمی رسید اینها همه شعبه از شعب
 معجزات پیغمبر می باشد و همچنین مانند جریان خون از درخت چار که در جنب امام زاده زرار باد
 و ثبوت این گونه کرامات بشاهد است بالنسبه بعضی و بتوان از معنوی معنی دوم است باین
 بعضی دیگر خبسم معجزه است که از زمان پیغمبر تا روز قیامت و آن قرآن است که در دست
 ما است و اعجاز آن از چند وجه است بلکه وجه اعجاز آن آیه بآیه بحال اختلاف اشخاص بی نهایت
 است آنچه بحسب صفت است اول آنکه در خاتم بلاغت و جلال و ملاح و سلاست است
 بیشتی که اتیان بان فوق طوق بشر است و اگر بشیر قدرت بر آن می بود نمی فرمود که اگر می
 توانید مثل از بیاورید و آن را در چند سوره مکرر کرده است اگر چنین نبود عاقل این ادعا
 نمی نمود زیرا که منافعی غرضش بود دوم آنکه در غایت ملاح است سوم آنکه اسلوب غریبه
 دارد و چهارم آنکه تفاهر هر در دست از در دای ظاهری و باطنی خبسم آنکه مشتمل بر اخبار

معین است مانند علمه روم و محو آن و مطابق
 مندرج است که غیر از خدا را قدرت بر آن نیست که کلامی باین مختصر بگوید و این قدر علم
 و روان درج کند و این فقیر تغیر و تشیخ را برای همین مطلب نوشته ام و این قدر از علوم و حکام
 از هر آیه استنباط نموده ام و بیانش نموده ام تا مردم بدانند که این قدر علم در قرآن بلکه در
 هر آیه مندرج است که غیر خدا را قدرت بر درج آن قدر از علوم درین قدر از کلام ندارد
 بهنضم آنکه استخارات مجرب از قرآن بر ما ظاهر شد که خارق عادت است ششم آنکه تفالات چند
 از قرآن برای ما حاصل شد که همه بر طبق واقع بود ه ششم از ادله آنکه پیغمبر اثنی بود یعنی بنزد معلم
 زرفته و علم و سواد و خط داشتند چنانکه خداوند عالم در قرآن تصریح بان فرموده که پیغمبر می بود
 و کتاب خواند و خط نه نوشته اگر این دروغ می بود هر آینه مردم مکتب میگرد و ندومی گفتند
 که پیغمبر خط می نوشت و کتاب خوانده با آنکه هیچکس بان خدشه نکرده با این بے سواد می دانست
 بودن بیکدفعه اظهار علوم اولین و آخرین کرده و مردمان را تکمیل بعلم و عمل نموده بنحویکه علماء
 بشمار و راست او پیدا شده که در هیچ دینی نبوده و جمعی بسیار از اصحاب و تابعین و من بعدیم
 مساجدان مکاشفه و شهود و کرامات نموده معلوم است که این گونه شیوع تکمیل نیست مگر بتایید

یزدانی و توفیق سبحانی و تسدید صدائی مجمل بنوشتن حاتمى آب در مرتبه

نظهور چنان هویدا است که قابل بیان و یا آنکه برهان انرا

اثبات نمون بلکه اجراء برهان بر حجت قرآن و نبوت

پیغمبر آخر الزمان مانند انشکه کسی شمعى با در روز

بدست گرفته و سرخ و نور شتابان جوید

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب روز چهارشنبه بیست و نهم شهر رمضان المبارک

سنه ۱۲۸۵ و اتمام عالیجناب الحاج میرزا ولی الله محلاتی

بقلم عاشق معاصی سید حسن علی عابدی کهنوی سنه ۱۲۸۵

حسب الفرموده سرکار نواب مستطاب علی القاب نورشید قباب لال رکاب صدف نبات
 کوکب فلک محلات و الطود الفهم صاحب الوجه العظیم مرجع الامام و العالمین بلجار الافاضل و العالمین
 امیر ابن امیر مغیث الکمال عیدم النیطر وجود حاتم در فضل فاریاب سرکار نواب شرف
 و الانواب حسام الملک خان خانان بهادر و ام اقباله و اجلاله بنویز بر طبع ارشاد

در عهد دولت ابد مدت گردون بخت کیوان شوکت سلیمان
 حشمت عرش عظمت وارث اورنگ جمشید شهنشاه عادل
 باذلان فروشید رونق افزای و بهیم و کا هخدیو کیوان
 نخرگاه فلک درگاه فریدون و مقصر خدمت کیتباد و مغفور
 حشم نوشیروان حاتم خصال اسکندر دارا جلال فوقان جود
 و احسان و دیباچه بذل و استنان طغرائی کتاب عظمت و اجلال
 ناظم اوراق پریشان فضل و کمال شمس آسمان دانش و فرهنگ
 و زریب افزای تاج و اورنگ و حصن حصین نصرت
 و اقبال مروج دین و دولت و مقوم ملک
 و ملت سر لوح دیوان قضا و قدر کمال قدرت حضرت داود
 سلطان السلاطین العظام و الخوایقین الفخام سلطان ابن السلطان
 ابن السلطان و اخاقان ابن النخان ابن اخاقان السلطان
 ناصر الدین شاه شهنشاه حججه اسلامیان پناه خدا لشکر
 الی اخرالدوران و مدائن ظلاله علی رؤس الانام مآدا
 الشمس طالع و سعی و اهتمام عالیجناب خیرالحاج حاج میرزا ولی الله
 خلف مروج حشمت آرامگاه اخوند ملا محمد حسن غراسانی الال محلاتی اسکندر
 بزبور طبع آراسته گردید

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
 لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیراندہ لیا جائے گا۔

